

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حسن بصری

گنجینه‌دار علم و عرفان

(زندگی‌نامه و سخنان و آراء)

نگارش

اکبر ثبوت

سرشناسه : ثبوت، اکبر
عنوان و نام پدیدآور : حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان (زندگینامه و سخنان و آراء) / نگارش اکبر ثبوت.
مشخصات نشر : تهران: حقیقت، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری : هجده، ۵۵۱ ص: مصور.
شابک : ۸۰۰۰۰ ریال 964-7040-97-0
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت : کتابنامه: ص. [۴۷۳] - ۵۰۲.
موضوع : حسن بصری، ۲۱ - ۱۱۰ ق. - نقد و تفسیر.
موضوع : حسن بصری، ۲۱ - ۱۱۰ ق. - سرگذشتنامه.
موضوع : عارفان - سرگذشتنامه.
رده بندی کنگره : ۱۳۸۶ ث ۲ ح ۵ / ۳ / ۲۷۸ BP
رده بندی دیویی : ۲۹۷ / ۸۹۲۴
شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۷۲۶۴۳

حسن بصری: گنجینه دار علم و عرفان

نگارش: اکبر ثبوت

ناشر: انتشارات حقیقت؛ تهران، خیابان گاندی، خیابان نهم، پلاک ۲۴

صندوق پستی: تهران، ۳۳۵۷-۱۱۳۶۵

تلفن: ۸۸۷۷۲۵۲۹؛ فاکس: ۸۸۷۹۱۶۵۲

تلفن مرکز پخش: ۵۵۶۳۳۱۵۱

Email: nashr_haghighat@yahoo.com

مجموعه محبوب: شماره ۱۴

چاپ اول: تابستان ۱۳۸۶

تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: شرکت چاپ خواجه

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

هفده	پیش‌گفتار
	فصل اول
۱-۵	تولد، پدر و مادر و برادران، دوران کودکی، زندگی خانوادگی
	فصل دوم
۷-۹	استادان و مشایخ
	فصل سوم
	تعلیم و افاده، شاگردان حسن (فرقد سبخی، واصل بن عطا، عمرو بن عبید، عبدالواحد بن زید، حبیب عجمی، محمد بن واسع و...)
۱۱-۱۹	رابعه و بشر حافی و علی بن رزین از مصاحبان حسن نبوده‌اند.
۱۷-۱۸	حسن و ابن سیرین
۱۸-۱۹	فصل چهارم
۲۱-۲۴	حسن و شورش‌هایی که در عصر او روی داد
	فصل پنجم
۲۵-۲۶	کهولت و درگذشت
	فصل ششم
۲۷-۶۸	مذهب حسن

- ۲۷-۳۷ چگونگی اعتقاد به قضا و قدر
- ۳۷-۳۸ تذبذب در میان قدریان و جبریان؟
- ۳۸-۴۲ روایات و سخنان حسن در تأیید عقیده شیعه در باب تقدیر
- ۴۴-۴۵ حسن و حدّ و مرز ایمان
چگونگی داوری در حق صحابه:
- داوری‌های نکوهش آمیز حسن در حق طلحه، ابوسفیان، معاویه، عمرو عاص،
مغیره و... ۴۵-۵۴
- ۵۵-۵۶ شفاعت، نفی رؤیت باری تعالی
- ۵۶-۶۰ شمار امامان، مهدی موعود، قیاس
- ۶۰-۶۱ تفتیه و سرنوشت فرزندان نامسلمانان
- ۶۱-۶۵ معراج پیامبر (ص)
- ۶۵-۶۶ شیعه در گزارش‌های حسن
- ۶۶-۶۸ حسن و مذهب مُرَجئه

فصل هفتم

- ۶۹-۷۱ تقدیس خرد و دانش

فصل هشتم

- ۷۳-۷۷ حسن و دانش‌های قرآنی
- ۷۷-۷۸ نمونه‌هایی از اقوال حسن در تفسیر
- ۷۸-۸۴ نمونه‌هایی از روایات تفسیری که به نادرست به حسن نسبت داده‌اند
- ۸۴-۸۶ پاسخ یک انتقاد به یکی از روایات تفسیری حسن

فصل نهم

- ۸۷-۹۳ حسن و دانش حدیث
- ۸۷-۹۱ خرده‌هایی که بر احادیث حسن گرفته‌اند و پاسخ آنها

فصل دهم

- ۹۵-۱۰۲ حسن و دانش فقه
۹۶-۱۰۱ پاره‌ای از نظریات فقهی حسن

فصل یازدهم

- ۱۰۳-۱۰۸ آثار

فصل دوازدهم

- ۱۰۹-۱۲۰ حسن در مقام وعظ
۱۱۱-۱۱۸ اندرزها و سخنان حکیمانه دیگری از حسن

فصل سیزدهم

حسن بصری در ادبیات فارسی:

- ۱۲۱-۱۴۰ در تذکرة الاولیاء عطار
۱۴۰-۱۴۲ حکایات حسن از دو کتاب تفسیر سورة یوسف و جواهرالاسرار
۱۴۲-۱۴۳ حکایت حسن بصری و رابعه از منطق الطیر عطار
۱۴۳-۱۴۴ دو حکایت از مصیبت‌نامه عطار
۱۴۴-۱۴۶ حکایت حسن بصری و رابعه - از الهی‌نامه عطار
۱۴۶-۱۴۸ حکایت حسن بصری و شمعون - از الهی‌نامه عطار
۱۴۹-۱۵۲ حکایتی از حسن - از مثنوی اسرارالشهود اثر طبع اسیری لاهیجی
۱۵۲-۱۵۴ سروده‌های فارسی هم مضمون با سخنان حسن

فصل چهاردهم

- ۱۵۵-۱۵۷ کتاب‌هایی که در شرح احوال و اقوال حسن نوشته‌اند

فصل پانزدهم

- ۱۵۹-۱۸۲ در برابر قدرتمندان و بیدادگران
۱۶۱-۱۶۲ نکوهش‌های حسن از ابن زیاد
برخوردهای شجاعانه حسن با سرداران و حکام مقتدر و تبه‌کاراموی (عمر بن

- ۱۶۳-۱۶۵ هبیره و...)
- ۱۶۵-۱۷۱ نکوهش‌های حسن از حجاج
- ۱۷۱-۱۷۲ زبان حسن حافظ حکومت اموی؟! چند نکته:

- شرکت حسن در جهاد، اشتغال او به قضا، اشتغال در دستگاه والی خراسان
- ۱۷۲-۱۷۵
- ۱۷۵-۱۷۹ اخذ مقرری از بیت‌المال و قبول هدایای حکام، راهنمایی حاکمان
- ۱۷۹-۱۸۲ منع از قیام علیه حکام و نهی از نفرین به آنان؟

فصل شانزدهم

مخالفت حسن با امامان شیعه؟:

- ۱۸۳-۱۸۶ مخالفت حسن با امام علی (ع) به دلیل اقدامات او در جنگ جمل؟
- ۱۸۷-۲۰۸ سیزده نکته در نقد آنچه در این باره ادعا کرده‌اند
- ۲۰۸-۲۱۰ تخطئه امام علی (ع) به دلیل قبول حکمیت؟
- کلام منسوب به حسن در تخطئه حکمیت و توضیحی درباره عبارت «لا آباً لک»
- ۲۱۰-۲۱۶
- ۲۱۶-۲۱۹ اعتراضی دیگر از حسن به امام علی (ع)؟
- ۲۱۹-۲۲۱ نکوهش‌های امام حسن (ع) از حسن؟
- ۲۲۱-۲۲۵ امام باقر (ع) حسن را تخطئه فرموده است؟
- ۲۲۵-۲۲۷ اعتراض امام حسین (ع) و امام سجاد (ع) به حسن؟
- ۲۲۸-۲۳۰ حسن منافق و اموی مسلک؟
- حسن در سپاه قتیبه بن مسلم و حجاج؟ عدم حضور او در سپاه امام حسین (ع)
- ۲۳۰-۲۳۱
- ۲۳۲-۲۳۳ چرا حسن راه شهادت را برنگزید؟
- ۲۳۳-۲۳۵ دو نکته دیگر

حسن هرگز اظهار مخالفت با امامان نکرده و امامان هیچ سخنی در تخطئه او نگفته‌اند؟ پاسخ در سه نکته

۲۳۵-۲۴۴

فصل هفدهم

ستایش از امامان شیعه در روایات و سخنان حسن

۲۴۵-۲۵۶

فصل هیجدهم

بازگو کردن سخنان امام علی (ع)

۲۵۷-۲۶۷

انعکاس احادیث امامان دیگر در سخنان و روایات حسن

۲۶۷-۲۷۱

فصل نوزدهم

پیوندهای حسن با رجال شیعه:

عمران بن حصین، ابوبرزه اسلمی، احنف بن قیس

۲۷۳-۲۷۷

جابر انصاری، ابن عباس، حذیفه، عامر بن قیس

۲۷۷-۲۸۰

هرم بن حیان، سعید بن مسیب، ابن مسعود، ام سلمه، ابوذر، کمیل،

ابوساسان

۲۸۰-۲۸۲

اسود بن سریع، عمار، ابی بن کعب، چهار تن جُنْدَب نام، حمید الطویل، حماد بن

سلمه

۲۸۲-۲۸۶

زبان، شعبه، مالک دینار، عیسی بن عمر ثقفی، ثابت بنانی

۲۸۶-۲۹۰

ابان بن ابی عیاش، ربیع بن انس، عمر بن ربیعۃ ایادی، قتاده

۲۹۰-۲۹۳

فصل بیستم

احادیث و اقوال حسن در کتاب‌های شیعه (در کتب حدیث، تفسیر، مناقب ائمه، کلام،

فقه، ادعیه و شروح آن، اخلاق و حکمت عملی)

۲۹۵-۳۰۱

فصل بیست و یکم

مخالفان حسن از علمای شیعه و نقد سخنان آنان:

فضل بن شاذان، شیخ کشی

۳۰۳-۳۰۹

فیض کاشانی، ملامحمد طاهر قمی

۳۰۹-۳۱۴

- ۳۱۴-۳۱۸ مجلسی، ابوعلی حائری، محمدعلی کرمانشاهی
 ۳۱۸-۳۲۰ افترا به علامه حلی

فصل بیست و دوم

ستایشگران و مدافعان حسن از بزرگان و علمای شیعه:

- ۳۲۱-۳۲۶ فرزדق، ایوب سختیانی، ابان بن ابی عیاش
 ۳۲۶-۳۳۱ اعمش، واقدی، مسعودی، صدوق
 راغب اصفهانی، شیخ مفید، ابوعلی مسکویه، ابونعیم اصفهانی، شریف
 ۳۳۱-۳۳۶ مرتضی
 شریف رضی، شیخ طوسی، یکی از حافظان شیعه، عبدالجلیل قزوینی، ابن شهر
 ۳۳۶-۳۴۳ آشوب
 ابن ادريس حلی، سید بن طاوس، خواجه طوسی، شمس الدین محمد آملی، حسن
 ۳۴۳-۳۴۹ دیلمی، سید حیدر آملی
 ابن ابی جمهور، فتح الله کاشانی، قاضی شوشتری، شیخ بهایی، صدرای
 ۳۴۹-۳۵۶ شیرازی
 سید محمد عینائی، فاضل جواد کاظمی، مجلسی اول، محمد صالح قزوینی،
 ۳۵۶-۳۶۲ عبدالصمد همدانی، حکیم سبزواری، سید محسن امین
 محمد حسین کاشف الغطا، محمد جمال هاشمی، محمود شهابی، محمد تقی
 شوشتری، محمد تقی جعفری، محمد باقر محمودی، محمد هادی معرفت ۳۶۲-۳۶۹
 کسانی که معتقدند حسن نخست از مخالفان علی (ع) بوده و سپس به هواداران او
 ۳۶۹-۳۷۰ پیوسته است
 کسانی که در مورد حسن به نتیجه قطعی نرسیده یا به دوگانه دآوری
 ۳۷۰-۳۷۱ کرده اند

فصل بیست و سوم

حسن در کتابهای حکیمان (شیخ اشراق، خواجه طوسی، ابن مسکویه، راغب

اصفهانى، غزالى، قطب‌الدین شیرازی، صدرا، ابوحنّان توحیدى،
 ماوردى) ۳۷۵-۳۷۳

فصل بیست و چهارم

حسن و سلسله‌های صوفیه:

اتّصال سلسله‌های صوفیه به حسن و از طریق او به امام علی (ع) ۳۸۱-۳۷۷

منکران اتّصال ۳۸۳-۳۸۱

پاسخ به منکران ۳۸۴-۳۸۳

فصل بیست و پنجم

تصوّف حسن و ابعاد آن:

غلبهٔ حزن و غم، ترغیب به استفاده از نعمت‌های حلال و تخطئهٔ افراط در
 زهد ۳۸۹-۳۸۵

نکوهش اعتیاد به زندگی پر تجمل و نهی از گردآوری ثروتِ انبوه ۳۹۵-۳۸۹
 عبادتِ حق بدون توجه به ثواب و عقاب، عشق متقابل خدا و انسان،
 محاسبه ۳۹۷-۳۹۵

بهره‌گیری از شعر و تخطئهٔ موسیقی، توجه به وظایف اجتماعی ۴۰۰-۳۹۷
 تخطئهٔ نگاه‌های فرانسائی به بزرگان و تقبیح تظاهر به شوریدگی و
 عبادت ۴۰۲-۴۰۰

دعوت به کوشش و تحرّک و تخطئهٔ طفیلی‌گری و ارتزاق از راه دین، نگاه صحیح
 به دنیا ۴۰۳-۴۰۲

پیوست‌ها: ۴۷۰-۴۰۵

فصل اوّل

یکی از نوادگانِ دانشمند و نامدار حسن ۴۰۷

فصل دوم

پاسخ به این انتقاد که چرا حسن از آنس حدیث فرا گرفته است؟ ۴۰۹-۴۱۰

فصل چهارم

چرا حسن با دو شورشی که در عصر او بر پا شد همراهی ننمود؟ نسب و حسب سردمداران این دو شورش ۴۱۱-۴۱۸

فصل ششم

نکته اول: ترجمه گزیده‌ای از نامه حسن بصری به خلیفه عبدالملک بن مروان در ردّ جبرگرایان و اثبات اختیار برای انسان ۴۱۹-۴۳۸
نکته دوم: انتقاد از صحابه روا نیست؟ بررسی و پاسخ اتهامی که در این مورد به حسن وارد آورده‌اند ۴۳۹-۴۴۴

فصل دهم

نکته اول: یکی از پیشوایان نامی مذهب بصریان در فقه ۴۴۵-۴۴۶
نکته دوم: چرا پاره‌ای از نظریات حسن با آنچه فقیهان شیعه مقبول انگاشته‌اند مخالف است؟ پاسخ به ایراداتی که در این مورد به وی گرفته‌اند ۴۴۷-۴۵۴

فصل پانزدهم

نکته اول: چرا حسن برخی از خلفا را با عنوان "امیر مؤمنان" یاد کرده است؟ ۴۵۵-۴۵۷
نکته دوم: ستایش از خلیفه عمر بن عبدالعزیز در احادیث و سخنان علمای شیعه ۴۵۷-۴۶۰

فصل بیست و یکم

احترام ستمگران به کسی دلیل بر محکومیت او نیست ۴۶۱-۴۶۲

فصل بیست و دوم

نکوهش حسن با استناد به روایات منسوب به سلیم بن قیس و پاسخ آن ۴۶۳-۴۷۰
منابع ۴۷۳-۵۰۲

فهرست‌ها:

۵۰۵-۵۰۷	فهرست آیات قرآنی
۵۰۹-۵۱۴	فهرست احادیث و عبارات و اشعار عربی
۵۱۵-۵۳۵	فهرست نام‌های کسان
۵۳۷-۵۴۱	فهرست کتاب‌ها و نشریات
۵۴۳-۵۴۵	فهرست نام‌های مکان‌ها
۵۴۷-۵۵۰	فهرست نام‌های مذہب‌ها و فرقه‌ها و قبیله‌ها و خاندان‌ها
۵۵۱	تصویر آرامگاه حسن

يرفع الله الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ^۱

(المجادلة، ۱۱)

آغاز این دفتر را با نام گرامی دو استاد بزرگوارم می‌آرایم که برای نخستین بار مرا از ستمی که بر عارفِ دانای بصری رفته آگاه کردند:
دانشمند محقق و حکیم و اصولی و منطق‌شناس نامی محمود شهابی خراسانی؛ و
علامهٔ رجالی و فقیه و محدث نقاد محمدتقی شوشتری - عرج‌الله بروحهما الی دارالقرار و
جمع بینهما و بین محمد(ص) و آله‌الاحیاء الابرار.
بِأَدَا رِدَايِ جَانِشَانِ تَشْرِيفِ لِي مَعَ اللَّهِ كَزَيْمِنٍ يَكُ نِجَاهِشَانِ جَانٍ وَ دَلَمُ شَدَّ آگَاهُ

۱. خداوند جایگاه کسانی از شما را که ایمان آوردند و کسانی را که دانش یافته‌اند به درجاتی برافرازد؛ و خدا به آنچه شما می‌کنید آگاه است.

پیش‌گفتار

با همه شهرت و اهمیت کم‌نظیر حسن بصری در تاریخ معارف اسلامی و ایرانی، و تأثیر همه‌جانبه‌ای که در سراسر جهان اسلام نهاده، و روایات و منقولات بی‌شماری که در باب سخنان و معتقدات و عملکردهای او وجود دارد، و تحقیقات بسیاری که در این زمینه انجام گرفته، در زبان فارسی کتاب جامعی برای معرفی او تألیف نشده است. برخی نیز - به انگیزه‌هایی که نیاز به گفتن آن نیست - کوشیده‌اند که از وی چهره‌ای نامطلوب ترسیم و ارائه نمایند. نگارنده این سطور - با اعتراف به قلت بضاعت علمی خویش و ضرورت تتبعی گسترده و دقیق در این باب که تراکم اشتغالات موجود مانع از آن است - بر آن شد که - در حد وسع خود - در این مورد ادای وظیفه‌ای بنماید؛ و پرده‌هایی از زندگی و اندیشه این گنجینه‌دار علم و عرفان را در برابر دیدگان دل‌بستگان حقیقت‌قرار دهد؛ و چنین شد که در طول مدتی بیش از یک سال این اوراق فراهم آمد.

امید که با راهنمایی‌های استادان و دانشوران بزرگوار، کاستی‌های این اثر زدوده گردد؛ و کاری چنان‌که درخور پیشرو دانیان و عارفان است عرضه شود. از مسؤولان محترم انتشارات حقیقت و به‌ویژه از دوست عزیز جناب آقای دکتر شهرام پازوکی، که در این نوشته‌ها به دیده محبت نگر بسته و اقدام به انتشار آن نموده‌اند، سپاسگزار؛ و توفیق همگان را در صحنه ترویج حق و دفاع از حقیقت، از درگاه حق خواستار است.

جانان هم‌نشین جانان باد بزمشان رشکِ باغِ رضوان باد

والله ولی الفضل والاحسان و علیه المعول والتکلان.

فصل اول

تولد، پدر و مادر و برادران، دوران کودکی، زندگی خانوادگی

حسن بصری (۲۲- ۱۱۰ هـ.) متکلم، واعظ، مفسر، محدث، فقیه، یکی از هشت زاهد نامور و از نخستین پیشوایان تصوّف - ملقب به امام التابعین، سیدالتابعین، امام اهل البصره، شیخ الاسلام و مکتبی به ابوسعید یا ابومحمد یا ابوعلی.^۱

در باب تاریخ تولّد وی اتفاق نظر وجود ندارد. به یک روایت،^۲ وی در دوره حیات پیامبر (ص) تولّد یافته؛ و از کوزه آب رسول (ص) نوشیده و حضرت او را دعا کرده؛ و به روایتی دیگر، در ماجرای گفتگوهای صحابه برای گزینش خلیفه سوم - همراه پدرش - حضور داشته؛ و در آن هنگام نوجوانی زیباروی و معتدل القامه بوده^۳؛ و به روایت سوم، در روز قتل خلیفه عثمان ده ساله بوده؛ و به این ترتیب دو سه سال پس از قتل خلیفه عمر به دنیا آمده است.^۴ اما به نظر می رسد که گزارش حاکی از تولّد وی در سال ۲۲ هـ. - یک سال پیش از درگذشت خلیفه عمر - درست تر باشد؛ زیرا به روایت معتبر، وی در روز قتل خلیفه عثمان ۱۴ سال داشته است.^۵

۱. ابونعیم، ج ۲، ص ۱۳۲؛ هجویری، ص ۱۳۰؛ ذهبی، س، ج ۴، ص ۵۶۳؛ سمعانی، ج ۲، ص ۲۲۰.

۲. عطّار، ت، ص ۳۰.

۳. سلیم بن قیس، ع، ص ۷۳؛ امینی، ج ۱، ص ۱۶۴.

۴. عبدالرحیم، ج ۱، ص ۱۹.

۵. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۵۷؛ ذهبی، س، ج ۴، صص ۵-۵۶۴؛ صفّدی، و، ج ۱۲، ص ۳۰۶؛ امینی، ج ۹،

ص ۳۴۰؛ بدوی، ت، ص ۱۵۳.

پدر حسن ابوالحسن از اهل میسان، و به قولی نخست بر آیین ترسایان، و نامش یَسار^۱ و به قولی فیروز (پیروز) بود که نام اخیر را نشانه ایرانی بودن او شمرده‌اند.^۲ برخی نیز یسار را نام جد حسن دانسته‌اند.^۳ ابوالحسن در یکی از فتوح اسلامی در ناحیه میسان - شهرکی متصل به دستمیسان^۴ یا دشت میشان در خوزستان کنونی - که در آن هنگام اکثر ساکنان آن ایرانی بودند^۵ اسیر شد؛ و در جرگه موالی درآمد؛ و در مدینه سکونت گزید؛ و سپس آزاد شد و در همانجا ازدواج کرد.^۶ اما اینکه مولای چه کسی بود؟^۷ و با که پیوند و لا داشت؟ دقیقاً دانسته نیست. به قولی مولای مردی از بنی النَجَّار،^۸ و به قولی مولای زید بن ثابت انصاری صحابی رسول (ص)، و به قولی مولای ابوالیسیر کعب بن عمرو سلمی،^۹ و به قولی مولای همسر زید بن ثابت ام‌جمیل بنت قُطَبَة بن عامر، و به قولی مولای جمیل بن قطبه، و به قولی مولای رَبِيع بنت نَضْر (عمه آنس بن مالک انصاری صحابی)، و به قولی مولای جابر بن عبدالله انصاری بود.^{۱۰} برخی نیز گفته‌اند که حسن و ابن سیرین، هر دو مولای عبدالله بن رَواحه انصاری بودند؛^{۱۱} و در هر حال به دلیل همین پیوند و لا که میان پدر حسن و انصاریان وجود داشت، حسن را انصاری می‌خواندند.

مادر حسن موسوم به خَیْرَة^{۱۲} و مکنّاة به ام‌الحسن، به قولی مولای جمیل بن قُطَبَة

۱. صَفَدی، و، ج ۱۲، ص ۳۰۶.

۲. بَدَوی، ت، ص ۱۵۲.

۳. محبوب، ج ۱۴، ص ۱۴.

۴. یاقوت، ج ۲، ص ۵۱۸؛ بَدَوی، ت، ص ۱۵۲ - به نوشته برخی نیز میسان در نیشابور، و به گفته برخی در جنوب بصره قرار داشته است. همچنین برخی آن را بیسان و برخی دیگر نیشابور ضبط کرده‌اند (عبدالجبّار همدانی، ص ۲۳؛ ابن اثیر، عزالدین، ج ۳، ص ۲۸۲؛ ابن جوزی، ص، ج ۳، ص ۲۳۳).

۵. بَدَوی، ت، ص ۱۵۲.

۶. ذَهَبی، س، ج ۴، ص ۵۶۴.

۷. مولا کسی را می‌گفتند که عضوی از یک قبیله مقتدر عرب نبود و با فرد یا قبیله‌ای از عربان پیوند و لا و وابستگی داشت.

۸. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۵۷.

۹. ذَهَبی، س، ج ۴، صص ۴-۵۶۳.

۱۰. ابن کثیر، ج ۹، ص ۲۷۸.

۱۱. ذَهَبی، س، ج ۴، ص ۵۶۴.

۱۲. همان.

بود؛ و به قولی با مردی از بنی النَّجَّار که مالکِ پدرِ حسن بود پیوند و لا داشت؛ و آن مرد با زنی انصاری از بنی سَلَمَه ازدواج کرد؛ و خَیْرَه را با پدرِ حسن به عنوان مهریه در اختیار آن زن گذاشت و او هر دو را آزاد کرد. برخی نیز گویند که خَیْرَه با اُمِّ الْمُؤْمِنِینِ امِّ سَلَمَه همسر پیامبر (ص) پیوند و لا داشت و مولاة او بود؛^۱ و به قولی وی نیز در فتح میسان به اسارت افتاد.^۲ او به زنان قرآن می آموخت و از روابیه‌های موثقی حدیث بود؛ و از دو همسر پیامبر - ام سلمه و عایشه - روایت حدیث داشت؛ و دو پسرش (حسن و سعید) و دیگران از او روایت می کردند. در قسمت آخر مسجد (ظاهراً مسجد بصره) برای زنان وعظ می کرد؛ و علمای بزرگ اهل سنت احادیث او را آورده‌اند. وی در تعلیم و تربیت حسن نقشی مؤثر داشته؛ و اشتغال حسن به وعظ و قصه گویی، از جمله تحت تأثیر او بوده است.^۳

حسن دو برادر کوچک تر از خود داشت؛ یکی سعید که در حیات حسن در سال ۱۰۰ هـ. درگذشت؛ و حسن در مرگ او بسیار اندوهگین شد. وی خود را اعراب الناس (درست‌گفتارترین مردم) می شمرد؛ و از طبقه تابعین و روابیان حدیث و مورد اعتماد بود. از ابن عباس و دیگران روایت حدیث می نمود؛^۴ و از او روایت حدیث کرده‌اند. وی را از کثرت تعبد راهب می خواندند؛ و در شورش‌هایی که ابن اشعث علیه حجاج و خلیفه اموی به پا کرد، برخلاف حسن به هواخواهی او برخاست؛^۵ و فرزندش یحیی پاره‌ای از گزارش‌های مربوط به حسن را نقل کرده است.^۶ عمّار برادر دیگر حسن نیز از زهاد بود. درباره کودکی حسن داستان‌هایی در دست است؛ از جمله اینکه ام المؤمنین ام سلمه - به گونه‌ای معجز آسا - وی را شیر می داد؛ و آن حکمت و فصاحت که نصیب وی شده،

۱. ابونعیم، ج ۲، ص ۱۴۷؛ ابن جوزی، آ، ص ۲۳؛ عطار، ت، ص ۳۰؛ بدوی، ت، صص ۳ - ۱۵۲.

۲. ذهبی، س، ج ۴، ص ۵۶۴.

۳. ابن سعد، ج ۱۰، ص ۴۴۲؛ ذهبی، س، ج ۴، ص ۵۸۸.

۴. ذهبی، س، ج ۴، صص ۹ - ۵۸۸.

۵. ابن سعد، ج ۹، صص ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۸ - ۹.

۶. همان، ص ۱۷۶.

از برکت این شیر بوده است.^۱ که این روایت – همچون دیگر روایت‌هایی که در باب کرامات اولیا نقل شده – برای محققان چندان درخور استناد نیست؛ هر چند دانشمند بسیار بزرگ شیعی شریف مرتضی علم الهدی – که در قبول روایات خیلی سخت‌گیر است – این روایت را در ضمن سخنان ستایش آمیزش از حسن نقل کرده؛ و چنان می‌نماید که دست‌کم صحّت آن را محتمل می‌دانسته است.^۲

حسن در مدینه تولّد یافت و در وادی القُریّ – از مضافات مدینه با روستاهای فراوان – پرورش یافت.^۳ در چهارده سالگی و به روایتی در دوازده سالگی قرآن را از بر کرد؛ و از هیچ سوره‌ای نمی‌گذشت تا بدانند که آن سوره در چه موردی نازل شده و تأویل آن چیست. در شانزده سالگی – در سال دوم خلافت امام علی (ع) – همراه پدر و خانواده‌اش به بصره کوچید.^۴

حسن از زیباترین مردان عصر خود بود؛ ولی یک بار از مَرّ کب به زمین افتاد و بینی و چهره‌اش سخت آسیب دید.^۵ وی زنی را که مانند خود او ایرانی الاصل بود به همسری گرفت؛ و سه فرزند – دو پسر و یک دختر – داشت.^۶ دو پسر او – سعید و عبدالله – در مجلس گفتگوی او حضور می‌یافتند و تعلیم می‌گرفتند؛ و نواده عبدالله (جعفر پسر عیسی) از فقیهان بود.^۷

یادآوری: در پاره‌ای از روایات آمده است که حسن از رابعه عَدَویه (۹۵ یا ۹۹ هـ - ۱۸۵ هـ) خواستگاری کرد و او نپذیرفت.^۸ ولی صحّت این روایت بسیار بعید

۱. ابونعیم، ج ۲، ص ۱۴۷؛ ابن جوزی، آ، ص ۲۳؛ عطار، ت، ص ۳۰؛ ابن سعد، ج ۹، ص ۱۵۷؛ ذّهبی، س، ج ۴، صص ۵-۵۶۴.

۲. مرتضی، ا، ج ۱، ص ۱۵۹.

۳. ذّهبی، س، ج ۴، ص ۵۶۴.

۴. حُصّری، ح، ص ۱۱۰ - بنابر پاره‌ای گزارش‌ها حسن و ابن سیرین بانس بن مالک به بصره آمدند (ذّهبی، س، ج ۴، ص ۵۶۴).

۵. ابن خلیکان، ج ۲، ص ۷۰.

۶. حُصّری، ح، ص ۱۱۱.

۷. بنگرید به پیوست‌ها، فصل اوّل.

۸. عطار، ت، ص ۷۰.

می‌نماید. زیرا حسن در هنگام تولّد رابعه ۷۵ سال و شاید بیشتر داشته؛ و در ده سال آخر زندگی ناتوان شده و حرکت و سخن گفتن برای او دشوار بوده است؛ و نه تنها خواستگاری او از رابعه، بلکه رابطه استادی و شاگردی در میان این دو نیز — به گونه‌ای که خواهیم گفت^۱ — محتمل به نظر نمی‌رسد.^۲

۱. بنگرید به ص ۱۸.

۲. در مورد مطالب این فصل، همچنین بنگرید به: حُصْرِي، ح، صص ۱۳-۱۰۶؛ بَسِيْط، صص ۴۰ و ۴۱؛ عبد الرَّحِيْم، ج ۱، صص ۱۷ تا ۲۰؛ مِصْطَفَى الخن، صص ۳-۱۱؛ بَدَوِي، ت، صص ۳-۱۵۲.

فصل دوم

استادان و مشایخ

حسن افزون بر آنچه از مادر فراگرفت، محضر پانصد تن از صحابهٔ پیامبر (ص) و کثیری از تابعین را درک کرد و از ایشان علم آموخت از جمله:

۱- حِطَّان بن عبدالله رَقاشی بصری از راویان امام علی (ع) و خلیفه عمر که حسن قرآن را در مسجد بصره بر او قرائت کرد.

۲- انس بن مالک انصاری صحابی که حسن بسیار از او روایت می‌کرد؛ و او به حسن بسی حرمت می‌نهاد و پرسش‌کنندگان را به وی ارجاع می‌داد و می‌گفت: از مولای ما حسن پرسید که ما شنیدیم و او شنید؛ و ما فراموش کردیم و او همچنان به یاد دارد.^۱ یاد آوری: پاسخ کسانی که حسن را به دلیل فراگیری حدیث از انس محکوم می‌کنند، در همین دفتر - پیوست‌ها، فصل دوم - خواهد آمد.

* ۳- عِمْران بن حُصَین صحابی.^۲

* ۴- ابو بَرزَه اَسْلَمی صحابی.

* ۵- عامِر بن عبد قَیس.

۱. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۷۶؛ ذَهَبی، س، ج ۴، ص ۵۷۳.

۲. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۵۸ - این صحابی و تمامی کسانی را که در این فصل و فصل سوم، پیش از نامشان * گذاشته‌ام، در فصل نوزدهم با تفصیل بیشتر معرفی و پیوندهایشان با امامان شیعه را بازگو کرده‌ام.

- * ۶- هَرِم بن حَيَّان عبدی.
- * ۷- أَحَنَف بن قَيس از زیرکان و سرداران عرب.
- * ۸- صَعَصَعَة بن معاویه عموی احنف نامبرده که روایات ابوذر را بازگو می نمود. در پاره‌ای از روایات نیز می خوانیم: صَعَصَعَة بن معاویه - که او از ابوذر و حسن از او روایت می کرد - عموی فرزدق شاعر بوده است.^۱
- * ۹- جابر بن عبدالله انصاری.
- * ۱۰- عبدالله بن عباس^۲.
- * ۱۱- حُدَیْفَة یمانی.
- * ۱۲- عبدالله بن مسعود صحابی.
- * ۱۳- عبدالله بن مُعَقَّل صحابی.
- * ۱۴- عمرو بن تَغَلِب صحابی که حسن تنها کسی بود که از او روایت کرد.
- * ۱۵- رفیع بن مهران.
- * ۱۶- سعید بن مُسَیب تابعی.
- * ۱۷- اسود بن سریع تمیمی.
- ۱۸ تا ۲۰- * عمّار بن یاسر * اُبَی بن کَعْب و سَعْد بن عُبَادَة نیز سه تن از صحابه بودند؛ و حسن بی آن که مستقیماً از ایشان سماع حدیث داشته باشد، به واسطه از آنان روایت می کرد.^۳
- * ۲۱- ابوذر.
- * ۲۲- کُمَیل بن زیاد.
- ۲۳ تا ۲۵- عبدالرحمن بن سَمْرَه * جُنْدَب بَجَلی، مَعْقِل بن یَسار - هر سه از صحابه رسول (ص) و اولی همان است که حسن در فتح سجستان با وی همراه بود؛^۴ و حدیثی در فضیلت فاطمه (ع) و حدیث مفصلی در مناقب امام علی (ع) و امامان یازده گانه از فرزندان

۱ و ۲ و ۳. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۵۸؛ حُصْری، ح، صص ۱۲-۲۱۰.

۴. حُصْری، ح، ص ۲۱۰.

او، از وی روایت کرده‌اند.^۱

* ۲۶ - ابوساسان.

۲۷ - عقیل برادر امام علی (ع).^۲

۲۸ - امام علی (ع) که در باب روابط حسن با وی و استفاضه او از آن حضرت جداگانه گفتگو خواهیم کرد.

برخی گفته‌اند که حسن از سَمْرَةَ بن جُنْدَب و ابوهَرَيْرَةَ نیز حدیث فرا گرفته؛^۳ و بر صِلَةُ بنِ أَشِيمٍ^۴ و صَفْوَانَ بنِ مُحْرِزِ که هر دو از عابدان و قاریان بودند تلمذ کرده است.^۵ برخی نیز سماع حسن از دو تن نخست را انکار کرده و گفته‌اند که حسن از ابوهریره حتی یک حرف هم نشنیده است؛^۶ و به روایت ذَهَبِي،^۷ به یکی از محدثان گفتند: در پاره‌ای از گزارش‌ها از قول حسن آمده است که: «ابوهریره برای ما چنین حدیث کرد که...» و او در پاسخ گفت: لیس بشی.^۸ (این روایت بی ارزش است). در گزارش دیگری نیز آمده است که حدیثی را از زبان ابوهریره بازگو کردند و حسن آن را تخطئه نمود - و بیاید.^۹

۱. همدانی، ج ۳، صص ۴-۱۲.

۲. ذَهَبِي، ت، ج ۴، صص ۴-۸۳.

۳. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۵۸.

۴. صِلَةُ بنِ أَشِيمٍ مکنی به ابوالصَّهْبَاء از تابعین. (مُناوِی، ج ۱، ص ۳۳۲)

۵. برکات محمد مراد، ص ۳۰ (به جای صله، حيله ضبط کرده است).

۶. مامقانی، ت، ج ۱، ص ۲۶۹؛ ابن سعد، ج ۹، ص ۱۵۸؛ طبری، ت، ج ۱۳، ص ۲۴۸۹. نیز در مورد مشایخ

حسن بنگرید به: ذَهَبِي، س، ج ۴، ص ۵۶۵؛ صَفْدِي، و، ج ۱۲، ص ۳۰۶؛ حُصْرِي، ح، صص ۱۴-۲۰۹؛ بسیط،

صص ۶۰ تا ۶۲؛ عبدالرحیم، ج ۱، ص ۴۲.

۷. ذَهَبِي، س، ج ۴، ص ۵۷۱.

۸. در باب مفهوم این تعبیر بنگرید به کتاب‌های درایة الحدیث - از جمله: شیخ بهایی، و، ص ۱۰.

۹. بنگرید به ص ۹۲ - نیز: بَدَوِي، ت، ص ۱۷۴.

فصل سوم

تعلیم و افاده، شاگردان حسن

حسن در مسجد بصره حلقهٔ درسی داشت که در آن به گفتگو از دانش‌های گوناگون (حدیث، فقه، عقاید، لغت، علوم قرآنی و...) می‌پرداختند؛ و گاهی به پرسش‌هایی که در باب تصوّف مطرح می‌شد پاسخ می‌داد.

در خانهٔ حسن نیز مجلسی مخصوص برگزار می‌شد که در آنجا جز در باب مفاهیم زهد و عبادت و معارف باطنی سخنی به‌میان نمی‌آمد؛ و اگر کسی جز در این موارد پرسشی می‌کرد حسن می‌گفت: ما با دوستانمان خلوت کرده‌ایم که به گفتگو در باب موضوعات خاص بپردازیم. در این مجلس کسانی حضور می‌یافتند و گوش به سخنان حسن می‌سپردند که اهل عبادت بودند؛ و هدفشان کسب اخلاص و تحصیل علم خاصان بود. کسانی مانند عمرو بن عبّید، عبدالواحد بن زید، صالح مَرّی، شَمِیْط، ابو عبّیدهٔ ناجی، ابوجّهیر.^۱

شاگردان حسن مانند شیوخ او فراوان‌اند و از میان ایشان برخی را که پیوندهای استوارتری با وی داشته و غالباً در رشته‌ای خاص (قرائت، تفسیر، حدیث، فقه، لغت، عقاید، و عظم، زهد و...) شاخص بوده‌اند یاد می‌کنیم تا استادی او در رشته‌های گوناگون آشکار شود:

۱. ذّهبی، س، ج ۴، ص ۵۷۹.

۱- فَرْقَد بن یعقوب سَبَخِی (م: ۱۳۱ هـ.) وی مسیحی بود و اسلام آورد و با این حال پیوند خود را با میراث فرهنگی یهودیان و مسیحیان و حافظان این میراث نبرید. صحبت حسن را برگزید و از محضر او بسی بهره‌ها برد و به کثرت عبادت معروف بود. به روایت حدیث و نقل سخنانی از تورات می‌پرداخت و او را صاحب رقایقِ عرفانی می‌شمارند. مانند حسن ایرانی الاصل بود و گاهی در گفتگو با استاد، کلمات فارسی به کار می‌برد. از سخنان اوست: کارگر چون خواهد مشغول کار شود ساده‌ترین لباسش را می‌پوشد؛ و چون از کار فارغ شود شستشو می‌کند و جامهٔ نیکو در بر می‌کند؛ اما شما پیش از آغاز به عمل، لباس فراغت پوشیده‌اید!^۱

۲- حمزهٔ اعمی که مادرش او را به نزد حسن آورد تا ملازم وی باشد و از محضر او استفاده کند.

۳- شیبان نحوی.

* ۴- ربیع بن انس.

۵- ابورجاء مَطَرَوْرَاقِ خراسانی که گزارش عیادت او از حسن در دست است.

۶ و ۷- مَعْبَد جُهَنی و عَیْلان دمشقی هر دو از شاگردان مدرسهٔ حسن که ارادهٔ انسان را آزاد می‌دانستند و با نظریهٔ جبر مخالف بودند؛ و در این مورد از پیشوایان محسوب می‌شدند.

* ۸- ایوب سِخْتِیانی.

* ۹- حَمَّاد بن سَلَمه.

* ۱۰- حَمَید الطویل بصری.

* ۱۱- ابوعمر و زَبَّان بن علاء بن عَمَّار تمیمی.

* ۱۲- شُعْبَة بن حِجَّاج.

* ۱۳- مالک دینار.

* ۱۴- قَتَادَة سَدُوسی.

۱. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۶۹، بَدَوی، ت، صص ۹۲-۱۹۰ (و بنگرید به همین دفتر صص ۹-۳۸۸).

۱۵- واصل بن عطا (م: ۱۳۱ هـ). از نخستین پیشوایان معتزله که عبدالجلیل قزوینی - از علمای بزرگ شیعه - وی را ستوده است.^۱ وی اصلاً ایرانی و علاوه بر مهارت در علم کلام، مردی سخت فصیح و بلیغ بود. برای مبارزه با حکام جائز وقت، با سادات حسنی بیعت کرد؛^۲ و در پاسخ یکی از زورمندان دشمن امام علی (ع) که از او پرسشی درباره قضا و قدر کرد^۳ نوشت: «بهترین سخنی که درباره قضا و قدر شنیده‌ام از امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام است...» و به روایتی نوشت: در پاسخ این پرسش، جز آنچه امیر مؤمنان علی (ع) گفته است، چیزی نمی‌دانم.^۴

۱۶- عمرو بن عبید (م: ۱۴۴ هـ). مردی ایرانی و از نخستین پیشوایان معتزله که همراه با واصل بن عطا از حوزه تعلیمی حسن جدا شد و مکتب جداگانه‌ای بنیاد نهاد. پس از قتل خلیفه ولید بن یزید اموی، عمرو بن عبید با شماری از علمای دیگر - مانند واصل بن عطا - در صدد برآمدند تا محمد بن زکویه نواده امام حسن (ع) را بر مسند خلافت بنشانند.^۵ عمرو بن عبید از دوره امویان با منصور خلیفه عباسی دوست بود؛ ولی در دوره خلافت منصور، از قبول هرگونه هدیه و جایزه‌ای از خلیفه خودداری و حتی از دیدار وی اظهار ناخشنودی نمود؛ و چون منصور از او درخواست موعظه کرد این آیات را برایش خواند: «آیا ندیدی که پروردگار تو با قوم عاد چه کرد؟ و با شهر آنان اِرم که ستون‌ها داشت که مانند آن در شهرها آفریده نشده بود؟ و با قوم ثمود که در آن وادی، سنگ را می‌شکافتند؟ و با فرعون دارنده میخ‌ها؟ (که آنها را برای شکنجه مردم به کار می‌برد). آنان در شهرها سرکشی نمودند و تباهی بسیار کردند؛ و پروردگارت تازیانه عذاب را بر سر آنان فرود آورد». ^۶ با این همه، وقتی عمرو بن عبید درگذشت، خلیفه اشعاری در

۱. عبدالجلیل قزوینی، صص ۱۳-۲۰۷.

۲. زرکلی، ج ۸، صص ۹-۱۰۸؛ ابن ندیم، ف، صص ۳-۲۰۲؛ بدوی، ت، ص ۱۸۶.

۳. در مورد نام پرسش‌کننده بنگرید به همین دفتر، صص ۱۴، ۲۴۰.

۴. شیخ بهایی، م، ص ۱۸؛ مجلسی، ب، ج ۵، صص ۹-۵۸.

۵. خوئی، مع، ج ۱۳، ص ۴-۱۲۳؛ زرکلی، ج ۵، ص ۸۱؛ ابن ندیم، ف، ص ۲۰۳؛ بدوی، ت، ص ۱۸۶.

۶. الفجر، آیه ۶ تا ۱۳ - بنگرید به: حمیری، ص ۲۱.

رثای او سرود - کاری که نظیری برای آن نمی توان یافت.^۱

در باب رابطه عمر و با امامان و علمای شیعه نیز باید دانست که شیخ طوسی وی را از اصحاب امام صادق (ع) شمرده؛ و شیخ صدوق روایتی مسند - با سلسله سند متصل - مشتمل بر پرسش عمر و از امام و پاسخ حضرت به وی نقل کرده که در پایان آن، عمر و هلاکت مخالفان ائمه (ع) را گواهی نموده و مرحوم آیت الله خوئی می نویسد: «این روایت، به وضوح دلالت بر تشیع عمر و دارد.» سپس دو روایت غیر مسند - از احتجاج طبرسی که بعداً درباره نقاط ضعف آن گفتگو خواهیم داشت^۲ - آورده و از آن استنباط کرده اند که عمر و شیعی نبوده است. کراجکی، ابن شهر آشوب، سید بن طاوس، شیخ بهایی و مجلسی نیز روایت کرده اند که یکی از زورمندان تبهکار و دشمن امام علی (ع) پرسشی درباره قضا و قدر از عمر و کرد؛^۳ و او در پاسخ نوشت: «بهترین سخنی که درباره قضا و قدر شنیده ام از امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام است...» عبدالجلیل قزوینی از علمای بزرگ شیعه نیز در ضمن گفتگو از طبقات معاریف شیعه، عمر و بن عبید و اصل بن عطار - همچون استادشان حسن بصری - در جرگه طبقه "زهاد و عبّاد و اهل اشارت و موعظت" نام می برد؛ و با تجلیل از مذهب آن دو، از مقبولیت آن دو در نزد شیعه یاد می کند.^۴

* ۱۷ - عیسی بن عمر ثقفی از قاریان معروف که دانش قرائت را از حسن فرا گرفت.^۵

۱. ابن ندیم، ف، ص ۲۰۳.

۲. بنگرید به صص ۸-۱۸۷.

۳. نام این پرسش کننده، در روایت مجلسی (ب، ج ۵، صص ۹-۵۸) و دیگران حجاج بن یوسف ذکر شده است؛ ولی بنابر آنچه در ص ۲۴۰ پاورقی خواهیم گفت، وی همان حجاج معروف نمی تواند باشد؛ و به گونه ای که از استادام محمود شهابی شنیدم، به دلیل همانمی، میان دو تن خلط شده؛ و آنچه را مربوط به حجاج فرزند خلیفه عبدالملک اموی بوده - به خطا - به نام حجاج بن یوسف مقتدرترین حکام عصر عبدالملک ثبت کرده اند. البته حجاج بن عبدالملک نیز مانند بستگان و خویشان اموی خود، مردی سفاک و تبهکار بوده؛ و گزارش نمونه ای از کشتارهایی را که کرده، ابن کثیر، در ضمن حوادث سال ۱۰۶ هـ. (ج ۹، ص ۲۴۳) آورده است.

۴. عبدالجلیل قزوینی، صص ۱۳-۲۰۷.

۵. بنگرید به صص ۷۳، ۲۹۰.

۱۸- عبدالواحد بن زید (م: ۱۷۷ هـ). از نخستین مشایخ صوفیه که گویند از حسن اجازه داشته و در خدمت کمیل بن زیاد - یار نامی امام علی (ع) - به کمال رسیده است.^۱ وی سفر بسیار می‌رفت؛ و شام و فلسطین و عبادان (همان آبادان فعلی یا شهری که عابدان در آن فراوان بودند) را دید. با راهبان مسیحی رفت و آمد داشت؛ و از گفتگوهای آنان بهره‌مند شد. سلوک او مبتنی بر حزن بود؛ و در گریه و دعوت به گریستن افراط می‌نمود. سخنان او بر مستمعان تأثیر فراوان داشت؛ و از شور و حالی که در مجلس او به کسان دست می‌داده، حکایت‌ها آورده‌اند که پاره‌ای از آنها به افسانه شبیه است - از جمله بیهوش شدن و جان دادن کسانی از شدت هیجان قلبی و روحی. وی از نخستین صوفیانی است که در تبیین رابطه خدا و بنده، از محبت و عشق سخن رانده است.^۲

۱۹- حبیب عجمی از نخستین مشایخ صوفیه که گویند نخست رباخوار بود و به دست حسن توبه کرد. به روز از حسن علم می‌آموخت و شب عبادت می‌کرد. وقتی حسن از حجاج گریخت به صومعه او پناه برد. او را عجمی از آن گفتند که قرآن را در نماز به فارسی می‌خواند؛ زیرا زبان او در تکلم به عربی روان نبود.^۳

۲۰- ابن ابی العوّجا که از شاگردان حسن بود و سرانجام به زنادقه پیوست و به همین جرم به قتل رسید.

۲۱- ابن ابی اسحاق از نحویان معروف.^۴

۲۲- محمد بن واسع تابعی از نخستین مشایخ صوفیه و ملقب به زین القراء که به صحبت حسن رسید و با او بسیار صمیمی و مانند او همیشه محزون بود.^۵ وی از قبول منصب قضا سرباز زد؛ و با اینکه تهدیدش کردند که اگر این منصب را نپذیرد سبب تازیانه خواهد خورد، بر موضع خود همچنان پایدار ماند؛ و چون همسرش وی را به خاطر

۱. معصوم‌علیشاه، ج ۳، ص ۹۳.

۲. بدوی، ت، صص ۱۱-۲۰۸.

۳. لکهنوی، ج ۲، ص ۸۱۲؛ معصوم‌علیشاه، ج ۳، صص ۷-۷۶؛ مناوی، ج ۱، ص ۲۶۳.

۴. بدوی، ت، ص ۱۸۶.

۵. معصوم‌علیشاه، ج ۳، ص ۷۵؛ مناوی، ج ۱، ص ۴۳۰.

این شیوه سرزنش کرد و گفت: «تو نانخور داری و نیازمندی.» پاسخ داد: تا وقتی که می بینی من بر سیرکه و سبزی صبر می کنم، چنین توقعی از من مدار (که قضا را بپذیرم). وی در برخورد با زورمندان ستمگر، صراحت لهجه ای غریب داشت؛ و خطاب به بلال بن آبی بُرَدَه^۱ حدیثی از رسول (ص) بدین مضمون نقل کرد: «در جهنم جایی است که شایسته است خدا همه جباران را در آن جا دهد.» سپس به او گفت: بلال! پرهیز مبادا تو نیز از ساکنان آنجا باشی!

با این همه، و با اینکه محمد بن واسع - حتی برخلاف استادش حسن - حاضر به گرفتن هیچ مالی از حکام نبود، در لشکرکشی هایی که برای دفاع از مسلمانان در برابر دشمنان خارجی انجام می گرفت شرکت کرد؛ و بدین لحاظ مدتی در خراسان به سر برد؛ و یک بار که سردار سپاه به او اجازه داد برای ادای فریضه حج عازم مکه شود پرسید: آیا هر یک از سپاهیان دیگر نیز که بخواهد می تواند حج برود؟ و چون پاسخ منفی بود، محمد بن واسع از قبول این امتیازی که برای او قائل شده بودند ابا کرد تا با دیگران وضعیتی برابر داشته باشد.^۲

۲۳- عُثْبَةُ بن الغلام از مشایخ متقدم صوفیه.^۳

* ۲۴- ثابت بَنَانِي.

۲۵- ابوعُثْبَةُ مَجَاعَةُ بن زُبَيْر جُنْدِيشَاپُورِي از راویان حسن که مردی مستقیم الحدیث بود و اهل شهر او از وی روایت می کردند.^۴

۲۶- یزید بن ابراهیم تُسْتَرِي (شوشتری).

۲۷- ابو حَرِيْزِ عَبْدِالله بن حسین قاضی سجستان.

۲۸- معاویة بن عبدالکریم که از خردمندان و پرهیزگاران و ثقات بوده است.

۱. نواده ابوموسی اشعری و امیر و قاضی بصره که متصدی دو منصب قضا و شرطه و مردی بیدادگر و لابلای و تبهکار بود.

۲. بدوی، ت، صص ۷-۲۱۴. (در باره بلال بن ابی برده بنگرید به: وکیع، ج ۲، صص ۲۵، ۸-۲۷، ۷-۳۶، ۳۹)

۳. معصوم علیشاه، ج ۳، صص ۷۵، ۹۴.

۴. سمعانی، ج ۳، ص ۳۴۹.

* ۲۹- آبان بن ابی عیاش بصری.

۳۰- زهر بن راشد. وی می‌گوید: چون انس ما را حدیثی گفتی از رسول (ع)، و ما را معنی مفهوم نشدی، پیش حسن بصری آمدمانی (می‌آمدیم) و از او پرسیدیمی (می‌پرسیدیم).^۱

۳۱- عاصم بن ابی الصباح جَحْدَری بصری (م: ۱۲۸) از قرآن‌شناسان و مفسران.^۲

* ۳۲- ابو ربیع عمر بن ربیعۀ ایادی.

۳۳- سلام مدائنی معروف به خراسانی.^۳

۳۴- ابو العوّام عمران بن داود قَطَّان از محدثان بصره و اصحاب حسن که به قولی در نبرد ابراهیم نواده امام حسن (ع) علیه خلیفه منصور حضور داشت؛ و به قولی، از سوی ابراهیم، مأموریت انجام دو وظیفه به وی محول گردید.^۴

۳۵- هشام بن حسان قُرْدُوسی بصری که احادیث بسیاری از حسن روایت کرد و احادیث او را می‌نوشتند.^۵

۳۶- یونس بن عبید بصری (م ۱۳۹ هـ). از حافظان حدیث که بسی مورد اعتماد بود.

وی پیشه خزرفروشی داشت و در صحنه‌های پیکار نیز به او و نام او توسل می‌جستند.^۶

۳۷- رابعه عدویه نامی‌ترین عارفه در تاریخ اسلام. به گفته عطار: وی در دیده حسن جایگاهی والا داشت؛ و هرگاه حسن بر منبر می‌شد، اگر رابعه حاضر نبود به سخن نمی‌پرداخت؛ و چون در این مورد به او اعتراض کردند و گفتند: «اگر پیرزنی حاضر نباشد چه شود؟» پاسخ داد: «شریعتی که برای فیلان ساخته‌ایم، در سینه موران نتوان ریخت.» و چون مجلس او گرم می‌شد، رو به رابعه می‌کرد و می‌گفت: «این همه گرمی از

۱. محدث اُزْمَوی، ج ۲، ص ۱۳۰۳.

۲. ابن حجر، ل، ج ۳، ص ۲۲۰؛ ذَهَبی، ت، ج ۵، ص ۹۰ و بنگرید به ص ۷۳.

۳. بنگرید به ص ۷۳.

۴. ابوالفرج، ص ۳۷۱.

۵. زرکلی، ج ۸، ص ۸۵.

۶. همان، ص ۲۶۲.

یک آه جگر و دل توست».^۱ با این همه، به نظر می‌رسد که گزارش‌های عطار در این مورد نادرست است؛ زیرا رابعه در هنگام درگذشت حسن، حداکثر پانزده سال داشته؛ و چون پیش از روی آوردن به عالم زهد و سلوک، سال‌ها از عمر خود را به کنیزی و سپس رامشگری – و اشتغالاتی که لازمه شغل اخیر است – گذرانیده،^۲ لذا در آن سال‌ها، ارتباط استادی و شاگردی و پیوند ارادت در میان او و حسن نمی‌توانسته وجود داشته باشد.

برخی نیز بشر حافی^۳ را از مصاحبان حسن شمرده و حکایتی به این شرح نقل کرده‌اند: بشر حافی که سلطان سرو پا برهنه بود می‌گوید: مرا هیچ‌کس، سخت‌تر از دخترک حسن بصری تازیانه نزد، روزی به در خانه حسن رفتم و در بزدم. دخترکی آواز داد: بر در کیست؟ گفتم: بشر حافی. گفت: «ای خواجه! هم از این راه در بازار رو و نعلین بخر و در پای کن؛ تا بار دیگر خود را بشر حافی نخوانی!» ولی این روایت درست نیست؛ زیرا بشر در سال ۱۵۰ ه. یعنی چهل سال پس از وفات حسن به دنیا آمده؛^۴ و این سخن را کسی جز دختر حسن بصری به وی گفته است.

همچنین برخی ابوالحسن علی بن رزین خراسانی را از مصاحبان حسن شمرده‌اند؛^۵ ولی وی ۱۱۵ سال پس از درگذشت حسن در سال ۲۲۵ ه. درگذشته؛ و مصاحبت او با حسن معقول نمی‌نماید.^۶

در میان معاصران حسن که با وی معارضه می‌نمودند، معروف‌تر از همه، ابن سیرین است^۷ که نخست از مصاحبان حسن بود و سپس راهی جدا از او اختیار کرد؛^۸ و مخالفت

۱. عطار، ت، ص ۳۳.

۲. بدوی، ر، صص ۹-۱۲.

۳. حافی: پابرنه؛ و بشر را از آن رو به این نام خواندند که کفش نمی‌پوشید.

۴. عبدالحق دهلوی، ص ۲۰۹؛ زرکلی، ج ۲، ص ۵۴.

۵. ابن جوزی، ص، ج ۴، ص ۱۴۰؛ سلمی، ص ۲۴۲-حاشیه.

۶. در باب شاگردان حسن و کسانی که از او روایت کرده‌اند، همچنین بنگرید به: ذهبی، س، ج ۴، ص ۵۶۶؛

محبوب، ج ۱۴، ص ۱۵؛ بدوی، ت، صص ۱۸۸ تا ۲۱۷، حصری، ح، صص ۸-۲۱۷؛ عبدالرحیم، ج ۱، ص

۴۳؛ بسیط، صص ۵-۶۳؛ مصطفی‌الخن، صص ۶-۲۵.

۷. وکیع، ج ۱، ص ۳۷۰.

۸. ابن خلکان، ج ۴، ص ۱۸۲.

این دو با یکدیگر، چندان بوده که ضرب‌المثل شده و گویند: جالس اقا الحسن او ابن سیرین.^۱ در باب علل این مخالفت بعداً گفتگو خواهیم داشت^۲ و برخی از علمای اهل سنت نیز که معارضه این دو با یکدیگر را پسندیده نمی‌شمرده‌اند، برای حلّ این مشکل قصه‌ای به این صورت گزارش کرده‌اند که: حسن بصری خوابی دید؛ و به یکی از یاران خود گفت به نزد ابن سیرین رو و گزارش این خواب را (به دروغ) به عنوان خوابی که خود دیده‌ای برای او بازگو کن. پس او برفت و ابن سیرین که گزارش خواب را شنید، به گونه‌ای شگفت‌انگیز دانست که رؤیا مربوط به حسن است؛ و به این مطلب تصریح نمود؛ و حسن که از این ماجرا آگاهی یافت، به نزد ابن سیرین شد؛ و به یکدیگر سلام گفتند و با یکدیگر مصافحه نمودند و...^۳ که در این گزارش خواسته‌اند حسن را از ادامه مخالفت با ابن سیرین تبرئه نمایند، و او را به گناهی بزرگ (توصیه به دروغ‌گویی) متهم کرده‌اند؛ و از این جهت، و نیز با توجه به این که ابن سیرین به دلیل آزرده‌گی شدید خود از حسن، حتی در تشییع جنازه او حضور نیافت،^۴ بسیار بعید به نظر می‌رسد که قصه یاد شده درست باشد؛ زیرا اگر حسن با عمل خود رفع کدورت کرده بود، دلیلی نداشت که ابن سیرین حتی پس از مرگ حسن، رنجش خود از او را در دل نگاه دارد.

۱. یا با حسن همنشین باش یا با ابن سیرین (محدّث قمی، س، ج ۱، ص ۶۷۸).

۲. بنگرید به ص ۱۰-۳۰۹.

۳. صفدی، و، ج ۱۲، صص ۸-۳۰۷.

۴. همان.

فصل چهارم

حسن و شورش‌هایی که در عصر او روی داد

به گزارش یعقوبی (م: ۲۹۲ هـ. ق) که از قدیمی‌ترین مورخان جهان اسلام است: در سال ۸۱ هـ. که عبدالرحمن بن محمد بن اشعث در برابر امویان و عامل آنان حجاج قیام کرد، حسن از جمله قرآن‌شناسانی^۱ بود که با وی همراهی نمود؛^۲ و به گزارش ابن ندیم (م: پس از ۳۹۰ هـ.) که از مؤلفان سده چهارم است: حسن با ابن اشعث بیعت کرد؛ و چون ابن اشعث شکست خورد و هواداران او تحت تعقیب قرار گرفتند، حسن بر حجاج درآمد؛ و حجاج وی را سرزنش کرد و امان داد. اما حسن از ناحیه او احساس ناامنی می‌کرد و متواری شد؛ و همچنان پنهان می‌زیست تا حجاج بمرد.^۳

اما از روایات دیگر بر می‌آید که حسن با وجود مخالفت شدید با خلفای عصر خود و کارگزاران ایشان - خاصه حجاج - علیه آنان با شورش‌های مسلحانه همکاری نمی‌کرد و آن شورش‌ها را تأیید نمی‌نمود؛ و در شورش عبدالرحمان بن محمد بن اشعث علیه حجاج و خلیفه عبدالملک، وقتی به دلیل نفوذ کلمه حسن در میان مردم و با توجه به انتقادهای شدید او به حجاج و امویان، از او درخواست شد به شورشیان بپیوندد و آنان را

۱. مراد از قرآن‌شناسان (قراء) همان فقیهان اند (ابن کثیر، ج ۹، ص ۲۸۱).

۲. یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۸.

۳. ابن ندیم، ف، ص ۲۰۲.

تأیید کند، نپذیرفت؛ و برخلاف برادرش سعید - که به حمایت از ابن اشعث برخاست - او نظر مساعدی نسبت به عبدالرحمان نداشت؛ و حکومت را تابعی از شرایط حاکم بر جامعه و محصول عملکردهای مردم می‌شمرد؛^۱ و با شناختی هم که از شرایط روز داشت، سرانجام مطلوبی برای این شورش پیش‌بینی نمی‌نمود؛ و مردم را از پیوستن به سپاه عبدالرحمان نهی می‌کرد؛^۲ و هیچ‌یک از دو طرف را درخور یاری و همراهی نمی‌دانست؛ و این جنگ را فتنه‌ای می‌شمرد که باید از آن کناره‌گرفت؛ و به گفته ابن جوزی: حسن با اینکه بر حجاج لعنت می‌فرستاد و او را نفرین می‌کرد، ولی از بیم آن‌که فتنه‌ای روی دهد، از جنگ با او منع می‌کرد.^۳

موضع حسن در برابر شورش ابن اشعث، از یک سو موجب اعتراض کسانی از بزرگان عرب شد که گفتند: از این مردک عجمی (اشاره به ایرانی بودن حسن) پیروی کنیم؟ پس علی‌رغم توصیه او، به شورشیان پیوستند و همگی کشته شدند. از سویی نیز وقتی هواداران عبدالرحمان دیدند که بسیاری از مردم، در پیوستن به آنان تردید دارند، به وی گفتند: اگر می‌خواهی مردم با همان اشتیاقی که در کنار شتر عایشه جنگیدند در سپاه تو حاضر شوند و بجنگند، حسن را در میان سپاه خود داشته باش؛ که اگر او بیاید همه با او خواهند آمد. این بود که عبدالرحمان حسن را با زور به جبهه جنگ فرستاد. ولی حسن به محض آن‌که از او غافل شدند، خود را در نهر آبی افکند و چیزی نمانده بود غرق شود. اما بالاخره نجات یافت.^۴

با عنایت به آنچه گفته آمد، به نظر می‌رسد که امر بر یعقوبی مشتبه شده و حضور اجباری و ناخواسته حسن در میان سپاه ابن اشعث را که دوام هم نیاورد، به معنی همراهی وی با آن سپاه گرفته است. شاید هم بتوان گفت که حسن در آغاز با این حرکت موافق

۱. حدیثی که از پیامبر (ص) نقل کرده: انْ اَعْمَالِكُمْ عَمَالِكُمْ وَ كَمَا تَكُونُوا يَوْنُ عَلِيكُمْ (به راستی که عملکردهای شما

کارگزاران شمایند؛ و همان‌گونه که باشید بر شما حکومت کنند - عَجْلُونِي، ج ۱، ص ۱۴۷).

۲. ابن جوزی، ر، ص ۱۱۶؛ بَدْوِي، ت، ص ۱۵۴.

۳. ابن جوزی، ر، صص ۶۴ و ۷۲.

۴. ابن سعد، ج ۹، صص ۶-۱۶۴؛ ذَهَبِي، س، ج ۴، ص ۵۸۳.

بوده؛ و بعداً مفسد و زیان‌های آن را دریافته و با آن مخالفت نموده است. اما گزارش ابن ندیم را با قرائن استوار نمی‌توان تأیید کرد؛ و او بیش از آن‌که مورّخی محقق باشد کتاب‌شناس و فهرست‌نگار است.

در سال ۱۰۲ هـ. پس از وفات عمر بن عبدالعزیز، یزید بن مُهَلَّب که قبلاً عامل خراسان بود و سپس معزول شده و به دلیل تبهکاری‌ها و بدهی‌هایش، در هنگام وفات عمر بن عبدالعزیز زندانی بود، از زندان گریخت و به قبیله خود پناه برد؛ و علیه خلیفه وقت یزید بن عبدالملک شورشی برپا کرد. پس هیأتی که حسن بصری در میان ایشان بود، به نزد وی رفتند تا او را از ادامه شورش منصرف نمایند؛ و حسن به عنوان سخنگوی هیأت، سخنانی شیوا در این باره بر زبان آورد؛ و در پاسخ سخنان یزید بن مهَلَّب، او را به دروغ‌گویی نسبت داد. یزید در خشم شد و دست به شمشیر برد و به حسن دشنام داد؛ و اگر برادرش وی را آرام نکرده بود، شاید از آزار حسن نیز دریغ نمی‌نمود. باری حسن می‌دانست که شورش یزید بن مهَلَّب، برای وصول به منافع و مطامع خود و دست یافتن به اموال عمومی برای هزینه کردن آن در راه خواسته‌های خویش است؛ و این بود که وقتی یزید بر سر منبر خطبه می‌خواند و مردم را به جهاد دعوت می‌کرد، حسن برخاست و خطاب به وی گفت: به خدا ما تو را وقتی هم که والی بودی دیدیم! پس یاران یزید، از این سخن حسن برآشفته بر سر وی ریختند و دست بر دهانش نهاده از مجلس بیرونش کردند. نیز در هنگامی که هواداران یزید، رو به روی سپاه خلیفه قرار گرفته و پرچم‌ها برافراشته و منتظر بودند تا یزید بیاید؛ و می‌گفتند یزید ما را به سنت عُمرَین (دو خلیفه اوّل) می‌خواند، حسن گفت: یزید دیروز گردن اینهایی را که می‌بینید می‌زد؛ و سرهای آنان را به سوی مروانیان می‌فرستاد؛ و با هلاکت آنان، خشنودی مروانیان را می‌جست. اکنون که بر مروانیان خشم گرفته، عَمّی برافراشته و می‌گوید: «من به مخالفت آنان برخاستم، شما هم با آنان مخالفت کنید.» و می‌گوید: «من شما را به عمل به سنت عمرین دعوت می‌کنم.» سنت عمرین آن است که پای یزید را در زنجیر کنند و او را به زندان بازگردانند. یکی از عموزادگان یزید نیز شمشیر به روی حسن کشید تا او را بترساند؛ ولی یزید به او

گفت: شمشیرت را در نیام کن؛ وگرنه به خدا کسانی هم که با ما هستند رودر روی ما قرار می‌گیرند. و این سخن را با توجه به موقعیتی که حسن در میان عامه مردم داشت گفت. همچنین برادر یزید، شیوه حسن را در بازداشتن مردم از پیوستن به ایشان نکوهش و او را سخت تهدید کرد؛ و مردم اظهار داشتند که در برابر تهدیدها از او دفاع می‌کنند. ولی حسن آنان را از گام نهادن به صحنه کشمکش - ولو با هدف حمایت از او - بازداشت. باری شیوه حسن موجب شد که هیچ یک از اصحاب او در صف سپاهیان یزید بن مهلب حاضر نشود.

کوتاه سخن: حسن رهبران دو شورش نامبرده را افراد صالحی نمی‌دانست؛ و از این که زمام امور به دست آنان و هوادارانشان که غالباً از غوغاگران کوچک و بازار بودند بیفتند، احساس خطر می‌کرد و می‌گفت: ارادل و اوباشی که به دنبال شرّ و شورند، همان‌ها هستند که پیامبران را کشتند.^۱ نیز کسانی را که به دنبال یزید بن مهلب افتاده بودند این گونه معرفی می‌کرد: فاسدترین مردم پست و بی‌خرد.^۲ البته حسن نه تنها توصیه می‌کرد که در صف شورشیان حاضر نشوند، بلکه این توصیه را در مورد سپاه خلیفه وقت هم داشت؛^۳ و وقتی یکی از شامیان (هواداران امویان) از وی پرسید: یعنی می‌گویی که در سپاه امیرالمؤمنین (خلیفه یزید بن عبدالملک) هم نباشیم؟ او با خشم پاسخ داد: آری در سپاه او هم نباشید.^۴

یادآوری: در عصر ما برخی از کسانی که مدعی پیروی از مکتب تشیع‌اند، موضع حسن در برابر دو شورش نامبرده را تخطئه کرده‌اند. پاسخ آنان در همین دفتر - پیوست‌ها، فصل چهارم، صص ۸-۴۱۱ - خواهد آمد.

۱. ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۱۸ - چنان‌که در فصل هیجدهم بیاید، این مضمون را در کلام امام هادی (ع) نیز می‌توان دید (بنگرید به: مجلسی، ب، ج ۱، ص ۱۹۵).
 ۲. ابن اثیر، مجدالدین، ج ۲، ص ۱۹۸.
 ۳. بدوی، ت، ص ۱۵۴ و ۱۵۸.
 ۴. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۶۵ - در باب موضع حسن در برابر شورش‌هایی که در عصر او روی داد، همچنین بنگرید به: حُضری، ح، صص ۹-۱۹۳، بدوی، ت، صص ۹-۱۵۸؛ و در فصل پانزدهم نیز توضیحاتی در باب برخوردهای او با خلفا و حکام و شورش‌هایی که علیه آنان برپا شد خواهیم داد.

فصل پنجم

کهولت و درگذشت

حسن در ده سالِ آخرِ زندگی ناتوان و کم حافظه شده و حرکت و سخن گفتن برای او دشوار بود. با این همه، تا جایی که قدرت داشت، از ارشاد و اندرزگویی باز نمی ایستاد؛ و در انجام وظایفی که بیرون از خانه داشت کوتاهی نمی نمود. سرانجام در شب جمعه آغاز رجب سال ۱۱۰ هـ. در ۸۸ سالگی و به قولی در ۸۹ سالگی و به قولی در ۹۶ سالگی درگذشت. و دو شاگرد او ایوب سختیانی و حمید الطویل وی را غسل دادند؛^۱ و فردای آن شب، پس از نماز جمعه، نضر بن عمرو بر وی نماز گزارد. همه مردم برای تشییع جنازه او بیرون شدند؛ و دیگر کسی نماند که در مسجد جامع، نماز عصر را به جماعت بگزارد؛ و این حادثه بی سابقه بود.^۲ چندی پیش از درگذشت حسن، و نیز پس از وفات او، رؤیاهایی برای وی دیدند که دست کم نشانه اوج اعتقاد مردم به قداست او بود.^۳

حسن را در گورستان شهر زُبیر در ایالت بصره به خاک سپردند. آرامگاه او در آن شهر از دیرباز شناخته شده بوده؛ و مقدسی در معرفه الاقالیم از آن یاد کرده و امروز نیز پا برجاست. قبه ای بلند و مخروطی شکل دارد؛ و با آن که در سال ۱۳۸۳ هـ. بر اثر صاعقه، به

۱. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۷۸؛ ذَهَبی، س، ج ۴، ص ۵۸۷؛ صَفَدی، و، ج ۱۲، ص ۳۰۷.

۲. ابن خَلِّکان، ج ۲، ص ۷۲؛ ذَهَبی، همان؛ حُصْری، ح، صص ۳-۲۰۲.

۳. ابن جوزی، آ، ص ۳۲.

پردهٔ مرقد آسیب رسید ولی قبه آسیبی ندید. ساختمان آرامگاه مشتمل بر چند حجره است که در زمان‌های مختلف بنا شده؛ و مهم‌ترین آنها که متصل به قبر است، نمای زیارتگاه‌هایی را دارد که در نیمهٔ دوم قرن هفتم هجری و سدهٔ سیزدهم میلادی بنا شده است. این حجره مربع شکل و طول ضلع آن از داخل سه متر است و مدخل آن در ضلع شرقی قرار دارد. همهٔ ساختمان آرامگاه از گچ و طابق^۱ بنا شده؛ و تصویر آن در پاره‌ای از منابع^۲ آمده است. در پیرامون مزار حسن برخی دیگر از معاریف نیز به خاک رفته‌اند.^۳

۱. معرّب تائبگ: خشت پختهٔ بزرگ.

۲. مبارک، ص ۳۰۱؛ محجوب، ج ۱۴، ص ۱۷.

۳. عبدالقادر باش اعیان عباسی، ج ۱، ص ۳۵۲؛ مبارک، ص ۷؛ موسوعة البصرة الحضارية، صص ۹-۱۸۸.

فصل ششم

مذهب حسن

شخصیت و مکتب حسن، محلّ تلاقی فرقه‌های گوناگون است؛ و هر یک از آن فرقه‌ها - و انشعابات آنها با گرایش‌های متعدّد - وی را از خود می‌داند؛ و می‌توان گفت که بسیاری از فرقه‌ها، با آراء مختلف و متناقض، از مکتب او منشعب گردیده؛ و جملگی کوشیده‌اند عقاید و نظریات خود را از زبان او بیان کنند؛ و او را پیشرو خود قلمداد نمایند. کسانی که از مذهب حسن گفتگو کرده‌اند، برخی وی را معتزلی،^۲ برخی شیعی، برخی پیرو مذهب مشبّهه، برخی پیرو مذهب مُرَجِئیه و برخی معتقد به مبانی اشاعره شمرده‌اند؛ و فرقه‌ای از معتزله - موسوم به حَسَنیّه - را نیز منسوب به او دانسته‌اند. در باب ارتباط وی با تشیع و ائمه اهل بیت، و مخالفت شدید وی با خوارج، بعداً سخن خواهیم گفت؛ اما در باب وابستگی وی به دیگر مذاهب:

حسن و چگونگی اعتقاد به قضا و قدر

یکی از مهم‌ترین ملاک‌ها برای تعیین هویت مذهبی در صدر اسلام، چگونگی اعتقاد به قدر است؛ و بر مبنای این ملاک، عامه مسلمانان غیر شیعی در دو گروه متقابل

۱. عبدالرحیم، ج ۱، ص ۱۲؛ دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۷، ص ۳۸۱.

۲. دائرة المعارف، همان.

جای می‌گیرند:

الف - معتقدان به قدر و تقدیر در همهٔ امور با نتایجی که از این عقیده - در استناد معاصی به تقدیر الهی، و نفی دخالت حقیقی انسان در اعمال خود، و عدم اختیار آدمی در اتیان و ترک کلیهٔ افعال - می‌گیرند.

ب - منکران جریان قدر و تقدیر الهی در افعال انسان - به صورتی که اختیار و ارادهٔ آدمی را در عرض ارادهٔ الهی (و نه در طول آن) انگاشته؛ و بدین ترتیب منکر تأثیر تقدیر و ارادهٔ الهی در افعال انسان هستند؛ و روشنفکران متقدم اهل سنت که معتزله باشند از ایشانند.

پیشروان و پیروان هر یک از دو گروه مزبور، حسن را از هم مذهبان خود انگاشته؛ و قرائنی از سخنان وی برای اثبات مدعای خود آورده‌اند؛ و قرائن مخالف با مدعای خود در سخنان وی را توجیه، یا انتساب آن سخنان به وی را انکار کرده‌اند. چنان‌که شهرستانی مدعی است نامهٔ مفصلی که گویند حسن بصری در پاسخ عبدالملک خلیفهٔ اموی نوشته - و در آن به رد عقاید جبریان و منکران اختیار انسان پرداخته - در حقیقت از او نیست؛ و احتمالاً از شاگرد او واصل بن عطاءست.^۱ باری این سؤال که آیا حسن معاصی را به تقدیر الهی مستند می‌نموده یا نه؟ با سه گونه پاسخ مواجه شده است: استناد و اثبات قدر، نفی استناد و انکار تقدیر (به اصطلاح مخالفان معتزله: پیروی از قدریان^۲) نفی استناد و سپس

۱. شهرستانی، ج ۱، ص ۶۳.

۲. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۶۸.

یادآوری: در سخنی منسوب به پیامبر (ص) آمده است که: القَدَرِیة مجوس هذه الامة (قدریان مجوسیان این امت‌اند). آن‌گاه هر یک از دو فرقهٔ اصلی اهل سنت که یکی معتقد به قدر و تقدیر الهی در مورد اعمال انسان، و نفی‌کنندهٔ اختیار آدمی در اعمال خویش، و دیگری منکر قدر و تقدیر الهی در مورد اعمال انسان، و معتقد به اختیار و آزادی آدمی در اعمال خویش است، باری هر یک از دو فرقهٔ مزبور، دیگری را قدریه می‌شمارد؛ تا خود مصداق آن نباشد. ولی اگر آیین رایج در نامگذاری را ملاک بدانیم، باید مراد از قدریان را معتقدان به قدر بدانیم نه منکران آن؛ چنان‌که مراد از جبریان و حنفیان و شافعیان و جعفریان را - به ترتیب - معتقدان به جبر و معتقدان به مذهب ابوحنیفه و شافعی و امام جعفر می‌شماریم نه منکران آن. با این همه، در مواردی که در این دفتر نام قدریان آمده، غالباً برطبق اصطلاح عامهٔ اهل سنت؛ و به معنی منکران قدر و تقدیر الهی در مورد اعمال انسان است؛ هرچند که حسن - هم از لسان رسول (ص) و هم از قول امیرمؤمنان (ع) و هم از

رجوع از آن و استناد. چنان‌که به گزارش ذَهَبی - محدث و مورخ نامی سنی - کسانی از بزرگان اهل سنت، تخطئه عقیده به قدر را بر حسن عیب می‌گرفته‌اند؛ و حتی برخی وی را تهدید می‌کرده‌اند که از او به خاطر انکار قدر، به حکومت شکایت خواهند کرد؛^۱ و گفته‌اند که: «در پی این تهدیدها، وی اظهار داشته که اعتقاد به قدر را دیگر تخطئه نمی‌کند؛ و در پاره‌ای موارد دیگر به گونه‌ای سخن گفته که نشانه اعتقاد به تقدیر در آن آشکار است.»^۲ ولی:

اولاً معلوم است که آنچه را آدمی پس از مواجهه با تهدید اظهار می‌دارد، لزوماً حاکی از تغییر در باور قلبی او نمی‌باشد؛ و به گفته معتزله: خودداری حسن از اظهار عقیده خویش درباره قدر، پس از روبروشدن با تهدید، به این معنی نیست که با آن عقیده مخالف شده باشد.^۳

ثانیاً آنچه از سخنان حسن که مستند اعتقاد او به تقدیر قرار گرفته، تقدیر به معنی مورد ادعا یعنی بی‌اختیار بودن آدمی در تمامی اعمال خود - از طاعات و معاصی - را ثابت نمی‌کند. مثلاً از یک روایت برمی‌آید که حسن آیه آخر سوره سبا را به این معنی می‌گرفته است: «میان کافران و ایمان جدایی می‌افتد؛ و مانع و فاصله پدید می‌آید...» و لازمه این معنی را بی‌اختیار بودن کافران از آغاز، و عدم قدرت آنان بر پیوستن به مؤمنان و قبول ایمان گرفته‌اند؛^۴ در حالی که اگر هم انتساب تفسیر مزبور را به حسن بپذیریم، چنین لازمه‌ای ندارد؛ و تصریحات حسن در موارد دیگر - از جمله در پاسخ به نامه خلیفه عبدالملک - وقتی به تفسیر مزبور ضمیمه شود، مانع از قبول چنین لازمه‌ای است. این سخن حسن را بشنویم: از جمله آیاتی که [منکران اختیار] بر سر آن به نزاع برخاسته‌اند

→

زبان خود - قدریان را مرادف جبریان گرفته است (مفید، ا، ج ۱، صص ۸-۳۱۵؛ حمصی رازی، ج ۱، ص ۱۹۸).

۱. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ ذَهَبی، س، ج ۴، ص ۵۸۰؛ صَفَدی، و، ج ۱۲، ص ۳۰۷.

۲. همان سه منبع.

۳. عبدالجبار همدانی، ص ۳۷؛ المهدی لدین الله، ط، ص ۲۴؛ همو، م، صص ۷-۱۳۶.

۴. ذَهَبی، س، ج ۴، ص ۵۸۰.

این آیه است: «هیچ کس را نرسد که ایمان آورد مگر به اذن خدا.»^۱ که مراد از اذن در این آیه، بازگذاشتن میدان و آزادی دادن به آدمی است؛ که خدا نیز در مورد آدمی چنین کرده؛ و به او توانایی داده تا ایمان بیاورد و گفته: «و ما هیچ پیامبری نفرستادیم مگر برای آن که به اذن خدا از او اطاعت کنند.»^۲ پس چنان نبوده که خدا از یک طرف، رسولی بفرستد که از او اطاعت کنند؛ و از سوی دیگر، میان خلق خود و اطاعت از وی مانعی ایجاد نماید. چنین کاری از وصف خدا و عدالت و حکم او بسیار دور است.^۳

باتوجه به این مقدمات، تفسیر حسن از آیه آخر سوره سبأ، می تواند به این معنی باشد که: کافران با اختیار خود پشت به راه حق کردند؛ و مرتکب کارهای ناروا شدند؛ و دعوت قرآن را که هدی للناس و برای هدایت عامه خلق است ندیده گرفتند؛ و در نتیجه خداوند این مجازات را برایشان مقرر داشت که در برابر فعل ناروای اختیاری ایشان، در میان آنان و ایمان، فاصله و مانع ایجاد شود و جدایی پدید آید. این کجا و این که گفته شود «کافران، از اصل اختیاری در انتخاب راه و ارتکاب اعمال زشت نداشتند.» کجا؟ آیا حسن بصری در همین سوره (آیه ۲۳) نخوانده بود که هل یجزون الا ما کانوا یعملون (به شیوه استفهام انکاری و به این معنی که: آیا کافران جز کیفر کارهایی را که می کنند می بینند؟) و آیا نمی دانست آیه ای که به آن استناد می نماید، در مورد کسانی است که به تصریح چند آیه قبل از آن (آیه ۴۳) چون آیات حق بر آنان نازل شد گفتند این قرآن جادویی آشکار است؟

نیز روایت کرده اند که حسن گفت: «شیاطین فقط کسانی را گمراه می کنند که خدا دوست دارد به آتش دوزخ بسوزند.»^۴ و این سخن نیز به فرض که از حسن باشد، هرگز به این معنی نیست که دوزخیان در ارتکاب اعمال زشت اختیاری ندارند؛ و خدا بدون آن که ایشان قادر بر ترک آن اعمال باشند، دوست دارد که ایشان بسوزند. و این دوست داشتن

۱. یونس، آیه ۱۰۰.

۲. النساء، ۶۴.

۳. برگرفته از ترجمه نامه حسن به عبدالملک که در پیوست ها - فصل ششم نکته اول - بیاید.

۴. ذهبی، س، ج ۴، ص ۵۸۱.

از امور جزافیه است. نه؛ زیرا همین حَسَن است که می‌گوید: از جمله آیاتی که منکران اختیار در مورد آن به نزاع برمی‌خیزند این آیه است: «راستی که ما بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریدیم.» این آیه را چنین تفسیر کرده‌اند که خدا چون آفرینش را آغاز کرد، قومی را برای دوزخ قرار داد؛ و آنها قادر بر طاعتی که از ایشان خواسته شده نیستند. و قومی را هم برای بهشت قرار داد؛ و آنها قادر بر گناهی که از آن نهی شده‌اند نیستند. همان‌سان که هرکس را خدا کوتاه‌قد آفرید، نمی‌تواند بلندقد باشد؛ و هرکس را سیاه چرده آفرید، نمی‌تواند سفید باشد. — آن‌گاه خدا مردم را عذاب کرد که چرا مؤمن نیستند. با این توصیفات از خدا، درحقیقت او را با زشت‌ترین اوصاف یاد می‌کنند. ولی معنی آیه این است که بسیاری از جنیان و آدمیان، با ارتکاب کارهای پلید دوزخی شدند.^۱

بنابراین، سخن حسن در مورد کسانی که خدا می‌خواهد کیفر ببینند به این معنی است که: شیاطین فقط کسانی را گمراه می‌کنند که خدا می‌خواهد مجازات شوند؛ و البته خدا نیز کسانی را می‌خواهد مجازات شوند که با کردارِ ناروا خود را در معرض گمراهی در آورند؛ چنان‌که در قرآن در مورد کافران آمده است: آیا ایشان جز کیفر کارهایی که کرده‌اند می‌بینند؟^۲

همچنین در نامهٔ حسن در تخطئهٔ جبریان، در پاسخ کسانی که گمراهی را معلول مشیت حق می‌دانند آمده است: نادانان گفتند: «خدا هر که را خواهد گمراه می‌کند؛ و هر که را خواهد راه می‌نماید.»^۳ و اگر در آیات قبل و بعد این آیه نظر کنند، برایشان آشکار می‌شود که به راستی خدای برتر کسی را گمراه نمی‌کند مگر پس از اینکه آن کس تبه‌کاری نماید و کفر بورزد. چرا که خدا گفت: «و خدا ستمکاران را گمراه می‌کند.» یعنی حکم به گمراهی ایشان می‌نماید.^۴

۱. نیز برگرفته از نامهٔ حسن.

۲. سَبَا، ۲۳.

۳. الرعد، ۲۷؛ فاطر، ۸.

۴. نیز برگرفته از نامهٔ حسن.

نیز یک بار از حسن پرسیدند: آیا در مراسم نماز جمعه حاضر نشدی؟ و او گفت: می‌خواستم حاضر شوم، اما قضای الهی مانع آمد.^۱ ولی این روایت نیز دال بر آن نیست که حسن اختیار آدمی را در اطاعت از خدا و ارتکاب معاصی منکر بوده؛ زیرا حسن، و جوب نماز جمعه را مشروط به شرایطی می‌دانسته؛ و با نبود هر یک از آن شرایط، و جوب آن را منتفی می‌شمرده - از جمله مسافر نبودن و امنیت خاطر داشتن و سلامتی - و می‌گفته است که آدمی حتی در روز جمعه، تا پیش از حلول وقت نماز جمعه، می‌تواند به سفر رود؛ و در آن صورت نماز جمعه بر او واجب نیست.^۲ به این ترتیب، وقتی حسن می‌گوید: می‌خواستم به نماز جمعه روم ولی تقدیر مانع شد، به این معنی است که شرایط و جوب فراهم نیامد - به دلیل بیماری، یا سفری که پیش آمد، یا نبودن امنیت و... - آنگاه این چه ربطی دارد به این که گفته شود: حسن معتقد بوده آدمی در ارتکاب معاصی، از خود اختیاری ندارد؟

نیز روایت کرده‌اند که حسن آیه ۲۰۰ از سوره شعرا را چنین معنی می‌کرده است: ما شرک را در دل‌های مجرمان وارد می‌کنیم.^۳ ولی این تفسیر نیز چه درست باشد و چه غلط، و چه از حسن باشد و چه نه، حکایت از آن ندارد که همه آدمیان در ارتکاب معاصی بی‌اختیارند. بلکه در اینجا سخن از مجازاتی است که خداوند در مورد مجرمان اعمال می‌نماید؛ و به خاطر کردار زشت آنان، شرک را در دل آنان وارد می‌کند. اما هرگز دال بر آن نیست که مجرم شدن آنان در مرحله پیش از شرک نیز بدون اختیار آنان بوده است. بلکه شرک، به عنوان مجازاتی بر جرائم اختیاری خود آنان شناخته شده است - همان‌گونه که عذاب‌های دنیوی و اخروی دیگر، در برابر جرائمی است که آدمیان با اختیار خود مرتکب می‌شوند - و در گفتار دیگری از حسن آمده است:

هرکس در مورد آنچه (از جانب خدا) به آن مأمور شده فرمانبرداری نماید، پاداش فرمانبرداري او آن است که خدا دل او را در همین دنیا برای اسلام گشاده می‌دارد؛ و انجام

۱. ذَهَبِي، س، ج ۴، ص ۵۸۱.

۲. ابن قدامه، ج ۲، صص ۱۴۶ و ۱۹۳؛ ابن ابی شیبه، ج ۲، صص ۵-۱۴؛ حُصْرِي، ف، ج ۱، صص ۵۲۸، ۵۳۲.

۳. ذَهَبِي، س، ج ۴، ص ۵۸۱.

کارهای نیکو را برای او آسان می‌گرداند؛ و ناسپاسی و کارهای زشت و گناه را برای او دشوار و سنگین می‌نماید. گرچه در امثال او امر حق و اجتناب از اعمالی که خدا از آن نهی فرموده، کمال اختیار را دارد. و همین است حکم خدا در مورد کسی که آنچه را خدا از طاعت‌ها به آن فرمان داد رها کرد؛ و در این دنیا در کفر و گمراهی پایداری نمود. با اینکه قدرت توبه و بازگشت به سوی خدا را همچنان دارد. پس خداوند دل او را چنان دچار تنگی می‌نماید که گویی در آسمان پر می‌کشد. و این کیفری است در برابر کفر و گمراهی او در این جهان؛ که باز او همچنان موظف به توبه است؛ و وی را به بازگشت به سوی حق می‌خوانند.^۱

باری حقیقت آن‌که هیچ یک از دو عقیده "نفی مطلق اختیار آدمی در اتیان و ترک افعال" و "نفی جریان تقدیر الهی در مورد اعمال آدمی" به صورتی که در اعصار پس از حسن مقبول افتاده، برای او و پیشروان او مطرح نبوده تا بتوان وی را پیرو آن انگاشت. پاره‌ای از اختلافاتی هم که در سخنان منقول از او به چشم می‌خورد، و حاکی از ناسازگاری آن با هر یک از دو مذهب در پاره‌ای موارد است، ناشی از همین امر است؛ و بدون توجه به این امر، توجیهاتی در این باب شده که جملگی نادرست است. مثلاً در پاره‌ای روایات آمده است که عطاء بن یسار قاضی و معبد جهنی به نزد حسن آمدند و گفتند: این حکام خون‌های مسلمانان را می‌ریزند و اموالشان را می‌گیرند و می‌گویند: تقدیر الهی است که این کارها را بر دست ما جاری می‌نماید. حسن گفت: «دروغ می‌گویند دشمنان خدا!» و این پاسخ - چنان‌که روشن است - به معنی انکار جریان قضا و قدر الهی در عرصه اعمال انسانی نیست؛ بلکه رد بر کسانی است که اختیار آدمی در انجام و ترک اعمال خود را منکر بودند؛ و مسؤولیت خود را در ارتکاب معاصی انکار می‌کردند؛ و با این بهانه، در عین ارتکاب جرم، خویش را بی تقصیر قلمداد می‌نمودند؛ و به خود حق می‌دادند هر ظلم و ستمی را در حق دیگران روا دارند.

در روایتی دیگر می‌خوانیم: مردی به نزد حسن آمد و گفت که همسرش را سه طلاقه

۱. برگرفته از نامه حسن که در پیوست‌ها بیاید.

کرده است. حسن گفت از فرمان خدای خود سرپیچیدی و همسرت از تو جدا شد. مرد گفت: این تقدیر خدا در مورد من بود. حسن گفت: تقدیر خدا به معنی امر و فرمان خدا چنین نبود. سپس به این آیه اشاره کرد: و قضا ربك الاّ تعبدوا الاّ اياه و بالوالدين احسانا^۱ - کنایه از این که تقدیر و امر الهی، در جهت دعوت به یگانه پرستی و نیکوکاری است. و اینجا بود که مردم گفتند: حسن در انکار تقدیر به سخن پرداخت. ^۲ در نامه حسن به خلیفه عبدالملک نیز آمده است: بیدادگری و ستمکاری از قضای الهی نیست؛ بلکه قضای او، امر به انجام کار نیک، دادگری، نیکوکاری و بخشش به خویشان و نزدیکان است؛ و از کار زشت و ناپسند و ستم و گردنکشی منع می‌کند. چنان که فرمود: و قضا ربك...^۳

یادآوری - شیوه حسن در استناد به آیه مذکور، برای تخطئه کسانی که اعتقاد به تقدیر را مستلزم جبرگرایی شمرده‌اند، همان شیوه مرتبی او امام علی (ع) است.^۴ باری کسانی که نمی‌توانند مابین عقیده به تقدیر الهی در مورد اعمال انسان، با عقیده به اختیار انسان در اتیان و ترک فعل جمع کنند، یا اعتقاد حسن به قدر در مورد افعال انسان را منکر شدند؛ یا اعتقاد او به اختیار انسان در اتیان و ترک افعال را - بی توجه به سخنان صریح او از جمله: من لم یؤمن بالقدر کفر و من حمل ذنبه علی الله فجر.^۵ نیز: اگر از آسمان به زمین سقوط کنم، برای من بهتر است تا بگویم کارها به خلق تفویض شده (و از ید قدرت حق بیرون رفته) است. ولی من می‌گویم که اگر کسی گناهی مرتکب شد، خدا را مسؤول آن نشناسد؛ و از خدا آمرزش بخواهد و به سوی او بازگردد.^۶

از سویی نیز به تصریح احمد بن حنبل، کسانی که در برابر مجرمان و تبهکاران

۱. فرمان و قضای پروردگارت بر آن رفته که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی نمایند (الإسراء، ۲۳).

۲. مصطفی الخن، ص ۱۳۲.

۳. برگرفته از نامه حسن که بعداً بیاید.

۴. مجلسی، ب، ج ۵، ص ۱۴.

۵. هرکس به تقدیر الهی ایمان نیاورد به حق کفر ورزیده؛ و هرکس خدا را مسؤول گناه خود شمارد تبهکاری نموده است (آبی، ج ۵، ص ۲۰۱). و مضمون این سخن برگرفته از کلام امام حسن (ع) در پاسخ به

نامه حسن است (هجویری، ص ۱۰۷).

۶. حمصی، ج ۱، ص ۱۹۵.

سرسختی می نمودند، از سوی نادانان یا مغرضان متهم می شدند که عقیده به تقدیر الهی ندارند؛ و اتهامی هم که در این مورد به حسن وارد آوردند - به گفته ابن تیمیه - علتی جز این نداشت که وی دیگران را از ارتکاب اعمال ناروا باز می داشت؛ و در این مورد سرسختی می نمود.^۱

باری حسن از یک سو عدم ایمان به قضا و قدر الهی را صریحاً تخطئه می کند؛ و از سویی با تبهکاران برخوردارهای تند و تیز دارد؛ و به کسانی اعتراض می نماید که خدا را مسؤول گناهان خود می شمارند؛ و آنان را پیرو منطق "قدری مذهبان جبری" عرب می داند که خدا در قرآن ایشان را نکوهیده و فرموده است که ایشان چون کار زشتی مرتکب شوند، گویند: «خدا ما را امر به ارتکاب آن کرد.» در حالی که خدا امر به ارتکاب کار زشت نمی کند؛ و به این گوینده باید گفت: آیا از سر نادانی، امری را به خدا نسبت می دهید؟ پروردگار من فرمان به عدالت و درست کاری داد...^۲

سخنان صریح حسن و احادیثی که نقل کرده، حاکی است که به عقیده وی هیچ یک از دو گزینه طاعت و معصیت، به گونه ناخواسته و اجباری و بدون دخالت اراده آدمی تحقق نمی یابد. خدا بر آنچه به دیگران قدرت داده، قادر است؛ و اگر در جهت طاعت از او گام بردارند، در میان آنان و فعل ایشان مانع نمی شود؛ و هنگامی که سر به نافرمانی بردارند، اگر خواهد، می تواند میان ایشان و فعلشان مانع شود؛ و اگر کاری را انجام ندادند، او نیست که ایشان را در این مورد مجبور کرده است. اگر خدا خلق را به طاعت مجبور می کرد، استحقاق ثواب نداشتند؛ و اگر به معصیت مجبور می کرد، سزاوار کیفر نبودند؛ و اگر آنان را سر خود رها می کرد و در مورد آنان اختیاری نداشت، در قدرت او کاستی بود.^۳

گاهی نیز عقیده حسن در مورد قدر را همان اکتساب و کسب دانسته اند - که در مذهب اشاعره مطرح است. که اگر مراد از این کسب، همان اختیار آدمی در اتیان و ترک فعل باشد، می توان به حسن نسبت داد؛ ولی اگر ملازم با سلب اختیار و اراده از فاعل باشد،

۱. ابن تیمیه، ج ۳، صص ۵-۲۴؛ ریتز، ص ۶۳.

۲. الاعراف، ۹-۲۸ (حمصی، ج ۱، ص ۱۹۵).

۳. بنگرید به صص ۴۱-۳۸، ۳۸-۴۱۹.

با آنچه از صریح کلام او برمی آید سازگار نیست؛ و از این رو برخی از اهل سنت نیز پذیرفته اند که حسن بصری، در باب قدر عقیده ای غیر از کسب و اکتساب - که بعدها اشاعره آن را پذیرفتند - داشته است؛ چنان که شیخ محمد ابوزهره - از محققان معاصر - در پاسخ کسانی که مدعی اند عقیده حسن در این باب، همان عقیده سلف صالح بوده می نویسد: به این سؤال که عقیده سلف در باب قدر چه بوده؟ پاسخ های متفاوتی داده شده؛ و اشاعره معتقدند که عقیده سلف صالح، همان عقیده آنهاست. سپس می گوید: اگر هم ما بپذیریم که حسن در باب قضا و قدر بر عقیده سلف بوده، باز این مشکل وجود دارد که سلف صالح در باب قدر متفق القول نبوده و عقیده واحدی نداشته اند؛ و چنان نبوده که هیچ یک از آنان، عقیده ای مخالف با عقیده مقبول اشاعره نداشته باشد؛ چنان که از علی رضی الله عنه - با آن جایگاهی که در دین دارد - نظریه ای در باب قدر نقل شده، که با مذهب اشاعره مخالف است. لذا مانعی ندارد که حسن بصری - در عین پیروی از سلف - نظریه ای مخالف با اشاعره اختیار کرده باشد.^۱

سخنان فوق را که حاکی از مخالفت حسن بصری و مرتبی او امام علی (ع) با نظریه اشاعره است، با روایات دیگری نیز می توان تأیید کرد؛ از جمله روایت علی بن ابی الجعد که در آن آمده است: از حسن شنیدم که می گفت: هر کس پندارد که گناهان از جانب خداست، روز قیامت در حالی بیاید که رویش سیاه باشد.^۲

در روایتی نیز می خوانیم: حسن نامه ای به امام حسن (ع) نوشت و در آن، ضمن ستایش بسیار از امامان اهل بیت علیهم السلام، درخواست نمود که وی را از چگونگی جریان قدر و حدود توانایی و جایگاه اختیار انسان آگاه گرداند؛ تا از حیرتی که در این مورد بدان دچار شده است برهد؛ و امام ضمن تأکید بر جریان تقدیر در همه امور، بر اختیار و توانایی انسان در اتیان و ترک عبادات و معاصی، و عدم استناد معاصی به خدا تأکید فرمود.^۳

۱. بسیط، ص ۱۴۵.

۲. شهابی، ج ۳، ص ۶۲۲.

۳. هجویری، صص ۷-۱۰۶.

اما در باب پیوند حسن با معتزله، به این اشاره بسنده می‌کنیم که فرقه نامبرده - به اعتراف پیشروان آن - با اعتزال و کناره‌گیری دو بنیان‌گذار آن - یعنی واصل و عمرو بن عبید - از حلقه درس حسن بصری تأسیس شد؛ و در پی این رویداد حسن گفت: اعتزل عتاً واصل (واصل از ما کناره گرفت) و از همین جمله حسن بود که فرقه مزبور را معتزله (کناره‌جویان) نام نهادند.^۱

حسن و تذبذب در میان قدریان و جبریان؟

برخی حسن را متهم کرده‌اند که «گاهی به سوی قدریان و گاهی به سوی جبریان متمایل می‌شده؛ و در هیچ مذهبی پایدار نمی‌مانده است...» و شگفت آن‌که برای اثبات این اتهام، به کلام ابن ابی العوجا استناد کرده‌اند^۲ که یکی از زندیقان و گویا مدتی در جرگه شاگردان حسن بوده است. که اگر محکوم کردن کسی - اعم از حسن و غیره - را با استناد به سخن فردی مانند ابن ابی العوجا درست بدانیم، می‌توان همه مقدسان و معصومان را محکوم کرد. چراکه در میان اصحاب و شاگردان غالب ایشان، می‌توان کسانی را یافت که از ایشان بریده، و راهی انحرافی در پیش گرفته و به آنان نسبت‌هایی ناروا داده‌اند. اما این‌که چرا برخی حسن را به تذبذب در میان جبریان و قدریان متهم داشته‌اند، پاسخ این است که:

چون حسن در پاره‌ای از موارد، سخنانی در تخطئه قدریان بر زبان می‌رانده، ابن ابی العوجا آن سخنان را - به خطا - به معنی گرایش به جبریان می‌گرفته؛ زیرا نقطه مقابل قدریان در میان اهل سنت، جبریان بوده‌اند؛ و ابن ابی العوجا نیز گزینۀ سومی را (که عقیده شیعه بوده) در برابر دو مکتب جبر و قدر نمی‌شناخته؛ و لذا تخطئه قدریان را به معنی تمایل به جبریان می‌پنداشته است. نیز وقتی حسن در رد و تخطئه جبریان اهتمام می‌کرده، ابن ابی العوجا عمل او را به معنی گرایش به قدریان می‌گرفته؛ زیرا در میان اهل

۱. عبدالجبار همدانی، صص ۱۰ و ۱۱ - نیز در باب قطع ارتباط حسن با واصل بنگرید به حُصری، ح، ص ۲۱۷؛ و در باب مخالفت‌های حسن با معتزله ← همین دفتر، صص ۵۵، ۴۳۹.
 ۲. محدث قمی، س، ج ۱، ص ۲۶۱.

سنت، نقطه مقابل جبریان قدریان بوده‌اند؛ و ابن ابی العوجا بنا آگاهی از موضع عقیدتیِ سومی در برابر این دو فرقه (که موضع شیعه بوده) تخطئه هر یک را به معنی دفاع از دیگری می‌گرفته؛ و در نتیجه مدعی شده است که حسن گاهی به جبریان متمایل می‌شده و گاهی به قدریان. چنان‌که برخی از بزرگان و علمای نامی شیعه مانند صاحب بن عباد و شریف مرتضی و شریف رَضی نیز - به دلیل مخالفت‌هایی که با جبریان داشته‌اند، و به دلیل پاره‌ای از اشتراکات عقیدتی میان شیعیان و معتزلیان - از طرف برخی از ستیان متهم به پیروی از معتزلیان شده‌اند؛^۱ و این اظهارنظرهای ناصواب، گاهی حتی برخی از علمای شیعه را تحت تأثیر قرار داده و مثلاً بر آن رفته‌اند که صاحب بن عباد بر مذهب معتزله بوده است.^۲

باری اقوال و آثار و روایات به‌جا مانده از حسن، هیچ تردیدی در مخالفتِ جدی او با هر دو مذهب جبر و قدر، و اعتقاد او به آنچه در این باب مقبول شیعه بوده نمی‌گذارد؛ و به همین جهت احادیث و سخنان منقول از وی در این باب، بارها در متون شیعی مورد استفاده و استناد واقع شده است؛ به عنوان نمونه:

الف - حدیثی که شیخ صدوق و علامه مجلسی به روایت از حسن نقل کرده‌اند:
 علم الهی، (بر وجود انسان) پیشی جسته؛ و کتاب مقدرات خلق، کتابت آن به پایان آمده؛ و کمی و بیشی در آن راه نمی‌یابد. قضای الهی بر آن رفته، که آنچه را در کتاب تقدیر آمده محقق گرداند؛ و صداقت رسول (ص) را ظاهر نماید؛ و نیکبختی و تیره‌بختی از جانب خدای باشد. خدای عزوجل گفت: ای فرزند آدم! به یاریِ مشیت من بود که تو آنچه را برای خود خواستی خواستی. به یاری اراده من بود که تو آنچه را برای خود اراده کردی اراده کردی. با احسانِ نعمت من بر تو بود که بر نافرمانی از من قدرت یافتی. به یاری نگاهداشت و عفو و عافیتی که ارزانی ات داشتم، آنچه را بر تو واجب کرده بودم ادا نمودی. پس نیکوکاری‌های تو، به من سزاوارتر است که نسبت داده شود تا به تو؛ و گناه

۱. امینی، ج ۴، صص ۶۲-۷ و ۲۷۷.

۲. همان، صص ۳-۶۲.

تو، به تو سزاوارتر است که نسبت داده شود تا به من. پس خیر و نیکی از جانب من به تو - ابتدائاً و بدون استحقاقی در تو - رسید. و شری که به تو رسید، کیفری است در برابر گناهی که مرتکب شدی. تو با سوءظن خود به من، از رحمت من نومید شدی. پس ستایش مراست؛ و با آشکار شدن حق، حجت بر تو تمام شد. با گناهی که می‌کنی، راه برای کیفر دادن تو بر من گشاده است؛ و با نیکوکاری ات تو را در نزد من پاداش نیکوست. من در نهی و بازداشتن تو از راه خطا کوتاهی نکردم. هنگامی که در اوج عزت و ارجمندی بودی، من خوار نبودم. تو را بیش از توانی که داشتی تکلیف نکردم؛ و بار امانتی سنگین تر از آنچه قدرت بر حمل آن داشتی بر دوش نهادم. به همانچه تو از من برای خود خشنودی دهی، من از تو برای خود خشنودم.^۱

ب - حدیثی که شیخ مفید به روایت از حسن بصری نقل کرده است و به موجب آن: پس از بازگشت امیر مؤمنان (ع) از جنگ صفین، مردی به نزد او آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! مرا آگاه کن که پیکاری که میان ما و این قوم (سپاه معاویه) روی داد، آیا به قضا و قدر الهی بود؟ امام (ع) در پاسخ گفت: بر هیچ تپه‌ای بالا نرفتید و در هیچ دره‌ای فرود نیامدید مگر به قضا و قدر الهی. آن مرد گفت: به این ترتیب من همه رنجی را که در این مسیر بردم به حساب خدا می‌گذارم. حضرت فرمود: برای چه؟ گفت: اگر قضا و قدر ما را به کار واداشته، پس چه پاداشی برای اطاعت از حق؟ و چه دلیل برای کیفر دادن کسی به خاطر ارتکاب گناه؟ امام (ع) به او فرمود: ای مرد! آیا گمان می‌بری که در این مورد، تقدیری جبری و قضایی گریزناپذیر وجود داشته؟ چنین گمانی مدار که این سخن، از بت پرستان و حزب شیطان و دشمنان خداوند رحمان و از قدریان این امت است که در حقیقت بر آیین مجوسان اند. خداوند که جلال او بزرگ است، فرمان‌های خود را صادر فرموده تا آن را به اختیار عملی نمایند. و آنچه را ناروا شمرده، با بر حذر داشتن آنان از ارتکاب آن است (نه با سلب قدرت از آنان برای عدم ارتکاب). تکالیفی هم که مقرر داشته، اندک است و آسان. اطاعت خلق از او جبری نیست؛ و نافرمانی شان از او

۱. صدوق، ت، صص ۴۱-۳۴۰؛ مجلسی، ب، ج ۵، صص ۹-۴۸.

برای چیرگی‌شان بر وی نیست. آسمان و زمین و آنچه را در میان آن دو است بیهوده نیافریده و «این گمان (که انسان را در طاعت و معصیت اختیاری نیست) از کسانی است که کفر ورزیدند. پس وای از آتش دوزخ بر کسانی که کفر ورزیدند!» آن مرد گفت: ای امیرمؤمنان! پس قضا و قدری که تو یاد کردی چیست؟ فرمود: فرمان خدا به فرمانبری از او، و نهی از نافرمانی در برابر او، و قدرت دادن برای انجام کار نیک و دوری از گناه، و یاری به انسان برای تقرّب به درگاه حق، و ترک یاری کسی که از فرمان او سر بیچد، و وعده پاداش در برابر کار نیکو، و تهدید به کیفر در برابر گناه، و به شوق آوردن و بیم دادن. تمامی اینها قضا و قدر الهی در مورد اعمال و افعال ماست. در این مورد، چیزی جز این مپندار که آن پندار، کردار نیک را بر باد دهد. مرد گفت: ای امیرمؤمنان! گره از کارم بگشودی خدا گره از کارت بگشاید. آن گاه دو بیت شعر سرود و این هم ترجمه آن:

تویی آن امامی که امیدواریم با فرمانبری از او، خدای بخشنده ما را - در روز بازگشت به جهان - بیامرزد.

آنچه را از دین ما بر ما مشتبه بود، برای ما روشن کردی. پروردگار تو، در برابر این کار نیکویت به تو پاداش نیکو دهد.

شیخ مفید پس از نقل حدیث مذکور - به روایت از حسن بصری - می نویسد: این حدیث، قول امیرمؤمنان (ع) را در باب معنی عدل الهی و تخطئه جبر و اثبات اینکه افعال خدای برتر همه از روی حکمت است و بیهوده نیست آشکار می نماید.^۲

ج - حدیثی که عماد طبری از مؤلفان شیعی مخالف حسن - از قول او - آورده: پیامبر (ص) گفت: هرگز ملاقات نکند بنده مرپروردگار خود را با گناهی بزرگ تر از شرک آوردن به خدا، و بزرگ تر از آنکه معصیتی کند و سپس پندارد که آن معصیت از خدای تعالی یعنی به تقدیر اوست.

۱. ص، آیه ۲۷.

۲. مفید، ا، ج ۱، صص ۸-۳۱۵ - صورت های گوناگون این حدیث را در کتاب های کافی، عیون اخبار الرضا، شرح علامه حلی بر تجرید خواجه طوسی، توحید صدوق، تحف العقول و نهج البلاغه (حکمت شماره ۷۸) می توان یافت (مجلسی، ب، ج ۵، صص ۴-۱۲، ۶-۷۵).

نیز روایت دیگری که از قول حسن نقل کرده؛ و به موجب آن، آیه ۶۱ از سوره زمر، از جمله در نکوهش یک فرقه از مسلمانان نازل شده است که می‌پندارند خداوند مقدر داشته ایشان مرتکب معصیت شوند؛ و آن‌گاه ایشان را به خاطر آن معصیت عذاب کند. که آنان دروغ می‌گویند و گناهکارند و به خاطر این دروغ، خدا چهره‌های آنان را سیاه می‌کند.^۱

د. سخنانی که حمصی عالم بزرگ شیعی، در نکوهش جبر و تفویض از زبان حسن نقل کرده و قبلاً آوردیم.^۲

ه - حدیثی که بسیاری از علمای شیعه - همچون کراچکی، ابن شهر آشوب، ابن طاوس، دیلمی، شیخ بهایی، صدرای شیرازی، مجلسی - روایت کرده و گفته‌اند که چون حجاج، حاکم جبار و سفاک عصر حسن، معنی صحیح قضا و قدر را از او پرسید، او آن حدیث را که در تخطئه جبریان بود، به روایت از امام علی (ع) برای وی بازگو نمود.^۳

و - ترجمه پاسخ مفصل حسن به نامه خلیفه عبدالملک را که درخواست کرده بود نظر خود را در باب قدر بنویسد، در بخش پیوست‌ها، فصل ششم، نکته اول آورده‌ایم. مضامین این نامه درباره اختیار انسان در انجام و ترک کارها و تخطئه جبر - با استدلال به آیات قرآن و دلایل عقلی - با معتقدات عامه اهل سنت سازگار نبوده؛ و با معتقدات عدلیه از جمله شیعه موافقت دارد؛ و به این جهت برخی از علمای سنی مانند شهرستانی، نسبت آن به حسن را نفی کرده‌اند؛^۴ و برخی از علمای شیعه مانند محمدتقی شوشتری آن را ستوده‌اند.^۵ در مجله انجمن شرقی امریکا نیز گفتار مفصلی تحت عنوان "کلام سیاسی در اوایل اسلام: رساله حسن بصری درباره قدر" به چاپ رسیده است.^۶

آنچه را هم دیگر علمای بزرگ شیعه (شریف مرتضی، شریف رضی، عبدالجلیل

۱. عماد طبری، ج ۱، صص ۸-۳۷.

۲. برگردید به صص ۵-۳۴.

۳. بنگرید به صص ۲۴۰، ۴-۴۲، ۳۴۶، ۳۵۲، ۳۵۶.

۴. برگردید به ص ۲۸.

۵. شوشتری، ق، ج ۳، ص ۲۰۰؛ نیز بنگرید به: معرفت، ع، ج ۱، صص ۴-۳۸۳.

۶. بنگرید به ص ۱۵۷.

قزوینی، قاضی شوشتری، ابن شهر آشوب، سید حیدر آملی، و...) در تأیید سخنان حسن در تخطئه جبریان و قدریان، و در ستایش از آراء وی در دفاع از مذهب عدلیه گفته‌اند، یا با استفاده از اقوال و منقولات او در اثبات معتقدات شیعه در این باره نوشته‌اند بعداً خواهیم آورد؛ آن‌گاه روشن است که در برابر همه اینها، ادعایی مجمل و بدون مستند - آن هم از سوی فردی مانند ابن ابی العوجا - اصلاً درخور طرح نیست؛ چه رسد که بخواهند به آن استناد کنند؛ و بسیار عجیب است که برخی از بی‌خبران، احادیث معتبری را که حسن در تخطئه عقیده جبریان و قدریان روایت کرده، و در منابع اصیل شیعه نقل شده، و نیز اقوال فراوان خود او در این باره، و ستایش‌های کثیری از علمای بزرگ شیعه از نظریات او در این باب را تماماً ندیده گرفته؛ و برای داوری در مورد حسن، کلام جاهلانه و مغرضانه آن زندیق را مستندی کاملاً معتبر و کافی انگاشته‌اند؛ و از یاد برده‌اند که حتی خود وی، به دروغگو بودن خویش اعتراف کرده؛ و گفته است که چهار هزار حدیث جعل کرده تا حرام را حلال و حلال را حرام نماید؛ و با این کار خصوصاً حساب ماه رمضان را به هم ریخته؛ و اعتبار رؤیت هلال را مخدوش و به جای آن، شمارش روزها را برقرار کرده است؛^۱ که بدین ترتیب، معلوم نیست کسی که به اقرار خود، بی‌باکانه و در این سطح گسترده، به پیامبر (ص) دروغ می‌بسته، چگونه می‌توان آنچه را به حسن بصری نسبت داده، راست انگاشت و تصدیق کرد؟

شگفت‌تر آن‌که اینان، سخن ابن ابی العوجا در بخشی از روایت شیخ صدوق را که در آن، حسن را متهم به نداشتن عقیده ثابت کرده آورده‌اند؛ و دنباله همان بخش را که سخنان شیخ صدوق و امام صادق (ع) در تخطئه اقوال و آراء ابن ابی العوجاست^۲ نیاورده‌اند!^۳ و چرا؟ ظاهراً به این دلیل که می‌خواسته‌اند داوری آن زندیق درباره حسن را مقبول جلوه دهند؛ و اگر آنچه را در تقبیح سخنان و عقاید او گفته شده می‌آوردند، بی‌ارزشی حکمی هم که درباره حسن صادر کرده آشکار می‌شد.

۱. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۶۸۸.

۲. صدوق، ت، صص ۴-۲۵۳.

۳. مدرّس تبریزی، ج ۷، صص ۳-۳۶۲؛ محدث قمی، س، ج ۱، ص ۲۶۱.

البته آنچه گفته شد، به این معنی نیست که حسن در التزام به اصل منزله بین المنزلتین، حتی یک لحظه و به اندازه یک سر موی، از حدّ وسط دور نشده؛ و هرگز کمترین گرایشی - ولو ناآگاهانه - به یکی از دو طرفِ ناصواب نداشته؛ زیرا به دلیل تأثیرات عمیقی که منکران اختیار و آزادی انسان در جامعه اسلامی گذاشتند، و به دلیل صعوبت بسیاری که در درک حقیقت منزله بین المنزلتین و امر بین الامرین وجود داشته، بسیاری از بزرگ ترین علما و متکلمان و متفکران شیعه نیز از درک این حقیقت - کما هو حقّه - ناتوانی نموده و کم و بیش به یکی از دو طرف متمایل شده‌اند. استاد مطهری می‌نویسد:

بدون شک رواج و نفوذ مذهب اشعری در عالم اسلام، آثار زیادی گذاشت. فیرق دیگر مانند شیعه، هر چند رسماً از آنها تبعیت نمی‌کردند، اما از نفوذ عقاید آنها مصون نماندند؛ لهذا با آن‌که مکتب شیعی با مکتب اشعری مخالف است - و البته با مکتب معتزلی هم صددرصد موافق نیست - در ادبیات عربی و فارسی شیعی، آن اندازه که از محکوم بودن بشر در برابر سرنوشت سخن رفته، از آزادی و اختیار سخن نرفته است. با آن‌که طبق تصریحات پیشوایان شیعه - یعنی ائمه اهل بیت (ع) - قضا و قدر عمومی با اختیار و آزادی بشر منافات ندارد.^۱

نیز می‌نویسد: هنگامی که انسان به کلمات بزرگانی مانند شیخ مفید و سید مرتضی و علامه حلی و مجلسی و امثال اینها برخورد می‌کند، و بیانات آنان را در این زمینه‌ها در کتب کلامی یا در شرح احادیث می‌بیند، متوجه می‌شود که این شخصیت‌های بزرگ، از قرار گرفتن تحت تأثیر بیانات معتزله و اشاعره مصون نمانده‌اند؛ طرز تفکرشان نزدیک به طرز تفکر معتزله یا اشاعره بوده است؛ و ناچار بوده‌اند تا حدّ زیادی آیات و اخبار را در این‌گونه مسائل تأویل و توجیه کنند. بدیهی است این نقصی برای آن بزرگان محسوب نمی‌شود؛ هرکس دیگر هم که در شرایط آنها می‌بود، نمی‌توانست از آنچه آنها از آن

۱. مطهری، ۱، صص ۳-۲۲.

مصون نمانده‌اند مصون بماند.^۱

عین این عذر را برای حسن نیز می‌توان آورد.

حسن و حدّ و مرز ایمان

حسن معتقد بود که ایمان داشتن، تنها به کلامی که بر زبان آرند و به آنچه در واقع نیست تظاهر کنند نمی‌باشد. بلکه همراه با تصدیق لفظی، معرفت قلبی باید باشد و کردار نیکو نیز آن را تأیید نماید.^۲ و این عقیده در احادیث شیعه نیز انعکاس یافته است بنگرید:

* امام صادق (ع) به روایت از پدراناش از پیامبر (ص) نقل کرده است که: ایمان عبارت است از قولِ زبانی و شناخت عقلی و پیروی از پیامبر (ص).

* امام رضا (ع) به روایت از پدراناش از پیامبر (ص) نقل کرده است که: ایمان عبارت است از معرفت قلبی و اقرار زبانی و عمل با اعضای بدن.^۳

به عقیده حسن، ایمان زیادتی و نقصان می‌پذیرد و عبارت است از: «تصدیق قلبی و عمل» و «ما وقر فی الصدر و صدقته الاعمال»^۴؛ و به تعبیر دیگر: ایمانی که بتوان آن را ایمان شمرد، ایمانی است که انسان را به عمل صالح وادارد. پس ایمان مستلزم عمل صالح است؛ و لذا اگر کسی نماز نخواند، می‌توان گفت که او به وجوب نماز ایمان ندارد؛ و البته این بدان معنی نیست که او به نماز کافر است؛ چون کسی به نماز کافر است که به واجب نبودن آن ایمان داشته باشد؛ و کسی که نماز نمی‌خواند چنین نیست؛ بلکه او تا درجه ایمان به وجوب نماز بالا نرفته و تا مرتبه ایمان به عدم وجوب نماز سقوط نکرده است.^۵

این گفته حسن هم شنیدنی است: ایمان شکیبایی و جود است؛ شکیبایی در برابر مشکلاتِ پرهیز از معصیت؛ و جود برای تن دادن به گذشت در راه انجام آنچه فریضه

۱. مطهری، ا، ص ۱۰۳.

۲. ابن اثیر، مجدالدین، ج ۴، ص ۳۶۷.

۳. شعیری، صص ۷-۳۶.

۴. آنچه در دل جایگزین شود و کردار تصدیقش کند. (حُصْرَى، ح، صص ۸-۲۳۶؛ مصطفی الخن، ص ۶۹)

۵. برکات محمد مراد، ص ۴۹.

است.^۱

حسن کسانی را که بی پروا و به صورت مداوم مرتکب گناه کبیره می شدند منافق می شمرد؛ و خارج از مرز ایمان می دید؛^۲ و بر همین مبنا، امرا و حکام روزگار خود و خاصه حجاج را به دلیل عملکردهای ناروا و تضاد کردار و گفتارشان منافق می خواند؛^۳ و دوگانگی در میان ظاهر و باطن و پنهان و آشکارا در وجود آدمی را، ناشی از نفاق و دورویی می دانست؛^۴ و کسانی را که عملکردهایشان برخلاف اعتقادی بود که ادعای آن را داشتند، به بی ایمانی منسوب می داشت؛ و می گفت که آنان در ظاهر اعتراف به خدا دارند؛ و در باطن او را منکرند؛ و این انکارِ باطنی را با اعمال ناروای خود آشکار می نمایند.^۵

چگونگی داوری در حق صحابه

از جمله عقایدی که اهل سنت به سلف نسبت می دهند و خود را در این مورد پیرو آنان می شمارند، تعظیم قاطبه صحابه و پرهیز از هرگونه انتقاد از آنان است (خصوصاً صحابه ای که به قدرت دست یافتند - و وابستگان آنها) برخی نیز حسن را از سلف می شمارند؛ بی آن که گزارش ها و داوری های انتقاد آمیز و گاه نکوهش آمیز او را در مورد صاحب قدرتان صحابه - که در متون معتبر اهل سنت و زیدیه و شیعه آمده - مورد توجه قرار دهند؛ و این هم نمونه:

* گزارش او در این باب که چون خلیفه عمر خواست متعه حج (جمع میان حج و عمره) را ممنوع نماید، اُبی بن کعب به وی گفت: «تو چنین حقی نداری؛ ما در عهد رسول (ص) متعه حج را روا می شمردیم و او ما را از آن نهی نفرمود.»^۶ که اگر بخواهیم

۱. ابونعیم، ج ۲، ص ۱۵۶.

۲. بسیط، ص ۱۴۴.

۳. بنگرید به ص ۱۶۶.

۴. مصطفی الخن، ص ۳۲۶ - و بنگرید به همین دفتر ص ۱۳۴، سخن حسن به نقل عطار.

۵. بسیط، ص ۱۴۴.

۶. احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۴۳.

اهمیت برخوردارِ اُبی با خلیفه و نیز اهمیت گزارش حسن از برخورد مزبور را بدانیم، باید به یاد داشته باشیم که خلیفه عمر صریحاً گفت: «به خدا قسم من شما را از متعۀ حجّ نهی می‌کنم.» و پس از عمر، عثمان و معاویه و عبدالله بن زبیر نیز ممنوعیت متعۀ حجّ را قویاً تأیید می‌نمودند؛ و ابن سیرین که از فقیهان معروف اهل سنت و بزرگ‌ترین معارض و مخالف حسن بود می‌گفت: «عمر و عثمان متعۀ حجّ را ممنوع شمرده‌اند؛ و اگر مبنای فتوا دادن، علم به حکم حقیقی باشد، علم آن دو از من بیش بوده؛ و اگر مبنا اجتهاد باشد، اجتهاد آن دو از من برتر بوده است.» و کار به جایی رسید که حتی به خاطر مخالفت امام علی (ع) با ممنوعیت متعۀ حجّ، سخن از قتل او به میان آمد...^۱

باری در چنین فضاهایی بود که ابی بن کعب آن‌گونه اظهار نظر می‌کرد؛ و حسن بصری گزارش برخورد ابی با حکم حاکم را بازگو می‌نمود.

* گزارش او در این باره که خلیفه عمر در جایی که تجسس برخلاف حکم قرآن بود، اقدام به این کار نمود؛ و به این دلیل مورد اعتراض قرار گرفت.^۲

* گزارش او در این باب که مردی دربارهٔ دو سه آیه از قرآن، پرسشی از عمر کرد؛ و او به جای پاسخ گفت: سرت را برهنه کن! و چون برهنه کرد عمر با او درستی نمود؛ و حتی سخن از قتل وی به میان آورد و سپس به ابوموسی اشعری نوشت که هیچ مسلمانی با آن مرد همنشینی و گفتگو نکند.^۳

* گزارش وی که خالی از تعریض به عثمان و طلحه نیست؛ و شاید با تأثیرپذیری حسن از ابوذر در تخطئه کسانی که ثروت‌های کلان می‌اندوزند – و بعداً به آن اشاره خواهیم کرد – بی‌ارتباط نباشد: طلحه زمینی داشت و آن را به ۷۰۰۰۰۰ (درهم؟) به عثمان فروخت. عثمان قیمت را برای او فرستاد. طلحه گفت: کسی که چندین مال داشته باشد و در خانه نگهدارد، و نداند که از جانب خدا چه به او می‌رسد، نسبت به خدا دستخوش غرور است! پس آن مبلغ را گرفت؛ و آن شب فرستادگان او همه آن را در

۱. امینی، ج ۶، صص ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۴-۵، ۲۰-۲۱۸.

۲. عبدالرحیم، ج ۲، ص ۲۹۷.

۳. همان، ص ۳۰۱.

کوچه‌های مدینه توزیع کردند؛ و یک درهم از آن نیز نماند. حسن این روایت را گزارش می‌کرد و سپس به طعنه می‌گفت: آن‌گاه طلحه در جستجوی درهم و دینار (پول طلا و نقره) به شهر ما (بصره) آمد.^۱

* گزارش او از پاسخ عثمان به کسی که خواهان عمل بر وفق کتاب الهی بود: عثمان خطبه می‌خواند. مردی برخاست و (به عنوان اعتراض به عملکردهای او و عمّال او) گفت: ما کتاب خدا را می‌خواهیم. عثمان گفت: بنشین! آیا جز تو کسی نیست که خواهان کتاب خدا باشد؟ پس کار به سنگ پرانی از دو طرف کشید.^۲ نیز به روایتی دیگر که از حسن نقل شده: عثمان به آن مرد گفت بنشین! و او نشست؛ سپس دوباره برخاست — یا مرد دیگری برخاست — و همان سخن را تکرار کرد و عثمان به او نیز گفت: بنشین! آیا کتاب خدا کسی جز تو را ندارد که به آن قسم یاد کند؟ او از نشستن خودداری نمود؛ و عثمان شرطه‌ها را به نزد او فرستاد تا بنشانندش. پس مردم برخاستند و در میان او و آنان حائل شدند و آن‌گاه در بطحا به سنگ پرانی پرداختند. نیز به روایتی دیگر از حسن در این باب: وقتی به عثمان گفته شد «ما از تو کتاب خدا را می‌خواهیم.» او چنان پاسخی داد؛ و سپس کار به جایی رسید که اطرافیان عثمان، به سوی آن گوینده سنگ پرانی کردند؛ و مردم نیز به سوی آنان سنگ پرانی کردند؛ و سپس همه به سوی هم سنگ پرانی نمودند.^۳

* در برخورد با ریخت و پاش‌های عمّال خلفای اموی که نتیجه آن تهیدستی توده‌ها بود، حسن بالصّراحه می‌گفت: «اینان بندگان خدا را بردگان خود گرفته‌اند؛ و مال خدا را چون گوی میان خود دست به دست می‌گردانند؛ و کتاب خدا را ابزار نیرنگ زدن به مردم گردانیده‌اند.»^۴ و این همان سخنی بود که ابوذر در نکوهش امویان — که خاندان خلیفه عثمان بودند — از پیامبر (ص) نقل می‌کرد؛ و عثمان با شنیدن آن خشمگین شد؛ و ابوذر را

۱. اشاره به ماجرای ورود طلحه و زبیر به بصره پیش از جنگ جمل، و کشتاری که برای تصرف اموال بیت‌المال به راه انداختند (بنگرید به: طبری، تر، ج ۶، ص ۱۳۰۱، ابن ابی‌الحدید، ج ۹، صص ۱۰-۳۰۹، ۸-۳۱۶، ۳-۳۲۱، ج ۱۰، ص ۵- و بسنجید با: مجلسی، ب، ج ۳۲، صص ۳-۸۲، ۹۲، ۹-۱۱۸، ۱۴۲).

۲. بلاذری، ج ۵، ص ۷۱.

۳. مصطفی‌الخن، ص ۳۴۰.

۴. ابن جوزی، ر، ص ۷۳.

به دروغ بستن بر پیامبر (ص) متهم ساخت؛ و با آن که امام علی (ع) صداقت ابوذر را تأیید نمود، عثمان او را به بیابان ریزه تبعید کرد؛ و او در همانجا بود تا در شرایطی دردناک درگذشت^۱؛ و بسیاری از اهل سنت، او را به خاطر برخوردهایش با عثمان و اطرافیان وی محکوم کرده و به تندخویی و خشونت و اتهامات ناروا و بی پایه دیگر متهم داشته و در برابر آنان، حسن روایتی نقل می‌کند که حاکی از منتهای بردباری و کمال اخلاقی ابوذر است. می‌گوید: روایت است که مردی ابوذر را دشنام داد. او گفت: در میان من و بهشت، گذرگاه بسیار دشواری است که اگر از آن بگذرم، از آنچه تو گویی بهترم؛ و اگر رویم را از آنجا بگردانند و در آتش دوزخ افتم، از آنچه تو گویی بدترم.^۲

* در یکی از مواردی که حجاج قصد قتل حسن را داشت، نظر وی در باب عثمان و علی (ع) را جویا شد؛ و حسن با اینکه لازم بود در آنجا - ولو از باب تقیّه - بر وفق خواسته حجاج، عثمان را بستاید و علی (ع) را مذمت نماید، ولی به هیچ یک از این دو کار تن در نداد؛ و از جواب طفره رفت؛ و گزارش این ماجرا که در کتاب‌های ستیان و شیعیان و زیدیان نقل شده - و در جای دیگر خواهیم آورد - حاکی است که حجاج حسن را این‌گونه می‌شناخته که برخلاف عاقله امویان، عثمان را تقدیس و علی (ع) را نکوهش نمی‌کند؛ و بلکه شیوه‌ای برعکس این دارد؛ و می‌خواسته او را وادار کند که ولو به ظاهر، با آنان هماهنگی نماید. اما حسن حتی در جایی که احتمال قوی می‌رفت به دلیل مخالفت‌هایش با حجاج - از جمله در مورد عدم ستایش از عثمان و بدگویی نکردن از علی (ع) - مجازات اعدام در انتظار او باشد، حاضر نشد در هواداری از عثمان و تخطئه علی (ع) سخنی بر زبان بیاورد. با اینکه اگر فضیلت و منقبتی برای عثمان، و نقطه‌ضعفی برای علی (ع) سراغ داشت، شایسته‌ترین جا برای عرضه آن، همانجا بود. (بنگرید به صص ۶۶، ۴-۸۳، ۵-۲۳۴، ۳۳۵)

* اعتراض حسن به روایت نامعقول ابوهریره - از محترم‌ترین و موثق‌ترین صحابه

۱. امینی، ج ۸، صص ۲۹۹ و ۳۰۵-۶.

۲. ابن جوزی، آ، صص ۳۸-۹.

در نظر اهل سنت.^۱

* حسن نامهٔ ام‌المؤمنین عایشه به زید بن صوحان — از یاران باوفای امام علی (ع) که در جنگ جمل به شهادت رسید — را نقل کرده؛ در این نامه از زید درخواست شده بود که مردم را از همراهی با علی (ع) بازدارد؛ و به اقداماتی در همراهی با مخالفان آن حضرت بپردازد. حسن نامهٔ جوابیهٔ زید در تخطئهٔ اقدامات عایشه و ردِ درخواست او را نیز نقل کرده است.^۲

این هم نمونه‌هایی از تعبیرات تند و روایات طعنه‌آمیز حسن دربارهٔ طلحه و کشته شدن وی^۳:

* کسی که خود شاهد ماجرا بوده است، برای من (حسن) نقل کرده که در روز جنگ جمل، چون طلحه تیر خورد و هواداران شکست خوردهٔ خود را دید، رو به مردی کرد و گفت: چنان می‌بینم که ما بقیهٔ امروز از کافران خواهیم بود.^۴

* چون طلحه تیر خورد، سوار شد و به غلامش گفت: برای من جایی پیدا کن که به آنجا درآیم. غلام گفت: نمی‌دانم کجا ببرمت. طلحه گفت: «روزی مانند امروز ندیدم که خونِ مردی بزرگ مانند من ضایع شود.» حسن پس از نقل این گزارش، این آیه را می‌خواند: فرمان خدا حساب شده و دقیق است.^۵

* چون تیر به طلحه رسید گفت: این تیری است که خدای تعالی فرستاده؛ سپس این آیه را خواند: «فرمان خدا حساب شده و دقیق است.» آنگاه گفت: خون هیچ مردی از قریش را ندیدم که مثل امروز ضایع شود. حسن بصری چون این سخنان را می‌شنید و آن را برایش حکایت می‌کردند (خطاب به طلحه) می‌گفت: بچش ای کلاغ شوم!^۶

* حسن نامهٔ عایشه به حفصه دختر عمر را، که پس از ورود امیرمؤمنان به ذیقار به

۱. بنگرید به ص ۹۲؛ نیز: بدوی، ت، ص ۱۷۶.

۲. ابن ابی‌الحدید، ج ۶، صص ۷-۲۲۶ به نقل از جاحظ.

۳. همان، ج ۹، ص ۱۱۴، ج ۱۰، ص ۴.

۴. مفید، ف، ص ۴۲.

۵. الاحزاب، ۳۸ (مفید، ج، ص ۳۸۴).

۶. الاحزاب، ۳۸ (ابن ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۱۱۴).

وی نوشته، گزارش کرده است. در این نامه، عایشه از موقعیت دشواری که به پندار او علی (ع) دچار آن شده بود اظهار شادی نموده بود. به روایت حسن، چون نامه مزبور به حفصه رسید، شماری از کنیزان را جمع کرد تا برای اظهار فرح و سرور از گرفتاری علی، دف بزنند و آواز بخوانند و زنان دیگر نیز برای تماشا بیایند. و چون ام‌کلثوم دختر امام علی (ع) از این ماجرا آگاه شد، بیامد و حفصه را به خاطر این حرکات نکوهش کرد و او چاره‌ای جز استغفار ندید.^۱

* گزارش حسن دربارهٔ ابوسفیان - مردی از سرکردگان خاندان اموی که غالب اهل سنت وی را یکی از صحابهٔ رسول (ص) می‌شمارند و به همین عنوان و به دلیل این که پدر معاویه است وی را محترم می‌دارند: وقتی عثمان به خلافت رسید، ابوسفیان بر او وارد شد و گفت: «پس از دو مرد از قبیلهٔ تیم و عدی (ابوبکر و عمر) خلافت به تو رسید. تو نیز آن را در میان خاندان خود مانند گوی بگردان؛ و سران آن را از بنی امیه قرار ده؛ که آنچه هست حکومت است و بس؛ و نمی‌دانم بهشت و دوزخ چیست.» پس عثمان بر او بانگ زد: «از من دور شو! خدا تو را سزا دهد!»^۲ که نقل این روایت، نه تنها تعریض به ابوسفیان که طعن در عثمان نیز هست - که در برابر اظهارات ابوسفیان که صریحاً حکایت از تردید در وجود معاد دارد، به دو کلمهٔ خشک و خالی اکتفا کرده است؛ با این که اگر هر کس دیگری چنین سخنانی می‌گفت، او را مرتد می‌شمردند و به سخت‌ترین کیفرها محکوم می‌کردند.

داوری‌های نکوهش‌آمیز حسن در حق معاویه و عمرو عاص:

* معاویه چهار کار کرد که اگر حتی یکی از آنها را کرده بود گناهی مهلک بود:
 ۱ - تجاوز با شمشیر به این امت؛ تا جایی که بدون مشورت با مسلمانان، حکومت را غصب کرد - آن هم در شرایطی که بقایای صحابهٔ پیامبر و صاحبان فضیلت زنده بودند.

۱. ابن ابی‌الحدید، ج ۱۴، ص ۱۳.

۲. ابن عبدالبر، ج ۴، ص ۱۶۷۹؛ شوشتری، ق، ج ۱۱، ص ۳۵۲.

۲- تفویض خلافت و جانشینی خود به فرزند همیشه مست و میخواره خود که جامعه‌های حرام می‌پوشید و ساز حرام می‌نواخت.

۳- الحاق زیاد به خاندان خود و ادعای اینکه برادرِ نَسَبی اوست - و این کار برخلاف فرموده پیامبر (ص) است.

۴- کشتن حُجر بن عَدّی و یاران او که وای بر معاویه از آنچه با حجر و یاران حجر کرد!^۱

* حسن در پاسخ کسانی که معاویه را به بردباری ستودند می‌گفت: آیا معاویه وقتی چیزی از کسی به دل داشت، شمشیر خود را در غلاف می‌گذاشت؟!^۲

نیز می‌گفت: معاویه چنان کارهای زشتی مرتکب شد که همه مردم روی زمین، حتی با ارتکاب بخشی از آنها مجرم می‌شدند.^۳

نیز می‌گفت: خدا معاویه را لعنت کند؛ بر سر خلافت، با کسی که شایسته آن بود - علی بن ابی طالب - به منازعه برخاست.^۴

نیز برای ارائه جوّ اختناق آمیزی که معاویه، خصوصاً برای اجبار مردم به قبول ولیعهدی یزید، حاکم کرده بود، این گزارش را نقل می‌کرد: چون معاویه در باب ولیعهدی یزید، از احنف - یکی از مشایخ حسن - نظرخواهی نمود، وی در ضمن پاسخ، اوضاع جامعه را بدین گونه ترسیم کرد که: اگر بخواهم راست بگویم از شما می‌ترسم؛ و اگر بخواهم دروغ بگویم از خدا می‌ترسم.^۵

نیز روایت کرده است که معاویه، عبّادة بن صامِت صحابی را از نقل احادیث رسول (ص) در نهی از رباخواری منع می‌نمود.^۶

۱. بسط، صص ۳-۵۲؛ امینی، ج ۱۰، ص ۲۲۵؛ بدوی، ت، ص ۱۵۷؛ ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۶۲؛ ج ۱۶، ص ۱۹۳؛ امین، ج ۱، ص ۵۷۳؛ المهدی لدین الله، م، ص ۱۳۶؛ همو، ط، صص ۴-۲۳.
 ۲. امین، ج ۱، ص ۲۸.
 ۳. بسط ابن جوزی، ج ۱، ص ۲۶۵.
 ۴. جُشمی، ص ۱۴۰.
 ۵. شیخ بهایی، م، ص ۹۱.
 ۶. امینی، ج ۱۰، ص ۱۸۵ از ابن عساکر؛ نصر بن مزاحم، صص ۲۱۶ و ۲۲۱؛ ابن طاوس، م، ص ۱۶۹.

* این هم گزارش حسن از سیاست معاویه در محروم داشتن مردم از حقوق مالی شان به قصد افزودن بر ثروت خویش، و مقابلهٔ یکی از صحابه با این سیاست: حسن گفت: زیاد (که حاکم عراق و به ادعای معاویه برادرِ نَسَبی او بود)، به حَکَمِ غِفَارِی صحابی والی خراسان نوشت: امیرمؤمنان معاویه به من نوشته است که پول‌های زرد و سپید را برای او فراهم آورم؛ پس هیچ زر و سیمی را در میان مردم تقسیم نکن. حکم در پاسخ او نوشت: نامهٔ تو به من رسید. و من دیدم که کتاب خدا پیش از وصول نامهٔ امیرمؤمنان نازل شده؛ و به خدا که اگر همهٔ راه‌های آسمان و زمین بر بنده‌ای بسته باشد و او در برابر خدا پرهیزگاری نماید، خداوند برای او راه نجاتی قرار می‌دهد.

سپس به مردم گفت: بیاید حقوق مالی خود را بگیرید؛ و چون آمدند، اموال را در میانشان تقسیم کرد.^۱

* پیامبر فرمود: «هرگاه معاویه را بر منبر من دیدید وی را بکشید» و حسن پس از نقل این حدیث می‌گفت: مسلمانان به این دستور پیامبر (ص) عمل نکردند؛ و معاویه را به حال خود رها کردند و رستگار نشدند.^۲

در نکوهش قاتلان عمّار (سپاه معاویه) نیز حسن حدیثی از پیامبر (ص) روایت کرده است.^۳

* این نیز سخن حسن دربارهٔ آن دو تن که به تصریح وی کار مردم را به تباهی کشاندند:

۱- عمرو عاص و نقش او در ماجرای قرآن بر نیزه کردن که پیامدهای نامطلوب آن تا قیامت استمرار خواهد یافت.

۲- مُعِیْرَةَ بن شعبه که پیشنهاد کرد معاویه فرزندش یزید را به جانشینی خود برگزیند؛ و گفت پای معاویه را در گردابی از گمراهی نهادم که تا روز قیامت در آن خواهد بود.

۱. عبدالرحیم، ج ۲، ص ۳۵۲؛ محدث قمی، س، ج ۱، ص ۲۹۳.
 ۲. ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۳۲؛ امینی، ج ۱۰، صص ۲۷، ۳-۱۴۲ از تاریخ بلاذری (و به روایت دیگر که نیز به حسن می‌رسد... چنین نکردند و خدا ایشان را خوار گردانید - کوفی، ج ۲، ص ۳۰۵).
 ۳. نصر بن مزاحم، ص ۳۲۶.

حسن می‌گفت: عمل مغیره در بیعت گرفتن از مردم برای یزید، خلافت را برای همیشه به صورت منصبی موروثی درآورد. و به پیروی از همین عمل بود که خلفا برای فرزندان‌شان از مردم بیعت می‌گرفتند؛ و اگر عمل مغیره نبود، مسلمانان تا روز قیامت حکومت‌های مبتنی بر شورا داشتند.^۱

* سَمْرَةَ بن جُنْدَب از عمّال معاویه بود و به روایت ذَهَبی محدّث متعصّب سنّی، مجموع کسانی که او و زیاد و پسرش ابن زیاد، تنها در دارالاماره (کوفه یا بصره) به قتل رسانیدند، به ۷۰۰۰۰ تن می‌رسد. با این همه، غالب اهل سنّت وی را از اصحاب محترم رسول (ص) می‌شمارند و تقدیس می‌نمایند. اما حسن روایتی نقل کرده است که به موجب آن، پیامبر (ص) فرمود که وی در آتش خواهد بود. و ذَهَبی که راهی برای انکار این حدیث نیافته، گفته است که مراد پیامبر (ص) آتش دنیوی بوده است نه دوزخ.^۲ نیز با آنکه خود چنان سخنی را از قول حسن درباره سمره از پیامبر (ص) نقل می‌کند - آن هم با سند معتبر - مدّعی است که حسن سمره را می‌ستوده؛^۳ و بی آنکه بگوید کجا و کی و چگونه؟

* ذَهَبی در احوال عمرو عاص - که عامّة اهل سنّت وی را از صحابه محترم رسول (ص) می‌انگارند - آورده است که به روایت حسن: عمرو به مردی گفت: پیامبر (ص) در حالی از جهان رفت که ابن مسعود و عمّار یاسر را دوست می‌داشت. مرد گفت: همان عمّار که شما در جنگ صفّین او را کشتید! عمرو گفت: آری به خدا قسم ما چنین کردیم^۴ - و این روایت حسن را ضمیمه کنید با داوری او درباره عمرو عاص که قبلاً آوردیم و به موجب آن، وی یکی از آن دو تن است که کار اَمّت اسلام را به تباهی کشاندند.

* نیز عقیده عامّة اهل سنّت در تنزیه و تقدیس قاطبه صحابه را بسنجید با چند

۱. ابن جوزی، آ، ص ۶۳؛ سیوطی، ت، ص ۲۲۹.

۲. ذَهَبی، ت، ج ۴، صص ۴-۲۳۳.

۳. همان، ص ۲۳۲.

۴. همان، ص ۹۲.

روایت که حسن نقل کرده است و به موجب آن: روز جمعه‌ای پیامبر(ص) در مسجد خطبه می‌خواند، کاروانی بیامد. همه کسانی که در مسجد بودند - جز دوازده تن - پیامبر(ص) را رها کرده به سوی کاروان شتافتند. پس آیه ۱۱ از سوره جمعه در تقبیح عمل ایشان نازل شد: و چون دادوستد و سرگرمی بینند، پراکنده شوند و به سوی آن شتابند؛ و تو را ایستاده (در حال خطبه) رهاکنند. بگو آنچه نزد خداست بهتر از سرگرمی و تجارت است، و خدا بهترین روزی دهندگان است.^۱

* گزارش پاره‌ای از مخالفت‌های جدی حسن با سه خلیفه را نیز در فصل بیستم آورده‌ام و از آن میان: مخالفت او با حکم ابوبکر و عمرو قاطبه خلفا و جمهور اهل سنت در این باب که پیامبر(ص) ارثی برجای نگذاشته و فاطمه(ع) حقی در فدک نداشته است؛^۲ و مخالفت او با حکم خلیفه عمر و اکثریت قریب به اتفاق اهل سنت در ممنوعیت ازدواج موقت؛^۳ و مخالفت او با حکم خلیفه عثمان و نیز معاویه در شکسته نخواندن نماز در سفر.^۴

درباره شماری از احادیثی هم که در ستایش خلفا از زبان حسن نقل شده، بعداً توضیحاتی خواهیم داد؛ و اکنون به این اشاره بسنده می‌کنیم که پاره‌ای از احادیث مزبور را حتی علمای اهل سنت ساختگی شمرده و نسبت آنها به حسن را دروغ دانسته‌اند.^۵ یادآوری: برخی حسن را متهم کرده‌اند که گفتگو از خطاهای صحابه را روا نمی‌شمرده است؛ برای اثبات کذب این نسبت، یک نگاه به همانچه تا اینجا از قول حسن در انتقاد از صحابه و حتی در نکوهش ایشان آوردیم کافی است؛ و پاسخ ادعای بی‌پایه مزبور را نیز جداگانه در همین دفتر - پیوست‌ها، فصل ششم نکته دوم (صص ۴۴-۴۳۹) - مفصلاً خواهیم آورد.

۱. عبدالرحیم، ج ۲، صص ۹-۳۴۸.

۲ و ۳ و ۴: بنگرید به صص ۳۰۰-۲۹۸.

۵. امینی، ج ۹، ص ۳۰۴.

شفاعت

به نوشته شیخ مفید، معتزلیان که روشنفکرانِ متقدمِ اهل سنت بودند شفاعت را انکار داشتند.^۱ کثیری از علمایِ دیگر فرقه‌های اهل سنت نیز در این مورد راه انکار در پیش گرفته‌اند.^۲ اما حسن بصری شفاعت را پذیرفته؛ و با روایت حدیثی که در صحیح بخاری آمده، حقیقت اعتقاد به آن را تأیید نموده؛ و شفاعت رسول (ص) برای امت در روز قیامت را ثابت دانسته است.^۳

یک بار نیز از او پرسیدند: درباره شفاعت چه گویی آیا حق است؟ پاسخ داد: آری.^۴ از روایات متعدد نیز بر می‌آید که حسن معتقد بوده است: در روز قیامت، با شفاعت او بیس قرنی، افراد بسیاری از دوزخ نجات می‌یابند.
- او بیس قرنی یکی از پارسایان هشت‌گانه بود که در جنگ صفین در رکاب امام علی (ع) به شهادت رسید.^۵

نفی رؤیت باری تعالی

شیخ طوسی حسن را از کسانی می‌داند که - با استدلال به آیه «لا تدركه الابصار»^۶ - عقیده‌ای برخلاف عامه اهل سنت اختیار کرده و رؤیت را مطلقاً نفی نموده‌اند؛ و آیه «الی ربها ناظرة»^۷ را به معنی نظر به ثواب و پاداشی که خدا می‌دهد گرفته‌اند و نه نظر به خدا.^۸ به نوشته ابوالفتوح رازی نیز، حسن واژه ناظرة در آیه یاد شده را از ریشه نظر به معنی انتظار می‌دانسته است.^۹ اما ابن جوزی کلامی از حسن نقل می‌کند که حاکی از تحقق رؤیت حق

۱. مفید، او، ص ۷۳.

۲. برای ایرادات منکران شفاعت و پاسخ آنها رک: طباطبایی، ج ۱، ص ۱۶۲ به بعد.

۳. مصطفی الخن، صص ۹-۷۷، ۱۱۳، ۱۲۷.

۴. ابن جوزی، آ، ص ۱۳۰.

۵. امین، ا، ج ۳، ص ۵۱۴.

۶. چشم‌ها او را درک نمی‌کند (الانعام، ۱۰۳).

۷. به سوی پروردگارشان نظر می‌کنند (القیامة، ۲۳).

۸. طوسی، ت، ج ۴، ص ۲۲۶، ج ۱۰، ص ۱۹۹.

۹. ابوالفتوح، ج ۲۰، ص ۵۶.

در آخرت است.^۱ و ابن حزم دو روایت نقل کرده که یکی حاکی از اعتقاد حسن به مرئی نبودن حق در آخرت؛ و دیگری دال بر عقیده وی به مرئی بودن حق است؛^۲ و شاید وجه جمع این دو دسته روایات متناقض آن باشد که گفته شود: رؤیت ذات حق محال است (همان‌گونه که شیعه می‌گویند) ولی رؤیت تجلی و حتی تجلی کامل او ممکن و بلکه محقق است — چنان‌که عطار از قول حسن آورده است: «اول که اهل بهشت به بهشت نگرند، حق تعالی برایشان تجلی کند؛ اگر در جلالش نگرند غرق هیبت شوند؛ و اگر در جمالش نگرند غرق وحدت شوند.»^۳ نیز ممکن است که مراد از رؤیت، رؤیت با قلب باشد نه با چشم ظاهری؛ چنان‌که در کلامی دیگر از حسن — که ابن جوزی نقل کرده^۴ — آمده است: روایت شده که عیسی علیه السلام به حواریون گفت: جگرهای خود را اگر سینه دارید؛ شاید با چشم‌های دل‌هایتان پروردگارتان را ببینید.

شمار امامان

حسن روایت کرده است که پیامبر (ص) فرمود: «پس از من امامان دوازده تن هستند.» نیز گوید که از رسول (ص) پرسیدند: پس از تو امامان چند تن اند؟ پاسخ داد: به شمار نقیبان و برگزیدگان بنی اسرائیل (که دوازده تن بودند).^۵

مهدی موعود

محمد بن خالد جندی از ابان بن ابی عیاش نقل کرده است که به موجب روایتی از حسن «مهدی جز عیسی نیست» ولی:
اولاً یکی از این دو راوی — جندی — مجهول الحال است و روایات دومی — ابان — را

۱. ابن جوزی، آ، ص ۶۷.

۲. ابن حزم، ج ۳، ص ۲.

۳. عطار، ت، ص ۴۵.

۴. ابن جوزی، آ، ص ۷۵.

۵. ابن شهر آشوب، م، ج ۲، ص ۵۶؛ همو، من، ج ۱، صص ۴-۲۹۳؛ بحرانی، ص ۲۱۴.

نیز نامقبول می‌شمارند؛^۱ و لذا براساس معیارهای علمای اهل سنت، نمی‌توان حسن را راوی آن شمرد.

ثانیاً ابان از رجال شیعه بوده؛ و با اهمیتی که اعتقاد به مهدی در مذهب تشیع دارد، وی روایتی که در تخطئه عقیده به مهدی باشد نقل نمی‌کند. به‌ویژه آن‌که: در کتابی که ابان از سلیم بن قیس روایت کرده (و به گفته بعضی خود وی آن را ساخته و پرداخته و به سلیم نسبت داده) روایات متعددی در تأیید ظهور مهدی آمده است و این هم یکی از آن جمله: پیامبر (ص) در ضمن گفتگویی طولانی با فاطمه زهرا (ع) گفت: قسم به آن‌که جانم در دست اوست که مهدی این امت از ماست که به وسیله او، خداوند جهان را پر از عدل و داد می‌نماید. همان‌گونه که از بیداد و ستم پر شده باشد.

در همین روایت می‌خوانیم که پیامبر (ص) فرمود: پس از دو فرزندم (حسن و حسین) اوصیایی از نسل این فرزندم (پیامبر اشاره به حسین کرد) خواهند بود که از جمله آنها مهدی است.^۲

ثالثاً اکثر علمای بزرگ اهل سنت این روایت را مردود شمرده و – تصریحاً یا تلویحاً – انتساب آن به حسن را تکذیب کرده‌اند. به‌عنوان نمونه داوری شیخ احمد بن محمد بن صدیق مغربی (۱۳۲۰ - ۱۳۸۰ هـ) را ملاحظه فرمایید که می‌نویسد: این حدیث ساختگی است؛ و انتساب آن به پیامبر (ص) و انس و حسن بصری به هیچ‌روی درست نیست زیرا:

۱. حاکم نیشابوری که از محدثان نقاد و خبیر است آن را غیر قابل استناد شمرده است.

۲. محمد بن خالد که مدعی است این حدیث را از ابان شنیده، مردی حدیث‌باغ و دروغ‌پرداز بوده است.

۳. این جمله «مهدی جز عیسی نیست» را محمد بن خالد در ضمن حدیثی نقل کرده

۱. مقدسی سلمی، صص ۷ و ۸.

۲. سلیم بن قیس، ع، ص ۱۸ - نیز صص ۱۹، ۶۵، ۶۹، ۱۱۶، ۱۶۰، ۲۰۴.

که آن حدیث، از طرق معتبر دیگر نقل شده و این جمله در آن نیست.
 ۴. محمد بن خالد گاهی ادعا می‌کند که این حدیث را از ابان بن صالح شنیده؛ و گاه مدعی است که آن را از ابان بن ابی عیاش شنیده؛ گاه آن را به صورت مرسل روایت می‌کند و گاهی به صورت متصل و مرفوع.

۵. ابان بن صالح از حسن سماع نداشته؛ و واسطه‌ای را هم که حدیث را از حسن گرفته و به او رسانده نمی‌شناسیم.

۶. از سند روایت برمی‌آید که یونس بن عبدالاعلی مستقیماً آن را از شافعی شنیده؛ و واسطه میان او و شافعی نیز ناشناخته است.

۷. این حدیث با احادیث متواتره‌ای که به صورت قطعی حاکی است مهدی با عیسی دو تاست تعارض دارد؛ و نه راهی برای جمع میان دو طرف هست؛ و نه جایز است که از آن احادیث متواتر، به خاطر تعارض آن با روایتی مشتمل بر این همه کاستی‌ها صرف نظر کنیم.^۱

رابعاً روایات دیگری در تأیید ظهور مهدی از قول حسن نقل کرده‌اند؛ از جمله:
 حدیثی که حافظ نُعَیم بن حَمَّاد، و یوسف بن یحیی مقدسی سلمی شافعی، و سُیوطی شافعی و... از حسن روایت کرده‌اند و به موجب آن: پیامبر (ص) از بلایی یاد کرد که اهل بیت او به آن دچار خواهند شد؛ تا هنگامی که خداوند علمای سیاه از سوی مشرق برانگیزد، که هر که آن را یاری دهد خدا یاری‌اش کند؛ و هر که از یاری آن سرباز زند، از یاری خدا بی‌بهره ماند؛ تا به نزد مردی آیند که نام او مانند نام من (محمد) باشد؛ و کار خویش به او سپارند؛ و خدا او را تأیید و یاری نماید.^۲

روایت دیگری از حسن درباره «مردی که پیشقراول سپاه مهدی خواهد بود؛ و هیچ‌کس با او مقابله ننماید مگر شکست می‌خورد.» و این روایت را نیز سه محدث نامبرده نقل کرده‌اند.^۳

۱. احمد بن محمد بن صدیق (فقیه ایمانی، ج ۲، صص ۸۱-۳۷۷).

۲. نُعَیم، ص ۲۱۵؛ مقدسی، ص ۱۳۰؛ ابن طائوس، م، ص ۵۴.

۳. نُعَیم، ص ۲۱۴؛ مقدسی، صص ۳۱-۱۳۰.

حدیث دیگری که حسن از عبیده و او از ابن مسعود نقل کرده: پیامبر (ص) فرمود: چون (سپاهی با) بیرق‌های سیاه از سوی خراسان روی آور شدند، به آن بپیوندید که خلیفه خدا مهدی در آن است.^۱

در منابع بسیار قدیمی شیعه نیز از حسن روایت شده است که پیامبر (ص) در وصف امامان دوازده گانه فرمود: ...نجیبانی که خداوند به دست ایشان (آتش) ستم را خاموش؛ و حق را زنده می‌کند و باطل را می‌میراند. شمار آنان به شماره ماه‌های سال (دوازده) است؛ و آخرین ایشان (مهدی) کسی است که عیسی بن مریم (ع) در نماز به او اقتدا می‌کند.^۲ همچنین در پاره‌ای از منابع اهل سنت تصریح شده است که حسن - برخلاف بسیاری از سنتیان و بر وفق عقیده شیعه - مهدی را از فرزندان حسین (ع) می‌دانسته است و نه حسن (ع)؛ و برخی دیگر از تابعین همچون سعید بن مسیب و سالم بن ابی الجعد در این مورد با او همداستان بوده‌اند.^۳

قیاس

استفاده از قیاس اصولی (و نه منطقی) برای استنباط احکام الهی، شیوه ابوحنیفه و بسیاری دیگر از علمای اهل سنت و برخی از اصحاب جلیل‌القدر ائمه (ع) مانند یونس بن عبدالرحمن و فضل بن شاذان نیشابوری و نیز فقیه بزرگ شیعی ابن جنید است؛^۴ ولی حسن بر وفاق عامه فقیهان شیعه، با این امر به شدت مخالفت نموده؛ و عقیده خود را در این عبارت آشکار ساخته است: قاس ابلیس و هو اول من قاس؛^۵ و این مضمون، کراً در سخنان امام صادق (ع) آمده است از جمله خطاب به ابوحنیفه: لا تقس فان اول من قاس

۱. بستوی، ج ۱، صص ۶۲-۱۵۸ که می‌نویسد: در سلسله سند این حدیث، حتی یک نفر که متهم به جعل حدیث باشد نیست؛ و تمامی آنان جز یک نفر ثقه‌اند؛ و آن یک نفر را نیز ابن حبان ثقه شمرده... و به هر حال حدیثی با این سلسله سند را می‌توان به عنوان شاهد و گواه ذکر کرد.

۲. نُعمانی، صص ۸-۵۷؛ رازی، محمد، صص ۴-۲۳؛ بخرانی، صص ۵-۲۱۴.

۳. ابن مُنادی، ص ۳۶۳.

۴. دوانی، ج ۳، ص ۲۰۹ (و بنگرید به همین دفتر، صص ۵۱-۴۴۷).

۵. ابلیس قیاس کرد و او نخستین کسی است که قیاس نمود (مصطفی الخن، ص ۱۲۲).

ابلیس^۱؛ و مولانای رومی همین مضمون را در نظر داشته که گفته:

اول آن کس کاین قیاسک‌ها نمود پیش انوار خدا ابلیس بود^۲

تقیّه و سرنوشت فرزندان نامسلمانان

بسیاری از اهل سنت، اعتقاد شیعه به تقیه را سخت نکوهش کرده‌اند؛ اما حسن، نظری مخالف با ایشان اختیار کرده و بالصراحه می‌گوید: تقیه تا روز قیامت جایز است.^۳ در مورد سرنوشت فرزندان کفار و مشرکان در جهان دیگر که پیش از رسیدن به سن بلوغ بمیرند، عقیده حسن با اکثر اهل سنت مخالف است. زیرا ایشان بر آنند که اطفال مشرکان در دوزخ‌اند؛^۴ و مستند ایشان نیز سخنانی از این قبیل است که به پیامبر نسبت می‌دهند: ان المشرکین و اولادهم فی النار.^۵ ولی شیعیان این عقیده را نمی‌پذیرند؛ و شیخ طوسی و ابن ادریس حلی با استناد به آیه «ولا تزر وازرة وزر اخرى»^۶ اعتقاد جبریان را - در این مورد که خدا کودکان را به جرم کافر بودن پدرانشان عذاب می‌کند - باطل شناخته‌اند؛^۷ و در کتب کلامی شیعه تصریح شده که: کودک و کافر غیر مقصر در عذاب نیستند.^۸ حسن نیز معتقد بود که کودکان مشرکان در بهشت‌اند؛^۹ و مراد از آیه «یطوف علیهم ولدان مخلدون»^{۱۰} را کودکانی می‌دانست که نه اعمال نیکویی داشته‌اند تا در برابر آن به ثواب رسند؛ و نه کارهای ناشایسته‌ای که در برابر آن کیفر بینند؛^{۱۱} و این تفسیر از آیه

۱. قیاس مکن که نخستین کسی که قیاس کرد ابلیس بود (کَلْبَنِي، ج ۱، ص ۵۸).

۲. مولانای رومی، مثنوی، ص ۸۹.

۳. سخنان حسن در باب تقیه، به نقل از منابع معتبر؛ و التزام عملی او به تقیه در پاره‌ای موارد را در صص ۸۹، ۱۶۱، ۲۲۳، ۲۳۶-۸، ۲۶۱-۳۶۰ به گفتگو می‌گذاریم.

۴. حمیری، ص ۲۵۶؛ سیالکوتی، ج ۸، حاشیه ص ۳۰۷.

۵. به راستی که مشرکان و اولاد ایشان در آتش دوزخ‌اند (احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۳۵).

۶. هیچ‌کس بارگناه دیگری را بر دوش نمی‌گیرد (الانعام، ۱۶۴؛ الاسراء، ۱۵).

۷. طوسی، ت، ج ۳، ص ۶۶؛ ج ۴، ص ۳۳۷؛ ج ۹، ص ۱۰؛ ابن ادریس، م، ج ۲، ص ۶۴.

۸. شعرائی، ص ۵۸۱.

۹. حمیری، ص ۲۵۶.

۱۰. همواره پسرانی به گرد آنان می‌گردند (الانسان، ۱۹).

۱۱. عبدالرحیم، ج ۲، ص ۳۲۴.

مزبور را در منابع شیعه، به امام علی (ع) و به حسن بصری هر دو نسبت داده‌اند؛^۱ و ظاهراً حسن از امام علی (ع) گرفته است.

معراج پیامبر (ص)

پاره‌ای از گزارش‌ها حاکی است که حسن بصری معراج پیامبر (ص) را صرفاً یک رؤیای صادقه می‌دانسته است؛^۲ و نه یک سیر و سفر حقیقی در عالم بیداری. اما روایاتی که ابن اسحاق و ابن هشام و شیخ طوسی و دیگران آورده‌اند، چنین نسبتی را به حسن تأیید نمی‌کند. شیخ طوسی، در تفسیر گرانقدر خود در ذیل آیه نخست از سوره مبارکه الإسراء، با چشم‌پوشی از تمام روایات مفضّلی که از طریق شیعه در باب معراج رسول (ص) رسیده،^۳ تنها روایت نسبتاً مفضّلی را که در خور ذکر شمرده روایتی از حسن است. می‌نویسد:

حسن گفت: پیامبر (ص) نماز مغرب را در مسجد الحرام بگزارد؛ و سپس در یک شب او را به بیت المقدس برده و بازش گردانیدند؛ و نماز صبح را در مسجد الحرام بگزارد؛ و چون گزارش ماجرا را برای مشرکان بازگفت، وی را تکذیب نمودند و گفتند: راهی را که باید در یک ماه پیمود، در یک شب می‌پیماید؟ پس شروع کردند به پرسش از او در باب بیت المقدس و آنچه در راه دیده بود. و او یکی یکی - به همان گونه که می‌شناختند - برایشان توصیف کرد. سپس برایشان گفت که در راه قدح سر پوشیده‌ای پر از آب دیده؛ که از آب آن نوشیده و سرش را به همان گونه که بوده پوشانیده است. نیز برای ایشان خصوصیات شترانی را که در راه شام داشتند و بار کالا بر آن بود، بیان فرمود؛ و پیش بینی کرد که فلان روز همراه با طلوع خورشید می‌رسند؛ و شتری نر و خاکستری رنگ پیشاپیش آنهاست. پس در آن روز، مشرکان برای استقبال از کاروان رفتند و نشستند و

۱. مجلسی، ب، ج ۸، ص ۱۰۸.

۲. زمخشری، ج ۲، ص ۴۳۷.

۳. شمار این روایات بسیار است و مرحوم مجلسی قریب صد و سی فقره - و بلکه بیشتر - از آنها را (ب، ج ۱۸، ص ۲۸۲ تا ۴۱۰) آورده است.

یکی شان گفت: به خدا خورشید هم طلوع کرد و کاروان ما نیامد. دیگری گفت: به خدا این هم کاروان ما - که شتری نر و خاکستری رنگ پیشاپیش آن حرکت می‌کند - همان‌گونه که محمد وصف کرده است. پس این معجزه‌های آشکار برای محمد بود؛ و اگر دشمنان عناد نداشتند، به روشنی دلالت بر نبوت پیامبر (ص) می‌نمود.^۱

در ترجمه رفیع‌الدین اسحاق بن محمد از سیره محمد بن اسحاق (از نخستین سیره‌نویسان) نیز می‌خوانیم:

روایت دیگر [در باب معراج] از حسن بن ابوالحسن بصری است، رحمة الله علیه،^۲ که وی گفت:

سید (پیامبر)، علیه السلام، حکایت کرد و از معراج خود خبر داد و گفت: یک شب در حجرخانه کعبه خفته بودم و چشم من در خواب شده بود؛ ناگاه جبرئیل، علیه السلام، درآمد و پای بر من نهاد؛ من باز زمین نشستم و نگاه کردم و کسی را ندیدم. دیگر بار باز جای خود شدم و بخفتم و چشم‌های من در خواب شد. دیگر بار بیامد و پای بر من نهاد؛ من دیگر بار از خواب برخاستم و نگاه کردم و کس ندیدم. دیگر بار برفتم و باز جای خفتم و چشم‌های من در خواب شد. سوم بار بیامد و پای بر من نهاد. دیگر بار من از خواب درآمدم؛ جبرئیل، علیه السلام، دیدم که بیامد و بازوی من بگرفت و مرا برپای داشت و گفت: بیای. پس من با وی از مسجد بیرون آمدم؛ چون به در مسجد شدم، بُراق دیدم کوچک‌تر از استری و بزرگ‌تر از خری؛ دو پر داشت که تارهای آن به زیر ساق خود همی زد؛ و هر گامی که می‌رفت،^۳ چند آن بودی که چشمان کار می‌کرد؛ و به سر سُنْب (سُم) زمین را می‌شکافت. جبرئیل، علیه السلام، مرا گفت: بر نشین. من نزدیک بُراق رفتم تا بر نشینم، پشت نداد؛ جبرئیل، علیه السلام، درآمد و برچم^۴ وی بگرفت و گفت:

۱. طوسی، ت، ج ۶، ص ۴۶.

۲. این حدیث را ابن هشام نیز (در: ج ۱، صص ۳۸ تا ۴۰) به روایت از حسن آورده است.

۳. در نسخه دیگر: که برگرفتی.

۴. به معنی کاکل هم آمده است.

ای بُراق! شرم نداری که با محمد مصطفی، علیه الصلوة والسلام، جاحدی^۱ می‌کنی؟ به خدا که تا ترا بیافریده‌اند، از وی فاضل‌تر و مشرف‌تر و مکرم‌تر کسی بر تو ننشسته است. بُراق، چون چنین بشنید، از شرم عرق کرد و رام شد و پشت بداد؛ من بر وی نشستم و جبرئیل، علیه السلام،^۲ با من بیامد؛ بُراق مرا می‌برد تا به بیت المقدس رسانید. چون به مسجد اقصی رسیدم، ابراهیم و موسی و عیسی، علیهم السلام، دیدم؛ و جمله پیغمبران دیگر دیدم که در آمدند و بر من سلام کردند؛ و مرا در پیش داشتند و با ایشان نماز کردم. چون از نماز فارغ شدم، دو قدح بیاوردند و در پیش من نهادند؛ در یکی شیر بود و در یکی خمر. من قدح شیر بستدم و بخوردم؛ و قدح خمر به دست نگرفتم. جبرئیل، علیه السلام، مرا گفت: ای محمد! فطرت اصلی گرفتی؛ و بر امت خود راه راست نمودی؛ چون قدح شیر بستدی و خمر بر امت خود حرام کردی.

پس سید، علیه السلام، هم در شب به مکه باز آمد. و بامداد برخاست و قریش را خبر کرد که مرا دوش واقعه‌ای چنین و چنین بوده است؛ و از مکه تا بیت المقدس رفتم و باز پس آمدم. کافران گفتند: محمد هرگز دروغی بزرگ‌تر از این نگفته است؛ کاروان، چون شب و روز می‌رود، به یک ماه به شام روند؛ محمد در یک شب چگونه به شام رود و باز مکه آید؟ این سخن هیچ‌کس باور نکند از وی. آنگاه زبان طعن بگشودند و گفتند: اگر ما محمد را به هیچ نتوانیم شکستن، بدین دروغ که گفت وی را بشکنیم؛ و کار بر وی تباہ کنیم. بعد از آن قومی به بر ابوبکر رفتند و گفتند: ای ابوبکر! محمد چنین و چنین می‌گوید که من دوش از مکه به شام رفتم و باز آمدم. ابوبکر گفت: و شما را عجب می‌آید از وی؟ گفتند: بلی. وی گفت: محمد ما را خبر می‌دهد که جبرئیل، علیه السلام، به یک لحظه از بالای هفت آسمان بر من می‌آید؛ و پیغام حق به من می‌گزارد؛ و ما را از عجایب‌های

۱. در نسخه‌های دیگر: خامی، توسنی، بدلجامی.

۲. در حاشیه صفحه ۱۳۰ نسخه اصل به خط دیگر و جدیدتری این عبارات نوشته شده است: آورده‌اند که در آن مقام امر آمد که: ای دوست! با خویشان چه آورده‌ای؟ گفت: دو قبضه آوردم؛ یکی قبضه (دست) تقصیر طاعت است، دیگر قبضه جفا و معاصی است، تقصیر به رحمت بخش و جفا به من بخش. امر آمد که بخشیدم یا محمد.

آسمان و زمین خیر باز می دهد؛ و دیگر بار باز بالای هفت آسمان می رود؛ و ما او را صادق می دانیم و در آن به وی ایمان می آوریم. پس اگر او را دوش، از مکه به بیت المقدس بردند و باز مکه آوردند، این چندین عجب نبود؛ اگر محمد این گفت راست گفت و من او را صادق می دانم....

در پایان روایت می خوانیم: و چون حدیث معراج در مکه مشهور شد، و حکایت آن پیش مردم فاش گشت، بعضی که کافر بودند اعتراف کردند و مسلمان شدند؛ و بعضی از مسلمانان بودند که انکار نمودند و مرتد شدند و از سخن معراج از دین به در شدند. پس حق سبحانه و تعالی در حق ایشان این آیت فرو فرستاد: قَوْلُهُ تَعَالَى: وَمَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِي ارْتَأَىكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحُوقُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا.^۱

در تفسیر حسن بصری نیز آمده است:

به روایت حسن: شب هنگام پیامبر (ص) را به بیت المقدس بردند تا در آنجا نماز گزارد؛ و خداوند آیات و نشانه های قدرت خود را به او نشان داد. ولی صبح در مکه بود و به مردم گفت که او را شب هنگام به بیت المقدس برده اند؛ پس به او گفتند: محمد! تو را چه می شود؟ دیشب در میان ما بودی و صبح آمده ای و به ما گزارش می دهی که به بیت المقدس رفته بودی؟ پس مردمان از این سخن پیامبر (ص) به شگفت آمدند؛ تا جایی که برخی از ایشان از مسلمانی بازگشتند.^۲

از علمای اهل سنت، قاضی عیاض مالکی نیز حسن را از جمله کسانی شمرده که معتقد بوده اند معراج پیامبر (ص) هم جسمانی بوده است و هم روحانی.^۳ اما این که چرا تصوّر شده حسن معراج را صرفاً یک رؤیای صادقه می پنداشته و نه چیزی بیشتر؟ ظاهراً به این علت که او آیه ۶۰ از سوره اسراء (و ما جعلنا الرؤیا الّتی اریناک...)

۱. و رؤیایی را که به تو نشان دادیم، و نیز شجره ملعونه در قرآن را، جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم. و آنان را بیم می دهیم؛ اما جز بر سرکشی شدید آنها نمی افزاید (الاسراء، آیه ۶۰ - ابن اسحق، ج ۱، صص ۵ - ۳۹۲).

۲. عبدالرحیم، ج ۲، صص ۹ - ۸۸.

۳. حُصْرِي، ج، ص ۲۲۳.

را مربوط به مشاهدات پیامبر(ص) در معراج می دانسته است؛ آن گاه به تصریح شیخ طوسی، حسن و بسیاری دیگر از مفسران متقدم همچون سعید بن جبیر، مجاهد، قتاده (شاگرد حسن) - و نیز ابن عباس در یکی از دو روایتی که از او در این باره در دست است - واژه رؤیا را در آیه مزبور، نه به معنی آنچه در خواب دیده شود، بلکه به معنی رؤیت عینی در سفر شب معراج به بیت المقدس می گرفته اند که وقتی پیامبر(ص) گزارش آن را برای مشرکان بازگو کرد وی را تکذیب نمودند.^۱

احتمال دیگری هم هست و آن اینکه عقیده حسن در باب چگونگی معراج، همان باشد که ابن شهر آشوب - از علمای بزرگ شیعه - به معتزله و زیدیه و شیعه نسبت می دهد.^۲ توضیح آن که به نوشته عالم نامبرده، هر سه فرقه مزبور بر آنند که معراج پیامبر(ص) بنابر آنچه در سوره اسراء آمده، صرفاً سفری اعجاز آمیز از مسجد الحرام به مسجد الاقصی در طول یک شب بوده نه به آسمانها - آن گونه که در روایات آمده است. و این سخن را گرچه برخی از علمای شیعه نادرست و مردود شمرده اند،^۳ اما به دلیل مقبولیت آن در نظر شخصیتی مانند ابن شهر آشوب، تضادی با مبانی تشیع نمی تواند داشته باشد؛ و شاید حسن نیز معراج را سفر پیامبر(ص) در بیداری به بیت المقدس می شمرده - همان گونه که در قرآن آمده - و آنچه را در احادیث در باب عروج پیامبر(ص) به آسمانها و مشاهدات او در عوالم بالا آمده، نوعی رؤیای صادقه می انگاشته است.

شیعه در گزارش های حسن

به دلیل جایگاه بلند امامان اهل بیت و کسانشان در نظر اکثریت مسلمانان، مخالفان شیعه پیوند میان این فرقه و آن بزرگواران را انکار کرده و حتی بعضاً گوشیده اند که ایشان

۱. طوسی، ت، ج ۶، ص ۴۹۴.

۲. مجلسی، ب، ج ۱۸، صص ۲۹۰، ۳۸۰.

۳. همان.

را مانند خود، مخالف شیعه، و شیعیان را مخالف ایشان قلمداد نمایند.^۱ اما حسن به این شیوه وقعی ننهاد و با گزارش‌هایی که نقل کرده، پیوند استوار میان شیعه و امامان را تأیید نموده است؛ این هم یکی از آن گزارش‌ها که ذَهَبی محدّث و مؤلّف ضدّ شیعی از قول وی روایت کرده است: به امام حسن خبر رسید که زیاد بن ابیه شیعیان علی (ع) را در بصره تعقیب می‌کند و آنان را به قتل می‌رساند. پس بر او نفرین کرد.^۲

حسن و مذهب مُرْجئه

برخی مانند عبدالرحمن بدوی، حسن را بنیانگذار مذهب مُرْجئه شمرده‌اند؛ و مستند ایشان این است که وقتی حجاج از حسن پرسید نظر تو درباره علی و عثمان چیست؟ وی در پاسخ گفت: من همان پاسخی را می‌دهم که فردی بهتر از من (یعنی موسی پیامبر) به فردی بدتر از تو (یعنی فرعون) داد: «دانش مربوط به آن، در کتاب پروردگار من ثبت است؛ و او نه خطا می‌کند و نه به فراموشی دچار می‌شود.»^۳ و اینجا بود که حجاج به حسن گفت: تو سرور عالمانی. سپس عطر خواست و ریش حسن را خوشبو کرد.^۴ بدوی از پاسخ حسن نتیجه می‌گیرد که وی معتقد بوده است باید از داوری درباره علی و عثمان و هرکس دیگری خودداری کرد؛ و این کار را به خدا و روز قیامت وا گذاشت. یعنی همان عقیده مُرْجئه. در حالی که اگر در سخنان فراوان حسن در موارد دیگر، که در آنها کسانی همچون معاویه و یزید و حجاج و... را محکوم نموده تأمل کنیم، درمی‌یابیم که این‌گونه نتیجه‌گیری از سخن حسن درست نیست؛ و پاسخی که حسن در

۱. به‌عنوان نمونه، بنگرید به آنچه ابن حجر هیتمی، به پندار خود در اثبات برائت و بی‌زاری بزرگان اهل بیت از اقوال شیعه نوشته است (ابن حجر هیتمی، ص ۵۰) و به احادیثی که از زبان امام علی (ع) و امام حسین (ع) و... در اثبات کفر رافضیان (شیعیان) و واجب‌القتل بودن آنان نقل کرده است (همان) و به کتابی که سزگین در ردّ رافضیان (شیعیان) به امام صادق (ع) نسبت داده است (سزگین، ج ۱، الجزء ۴، ص ۴) و به آنچه سید محمد رشید رضا در اثبات دشمنی شیعه با کثیری از اولاد فاطمه (ع) نوشته است (امینی، ج ۳، ص ۲۶۸ و به دنبال آن - تا ص ۲۷۶ - پاسخ‌های این تهمت خنده‌آور).

۲. ذَهَبی، ت، ج ۴، ص ۲۱۰.

۳. طه، ۵۲.

۴. بدوی، ت، ص ۱۸۲.

این مورد خاص داده، به جای آن که حاکی از نظر او در لزوم خودداری از صدور حکم له یا علیه دیگران باشد، حاکی است که او در برابر حاکم خونخواری مانند حجاج که هواخواه عثمان و دشمن علی (ع) بوده، نمی توانسته عقیده خود را درباره این دو تن ابراز نماید؛ و چون تظاهر به هم عقیدگی با حجاج را روانمی دانسته، ناگزیر از باب تقیه - که مجاز می شمرده^۱ - سخنی بر زبان آورده که او را از اظهار نظر معاف دارند؛ چنان که نظیر این پاسخ را سعید بن جبیر نیز - که با یکی از قیام‌های خونین علیه حجاج و خلیفه اموی همراهی نمود و به این جرم به شهادت رسید - داد. حجاج از وی پرسید: علی در بهشت است یا دوزخ؟ او گفت: به هر یک از آن دو جا که در آیم اهلش را خواهم شناخت. باز پرسید: درباره خلفا چه گویی؟ گفت: کارگزار و وکیل آنها نیستم. پرسید: کدام یک را بیشتر می پسندی؟ گفت: هر که پروردگارم از او خوشنودتر باشد. پرسید: کدام یک از آنها خدا از او راضی تر است؟ گفت: کسی از این امر آگاه است که از آشکار و پنهان آنان آگاه باشد.^۲

باری شیوه مُرَجَّه - که پرهیز از هرگونه داوری در مورد افراد، و واگذار کردن داوری به روز قیامت است - با شناختی که ما از رفتار و سلوک حسن داریم - و متکی بر انبوه گزارش‌ها از برخوردهای تند و تیز او و داوری‌های قاطع وی علیه حکام زمانه است - تضاد کامل دارد؛ و ما در بخش‌های مختلف این دفتر^۳ نمونه‌های متعددی از این گزارش‌ها را آوردیم؛ و در اینجا فقط به پاره‌ای از آنها که مربوط به حجاج است اشاره می‌کنیم: داوری او در این باره که: حجاج منافق و دورو و دشمن خداست؛ فاسق‌ترین فاسقان است؛ آسمانیان (فرشتگان) او را دشمن می‌دارند و زمینیان لعنتش می‌کنند؛ خانه آخرت خود را ویرانه ساخته؛ لعنت‌ها و نفرین‌های مکرر حسن بر حجاج، و سجده شکر او با شنیدن خبر مرگ وی، و تصریح او به این که اگر حجاج دوزخی نباشد، پس کسی هم

۱. برگردید به ص ۶۰ - متن و نیز پاورقی ش ۳.

۲. ابونعیم، ج ۴، ص ۲۹۳.

۳. از جمله در هنگام توضیح برخوردهای حسن با خوارج، امویان، اصحاب جمل، حکومت‌ها و صحابه‌ای که به خلافت رسیدند - و عمال آنها.

که مرتکب گناه کبیره زنا شود دوزخی نخواهد بود؛^۱ و کسی که امیدوار است خدا سرانجام حجاج را از عذاب دوزخ برهاند، به خدا قسم خدا امید او را بر باد خواهد داد و...^۲

آنگاه این گونه سخنان، چه سازشی با مبادی مُرَجَّه دارد؟ و چگونه می توان با اتکا بر گزارشی که بدوی از گفتگوی حسن با حجاج آورده، وابستگی او به مُرَجَّه را دریافت؛ ولی از این همه داوری ها و سخنان او نمی توان دریافتی و برداشتی دیگر داشت؟ - علاوه بر اختلاف نظر جدی او با مُرَجَّه در باب مفهوم اساسی ایمان؛ و حدیثی که در نکوهش این فرقه از پیامبر (ص) روایت کرده است.^۳

۱. معصوم علیشاه، ج ۲، ص ۶۴ - برخی این سخن را به عمرو بن عبید شاگرد حسن نسبت داده اند (ابن خلکان، ج ۲، ص ۷۰) و دور نیست که شاگرد از استاد گرفته باشد.

۲. بنگرید به صص ۷۱-۱۶۲؛ شریف رضی نیز نمونه هایی از پاسخ های حسن به مُرَجَّه را آورده است و بیاید (صص ۷-۳۳۶).

۳. برگردید به صص ۵-۴۴ - نیز بنگرید به صص ۱۶۱، ۳۰۷.

فصل هفتم

تقدیس خرد و دانش

علی رغم کسانی که دین‌داری را مانع ارج نهادن به مبادی عقلی می‌دانند، یا گرایش‌های عرفانی را موجب بی‌اعتنایی به دانش و نفی خردگرایی می‌شمارند، در اقوال و اندیشه‌ها و منقولات حسن، تقدیس عقل و بیان نقش آن در پرستش و اطاعت حق، و ترغیب به فراگیری دانش جایگاهی درخور دارد. به این روایت او که در ضمن آن، اهمیت خرد با زبانی تمثیلی و رمزآمیز بیان شده است توجه کنید:

جماعتی از صحابه گفته‌اند: ما شنیدیم که پیامبر (ص) فرمود: خداوند چون عقل را بیافرید، خطاب به آن - با سوگندهای فراوان و غلیظ - فرمود: من هیچ آفریده‌ای که گرامی‌تر و محبوب‌تر از تو در نزد من باشد نیافریدم. به وسیلهٔ توست که من شناخته و پرستیده می‌شوم و مرا اطاعت می‌کنند. به وسیلهٔ توست که عطا می‌بخشم و عتاب و سرزنش می‌کنم؛ پاداش برای توست و کیفر بر تو.^۱

نیز این سخن او: هر که خود را به جامهٔ خرد بیاراید، از هلاکت در امان است.^۲
نیز این روایت: وقتی کسی را در نزد حسن می‌ستودند و می‌گفتند فردی صالح و

۱. مولانای رومی، مج، ص ۱۱۴ (مشابه این حدیث - با سند صحیح - در اصول کافی به روایت از امام باقر علیه‌السلام آمده است - بنگرید به: مجلسی، م، ج ۱، ص ۳۱-۲۵؛ برای تفسیر فیلسوفانه حدیث نیز: صدرای شیرازی، ش، ج ۱، صص ۹-۲۱۶).
۲. ابن جوزی، آ، ص ۵۲.

شایسته است، می پرسید عقلش چگونه است؟ سپس می گفت: دین هیچ کس کامل نخواهد بود مگر عقلش کامل باشد.^۱

نیز نظر او در این باره که مراد از "سعی" در آیه ۱۰۲ از سوره صافات، سعی و کوشش خردی است که حجت با آن قائم می شود.^۲

نیز حدیثی که از پیامبر (ص) روایت کرده: تفکّرِ نیمی از عبادت است.^۳
و سخنی از خود او: یک ساعت اندیشیدن، از یک شب بیدار ماندن به عبادت بهتر است.^۴

به دلیل جایگاه بلندی که عقل در دیده حسن داشته، توجه او به مبادی عقلی کاملاً محسوس و مشهود است - چه در آنجا که به تفسیر آیات قرآن می پردازد؛ چه در مقام نقد حدیث یا بیان احکام الهی و عرضه دستورات اخلاقی و تبیین عقاید حقّه - خاصه در نفی جبر و اثبات اختیار برای انسان. و این مدعا را با تأمل در مطالبی که در فصول گذشته و آینده آمده است به روشنی می توان دریافت.

در ترغیب به کسب علم و تخطئه هرگونه اقدامی که فاقد پشتوانه‌ای از دانش باشد - ولو عبادت - این سخنان حسن درخور ذکر است:

کسی که بدون دانش به کار برمی خیزد، مانند کسی است که در بیراهه گام برمی دارد. کسی که بدون علم به کار برمی خیزد، بیش از آنچه کارها را اصلاح کند تباه می نماید. چنان در طلب علم باشید که با ترک عبادت، منجر به زیان نشود؛ و چنان در عبادت بکوشید که با ترک علم منجر به زیان نشود. زیرا جماعتی (مراد خوارج است) در عبادت کوشیدند و طلب علم را ترک کردند؛ تا کارشان به جایی رسید که با شمشیرهای کشیده، بر امت محمد (ص) خروج کردند؛ و اگر در طلب علم برمی آمدند، علم ایشان را به آنچه کردند

۱. شیخ بهایی، م، ص ۸۹.

۲. عبدالرحیم، ج ۲، ص ۲۳۹.

۳. همان، ص ۱۳۷.

۴. ابن جوزی، آ، ص ۹۱.

هدایت نمی نمود.^۱

حسن معتقد بود که در آیه ۱۰ از سوره جمعه، مقصود از "در جستجوی احسانِ خدا بودن" طلبِ دانش است.^۲

با چنین جایگاه بلندی که دانش در دیده حسن داشت، شگفت نیست که ببینیم از یک سو، آن گونه مشتاقانه در فراگیری دانش - آن هم رشته‌های گوناگون دانش - کوشا بوده؛ و از محضر ده‌ها استاد بهره‌مند شده؛ و به عنوان حق الزحمه معلّم (برای هر بار تعلیم؟) ده درهم (پول نقره) پرداخته؛^۳ و از سوی دیگر، در انتقال شاخه‌های مختلف معرفت به دیگران اهتمام وافر داشته؛ و شاگردان فراوانی تربیت کرده که برخی برای فراگیری حدیث به نزد وی می‌آمدند؛ برخی برای آموزش فقه یا علم قرآن و بیان؛ برخی برای تحصیل علم لغت یا بلاغت و شیواگویی یا دانشِ خواص و دانش‌های دیگر. وی خصوصاً توصیه می‌کرد که: «در فراگیری سه علم اهتمام نمائید: علم ادیان، پزشکی برای حفظ صحت ابدان، دستور زبان برای نگاه‌داشتن زبان از خطاهای دستوری».^۴

از جانب سوم، حسن در مقام فراگیری حکمت، کلام مقدّس علوی - «خذ الحکمة ائی کانت فانّ الحکمة ضالّة کل مؤمن»^۵ - را همیشه در پیش چشم داشته؛ و اخذ دانش را از هر کس که باشد پسندیده شمرده؛ و آن‌گاه که یکی از مستفیدان محضر او - مبارک بن فضالّه - سخنی حکیمانه از زبان حجاج نقل می‌کند، حسن بی‌اعتنا به جایگاه حجاج جنایت‌کار، و با توجه به حدیث مزبور می‌گوید: گمشده مؤمن بود در نزد یک تبه‌کار؛ بگیرش.^۶

در فصول آینده، نقشی را که حسن در رواج و تکامل پاره‌ای از علوم داشته، به گفت‌وگو می‌گذاریم.

۱. مصطفی الخن، ص ۳۳۰ - چنان‌که در فصل هیجدهم (صص ۲۵۸، ۲۶۸) بیاید، بخشی از این سخنان برگرفته از کلام امام علی (ع) است؛ و در حدیثی از امام صادق (ع) نیز آمده است (مجلسی، ب، ج ۱، ص ۲۰۶) و بخشی دیگر از آن برگرفته از حدیثی است که امام صادق (ع) و امام جواد (ع) از پیامبر (ص) روایت کرده‌اند؛ و مجلسی به روایت از محاسن برقی و الدرّة الباهرة نقل کرده است (ب، ج ۱، ص ۲۰۸).

۲. صدرای شیرازی، ت، ج ۷، ص ۲۵۸.

۳. مصطفی الخن، ص ۲۹۳.

۴. ابن جوزی، آ، ص ۴۷.

۵. حکمت را هر جا باشد بگیر که حکمت گمشده هر مؤمنی است (آمدی، ش ۱۸۲۹).

۶. ابن مسکویه، ج، صص ۴ - ۱۷۳.

فصل هشتم

حسن و دانش‌های قرآنی

حسن دانش قرائت را نزد حطّان بن عبدالله و ابوالعالیه رفیع بن مهران به نیکویی فرا گرفت و آن را به برخی از قراء پیاموخت و از جمله ایشان: ابو عمرو بن العلاء (یکی از ده قاری اصلی)، سلّام طویل مدائنی معروف به خراسانی، عاصم الجحدّری، عیسی ثقفی و....

حسن قرائت مخصوصی داشت که یکی از چهار قرائت اضافه بر قرائت قاریان ده گانه بود و این قرائت را دو تن روایت کرده‌اند:

۱- شجاع بن ابی نصر از عیسی بن عمر ثقفی.

۲- حفص دُوری (راوی ابو عمرو) از شجاع از عیسی ثقفی.

در میان آثار منسوب به حسن نیز اثری به عنوان القراة می‌شناسیم که ذکر آن بیاید.

حسن و دانش تفسیر: حسن از حافظان قرآن بود و در روزگار او مکتب‌های تفسیری

متعددی وجود داشت و یکی از آن جمله: مکتب تفسیری عراق که حسن و شاگرد او

قتاده چهره برجسته آن بودند. نیز درباره او گفته‌اند که در دانش تفسیر، از تمامی تابعین

استادتر بوده؛ و تفسیر او از معروف‌ترین تفسیرهای صدر اسلام شمرده می‌شود. در

فهرست آثار او نیز علاوه بر تفسیر قرآن کریم، اثری موسوم به نزول القرآن و اثری در

باب شمار آیه‌های قرآن به چشم می‌خورد؛ و بسیاری از اقوال او در تفسیر آیات قرآن،

در کتب صوفیه و در متون تفسیری - از جمله در تفاسیر طبری، قرطبی، ابن کثیر، سیوطی - و در حلیه الاولیا، احیاء العلوم، سیر اعلام النبلا، المعرقة والتاریخ نقل شده است.^۱ همچنین روایات و اقوال تفسیری او در منابع شیعی، به اندازه‌ای زیاد است که با گردآوری آنها می‌توان کتابی مستقل و ممتنع فراهم آورد؛ و در دو فصل بیستم و بیست و دوم، در باب استفاده گسترده مفسران شیعی از روایات و اقوال وی توضیحاتی خواهد آمد. برخی نیز با گردآوری اقوال و روایات تفسیری منسوب به حسن در منابع اهل سنت، کتاب‌های مستقلی تألیف کرده‌اند از جمله:

* احمد اسماعیل بسیط که رساله پایانی نامۀ او موسوم به الحسن البصری مفسراً در ۱۴۰۵ هـ. در عمان - اردن چاپ شده است.

* محمد عبدالرحیم که مجموعه اقوال تفسیری حسن را فراهم آورده و اثر او در ۱۹۹۲ م. در دو مجلد در قاهره به چاپ رسیده است.

شیوه تفسیری حسن: حسن علاوه بر تفسیر قرآن به قرآن که استفاده از آیاتی برای تفسیر آیات دیگر باشد، در تفسیر نصوص قرآن و توضیح احکام آن، پیاپی از احادیث نبوی و قدسی و اقوال صحابه و تابعین سود می‌جسته؛ و در میان صحابه نیز کسی که بیش از همه به اقوال او در این باب استناد می‌جوید، امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و عموزاده او ابن عباس و نیز ابن مسعود است. از دیگر منابع حسن در تفسیر قرآن، اسرائیلیات و اقوال اهل کتاب و منقولات کسانی همچون کعب‌الاحبار، وهب بن منبّه و عبدالله بن سلام است که پاره‌ای از آنها نیز بی‌ارزش و برخلاف معتقدات صحیحۀ اسلامی و نشأت‌گرفته از عداوت نامسلمانان با اسلام بود؛ و نقل آنها را محققان متأخر بر حسن و مفسران پیشین خرده گرفته‌اند؛ که البته اگر نقل آنها را بتوان موجهی برای انتقاد از وی تلقی کرد، این انتقاد به غالب مفسران گذشته - حتی مفسران بزرگ شیعی مانند شیخ طوسی و طبرسی و ابوالفتوح و ... - وارد خواهد بود؛ و مرا در توجیه شیوه حسن و دیگر مفسران در این مورد سخنی است که در جای دیگری باید به آن پرداخت.

۱. حُصْری، ح، صص ۲۱۳، ۶، ۲۴۵-۹، ۲۴۸؛ بسیط، ص ۶۱؛ عبدالرحیم، ج ۱، صص ۸ تا ۱۲.

حسن را از جمله کسانی می‌دانند که در تفسیر قرآن، به گرایش‌های عقلی عنایت داشته؛ و پاره‌ای از اقوال تفسیری او مبتنی بر اجتهاد و اندیشه و رأی شخصی اوست که گاهی نیز تفسیرهای او با استفاده از این شیوه مورد انتقاد قرار گرفته است.^۱

در تفسیر حسن، بیان شأن نزول‌ها، قرائات مختلف، ناسخ و منسوخ‌ها و مکی و مدنی بودن سوره‌ها و آیه‌ها جایگاهی درخور توجه دارد؛ و کمتر آیه‌ای است که شأن نزولی داشته باشد و حسن از بیان آن غفلت کند. از نکات درخور توجه در تفسیر او، توضیح رابطه‌ای است که میان مضامین و نیز مخاطبان آیه و مکی و مدنی بودن آنها وجود دارد و اینکه: هر آیه‌ای مشتمل بر ذکر جزئیات احکام حدود و فرایض باشد مدنی است.^۲ شیخ طوسی نیز از حسن روایت کرده است که در هر آیه‌ای خطاب یا ایها الناس باشد، در مکه نازل شده؛ و در هر آیه‌ای خطاب یا ایها الذین آمنوا باشد، در مدینه نازل شده است.^۳

حسن پاره‌ای از حروف مقطعه را فواتحی می‌داند که شماری از سوره‌ها با آن آغاز می‌شود؛ و پاره‌ای دیگر را اسم سوره‌ها می‌داند؛ و پاره‌ای را حروفی می‌شمارد که دلالت بر اسمایی دارد که آن حروف از آنها گرفته شده و عین اسما حذف شده است.^۴

حسن در تفسیرهای خود، مستمرّاً سخن از آیات ناسخ و منسوخ می‌گوید؛ و البته در منسوخ شمردن پاره‌ای از آیات نیز دچار خطا می‌شود؛ و آیه‌ای را که ناسخ نیست ناسخ می‌پندارد.^۵ در ذکر قرائات مختلف، حسن در مورد بسیاری از آیات، قرائت خاص خود را دارد که در کتب تفسیر و قرائت ذکر کرده‌اند؛ و پاره‌ای از آنها با قرائات جمهور مخالف است؛ و پاره‌ای را قرائات شاذه شمرده و بعضی را مورد انتقاد قرار داده‌اند.^۶

حسن با آن‌که ایرانی‌الاصل بود و نه عربی‌الاصل، و برخی از شاگردانش در گفتگو با

۱. عبدالرحیم، ج ۲، صص ۷۹-۴۵۱.

۲. همان، صص ۸-۴۸۲.

۳. طوسی، ت، ج ۱، ص ۹۸.

۴. عبدالرحیم، ج ۲، صص ۹۲-۴۸۹.

۵. همان، صص ۶-۴۹۲.

۶. همان، صص ۵۰۲-۴۹۷، بدوی، ت، ص ۱۷۴.

او از کلمات فارسی استفاده می‌کردند،^۱ مع‌هذا با زبان و لغت عرب، و با شیوه‌های بیان مطلب در آن زبان، آشنایی کامل داشت؛ و فصیح و خوش سخن شمرده می‌شد؛^۲ و در بسیاری از موارد، تفسیر او از هر کلمه، مشتمل بر یک یا دو کلمه بیشتر نبود؛ و بذر اولیة تفسیر لغوی قرآن شمرده می‌شد؛ و اگر میان معانی که او برای پاره‌ای از لغات قرآنی ذکر کرده، با آنچه در کتاب‌های غریب‌القرآن آمده، مقابله‌ای انجام گیرد، استفاده گسترده مؤلفان آن کتاب‌ها از اقوال وی و اعتماد ایشان به سخنان او آشکار می‌شود؛^۳ و هم از آنجا برمی‌آید که تفسیر وی، معجمی بوده است که در آن، واژه‌های دشوار قرآن تفسیر شده و معانی آنها بیان گردیده است.^۴

عنایت به ابعاد متعدد قرآن و لایه‌های نهانی و باطنی آن و اهتمام در تأویل، در مکتب قرآن‌شناسی حسن جایگاهی درخور دارد. این حدیث نبوی از منقولات حسن است: قرآن را ظهری (رُویه‌ای، ظاهری) و بطنی (درونی، باطنی) و حدّی (مرزی) و مطلق است. ظاهر آن تنزیل آن و باطن آن تأویل آن و حدّ آن ثواب و عقاب آن است.^۵ مشابه حدیث مزبور را به روایت از امام باقر (ع) با این عبارت آورده‌اند: هیچ آیتی از قرآن نیست مگر آن را ظهری (ظاهری) و بطنی (باطنی) است؛ و هیچ حرفی در آن نیست مگر آن را حدّی و مطلق است.^۶

در توضیح حدیث نبوی یاد شده نیز شیخ طوسی اقوالی آورده و آنها را مقبول شمرده و از جمله قول حسن: اگر تو در جستجوی باطن آیه برآیی، و آن را با ظاهر آن بسنجی، معنای آن را درمی‌یابی.^۷

حسن و لغات غیرعربی‌الاصول در قرآن: حسن رأی سلف – از صحابه و تابعین –

۱. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۶۹.

۲. عبدالرحیم، ج ۲، ص ۵۱۲.

۳. همان، ج ۲، ص ۵۱۵.

۴. همان.

۵. کتاب فی الاخلاق والعرفان، ص ۲۱۷.

۶. مجلسی، ب، ج ۲۳، ص ۱۹۷.

۷. طوسی، ت، ج ۱، ص ۹.

همچون ابن عباس، عِکْرِمَه، مجاهد، عطاء، سعید بن جبیر و دیگران از اهل علم را اختیار کرده که معتقد بودند در قرآن کلمات غیر عربی الاصل و عربی شده (معرب) هست؛ و این برخلاف رأیی است که بعدها شافعی و ابو عبیده پذیرفتند - و مبتنی بر انکار و قوع معرب در قرآن است.^۱

نمونه ای از اقوال حسن در تفسیر: در تفسیر آیه کذلک یبین الله لکم الآیات لعلکم تتفکرون فی الدنيا والآخرة^۲ می گوید: مراد کسی است که در آیات خدا بیاندیشد، تا بداند که دنیا سرای آزمایش و فناست؛ و آخرت سرای مکافات و بقا.^۳ نیز در تفسیر آیه ان الذین آمنوا والذین هادوا والنصارى والصابئين^۴ از او نقل کرده اند که صابئین مانند مجوسیان (زردشتیان) اند؛ و در میان مجوسیان و یهودیان قرار دارند.^۵ و در تفسیر آیه و ان من شیء الا یسیح بحمده^۶ گفته: همه اشیا دارای روح اند.^۷ نیز می گفته است که ابلیس هیچ گاه از فرشتگان نبوده است -^۸ و این همان عقیده مشهور در میان عامه علمای شیعی مذهب است.

از جمله آیاتی که تفسیر حسن از آن، با تمامی مفسران متفاوت است، آیه ۲۷ از سوره مائده است که عامه مفسران، آن را اشاره به قتل یکی از دو فرزند آدم نخستین (هابیل) به دست برادرش (قابیل) می دانند؛ و حسن این تفسیر را - که با گزارش تورات تأیید می شود - نمی پذیرد؛ و معتقد است که در این آیه، به کشته شدن یک تن از بنی آدم (و نه از فرزندان بی واسطه او) به دست برادرش اشاره شده؛ و قاتل و مقتول هر دو از بنی اسرائیل بوده اند؛ و بدین ترتیب، تمام روایاتی را که مربوط به هابیل و قابیل است انکار می کند؛ و نخستین انسانی را که در این جهان مُرده، آدم می داند نه قابیل.^۹

۱. عبدالرحیم، ج ۲، ص ۵۱۹.

۲. بدین گونه خدا آیات را برای شما بیان می کند؛ شاید شما در کار دنیا و آخرت بیاندیشید (البقرة، ۲۱۹).

۳. حُصْرَى، ح، ص ۲۵۵.

۴. به راستی کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و ترسایان و صابئین... (البقرة، ۶۲).

۵. عبدالرحیم، ج ۱، صص ۸-۹۷.

۶. و هیچ چیز نیست مگر آنکه او (خدا) را با ستایش حق تسبیح می گوید (الاسراء، ۴۴).

۷. عبدالرحیم، ج ۲، ص ۸۴.

۸. همان، ج ۱، ص ۸۵.

۹. همان، ج ۱، ص ۳۲۰.

در آیه ۱۰۲ از سوره بقره، حسن به جای قرائتِ مَلک، مَلِک را اختیار کرده؛ و معتقد بود که هاروت و ماروت فرشته نبوده‌اند.^۱ چنان‌که از پاره‌ای روایات شیعه نیز برمی‌آید که آن دو، نه فرشته بلکه دو انسان صالح بوده‌اند که از کثرت شایستگی، آن دو را ملکین (دو فرشته) می‌نامیده‌اند.^۲

پاره‌ای از اقوالی هم که در تفسیر آیات قرآن به حسن منسوب گردیده، صحّت انتساب آنها به وی مورد تردید است. چنان‌که:

الف - پاره‌ای از روایات اهل سنت حاکی است که وی آیه ۳-۲۲ از سوره قیامت را دلیل بر رؤیت باری تعالی با دو چشم ظاهری می‌دانسته است.^۳ ولی به گونه‌ای که در فصل ششم یاد آور شدیم، روایات شیعه دالّ بر آن است که وی آیه مزبور را به گونه‌ای دیگر معنی می‌کرده؛ و با استدلال به آیه ۱۰۳ از سوره انعام، رؤیت خدا را با چشم - برخلاف عاقه اهل سنت - غیر ممکن شمرده است.^۴ و چون پاره‌ای از روایات اهل سنت^۵ نیز روایات شیعه در این باب را تأیید می‌نماید،^۶ لذا آنچه را از حسن در تأیید عقیده به رؤیت با حاسه جسمانی نقل کرده‌اند، به سادگی نمی‌توان به او نسبت داد؛ و شاید وجه جمع این روایات ظاهراً متناقض همان باشد که قبلاً گفتیم.^۷

ب - گویند که حسن از احنف بن قیس و او از عباس عموی پیامبر (ص) روایتی نقل کرده است که به موجب آن، فرزند حضرت ابراهیم که مأمور شد وی را قربانی کند، اسحاق جدّ بنی اسرائیل و یهود بوده است.^۸

این روایت را برخی از خاورشناسان غربی همچون ماسینیون، مستمسکی برای

۱. ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۳۶.

۲. فتح الله کاشانی، ج ۱، ص ۲۶۶.

۳. عبدالرحیم، ج ۲، صص ۲-۵۱۱.

۴. برگردید به صص ۶-۵۵.

۵. از جمله یکی از دو روایت ابن حزم ظاهری.

۶. برگردید به ص ۵۶.

۷. همان.

۸. عبدالرحیم، ج ۲، ص ۲۴۰.

تأیید اغراض خاص خود گرفته‌اند؛^۱ و برخی نیز آن را حربۀ مناسبی برای حمله به حسن شمرده‌اند.^۲ در حالی که در برابر این روایت، روایت‌های متعددی داریم که جملگی خلاف نظریۀ مزبور را به حسن نسبت می‌دهد؛ از جمله اولین روایتی که در تفسیر حسن، در ذیل آیهٔ مربوط به داستان ذبح فرزند ابراهیم، آمده: روی عن الحسن البصری انه کان لا یشک فی ذلک ان الذی امر بذبحه من ابنی ابراهیم اسماعیل (ع).^۳ در سومین روایتی هم که در تفسیر حسن از قول او در این باب آمده، تصریح شده است که ذبیح اسماعیل بوده؛ و در چهارمین روایت نیز از قول وی، نوع حیوانی که به‌عنوان "فدای اسماعیل" ذبح شد مشخص شده است؛ و در روایت آخر - بی آن‌که نامی از ذبیح به‌میان آید - آمده است که اسحاق جان خود را در راه خدا داد.^۴ و لازمهٔ این سخن هم، ذبیح بودن اسحاق نیست؛ زیرا این سخن را دربارهٔ بسیاری از انبیا و اولیا که جان خود را در راه حق نثار کردند، یا آمادۀ جانبازی در این راه بودند، می‌توان گفت - بدون آن‌که ذبیح باشند.^۵

باری روایاتی که حاکی است حسن، اسماعیل را ذبیح می‌دانسته، هم متعدّد است و هم صریح و سخن خود او؛ و روایتی که در آن ذکر اسحاق به‌عنوان ذبیح آمده، یکی بیش نیست و آن هم نقل قول از احنف است که او نیز از عباس نقل قول می‌کند؛ و بدیهی است که نقل قول از دیگری - خاصه وقتی با آنچه کسی به‌عنوان قول خود مطرح می‌کند مخالف باشد - دلیل بر مقبول شمردن قول وی نیست. و بدین لحاظ غالب مفسران، حسن را از کسانی شمرده‌اند که ذبیح را اسماعیل می‌دانسته نه اسحاق؛ چنان‌که شیخ طبرسی و ابوالفتوح رازی، روایات متعددی در باب ذبیح بودن اسحاق آورده‌اند؛ و هیچ‌یک از آنها را به حسن نسبت نداده‌اند؛ و ذکری از حسن در آنها نیست. اما وقتی از کسانی که معتقدند

۱. بدوی، ت، ص ۱۷۳.

۲. حسن بصری چهره...، صص ۴-۱۲۳.

۳. از حسن روایت شده است که او تردیدی نداشت که از میان دو فرزند ابراهیم، آن‌که مأمور شد وی را قربانی کند اسماعیل بود (عبدالرحیم، ج ۲، ص ۲۴۰، بدوی، ت، ص ۱۷۴ - به نقل از ابن‌کثیر و طبری).

۴. عبدالرحیم، ج ۲، صص ۴۰-۲۳۹.

۵. بنگرید به آنچه در دنبالهٔ این گفتار از مرحوم شاه‌آبادی نقل خواهد شد.

اسماعیل ذبیح بوده یاد می‌کنند، حسن را هم از آنان می‌شمارند.^۱ نیز طبری که خود معتقد بوده اسحاق ذبیح است، حسن را از کسانی شمرده که اسماعیل را ذبیح می‌دانسته‌اند.^۲ برخی مانند شیخ طوسی و ابن ادريس حلی نیز به وجود دو قول مختلف از حسن در این باب اشاره کرده و در عین حال ترجیح داده‌اند که حسن را در میان کسانی یاد کنند که اسماعیل را ذبیح می‌دانسته‌اند.^۳

ناگفته نماند که حتی اگر ثابت شود - که نخواهد شد - حسن اسحاق را ذبیح می‌دانسته، جرمی مرتکب نشده؛ زیرا شماری از روایات و اقوال پیشوایان شیعه نیز این نظریه را تأیید می‌کند؛ و ابوالفتوح رازی از بزرگ‌ترین مفسران شیعه، قولی از ابن مسعود و قولی از عباس عموی پیامبر (ص) و روایتی از ابن عباس و روایتی از امام علی (ع) در تأیید این نظریه آورده؛ و صریحاً می‌نویسد: «و در اخبار ما این (ذبیح بودن اسماعیل) ظاهرتر است و بیشتر؛ اگرچه آن (ذبیح بودن اسحاق) نیز در اخبار ما آمده است.»^۴ نیز شیخ طبرسی نامی‌ترین مفسر شیعی می‌نویسد: روایاتی در این باب که ذبیح اسحاق بوده، در تفسیر عیاشی و تفسیر علی بن ابراهیم (دو تن از مفسران معروف شیعه) با ذکر اسناد لازمه آمده است.

نیز می‌نویسد: در این مورد که ذبیح که بوده؟ علما اختلاف عقیده دارند؛ و روایاتی که از علی (ع) و ابن مسعود و قتاده و سعید بن جبیر رسیده، حاکی است که ذبیح اسحاق بوده؛ اما ابن عباس و سعید بن مسیب و حسن معتقدند که ذبیح اسماعیل بوده است. هر دو قول در احادیثی که علمای ما از امامان ما روایت کرده‌اند انعکاس یافته؛ ولی روایاتی که حاکی است اسماعیل ذبیح بوده آشکارتر است.^۵

باری از کلام طبرسی و ابوالفتوح برمی‌آید که این دو مفسر، به خود حق نداده‌اند

۱. طبرسی، م، ج ۲۳، صص ۷۴، ۹-۷۶؛ ابوالفتوح، ج ۱۶، صص ۱۱-۲۱۰.

۲. بدوی، ت، صص ۵-۱۷۴.

۳. طوسی، ت، ج ۸، صص ۸-۵۱۷؛ ابن ادريس، م، ج ۲، ص ۲۲۳.

۴. ابوالفتوح، همان.

۵. طبرسی، م، ج ۲۳، صص ۷۴، ۹-۷۶.

هیچ یک از دو دسته روایات مخالف یکدیگر را تکذیب کنند؛ یا حتی ضعیف بشمارند؛ و تنها می گویند که یکی از این دو ظاهر تر و بیشتر است.

نیز شیخ طوسی بزرگ ترین عالم شیعی می نویسد: سه روایت که یکی از علی (ع) و دیگری از ابن مسعود و سومی از ابن عباس (یا عباس؟) رسیده، حاکی است که ذبیح اسحاق بوده است. اما قول دیگر، از آن ابن عباس و سعید بن مسیب و حسن - در یکی از دو قولی که به او نسبت می دهند - است که اسماعیل را ذبیح می شمارند؛ و به هر حال هر دو قول در احادیث ما انعکاس یافته است.^۱

باری هر توجیهی برای روایات عدیده منقول از امام علی (ع)، عمویش عباس، ابن عباس، ابن مسعود، سعید بن جبیر، علی بن ابراهیم قمی، عیاشی و... در باب ذبیح بودن اسحاق بتوان کرد، در باب یک روایت منقول از حسن نیز می توان کرد. و ما هو جوابکم فهو جوابنا.^۲

ذکر این نکته نیز بی مناسبت نیست که آیت الله خمینی در توجیه کلام شیخ ابن عربی که اسحاق را ذبیح دانسته، از قول استاد خود مرحوم آقامیرزا محمدعلی شاه آبادی - و با لحنی تأیید آمیز - می نویسد: شیخ بر حسب کشف خود در عالم مکاشفه، اقتضای این معنی (ذبیح بودن) را که عبودیت تامه و فنای تام باشد، و در عالم مُلک در اسماعیل (ع) ظاهر شد، در عین ثابت اسحاقی دید؛ و همانچه را در عین ثابت بر او آشکار شد گزارش کرد. این مکاشفه نیز صحیح بود. اما ظاهر نشدن این معنی (ذبیح بودن) برای اسحاق در عالم مُلک، به دلیل قوت عین ثابت اسماعیلی بود. اگر هم اشکال شود که از کلام شیخ برمی آید که این معنی (ذبیح بودن) در عالم مُلک برای اسحاق تحقق یافته، می توان گفت اصل کشف او صحیح بوده؛ اما تحقق اصل مکاشفه، در همه جا به صورت حقیقتی مجرد از لباس است؛ و در تمثیل آن، عالم خیال و معتقدات و مأنوسات شخص دخالت می کند؛ و به خاطر مناسبتی که میان آن حقیقت، با یک صورت وجود دارد، حقیقت مزبور را به آن

۱. طوسی، ت، ج ۸، صص ۸-۵۱۷.

۲. هر پاسخی که شما داشتید پاسخ ما نیز هست.

صورت می‌بیند. چنان‌که حقیقتی که شیخ در عالم مکاشفه دید، در عالم خیال به صورت اسحاق بر او نمودار شد.^۱

اکنون این توجیها ت حرمت آمیز از کلام صریح ابن عربی - در باب ذبیح بودن اسحاق - را بگذارید در کنار دعوی کودکانه‌ای که علیه حسن با صرف استناد به یک روایت منقول از او در این باب مطرح شده^۲ - و بدون توجه به تمام روایات صریحی که از وی در این باب آمده و با این روایت مخالف است.

ج - در روایتی آمده است که حسن می‌گفته: در آخرین آیه سوره فتح، مراد از ائدین معه (کسانی که با پیامبرند) ابوبکر است؛ و مراد از اشداء علی الکفار (بر کافران سختگیرند) عمر است؛ و مراد از رحماء بینهم (با یکدیگر بسی مهربانند) عثمان است؛ و مراد از تراهم رگعاسجد (ایشان را در رکوع و سجود بینی) علی است؛ و مراد از بیتغون فضلا من الله و رضوانا (عنايت و خشنودی خدا را می‌جویند) طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، سعید بن زید و ابو عبیده جراح‌اند...^۳

در مورد این روایت، نکات ذیل درخور یادآوری است:

اگر انتساب چنین تفسیری به حسن - حتی با معیارهای اهل سنت - درست بود، با توجه به جایگاه والای حسن در میان مفسران، می‌باید روایت مزبور در غالب تفسیرهای اهل سنت نقل شود. در حالی که غالب تفاسیر معروف آنان - همچون کشاف، فخر رازی، بیضاوی، ابن کثیر، الدر المنثور سیوطی - از این روایت خالی است؛ با آن‌که زمخشری،^۴ در ضمن تفسیر این آیه، شماری از اقوال حسن و نیز پاره‌ای از روایاتی را که از طرق دیگر - نه از طریق حسن - در ستایش خلفا وارد شده آورده است؛ و عمادالدین بن عمر بن کثیر،^۵ در ضمن تفسیر این آیه، در ستایش از صحابه مقبول اهل سنت و نکوهش و

۱. قیصری، پاورقی صص ۷-۶۰۶.

۲. حسن بصری چهره...، صص ۴-۱۲۳.

۳. عبدالرحیم، ج ۲، ص ۴۷۹.

۴. ج ۳، صص ۵۱-۵۵۰.

۵. ج ۴، صص ۹-۲۱۸.

تکفیر شیعه که برخی از صحابه را تقدیس نمی‌کنند سنگ تمام گذاشته است؛ و در تفسیر سیوطی که جامع‌ترین تفسیرهای روایی اهل سنت است، در ضمن تفسیر این آیه، پاره‌ای از اقوال حسن و نیز روایاتی - نه از قول حسن - در ستایش از صحابه و خاصه خلفا نقل شده؛ و آنچه را هم معدودی از مفسران در تفسیر این آیه، در ستایش خلفا از قول حسن بازگو کرده‌اند - در ضمن روایتی و با تفاوت‌هایی - با انتساب به ابن عباس در آن آمده است.^۱ بلی ابن عباس! و در مجموعه‌ای هم که اهل سنت به عنوان تفسیر ابن عباس فراهم آورده‌اند، بازتاب این روایت منقول از وی را می‌توان دید.^۲ آن‌گاه اگر انتساب روایت مزبور به ابن عباس، با وجود منابع بیشتر و معتبرتر، از نظر شیعه به هیچ وجه قابل قبول نباشد - که نیست - طبعاً انتساب آن به حسن نیز - با وجود منابع کمتر و ضعیف‌تر - پذیرفتنی نیست. ویژه آن‌که حتی در میان اهل سنت، با انتقادهایی مواجه شده؛ و مصحح زادالمسیر - که ظاهراً مهم‌ترین منبع این روایت است - در حاشیه آن می‌نویسد: تأویلی که در این روایت ملاحظه می‌شود، بر پایه قواعد دستوری پذیرفتنی نیست؛ و از رسول خدا نیز حدیثی در تأیید آن نرسیده؛ و کسی هم که آن را از حسن روایت کرده، گزارش‌های او را به دلیل تدلیس، عاری از ضعف نمی‌دانند.^۳ و گردآورنده روایات تفسیری منسوب به حسن نیز روایت مزبور را فقط یک برداشت شخصی می‌داند که مقبول عامه مفسران قرار نگرفته است.

افزون بر اینکه آنچه از حسن می‌دانیم، با محتوای روایت مزبور سازگار نیست؛^۴ و مثلاً آن همه نکوهش‌هایی که در روایات و اقوال حسن از طلحه شده،^۵ جایی برای تقدیسی که در این روایت از طلحه به چشم می‌خورد نمی‌گذارد؛ همچنین وقتی حجاج تصمیم به قتل حسن گرفت، چون فکر می‌کرد که وی قداست و فضیلت خلیفه عثمان را

۱. سیوطی، د، ج ۷، صص ۵-۵۴۱.

۲. ابن عباس، ص ۴۳۴.

۳. ابن جوزی، ز، ج ۷، ص ۴۴۶.

۴. عبدالرحیم، ج ۲، ص ۴۷۹.

۵. برگردید به صص ۴۷، ۴۹.

تأیید نمی‌کند، رأی او را درباره آن خلیفه سؤال کرد؛ و اگر حسن روایت مزبور را صحیح می‌دانست و معتقد بود که در آن آیه از عثمان ستایش شده، ضروری بود که روایت مزبور را در آنجا نقل کند؛ و بگوید که آن آیه مشتمل بر ستایشی از عثمان است. تا هم آنچه را حقیقت می‌داند ارائه نماید؛ و هم از اتهام مخالفت با عثمان که در آن روزها از خطرناک‌ترین اتهامات بود تبرئه شود. ولی او حتی در اینجا نیز نپذیرفت که در آیه مزبور - یا در هیچ آیه و روایت دیگر - فضیلتی برای عثمان بشناسد.^۱

باری با توجه به مقدمات مذکور انتساب تفسیر مزبور به حسن، از همه سو محل اشکال خواهد بود.

د - بنا بر پاره‌ای گزارش‌ها، حسن بصری شب قدر را شب بیست و هفتم رمضان می‌دانسته؛ و این نیز از سوی برخی از کسانی که اصرار دارند حسن را مخالف تشیع و دشمن امامان اهل بیت قلمداد کنند، مورد اعتراض شدید واقع شده است.^۲ ولی اگر بدانیم که به نقل تفاسیر معتبر شیعه، کسانی از صحابه بزرگوار رسول (ص) نیز چنین نظری داشته‌اند، ایراد به حسن با این‌گونه مستمسک‌ها غیر منطقی می‌نماید؛ بنگرید: به گزارش طبرسی و ابوالفتوح رازی، اُبی بن کعب^۳ و به روایتی ابن عباس نیز شب قدر را شب بیست و هفتم رمضان می‌دانسته‌اند؛^۴ و مخالفان حسن، هر توجیهی برای تبرئه این دو تن داشته باشند، برای دفاع از حسن می‌توان عرضه کرد. اینان گویا از آن همه اختلاف‌نظرهایی که در موضوعات خیلی مهم‌تر - و به نظر معترض محترم بدیهی - در میان پیشروان شیعه بوده بی‌خبرند که آراء حسن در این‌گونه موارد را برهان قاطعی بر ضدیت او با شیعه و مکتب اهل بیت می‌پندارند؛ فی‌المثل گویا ایشان نمی‌دانند که

۱. المهدی لدین الله، ط، صص ۲ - ۲۱؛ همو، م، ص ۱۳۶ - و برگردید به صص ۴۸، ۶۶ - نیز بنگرید به صص ۲۳۴ - ۵.

۲. حسن بصری چهره...، صص ۳۱ - ۲۲۹.

۳. در باب جایگاه والای این مرد در عالم تشیع و در نظر ائمه اهل بیت بنگرید به ص ۲۸۳.

۴. طبرسی، ج، ۴، ص ۵۱۹؛ ابوالفتوح، ج ۲۰، ص ۳۴۶. در کتب ادعیه شیعه نیز ذکر شب قدر، در دعایی که از ابن عباس برای روز بیست و هفتم ماه رمضان روایت شده آمده؛ و محدث قمی (مح، صص ۴۳۴، ۴۰ - ۴۳۹) می‌نویسد: موافق مذهب شیعه، دور نیست که خواندن این دعا در روز بیست و سوم مناسب‌تر باشد.

بزرگ‌ترین محدث شیعه شیخ کلینی، نظر عامهٔ علما و مورخان شیعه را در مورد روز تولد پیامبر (ص) مردود می‌شمرده؛ و عید میلاد را - بر وفاق اهل سنت - در روز ۱۲ ربیع‌الاول می‌دانسته نه هفدهم آن ماه - چنان‌که شیعه برآنند - و رحلت پیامبر را - نیز بر وفاق سنیان - در روز ۱۲ ربیع‌الاول می‌داند نه در ۲۸ صفر که شیعه معتقدند.^۱ گویا نمی‌دانند که شیخ صدوق - یکی از معدود عالمان بسیار بزرگ شیعه که به دعای امام مهدی (ع) نیز تولد یافته - معتقد بوده که ماه رمضان در تمام سال‌ها سی روز است؛ و هیچ‌گاه بیست و نه روز نمی‌شود؛ و هر که برخلاف این بگوید پیرو مخالفان شیعه و از اهل بدعت است.^۲ و گویا نمی‌دانند که همین عالم بزرگ، شهادت به ولایت امیر مؤمنان (ع) در اذان را کار مفوضهٔ ملعون و اهل تدلیس که خود را به ناحق در میان شیعیان جا زده‌اند می‌داند؛^۳ و نفی سهو از پیامبر (ص) - حتی در نماز - را به شدت تخطئه و آن را به غلوکنندگان و مفوضهٔ ملعون نسبت می‌دهد؛ و حتی می‌خواسته اثر مستقلى در اثبات این مدعا تألیف نماید؛^۴ و در عصر ما مرحوم علامه محمد تقی شوشتری، برای دفاع از وی دست به این کار زده؛ و رساله‌ای به این منظور تألیف کرده که به صورت عکسی، از روی خط خود او و به اهتمام مهم‌ترین مؤسسهٔ انتشاراتی حوزوی چاپ و منتشر شده است.^۵ کارهایی که در برابر آنها، نظر مخالف حسن با قول مشهور در بین شیعه در باب شب قدر، بسی بی‌اهمیت می‌نماید.

۱. کلینی، ج ۱، ص ۴۳۹؛ مجلسی، ب، ج ۱۵، صص ۲۴۸ و ۲۵۰ - مرحوم مجلسی احتمال داده که آنچه کلینی دربارهٔ روز تولد و رحلت پیامبر (ص) گفته محمول بر تقیه باشد؛ ولی این توجیه منطقی نیست. زیرا چگونه ممکن است کلینی در تألیف کتابی که بسیاری از مطالب آن برخلاف معتقدات مسلم اهل سنت است - آن هم در مورد اموری مهم و حساس - اصلاً مراعات تقیه را ننماید؛ و آن‌گاه در مورد دو موضوع کم‌اهمیت - که خود اهل سنت در مورد آن اتفاق نظر ندارند - مجبور به تقیه باشد؟ هر کس نگاهی سطحی ولو به یکی از ۸ مجلد کافی بیندازد، یقین می‌کند که هیچ‌جایی برای احتمال تقیه وجود ندارد؛ و البته اگر به عذر تقیه، بتوان سرپوشی بر مخالفت کلینی با عامهٔ علمای شیعه در باب روز تولد و رحلت پیامبر (ص) گذاشت، همین عذر را برای حسن بصری نیز در تمامی موارد می‌توان آورد.

۲. صدوق، م، ج ۲، صص ۱۱ - ۱۱۰.

۳. همان، ج ۱، صص ۹ - ۱۸۸.

۴. همان، صص ۵ - ۲۳۳.

۵. به ضمیمهٔ ج ۱۲ قاموس الرجال.

باری لازم است که منتقدان و مخالفان حسن، نخست این مشکلات را حل کنند؛ و پاسخی به این مسائل بدهند؛^۱ و بعد به حسن حمله کنند که چرا شب قدر را شب ۲۷ رمضان می دانسته است.

۱. در پیوست‌ها - فصل دهم نکته دوم - نیز به شماری از این گونه مسائل و مشکلات اشاره شده است.

فصل نهم

حسن و دانش حدیث

در زندگینامه حسن نوشته‌اند که وی محضر پانصد تن از صحابه رسول (ص) را درک کرده؛ و با هفتاد تن از کسانی که در غزوه بدر حضور داشتند مرتبط بوده؛ و بسیاری از احادیث پیامبر را از آنان فرا گرفته و برای دیگران روایت کرده است. روایات او در نزد عامه اهل سنت مقبول واقع شده؛ و بخاری و مسلم - که بزرگ‌ترین محدثان اهل سنت‌اند - در دو کتاب صحیح خود - که مهم‌ترین منابع حدیثی اهل سنت است - احادیث او را آورده‌اند. در سفری هم که حسن به مکه رفت، کرسیی نهادند تا بر آن نشست؛ و مردم گرد وی جمع شدند؛ و برای ایشان سخن گفت و حدیث روایت کرد؛ و از جمله کسانی که به محضر وی آمدند: مجاهد، عطاء، طاوس، عمرو بن شعیب - جملگی از علمای بزرگ اهل سنت. و در جریان همین دیدارها بود که همگی یا برخی از نامبردگان گفتند: مانند این مرد را هرگز ندیدیم.^۱

با این همه، در مقام نقل احادیث، دو سه ایراد بر حسن گرفته‌اند که یکی تدلیس^۲

۱. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۵۸.

۲. تدلیس آن است که راوی، نام کسی را که حدیث را مستقیماً از او شنیده صریحاً ذکر نکند؛ و بدون تصریح به اینکه حدیث را از چه کسی گرفته، و بدون آن که دروغی بگوید، حدیث را به گونه‌ای نقل کند که تصور شود آن را از راوی دیگری مستقیماً شنیده است - یعنی واسطه خود را در نقل از آن راوی دیگر نام نبرد؛ یا عیب و ضعفی را که در سند روایت هست بپوشاند. (مامقانی، م، ص ۴۷).

است - آن هم در سطحی گسترده^۱ - و دیگری ارسال^۲ (ایراد ذَهَبی نقاد معروف حدیث در میان اهل سنت) و سومی نقل به معانی و نه الفاظ؛^۳ و چهارم اینکه از هرکسی حدیث فرامی گرفته است؛ و گفته اند که احادیث مُسْنَدِ او حَجَّت است و مَرَّاسیل او حَجَّت نیست؛^۴ و هرگاه نگوید که از فلان صحابی شنیدم؛ بلکه بگوید «در حدیثی از فلان صحابی آمده است...» این روایت ضعیف است. نیز گفته اند که او از برخی صحابه که محضرشان را دریافت - مانند ابی بن کعب و سعد بن عُبَادَة - بدون ذکر واسطه، حدیث روایت می کند. در برابر این اعتراض ها، برخی گفته اند که نقل حدیث به صورت مُرْسَل، منحصر به حسن نبوده و بسیاری از بزرگان تابعین که مورد وثوق تام بوده اند، چون به صحیح حدیثی اطمینان داشتند، آن را به صورت مرسل نقل می کردند - مانند سعید بن مسیب که احادیث مرسل او را شافعی مانند مسند شمرده است. نیز گفته اند: حدیث های مرسل که حسن نقل کرده و ثقات از او روایت کرده اند، در حکم صحیح است. و گفته اند: احادیثی که حسن بدون ذکر صحابی راوی و به صورت مرسل نقل کرده، چنان نبوده که راوی آن را شناسد؛ بلکه عدم ذکر راوی برای رعایت اختصار بوده؛ و هرگاه در باب صحابی راوی حدیثی که به صورت مرسل روایت کرده، از او سؤال می کردند پاسخ روشن می داد. برخی نیز گفته اند: تمامی احادیث مرسل که او نقل کرده، جز چهار و به قولی دو و به قولی یک حدیث، اصل ثابتی در میان احادیث صحیحه دارد. نیز از قول او نقل شده است که من اگر بینم چهار صحابی در نقل حدیثی همداستان اند، آن را به صورت مرسل نقل می کنم. نیز می گفته است: من محضر هفتاد تن از صحابه ای را که در جنگ بدر حضور داشتند درک کرده ام؛^۵ و وقتی بگویم فلان کس برای من حدیث نقل کرد، همان گونه است که می گویم.

۱. ذَهَبی، س، ج ۴، صص ۵۷۲ و ۵۸۸؛ صَفَدی، و، ج ۱۲، ص ۳۰۶.

۲. ارسال آن است که یک یا چند تن از راویانی را که در سلسله سند حدیث هستند نام نبرند؛ یا با الفاظ مبهم (مثل: یکی از محدثان ما و...) یاد کنند؛ یا کسی که محضر معصوم را درک نکرده، بدون آن که دروغی بگوید، از معصوم حدیث نقل کند (مامقانی، م، ص ۴۸).

۳. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۵۹؛ ذَهَبی، س، ج ۴، ص ۵۸۳؛ صَفَدی، و، ج ۱۲، ص ۳۰۶.

۴. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۵۸؛ ذَهَبی، س، ج ۴، ص ۵۸۳.

۵. ابونعیم، ج ۲، ص ۱۳۴.

و وقتی بگویم رسول خدا چنین و چنان گفت، نقل قول از یک یا چند تن از آن هفتاد تن است.^۱

برخی نیز از حسن خواستند که هر حدیثی را با ذکر نام صحابی که آن را از وی شنیده نقل کند؛ و او چنین عذر آورد که: «من در خراسان در یکی از جنگ‌ها حضور داشتم؛ و سیصد تن از اصحاب پیامبر (ص) نیز بودند» و ظاهراً مراد او آن است که مثلاً یادم نیست فلان حدیث را کدام یک از آنان نقل کرد.

نیز یونس بن عبید به حسن اعتراض کرد که تو می‌گویی «رسول خدا چنین و چنان گفت.» با این که تو محضر رسول (ص) را درک نکرده‌ای؛ و او به معترض گفت: برادرزاده من! اگر کسی جز تو این اعتراض را می‌کرد پاسخ او را نمی‌دادم؛ ولی به دلیل جایگاهی که نزد من داری می‌گویم که ما در روزگاری هستیم که می‌بینی - در روزگار حاکمیت حجاج بود - و هرگاه می‌شنوی که می‌گویم رسول خدا چنین گفت، بدان که آن را از علی بن ابی طالب نقل می‌کنم؛ ولی ما در روزگاری هستیم که نمی‌توانم نام علی را ببرم.^۲

در پاسخ این ایراد نیز که او یک حدیث را به گونه‌های مختلف نقل کرده گفته‌اند: «با اهتمام او در حفظ وحدت معنی، اختلاف در تعبیرات و الفاظ ایرادی ندارد.»^۳ به علاوه می‌توان احتمال داد که او یک حدیث را از دو تن یا بیشتر شنیده - و از هر کدام با الفاظی جداگانه. و آن‌گاه یک بار آنچه را از یکی شنیده نقل کرده و بار دیگر آنچه را از دیگری شنیده است.

این از پاسخ‌های ستیان به اعتراضاتی که در نقل حدیث به حسن شده است. اما با توجه به معیارهای ارزیابی حدیث در میان شیعه، در مورد عیب ارسال می‌توان گفت: محدثی که حدیث را به صورت مرسل نقل می‌کند، اگر ثقه (مورد اعتماد) باشد، حدیث مرسل او به قول احمد بن محمد بن خالد برقی و پدرش - از محدثان اقدم شیعه -

۱. عبدالحلیم جندی، ص ۲۴۱ پاورقی.

۲. حُضری، ح، ص ۲۷۰؛ قلعه جی، ج ۱، ص ۱۸؛ مامقانی، م، ص ۴۸.

۳. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۵۹.

مقبول و حجّت است؛ و اگر کسی باشد که افزون بر عادل بودن، از کسانانی که غیر ثقه (غیر معتمد) هستند روایت نکنند و از این کار بپرهیزد، حدیث مرسل او به گفته کثیری از فقها مقبول است؛ و کسانانی همچون شیخ طوسی، علامه، شهید اول، شیخ بهایی، محقق اردبیلی، محقق کرکی، محقق سبزواری و شیخ حرّ عاملی آن را به منزله حدیث مُسند (که عیب ارسال را ندارد) انگاشته‌اند؛ بلکه از ظاهر سخن شهید برمی آید که این نظر در میان علمای شیعه مورد اتفاق است؛ و بر همین مبنا احادیثی که ابن ابی عمیر، صفوان بن یحیی، احمد بن محمد بن ابی نصر بزّظی و یونس بن عبدالرحمن به صورت مرسل نقل کرده‌اند، در نظر غالب علمای شیعه مقبول واقع شده است؛ زیرا نامبردگان، جز احادیثی را که راویان آن را ثقه می‌دانسته‌اند، به صورت مرسل نقل نمی‌کرده‌اند.^۱ همچنین احادیثی را که صدوق به صورت مرسل نقل کرده، از حیث حجّیت و اعتبار مانند مراسیل ابن ابی عمیر می‌شمارند.^۲

در مورد تدلیس هم علمای شیعه معتقدند که اگر کسی نام راوی را که حدیث را از او شنیده نبرد، و بدون آن که دروغی بگوید، حدیث را چنان نقل کند که تصوّر شود آن را از راوی دیگری شنیده، یا اگر عیبی را که در سند حدیث هست - نیز بدون ارتکاب کذب - پنهان کند، حدیث او به شرطی مقبول است که در هنگام نقل حدیث، تصریح کند که آن را از چه کسی شنیده و چه کسی آن را برای او روایت کرده؛ یعنی الفاظی از قبیل حَدَّثَنَا و اخبارنا را به کارگیرد. اما اگر به گونه‌ای از راوی یاد کرد که هم بتوان احتمال داد آن را از راوی مزبور شنیده، و هم بتوان احتمال مخالف آن را داد - مثل این که بگوید فلان کس چنین گفت یا چنان روایت کرد - در آن صورت حدیث وی مقبول نیست؛ و حکم حدیث مرسل را خواهد داشت؛ و تدلیس موجب نفی ملکه عدالت از او نمی‌شود.^۳

در این مورد نیز که حسن احادیث را نقل به معنی می‌کرده - و نه به الفاظ - حدیث محمد بن مسلم که با سلسله سند صحیح روایت شده درخور توجه است. می‌گوید: به امام

۱. مامقانی، م، ص ۴۸.

۲. شوشتری، ا، ج ۳، ص ۱۸۹.

۳. مامقانی، م، ص ۵۱.

صادق (ع) گفتیم: من حدیث را از شما می‌شنوم و آن را کم و زیاد می‌کنم. فرمود: اگر معنای آن کم و زیاد نشود ایرادی ندارد.^۱

نیز در احادیث معصومین آمده است: «اگر معنای حدیث محفوظ بماند، کم و زیاد و پس و پیش شدن الفاظ آن ایرادی ندارد.» علمای شیعه در توضیح این حدیث می‌گویند: بدان که این حدیث از جمله احادیثی است که دلالت می‌کند اگر حدیث را (عیناً با همان الفاظ معصوم نقل نکنند بلکه) نقل به معنی کنند جایز است. جمهور علمای پیشین و متابعتان بر آن رفته‌اند که اگر یقین حاصل شود معنای حدیث، در الفاظی جز الفاظی که معصوم به کار برده، محفوظ می‌ماند، می‌توان آن را نقل به معنی کرد. زیرا صحابه رسول (ص) و اصحاب امامان، در هنگامی که حدیثی را می‌شنیدند آن را نمی‌نوشتند؛ و عادتاً بعید و بلکه محال است که توانسته باشند تمام الفاظ احادیثی را که جز یک بار شنیده‌اند - همان‌گونه که شنیده‌اند - حفظ کنند؛ خصوصاً در مورد احادیثی که طولانی و مفصل است و زمان‌های بسیاری از هنگام صدور آن گذشته است. لذا بسیار می‌بینیم که آنان یک معنی و مضمون را با عبارات و الفاظ مختلف روایت می‌کردند و کسی در این مورد به آنان اعتراض نمی‌کرد. و هرکس به تتبع در روایات پردازد، این مطلب را بدون هیچ شبهه‌ای در خواهد یافت.^۲

از جمله کسانی که احادیث حسن را در اعصار نزدیک به او گرد آوردند، ابو عوانه و ضاح جرجانی (م ۱۷۶ هـ.) بود که آنچه را در میان مردم به عنوان احادیث حسن رواج داشت، در مجموعه‌ای فراهم آورد؛ و آن مجموعه را به نزد ابان بن ابی عیاش برد؛ و بر او قرائت کرد؛ و ابان همه احادیث مزبور را برای او از حسن روایت کرد.^۳

در باب احادیث مُرسَلِ حسن که بدون ذکر صحابی واسطه روایت کرده، عمر

۱. مجلسی، م، ج ۱، ص ۱۷۴.

۲. محدث قمی، س، ج ۱، ص ۲۲۸.

۳. ابن حجر عسقلانی، ت، ج ۱، صص ۵-۲۲؛ ذَهَبی، م، ج ۱، صص ۱۰ تا ۱۵؛ زرکلی، ج ۸، ص ۱۱۶؛ (در فصل بیست و دوم - در ضمن معرفی ستایشگران و مدافعان حسن از بزرگان و علمای شیعه - ذکر ابان خواهد آمد.)

عبدالعزیز کتابی موسوم به الحسن البصری و حدیثه المرسل تألیف کرده که رساله دکتري اوست و منتشر شده است. همچنین پاره‌ای از احادیث او با شرح آن به زبان ترکی، در کتابی موسوم به آثاری حسن از تکرپتلی زاده ج. حسنی، در سال ۳۱-۱۳۲۹ ه. در کرکوک منتشر شده است.^۱

در حدیث‌شناسی حسن این نیز درخور یادآوری است که وی در مقام نقد حدیث، گهگاه از معیارهای عقلی سود می‌جسته است. چنان‌که یک بار در حضور حسن در مسجد بصره، این حدیث به روایت از ابوهریره نقل شد: «روز قیامت خورشید و ماه را مانند دو گاو به دوزخ می‌افکنند.» حسن گفت: گناه آن دو چیست؟ راوی روایت پاسخ داد: من برای تو حدیث پیامبر (ص) را نقل می‌کنم (یعنی جای اعتراض نیست). پس حسن ساکت شد ولی حاضران گفتند: حسن راست می‌گوید گناه آن دو چیست؟ که این سخن حسن را رد بر آن راوی یا بر ابوهریره دانسته‌اند.^۲

نیز حسن روایت کرده است که یک بار خورشید گرفت؛ و پیامبر (ص) فرمود: خورشید و ماه به خاطر مرگ کسی نمی‌گیرند؛^۳ که گمان می‌رود این حدیث را به صورت ناقص از حسن نقل کرده‌اند؛ و شکل کامل آن: در روزی که ابراهیم فرزند رسول (ص) درگذشت، خورشید گرفت. مردم گفتند: این حادثه بر اثر درگذشت فرزند رسول (ص) روی داد. پس پیامبر (ص) بر منبر شد و فرمود: «خورشید و ماه دو آیت از آیات خدایند؛ و به فرمان او در جریان‌اند؛ و به خاطر مرگ و حیات کسی نمی‌گیرند.»^۴ و به هر حال نقل این حدیث و اعتقاد به مضمون آن، حکایت از روشن‌بینی و پرهیز از اعتقادات خرافی و غلو آمیز درباره نقش خارق‌العاده مقدّسان و وابستگان آنها در حوادث جهان دارد.

جایگاه احادیث حسن در کتاب‌های معتبر شیعه را نیز در فصل بیستم و بیست و دوم باز خواهیم نمود؛ و این فصل را با کلامی از او که نشان‌دهنده اهتمام وی در فراگیری سنت

۱. سزگین، ع، ج ۴، ص ۱۴.

۲. بدوی، ت، ص ۱۷۶.

۳. مصطفی الخن، ص ۱۹۹؛ حُصْرِي، ح، ص ۲۷۱.

۴. مجلسی، ب، ج ۲۲، صص ۶-۱۵۵.

رسول (ص) است به پایان می‌برم: در جستجوی خطبه‌های پیامبر (ص) که در روز جمعه ایراد می‌فرموده برآمدم؛ و چون به نتیجه نرسیدم، ملازمت یکی از یاران رسول (ص) را اختیار کردم؛ و از او در این مورد پرسیدم و او گفت...^۱

فصل دهم

حسن و دانش فقه

حسن از فقیهان بزرگ و نامور تاریخ اسلام بود؛ و از داناترین مردم به حلال و حرام الهی و حتی فقیه‌ترین مردم محسوب می‌شد؛^۱ و بسیاری از نظریات فقهی او در کتاب‌های تفسیر و سنن و فقه آمده؛ و البته پاره‌ای از فتاوی منسوب به وی در منابع شیعی و سنی نیز با یکدیگر سازگار نمی‌نماید؛ و این امر ظاهراً معلول آن بوده که گاهی در اظهار نظرها تقیه می‌کرده؛ یا کسانی برای انتساب او به فرقه‌ای خاص، فتاوی را به نادرست به وی نسبت می‌داده‌اند؛ یا در طول زمان، در پاره‌ای از آراء خود تجدیدنظر می‌کرده است. حسن در فقیهان معاصر خود و فقهای بعدی تأثیرات فراوان و گسترده‌ای داشته؛ و در روزگار خود فتوا نیز می‌داده؛ و با این که مذهب فقهی خاصی را - در کنار مذاهب حنفیه و شافعیه و ... - منسوب به وی نمی‌بینیم؛ ولی در نخستین سده‌های تاریخ اسلام، مذهب بصریان در فقه را می‌شناسیم که بارزترین پیشوا و شاید بنیان‌گذار آن حسن بصری بوده؛ و از کسانی که پیرو آن مذهب شناخته می‌شدند، قاضی احمد بن ابی دؤاد ایادی معتزلی است که زندگینامه او در همین کتاب - پیوست‌ها، فصل دهم نکته اول - خواهد آمد.

کتاب‌های متعددی نیز به نقل نظریات فقهی منسوب به حسن اختصاص یافته است

۱. ابن سعد، ج ۹، صص ۱۶۳، ۱۶۶؛ ذَهَبی، س، ج ۴، ص ۵۷۸.

از جمله:

- ۱- کتابی به نام *فقه الحسن البصری* در هفت مجلد تألیف قاضی ابوعبدالله محمد بن مفرج قرطبی که ظاهراً نسخه‌ای از آن نمانده است.^۱
 - ۲- کتابی دیگر به همین نام از خانم دکتر روضة جمال الحصری - از معاصران ما - که زیر نظر دکتر شیخ مصطفی الخن تألیف؛ و در سال ۱۴۲۲ هـ (۲۰۰۲ م.) در دمشق - بیروت در سه مجلد چاپ و منتشر شده است.
 - ۳- رساله الامام الحسن البصری و اثره فی الفقه الاسلامی از ابراهیم ابوسالم که نیز منتشر شده است.^۲
 - ۴- موسوعة فقه الحسن البصری در دو مجلد تألیف محمد رواس قلعه‌جی که در ۱۴۰۹ هـ. در بیروت چاپ شده است.
- حسن در آراء فقهی خود متکی بر چهار منبع بود: کتاب، سنت، اقوال صحابه، اجتهاد به رأی^۳؛ و از جمله آراء خاص او:
- * ضروری نبودن اِحداد (پرهیز از زینت) برای زن پس از وفات شوهر در ایام عده.^۴
 - * جواز قصاص از غیر برده در برابر برده.^۵
 - * عدم جواز حبس مدیونی که قادر بر ادای دین نیست.^۶
 - * مجازات زندان - و نه قطع دست - برای جرم اختلاس که این فتوا را به عمل امام علی (ع) مستند می‌نمایند.^۷
 - * حسن معتقد بود که اگر زن حامله، طلاق بگیرد یا شوهرش بمیرد، به محض آنکه

۱. حُصْرِي، ح، ص ۲۷۶؛ مصطفی الخن، ص ۲۱۴.

۲. بسیط، ص ۱۸.

۳. عبدالرحیم، ج ۲، ص ۵۰۴.

۴. همان، ص ۵۰۷.

۵. بسیط، ص ۱۴۰.

۶. قلعه‌جی، ج ۱، ص ۳۱۲.

۷. وَكَيْع، ج ۱، ص ۳۴۷ - متن و حاشیه.

وضع حمل کند یا جنینش سقط شود، عدّه او به سر می‌رسد؛ ولو مابین وضع حمل یا سقط شدن جنین، با وقوع طلاق یا وفات شوهر، حتی یکی دو روز هم فاصله نشود. همچنین به فتوای او، کنیزی که از مرد آزاد باردار است، به محض آنکه جنینش سقط شود یا وضع حمل کند آزاد می‌شود.^۱

* مجاز بودن بازی شطرنج در صورتی که پای قسم به میان نیاید.^۲

* اگر شوهر نتواند هزینه زندگی زن را تأمین کند، به فتوای حسن، زن مختار است که یا بر تنگدستی او شکیبایی نماید، یا از حاکم بخواهد که میان او و همسرش (با طلاق) جدایی بیاندازد. این فتوا از امام علی (ع) و عمر بن عبدالعزیز و سعید بن مسیب و شافعی نیز نقل شده؛ ولی امام ابوحنیفه آن را مردود شمرده و معتقد است که تنگدستی شوهر موجب نمی‌شود زن حق طلاق به دست بیاورد.^۳ در میان فقیهان شیعه نیز مرحوم سید محمدکاظم یزدی بر آن است که اگر مردی قادر نباشد هزینه زندگی همسرش را بدهد، و زن هم نتواند این وضعیت را تحمل کند، حاکم می‌تواند با توجه به دو قاعده نفی حرج و لاضرر، زن را طلاق دهد - خصوصاً در صورتی که زن جوان باشد و انتظار او برای گشایش و حلّ مشکل، موجب شود که زن با ناراحتی شدیدی مواجه شود. مرحوم آیت‌الله شیخ حسین حلی از مراجع بزرگ متأخر نیز ضمن تقریر کلام سید یزدی تصریح می‌کرد که اگر ادامه زندگی مشترک، برای زن حاصلی جز ضرر و زیان نداشته باشد - گرچه این امر مستند به تقصیر عمدی شوهر نباشد - نمی‌توان زن را ملزم به ادامه وضعیت مزبور نمود. مستند فقیه مزبور در این فتوی، استنباطی است که از دو آیه ۲۲۹ و ۲۳۱ سوره بقره دارد و می‌گوید: «در مواردی که شوهر به تکالیف مقرر برای خود در برابر زن عمل

۱. عبدالرحیم، ج ۲، ص ۳۵۳.

۲. بلاذری، ج ۴ بخش ۲، ص ۱۵۳. از میان امامان اهل سنت، شافعی قول به جواز شطرنج را اختیار کرده است (آملی، ج ۳، ص ۵۶۱) و برخی از فقیهان معاصر شیعی نیز این قول را مقبول شمرده‌اند. سعدی گفته:

که باشد نفس انسان را کمالی	زمانی درس علم و بحث تنزیل
که خاطر را بود دفع ماللی	زمانی شعر و شطرنج و حکایت

(سعدی، ص ۱۴۰)

۳. مصطفی الخن، ص ۲۷۱.

نمی‌کند، و او را طلاق هم نمی‌دهد، حاکم وی را احضار می‌نماید؛ و از او می‌خواهد که زن را طلاق دهد؛ و اگر نپذیرفت، حاکم خود وی را طلاق می‌دهد. زیرا در روایت ابوبصیر از امام صادق (ع) آمده است: هر مردی که همسری دارد و نفقه و پوشاک او را تأمین نمی‌کند، پیشوای جامعه باید آن دو را (با متارکه) از یکدیگر جدا کند.^۱

* اگر بچه‌ای در شکم مادر بمیرد، و زنی قابل‌ه‌ای نباشد که بچه را از رحم خارج کند، مرد نامحرم می‌تواند این کار را انجام دهد.^۲

* در جنگ میان مسلمانان و نامسلمانان، اگر کسانی از نامسلمانان اسیر شوند، به فتوای حسن، مسلمانان حق ندارند آنان را بکشند؛ و باید یکی از این دو گونه برخورد را با آنها داشته باشند: یا بر آنان مَت نهند و آزادشان کنند؛ یا در برابر آنان فدیة بگیرند و رهایشان نمایند.^۳

* حسن بر آن بود که در وضو، هم (بر وفاق شیعیان) باید پاها را مسح کشید؛ و هم (بر وفاق سنیان) باید آن را شستشو داد.^۴ و در پاسخ کسانی که این فتوا را به معنی ضدیت حسن با شیعه و ائمه اهل بیت می‌دانند^۵ می‌گوییم: شیخ طوسی و ابن ادریس حلی و مفسران دیگر، فتوای مزبور را نه تنها به حسن که به ابن عباس نیز نسبت داده‌اند؛ و هیچ خردمندی نمی‌پذیرد که این امر مستند محکومیت آن بزرگوار قرار گیرد. در این حال هر عذری برای وی بیاورند، برای حسن هم می‌توان آورد؛ و شاید بتوان گفت که ابن عباس و حسن دیده‌اند در محیطی که هستند - به دلیل سلطه مخالفان اهل بیت - نمی‌توانند فتوایی موافق با فقه اهل بیت عرضه کنند؛ و از سر اضطرار و برای مراعات تقیّه، همان فتوای مقبول مخالفان را تعلیم می‌داده‌اند؛ و در عین حال برای آن که فقه اهل بیت بالکل فراموش نشود، توصیه می‌کردند که نظر آنان نیز قبل از نظر مخالفان مورد عمل قرار گیرد؛ که در این

۱. افادات شفاهی مرحوم حلی (در کتاب حقوق الزوجیه از تصنیفات ایشان و ملحقات عروه به قلم سید یزدی نیز این مطالب آمده است که فعلاً به هیچ‌کدام دسترسی ندارم - نیز بنگرید به: مطهری، ن، صص ۴ - ۳۲۲).

۲. ابن اثیر، مجدالدین، ج ۲، ص ۳۶۶.

۳. مصطفی الخن، ص ۲۷۷.

۴. طوسی، ت، ج ۳، ص ۴۵۲؛ ابن ادریس، م، ج ۱، ص ۲۱۱.

۵. حسن بصری چهره...، صص ۲ - ۲۳۱.

صورت، با عمل به نظر آنان، افعال مربوط به وضو خاتمه یافته، و شستن پاهای بعدی و اضافی خواهد بود که زبانی برای وضو ندارد.

* حسن با آن که در میان عربان و زیر سلطه آنان می زیست، برخی از شاگردانش در گفتگو با او از کلمات فارسی استفاده می کردند؛^۱ و او خود حتی گاهی در خطبه های عربی، واژه های فارسی (مانند خشکار^۲) به کار می برد؛^۳ و بنابر پاره ای از روایات، در نماز از زبان فارسی استفاده می کرد.^۴ اما با توجه به اینکه وی در تکلم به زبان عرب به مرحله ای از فصاحت و بلاغت رسیده بود که هیچ کس با او برابری نمی کرد، لهذا نماز خواندن او به فارسی را ناشی از کوتاه دستی در عربیت نمی توان دانست؛ بلکه دلیل این کار را عقیده او به جایز بودن آن باید شمرد. - نیز اینکه در تکلم به زبان مادری خود، احساس صمیمیت بیشتری می کرده؛ و می خواسته است دیگران را از جواز این کار مطلع گرداند. وی معتقد بود «دانا نه آن کسی است که تازی بیشتر داند؛ و بر الفاظ و لغت عرب قادرتر باشد؛ چه دانا آن کس است که بر همه دانشی واقف باشد. - هر زبان که داند شاید. اگر کسی همه احکام شریعت و تفسیر قرآن به زبان ترکی و پارسی و یارومی بداند و تازی نداند او عالم باشد.»^۵ حکایتی نیز از چگونگی برخورد وی با حبیب عجمی نقل شده است که اگر هم به آن صورت درست نباشد، نشان دهنده توجه عمیق او به جواز استفاده از هر زبان در مقام عبادت، و عدم تقلید به زبان عربی هست: یک بار حسن به در صومعه حبیب رفت؛ وی در نماز بود. حسن به او اقتدا نکرد؛ زیرا زبان وی در قرائت روان نبود. شب در خواب بدو خطاب شد که رضای ما یافته بودی و قدرش ندانستی. اگر تو پشت سر حبیب نماز بگزاردی، و روان نبودن قرائتش، تو را از توجه به صحت نیتش باز نمی داشت، ما از تو راضی می شدیم.^۶

۱. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۶۹.

۲. خمیر زبر و خشن.

۳. بدوی، ت، ص ۱۶۲ - متن و پاورقی.

۴. معرفت، ع، ج ۱، ص ۱۴۸.

۵. نظام الملک، ص ۸۱.

۶. هجویری، صص ۶-۳۵.

اما این که استفاده حسن از زبان فارسی در نماز تا چه اندازه بود؟ آیا قرائت همه نماز را به فارسی و هر زبان غیر عربی جایز می دانست. همان سان که بعدها امام ابوحنیفه فتوی داد و با این مستند که: جماعتی از ایرانیان از سلمان خواستند سوره حمد را به فارسی برگرداند؛ تا آنان که زبانشان به عربی خواندن روان نشده، آن ترجمه را در قرائت نماز بخوانند؛ و او درخواست ایشان را اجابت کرد؛ و به این ترتیب اولین ترجمه بخشی از قرآن، با هدف جانشینی آن به جای اصل و قرائت آن در نماز، انجام گرفت.^۱ عبدالعلی لکهنوی^۲ ملقب به بحر العلوم - از بزرگ ترین علمای حنفی مذهب هند - نیز می نویسد: «خواندن قرآن به فارسی - اگر به دلیل ناآشنایی با عربی و روان نبودن زبان در تکلم به آن باشد - جایز است؛ و نظریه درست همین است؛ و دو شاگرد ابوحنیفه، محمد بن حسن و ابویوسف نیز بر این عقیده اند؛ و این بدان جهت است که وقتی عذر مزبور بود، معنی جای لفظ و صورت را می گیرد؛ و من از برخی معتمدان شنیدم که تاج عارفان و اولیای خدا، و پیشوای سلسله های عرفانی حبیب عجمی (یار تاج محدثان و امام مجتهدان حسن بصری) قرآن را در نماز به فارسی می خواند؛ زیرا زبان او در تکلم به عربی روان نبود.»^۳ همچنین محمد مصطفی مراغی از فقیهان مصر در سده چهاردهم، قرائت ترجمه قرآن در نماز را جایز می دانست؛^۴ و برخی از علمای بزرگ شیعه مانند علامه حلی - در دو کتاب نهایی الاحکام و تذکره الفقها - و شهید ثانی - در روض الجنان که آن را در شرح ارشاد الازدهان تصنیف علامه نگاشته است - گفته اند که اگر کسی نتواند متن قرآن^۵ را در نماز قرائت کند، جایز است ترجمه آن را بخواند.^۶

این احتمال نیز هست که حسن قرائت اذکار واجبه نماز به عربی را واجب می دانسته؛ ولی خواندن دعا های دیگر در نماز را به فارسی جایز می شمرده است؛

۱. سرخسی، ج ۱، ص ۳۷؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۳۸۴؛ دانشنامه جهان اسلام، ج ۷، صص ۷-۷۴.

۲. هاء تلفظ نمی شود.

۳. لکهنوی، ج ۲، ص ۸.

۴. دانشنامه جهان اسلام، ج ۷، ص ۷۷.

۵. یعنی حمد و سوره.

۶. محمد حسن نجفی، ج ۳، ص ۶۷۲.

چنان‌که شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه، همین قول را اختیار کرده؛ و آن را به محمدبن حسن صفار نیز منسوب داشته؛ و با استناد به این حدیث امام جواد(ع): لا بأس ان یتکلم الرجل فی صلاة فريضة بكل شیء یناجی به ربّه عزّ و جل؛^۱ و می‌افزاید: اگر این حدیث هم نبود، من دعا کردن در نماز را به فارسی، به استناد این حدیث دیگر از امام صادق(ع) جایز می‌دانستم: کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی^۲ - و آن‌گاه در هیچ کجا از دعا کردن به فارسی در نماز نهی نشده است؛ و در حدیث دیگری از امام صادق(ع) نیز آمده است: کل ما ناجت به ربک فی الصلاة فلیس بکلام.^۳ علامه حلی هم پس از نقل سخنان یاد شده از شیخ صدوق می‌نویسد: «آنچه را وی اختیار کرده، من نیز حق می‌دانم؛ و دلیلی هم که آن را تأیید می‌کند دو چیز است: ۱- اصل بر این است که هر عملی تا وقتی از آن منع نشده جایز است. ۲- احادیثی که آوردیم.»^۴ دیگر فقیهان شیعه هم - جز تنی چند - این نظریه را پذیرفته‌اند^۵ و برخی از آنان، جواز دعا کردن در نماز به فارسی در قنوت را بالصراحه اعلام داشته‌اند؛^۶ و برخی دیگر قنوت را نیاورده‌اند؛ و از کلام ایشان برمی‌آید که دعا کردن به فارسی در همه بخش‌های نماز جایز است.^۷

مشابهت پاره‌ای دیگر از نظریات فقهی حسن با فتاوی مقبول شیعه را نیز در دو فصل بیستم و بیست و دوم به گفتگو خواهیم نهاد و این فصل را با این نکته به پایان می‌بریم که:

حسن به کثیری از کسانی که در عصر وی فقیه محسوب می‌شدند، ارجحی نمی‌نهاد. او معتقد بود که فقیه راستین، کسی نیست که فقط اطلاعاتی از عقاید و احکام دین داشته

۱. ایرادی ندارد که انسان در نماز واجب، هرگونه سخنی را که مناجات با پروردگار عزّ و جل باشد بر زبان بیاورد.

۲. هر کاری تا وقتی از آن نهی نشده مجاز است.

۳. هر آنچه عنوان مناجات با پروردگار را برای تو دارد، سخنی نیست که نماز را باطل کند.

۴. علامه حلی، من، ج ۲، صص ۹-۱۹۸.

۵. همان، ج ۵، ص ۱۴۲.

۶. خوبی، من، ج ۱، ص ۱۹۵.

۷. آیت‌الله خمینی، مسأله ش ۱۱۳۵.

باشد؛ و ظاهر خود را به گونه‌ای خاص بیاراید. او لازمه فقیه بودن را - علاوه بر مراعات ظواهر شرع - زهد واقعی، توجه به باطن عبادات، بصیرت در دین، بسنده نکردن به واجبات، اهتمام در خالص کردن نیت، و پاک دامن‌ی و نیک خواهی برای مسلمانان می‌دانست؛ و وقتی کسی به او گفت: «فقیهان در باب فلان موضوع چنین و چنان می‌گویند.» پاسخ داد: «آیا تو به چشم خود فقیهی دیده‌ای؟» و دنباله کلام او که عیناً کلامی از امام باقر(ع) است.^۱

یادآوری - برخی به حسن اعتراض کرده‌اند که پاره‌ای از فتواها و نظریاتی که عرضه کرده، با آنچه فقیهان شیعه مقبول انگاشته‌اند مخالف است. پاسخ ایشان را در پیوست‌ها - فصل دهم نکته دوم - ملاحظه فرمایید.

۱. بدوی، ت، ص ۱۸۴ و بنگرید به همین دفتر، ص ۲۶۷.

فصل یازدهم

آثار

در سرگذشت حسن آورده‌اند که چون درگذشت، کتاب‌هایی به جا گذاشت که در آن علم بود.^۱ اما در روایتی آمده است که وقتی بیماری حسن سخت شد، دستور داد تنور را روشن کردند؛ و تمامی کتاب‌ها و صحیفه‌هایی را که در نزد او بود در تنور افکندند؛ تا خاکستر شد و چیزی از آنها به جا نماند. مگر یک صحیفه که در نزد فرزندش بود و سهل بن حُصَین بن مسلم باهلی آن را از وی به عاریت گرفت.^۲ نیز آورده‌اند که یکی از معاصران حسن موسوم به حُمَید، کتاب‌های او را به امانت گرفت؛ و از روی آن استنساخ کرد؛ و اصل را به وی بازگردانید.^۳ اما اینکه چرا اقدام به از بین بردن آثار خود کرد؟ اگر این روایت درست باشد - شاید برای محو هرگونه اثری از "خود" یا از بیم آن که نوشته‌های او مورد سوءاستفاده قرار گیرد؛ یا چیزی در آن باشد که اگر آشکار شود، موجب گرفتاری یا گمراهی خلق گردد؛ که این خوف را در هنگام پاسخ‌گویی به پرسش‌ها نیز داشت و می‌گفت: اگر پیمانی که خدا از اهل دانش گرفته نبود، پاسخ بسیاری از پرسش‌های شما را نمی‌گفتم.^۴ شاید هم - به گونه‌ای که برخی گفته‌اند - کتاب‌های خود

۱. ذَهَبی، س، ج ۴، ص ۵۸۴.

۲. همان؛ ابن سعد، ج ۹، صص ۱۷۵، ۲۰۱، ۲۷۷.

۳. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۷۴.

۴. امینی، ج ۸، ص ۱۵۴.

را از بین برد تا مطالعه آنها مردم را از مراجعه به قرآن و سنت باز ندارد - یعنی همان چه موجب شد برخی از تابعین، حتی اقدام به تدوین سنت نمایند.^۱ چنان که در زندگی نامه شماری دیگر از علما نیز می خوانیم که اقدام به از بین بردن آثار خود کرده اند از جمله:

* ابن جعابی (م: ۳۵۵ هـ.) که از مشایخ شیخ مفید بوده؛ و شیخ صدوق از او سماع داشته؛ و شیخ طوسی و نجاشی و علامه جلی او را ستوده و از حافظان و ناقدان حدیث و اجلاء اهل علم شمرده اند. وی در هنگام احتضار دستور داد تا کتاب هایش را بسوزانند؛ و در پی این دستور، تلی از کتاب به آتش کشیده شد؛ و مرحوم سید محسن امین پس از گزارش این ماجرا می نویسد: این کار باید انگیزه های خردمندانه داشته باشد؛ و به ظن غالب، انگیزه این بوده که در کتاب های مزبور، روایاتی از کسانی بوده که ابن جعابی طریقه آنان را نمی پسندیده؛ و آنچه را هم سوزانیده اند، پاره ای از کتاب های وی بوده است نه همه آنها.^۲

* ابو عمرو بن العلاء بصری شیعی از شاگردان حسن و راویان امام صادق (ع) و یکی از قاریان هفت گانه قرآن که دفترها و دست نوشته های او از بس فراوان بود تا سقف اتاق می رسید؛ و هنگامی که راه پارسایی و تعبّد در پیش گرفت، همه آنها را به دست آتش سپرد و سوزانید.^۳

این هم اسامی آثاری که به حسن نسبت داده اند و نسخه های پاره ای از آنها موجود؛ و حکم به صحت انتساب هر یک از آنها به وی، محتاج بررسی های جداگانه است:

۱- رساله در فضیلت اقامت در مکه که به نام های دیگر (فضائل مکه، رساله الی ابن یونس، رساله الی عبدالرحیم بن یونس، رساله فی فضائل مکه المعظمة، فضائل مکه معظمه، رساله فی فضل مکه المکرمة) نیز خوانده می شده؛ و مشتمل بر مجموعه ای از احادیث است؛ و آن را برای عبدالرحمان بن انس رمادی - و به روایتی برای عبدالرحیم بن یونس و فرزندان او - فراهم آورده؛ و نسخه خطی آن در کتابخانه اسد در دمشق، به

۱. حُصْرِي، ح، ص ۲۷۷.

۲. امین، ا، ج ۱۰، صص ۲۸ و ۳۰؛ افندی، ف، ص ۶۰۶؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، صص ۹-۲۳۸.

۳. صدر، ص ۳۴۶؛ محدث قمی، س، ج ۲، ص ۲۶۸ (برگردید به ص ۱۷۳ از همین دفتر).

شماره ۱۰۳۰۴ موجود؛ و با تحقیق سامی مکی در سال ۱۴۰۰ ه. در کویت منتشر شده است.^۱ کتابی موسوم به فضائل مکه - یا رساله‌ای در فضائل مکه مکرمه - در ترجمه فارسی رساله حسن بصری نیز می‌شناسیم که احتمالاً ترجمه همان رساله منسوب به حسن بصری و مترجم ناشناخته است؛ و از آن برمی‌آید که عبدالرحیم نامبرده، در سلک زهاد و مقیم مکه بوده؛ و به جهت تنگی معیشت، قصد هجرت از آنجا را داشته؛ و حسن با تألیف این رساله، وی را به انصراف از قصد خود و ادامه اقامت در مکه تحریض نموده است. این ترجمه نمونه‌ای از ترجمه‌های سده دهم هجری و مشتمل است بر فضائل شهر مکه، کعبه، مسجد الحرام، وادی مکه، کوه مکه، قبور پیامبران و اولیا، حج و عمره، گرمای مکه، رکن یمانی، خانه کعبه.^۲ از این ترجمه نسخه‌ها و شاید هم تحریرهای متعدد در ایران و پاکستان موجود؛ و در تابستان سال ۱۳۷۴ ش، در ش ۱۲ فصلنامه میقات حج (ص ۲۸ تا ۴۰) از روی نسخه خطی مدرسه نمازی خوی - با مقدمه و پی‌نوشت‌های علی صدراپی خویی - منتشر شده است. این اثر به قلم مصطفی حامی به ترکی نیز ترجمه شده، و صبری افندی شرحی بر آن نوشته که در سال ۱۲۷۶ ه. در استانبول منتشر شده است.^۳

۲ - مجموعه فضائل و آداب در ۳۲ باب که در هر باب، آیات و احادیث مربوط به یکی از فضائل را ذکر می‌کند؛ و نسخه خطی آن به شماره ۱۶۷۴۱ در کتابخانه اسد در دمشق موجود است.

۳ - رساله فی الفرائض یا فرائض الدین در ذکر ۵۴ فریضه که نسخه خطی آن به شماره ۱۶۷۴۱ در کتابخانه اسد در دمشق موجود است؛^۴ و به ترکی ترجمه شده؛ و در سال ۱۳۰۶ ه. در استانبول به چاپ سنگی رسیده است. در مقدمه آن می‌گوید: هیچ شب و روزی بر مؤمن نگذرد مگر ۵۴ فریضه بر او واجب شود. سپس به ذکر آنها می‌پردازد و

۱. در باب دیگر نسخه‌های خطی آن ← سزگین، ع، ج ۴، صص ۲-۱۱.

۲. آقابرگ، ذ، ج ۱۶، ص ۲۶۴؛ منزوی، ش، ج ۱۰، صص ۴-۴۳؛ همو، و، ج ۷، ص ۷۰۵؛ م، میقات، تابستان ۱۳۷۴ ش.

۳. سزگین، ع، ج ۴، ص ۱۲.

۴. درباره دیگر نسخه‌های خطی آن ← سزگین، ع، ج ۴، صص ۳-۱۲.

- آیات و احادیثی را در اثبات فریضه بودن آن می آورد.^۱
- ۴- رساله فی التکالیف که دو نسخه خطی آن یکی در کتابخانه شهرداری اسکندریه و دیگری در موزه بریتانیا موجود است؛^۲ و شاید با اثر پیشین بی ارتباط نباشد.
- ۵- اثری صوفیانه به عنوان وصیت پیامبر (ص) به ابوهریره؛ که یک نسخه خطی آن در کتابخانه اسد به شماره ۱۸۹۳۰، و نسخه دیگر آن در کتابخانه عاشر افندی موجود است.^۳
- ۶- القراة که متن آن را احمد دمیاطی در اتحاف فضلاء البشر آورده است.^۴
- ۷- کتاب العدد یا کتاب العدد فی القرآن در شمار آیه های قرآن که نسخه خطی آن موجود است.^۵
- ۸- نامه ای مفصل به خلیفه عبدالملک بن مروان در رد قدریان (منکران اختیار انسان)^۶ که نسخه های خطی آن در کتابخانه های ترکیه - همچون ایاصوفیه، کوپریلی و سلیم آغا - نگهداری می شود؛^۷ و نسخه ای کهن از آن نیز به خط سید حیدر آملی (م: ۷۸۷ هـ) در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران هست که بعداً از آن یاد خواهیم کرد. این نامه با تحقیق هلموت ریتز^۸ و نیز در ضمن پاره ای از کتاب های دیگر منتشر شده است.^۹ ریتز در مورد اصالت دو رساله فرائض الدین و فضائل مکه، و صحت انتساب آن دو به حسن، همواره با احتیاط اظهار نظر می کرد؛ ولی از اصالت نامه حسن به عبدالملک - که شامل مواعظی در زهد نیز هست - دفاع کرده است.^{۱۰} این نامه ظاهراً همان است که در پاره ای
-
۱. بسیط، ص ۲۷۸.
۲. سزگین، ع، ج ۴، ص ۱۳؛ بسیط، ص ۵۷.
۳. همان.
۴. سزگین، ع، ج ۴، ص ۱۱.
۵. سزگین، همان؛ حصری، ح، ص ۲۷۸.
۶. ابن ندیم، ف، ص ۲۰۲.
۷. میراث شهاب، س ۱۲، ش ۱ و ۲، ص ۲۵۶ - در مورد نسخه های این نامه، همچنین بنگرید به: سزگین.
8. Halmot Ritter.
۹. از جمله در کتاب بسیط، صص ۸۰-۱۶۹.
۱۰. سزگین، ف، ج ۱، ص ۹۲۸.

منابع به عنوان رساله در رد خلیفه عبدالملک نام برده شده است^۱ و ترجمه آن را با تلخیص پاره‌ای قسمت‌ها در صص ۳۸-۴۱۹ خواهیم آورد.

رساله‌ای فارسی به نام حکایت قضا و قدر نیز به حسن بصری منسوب؛ و نسخه خطی آن در ازبکستان - تاشکند هست؛ و شاید با نامه یاد شده بی‌ارتباط نباشد.^۲

۹- نزول القرآن.^۳

۱۰- شروط الامامه که به چاپ رسیده و نسخه خطی آن در قاهره هست.^۴

۱۱- چند نامه به خلیفه عمر بن عبدالعزیز که فشرده یکی از آنها در مختار فی مناقب

الابرار از مجدالدین ابن‌آثیر و پاره‌هایی از آن در احیاء العلوم غزالی آمده است.^۵

۱۲- رساله‌ای در باب استغفاراتِ رهاننده از آتش دوزخ که مؤلفی ناشناس در قرن

هفتم یا هشتم گرد آورده؛ و نسخه‌های خطی آن موجود است.^۶

۱۳- رساله صوفیانه‌ای موسوم به اسماء ادرسیه که نسخه خطی آن در اسکندریه

موجود است.^۷

۱۴- احادیث متفرقه مشتمل بر احادیثی که حسن روایت کرده؛ و مؤلفی گمنام در

قرن دهم گردآوری نموده؛ و نسخه خطی آن در ایاصوفیا موجود است.^۸

۱۵- خطبه‌ای که جاحظ در البیان و التبيين ذکر کرده است.^۹

۱۶- کتاب الاخلاص که ابن‌ندیم از آن یاد کرده؛ و حلاج عقیده خود را در باب

اینکه «احسان به ایتام، قائم مقام حج است» به آن مستند می‌نمود.^{۱۰}

۱۷- کتابی بزرگ در تفسیر قرآن کریم و شاید همان باشد که عمرو بن عبید آن را

۱. سزگین، ع، ج ۴، ص ۱۱.

۲. منزوی، و، ج ۶، ص ۲۰۹.

۳. سزگین، ع، ج ۴، ص ۱۱.

۴. همان، ص ۱۳.

۵. همان، ص ۱۴ (توضیحاتی درباره این نامه‌ها و گزیده یکی از آنها در فصل پانزدهم خواهد آمد).

۶ و ۷. سزگین، ع، ج ۴، ص ۱۳.

۸. سزگین، ع، ج ۴، ص ۱۴؛ بسیط، ص ۵۷؛ نیز برگردید به فصل نهم.

۹. سزگین، همان.

۱۰. قاضی شوشتری، مج، ج ۲، ص ۳۸؛ بسیط، ص ۵۶.

روایت کرده است.^۱ و شاید هم با کتاب نزول القرآن که قبلاً از آن یاد کردیم بدون پیوند نباشد.

۱۸ - فقرنامه به فارسی منسوب به حسن بصری که در آن بیشتر به آداب و اندیشه‌های عرفانی گروه‌ها می‌پردازد.^۲

۱۹ - رساله فارسی چهارده خانواده منسوب به حسن در باب چهارده خانواده صوفیان، چهل و چهار مقام درویشان، شجره‌نامه‌های طریقت، آداب درویشی و...^۳

۲۰ - رساله‌ای به روایت از حسن بصری به فارسی. از ناشناس مشتعل بر داستان‌هایی از اصحاب کرام درباره فرق‌های اسلامی.^۴

۱. سرگین، ع، ج ۴، ص ۱۰؛ ابن ندیم، ف، ص ۲۰۳؛ مامقانی، ت، ج ۱، ص ۲۶۹.

۲. منزوی، ش، ج ۳، ص ۱۷۵۴؛ منزوی، و، ج ۷، ص ۷۱۰.

۳. منزوی، ش، ج ۲، ص ۹۹۸.

۴. همان، ج ۲، ص ۱۰۰۷.

فصل دوازدهم

حسن در مقام وعظ

۷/۹ از عمر نودساله حسن (هفتاد سال) در دوره امویان گذشت - در روزگاری که ریشه ایمان در دل‌های مسلمانان سست و آیین پارسایی و پرهیزگاری منسوخ می‌شد؛ باده گساری و لهو و لعب و بهره‌گیری از کنیزان خواننده و غلامان، در کاخ‌های حکام و بزرگان قوم رواج می‌یافت. در چنین شرایطی بود که حسن از طریق وعظ، برای مقابله با تباهی‌ها و بیدار کردن غافلان قیام کرد. او مانند مادرش که تأثیری ژرف بر وی نهاد، اهمیت وعظ را در هدایت مردم، و نیاز مبرم ایشان به آن را دریافته و از هیچ کوششی در این صحنه فروگذار نمی‌نمود. مواعظ او تأثیر عمیقی در دل‌های شنوندگان داشت؛ و با اینکه در عصر او واعظان و دعوت‌کنندگان به سوی خدا بسیار بودند، حساب او از دیگران جدا بود و گفته می‌شد: هیچ‌کس کلام او را نشنید مگر پس از آن، کلام دیگران برایش مطلوب نبود؛ از آن جهت که در میان گویندگان، هیچ‌کس نبود که ظاهرش به باطنش همانندتر از او، و به اندازه او گفتارش به کردارش نزدیک باشد. چون امر به انجام کاری می‌کرد، خود در انجام آن از همه کوشاتر بود؛ و چون از کاری نهی می‌کرد، خود بیش از همه از آن پرهیز می‌نمود.^۱ و از این جهات و جهات دیگر، او را شبیه‌ترین کسان به یاران

۱. ابن جوزی، آ، ص ۳۰؛ ذهبی، س، ج ۴، ص ۵۷۴.

پیامبر(ص) و برخی وی را مانند یکی از پیامبران و صدیقان می‌شمردند؛^۱ و شاید کتابی در مواعظ نتوان یافت که سخنان او در آن نباشد؛ و برخی از مؤلفان در باب مواعظ و اندرزهای او آثار مستقلی نگاشته‌اند از جمله: عادل ابوالعباس که اثر وی موسوم به *الحسن البصری مواعظه و وصایاه* به چاپ رسیده است. کتاب دیگری نیز که مجموعه اقوال حسن در زهد و وعظ است، به آلمانی با تحقیق مستشرق Non. H. Ritter به وسیله مکتبه برلین منتشر شده است.

ریتر شمار بزرگی از اقوال و کلمات قصار حسن را گرد آورده و مورد تحقیق قرار داده؛ و در مقاله خود موسوم به «مطالعاتی در تاریخ پرهیزگاری در اسلام» که در سال ۱۹۳۳ م. منتشر شده، به اهمیت اقوال و کلمات قصار منسوب به حسن در تصوف دوره‌های بعد اشاره کرده است.^۲

حسن با اینکه عربی الاصل نبود و نژاد ایرانی داشت، اما در زمان خود، او را در فصاحت بی‌نظیر می‌شمردند؛ و حتی حجاج خونخوار که خود در فصاحت کم‌نظیر بود و از حسن کینه‌ها به دل داشت، اعتراف می‌کرد که حسن در خطابه‌خوانی از همه تواناتر است.^۳ و امام شافعی که عرب اصیل بود می‌گفت «اگر بخواهم می‌گویم: حسن از بس فصیح بود، قرآن به زبان او نازل شده بود.» و امام غزالی نیز کلام حسن را در اوج و منتهای فصاحت شمرده و گوید: «حکمت از دهان او سرازیر بود.»^۴ و شاید هم از جمله به دلیل فصاحت وی بود که مواعظه‌های او را در روزگار حیات او و دست‌کم اندکی پس از وفات وی فراهم آوردند.^۵

حسن در مواعظ خود به موضوعات گوناگونی می‌پرداخت. گاهی از مکارم اخلاق و آداب حسنه سخن می‌گفت؛ گاهی از تقوا و پرهیزگاری، گاهی از لزوم تمسک به قرآن و

۱. ابونعیم، ج ۲، ص ۱۴۷؛ ابن جوزی، آ، صص ۴-۲۳؛ ذهبی، س، ج ۴، ص ۵۷۲؛ ابن سعد، ج ۹، ص ۱۶۲.

۲. سزگین، ف، ج ۱، صص ۸-۹۱۷.

۳. بدوی، ت، ص ۱۶۰.

۴. ذهبی، س، ج ۴، ص ۵۷۸؛ محجوب، ج ۱۴، ص ۱۵.

۵. بدوی، ت، ص ۱۵۹.

عمل بر طبق آن، گاهی از مرگ و تهیه توشه برای جهان دیگر، گاهی از فرجام بدکسانی از حکومتگران و ثروتمندان که بر مردم ستم کنند و حقوق خلق را پامال نمایند - و توصیه اکید به اینکه فریفته دنیا نشوند و رفتاری شایسته داشته باشند. این هم نمونه‌هایی از سخنان حکمت آمیز و مواعظ او:

الف - خطاب به حاکم بصره و کوفه: به خدا قسم به زودی فرشته‌ای از فرشتگان خدا که درشت خوی و سخت گیر است (یعنی فرشته مرگ) بر تو نازل می شود؛ و در اجرای امر خدا (در مورد تو) سستی نمی نماید؛ و تو را از فراخنای کاخت بیرون می کند؛ و کارت به تنگنای قبر می کشد؛ و در آن هنگام پسر عبدالملک (خلیفه) کمکی به تو نتواند کرد.^۱

ب - خطاب به عمر بن عبدالعزیز: تو اگر در ماهیت دنیا بیاندیشی، آن را شایسته نمی بینی که خود را در برابر آن بفروشی؛ و خود را سزاوار آن می بینی که ولو با خوار داشتن دنیا، خود را گرامی داری.^۲

ج - در مورد محتکران: هرکس گندم را به امید آن که قیمتش گران شود چهل روز نگاه دارد، و بعد آن را آرد کند و نان بپزد و به مستمندان صدقه دهد، از نتیجه بدگناهی که مرتکب شده (احتکار) در امان نیست و به سلامت نخواهد بود.^۳

د - از منقولات حسن برای دفاع از بردگان: هیتاج بُرجمی غلامی داشت که بگریخت. هیتاج قسم خورد که اگر بر وی دست یابد، دست او را ببرد. پس چون بر او دست یافت، کس به نزد دو تن از صحابه فرستاد تا بپرسد که چه باید کرد. آن هر دو گفتند که پیامبر (ص) دستور به نیکوکاری داده؛ و از مُثله (عضو بردن) نهی فرموده؛ و لذا هیتاج باید در برابر قسمی که خورده کفاره دهد و گناه غلام را ببخشد.^۴

ه - شناخت او از بازاریان: حسن را گفتند: بازاریان نماز کردند تو چرا نماز

۱. ابن جوزی، آ، ص ۱۰۷.

۲. بدوی، ت، ص ۱۶۳ (در فصول دیگر این دفتر نمونه‌های زیادی از مواعظ حسن خطاب به قدرتمندان - آن نیز غالباً همراه انتقادات و سرزنش‌ها - آمده است - از جمله بنگرید به صص ۱۶۰، ۵، ۱۶۳، ۹-۱۷۸، ۴-۳۹۳).

۳. ابن جوزی، آ، ص ۴۱.

۴. ذَهَبی، س، ج ۴، ص ۵۸۸.

نمی‌گزاری؟ گفت: چه کس دین خود را از بازاریان می‌گیرد؟ وقتی بازارشان گرم است نماز را به تأخیر اندازند؛ و چون کساد باشد پیش اندازند.^۱

اندرزها و منقولاتِ موعظه‌ایِ حسن، حتی پس از مرگ او وسیله‌ای برای دعوتِ قدرتمندان به رعایت موازین اخلاقی و انسانی و بازداشتن آنان از تبه‌کاری بوده است؛ بنگرید: یک بار وقتی خلیفه منصور دستور قتل کسی را صادر کرد، مبارک بن فضاله که از راویان احادیث حسن و خود یگانه روزگار بود حضور داشت؛ و از خلیفه خواست که پیش از اجرای حکم قتل، حدیثی را که حسن بصری از رسول (ص) روایت کرده از وی بشنود. خلیفه گفت بگو. گفت: روز قیامت که خدای تعالی همهٔ خلائق جمع کند، منادی آواز دهد که هر که بر خدا متنی دارد برخیزد. پس هیچ کس برخیزد مگر آن که از کسی عفو کرده باشد. آن‌گاه خدای تعالی فرماید: من نیز او را عفو کردم. خلیفه با شنیدن این سخنان از قتل آن کس چشم پوشید.^۲

یادآوری - به نظر می‌رسد که حسن این حدیث نبوی را از امیرمؤمنان (ع) آموخته است.^۳

مبنایی که حسن برای عدالت و عمل صالح (هم به لحاظ اخلاقی و هم به لحاظ سیاسی) می‌شناخت یکسان بود: احب للناس ما تحب لنفسک تکن عدلاً؛^۴ و برای این مبنا نیز پیشینه‌ای به درازای عمر آدمیان - از آغاز خلقت آدم - قائل بود؛ و اعتقاد داشت که خداوند چهار سفارش به آدم کرد؛ و چهارمی که برای تنظیم روابط هر فرد با مردم بود این که: با مردم همان‌گونه رفتار کند که خواهد با او رفتار کنند.^۵ نیز می‌گوید: موسی علیه السلام از پروردگارش درخواست کرد «دستوری به او دهد که همهٔ نیکویی‌ها و کارهای شایسته در آن باشد.» و این پاسخ را گرفت: با مردم همان‌گونه معاشرت نما که خواهی با تو

۱. قزوینی، ص ۱۱۹.

۲. غزالی، ن، صص ۳۱۵، ۳۶۰، ۴۰۶؛ علی اصفهانی، صص ۴-۸۳؛ ابن مسکویه، ج، ص ۱۷۲ - حاشیه.

۳. برای روایت امام علی از این حدیث بنگرید به ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۰۹.

۴. آنچه را برای خود دوست می‌داری برای مردم دوست بدار تا در برترین مرتبهٔ عدالت باشی (ابن جوزی، آ، ص ۳۸).

۵. ابن جوزی، آ، ص ۴۶، نیز حدیثی مشابه آن - با تفاوت‌هایی - به روایت از حسن: صدوق، خ، ص ۲۴۴.

معاشرت نمایند.^۱ حسن در ضمن ارائه این مبنای استوار، نتیجه آن را هم یادآور می‌شد و می‌گفت: با مردم هرگونه که خواهی رفتار کن که آنان نیز رفتاری به آن‌گونه با تو خواهند داشت.^۲ که این دستورالعمل حکیمانه ظاهراً برگرفته از کلام مقدّس علوی (ع) است: اصحاب الناس بآی خلق شئت یصبحوک بمثله.^۳

حسن در صحنه سیاست نیز اصل یاد شده را درخور پیروی می‌شمرد؛ چنان‌که یک بار از مسلمانان بن عبدالملک - سپهسالار نامدار امویان و پسر خلیفه اموی - پرسید: هرگز در تحت حکومت کسی بوده‌ای؟ او پاسخ داد آری. حسن گفت: هر آنچه را دوست داشتی حاکمان در حق تو رعایت کنند، تو در حق کسانی که بر آنان حکومت داری رعایت کن.^۴

حسن در صحنه سیاست و اداره امور مردم، به اصل شورا بسیار اهمیت می‌داد؛ و عمل معاویه را در تکیه زدن بر مسند حکومت به صورت غاصبانه و بدون مشورت با مسلمانان صریحاً نکوهش می‌کرد.^۵ او معتقد بود: هیچ قومی مشاوره را مبنا ننگرفتند مگر در کارهای خویش به نیکوترین شکلی هدایت شدند؛^۶ و در تفسیر آیه «و مشاورهم فی الامر»^۷ می‌گفت: پیامبر (ص) موظف شد در کارها با مسلمانان مشورت کند؛ تا مسلمانان به این سنت او عمل کنند؛ و مؤمنان از وی پیروی نمایند.^۸

حسن پیشوای صالح را کسی می‌دانست که: سیاستی عادلانه و آمیخته با رحمت پدری نیکوکار و مادری مهربان و دلسوز داشته باشد؛ از سلامت توده‌ها شاد گردد؛ و از درد و رنج آنان اندوهگین شود. در نامه‌ای به عبدالله بن زبیر که به دعوی خلافت

۱. عبدالرحیم، ج ۱، ص ۸۷؛ سیوطی، د، ج ۳، صص ۵۳۸، ۵۶۱.

۲. ذهبی، س، ج ۴، ص ۵۸۴.

۳. ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۳۰۹.

۴. مرتضی، ا، ج ۱، ص ۱۵۹.

۵. امینی، ج ۱۰، ص ۲۲۵.

۶. مصطفی الخن، ص ۱۱۳.

۷. آل عمران، ۱۵۹.

۸. حارثی عاملی، ص ۱۹.

برخاسته بود نوشت: به راستی که امام و پیشوای جامعه، به بازار می ماند که هر چه در آنجا هزینه کنند، همان را به آنجا آورند. اینک بنگر که بازار تو چه بازاری است؟^۱ حسن می گفت:

۱- پای بندی امام و پیشوا به حدود و قوانین و مرزهای الهی، باید بیش از همه مردم باشد؛ زیرا اگر او تابع حدود مزبور نباشد، توده ها به طریق اولی تابع آن نخواهند بود.

۲- صالح بودن توده ها بسته به صالح بودن پیشوا و فاسد بودن توده ها بسته به فاسد بودن اوست. او همچون قلب است در میان اعضا؛ که با صالح بودن آن، بقیه صالح می شوند؛ و با فاسد بودن آن بقیه به فساد می گرایند. پس او همان گونه که مسؤول اعمال خویش است، مسؤول اعمال همه زیردستان و توده ها نیز هست.

۳- مسؤولیت پیشوای جامعه، خصوصاً در هنگامی آشکار می شود که افرادی را به عنوان والی و حاکم نصب می کند. زیرا آنچه کارگزاران و والیان منصوب از جانب امام و پیشوا انجام می دهند، نخستین مسؤول آن اوست؛ و لذا او نباید مستکبران را بر مستضعفان مسلط نماید؛ و اگر کسی از آنان را به کارگمارد، افزون بر گناهان خود، گناهان وی نیز به گردن اوست.

۴- لزوم پیروی پیشوا از عملکردهای پیامبر (ص) در زندگی زاهدانه و دور از تجملات: آخر مگر نه اینکه پیامبر (ص) به روی زمین می نشست؛ و غذای خود را بر زمین می نهاد؛ و جامه زیر می پوشید؛ و بر الاغ سوار می شد؛ و یکی را هم پشت خود می نشاند؛ و در خانه اش را به روی مردم نمی بست؛ و برای خود دربان نمی گذاشت؛ و برایش نه در شب و نه در روز، کاسه های بزرگ غذا آماده نمی کردند.^۲

حسن حکام عصر خود را نکوهش می کند که به جای سرمشق گرفتن از رسول (ص) سنت او را رها کرده اند؛ و برای توجیه کارهای خود، در استفاده بی حد و حساب از زخارف دنیوی، از همه آیات قرآن یکی دو آیه را گرفته و دست آویز گردانیده اند.^۳

۱. بلاذری، قسم ۲ از ج ۴، ص ۱۹۶.

۲. بدوی، ت، صص ۸۰-۱۷۷.

۳. ابو نعیم، ج ۲، صص ۴-۱۵۳؛ بدوی، ت، صص ۸۰-۱۷۷، نیز ص ۱۸۱ سخنان حسن در نکوهش حجاج و قصر او و بنگرید به همین دفتر صص ۷۱-۱۶۵.

حسن در مواضع خود، با الهام از تعالیم اسلام، همه از مسالمت و محبت و آرامش و برادری سخن می‌راند؛ و از جمله نشانه‌های مسلمانی در آدمی را، یکی این می‌دانست که همهٔ مسلمانان و نیز همهٔ نامسلمانانی که پیمان صلح با مسلمانان را پذیرفته‌اند، از او به سلامت مانند؛ و از گزند او در امان باشند.^۱ وی با ارائهٔ رفتار و سیرهٔ پیامبر (ص) می‌کوشید مسلمانان را از چگونگی برخورد شایسته با زبردستانِ نامسلمان خویش آگاه کند. می‌گفت: مشرکی را که در جنگ اسیر شده بود به نزد پیامبر (ص) می‌آوردند؛ و پیامبر (ص) او را به مسلمانی می‌سپرد که یک تا سه روز نزد او بماند تا تکلیفش معین شود؛ و به او می‌فرمود: با این اسیر نکوکاری کن.^۲

نیز برای برحذر داشتنِ مسلمانان از ستم در حقِ نامسلمانان، این حدیث نبوی را می‌خواند: هر کس نامسلمانی را که پیمان همزیستی صلح‌آمیز با مسلمانان را پذیرفته بکشد، بوی بهشت را نخواهند شنید - با این که بوی آن از فاصلهٔ چهل سال راه شنیده می‌شود.^۳ صبغهٔ انسانی و فرافرقه‌ای، و دعوت به مدارا با نامسلمانان و احسان در حق آنان، بیش از آنچه در سخنان و روایات حسن جلوه گر باشد، در رفتار او آشکار بود. و همین امر نامسلمانان را به سوی اسلام جذب می‌کرد. در سرگذشت او می‌خوانیم. در طبقهٔ بالای خانهٔ او خانهٔ یک یهودی بود که از آبریزگاه آن آب‌های آلوده به سوی خانهٔ حسن سرازیر می‌شد و یهودی از این قضیه بی‌خبر. حسن نیز به جای آنکه مشکل را با وی در میان نهد، طشتی میان خانه گذاشته بود تا آب‌های ناپاکی که از آبریزگاه مزبور می‌آید در آن جمع و سپس دور ریخته شود. این وضعیت سال‌ها ادامه یافت. تا یک بار حسن بیمار شد و همسایه برای عیادت به خانهٔ او آمد و از ماجرا اطلاع یافت؛ و از حسن پرسید: آیا دین تو به تو فرمان داده که بر آنچه از همسایه می‌رسد تا این حد تحمل کنی؟ گفت آری. یهودی گفت: «دینی که دستورهایش از این گونه باشد حق است.» و اسلام آورد.^۴

۱. ابونعیم، ج ۲، ص ۱۵۲؛ بدوی، ت، ص ۱۶۷.

۲. طریحی، ت، ص ۲۲۳.

۳. مصطفی الخن، ص ۲۰۱.

۴. حُصْری، ح، ص ۱۲۲.

در گزارشی دیگر آمده است که حسن از همسایه زرتشتی خود عیادت نمود و همین موجب شد وی مسلمان شود.^۱ نیز حسن ماهی صید شده به وسیله زرتشتیان را پاک می شمرد؛^۲ و برخلاف دیگر فقیهان، شریک شدن با کافر را با شرایطی، مکروه نمی دانست؛^۳ و از کمک به هیچ کس - پیرو هر مکتب و مذهبی که بود - برای رسیدن به حقیقت دریغ نداشت؛ و در مواعظ او نه تنها از قرآن و سخنان پیامبر (ص) و امام علی (ع)، بلکه از تورات نیز منقولاتی می توان یافت.^۴ این بود که حتی کسانی از مسیحیان و پیروان دیگر ادیان، در مجلس موعظه او حاضر می شدند؛ و حتی برخی از آنان وی را به مسیح تشبیه می کردند؛^۵ و ثابت بن قُرّه از بزرگ ترین دانشمندان صابی مذهب، حسن را بدین گونه می ستود:

وی یکی از آن سه تن است که تمام تاریخ عرب، به عظمت وی رشک می برده؛ و در آن، محسود بوده است. از ستارگان درخشان دانش و تقوا و زهد و پاکدامنی و معرفت و فصاحت محسوب می شده؛ اندرزهای او در دل ها راه می یافته؛ و طالبان همه شاخه های معرفت، از محضر او استفاده می کردند: کسانی که به فراگیری فن قرائت یا تفسیر آیات قرآن یا احادیث نبوی می پرداختند؛ آنان که فقه یا علم کلام یا علم نحو می آموختند، آنان که درس قضا می خواندند، طالبان موعظه و اندرز، جویندگان لطایف عرفانی. حسن در همه این موارد، همچون دریایی خروشان و چراغی فروزان بود.^۶

یکی از خوارج نیز با همه مغایرتی که میان عقاید ایشان و تعالیم حسن بود، در مجلس او حضور می یافت؛ و حاضران را می آزرده؛ و به حسن پیشنهاد کردند که از دست وی به حکومت شکایت کند و او نپذیرفت.^۷

۱. گزارش این عیادت، با پیرایه هایی افسانه مانند، در فصل سیزدهم (حسن در ادبیات فارسی) خواهد آمد.

۲. مصطفی الخن، ص ۲۷۸.

۳. ابن زهره، ص ۲۶۵.

۴. ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۴۰.

۵. ابن جوزی، آ، صص ۵-۲۴، مُناوی، ج ۱، ص ۲۵۵؛ برکات محمد مراد، ص ۴۱.

۶. بَدوی، ت، صص ۶-۱۸۵.

۷. ابن جوزی، آ، ص ۸۵.

اندرزها و سخنان حکیمانه دیگری از حسن

هر که تصمیم بگیرد کار خیری انجام دهد و نیت او صحیح باشد، و سپس شیطان او را وسوسه کند که مقصود تو از این کار خودنمایی است، به این وسوسه اعتنا نکند و از تصمیم خود برنگردد.^۱

از حسن پرسیدند: کسی که زکات مال خود را به دیگری می دهد، آیا به او بگوید که این زکات است؟ حسن گفت: مگر می خواهد سخنی ناگوار و دشوار و ناسزا به گوش او برساند؟^۲

به کسی که چار پایانی داشت سفارش کرد: پیش از آن که شتر و الاغ به سن آمادگی برای جفت گیری برسند چیزی بر آنان بار مکن.^۳

این حدیث را هم از پیامبر (ص) نقل کرده است: خداوند زنی روسپی را بیامرزید؛ زیرا بر سر چاه آبی، سگی دید که از تشنگی نزدیک به مرگ بود. پس کفش از پای درآورد و روسری خود را به آن بست و در چاه افکند و برای سگ آبی بیرون کشید و خود نیز آمرزیده شد.^۴

حسن از بذل و بخشش بی حساب نهی می کرد و می گفت: آدمی نباید همه مال خود را اینجا و آنجا بریزد و سپس بنشیند و از مردم گدایی کند.^۵ همچنین برخلاف کسانی که دارندگی و ثروت را از اصل ناروا می دانند، او معتقد بود که «توانگری یا ور نیكویی در فرمانبری از خداست که آدمی به وسیله آن صلۀ رحم می نماید (پیوندهای خویشاوندی را استوار می کند) و برآوردن نیاز دوست خود را بر نیاز خویش مقدم می دارد.»^۶ و البته برای تحذیر کسان از فریفته شدن به ثروت نیز می گفت: سیم و زر بد دوستانی اند که تا از

۱. ابن اثیر، مجدالدین، ج ۵، ص ۲۸۷.

۲. همان، ج ۴، ص ۲۹.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۲۶.

۴. مصطفی الخن، ص ۲۰۰.

۵. ابن اثیر، مجدالدین، ج ۱، ص ۳۲۰.

۶. ابن عبدربه، ج ۷، ص ۱۱.

تو جدا نشوند به تو سود نرسانند.^۱ نیز برای پرهیز دادن مردم از کسب مال از طریق نامشروع یا هزینه کردن آن در راه ناروایی گفت: آدمی گامی بر نمی‌دارد تا در سه مورد از او پرسش کنند: جوانی اش را در چه راهی به پایان برده؟ زندگی اش را در چه مسیری بر باد داده؟ ثروتش را از کجا به دست آورده و در چه راهی هزینه کرده است؟^۲

نیز از توصیه‌های حسن: آنچه را به عنوان توشهٔ مشترک با دیگران برمی‌دارید، در میان خود به گونه‌ای برابر تقسیم کنید؛ تا هیچ‌کس مغبون نشود؛ و هیچ‌کس را هم بر دیگری برتری و منت نباشد.^۳

نُشْرَه، گونه‌ای تعویذ^۴ بود که برای معالجهٔ بیماران و کسانی که گمان می‌رفت جن زده هستند از آن استفاده می‌کردند؛ و حسن می‌گفت: این کار جادوگری و سحر است.^۵

حسن گفت: اگر دیدی کسی سخنی از سر دانایی می‌گوید که تو نیکو می‌شماری، او مانند کسی است که دیگران را به برادری و دوستی با خود می‌خواند. ولی تو در دوستی با او شتاب مکن تا کردارش را بیازمایی. پس اگر دیدی کردارش نیکوست، دعوت او را در برقراری پیوند برادری و دوستی اجابت کن و به او آری بگوی.^۶

یادآوری - در دو فصل بیستم و بیست و دوم، به جایگاه مواعظ حسن و تأثیر تعالیم او در کتاب‌های اخلاقی شیعه اشاره خواهیم کرد؛ و کنون این فصل را با یک نکته به پایان می‌بریم:

روایاتی که خطبه‌ها و مواعظ حسن را در بردارد، و پاره‌ای از آنها حاکی است که وی در مسجد بصره خطبه می‌خوانده، برخی از ناآگاهان را در چاه این پندار افکنده که وی برای خطبه‌خوانی بر فراز منبر مسجد می‌نشسته است. از این گمان باطل نیز نتیجهٔ شگفت‌انگیزی گرفته‌اند که وی خطیب رسمی و امام جماعت مسجد بوده است! و چه

۱. ابن اثیر، مجدالدین، ج ۲، ص ۱۵۵.

۲. مصطفی الخن، ص ۳۳۰ - این مضمون در حدیثی از امام باقر(ع) نیز آمده است (کلینی، ج ۲، ص ۱۳۵).

۳. ابن اثیر، مجدالدین، ج ۵، ص ۳۵.

۴. دعایی که می‌نوشتند و به گردن یا بازو می‌بستند تا بلا و چشم زخم را دفع کند.

۵. ابن اثیر، مجدالدین، ج ۵، ص ۵۴.

۶. همان، صص ۸۴، ۱۶۵.

ناسزها که به جرم این مشاغلِ نداشته نثار وی کرده‌اند! غافل از اینکه در آن روزگار، در مسجد شهری مانند بصره، فقط حاکم شهر یا نایب او و فرد منصوب از جانب حکومت حق داشته امام جماعت باشد؛ و حسن که هیچ یک از این دو سمت را نداشته؛ و برخوردارهای تند و تیز او با حکام نیز در بسیاری موارد، کار را به زندان، متواری شدن، قطع مستمری از بیت‌المال، تحت تعقیب قرار گرفتن، مصمم شدن حاکم به قتل وی و... منجر نموده؛ چنین کسی نه می‌توانسته پیشنهادی کند و نه منبر برود؛ و اگر از قصه‌های آمیخته با افسانه - که در منابعی همچون تذکرة الاولیای عطار آمده - چشم‌پوشیم، در هیچ یک از روایات معتبر، گزارشی از این که کسی در مسجد بصره به حسن اقتدا کرده، یا پای منبر او نشسته به چشم نمی‌خورد. آنچه را هم به عنوان خطبه‌های او در مسجد مزبور نقل کرده‌اند، سخنانی است که در گوشه‌ای از آنجا برای جمعی از حاضران ایراد نموده؛ و نویسندگانی مانند عطار، که از شرایط حاکم بر آن اعصار آگاه نبوده‌اند، با خیال پردازی‌های شاعرانه، مطلب را به این شکل تصویر کرده‌اند؛^۱ و اگر صرف روایات مشتمل بر خطبه‌های حسن را - با صرف نظر از همه جهات دیگر - بتوان دلیل بر آن دانست که وی امام جمعه و جماعت و خطیب و منبری رسمی و حکومتی بوده، همین داوری را در مورد غالب امامان بزرگوار نیز می‌توان داشت؛ زیرا در کتاب‌های معتبر شیعه، از خطبه‌های امام حسین و امام باقر و امام صادق و حضرت زینب و ابوذر علیهم‌السلام یاد شده؛^۲ و مسلم است که هیچ یک از خطبه‌های مزبور از خطب منبری نیست؛ و با استناد به آنها نمی‌توان ثابت کرد که بزرگواران نامبرده، پیشنهاد مسجد مدینه یا شهری دیگر بوده‌اند و در آنجا منبر می‌رفته‌اند. در کتاب روضة کافی^۳ تألیف کلینی نیز خطبه‌ای که امام سجّاد (ع) در روزهای جمعه در مسجد رسول (ص) ایراد می‌فرموده نقل

۱. حسن بصری چهره...، ص ۲۵۶.

۲. عطار، ت، صص ۳۳، ۳۵، ۴۲.

۳. کلینی، ج ۱، صص ۲۰۳، ۴۴۴؛ ج ۲، ص ۱۳۴؛ مجلسی، ب، ج ۴۴، صص ۷-۳۶۶، ۳۸۱؛ ابن شهر آشوب، من، ج ۴، ص ۱۰۰؛ امین، ج ۱، صص ۶۱۳، ۶۱۶، ۶۱۹، ۶۳۵.

۴. صص ۴۱۰، ۷۲.

شده؛ و آن را مدرکی برای این که آن بزرگوار پیشنماز مسجد مدینه بوده و در آنجا منبر می رفته نمی توان شمرد.

فصل سیزدهم

حسن بصری در ادبیات فارسی

در کتاب‌های نظم و نثر فارسی که بزرگان ادب برجای نهاده‌اند، حسن بارها به فراوانی ستایش شده؛ و داستان‌هایی درباره او آمده؛ و برای نمونه: عطار در تذکرة الاولیاء، حسن را با عناوین تجلیل‌آمیز متعدد ستوده؛ و در سرگذشت او گزارش‌ها و حکایاتی آورده که پاره‌ای از آنها با تاریخ صحیح مطابقت ندارد و قصه است؛ یا خالی از مبالغه‌های شاعرانه نیست. اما چون نشان‌دهنده تصورات عارف نیشابور درباره حسن است، و انشایی دلنشین دارد، با اندکی تغییر و تصرف در اینجا می‌آوریم:

ذکر حسن بصری رحمة الله علیه

آن پرورده نبوت، آن خوکرده فتوت، آن کعبه عمل و علم؛ آن قبله ورع و حلم، آن سبق برده به صاحب صدری، صدر سنت، حسن بصری - رحمة الله علیه - مناقب او بسیار است و محامد او بی‌شمار. صاحب علم و معامله بود. و دائم، خوف و حزن حق او را فرا گرفته بود. مادر او از موالی ام سلمه بود - رضی الله عنها، چون مادرش به کاری مشغول شدی، حسن در گریه آمدی. ام سلمه - رضی الله عنها - پستان در دهان او نهادی؛ تا او می‌مزیدی. قطره‌یی چند شیر پدید آمدی. چندین هزار برکات، که حق تعالی پدید آورد، همه از اثر آن بود.

نقل است که حسن در زمان طفولیت، یک روز از کوزه پیغمبر علیه الصلوة والسلام آب خورد - در خانه ام سلمه رضی الله عنها. پیغمبر علیه الصلوة والسلام گفت: «این آب که خوردی؟». گفتند: «حسن». گفت: «چندان که از این آب خورد، علم من در او سرایت کند».

نقل است که روزی پیغمبر علیه السلام به خانه ام سلمه شد و حسن را در کنار او نهادند. پیغمبر علیه الصلوة والسلام او را دعا کرد. هر چه یافت، از برکت آن دعا بود.... ام سلمه - رضی الله عنها - تربیت و تعهد او می کرد؛ و به حکم شفقتی که بر وی داشت، شیرش پدید آمد. پیوسته می گفتی که: «خداوندا! او را مقتدای خلائق گردان.» تا چنان شد که صد و سی تن از صحابه را دریافت و هفتاد بدری را دیده بود. و ارادت او به علی بن ابی طالب بود - رضی الله عنه - و خرقة از او گرفت.

و ابتدای توبه او آن بود که او گوهر فروش بود. او را لؤلؤی گفتند. ^۱ و وقتی به روم شد و نزدیک وزیر رفت. وزیر گفت: «ما امروز جایی می رویم. موافقت می کنی؟». گفت: «کنم». پس به صحرا رفتند. حسن گفت: خیمه یی دیدم از دیبا زده - با طناب ابریشم و میخ های زرین. و سپاهی گران دیدم - جمله با آلت های حرب. ساعتی گرد آن خیمه بگشتند و چیزی بگفتند و برفتند. آنکه فیلسوفان و دبیران، قرب چهارصد مرد، بیامدند و ایشان نیز گرد خیمه بگشتند و چیزی بگفتند و برفتند. بعد از آن پیرانی چند باشکوه دیدم که هم چنان کردند و برفتند. پس کنیزکان ماهروی، قرب چهارصد، هر یکی طبقی زر و جواهر بر سر نهاده، همچنان کردند و برفتند. پس قیصر و وزیر در خیمه شدند و بیرون آمدند و برفتند. حسن گفت: من متحیر شدم. گفتم: این چه حال باشد؟ از وزیر سؤال کردم. گفت: قیصر را پسری صاحب جمال بود، و در انواع علوم کامل و فاضل و در میدان معرکه بی نظیر. و پدر، عاشق او بود. ناگاه بیمار شد. طبیبان حاذق در معالجت او عاجز شدند. تا

۱. ظاهراً عطار میان حسن بن یسار بصری (مکنی به ابوسعید یا ابوعلی) که مردی فقیه بود و در مواردی نیز منصب قضا را عهده دار شد، با حسن بن زیاد لؤلؤی - منسوب به فروش لؤلؤ (و مکنی به ابوعلی) و مردی قاضی و فقیه و درگذشته به سال ۲۰۴ هـ. - خلط کرده است؛ و البته تمام آنچه هم در باب سفر حسن لؤلؤی به روم نوشته به افسانه شبیه تر است. (درباره وی بنگرید به سمعی، ج ۱۱، صص ۳۱-۲۳۰).

عاقبت وفات کرد. در آن خیمه در خاک کردند. هر سال یک بار به زیارت او آیند. و اوّل آن سپاه گران - که دیدی - بیایند و گویند: «ای پادشاه زاده! اگر این حال که تو را پیش آمده است، به لشکر و جنگ، دفع توانستی کرد، ما همه جانها فدا کردیم، تا تو را بازستدیم. اما این حال از کسی است که به هیچ روی با او کارزار نتوان کرد». این بگویند و بازگردند. آنگاه فیلسوفان و دبیران بیایند و گویند: «ای پادشاه زاده! اگر به دانش و فیلسوفی و علم و خرده شناسی، دفع این کار توانستیم، بگردیم». این بگویند و بازگردند. پس پیران محترم بیایند و گویند: «ای ملک زاده! اگر به شفاعت و زاری، یا به دانش و خرده شناسی، دفع این حال میسر شدی، بگردیم. اما این حال از کسی است که شفاعت و زاری نخرد». پس کنیزکان ماهروی، با طبق های زرین بیایند و گویند: «اگر به مال و جاه و جمال، تو را باز توانستیم خریدن، خود را فدا کردیم. اما مال و جمال اینجا وزنی ندارد». پس قیصر با وزیر در خیمه رود و گوید: «ای جان پدر! به دست پدر چه بود؟ برای تو لشکر گران آورد، و فیلسوفان و دبیران و پیران و شفیعیان و رای زنان و صاحب جمالان و مال و نعمت های الوان. و خود نیز آمدم. اگر به دست من کاری بر آمدی بگردمی. اما این حال، با کسی است که پدر با همه جلال در پیش او عاجز است. سلام بر تو باد تا سال دیگر». این بگویند و بازگردند.

این سخن در دل حسن کار کرد و در حال بازگشت و به بصره رفت. و سوگند خورد که در دنیا نخندد تا عاقبت کارش معلوم گردد. و خود را چنان در انواع مجاهدات و عبادات برنجانید، که در عهد او کسی دیگر را ممکن نبود بالای آن ریاضت کشیدن. و در عزلت چنان بود که امید از همه خلق منقطع گردانیده بود؛ تا لاجرم از جمله بر سر آمد. چنان که یک روز کسی برخاست و گفت: «چرا حسن مهتر و بهتر ماست؟» بزرگی حاضر بود و گفت: «به جهت آن که جمله خلاق را به علم او حاجت است؛ و او را جز به حق احتیاج نیست. همه خلق در دین بدو محتاج اند؛ و او در دنیا از همه فارغ. مهتری و بهتری او از آنجا بود».

در هفته یک بار مجلس گفتی. هر بار که بر منبر شدی و رابعه حاضر نبودی، فرود

آمدی. یک بار گفتند: «چندین بزرگان و محتشمان حاضرند، اگر پیرزنی حاضر نباشد چه شود؟». گفت: «شربتتی که ما از برای حوصلهٔ پیلان ساخته باشیم، در سینهٔ موران نتوان ریخت». و هرگاه که مجلس گرم شدی و آتش در دلها فتادی و آب از چشمها روانه شدی، روی به رابعه کردی و گفتی: «هذامن جمرات قلبک یاسیده» - این همه گرمی از یک آه جگر و دل توست.^۱ سؤال کردند که: «جمعی بدین انبوهی که در مجلس تو حاضر می شوند، دانیم که شاد شوی». گفت: «ما به کثرت شاد نشویم. اگر دو درویش حاضر شوند، ما شاد شویم». سؤال کردند که «مسلمانی چیست؟ و مسلمان کیست؟». گفت: «مسلمانی در کتابهاست و مسلمانان در زیر خاک اند». سؤال کردند که «اصل دین چیست؟». گفت: «ورع». گفتند: «چیست که آن را تباه کند؟». گفت: «طمع».^۲

سؤال کردند که «جنات عدن چیست؟». گفت: «کوشکی است از زر، راه نیابد به وی الا پیغمبری یا صدیقی یا شهیدی یا سلطانی عادل». سؤال کردند که «طیبی که بیمار بُود، دیگران را چگونه علاج کند؟ تو نخست خود را علاج کن، پس دیگران را». گفت: «شما سخن من می شنوید، که علم من شما را سود دارد و عمل من شما را زیان ندارد». گفتند: «ای شیخ دل‌های ما خفته است که سخن تو در وی اثر نمی‌کند. چه کنیم؟». گفت: «کاشکی خفته بودی، که خفته را بجنبانی بیدار شود. دل‌های شما مرده است که هرچند می‌جنبانی، بیدار نمی‌شود». سؤال کردند که «قومی اند که در سخن، ما را چندان می‌ترسانند که دل ما از خوف، پاره می‌شود. این روا باشد؟». گفت: «بہتر از آن که صحبت با قومی دارید که امروز شما را ایمن کنند و فردا به خوف درمانند».

گفتند: «قومی به مجلس تو می‌آیند و سخن تو یاد می‌گیرند، تا بدان اعتراض کنند و عیب آن می‌جویند». گفت: «من حور عین را دیدم که طمع فردوسِ اعلی و مجاورت حق تعالی می‌کنند و هرگز طمع سلامت از مردمان نکنند؛ که آفریدگار ایشان، از زبان ایشان سلامت نمی‌یابد». گفتند: «کسی می‌گوید که: خلق را دعوت مکنید، تا اول خود را

۱. برگردید به صص ۵، ۸-۱۷.

۲. کلامی نزدیک به این مضمون را انصاری (ص ۲۲۵) نیز از حسن نقل کرده و هم به نوشتهٔ قشیری، حسن کلامی نزدیک به این مضمون را از زبان یکی از فرزندان علی (ع) گزارش کرده است (بنگرید به صص ۶-۲۵۵).

پاک نکنید»، گفت: «شیطان در آرزوی هیچ نیست الا در آرزوی این کلمه. که می خواهد که این کلمه در دل ما آراسته کند تا در امر معروف و نهی منکر بر خود بندیم». گفتند: «مؤمن حسد کند؟». گفت: «برادران یوسف را فراموش کردید؟».

و حسن مریدی داشت که چون آیتی از قرآن شنیدی، خود را بر زمین می زدی و فریاد می کردی. حسن او را گفت: «اگر این که می کنی، می توانی که نکنی، آتش نیستی در جمله معامله خود زدی. و اگر نتوانی که نکنی، مرا به ده منزل از پس پشت خود گذاشتی». پس گفت: «الصَّعْقَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ» - هر که بانگی از او بر آید، این نیست الا از شیطان - و آنجا حکم غالب کرده است؛ که نه همه جا چنین بود. و شرح این، خود گفته است؛ یعنی اگر تواند که آن بانگ نکند و آن صعقه از او پدید آید، آن از شیطان است.

یک روز مجلس می گفت. حجاج در آمد با سپاه بسیار و تیغ ها کشیده؛ بزرگی حاضر بود. گفت: «امروز حسن را امتحان کنم که وقت آزمایش است». حجاج بنشست. حسن یک ذره بدو ننگریست؛ و از آن سخن که می گفت برنگشت؛ تا مجلس تمام کرد. آن بزرگ گفت: «حسن حسن است».

چون مجلس تمام شد، حجاج خود را نزدیک او انداخت و بازوش بگرفت و گفت: «انظروا الی هذا الرجل» - اگر می خواهید که مردی را ببینید، در حسن نگرید.

نقل است که مرتضی علیه السلام به بصره آمد؛ مهار شتر بر میان بسته. و سه روز بیش درنگ نکرد. و فرمود که منابر بشکنند. و مذکران را منع کرد. و به مجلس حسن شد و از او سؤال کرد که «تو عالمی یا متعلم؟». گفت: «هیچ. دو سخنی که از پیغمبر به من رسیده است باز می گویم». مرتضی او را منع نکرد و گفت: «این جوان شایسته سخن است». پس برفت و حسن او را به فراست بشناخت؛ و از منبر فرود آمد؛ و بر عقب او روان شد تا بدو رسید. گفت: «از بهر خدا مرا طهارت کردن^۱ بیاموز». و جایی هست که آن را باب الطشت گویند. طشت آوردند. تا حسن را وضو کردن بیاموخت و برفت.

یک بار در بصره خشکسالی بود. دویست هزار خلق بیرون آمدند به استسقا. و

۱. وضو گرفتن، دورکردن آلودگی های باطنی و ظاهری از خود.

منبری نهادند و حسن را به منبر فرستادند تا دعا کند. حسن گفت: «اگر خواهید که باران آید مرا از بصره بیرون کنید». چندان خوف بر وی غالب بود که چون نشسته بودی، گفתי در پیش جلاد نشسته است. و هرگز کس لب او خندان ندیدی. دردی عظیم داشته است. نقل است که روزی یکی را دید که می‌گریست. گفت: «چرا می‌گریی؟» گفت: «به مجلس محمد بن کعب قُرظی بودم، و نقل کرد که: مرد باشد از مؤمنان که به شومی گناهان، او چندین سال در دوزخ بماند». گفت: «کاشکی حسن از آنهاستی که بعد از هزار سال او را از دوزخ بیرون آوردندی».

نقل است که روزی این خبر می‌خواند که «أَجْرُ مَنْ يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ رَجُلٌ لَهْ هُنَادٌ» — آخرین کسی که از دوزخ بیرون آید از امت من هُنَاد بُود — حسن گفت: «کاشکی من او بودمی».

نقل است که شبی حسن در خانه می‌نالید. گفتند: «این ناله تو از چیست؟ با چنین روزگار که تو داری». گفت: «از آن است که مبادا که بی‌علم و قصد من بر من کاری رفته باشد، یا قدمی به خطا جایی نهاده باشم، که آن به درگاه حق پسندیده نبود. پس حسن را گویند: برو که تو را بر درگاه ما قدری نماند؛ و هیچ طاعت تو را قبول نخواهند کرد». نقل است که روزی بر بام صومعه چندان گریسته بود که آب از ناودان روان شده بود و بر شخصی چکید. گفت: «این آب پاک است یا نه؟». حسن گفت: «نه! بشوی که آب چشم عاصی است».

نقل است که یک بار به جنازه‌یی رفت. چون مرده را دفن کردند، حسن بر سر آن خاک نشست و چندان بگریست که خاک را گل کرد. پس گفت: «ای مردمان! اوّل و آخر لحد است. آخر دنیا نگری، گور است و اوّل آخرت نگری، گور است — که القبر اوّل منزل من منازل الآخرة. چه می‌نازید به عالمی که آخرش این است. و چرا نمی‌ترسید از عالمی که اوّلش این است. چون اوّل و آخر شما این است، ای اهل غفلت! کار اوّل و آخر بسازید». تا جماعتی که حاضر بودند چندان بگریستند که همه یک رنگ شدند.

نقل است که روزی به گورستانی بگذشت با جماعتی. گفت: «در این گورستان

مردمانی اند که سرِ همت ایشان به هشت بهشت فرو نمی آمده است. ولکن چندان حسرت با خاک ایشان آمیخته است که اگر ذره‌یی از این حسرت بر اهل آسمان و زمین عرضه کنند، همه از هم فرو ریزند».

نقل است که در حال کودکی معصیتی بر وی رفته بود. هر گه که پیراهنی نو بدو ختی، آن گناه بر گریبان نوشتی. پس چندان بگریستی که بیهوش گشتی.

وقتی عمر بن عبدالعزیز - رضی الله عنه - نامه‌ای به وی نوشت و گفت: «مرا نصیحتی کن کوتاه؛ چنان که یادگیرم و آن را امام خود سازم». حسن رحمه الله این بنوشت که: «چون خدای عزّ و جلّ با توست، بیم از که داری؟ و اگر خدا با تو نیست امید به که داری؟». وقتی دیگر حسن نامه‌ای نوشت که «آن روز آمده گیر که باز پسین کسی که مرگ بر وی نوشته اند بمیرد. والسلام». او جواب نوشت که: «روزی آمده گیر که دنیا و آخرت خود هرگز نبوده است؛ و آخرت همیشه بوده است.»

وقتی ثابت بنانی رحمه الله به حسن نامه‌ای نوشت که «می شنوم که به حجّ خواهی رفت. می خواهم که به حجّ در صحبت تو باشم». جواب داد و بنوشت که «بگذار که در ستر خدای زندگانی کنیم. که با هم بودن عیب یکدیگر ظاهر کند. و ما یکدیگر را دشمن گیریم».

نقل است که سعید جبیر را در نصیحت گفت: «سه کار مکن: یکی قدم بر بساط سلاطین منه، اگر چه همه محض شفقت بُود بر خلق. دوم با هیچ سرپوشیده^۱ منشین، اگر چه رابعه بُود و تو او را کتاب خدا آموزی. سیم آن که هرگز گوش خود عاریت مده مر امیر را - اگر چه درجه مردان مرد داری - که از آفت خالی نبُود. و آخر الامر زخم خویش بزند».

مالک دینار گفت از حسن پرسیدم که «عقوبت عالم چه باشد؟». گفت: «مردن دل». گفتم: «مرگ دل چیست؟». گفت: «حبّ دنیا».

بزرگی گفت: «سحرگاهی به در مسجد حسن رفتم به نماز. در مسجد بسته دیدم. و

حسن درون مسجد دعا می‌کرد و قومی "آمین" می‌گفتند. صبر کردم تا روشن شد. دست بر در نهادم. در گشاده گشت. در شدم. حسن را دیدم تنها. متحیر شدم. چون نماز بگزاردیم، قصه با وی گفتم و گفتم: «خدای را، مرا از این آگاه کن». گفت: «باکس مگوی. شب‌های آدینه پریان نزد من می‌آیند؛ و من با ایشان علم می‌گویم و دعا می‌کنم و ایشان آمین می‌گویند».

نقل است که چون حسن دعا کردی، حبیب عجمی دامن برداشتی و گفتی: «اجابت می‌بینم».

نقل است که بزرگی گفت: جماعتی به حج می‌رفتیم. در بادیه تشنه شدیم. به سر چاهی رسیدیم. دلو و رسن ندیدیم. حسن گفت: «چون من در نماز روم، شما آب خورید». پس در نماز شد. ما به سر آب شدیم. آب بر سر چاه آمده بود. باز خوردیم. یکی از اصحاب رَکُوه‌یی^۱ آب برداشت. آب به چاه فرو شد. چون حسن از نماز فارغ شد گفت: «خدای را استوار نداشتید، تا آب به چاه فرو رفت». پس از آنجا برفتیم. حسن در راه خرمايي یافت. به ما داد. به قسمت آن خرما بخوردیم. دانه‌ای زرین داشت. به مدینه بردیم و از آن طعام خریدیم و به صدقه دادیم.

ابو عمرو، امام القراء، قرآن تعلیم کردی. ناگاه کودکی صاحب جمال بیامد که قرآن آموزد. ابو عمرو به نظر خیانت در وی نگریست. از الف الحمد تا سین من الجنة والناس فراموش کرد. آتشی در وی افتاد و بی‌قرار شد. به نزدیک حسن بصری رفت؛ و حال باز گفت و زار بگریست و گفت: «ای خواجه! چنین کار پیش آمد و همه قرآن فراموش کردم». حسن از این حال اندوهگین شد و گفت: «اکنون وقت حج است؛ برو و حج گزار. چون گزاردی به مسجد حنیف رو که پیری در محراب نشسته است. وقت را بر وی تباه مکن. بگذار تا خالی شود. پس با او بگو تا دعا کند». ابو عمرو همچنان کرد و در گوشه مسجد بنشست. پیری با هیبت دید، خلقی به گرد او نشسته. چون زمانی برآمد، مردی در آمد با جامه سپید پاکیزه. آن پیر و آن خلق، پیش او باز شدند و سلام کردند و سخن

۱. نوعی ظرف کوچک آب.

گفتند با یکدیگر. چون وقت نماز شد، آن مرد برفت و خلقی با وی برفتند. آن پیر خالی ماند. ابو عمرو و گفت: «من پیش او رفتم و سلام کردم و گفتم: الله، الله، مرا فریاد رس. و حال باز گفتم. پیر غمناک شد و به دنبال چشم در آسمان نگریست. هنوز سرباز پیش نیاورده بود که همه قرآن بر من گشاده شد». ابو عمرو و گفت: «من از شادی در پایش افتادم». پس گفت: «تو را که به من نشان داد؟». گفتم: «حسن بصری». گفت: «کسی را که امامی چون حسن باشد، به کسی دیگرش چه حاجت؟». پس گفت: «حسن ما را رسوا کرد. ما نیز پرده او بدریم». پس گفت: «آن پیر که دیدی با جامه سپید، که پس از نماز پیشین آمد و پیش از همه برفت و همه او را تعظیم کردند، آن حسن بود. هر روز نماز پیشین^۱ به بصره کند؛ و اینجا آید و با ما سخن گوید؛ و نماز دیگر^۲ به بصره برد». و آن گاه گفت: «هر که چون حسن امامی دارد، دعا از ما چرا خواهد؟».

نقل است که در عهد حسن، مردی را اسبی به زیان آمد؛ او فروماند و حال خود با حسن باز گفت. حسن آن اسب را به چهار صد درم از وی بخرید و سیم بداد. شبانه آن مرد مرغزاری از بهشت به خواب دید، و اسبی در آن مرغزار، و چهار صد گره. پرسید که: «این اسبان از آن کیست؟». گفتند: «به نام تو بود. اکنون باز نام حسن کردند». چون بیدار شد، پیش حسن آمد و گفت: «ای امام! بیع، اقالت کن^۳ که پیشمان شدم». حسن گفت: «برو! آن خواب که تو دیده‌ای، من پیش از تو دیده‌ام». آن مرد غمگین بازگشت. شب دیگر حسن کوشک‌ها دید و منظره‌ها. پرسید که: «از آن کیست؟». گفتند: «از آن کسی که بیع اقالت کند». حسن با ممداد آن مرد را طلب کرد و بیع اقالت کرد.

نقل است که همسایه‌ای داشت آتش پرست، شمعون نام. بیمار شد و کارش به نزع رسید. حسن را گفتند: «همسایه را دریاب». حسن به بالین او آمد. او را بدید، از دود و آتش سیاه شده. گفت: «بترس از خدای، که همه عمر در میان آتش و دود به سر برده‌ای. اسلام آر، تا باشد که خدای تعالی بر تو رحمت کند». شمعون گفت: «مرا سه چیز از اسلام

۱. نماز ظهر.

۲. نماز عصر.

۳. معامله را فسخ کن.

باز می‌دارد: یکی آن‌که شما دنیا می‌نکوهید، و شب و روز می‌طلبید. دوم آن‌که می‌گویید: مرگ حق است، و هیچ ساختگی آن نمی‌کنید. سیوم آن‌که می‌گویید دیدار حق دیدنی است و امروز همه آن می‌کنید که خلاف رضای اوست». حسن گفت: «این نشان آشنایان است. پس اگر مؤمنان چنین می‌گویند، تو چه می‌گویی؟ ایشان به یگانگی او مقررند؛ و تو عمر خود به آتش پرستی صرف کردی. تو که هفتاد سال آتش پرستیده‌ای و من که نپرستیده‌ام، آتش هر دو را بسوزد؛ و حق تو نگاه ندارد. اما خداوند من اگر خواهد، آتش را زهره نباشد که موی بر تن من بسوزد. زیرا که آتش مخلوق خدای است؛ و مخلوق، مأمور باشد. اکنون بیا تا هر دو دست به آتش بریم؛ تا ضعف آتش و قدرت حق تعالی مشاهده کنی». این بگفت و دست در آتش نهاد و می‌داشت؛ که یک ذره از وجود او متغیر نشد و نسوخت. شمعون - چون چنان دید - متحیر شد؛ و صبح آشنایی دمیدن گرفت. حسن را گفت: «مدت هفتاد سال است تا آتش پرستیده‌ام. اکنون نفسی چند مانده است؛ تدبیر من چیست؟». گفت: «آن‌که مسلمان شوی». شمعون گفت: «اگر خطی بدهی که حق تعالی مرا عقوبت نکند، ایمان آرم. و لکن تا خط ندهی، ایمان نیارم». حسن خطی بنوشت. شمعون گفت: «بفرما تا عدول^۱ بصره گواهی نویسند بعد از آن». بنوشتند. پس شمعون بسیار بگریست و ایمان آورد. و حسن را وصیت کرد که «چون وفات کنم، بفرمای تا مرا بشویند و به دست خود مرا در خاک نه. و این خط در دست من نه، که حجت من این خواهد بود». حسن گفت: «قبول کردم». و کلمه شهادت بگفت و وفات کرد. او را بشستند و نماز کردند. و آن خط در دست او نهادند و او را دفن کردند. حسن آن شب از اندیشه در خواب نرفت که «این چه بود که من کردم؟ من خود غرقه‌ام. غرقه دیگر را چون دست گیرم؟ مرا بر مُلک خود هیچ دستی نیست. بر ملک خدای عز و جلّ چرا سجال^۲ کردم؟». در این اندیشه در خواب رفت؛ شمعون را دید. چون شمعی تابان، تاجی بر سر نهاده و حله‌ای در بر. خندان، در مرغزار بهشت خرامان. حسن گفت: «ای شمعون!

۱. گواهانِ عادل.

۲. قباله.

چگونه‌ای؟». گفت: «چه پرسی؟ چنین که می‌بینی. حق تعالی مرا در جوار خود فرود آورد به فضل خود؛ و دیدار خود نمود به کرم خود؛ و آنچه از لطف خود در حق من فرمود، در وصف و عبارت نیاید. اکنون تو باری از ضمان خود بیرون آمدی. بستان این خط خود، که مرا بدین حاجت نبود». چون حسن بیدار شد، آن کاغذ در دست خود دید. گفت: «خداوندا! مرا معلوم است که کار تو به علت نیست، جز به محض فضل. بر در تو که زیان خواهد کرد؟ گبر هفتاد ساله را به یک کلمه، به قرب خود راه دهی. مؤمن هفتاد ساله را کی محروم کنی؟».

نقل است که چنان شکستگی داشت که در هر که نگرستی، او را از خود بهتر دانستی. روزی به کنار دجله می‌گذشت. سیاهی دید، با قرابه‌ای، و زنی پیش او نشسته. و از آن قرابه می‌آشامید. به خاطر حسن بگذشت که «این مرد از من بهتر است». باز شرع حمله آورد که «آخر از من بهتر چگونه بود؟». ناگاه کشتی گرانبار برسید و هفت مرد در آن بودند. ناگاه کشتی در گشت و غرق شد. آن سیاه در رفت و پنج تن را خلاص داد. پس روی به حسن کرد و گفت: «برخیز - اگر از من بهتری - من پنج تن را خلاص دادم، تو این دو تن را خلاص ده ای امام مسلمانان! در این قرابه آب است و این زن مادر من است. خواستم تا تو را امتحان کنم که به چشم ظاهر می‌بینی یا به چشم باطن. اکنون معلوم شد که کوری و به چشم ظاهر دیدی». حسن در پای او افتاد و عذر خواست؛ و دانست که آن گماشته حق است. پس گفت: «ای سیاه! چنان که ایشان را از دریا خلاص دادی، مرا از دریای پندار خلاص ده». سیاه گفت: «چشمت روشن باد» تا چنان شد که بعد از آن، البته خود را از کس بهتر ندانستی. تا وقتی سگی دید گفت: «الهی مرا بدین سگ برگیر». یکی از وی سؤال کرد که «تو بهتری یا سگ؟». گفت: «اگر از عذاب خدای بجهم، از او بهتر باشم. و اگر نه، به عزت خدای که او از صد چون من به».

نقل است که حسن گفت: «از سخن چهار کس عجب داشتم: کودکی و مخنثی و مستی و زنی». گفتند: «چگونه؟». گفت: «روزی جامه فراهم می‌گرفتم از مخنثی که بر او می‌گذشتم. گفت: ای خواجه! حال ما هنوز پیدا نشده است. تو جامه از من فراهم مگیر، که

کارها در ثانی الحال خدای داند که چون شود. و مستی دیدم که در میان گِل می رفت، افتان و خیزان. گفتم قدم ثابت دار ای مسکین تا نیفتی. گفت: «تو قدم ثابت کرده ای با این همه دعوی؟ من اگر بیفتم مستی باشم به گل آلوده، بر خیزم و بشویم، این سهل باشد. اما از افتادن خود بترس.» این سخن عظیم در من اثر کرد. و کودکی وقتی چراغی می برد. گفتم: از کجا آورده ای این روشنایی؟ بادی در چراغ دمید و گفت: بگو تا به کجا رفت این روشنایی؟ تا من بگویم که از کجا آورده ام. و زنی دیدم، روی برهنه و هر دو دست برهنه، با جمالی عظیم، در حالت خشم از شوهر خود با من شکایتی می کرد. گفتم: اول روی بپوش. گفت: من از دوستی مخلوق چنانم که عقل از من زایل شده است؛ و اگر مرا خبر نمی کردی، همچنین به بازار فرو خواستم شد. تو با این همه دعوی در دوستی او، چه بودی اگر ناپوشیدگی روی من ندیدی؟. مرا این نیز عجب آمد».

نقل است که چون از منبر فرو آمدی، تنی چند را از این طایفه بازگرفتی. گفتی: بیا بید تا نور را نشر کنیم - روزی یکی، نه از اهل این حدیث، با ایشان همراه شد. حسن او را گفت: «تو بازگرد».

نقل است که به سمع حسن برسانیدند که فلان کس تو را غیبت کرده است. طبقی رطب به نزدیک آن مرد فرستاد و بر سیبل عذر گفت: به من رسید که حسنات خویش را به جریده اعمال من نقل کرده ای. خواستم که مکافات نمایم. معذور دار که مکافات چنین مبرّتی بر سیبل کمال، اقامت نتوان کرد.

نقل است که روزی یاران خود را گفت «شما مانده اید با صحابه رسول علیه الصلوة والسلام». ایشان شادی نمودند. حسن گفت: «به روی و ریش می گویم، نه به چیزی دیگر. اگر شما را چشم بر آن قوم افتادی، همه در چشم شما دیوانه نمودندی. و اگر ایشان را بر شما اطلاع افتادی، یکی را از شما مسلمان نگفتندی. که ایشان مقدمان بودند. بر اسبان رهوار رفتند، چون مرغ پرنده و باد. و ما بر خران پشت ریش مانده ایم».

نقل است که اعرابی پیش حسن آمد و از صبر سؤال کرد. گفت: «صبر بر دوگونه است: یکی در بلا و مصیبت، و یکی بر چیزها که حق تعالی ما را از آن نهی کرده است.» و

چنان که حقّ صبر بود، اعرابی را بیان کرد. اعرابی گفت: زاهدتر از تو ندیدم و صابرتر از تو نشنیدم. حسن گفت: «ای عرب! زهد من به جمله از جهت میل است و صبر من از جهت جزع». اعرابی گفت: «معنی این سخن بگو، که اعتقاد من مشوّش کردی» گفت: «صبر من در بلا یا در طاعت، ناطق است بر ترس من از آتش دوزخ، و این عین جزع بود. و زهد من در دنیا رغبت است به آخرت، و این عین نصیبه طلبی است». پس گفت: «صبر آن کس قوی است که نصیبه خود از میان بگیرد، تا صبرش حق را بود، نه ایمنی تن خود را از دوزخ؛ و زهدش حق را بُود، نه وصول خود را به بهشت. و این علامت اخلاص است».

گفت: «مرد را علمی باید نافع و عملی کامل، اخلاص با وی. و قناعتی باید مشیع و صبری با وی. چون این هر سه آمد، بعد از آن ندانم تا با وی چه کنند». گفت: «گوسفند از آدمی آگاه تر است، از آن که بانگ شبان، او را از چرا کردن باز دارد؛ و آدمی را سخن خدای عزّوجلّ از مراد باز نمی دارد. گفت: «همنشینی بدان، مردم را بدگمان کند از نیکان». و گفت: «اگر کسی مرا به خمر خوردن خواند، دوست تر از آن دارم که به طلب دنیا خواند». گفت: «معرفت آن است که در خود ذره ای خصومت نیابی».

گفت: «بهشت جاویدان بی پایان، بدین عمل روزی چند نیست. به نیت نیکوست». گفت: «اول که اهل بهشت به بهشت نگرند، هفتصد سال بی خود شوند؛ از بهر آن که حق تعالی برایشان تجلّی کند. اگر در جلالش نگرند، مست هیبتش شوند. و اگر در جمالش نگرند غرقه و حدت شوند». گفت: «فکر آینه ای است که حسنات و سیئات تو به تو نماید». گفت: «هر که را سخن نه از سر حکمت است، آن عین آفت است. و هر که را خاموشی نه از سر فکرت است، آن شهوت و غفلت است. و هر که را نظر نه از سر عبرت است، آن همه لهو و زلت است». گفت: «در تورات است که هر آدمی که قناعت کرد، بی نیاز شد. و چون از خلق عزلت گرفت، سلامت یافت؛ و چون شهوت زیر پای آورد، آزادگشت. و چون از حسد دست بداشت، مروّت ظاهر شد. و چون روزی چند صبر کرد، برخورداری جاوید یافت».

گفت: «پیوسته اهل دل به خاموشی معاودت می‌کنند؛^۱ تا وقتی که دل‌های ایشان در نطق آید. پس آن در زبان سرایت کند»، گفت: «ورع سه مقام است: یکی آن‌که بنده سخن نگوید مگر به حق - خواه در خشم باش و خواه در رضا. دوم آن‌که اعضای خود نگه دارد از هر چه خشم خدای عزوجل در آن باشد. سیم آن‌که قصد وی در چیزی بود که خدای تعالی بدان رضا داده است»، گفت: «مثقال ذره‌ای از ورع، بهتر از هزار سال نماز و روزه»، گفت: «فاضل‌ترین اعمال، فکرت است و ورع».

گفت: «اگر بدانمی که در من نفاق نیست، از هرچه روی زمین است، دوست‌تر دارم». گفت: «اختلاف باطن و ظاهر، و دل و زبان از جمله نفاق است^۲». گفت: «هیچ مؤمن نبوده است از گذشتگان و نخواهد بود از آیندگان، که نه بر خود می‌لرزد که: نباید (نکند) که منافق باشم!». گفت: «هرکه گوید مؤمنم، حقا که مؤمن نیست، به یقین». یعنی: فلا تزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی.^۳ گفت: «مؤمن آن است که آهسته و ساکن بود. و چون حاطب لیل نبود. یعنی چون کسی نبود که هرچه تواند کرد، بکند. و هرچه به زبان آید، بگوید».

گفت: «سه کس را غیبت نیست: صاحب‌هوا را، و فاسق را، و امام‌ظالم را». گفت: «در کفارت غیبت، بسنده است استغفار، اگرچه بحلی^۴ نخواهی». گفت: «مسکین فرزند آدم، راضی شده به سرایی که حلال آن را حساب است و حرام آن را عذاب». گفت: «جان فرزند آدم، از دنیا مفارقت نکند الا به سه حسرت: یکی از آن‌که سیر نشده بُود از جمع کردن. دوم آن‌که در نیافته بُود آنچه امید داشته بود. سوم آن‌که زادی نساخته بُود، چنان راهی را».

یکی گفت: «فلان کس جان می‌کند». گفت: «چنین مگوی که او هفتاد سال است که جان می‌کند؛ از جان‌کندن باز خواهد رست، تا به کجا خواهد رسید؟».

گفت: «نجات یافتند سبکباران و هلاک شدند گرانباران». گفت: «خدای تعالی

۱. باز می‌گردند.

۲. برگردید به ص ۴۵.

۳. خود را به پاکی مستایید؛ او داناتر است که پرهیزگار کیست (النجم، ۳۲).

۴. حالیت.

بیامرزد قومی را، که دنیا به نزدیک ایشان ودیعت بود. ودیعت را باز دادند و سبکبار برفتند». گفت: «به نزدیک من زیرک و دانا آن است که خراب کند دنیا را؛ و بدان خرابی دنیا، آخرت را بنیاد کند. نه خراب کند آخرت را، و بدان خرابی، دنیا را بنیاد کند». گفت: «هر که خدای عزوجل را شناخت، او را دوست دارد. و هر که دنیا را شناخت، او را دشمن دارد». گفت: «هیچ ستوری به لگام سخت، اولی تر از نفس تو نیست در دنیا». گفت: «اگر خواهی که دنیا را بینی - که بعد از تو چون خواهد بود - بنگر که بعد از مرگ دیگران چون است». گفت: «به خدا، که نپرستیدند بتان را، الا به دوستی دنیا».

گفت: «کسانی که پیش از شما بوده اند، قرآن، نامه ای دانستند که از حق به ایشان رسید. به شب تأمل کردند و به روز بدان کار کردند. و شما درس کردید و عمل بدان، ترک کردید. و اعراب و حروف آن درست کردید و بدان بارنامه دنیا می سازید». گفت: «به خدا که زر و سیم را کس دوست و عزیز ندارد که نه خدای عزوجل او را خوار گرداند». گفت: «احمق بود که قومی را ببندد، که از پس او روان می شوند، و به هیچ حال دل او بر جای نماند». گفت: هر چه کسی را خواهی فرمود، باید که اول فرمانبردار باشی».

گفت: «هر که سخن مردمان پیش تو آرد، سخن تو پیش مردمان برسد» گفت: «برادران، پیش ما عزیز ترند از اهل و فرزندی؛ که ایشان یار دین اند؛ و اهل و فرزندی یار دنیا و خصم دین». گفت: «هر چه بنده بر خود و مادر و پدر خود تفقد کند، آن را حسابی بود؛ مگر طعامی که پیش مهمانان و دوستان نهد». گفت: «هر نمازی که دل در او حاضر نبود، به عقوبت نزدیک بود».

گفتند: «خشوع چیست؟». گفت: «بیمی که در دل ایستاده بود، و دل آن را ملازم گرفته».

گفتند: «مردی بیست سال است تا به نماز جماعت نیامده است. و با کس اختلاط نکرده و در گوشه ای نشسته». حسن پیش او رفت و گفت: «چرا به نماز نمی آیی و اختلاط نمی کنی؟». گفت: «مرا معذور دار که مشغولم». گفت: «به چه مشغولی؟». گفت: «هیچ نفس از من بر نمی آید که نه نعمتی از حق به من رسد و نه معصیتی از من بدو. به شکر آن نعمت و به عذر این معصیت مشغولم». حسن گفت: «هم چنین باش که تو بهتر از

منی».

پرسیدند که «تو را هرگز وقت خوش بود؟». گفت: «روزی بر بام بودم. زن همسایه با شوهر می‌گفت که: قریب پنجاه سال است تا در خانه تو آم. اگر بود و اگر نبود، صبر کردم در گرما و سرما؛ و زیادتی نطلبیدم؛ و نام و ننگ تو نگاه داشتم؛ و از تو به کس گله نکردم. اما بدین یک چیز تن درندهم که بر سر من دیگری گزینی. این همه برای آن کردم تا تو را بینم همه؛ نه آن که تو دیگری را بینی؛ امروز به دیگری التفات می‌کنی. اینک به تشنیع، دامن امام مسلمانان گیرم». حسن گفت: «مرا وقت خوش گشت و آب از چشمم روانه شد. طلب کردم تا آن را در قرآن نظیر یابم. این آیت یافتم: «ان الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء»^۱ همه گناهت عفو کردم. اما اگر به گوشه خاطر به دیگری میل کنی و با خدای عز و جلّ شرک آوری، هرگزت نیامرزم.

نقل است که یکی از وی پرسید که «چگونه ای؟». گفت: «چگونه باشد حال قومی که در دریا باشند و کشتی بشکنند و هر یکی بر تخته‌ای بمانند؟». گفتند: «صعب باشد». گفت: «حال من هم چنین است».

نقل است که روز عیدی بر جماعتی بگذشت که می‌خندیدند و بازی می‌کردند. و گفت: «عجب از ایشان دارم که بخندند و ایشان را از حقیقت حال خود خبر نه». نقل است که کسی را دید که در گورستان نان می‌خورد. و گفت: «او منافق است». گفتند: «چرا؟». گفت: «کسی را که پیش این مردگان شهوت بجنبد، گویی به آخرت و مرگ ایمان ندارد و این نشان منافقان بود».

نقل است که در مناجات گفتی: «الهی مرا نعمت دادی، شکر نکردم. بلا بر من گماشتی، صبر نکردم. بدان که تو را شکر نکردم، نعمتی از من باز نگرفتی. و بدان که صبر نکردم، بلا دایم نگردانیدی. الهی از تو چه آید جز کرم؟».

و چون وفاتش نزدیک آمد، بخندید - و هرگز کس او را خندان ندیده بود - و

۱. خداوند گناه شرک به او را نمی‌آمرزد؛ و گناهان فرودتر از آن را برای هر که خواهد می‌آمرزد (النساء، ۴۸، ۱۱۶).

می‌گفت: «کدام گناه؟». و جان بداد. پیری او را به خواب دید و گفت: «در حال حیات هرگز نخندیدی. در نزع، آن چه حال بود؟». گفت: «آوازی شنیدم که یا ملک الموت! سخت بگیرش که هنوز یک گناه مانده است. مرا از آن شادی خنده آمد. گفتم: کدام گناه؟ و جان بدادم». بزرگی در شب وفات، او را به خواب دید که درهای آسمان گشاده بودی؛ و منادی می‌کردند که حسن بصری به خدا رسید و خدا از وی خوشنود [است]. والسلام.^۱

عطار در احوال رابعه نیز روایاتی آورده که ذکر حسن بصری در آنها آمده؛ و با اینکه جملگی افسانه است، برای آگاهی بیشتر از تصوّرات عارف نیشابور درباره این دو بزرگ، نقل آنها مناسب است:

رابعه گاه‌گاه به مجلس حسن بصری رفتی، اگر در مجلس حسن حاضر نبودی، حسن مجلس نگفتی. روزی رابعه بر کوهی رفته بود. نخجیران و آهوان گرد آمدند و در وی نظاره می‌کردند. ناگاه حسن بصری پدید آمد. همه بر میدند. حسن چون آن بدید، متغیّر شد و گفت: «ای رابعه! چرا از من رمیدند و با تو انس گرفتند؟» رابعه گفت: «تو امروز چه خوردی؟» گفت: «پیه آبه^۲». گفت: «تو پیه ایشان خورده‌ای. چگونه از تو نرَمند؟»

نقل است که وقتی او را به خانه حسن گذر افتاد. و حسن بر بام صومعه چندان گریسته بود که آب از ناودان می‌چکید. و قطره‌ای از آن بر رابعه آمد. تفحص کرد تا چه آب است؟ چون معلوم شد، گفت: «ای حسن! اگر این گریه از رعونات نفس است، آب چشم خود نگه دار تا اندرون تو دریایی شود، چنان‌که اگر در آن دریا دل را جویی، نیابی الا عند ملیک مقتدر»^۳ حسن را این سخن سخت آمد و هیچ نگفت. یک روز رابعه را دید بر لب آب فرات. حسن سجاده بر روی آب انداخت و گفت: «ای رابعه بیا تا اینجا دو رکعت نماز کنیم.» رابعه گفت: «ای استاد! در بازار دنیا آخرتیان را عرضه دهی؟ چنان باید که ابناء جنس از آن عاجز باشند.» پس رابعه سجاده در هوا انداخت و گفت: «ای حسن اینجا آی، تا از چشم خلق پوشیده باشی» دیگر خواست تا دل حسن را باز دست آرد. گفت:

۱. عطار، ت، صص ۳۰ تا ۴۸.

۲. خوراکی از پیه.

۳. در نزد فرمانروایی توانا (القمر، ۵۵).

«ای استاد! آنچه تو کردی، ماهی بی بکند. و آنچه من می‌کنم، مگسی بکند. کار از این هر دو بیرون است.»

نقل است که حسن بصری گفت: شبانروزی پیش رابعه بودم و سخن طریقت و حقیقت می‌گفتم؛ چنان‌که نه بر خاطر من گذشت که: «من مردم»، و نه بر خاطر او گذشت که: «او زن است». آخر الامر چون برخاستم، خود را مفلسی دیدم و او را مخلصی. نقل است که شبی حسن با یاران پیش رابعه رفتند. و رابعه را چراغ نبود و ایشان را چراغ می‌بایست. رابعه تَفی بر انگشتان خود دمید. تا روز انگشتان وی چراغ می‌افروخت.

نقل است که وقتی رابعه حسن را سه چیز فرستاد: پاره‌ای موم و سوزنی و مویی. و گفت: «چون موم عالم را منور می‌دارد و خود می‌سوزد؛ و چون سوزن برهنه باش و پیوسته کار می‌کن؛ چون این هر دو خصلت به‌جای آوردی، چون موی باش تا کارت باطل نشود.»

نقل است که حسن رابعه را گفت: «رغبت شوهر کنی؟» گفت: «عقد نکاح بر وجودی وارد بُود. اینجا وجود کجاست؟ که من از آن من نیم. از آن اویم و در سایه حکم او. خطبه^۱ از او باید کرد.» گفت: «ای رابعه! این درجه به چه یافتی؟». گفت: «به آن که همه یافت‌هاگم کردم در وی.» حسن گفت: «او را چون دانی؟». گفت: «چون، تو دانی. ما بی چون دانیم.»

نقل است که حسن روزی به صومعه او رفت. و گفت: «از آن علم‌ها - که نه به تعلیم بوده باشد و نه به شنیده، بلکه بی واسطه خلق به دل تو فرو آمده است - مرا حرفی بگو.» گفت: «کلاوه‌ای^۲ چند ریسمان رشته بودم تا بفروشم و از آن قوتی سازم. به دو درم بفروختم. و یکی در این دست گرفتم و یکی در آن دست. ترسیدم که اگر هر دو به یک دست گیرم، جفت شود و مرا از راه ببرد. فُتوح امروز این بود.»

۱. خواستگاری.

۲. کلاف.

گفتند بارابعه: «حسن می‌گوید که: اگر یک نفس در بهشت از دیدار حق محروم مانم، چندان بگریم و بنالم که همه اهل بهشت را به من ترخم آید». رابعه گفت: «این سخن، نیک است. اما اگر در دنیا چنان است که اگر یک نفس از ذکر حق غافل ماند، همین ماتم و گریه و زاری پدید می‌آید، نشان آن است که در آخرت نیز چنین خواهد بود؛ و الا نه چنین است».

نقل است که رابعه روزی بیمار شد. حسن بصری به عیادت او آمد. گفت: خواهی ای دیدم مال دار، که بر در صومعه او نشسته بود - باصره‌ای زر. گفت: «از برای این زاهده عابده، چیزی آورده‌ام. و می‌ترسم که قبول نکند - تو شفاعت کن، باشد که قبول کند». حسن گفت: در آمدم و پیغام بگزاردم. رابعه به گوشه چشم در من نگریست و گفت: «کسی که (حق را) ناسزا می‌گوید، خدا روزی از او باز نمی‌گیرد. کسی که جانش جوش محبت او می‌زند، رزق از او باز گیرد؟ مال کسی که ندانم که حلال است یا حرام، چون قبول کنم؟ خواه را عذرخواه تا دلم در بند ندارد».

نقل است که حسن گفت: نماز دیگر^۱ پیش رابعه بودم. چیزی خواست پختن. گوشت در دیگ کرده بود. چون در سخن آمدم، گفت: «این سخن خوش تر از دیگ پختن». دیگ را همچنان بگذاشت تا نماز شام^۲ بگزاریم. نان خشک بیاورد و کوزه‌ای آب، تا روزه گشاییم. و به سر دیگ رفت تا برگردد. دیگ می‌جوشید به قدرت حق تعالی. پس در کاسه کرد و بیاورد و ما از آن گوشت بخوردیم که طعامی بود که هرگز به ذوق آن^۳ نخورده بودیم.

نقل است که حسن بصری و مالک دینار و شقیق بلخی - رحمهم الله تعالی - پیش رابعه - رحمها الله - رفتند. و در صدق سخنی می‌رفت. حسن گفت: «لیس بصادق فی دعواه من لم یصبر علی ضرب مولاہ - یعنی صادق نیست در دعوی خویش، هر که صبر نکند بر

۱. نماز عصر.

۲. نماز مغرب.

۳. خوشمزگی آن.

ضرب مولای خویش.»^۱ رابعه گفت: «از این سخن بوی منی می آید». شقیق گفت: «لیس بصادق فی دعواه من لم یشکر علی ضرب مولاه - صادق نیست در دعوی خویش، هر که شکر نکند بر ضرب مولای خویش.» رابعه گفت: «از این به باید». مالک دینار گفت: «لیس بصادق فی دعواه من لم یتلذذ بضر مولاه - صادق نیست در دعوی خود، هر که لذت نیابد از زخم دوست خویش.»^۲ رابعه گفت: «از این به باید». گفتند: «اکنون تو بگویی!» رابعه گفت: «لیس بصادق فی دعواه من لم ینس الم الضرب فی مشاهده مولاه - صادق نیست در دعوی خود، هر که فراموش نکند الم زخم^۳ در مشاهده^۴ مطلوب خویش.»^۴

* * *

در کتاب تفسیر سوره یوسف، املائی احمد بن محمد بن زید طوسی، نیز حکایتی می خوانیم که به عنوان گزارشی تاریخی نمی توان به آن نگریست:

حکایت

حسن بصری را همسایه ای بود گبر، خانه آن گبر در زیر خانه حسن بود اندر شهر بصره، آن گبر بیمار شد. حسن گفت اگرچه بیگانه است بر ما حق مجاورت دارد. به عیادت او رفت. بر بالین او نشست. گفت: ای مرد هان پیر گشتی قدمی در راه موافقت نه. گفت: تا او معاونت نکند من موافقت چون کنم؟ حسن باز پس نگرست. نزدیک بالین او تغاری دید پر آب. پرسید کی^۵: این تغار چیست؟ گفت: این تغار از بهر آن است کی این بالای سر ما طهارت گاه تست؛ چون تو بر بالایش وضو می کنی آب به زیر می آید؛ ما در این تغار می گیریم و بیرون می ریزیم. حسن گفت: ای عجب! چندست کی شما بدین محنت درید؟ گفت: سی سال است. گفت: چرا نگفتید مرا تا من این جایگاه عمارت کردم تا این رنج بر شما نیامدی؟ گفت: اگر بگفتمی باری بر دل تو نشستنی؛ و همسایه بار کِشنده بود نه بار نهنده. حسن گفت: ای عجب! سخن آشنایان می گویی و قدم در راه

۱ و ۲. یعنی بر زخمی که مولای او به او زند.

۳. عطار، ت، صص ۷۲، ۷۴، ۷۸ تا ۸۰، ۸۴، ۷۰-۸۶.

۴. که

بیگانگان داری! قدمی در راه موافقت نه و بگرو^۱ کی حالت تنگ است. گفت: ای حسن تو نیز نه طریق علما داری؛ و نه می سیرت اولیا داری؛ تا نگرواند^۲ چون گروم؛ و تا در نگشاید چون درآیم؟ حسن از ایمان او نومیدگشت؛ برخاست تا به درآید؛ چون پای بیرون در نهاد مرد آواز داد کی: ای حسن باز آی کی در این ساعت شوری و عشقی در دل ما پدید آمد؛ مگر قفل و بند ما را کلید آمد. حسن باز گردید. خواست کی ایمان بر وی عرضه کند؛ مرد گفت: یا حسن دم درکش کی بی واسطه تلقین تو درگاه معرفت گشادند؛ و ما را سر بدان ساحت^۳ دولت در نهادند. پس پشت به حسن کرد و گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله» این بگفت و جان بداد. حسن چون آن علامت بدید جامه بدرید و خاک بر سر کرد. گفتند: تو را چه افتاد؟ چرا شکر نکنی کی مَلِکِ تعالی به برکات تو بیگانه ای را معرفت داد. گفت: «انتم فی واد و انا فی واد». گفت: این مرد هشتاد سال بیگانگی کرد؛ و در آخر نفسش در بازگشادند؛ و سر در ریاض دولت در دادند؛ و وسیلت در میان نه. حسن را هشتاد سال است تا آشنایی می ورزد. می ترسد کی به آخر نفسش در بندند و مهر خذلان بر نهند.

ای کسی کی به خروارها معصیت داری نومید مگرد؛ اگر مَلِکِ تعالی را به تو نظر فضل و احسان بُود، آن گناهان تو جمله در معرض عفو و غفران بود؛ و اگر او را به تو نظر عدل بُود، آن همه طاعت تو عین فسق و خذلان و عصیان و ناامیدی بود.^۵

* این داستان را نیز روایت تاریخی نمی توان انگاشت اما خالی از لطافتی نیست:

وقتی رابعه را بر در خانه حسن گذری افتاد؛ و حسن سر از دریچه بیرون کرده بود و می گریست. آب چشم حسن به جامه رابعه رسید. بر برچید (دامن خود را جمع کرد) پنداشت که باران است؛ چون معلومش شد که آب چشم حسن است، روی سوی حسن

۱. ایمان بیاور.

۲. توفیق ایمان نهد.

۳. درگاه.

۴. شما در وادی هستید و من در وادی.

۵. احمد بن محمد طوسی، صص ۵-۳۴۳.

کرد و گفت: ای استاد! اگر این گریستن، از رعونات نفس است، آب چشم خود نگاه دار تا در اندرون تو دریایی شود - چنانک در آن دریا دل را بازجویی نیابی، الا عند ملیک مقتدر.^۱ حسن را این سخن سخت آمد؛ اما هیچ نگفت؛ تا یک روز رابعه را دید بر لب دجله نشسته. حسن سجاده بر سر آب افکند و گفت: ای رابعه بیا اینجا تا دو رکعت نماز بگذاریم. رابعه گفت: ای استاد! رختی را عرضه باید کرد که بر سر بازار صدق و رسته^۲ از چشم مردم پوشیده تر باشی. و باز فرمود: آنچه تو کردی ماهی را دست دهد؛ و آنچه من کردم مگس را میسر شود؛ کار از این هر دو بیرون است.^۳

* رساله‌ای فارسی موسوم به مناظره حسن بصری با شمعون نام آتش پرست نیز می‌شناسیم که تحریر همان داستانی است که در تذکرة الاولیا آمده؛ همچنین داستان حسن بصری و زن پارسا - که پرسش‌ها را با آیات قرآن پاسخ می‌داد - در ضمن رساله‌ای آمده است.

* این هم داستانی از منظومه منطق الطیر عطار که البته با گزارش‌های تاریخی تطبیق نمی‌کند:

حکایت شیخ حسن بصری و رابعه

رفت شیخ بصره پیش رابعه	گفت ای در عشق صاحب واقعه
نکسته‌ای کز هیچ‌کس نشنیده‌ای	بر کسی نه خوانده‌ای نه دیده‌ای
آن تو را از خوبستن روشن شدست	بازگو کز عشق جان من شدست
رابعه گفتش که ای شیخ زمان	چند پاره رشته بودم ریسمان
بردم و بفروختم خوشدل شدم	دو دُرست سیم زو حاصل شدم
هر دو نگرفتم به یک دست آن زمان	این درین دستم گرفتم آن در آن

۱. جز نزد دارنده ملکی توانا. (القمر، ۵۵)

۲. راسته.

۳. خوارزمی، ج ۱، ص ۵۵.

زبان که ترسیدم که چون شد سیم جفت
 راهزن گردد فرو نتوان گرفت
 مرد دنیا جان و دل بر خون نهد
 صد هزاران دام دیگرگون نهد
 تا به دست آرد جوی زر از حرام
 چون به دست آرد بمیرد والسلام
 وارث او را بود آن زر حلال
 او بماند در غم زر در وبال^۱

* این هم دو حکایت از مصیبت نامه عطار:

الحکایة و التمثیل

سائلی در مجمعی بر پای خاست
 زان جماعت بود مرد نیک حال
 گفت از آن کامروز در صدق و مجاز
 گفت در بصره حسن مهتر چراست؟
 و او به یک جو نیست حاجتمند کس
 چون ندادندش جواب آن سؤال
 او ز جمله فارغست از زاد و برگ
 هست خلقی را به علم او نیاز
 او به دنیاکی بود در بند کس؟
 خلق حاجتمند او تا روز مرگ
 لاجرم او مهتر آمد این زمان
 مهتری اینست در هر دو جهان
 خلق را نه دم ده و نه دام ساز
 ای دل از خون می کن از جان جام ساز
 هر سر موی تو سلطانی بود
 چون تو را نانی و خلقانی^۲ بود
 هیچ شک نبود که خون جان خورد
 هر که او از دست خوکان نان خورد
 آفتابی ذره گی تا کی کنی؟
 با سگان همسفرگی تا کی کنی؟
 خویشتن بر شمع زن پروانه وار^۳
 زمین بخیلان درگذر مردانه وار

الحکایة و التمثیل

دفن می کردند مردی را به خاک
 شد حسن در بصره پیش آن مگاک
 سوی آن گور و لحد می بنگریست
 بر سر آن گور بر خود می گریست

۱. عطار، من، صص ۶-۲۵۵.

۲. جامه کهنه.

۳. عطار، مص، ص ۵۲.

پس چنین گفت او که کاری مشکلت
 وان جهان را اولین منزل همی‌نشت
 گر تو را عقلست و چشمت نیست کور
 چون بدیدی سر بسر عبرت پذیر
 زان که گر فردا فرو مانی به کار
 حسرت و زاری ندارد هیچ سود
 گر نه ای دشمن یقین تو خویش را
 پنبه غفلت ز گوش خود بر آر
 دل چه بندی در جهان جمله رنگ
 چون نترسی زان جهان صعبناک
 چند ازین چون آخر این خواهد بود؟
 چون به چشم سرهمی بینی یقین
 می‌نگویی خود چه خواندی در کتاب
 هیچ مردم در پس این پرده نیست
 گر دمی خواهی زدن در پرده‌ای
 در جهان زین نوع یک همراه نیست
 هر چراغی را که باشد باد پیش
 چون تو پرسودا دماغی می‌بری
 می‌ترسی کاین چراغ زود میر
 گر بمیرد این چراغ ناگهی
 ره به سر بر پیش ازان ای بی دماغ
 چون چراغ تو بمرد ای بی خبر

کاین جهان را گور آخر منزلست
 اولین و آخرین زیر زمینست
 دیدگان بگشای و بین تاریک گور
 کار خود را دست خویش امروز گیر
 غصه بینی و پشیمانی هزار
 من بگفتم حال تو خواهی شنود
 نیک بشنو پند این درویش را
 وین نصیحت رانه از بازی شمار
 کاخرش اینست یعنی گور تنگ
 کاولش اینست یعنی زیر خاک
 وای ازان کاؤل چنین خواهد بدن
 می‌رود خلقی چنین زیر زمین
 کین چنینی فارغ از مرگ و حساب
 تا کسی او را به زاری مرده نیست
 با کسی زن کو ندارد مرده‌ای
 وین چنین همدم به جز الله نیست
 چون تواند برد راه آزاد پیش؟
 صرصری در ره چراغی می‌بری؟
 زود میرد گر توانی زود گیر
 ره به سر نابرده افستی در چهی
 کز چنان بادت فرو میرد چراغ
 نه نشان مانند ازو و نه اثر
 * نیز دو حکایت از الهی‌نامه عطار که هیچ یک را گزارش تاریخی نباید

انگاشت:

حکایت حسن بصری و رابعه رضی الله عنهما

حسن یک روز رفت از بصره بیرون بسی بُزکوهی و نخچیر و آهو حسن را چون زراهی دور دیدند حسن چون دید آن دروی اثر کرد به صدق از رابعه پرسید آنگاه ز تو نگر یختند از من رمیدند ازو پس رابعه پرسید رازی درین ساعت مرا ای پاک خاطر به خون دل یکی پیه آبه کردم چو از وی رابعه بشنید این راز که خوردی پیه این مُشتی پریشان اگر کم خوردنی باشد چو مورت اگر هر روز یک خرما کنی قوت چو کرمانت برای بند بندست چنین تو پشتگرم از آب و نانی نه ای بی مَبْرَز^۴ و بی مطبخ ای مرد ز یک دوزخ به دیگر دوزخ آیی چو نشکیبی دمی از لوت و از لات

به پیش رابعه آمد به هامون به گردش صف زده بودند هر سو ز پیش رابعه یک سر رمیدند زمانی غیرتش زیر و زبر کرد که از بهر چه حیوانات این راه مگر با خود مرانا اهل دیدند که چه خوردی تو گفتا پی^۱ پیازی پیازی بود و اندک پیه حاضر درین دم کآمدم بیرون بخوردم برآورد ای عجب مردانه آواز چگونه از تو نگر یزند ایشان؟ بو د کم خوردنِ کرمانِ گورت مسلم^۲ مانی از کرمانِ تابوت به یک خرما ازین کرمان پسندست^۳ شکم پر کرده در پهلو ازانی دلت نگرفت ازین دو دوزخ ای مرد؟ که از مبرز به سوی مطبخ آیی به سودا چند پیمایی خیالات

۱. پیه.

۲. به سلامت.

۳. بسنده است؟

۴. آبریزگاه.

تو را گفتند جان را ده طهارت
 به باطن حرمتت باید همیشه
 کسی گفت آتشی در خویشتن زن
 تو تن را می‌کنی دایم عمارت
 که جز خدمت به ظاهر نیست پیشه
 چو خوردی لقمه‌ای، بنشین و تن زن^۱

حکایت حسن بصری و شمعون

حسن در بصره استاد جهان بود
 مگر هشتاد سال آتش پرستی
 به نام آن گبر، شمعون بود در جمع
 چو بیماری او از حد برون شد
 به دل گفتا که باید رفت امروز
 چه گر گبری زبی سرما یگانست
 شد القصه حسن نزدیک شمعون
 سیه گشته زدود آتشش روی
 زبان بگشاد شیخ و گفت ای پیر
 همه عمر از هوس بر باد دادی
 بی‌آزردی خدای خویشتن را
 تو پنداری کز آتش سود دیدی
 مکن ای خفته تا یابی رهایی
 چرا از آتشی دل می‌فروزی
 دران آتش که یک ذره وفا نیست
 گر آتش را وفا بودی زمانی
 تو کآتش می‌پرستی روزگاریست
 یکی همسایه گبرش ناتوان بود
 گرفته بود پیشه جَوْر و مستی
 همه سر پیش آتش داشت چون شمع
 حسن را درد دل در دل فزون شد
 عیادت را و پرسیدن در آن سوز
 ولیکن آخر از همسایگانست
 میان خاک دیدش خفته در خون
 نه جامه در برش پاکیزه نه موی
 بترس آخر زحق تاکی ز تقصیر؟
 میان آتش و دود اوفتادی
 گرو کردی به دوزخ جان و تن را
 نمی‌دانی کز آتش دود دیدی
 که گر شیری تو با حق بر نیایی
 که گر بزبایدت حالی بسوزی
 ازو مویی وفا جستن روا نیست
 تو را دادی دمی باری امانی
 بسوزد آخرت وین طرفه کاریست

ولی من کز دل و جان حق پرستم
 که تا آگه شوی تو ای گنه‌کار
 بگفت این و در آتش برد دستی
 چو دست شیخ دید آن گبرِ فرتوت
 بتافت از پرده صبح آشنایی
 حسن را گفت شیخا این چه حالست
 که من آتش پرستی پیشه دارم
 درین معرض که جان برب رسیدست
 چه سازم چاره کارم چه دانی؟
 زبان بگشاد شیخ و گفت ای پیر
 پس آنکه گفت شمعون کای نکوکار
 اگر تو این زمانم یار گردی
 که حق عفو کند بی هیچ آزار
 من ایمن آرم و باراه آیم
 حسن بنوشت خطی و نکو کرد
 دگر باره بگفت ای شیخ دین دار
 که بنویسند بر این خط گواهی
 حسن فرمان آن گبرِ کهن کرد
 خط آورد و به شمعون داد آنگاه
 چو خط بستند، حسن را گفت: ای پیر!
 مرا چون پاک شستی در کفن نه
 بگفت این و بر آمد جانِ پاکش

بر آتش در نگر این لحظه دستم
 که جز حق نیست در عالم نگهدار
 که در مویش نامد زان شکستی
 ز دست شیخ شد حیران و مبهوت
 چو شمعی یافت شمعون روشنایی
 که اکنون مدّت هفتاد سالست
 کنون از حق بسی اندیشه دارم
 دلِ تاریک را صبحی دمیدست
 که بسیاری نمآند از زندگانی
 مسلمان شو تو را اینست تدبیر
 بسی آزرده ام حق را به گفتار
 خطی بدهی و پذیرفتار گردی
 دهد در جنتم تشریف دیدار
 ولی چون خط دهی آنگاه آیم
 پذیرفتاری مقصود او کرد
 عدول^۱ بصره می باید به یک بار
 که می ترسم من از قهر الهی
 بزرگان را گواه آن سخن کرد
 مسلمان گشت شمعون نکوخواه
 چو جانم در رباید مرگ^۲ تقدیر
 به دست خویش در خاک کهن نه
 جهانی خلق گیرد آمد به خاکش

۱. عادلان.

۲. مرگ مقدر.

نهادند آن خطش در دست آنگاه
 نخفت آن شب حسن در فکر می بود
 به دل می گفت زیرک اوستادم
 دلیری کردم و از جهل بود آن
 چو می ترسم که من خود غرقه میرم
 چو محروم ز ملک آب و گل من
 درین اندیشه بود او تا سحرگاه
 چنان در خواب دید آن شمع ایمان
 ز عزّ پادشاهی تاج بر سر
 لبی خندان رخی تابان چو خورشید
 حسن گفتش که هین چونی درین دار
 سرای من بهشت جاودان کرد
 کنون تو از پذیرفتاری خویش
 حسن گفتا چو گشتم باز هشیار
 اگر درمان کنی درمان چنین کن

* جامی در تحفة الاحرار حکایتی از حسن بصری و پندگرفتن او از حجاج به نظم درآورده و از جمله ابیات آن:

همچو حسن هر که بود هوشمند
 حکمت نو یافته هر جا بود
 گرچه بیاید به رهش بی طلب
 گوهر گنجینه جان سازدش
 جامی اگر خُلق تو آمد حَسَن
 گوش کند از لب حجاج پند
 گمشده خاطر دانا بود
 گیردش از خاک به دست ادب
 در صدف سینه نهان سازدش
 از لب هر ظالم حجاج فن

۱. قبالة.

۲. خلعت.

۳. عطار، ا، صص ۴-۱۸۱.

نکته حکمت که رسد گوش کن ظلم رساننده فراموش کن^۱
 * حکایتی از توصیه و راهنمایی امام حسن علیه السلام به جوانی در باب حضور در
 مجلس حسن و استفاده از او نیز در هفت اورنگ جامی آمده است.
 * نیز حکایتی از اسرار الشهود اثر طبع شمس الدین محمد لاهیجی نوربخشی
 متخلص به اسیری:

مقتدای دین حسن خیرالانام	آنکه شهر بصره شد او را مقام
داشت در همسایه یک آتش پرست	نام او شمعون و چون پروانه مست
گشت او بیمار و در نزع او فتاد	شد از آن آگاه شیخ اوستاد
شیخ عالم قطب آفاق جهان	رفت تا شمعون ببیند در زمان
چون به بالینش شد و پرسید حال	دید زار و ناتوان همچون هلال
دود آتش کرده رویش را سیاه	عمر او رفته، شده کارش تباه
رحم آمد شیخ را بر حال او	در چنین دم زانچنان احوال او
چون که مهر شیخ جنبیدن گرفت	بحر افضالش خروشیدن گرفت
شیخ گفت عاقبت از حق بترس	خویش را زین فعل خود فریادرس
در میان دود آتش سالها	کرده ای ضایع تو عمر پربها
وقت آن آمد که گردی حق پرست	ز آتش سوزنده واداری تو دست
شو مسلمان و به حق ایمان بیار	تا ببخشد بر تو فضل کردگار
گفت شمعونش که ای شیخ عزیز	باز می دارد ز اسلام سه چیز
گر نبود این سه مؤمن می شدم	در ره حق چون تو موقن می شدم
اول آنکه ذم دنیا می کنند	روز و شب اندر پی او می دوند
وان دگر گویند حق دان مرگ را	خود نمی سازند ساز و برگ را
پس سیوم گویند دیدار خدا	مؤمنان را حق بود روز جزا
هیچ کاری که رضای حق در اوست	می سازند از برای دید دوست

کَبِرَ مقتاً^۱ را فرامش کرده‌اند
 ره‌زنِ راهست قولِ بی‌عمل
 آنچه می‌گویند گر باشد چنان
 گر نباشد، از چه باشد گفتنش؟
 شیخ گفتا کاین نشان آشناست
 مؤمنان را هست اقراری به حق
 بوده‌ای هفتاد سال آتش پرست
 حقّ تو آتش نمی‌آرد به جا
 گر بدارد حق نخواهد سوختن
 خوش بیا تا دست بر آتش نهیم
 شیخ دست خویش بر آتش نهاد
 یکسر مویش نشد آزرده زان
 صبح دولت در دل شمعون دمید
 گفت شیخا چیست تدبیرم بگو
 شیخ گفتش شو مسلمان این زمان
 گفت شمعون شیخ را حجّت بده
 که عقوبت نَبُودم در آخرت
 در زمان آن شیخ خطّی در نوشت
 گفت شمعونش عدول بصره گو
 هم به گفت شیخ بنوشتند زود
 ناله‌ها و گریه‌ها بسیار کرد
 دین پذیرفت و به اسلام آمد او
 پس حسن را این وصیت کرد زود

تا چه باطل در خیال آورده‌اند
 گفت بی‌کردار را نبود محل
 فعل هم باید بود در خورد آن
 مشکلم اینست بشنو از منش
 این همه بیگانگی آخر چراست
 نیست باطل بی‌عمل گفتار حق
 خود نداری غیر باد این دم به دست
 گر در آیی همچو من سوزد ترا
 آتش سوزنده یک مویم ز تن
 تا یقین گردد ازین شک و اراهیم
 شعله‌ای در جان شمعون او فتاد
 چونکه شمعون دید احوال چنان
 ذوق ایمان گشت در جانش پدید
 چاره‌ام کن زانکه هستم چاره‌جو
 چاره‌ تو این بود تحقیق دان
 خطّ خود را هم بر آن حجّت بده
 حق ببخشد جمله کفر و معصیت
 که نگیرد حق ترا زان فعل زشت
 تا گواهی‌ها نویسندم بر او
 آن زمان شمعون بسی زاری نمود
 آمد از افغان او دل‌ها به درد
 از صفای ذوق ایمان برد بو
 وقت مردن بین چه اخلاصی نمود

۱. اینکه سخنی بگویند و برخلاف آن رفتار کنید خداوند را سخت به خشم می‌آورد (الصف، ۳).

چون بمیرم گفت فرما تا مرا
 پس مرا بر دست خود در خاک نه
 تا مرا حجت بود پیش خدا
 شیخ گفتش این وصیت‌ها تمام
 چون شنید از شیخ شمعون این جواب
 در زمان جان را به حق تسلیم کرد
 صدق و اخلاصش نگر ای مرد راه
 قول کامل بین چو کرد از جان قبول
 هر که قول اهل حق تصدیق کرد
 شیخ گفتش تا بشویندش به ساز
 بعد از آن کاغذ به دست او بداد
 از سر اخلاص چون آمد به راه
 بدگمانی کفر باشد در طریق
 شیخ را ز اندیشه آن شب هیچ خواب
 هر زمان با خویش می‌گفت این چه بود
 من که در دریای حیرت غرقه‌ام
 چون بگیرم دست دیگر غرقه را؟
 چونکه در ملک خودم دست نیست
 از چه گشتم من به راه حق فضول؟
 اندرین اندیشه خوابش در ربود
 دید شمعون را خرامان در بهشت
 بود تاجی از مرصع بر سرش
 شیخ پرسیدش که برگو حال چیست
 گفت شمعونش چه می‌پرسی خبر

پاکشویی شوید ای بحر صفا
 خط که بنوشتی به دست من بده
 تا بود این خط امان جان مرا
 کرده‌ام از تو قبول ای خوش پیام
 دیده‌ها برهم نهاد و شد به خواب
 شد به حضرت با دل پرسوز و درد
 قول و فعلش هست بر حالش گواه
 نی چرا گفت و نه چون چون بوالفضول
 شادگشت و وارheid از رنج و درد
 کرد بر وی شیخ و اصحابش نماز
 پس به دست خویش در گورش نهاد
 صدق بردش کشکشان تا پیشگاه
 صدق رهرو را بود نعم الرفیق
 نامد اندر چشم و بودش اضطراب
 بس عجب سودا که ما را رخ نمود
 می‌ندانم کنز کدامین فرقه‌ام
 از چه کردم حکم بر ملک خدا؟
 خط به ملک حق نوشتن بهر چیست؟
 بار او را من چرا گشتم حمول؟
 روح او در روضه جولانی نمود
 در درون مرغزاری جان سرشت
 حله نیکو و تازه در برش
 آنچه می‌بینم ز تو احوال چیست
 آنچه می‌بینی دو صد چندان دگر

جای ما حق در جوار خویش داد
 پس ز عین لطف دیدارم نمود
 آنچه فضلش کرد اندر حق من
 فضل حق بی علت و بی غایت است
 چون برآرد بحر غفران موج‌ها
 از کمال رحمتت ای کردگار
 پیش کوه عفو، کاهِ جرم را
 گفت شمعون با حسن باری کنون
 خطّ خود بستان به این حاجت نبود
 چون حسن بیدار شد زان خواب خوش
 در مناجات آمد و گفت ای خدا^۱
 جز به محض لطف و فضل کردگار
 نیست کس را اندرین درگه زیان
 چونکه گبر کهنه را ره می‌دهی
 بحر عفو ت چونکه گردد موج زن
 ناامیدی کفر دان در راه دین
 آیتِ غفّارِیش آمد گناه
 شد غنای او ز فقر ما عیان
 ما به هم محتاج و از هم ناگزیر
 از جمله سروده‌های فارسی نیز که مضمون آن ظاهراً برگرفته از کلام حسن
 است:

در به روی من به فضل خود گشاد
 کی توانم شرح دادن کان چه بود
 کی به شرح و وصف آید ای حسن
 از کتاب فضلش این یک آیت است
 محو گرداند گناه خلق را
 مؤمن و کافر همه امیدوار
 هیچ وزنی نیست ای ربّ الوری
 از ضمانی آمدی کلتی برون
 هست بی حد رحمت و فضل و دود
 کرد شادی‌ها بسی زان خوش منش

کس نمی‌یابد درین درگاه بار
 چونکه سازی گبر را از محرمان
 نیست نومیدی مرا از بیرهی
 محو گرداند گناه مرد و زن
 آیت لا تقنطوا^۲ بشنو یقین
 بی‌گنه ظاهر نشد لطفِ آله
 مظهر صانع یقین مصنوع دان
 آینه جود کریمان شد فقیر^۳

۱. در نسخه چاپی اسرارالشهد، در ضبط مصرع دوم این بیت خطایی روی داده؛ و مصرع دوم از سه بیت بعد، عیناً در آن نیز آمده است (نیست نومیدی...).

۲. الزمر، ۵۳.

۳. اسیری لاهیجی، صص ۶-۶۳.

پس از تو این یمین چون فسانه خواهد بود

بکوش تا ز تو نیکو بماند افسانه

(ابن یمین)

فسانه خوب شو آخر چومی دانی که پیش از تو

فسانه نیک و بد گشتند ساسانی و سامانی

(ناصر خسرو)

خنک کسی که پس از وی حدیث خیر کنند

که جز حدیث نمی ماند از بنی آدم

(سعدی)

باری چو فسانه می شوی ای بخرد

افسانه نیک شو نه افسانه بد^۱

که همه این ابیات، هم مضمون با سخنی از حسن و شاید هم ناظر به آن است:

انما انت احادیث؛ فان استطعت ان تکون حدیثا حسنا فافعل^۲

هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد بی گمان عیب تو پیش دگران خواهد برد^۳

که گویا ناظر به این سخن حسن است:

احذر ممن نقل الیک حدیث غیرک، فانه سینقل الی غیرک حدیثک^۴

نیز این سروده‌ها:

بگویش که عیب کسان را مجوی جز آنکه که بر تابی از عیب روی^۵

و: گر به عیب خویشان دانا شوی کی به عیب دیگران بینا شوی^۶

۱. دهخدا، ذیل واژه‌های افسانه، فسانه، حدیث، بخرد.

۲. تو مجموعه سخنان و گزارش‌ها و داستان‌هایی هستی که از تو حکایت می‌کنند. پس اگر توانی، سخن و گزارش و داستانی نیکو باش (ماوردی، ن، ص ۴۷۳).

۳. سعدی.

۴. ابن جوزی، آ، ص ۳۷.

۵. فردوسی.

۶. عطار (این بیت و دو بیت دیگری را که از سعدی و فردوسی نقل کردم، در لغت‌نامه دهخدا، ذیل دو واژه عیب و عیب جستن بیابید).

که شاید برگرفته از این کلام حسن است:

هیچ کس مؤمن حقیقی نخواهد بود مگر عیبی را که در خود اوست بر مردمان عیب نگیرد؛ و آنان را به اصلاح عیوب خود امر نکند مگر پس از آغاز به اصلاح آن عیب‌ها در خویش؛ زیرا اگر چنین کند، هیچ عیبی را در خود اصلاح نکند، مگر عیب دیگری در خود بیند که باید به اصلاح آن پردازد؛ و چون شیوه‌اش این باشد، اشتغالش به اصلاح عیوب خود، مانع از توجه به عیوب دیگران است.^۱

نیز بیتی هم مضمون با این کلام حسن: ای آنکه از دنیا چیزی می‌طلبی که به آن دست نمی‌یابی! آیا امید داری در آخرت به چیزی دست یابی که در طلب آن نبوده‌ای؟^۲

دنيا طلبیدیم و به مقصد نرسیدیم تا خود چه شود آخرت ناطلبیده
در سروده‌های مولانا و حافظ نیز از حسن با حرمت یاد شده است. حافظ گوید:

حسن ز بصره بلال از حبش صُهباب از شام

ز خاک مکه ابو جهل این چه بوالعجبی است^۳

مولانا گوید:

گفت فصلی زان حدیفه با حسن تا بدان شد وعظ و تذکیرش حسن
موشکافان صحابه جمله‌شان خیره گشتندی در آن وعظ و بیان^۴

۱. بدوی، ت، ص ۱۶۴.

۲. معصوم علی‌شاه، ج ۲، ص ۶۶.

۳. لغت‌نامه، ذیل عنوان بلال.

۴. مولانای رومی، مثنوی، ص ۱۱.

فصل چهاردهم

کتاب‌هایی که در شرح احوال و اقوال حسن نوشته‌اند

در خلال دو قرن دوم و سوم، از روایات مربوط به حسن بصری، در جهان اسلام بزرگ‌ترین اسطوره‌ها را ساختند و پرداختند؛ و به دلیل اهمیتی که وی در شاخه‌های گونه‌گونِ معارف اسلامی و در میان ارباب علوم مختلف داشته، افزون بر فصول متعددی که در کتاب‌های بی‌شمار، به شرح احوال و اقوال او اختصاص یافته، از دیرباز و در مناطق مختلف جهان اسلام و به زبان‌های گوناگون، آثار مستقلی در گزارش احوال و اقوال و روایات و اندیشه‌های وی نوشته‌اند و از آن میان^۱:

۱- روایات الحسن البصری گردآورده هِشام بن حَسَّانِ قُرْدُوسی (م ۱۴۸ هـ.) که از حسن بسیار روایت می‌کرده است.^۲

۲- الحسن البصری ادبه و حکمت و نشأته و حیاته و بلاغته از ابوالفرج عبدالرحمان ابن جوزی که ظاهراً قدیم‌ترین اثر موجود در این باب است؛ و در حلب (المکتبة العلمیة) و قاهره و یک بار با تصحیح سلیمان الحرش در سال ۱۴۲۶ هـ. در بیروت به نام آداب الحسن البصری و زهد و مواعظه چاپ شده است.^۳

۱. در فصول دیگر این دفتر نیز مجموعاً ۱۳ اثر را که مستقلاً در این باره تألیف شده است نام بردیم (بنگرید به صص ۷۴، ۹۱، ۹۶، ۱۱۰، ۱۴۲).

۲. بدوی، ت، ص ۱۷۲؛ زرکلی، ج ۸، ص ۸۵.

۳. حُصْری، ح، ص ۱۷۵؛ همو، ف، ج ۳، ص ۵۰۷.

۳- الزخرف القصری فی ترجمة الحسن البصری از شمس الدین محمد ذَهَبی.^۱ به گفته اسماعیل پاشا،^۲ محمد بن سعد واقیدی نیز اثری به نام الزخرفُ القصری فی ترجمة ابی سعید (الحسن) البصری دارد که احتمالاً همان اثر ذَهَبی اشتباهاً به نام محمد بن سعد ثبت شده است.

۴- الحسن البصری الحکیم الواعظ الزاهد العالم، تألیف دکتر مصطفی سعید الخن، ۳۶۵ ص، چاپ دمشق، دارالقلم، ۱۴۱۶ ه. .

۵- الحسن البصری من عمالقة الفكر والزهد والدعوة از دکتر مصلح بیومی، چاپ قاهره، ۱۹۸۰ م.^۳

۶- الحسن البصری از احسان عباس که در ۱۹۵۰ م. در قاهره چاپ شده است.^۴

۷- الحسن البصری از احمد شومان که چاپ شده است.^۵

۸- من اخبار الحسن البصری از عبدالغنی عبدالواحد نابلسی مقدسی که نسخه خطی آن موجود و شادِر مقاله ای درباره آن نگاشته و منتشر کرده است.^۶

۹- الحسن البصری از سندوبی که چاپ شده است.^۷

۱۰- الحسن البصری، کامل عویضه، چاپ شده است.^۸

۱۱- حسن بصری به فارسی از جواد نوربخش که در ۱۳۷۹ ش در تهران منتشر شده است.

۱۲- حیاة الحسن البصری از روضه جمال حُصْری مؤلف کتاب فقه الحسن البصری که ذکر آن گذشت.

۱. ذَهَبی، تذ، ج ۱، ص ۷۲؛ همو، س، ج ۱، ص ۸۲-مقدمه.

۲. اسماعیل پاشا، ج ۱، ص ۶۱۳.

۳. حُصْری، ف، ج ۳، ص ۵۰۷؛ عبدالرحیم، ج ۱، ص ۱۷.

۴. حُصْری، ح، ص ۱۷۵؛ سزگین، ع، ج ۴، ص ۱۰.

۵. حُصْری، ح، ص ۱۹۴.

۶. بسیط، ص ۴۰، ۱۹۰؛ سزگین، ع، ج ۴، ص ۱۰.

۷. بسیط، ص ۴۵.

۸. حُصْری، ح، ص ۹۲-پاورقی.

۱۳ - حیات خواجه حسن بصری (رح) از اخلاق حسین دهلوی، به اردو، چاپ دهلی، مطبع محبوب‌المطابع، ۶۳ ص.

۱۴ - حسن بصری (رح)، به اردو، چاپ لاهور، مطبع هندوستان استیم پریس.^۱

15 - H. H. SCHAEDER "Hasan al-Basri Der Islam, XIV (نشریه اسلام)؛ 1-75; (1925)

H. RITTER, "*Studien zur Geschichte der islamischem Frömmigkeit: I. Hasan al-Basri*" «مطالعات درباره تاریخ زهد اسلامی: ۱. حسن بصری» Der Islam, XXI (1933), 1-83

مقاله اولی از روابط سیاسی و مقاله دوم از تعلیمات حسن بصری گفتگو می‌کند.

J. OBERMANN, "*Political Theology in Early Islam: Hasan al-Basri's Treatise on Qadar*",

کلام سیاسی در اوایل اسلام، رساله حسن بصری درباره قدر

Journal of the American Oriental Society IV (1935), 138-62.

مجله انجمن شرقی امریکا^۲

۱. انجمن ترقی اردو، ج ۲، ص ۲۱۲.

۲. موننگمری وات، ص ۵۱.

فصل پانزدهم

در برابر قدرتمندان و بیدادگران

حسن، اعتماد و حتی گرایش به ستمگران را روانمی‌شمرد؛^۱ و در این مورد به آیه و لا تتركوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار^۲ استناد می‌کرد؛ و معتقد بود یکی از دو بدترین ویژگی در آدمی، گرایش به ستمگران، و یکی از دو ویژگی لازم برای آن‌که همهٔ امور آدمی به صلاح آید، پرهیز از گرایش به آنان است.^۳

حسن حضور در سپاه خلیفهٔ ظالم برای شمشیر زدن به دفاع از او در برابر مخالفان و حتی یاغیان را جایز نمی‌دانست؛^۴ و حتی ملازمت حکام را ناروای می‌شمرد؛ و خود نیز جز در مواردی که جبراً او را به نزد حاکمان می‌بردند به سراغ آنان نمی‌رفت. یک بار که دید قاریان قرآن بر درِ سرایِ امیر بصره جمع شده‌اند گفت: برای چه به اینجا آمده‌اید؟ خدا بر جمع شما نیفزاید! می‌خواهید بر این خبیثان درآبید؟! همنشینی با اینان همنشینی با نیکان نیست؛ متفرق شوید! خدا میان جسم‌ها و جان‌هایتان تفرقه بیافکند و مانند شما را در میان مسلمانان زیاد نکند! شما بدترین گروه هستید! قاریان را رسوا کردید؛ خدا

۱. ابونعیم، ج ۲، ص ۱۵۸.

۲. به ستمگران متمایل نشوید که آتش دوزخ به شما خواهد رسید (هود، ۱۱۳).

۳. بدوی، ت، صص ۹-۶۸.

۴. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۶۵، بدوی، ت، ص ۱۵۴.

رسوایتان کند! سپس با خشم از ایشان جدا شد.^۱

یک بار در ضمن سخنانی، به والی بصره که او را احضار کرده بود گفت: فقیری را گفتند: به نزد حکام نمی روی تا از نعمت های آنان بهره مند شوی؟ پاسخ داد: پناه بر خدا از آنچه او را ناخوش آید! من اگر لاغر باشم و با ایمان بمیرم، بهتر است که فربه باشم و منافق بمیرم. نیز خطاب به او در مورد کارگزاران حکام می گفت: همین خیانت و جنایت برای آدمی بس که امانت دارِ خائن و یاور ایشان در کارها باشد^۲ - که این سخن ظاهراً برگرفته از کلام مقدّس علوی (ع) است: کفاک خیانة ان تکون امینا للخونة.^۳

به سعید بن جبیر - از فقیهان و مفسران تابعین که به دست حجاج شهید شد - گفت: قدم بر بساط حکام منه اگر چه محض شفقت بر خلق باشد؛ و هرگز گوش خود را به امیران عاریت مده که خالی از آفت نیست و عاقبت زخم خویش را بزنند.^۴

یک بار یک شرطه به او گفت: تصمیم دارم از خوردن نیبذ (نوعی شراب) توبه کنم. حسن پاسخ داد: چرا نخست از کاری که توبه کردن از آن لازم تر است (شرطگی) توبه نمی کنی؟ توبه از نیبذ را برای وقتی بگذار که نیبذ خواری بدترین کارت باشد و آن گاه از آن توبه کن.^۵

رفتار حسن هم به گونه ای بود که گفته اند «لم یل للسلطان امارة»، و: لا ولی سلطانا (متصدی هیچ کار حکومتی نشد) و با آن که منصب قضا - آن هم در ایالت بزرگی مانند بصره - برترین منصبی بود که فقیهان عصر آرزویش را داشتند، در بسیاری از موارد که از او خواستند کار قضا را بپذیرد؛ این درخواست را رد کرد. یک بار پس از بیست روز اشتغال به قضا استعفا داد؛ و یک بار که به دستور یزید بن مهلب، به قضا منصوب شد، به محض خروج یزید از بصره، این کار را رها کرد و خانه نشین شد؛ و یک بار که عدی بن اَظطاة وی

۱. ابونعیم، ج ۲، ص ۱۵۱؛ ابن جوزی، آ، ص ۱۰۸؛ ذهبی، س، ج ۴، ص ۵۸۶.

۲. ابن جوزی، آ، ص ۱۰۷.

۳. ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۲۱.

۴. عطار، ت، ص ۳۷؛ ابن جوزی، آ، ص ۵۴.

۵. ابن جوزی، آ، ص ۱۰۹.

را به منصب قضاگماشت، گریخت و متواری شد؛ و در نامه‌ای به عدی تصریح کرد که تکیه زدن بر مسند قضا را ناخوش دارد؛ و درخواست کرد که او را از این کار معاف دارند؛ زیرا کسی که کاری را بر خویش واجب نمی‌داند، دعوت از وی برای اشتغال به آن کار نیکو نیست.^۱

حسن در برخورد با حکام جائز، گاهی بر مبنای تقیه سلوک می‌نمود؛ و برخلاف جمهور اهل سنت که تقیه را بر شیعه عیب می‌گیرند، صریحاً می‌گفت: تقیه تا روز قیامت جایز است.^۲ یک بار نیز که به او گفتند: آیا بر امیران وارد نمی‌شوی تا آنان را فرمان به نیکوکاری دهی و از بدی بازداری؟ پاسخ داد: مؤمن نباید خود را ذلیل کند. شمشیرهای اینان، جلوتر از زبان ما کار می‌کند؛ وقتی ما سخنی بگوییم، آنها با شمشیرهایشان به ما چنین پاسخ می‌دهند (دست خود را به حرکت در آورد).^۳ با این همه، در بسیاری از موارد، برخوردهای حسن با حکام در حد خودداری از همکاری با آنان و جلوگیری دیگران از این امر متوقف نشد؛ بلکه برخوردهایی سخت‌تر از این با ایشان داشت. علی‌رغم کسانی مانند ابن سیرین که حتی نکوهش حجاج به خاطر مظالم او را روا نمی‌شمردند،^۴ حسن غیبت امامان جائز و ذکر مظالم ایشان را جایز می‌دانست؛^۵ و علی‌رغم مُرَجَّه که هیچ جنایتی را منافی ایمان نمی‌شمردند، او حکمرانان و امرای عصر خود را که مردم را با زور مقهور ساخته و همه نعمت‌ها را با خودکامی به خود اختصاص داده بودند منافق می‌خواند؛ و حتی پاره‌ای از گزارش‌ها و احادیثی که روایت می‌کرد طعن و تعریض به حکام بود و برای نمونه: معقل بن یسار صحابی در بستر مرگ بود؛ عبيدالله بن زیاد که از جانب معاویه حاکم بصره بود به عیادت وی رفت. معقل به وی گفت: از پیامبر (ص) شنیدم که می‌گفت: هیچ بنده‌ای نیست که خداوند سرپرستی کسانی را به او

۱. همان، ص ۱۱۰؛ بدوی، ت، ص ۱۶۶.

۲. عبدالرحیم، ج ۱، ص ۲۰۷ - نیز برگردید به ص ۶۰ - متن و پاورقی ش ۳.

۳. بدوی، ت، ص ۱۵۴.

۴. ابونعیم، ج ۲، ص ۲۷۱.

۵. ابن جوزی، آ، ص ۶۱؛ عطار، ت، ص ۴۵.

سپارد، مگر اینکه چون بمیرد، اگر با رعیت خود نیرنگ بازی و نادرستی نماید خدا بهشت را بر او حرام نماید.^۱

شجاعت و صراحت حسن در برخورد علنی با اصحاب قدرت نمونه بود. در همین کتاب، انتقادهای او از معاویه و عثمان و از فجایع سپاهیان اموی در مدینه و کربلا، و ستایش هایش از امام علی (ع) در عصر سلطه دشمنان او و حتی در برابر ایشان آمده است و از دیگر نمونه‌های آن:

ثابت بنانی آورده است که: من در نزد حسن بودم. گدایی نابینا بیامد و گفت: صدقه دهید به کسی که عصا کشی ندارد تا او را راه ببرد؛ و چشمی هم ندارد که او را راه بنماید! حسن گفت: چنین کسی عبیدالله بن زیاد است که نه از نزدیکان وی کسی هست که او راهنمایی و به سوی خیر دلالت کند؛ و نه چشم دلش بیناست که آنچه را به سود او ست ببیند!

نیز از سخنان حسن است: ما هیچ کس را بدتر از ابن زیاد ندیدیم. نیز گفت: ابن زیاد که جوانی سرکش و تبه‌کار بود به نزد ما آمد. هر روزه پنج وعده غذا می خورد؛ و اگر یک وعده آن فوت شود، حالت جنون به او دست می دهد. بر دست چپ تکیه می کند و با دست راست تا گلو می خورد و آن گاه می گوید: چیزی برایم بیاورید که غذا را هضم کند. مادرت در عزایت بگریه! تو دینت را درهم می شکنی و خرد می کنی.^۲

وقتی خبر شهادت امام حسین (ع) به حسن رسید چنان می گریست که بناگوشش تکان می خورد. سپس گفت: خدا خوار کند امتی را که فرزند پیامبرش را کشت؛ به خدا سر حسین به بدنش ملحق خواهد شد؛ و آن گاه جد و پدر او از پسر مرجانه^۳ انتقام می گیرند.^۴ حسن می گفت: یزید (با چوب) به سر حسین، به سر و صورتی که پیامبر (ص) می بوسید زد. حسن به دنبال این سخن، این شعر را می خواند:

۱. حُصْرِي، ح، ص ۲۷۲.

۲. بلاذری، ج ۴، بخش ۲، صص ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۶.

۳. مرجانه نام مادر عبیدالله بن زیاد.

۴. قندوزی حنفی، ج ۳، ص ۴۸.

سُمَيَّة امسى نسلها عدد الحصى و بنت رسول الله ليس لها نسل^۱

حسن را گفتند دربارهٔ عبدالملک - خلیفهٔ قدرتمند و تبهکار اموی - چه می‌گویید؟
گفت: دربارهٔ مردی که حجاج یکی از گناهان اوست چه بگوییم؟^۲
عمر بن هُبَیْرَه از سرداران تبهکار دولت اموی و حاکم عراق و خراسان که بعداً به تفصیل از او سخن خواهیم گفت،^۳ حسن را احضار کرد و حدود یک ماه در خانه‌ای نگه داشت. سپس به سراغ وی آمد و سؤال کرد که وقتی اطاعت از خلیفه موجب سرپیچی از حکم خداست چه کنم؟ و او در پاسخ، شدیداً وی را از اطاعت خلیفه در چنین مواردی برحذر داشت و گفت: اگر در برابر خدا پرهیزگاری نمایی، تو را در برابر خلیفه حفظ می‌کند؛ ولی خلیفه نمی‌تواند تو را در برابر عذاب خدا مصون دارد؛ و به زودی خدا فرشته‌ای به سر وقت تو می‌فرستد؛ تا تو را از تخت فرماندهی ات جدا کند؛ و از فراخنای قصرت به سوی تنگنای قبرت بیرون کشد. و در آن هنگام تنها عمل صالح توست که تو را نجات می‌دهد. ای پسر هبیره! اگر از فرمان خدا سرپیچی، پس بدان که خداوند حکومت را برای یاری دین خدا و بندگان او قرار داده؛ مبادا با حکومت خداداد، دین خدا و بندگان او را مقهور نمایی؛ چراکه برای فرمانبری از یک مخلوق، نباید از فرمان آفریدگار سرپیچید.^۴

نیز از سخنان حسن خطاب به این مرد: ایمن مباش و بدان که خدا زشت‌ترین کار تو را در راه فرمانبری از خلیفه یزید (پسر خلیفه عبدالملک) می‌بیند، و بر آن با نظر خشم می‌نگرد؛ و سپس بابِ آمرزش را به روی تو می‌بندد.^۵

۱. سمیه (مادر زیاد و جدّه ابن زیاد که زنی بدنام بود) فرزندان و نوادگانی بی‌شمار به هم رسانیده؛ و دختر پیامبر خدا را نسلی نمانده است (سبط ابن جوزی، ج ۲، ص ۱۹۹).
۲. عبدالحلیم جندی، ص ۱۱۹.
۳. بنگرید به صص ۹-۳۲۷.
۴. ابونعیم، ج ۲، صص ۵۰-۱۴۹؛ حُصْری، ح، ص ۱۳۸؛ ابن جوزی، آ، صص ۸-۱۰۷؛ بدوی، ت، صص ۸-۱۵۷.
۵. شهابی، ج ۳، ص ۶۱۸.

یک بار اشعث بن قیس،^۱ درباره آیتی از قرآن پرسشی از حسن کرد؛ و او (باتوجه به دورویی و نفاق اشعث) پاسخ داد: به خدا قسم تو نمی توانی با سخنان باطل و به ظاهر نیکو امر را بر من مشتبه نمایی.^۲

یک بار در حضور حسن، امیری در کیفر دادن به مجرمی زیاده روی کرد. حسن کوشید که نخست با گفتگو و سپس با ترساندن امیر از عذاب خدا، او را از ادامه آزار آن مرد باز دارد؛ و چون سودی نداشت به او گفت: «تو داری خود را می زنی، اکنون می خواهی کم بزن می خواهی زیاد.» سپس بارها این آیه را خواند که درباره کسانی است که هدایت را نپذیرفتند و گمراهی را خریدند؛ و آمرزش الهی را نخواستند و عذاب خدا را برگزیدند: چه چیز آنها را بر آتش دوزخ شکیبا ساخته است؟^۳

و کعب بن ابوالأسود، از دولتمردان عصر اموی و رئیس بنی تمیم و مردی کین توز و خونخوار بود. یک بار به نزد حسن آمد و پرسید: اگر خون کیک به لباس باشد می توان با آن نماز خواند؟ او گفت: عجب دارم از کسی که مثل سگ خون مسلمانان را می خورد؛ و بسیار هم می خورد؛ و هرچه هم می خورد سیر نمی شود؛ آن گاه درباره خون کیک سؤال می کند. و کعب برخاست که برود؛ در راه رفتن مانند دیوانگان به چپ و راست متمایل می شد؛ حسن گفت: خداوند را در هر عضوی از این مرد نعمتی است که او به یاری آن گناه می کند. بار خدایا ما را از آنان قرار مده که از نعمت تو برای سرکشی در برابر تو نیرو گیرند.^۴

یک بار حسن به عبدالله بن آهثم^۵ نگرست که در مسجد با تبختر راه می رفت. پس به دیگران گفت: این را ببینید که در هر عضوی از او نعمتی از خدا و لعنتی از شیطان است.^۶

۱. امیر قبیله کِنْدَه در جاهلیت و اسلام و از دشمنان مقتدر امام علی (ع) که ذکر تبهکاری های وی و اعقاب وی در صص ۸-۴۱۱ خواهد آمد.

۲. ابن اثیر، مجدالدین، ج ۲، ص ۳۶۵.

۳. البقرة، ۱۷۵ (جاذب، ر، ص ۳۴۹؛ مصطفی الخن، ص ۳۵۵).

۴. ابن خلکان، ج ۴، صص ۸-۸۷، ج ۶، صص ۲۹۸، ۳۰۰، ج ۸، ص ۲۳۸؛ مصطفی الخن، ص ۳۵۵.

۵. از مشاوران خلیفه اموی و کارگزار و جیره خوار حاکم عراق.

۶. ابن عبدربه، ج ۲، ص ۱۹۷ (گزارش برخوردهای تندتر حسن با این مرد را در صص ۳۹۰ خواهیم آورد).

یک بار عدی بن ارطاة حاکم بصره خطبه می خواند. در ضمن سخن، از علی (ع) یاد کرد و به او ناسزا گفت. حسن به کسی که پهلوئی او نشسته بود گفت: خدا عدی را لعنت کند و دشمن دارد! به خدا که علی در دنیا و آخرت برادر رسول خداست.^۱

حجاج خانه باشکوهی برای خود در واسط بنا کرد؛ و آن را الخضراء (کاخ سبز) نام نهاد؛ و از مردم خواست که بیایند آن را تماشا کنند؛ و دعا کنند تا خدا آن را برای او مبارک گرداند. پس مردم آمدند؛ حسن نیز بیامد و خطاب به حجاج، سخنانی بسیار درشت بر زبان راند و از جمله گفت: ای مغرور! آنچه را ساخته‌ای دیدیم. ای فاسق ترین فاسقان! و ای خبیث ترین خبیث‌ها! آسمانی‌ها (فرشتگان) تو را دشمن می‌دارند؛ و زمینیان تو را لعنت می‌فرستند. خانه ناپایدار را بنا کردی؛ و خانه جاویدان (آخرت) را ویرانه ساختی و....

نیز گفت: بنایی که فرعون ساخت بزرگ‌تر و بلندتر از آن بود که حجاج بنا کرد؛ و خدا فرعون را به هلاکت رساند و آنچه را ساخته بود نابود کرد.

سپس گفت: «خدای تعالی با دانایان پیمان بسته که حقیقت را برای مردم بیان کنند؛ و آن را کتمان ننمایند.» و چون سخنان او را به حجاج رساندند، خطاب به شامیان گفت: ای مردم شام! برده‌ای از برده‌های بصره، چنان سخنانی به زبان می‌آورد، و هیچ‌یک از شما به او اعتراض نمی‌کنند؟! بیاوریدش. پس آوردندش؛ و شمشیر و نطع را نیز حاضر کردند که وی را بکشند. آن‌گاه حجاج سؤالی درباره عثمان و امام علی (ع) از وی کرد که حتی در آن لحظات خطرناک نیز حسن حاضر نشد پاسخی بر وفق میل حجاج به او دهد؛ و از دادن پاسخ صریح خودداری نمود. با این همه، حجاج قتل حسن را به مصلحت ندید؛ و برای به دست آوردن دل او موضع خود را عوض کرد و با او از در تکریم و بزرگداشت درآمد. و این امر را برخی نتیجه دعای مجربی که حسن خوانده بود دانسته‌اند و....^۲

۱. کوفی، ج ۱، ص ۳۲۷.

۲. المهدی لدین الله، ط، صص ۳-۲۱؛ همو، م، صص ۶-۱۳۵؛ قطب، ص ۱۷۸؛ ابن جوزی، آ، صص ۹-۱۰۸ (در مورد سؤال حجاج و پاسخ حسن و دعایی که خواند برگردید به صص ۴۸، ۶۶؛ و بنگرید به صص ۳۱۳-۴، ۳۳۵، ۳۴۵).

یک بار حجاج در ضمن خطبه‌ای گفت: «خدای تعالی، ناپایداری را برای دنیا مقرر داشته و پایداری را برای آخرت...»، حسن بشنید و گفت: شگفتناکه چگونه حجاج آنچه را دریافته دریافته؛ و آن‌گاه به این‌گونه روی از حق بگردانیده است؟^۱

حسن حجاج را این‌گونه معرفی می‌کرد: بر پله‌های منبر بالا می‌رود و ما را به نظر تحقیر می‌نگرد؛ و ما او را به نظر تعظیم می‌نگریم؛ ما را دستور به انجام کار نیکو می‌دهد و خود از آن می‌پرهیزد؛ و از انجام کار زشت منع می‌کند و خود آن را مرتکب می‌شود.^۲ نیز تصریح کرد که تضادِ گفتارِ حجاج با کردارِ او، ناشی از دورویی اوست و: نفاق همچنان مقهور و خوار بود تا این مرد (حجاج) عمامه بر سر و شمشیر به کمر بست.^۳

یک بار دیگر در وصف حجاج گفت: خفایش ضعیف چشمی رو به ما آورد که به هر سو می‌تاخت؛ و با سرکشی و طغیان همه را تهدید کرده و می‌گفت: مرا بشناسید! آری ما تو را شناختیم که خداوند و بندگان صالح او تو را دشمن می‌دارند.^۴

با شنیدن سخنانی حکیمانه از حجاج می‌گفت: «گمشده مؤمن (حکمت) از قلب منافق به درآمد.» و می‌گفت: آیا از این تبه‌کار تعجب نمی‌کنید که بر عرشه منبر می‌نشیند و همچون پیامبران سخن می‌گوید؛ و چون از منبر به زیر می‌آید، مانند جباران گستاخانه و دلخواهانه هرچه بخواهد می‌کند؟ در سخن گفتن با آیین خدا هماهنگ است و در عمل با او مخالف؟^۵ نیز این حدیث را از رسول (ص) نقل می‌کرد: پس از من فرمانروایانی خواهند بود که بر سر منبر، پیپی سخنان حکیمانه و حکمت‌آمیز گویند و دلهاشان از لاشه مرده بدبو تر است.^۶

چون مردی خطبه دو حاکم سفاک - زیاد بن ابیه و حجاج - را پس از ورود به عراق برای حسن بازگو کرد او گفت: تهیدست و بینوا باشند! چه عاملی آن دو را به

۱. ابن جوزی، آ، صص ۲-۸۱.

۲. شریف مرتضی، ا، ج ۱، ص ۱۵۵.

۳. برکات محمد مراد، ص ۳۸.

۴. ابن ندیم، ف، ص ۲۰۲.

۵. ابن ابی‌الحدید، ج ۲، صص ۳-۱۰۲.

۶. مصطفی‌الخن، ص ۲۱۱.

پروردگارشان مغرور نموده؟ خدایا ما را از کسانی قرار ده که از سرنوشت آن دو عبرت گیرند.^۱

در حضور حسن سخن از حجّاج به میان آمد و او گفت: آیا حجّاج، بجز یک الاغ سبک مغز بود؟^۲

در پاسخ مردی که به شکایت از حجّاج آمده بود، در نکوهش حجّاج و همانندان او گفت: خدا نابودشان کند! بندگان خدا را خدمتکار خود کرده‌اند؛ مال خدا را ملک خود ساخته‌اند؛ مردم را برای سیم و زر می‌کشند! چون خود به جنگ روند، در سراپرده‌های باشکوه و بر استران تندرو باشند؛ و چون برادر مسلمان خود را به سفر فرستند، گرسنه و پیاده فرستند.^۳

حسن در مجلسی بود؛ حجّاج بر او بگذشت و نزد او نشست و سپس برخاست و رفت. مردی خطاب به حسن گفت: حجّاج دستور داد تا مرا به عنوان سپاهی ببرند؛ و من ناگزیر سوار اسب شدم و سلاح برداشتم و رفتم؛ ولی به خدا آنچه به عنوان عطا به من داد، نه اجرت اسبم بود و نه هزینه نانخورانم. حسن به گریه درآمد و گفت: خدا بکشدشان! آنان را چه می‌شود؟ بندگان خدا را بردگان خود گرفته‌اند؛ و مال خدا را چون گویی میان خود دست به دست می‌دهند؛ و کتاب خدا را ابزار نیرنگ زدن به مردم گردانیده‌اند. شراب را با نام نیبذ حلال شمرده‌اند؛ ثروت را از راه ناحق به دست می‌آورند؛ و در راهی که منتهی به خشم خدا شود هزینه می‌کنند. دشمن خدا (حجّاج) چون خود به راه می‌افتد، سراپرده‌های گرانبها گرداگرد او است؛ و کفش‌های دوندگان را بر پا می‌کند؛ و چون برادر مسلمانش به راه می‌افتد، با شکم گرسنه و پای پیاده است.^۴

در جای دیگر بر حجّاج نفرین فرستاد و گفت: خدایا همان‌گونه که او سنت تو را میراند وی را بمیران.

۱. ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۱۹۹.

۲. ابن اثیر، مجدالدین، ج ۵، ص ۲۶۷.

۳. غزالی، ج ۳، ص ۶۸۵.

۴. ابن جوزی، ر، ص ۷۳.

حسن گفت: شنیدم علی (ع) بر منبر گفت: بار خدایا من آنان را امین شمردم و خیانت کردند؛ برایشان نیکخواهی نمودم و به من نیرنگ زدند. بار خدایا غلام ثقفی را بر آنان مسلط کن؛ تا در مورد اموال و خون‌های آنان، با حکم عصر جاهلیت حکم براند - سپس وصف آن غلام را بازگفت. حسن گفت: به خدا قسم اینها (که علی گفت) صفت حجاج بن یوسف ثقفی بود.^۱

یک بار حجاج فرستاد تا حسن را آورند؛ چون بیامد و در برابر حجاج ایستاد گفت: ای حجاج میان تو و آدم چند پدر بوده است؟ گفت بسیار. حسن گفت کجایند آنان؟ حجاج گفت: «مردند.» و سپس سر به زیر افکند و حسن بیرون آمد.^۲

یک بار که از نزد حجاج بیرون می‌آمد گفت: بر لوچکی درآمدم که از سر کبر و خشم، باد به سبیل‌هایش انداخته بود.^۳

یک روز حجاج بر سر منبر بود؛ و دژخیمان او شمشیر به دست بالای سر مردم ایستاده بودند تا کسی از جا نجنبند. مردم با چشم دوختن به خورشید، می‌خواستند بفهمانند که وقت نماز ظهر (یا عصر یا جمعه) فرارسیده؛ حجاج ایشان را نکوهش کرد که چرا خورشید را نگاه می‌کنید؟ و حسن گفت: شگفتا از این مردک با چشمان تنگ و بیمارش که می‌خواهد ما را از راه دین ما بازدارد. بر منبر ما بالا رفته و مردم را نکوهش می‌کند که چرا خورشید را نگاه می‌کنید؟ چرا به او نمی‌گویید که ای دشمن خدا! خدا را در روز برگردن ما حقی (تکلیفی، نمازی) است که ادای آن را در شب نمی‌پذیرد؛ و در شب برگردن ما او را حقی (تکلیفی، نمازی) است که آن را در روز نمی‌پذیرد. سپس گفت: چگونه چنین سخنی بگویند؛ با اینکه بالای سر هر یک از ایشان یک گردن کلفت شمشیر به دست ایستاده است.^۴

روزی حجاج خطبه می‌خواند. خطبه را چندان طول داد تا وقت نماز عصر رسید.

۱. نُؤیری، ج ۲۱، ص ۳۳۴.

۲. ابونعیم، ج ۴، ص ۸۸.

۳. ابن اثیر، مجدالدین، ج ۳، ص ۱۱۹.

۴. ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۲۴۱.

حسن نشسته بود؛ رو به حاضران کرد و گفت: «برخیزید که وقت نماز جماعت است.» سپس با اشاره به حجاج گفت: «خفاشکِ ضعیف چشمِ ملعونِ معذب، به سوی مردم اعزام شده.» سپس برخاست و مردم نیز برخاستند. حجاج به ناگزیر خطبه‌اش را برید و از منبر فرود آمد و با مردم نماز گزارد. سپس در تعقیب حسن برآمدند و او را نیافتند.^۱

حسن به کسی که قسم به طلاق خورده بود که حجاج دوزخی است گفت: اگر حجاج — با آن همه تبهکاری‌ها — دوزخی نباشد، تو نیز به دلیل زندگی با زن مطلقه‌ات دوزخی نخواهی بود.^۲

چون به حسن گفتند که: حجاج دستور داده در اهواز نماز جمعه به پا کنند، گفت: مردم را در شهرهای خودشان از نماز جمعه باز می‌دارد؛ و آنگاه دستور می‌دهد که در دوردست‌ها نماز جمعه به پا کنند.^۳

حجاج از بیماری‌اش به حسن شکایت کرد. حسن در پاسخ او گفت: من تو را از این که متعرض صالحان شوی منع کرده بودم و تو لجاجت نمودی. حجاج گفت: من از تو نخواستم بودم که از خدا بخواهی گشایشی در کار من پدید آورد؛ بلکه خواسته بودم از خدا بخواهی هرچه زودتر جان مرا بستاند.^۴

حسن وقتی از قتل سعید بن جبیر به دستور حجاج آگاه شد که خود از بیم حجاج پنهان می‌زیست. پس گفت: «خدا این تبهکار (حجاج) پسر یوسف را لعنت کند. به خدا قسم اگر اهل مشرق و مغرب در قتل سعید شرکت می‌کردند، خدا ایشان را به دوزخ می‌برد.»^۵ و گفت: بار خدایا! ای درهم‌شکننده ستمگران! حجاج را درهم بشکن! پس چندی بر نیامد که در شکم حجاج کرم به هم رسید و مرد؛ هنگامی که حسن از مرگ او آگاه شد، سجده شکر گزارد و حجاج را نکوهش کرد و این آیه را خواند: «دنباله کسانی که

۱. ابن جوزی، ر، ص ۷۳.

۲. معصوم‌علیشاه، ج ۲، ص ۶۴ (برگردید به صص ۸-۶۷).

۳. ابن اثیر، مجدالدین، ج ۱، ص ۴۲۸.

۴. مغنیه، ش، ص ۱۰۱.

۵. ابن جوزی، ر، ص ۷۴؛ المهدی لدین‌الله، م، ص ۱۳۶؛ همو، ط، ص ۲۳.

بیدادگری نمودند قطع شد. سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است.» سپس گفت: پروردگار حجاج را میراندی، سنت او را نیز بمیران؛ و ما را از نتایج اعمال و رفتار او آسوده گردان.^۱

در سال‌هایی که حجاج حاکم عراق بود، حسن بارها بر او لعنت فرستاد و وی را نفرین کرد؛^۲ و برخوردهای او با حجاج چنان بود که مأمورین حجاج در صدد دستگیری وی برآمدند؛^۳ و حسن در مورد آنچه از نظر حجاج درباره خود شنید گفت: همه شب چنان مضطرب بودم که گویا بر آتشم نهاده‌اند.^۴ چرا که حجاج بارها تصمیم به قتل او گرفت؛^۵ و هر بار به علتی از تصمیم خود منصرف شد؛ و در فصلی دیگر از همین دفتر، به متواری شدن او به دنبال ستایش وی از امام علی علیه‌السلام در برابر حجاج اشاره خواهیم کرد.

چون حجاج بمرد، حسن گفت: خدایا تو او را مرگ دادی، سنت او را هم بمیران. خفاشکی ضعیف چشم و کوته‌انگشت (کنایه از حجاج) به سراغ ما آمد که حتی گونه‌اش برای تلاش در راه خدا عرق نکرده بود؛ و آن‌گاه دست متکبرش را به سوی ما دراز کرده و می‌گفت: با من بیعت کنید و گرنه گردنتان را می‌زنم.^۶

اشعث خُذّانی گفت: پس از مرگ حجاج او را به خواب دیدم که حالی بد داشت. پرسیدم خدا با تو چه کرد؟ گفت: در برابر هر که کشته بودم یک بار مرا بکشت. گفتم: بعد چه؟ گفت: سپس امر کرد مرا به دوزخ برند. گفتم: بعد چه؟ گفت: همان‌گونه که معتقدان به توحید، امید به رحمت خدا دارند من نیز امیدوارم. این سخن به گوش ابن سیرین رسید و گفت: من هم برای حجاج چنین امیدی دارم. ولی سخن ابن سیرین که به گوش حسن رسید گفت: به خدا که خدا امید ابن سیرین را (در مورد رحمت خدا برای حجاج) برباد خواهد

۱. ابونعیم، ج ۲، ص ۱۵۹؛ إشکوری، ج ۱، ص ۲۵؛ المهدي لدين الله، ط، ص ۱۳۵.

۲. ابن جوزی، ر، صص ۴، ۶۴، ۷۲.

۳. هنجویری، ص ۱۳۶.

۴. ابن اثیر، مجدالدین، ج ۴، ص ۱۷.

۵. حُضری، ح، ص ۱۹۳.

۶. ابن جوزی، ر، ص ۷۲.

داد (هرگز او را نخواهد آمرزید).^۱

سال‌ها پس از مرگ حجاج، هنگامی که خالد بن عبدالله حاکم کوفه و بصره بود، فرزندق شاعر ابیاتی در نکوهش او سرود؛ و به دستور او مالک بن مُنذر فرمانده شرطه بصره شاعر را به زندان افکند. در همان زندانی که حسن را حبس کرده بودند.^۲

باتوجه به آنچه از برخوردهای حسن با کارگزاران حکومت مروانی و ستم‌های ایشان در حق او می‌دانیم، بسی شگفت‌آور است که برخی مدعی شده‌اند، زبان حسن در حفظ و بقای حکومت مزبور، همان نقشی را داشت که شمشیر حجاج داشت؛ و اگر زبان او و شمشیر حجاج نبود، آن حکومت در نطفه خفه شده بود و...^۳ که پوچ بودن این ادعا را، از همانچه در این فصل آمد به وضوح می‌توان دریافت. و جای این پرسش نیز هست که آخر آن همه نکوهش‌های حسن از کارگزاران حکومت مزبور، و لعنت و نفرین‌هایی که نثارشان می‌کرده و توصیه‌های مؤکدی که به عدم همکاری با ایشان و دفاع نکردن از حکومت آنان داشته، چگونه می‌توانسته عامل حفظ و بقا و دوام آن حکومت باشد؟ و اگر آن ادعا درست بود، چرا در بسیاری از موارد، کار به متواری شدن حسن، حبس او، قطع مستمری وی از بیت‌المال، تحت تعقیب قرار گرفتن وی، مصمم شدن حجاج به قتل او و... منجر شد. چنان‌که بسیاری از محققان شیعه و سنی تصریح کرده‌اند.^۴ شگفت‌تر آنکه خانم روضه جمال حُصری، یک‌جا با لحنی تأییدآمیز، چنان ادعایی را از قول شیخ علی محفوظ - واعظ اندک مایه مصری در سده چهاردهم - نقل می‌کند؛^۵ و در صفحه بعد، از قول ذهبی - گزارشگر و مورخ نامی اهل سنت می‌نویسد: «حجاج بارها تصمیم به قتل حسن گرفت»^۶ و بی‌آنکه بیاندیشد وقتی حسن چنان نقش مهمی در حفظ و بقای حکومت مروانی ایفا نموده، و در این صحنه زبان او و شمشیر حجاج، هر دو سهمی برابر

۱. ابن جوزی، ر، صص ۵-۷۴.

۲. زرکلی، ج ۵، ص ۲۶۶؛ مرتضی، ا، ج ۱، ص ۶۳ - پاورقی.

۳. حُصری، ح، ص ۱۹۲.

۴. برگردید به صص ۱۶۵، ۱۷۰ - نیز بنگرید به صص ۸-۲۴۷، ۳۳۵، ۳۴۵، ۲-۳۶۱، ۴۰۲.

۵. حُصری، ح، ص ۱۹۲؛ زرکلی، ج ۴، ص ۳۲۳.

۶. حُصری، ح، ص ۱۹۳.

داشته‌اند، پس چرا حجاج بارها تصمیم به قتل وی گرفته است؟
با تمام آنچه در باب عدم همکاری با حکومت‌ها و مقابله با آنها از حسن نقل کردیم،
چند نکته را نباید ناگفته گذاشت.

الف - شرکت در جهاد: حسن در پاره‌ای از جنگ‌هایی که در روزگار معاویه،
مسلمانان با دشمنان خارجی اسلام داشتند شرکت کرد؛ و در سرگذشت او بارها از حضور
چندین ساله او در جنگ‌هایی که در مناطق خراسان، کابل، زابلستان، و نواحی فرغانه
روی داده یاد کرده‌اند و گفته‌اند که در آن جنگ‌ها از خود شجاعت نمایانی نشان داده
است.^۱

ب - اشتغال به قضا: حسن در مواردی که برای خود آزادی عمل می‌دید - از جمله
یک بار به درخواست خلیفه صالح عمر بن عبدالعزیز^۲ - منصب قضا را عهده‌دار شد؛^۳ و
انگیزه وی در این مورد همان بود که صریحاً بر زبان آورد: باید کسانی باشند که مردم را
از آسیب رساندن به یکدیگر بازدارند.^۴ و به دلیل همان مدتی که به کار قضا می‌پرداخت،
یکی از چهار قاضی بی نظیر بصره محسوب می‌شد؛ و البته در ایام اشتغال به قضا، از اینکه
در برابر قضا اجرتی بگیرد ابا داشت؛^۵ و یک بار که حاکم مبلغی برای او فرستاد، آن را رد
کرد؛ و حاکم مبلغی بر آن بیفزود و دوباره برای وی فرستاد؛ و او باز آن را پس داد و گفت:
آن مبلغ را از این جهت که اندک بشمارم رد نکردم؛ بلکه من مزد گرفتن در برابر کار قضا
را ناخوش می‌دارم. این هم نمونه‌ای از داوری‌های او:

دو مرد به نزد وی آمدند و یکی اقرار کرد که به دیگری بدهکار است. طلبکار به
حسن گفت: حکم باز داشتی او را بده. حسن در پاسخ وی گفت: آیا این مرد مالی دارد که
از او بگیریم و طلب تو را بدهیم؟ یا چیزی دارد که بفروشیم و از بهای آن بدهی اش به تو

۱. حُصْرِي، ح، صص ۴-۱۷۳؛ ابن سعد، ج ۹، صص ۱۵۸، ۱۷۵؛ ذَهَبِي، س، ج ۴، صص ۵۷۲، ۵۷۸؛ بَدَوِي،
ت، ص ۱۵۳.

۲. بنگرید به صص ۶۰-۴۵۷.

۳. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۶۰.

۴. ابن اثیر، مجدالدین، ج ۵، ص ۱۸۰.

۵. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۷۲.

را ادا کنیم؟ طلبکار گفت نه، حسن گفت «من چنین کسی را حبس نمی‌کنم که خود و نانخورانش به رنج و زحمت افتند.» و این رأی موافق است با آنچه در متون فقهی شیعه می‌خوانیم: کسی که تنگدستی او آشکار است، روا نیست (به خاطر وامی که نمی‌تواند بدهد) به زندانش بیاندازند. زیرا در قرآن آمده است: «اگر مدیون تنگدست باشد، باید به او مهلت داد تا توانگر شود.»^۱ و اگر مالی دارد که آشکار است، قاضی به او دستور می‌دهد که آن را تسلیم کند؛ و اگر نپذیرد، قاضی مختیر است که یا اموال مدیون را بفرشد و بدهی او را بدهد؛ یا او را به زندان افکند تا مدیون خود بدهی اش را بدهد.^۲

یادآوری - در میان نوادگان حسن نیز جعفر بن عیسی را می‌شناسیم که در عصر حاکمیت معتزلیان - روشنفکران اهل سنت - منصب قضاوت داشت.^۳ همچنین ابن ابی دؤاد که در این عصر قاضی القضاات بود، از مذهب بصریان در فقه پیروی می‌کرد که بزرگ‌ترین پیشوای آن حسن بصری بود.^۴

ج - اشتغال در دستگاه والی خراسان: ربیع بن زیاد حارثی از اصحاب امام علی (ع) بود. امام به عیادت وی رفت؛ و او را در برابر تحمل رنج بیماری، وعدهٔ ثواب داد. وی در روزگار معاویه ولایت خراسان را داشت، ولی هر جا دستور معاویه را برخلاف شرع می‌دید، از اجرای آن خودداری می‌کرد. چنان‌که وقتی برای او دستورالعمل کتبی فرستادند که درهم و دینارهای غنیمتی را در میان مردم تقسیم نکند، در پاسخ نوشت: دستورالعمل کتبی الهی در این مورد (که برخلاف دستور معاویه است) پیش از دستورالعمل معاویه به من رسیده و اجرای آن مقدم است. سپس در میان مردم جار زد که بیا بید و سهم خود را از غنیمت بگیری؛ و بدین ترتیب برخلاف امر معاویه، حقوقی را که مردم داشتند به ایشان رسانید. در برابر فاجعهٔ قتل حُجْر بن عَدی به دستور معاویه نیز ربیع علناً نارضایی خود را ابراز؛ و پس از آگاهی از این حادثه، از شدت ناراحتی و تأثر، مرگ

۱. البقرة، ۲۸۰.

۲. مغنیه، ف، ص ۶۴۹.

۳. بنگرید به ص ۴۰۷.

۴. بنگرید به صص ۶-۴۴۵.

خود را از خدا خواسته و در گذشته است؛ و با توجه به همین جهات، رجال شناس بزرگ شیعی، علامه محمد تقی شوشتری، وی را از نیکان شمرده؛^۱ و سید محسن امین شرح احوال او را به عنوان یکی از بزرگان و پیشوایان شیعه ذکر کرده است.

آنچه در اینجا درخور یاد آوری است این که: در سال ۴۳ هـ. حسن بصری در دستگاه ربیع نامبرده به کار کتابت و منشی‌گری اشتغال داشته است.^۲ همچنین به نوشته ابن ندیم، حسن حدود سه سال در شاپور کاتب انس بن مالک بوده است؛^۳ که چگونگی قضیه بر ما روشن نیست. و البته حسن در اقدام به این همکاری‌های محدود با حکومت وقت، پیرو مقدس‌ترین و بزرگوارترین صحابه پیامبر (ص) و یاران امیر مؤمنان (ع) بود که با وجود انتقادهایشان به حکام، در مواردی که مقتضی می‌دیدند، از قبول منصب‌ها و مأموریت‌های حکومتی ابا نداشتند چنان که:

— سلمان فارسی از جانب خلیفه عمر والی مدائن بود.^۴

— مقداد در دوره خلافت عمر پاره‌ای مسؤولیت‌های حکومتی را عهده‌دار گردید.^۵

— خلیفه عمر پس از عزل سعید بن ابی وقاص از امارت کوفه، عمار یاسر و عبدالله بن مسعود و عثمان بن حنیف را به آن شهر فرستاد تا هر یک از آنها مسؤولیت بخشی از کارهای حکومتی را بر عهده گیرند.^۶

— خدیفه یمانی و برخی دیگر از صحابه را خلیفه عمر با نعمان بن مقرن به مأموریت جنگی فرستاد؛ و او در میدان جنگ، پس از کشته شدن نعمان علم را برگرفت؛ و فتح همدان و ری و دینور بر دست او واقع شد. در فتح جزیره نیز حضور داشت و سال‌ها از جانب عمر و سپس از جانب عثمان، در مدائن حکومت کرد و تا پایان خلافت عثمان در

۱. شوشتری، ق، ج ۴، صص ۴-۳۴۲.

۲. امین، ا، ج ۶، صص ۸-۴۵۷.

۳. ابن ندیم، ف، ص ۲۰۲.

۴. مسعودی، م، ج ۲، ص ۳۰۶؛ محدث قمی، م، ج ۱، ص ۱۴۶.

۵. شوشتری، ق، ج ۱۰، ص ۲۳۱.

۶. مسعودی، م، ج ۲، ص ۳۳۴.

آنجا مستقر بود.^۱

— ابوایوب انصاری با سپاه اعزامی از سوی خلیفه معاویه به غزای رومیان رفت؛ و در آن سفر بیمار شد و درگذشت.^۲

— عبدالله بن عباس به تعبیر امام هادی (ع)، خدمتگزار خلیفه دوم بود.^۳
 — علی بن یفطین از اجله اصحاب امام کاظم (ع) و سخت مورد عنایت آن حضرت بود؛ و احادیث فراوان در مناقب او وارد شده است. وی از صاحب منصبان بلند پایه دربار خلیفه هارون و به قول علمای ما از وزرای او بود؛ و با اینکه نمی خواست به همکاری با حکومت ادامه دهد، ولی امام (ع) وی را بر ادامه همکاری ترغیب نمود تا حضور او در تشکیلات حکومتی، وسیله ای برای دفع ستم از شیعیان باشد.^۴

د - اخذ مقرری از بیت المال و قبول هدایای حکام: بسیاری از پارسایان و پیشوایان دینی صالح، با وجود مخالفت هایی که با حکام داشتند، در این که حقوق خود از بیت المال را از دست ایشان بگیرند ایرادی نمی دیدند؛ و حتی گاهی مبالغه گزاف از آنان می ستاندند تا در راه مبارزه با آنان هزینه کنند؛ یا به نیازمندان ببخشند. چنان که پس از ماجرای کربلا، عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه که مردی شریف و فضیلت پیشه و عابد بود، با هشت پسرش از مدینه به شام رفتند و با یزید ملاقات کردند. یزید صد هزار درهم نقره به عبدالله و ده هزار درهم به هر یک از پسرانش داد - به غیر از جامه ها و مرکب ها که به ایشان داد. و چون ایشان به مدینه بازگشتند، عبدالله به مردم مدینه گفت: از پیش کسی آمدم که به خدا اگر جز این پسرانم را نیابم با وی پیکار می کنم. گفتند: شنیده ایم که او به تو بخشش کرده و عطا داده است. او گفت: چنین کرد و من از او پذیرفتم که از آن نیرو بگیرم. و به دنبال همین گفتگوها بود که عبدالله بن حنظله مردم مدینه را برای جنگ با یزید و عمال او بسیج کرد؛ و در پی آن، سپاه اعزامی از سوی یزید به مدینه تاختند؛ و یکی از بزرگ ترین فاجعه های

۱. مسعودی، م، ج ۲، ص ۳۲۲؛ محدث قمی، م، ج ۱، ص ۱۴۶؛ همو، ت، ص ۸۸.

۲. محدث قمی، م، ج ۱، ص ۱۴۷.

۳. مجلسی، ب، ج ۲، ص ۱۴.

۴. محدث قمی، م، ج ۲، صص ۵۰-۸۴۹.

تاریخ را - در قتل عام مردم و غارت اموال و هتک نوامیس ایشان و دیگر رذالت‌ها - در کنار حرم رسول (ص) آفریدند. و از جمله مقتولان این جنگ عبدالله بن حنظله بود.^۱

نیز در سرگذشت امام موسی بن جعفر (ع) آمده است که یک بار در ملاقات با خلیفه هارون، در برابر او اظهار تنگدستی نمود؛ تا ذهن او را از فعالیت‌هایی که در خفا علیه او به رهبری حضرت انجام می‌شد منصرف نماید؛ و هم آنچه را از او می‌گیرد به هزینه‌های ضروری برساند. پس هارون دستور داد صد هزار درهم و جامه‌هایی به امام (ع) دادند.^۲

نیز در احوال آن حضرت (ع) آورده‌اند که یک بار بر حسب دستور خلیفه مهدی، امام را از حبس آزاد کردند؛ و ۳۰۰۰ و به روایتی ۱۰۰۰۰ دینار طلا به وی دادند.^۳ و آورده‌اند که یک بار وقتی خلیفه هارون به مدینه آمد، آن حضرت به دیدار وی رفت؛ و هارون وی را بسیار حرمت نهاد؛ و از ممر در آمد و قرض‌های او، و هزینه‌هایی که باید می‌کرد سؤال کرد؛ و امام پاسخ داد؛ و از جمله گفت که نزدیک ۱۰۰۰۰ دینار بدهی دارد؛ و هارون وعده کرد که اموال بسیاری در اختیار امام بگذارد تا نیازهای او برآورده شود. و امام از وی تشکر و او را ترغیب کرد که در کمک به نیازمندان کوشا باشد؛ و چون از مجلس خلیفه بیرون شد، به مأمون فرزند هارون که برای بدرقه او آمده بود، مژده خلافت داد و گفت که چون کار به دست تو افتد با فرزند من نیکویی کن. و چون هارون عزم رحیل از مدینه کرد، دو است دینار طلا برای امام فرستاد؛ و وعده کرد که در آینده نیز کمک‌های مالی برای حضرت ارسال دارد.^۴

نیز در سرگذشت امام صادق (ع) آمده است که خلیفه منصور او را احضار کرد؛ و پس از بازخواست‌های تهدیدآمیز، او را بر مرکبی از مرکب‌های خاص خود نشانید و ده هزار درهم به او عطا داد.^۵

حسن نیز اخذ مقرری از بیت‌المال و قبول هدایای حکام را - البته با شرایطی - جایز

۱. طبری، تا، ج ۷، صص ۳۱۱۶-۷ نیز صص ۲-۳۱۱۱.

۲. مجلسی، ب، ج ۴۸، ص ۱۲۵.

۳. همان، ص ۱۴۸.

۴. مجلسی، ب، ج ۴۸، صص ۳۱-۱۲۹؛ محدث قمی، م، صص ۸-۷۸۷.

۵. مجلسی، ب، ج ۴۷، صص ۷-۱۹۶.

می شمرد. یک بار کسی از وی پرسید: آیا حقوقی را که در بیت‌المال دارم بگیرم؟ یا نگیرم تا به جای آن، در روز قیامت از حسنات امویان به من دهند؟ او پاسخ داد: برو بگیر که اینها در روز قیامت بهره‌ای از حسنات ندارند که از آن به تو دهند. یک بار نیز حسن با شعبی و ابن سیرین بر عمر بن هبیره حاکم بصره^۱ درآمدند. عمر دستور داد به حسن ۲۰۰۰ درهم و به هر یک از آن دو دیگر هزار درهم بدهند. حسن این مبلغ را گرفت و از ابن سیرین که نگرفت^۲ پرسید: تو چرا نگرفتی؟ او پاسخ داد: تا وقتی همه مردم نگیرند من نمی‌گیرم. حسن گفت: اگر من و تو با یک دزد روبه‌رو شویم؛ و او جامه من و تو را بگیرد؛ و سپس از گرفتن جامه من پشیمان شود و آن را باز پس دهد، آیا من بگویم: من جامه‌ام را پس نمی‌گیرم تا وقتی جامه ابن سیرین را هم به او باز دهی؟

به دلیل همان برخوردهایی که حسن با حکام داشت، در پاره‌ای موارد مقرری او از بیت‌المال را قطع می‌کردند^۳؛ همچنین درخور ذکر است که حسن در مورد آنچه از حکام قبول می‌کرد، برای خود حد و مرزی نهاده بود؛ و بدین لحاظ وقتی به او پیشنهاد شد از زمین‌های موات که حکومت تقسیم می‌کند، او نیز قطعه‌ای بگیرد نپذیرفت.^۴ آنچه را هم به عنوان مقرری دریافت می‌کرد، بخش زیادی از آن را به این و آن بذل و بخشش می‌نمود.^۵ چنان‌که یک بار پس از سخنان تند و تیز او خطاب به عمر بن هبیره،^۶ به دستور ابن هبیره ۴۰۰۰ (درهم؟) به او دادند؛ و او بدون سپاسگزاری از عطیه حاکم، آن را گرفت و در میان تهیدستان توزیع کرد.^۷ و یک بار زنی به نزد وی آمد و از تنگدستی شکایت

۱. در مورد این مرد و برخوردهای تند و تیز حسن با وی بنگرید به صص ۹-۳۲۷، ۷-۳۴۶.

۲. در گزارش چنین آمده است؛ ولی با شناختی که ما از ابن سیرین داریم، قبول چنین سخنی در مورد وی بسیار مشکل است؛ زیرا وی با حکام، خاصه حجاج، پیوندهایی استوار داشته و از آنان هواداری می‌نموده است (بنگرید به صص ۱۰-۳۰۹. نیز برگردید به صص ۷۱-۱۷۰) لذا به نظر می‌رسد که گزارش شکر اشتباه کرده؛ و نام ابوبکر محمد بن سیرین تابعی بصری را به خطا، به جای نام کسی دیگر ذکر کرده است - و چه کسی؟ ابوبکر محمد بن واسع تابعی بصری؟ (برگردید به صص ۶-۱۵).

۳. مصطفی الخن، صص ۲۶۱؛ خُصری، ح، صص ۱۸۴.

۴. ابونعمیم، ج ۲، صص ۱۵۵.

۵. ابن سعد، ج ۹، صص ۱۷۱.

۶. برگردید به صص ۱۶۳؛ و بنگرید به صص ۹-۳۲۷، ۷-۳۴۶.

۷. ابن عبدربه، ج ۱، صص ۵۶.

کرد و گفت: من همسایه شما هستم. حسن پرسید میان خانه ما و شما چند خانه فاصله است؟ گفت هفت خانه. حسن تمام وجهی را که زیرانداز خود را بر آن افکنده بود به وی داد و گفت: نزدیک بود هلاک شویم.^۱

ه- راهنمایی حاکمان: وقتی عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید،^۲ به دلیل رفتار شایسته وی، حسن بصری با او روابطی مبتنی بر شفقت و نیکخواهی داشت؛ و دوازده نامه کوتاه و بلند - و شاید بیشتر - به وی نوشت که یکی از آنها در توضیح صفات پیشوای عادل، و یکی در تسلیت به او در درگذشت فرزندش، و یکی در تحذیر وی از فریب‌های دنیا، و یکی در دعوت به زهد و پارسایی، و شماری دیگر اندرزنامه است؛ و این نامه‌ها را در منابع معتبر، همچون الحسن البصری از ابن جوزی، سیره عمر بن عبدالعزیز از همو، عقد الفرید از ابن عبدربه، و حلیة الاولیاء از بونعیم اصفهانی می‌توان یافت^۳ این هم گزیده یکی از نامه‌های مزبور:

ای فرمانروای مؤمنان!^۴ در مورد آنچه از کار بندگان خدا در دست تو است، برحذر باش که مانند آن بنده‌ای نباشی که خواهش وی را امین شمرد؛ و از وی خواست که مال و خانواده او را محافظت نماید؛ و او مال را بر باد داد؛ و با خانواده خواهی نیکو عمل نکرد؛ و کار کسانش را به تهیدستی کشانید؛ و ثروت وی را تلف کرد.

ای فرمانروای مؤمنان! مرگ و پس از آن را به یاد دار و این را که یاران و پیروان در روز قیامت در نزد پروردگار اندک‌اند. پس برای ترسناک‌ترین روزها توشه‌ای فراهم کن.

ای فرمانروای مؤمنان! تو را جز منزلی که اکنون در آن به سر می‌بری، منزلی است که اقامت در آنجا طولانی خواهد بود؛ و از همانجا دوستانت از تو جدا می‌شوند؛ و تو را تک

۱. ابن ابی‌الحدید، ج ۱۷، ص ۹.

۲. درباره این خلیفه و آنچه امامان و علمای شیعه در ستایش او گفته‌اند بنگرید به پیوست‌ها - فصل پانزدهم نکته دوم - صص ۶۰-۵۷.

۳. بدوی، ت، صص ۶-۱۵۵.

۴. برخی به حسن اعتراض کرده‌اند که چرا عمر بن عبدالعزیز و بعضی دیگر از خلفا را امیرالمؤمنین خطاب کرده است. پاسخ ایشان را در پیوست‌ها - فصل پانزدهم نکته اول - آورده‌ایم (بنگرید به صص ۷-۴۵۵).

و تنها در آنجا می‌افکنند؛ و به آن تسلیمت می‌کنند.

ای فرمانروای مؤمنان! برای روزی که آدمی از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندان می‌گریزد توشه‌ای فراهم کن؛ و هنگامی را یاد آر که آنچه در گورهاست بیرون آید؛ و آنچه در سینه‌هاست آشکار شود؛ روزی که نهفته‌ها برملا گردد؛ و نامه‌ای منتشر شود که همهٔ اعمال آدمی در آن - از کوچک و بزرگ - مذکور افتد. اکنون در مهلتی که تا فرارسیدن مرگ و پایان فرصت برای عمل داری در عمل کوش؛ و بترس که در میان بندگان او به حکم نادانان حکومت نمایی؛ یا راه ستمگران را در پیش‌گیری. مستکبران را بر مستضعفان مسلط منماید که آنان در مورد هیچ مؤمنی پای‌بند عهد و پیمانی نیستند؛ و روایت شده است که رسول (ص) گفت: هر کس ظالمی را والی گرداند، یا یاری نماید، اسلام را پشت سر افکنده است. پس، از خدا بترس مبادا وقتی به سوی او باز می‌گردد، گناهان خودت و گناهانی افزون بر آنها برگردنت باشد؛ و گرانبارهای خودت و گرانبارهایی افزون بر آن را حمل نمایی. کسانی که می‌خواهند به بهای بدبختی تو به نعمت رسند، و با دست‌یابی به نعمت‌های دنیوی، تو را از نعمت‌های پاکیزهٔ اخروی محروم کنند تو را فریب ندهند.

ای فرمانروای مؤمنان! قدرت و جایگاه امروز خود را نبین؛ جایگاه فردایت را ببین که در دامگاه‌های مرگ (و پس از مرگ) اسیری؛ و وادارت می‌کنند که در برابر پروردگار خویش، در مجمعی از فرشتگان و پیامبران بر پای ایستی. چرا که همهٔ چهره‌ها در برابر خداوند زندهٔ قیوم خاضع است.^۱

ای فرمانروای مؤمنان! این نامه را که برایت نوشتم، همچون مکتوب دوستی بیانگار که خواهد بیماری دوست خود را درمان کند؛ و به او داروهای تلخ می‌نوشاند به امید آن که عافیت و سلامت خود را باز یابد.^۲

و: منع از قیام علیه حکام و نهی از نفرین به آنان؟ با وجود همهٔ نکوهش‌های حسن از حکام عصر خود و به‌ویژه حجاج - که گزارش‌های مربوط به آنها بسیار است - روایات

۱. طه، ۱۱۱.

۲. ابن جوزی، آ، صص ۳-۱۱۲؛ بدوی، ت، صص ۹-۱۷۷.

معدودی حاکی است که وی از قیام علیه حکام مزبور و حتی از دشنام دادن به آنها منع می‌نموده است.^۱ در مورد این روایات - اگر بر ساخته عمّال حکومت‌ها نباشد - به چند نکته باید توجه داشت:

(۱) امکان اینکه حسن گاهی در برابر حکمرانان در شرایطی قرار گرفته که عمل او در تصریح به عقیده خود، موجب ورود زیان‌هایی بزرگ و در عین حال بدون فایده‌ای قابل اعتنا در مبارزه با ظلم و ظالمان بوده؛ و لذا خود را ناگزیر دیده است که سخنی نه از سر اعتقاد بگوید؛ و این نکته را با تأمل در پاره‌ای از روایات مزبور، به روشنی می‌توان دریافت؛ چنان‌که در روایتی می‌خوانیم: از حسن پرسیدند: درباره حکام چه گویی؟ و او زمانی طولانی سکوت کرد و آن‌گاه گفت: درباره ایشان چه بگویم که پنج فقره از کارهای ما به دست ایشان است...^۲

(۲) پاره‌ای از روایات مزبور حاکی است که مخالفت او با قیام‌های مسلحانه علیه خلفاء، به این دلیل بوده که آنها را بی‌حاصل و زیانبار می‌دانسته؛ و سردمداران آنها (عبدالرحمن بن محمد بن اشعث، یزید بن مهلب و...) را افرادی ناصالح و بلکه تبه‌کار می‌شمرده (که در این مورد قبلاً توضیحاتی دادیم^۳) و گرنه حتی در متن روایاتی که از پیوستن به قیام‌های مزبور منع شده، نکوهش‌های صریحی از حکام دیده می‌شود؛ چنان‌که یک‌جا وقتی کسی را از پیوستن به شورش ابن اشعث علیه حجاج منع می‌کند، آن‌کس می‌گوید: من بیشتر تو را فردی می‌شناختم که به حجاج بدبین است و سیرت او را ناپسند می‌شمارد؛ و حسن پاسخ می‌دهد: به خدا قسم که امروز، از گذشته هم به او بدبین‌ترم؛ و بیشتر او را سرزنش و مذمت می‌کنم.^۴ قبلاً نیز این سخن را از حسن نقل کردیم که غیبت امام ستمگر و ذکر ستم‌های او جایز است - افزون‌بر نکوهش‌های حسن از حاکمان عصر خود و نفرین‌های او بر ایشان.^۵

۱. ابن جوزی، آ، صص ۸-۱۱۶.

۲. همان، صص ۸-۱۱۷.

۳. برگردید به صص ۴-۲۳ - نیز بنگرید به صص ۸-۴۱۱.

۴. ابن جوزی، آ، صص ۱۱۶.

۵. همان، صص ۶۱- و برگردید به صص ۷۱-۱۶۱ از همین دفتر.

۳) پاسخ حسن در پاره‌ای موارد به گونه‌ای است که می‌خواهد تأثیر عملکردهای ناروای مردم در سیاست‌های حاکم بر جامعه را آشکار نماید؛ تا آنان به خود آیند و با دگرگونی‌هایی که در رفتار خود پدید می‌آورند؛ آمادگی لازم را برای داشتن حکومتی بهتر پیدا کنند. او - به گونه‌ای که تحلیل‌گران محقق می‌نویسند - معتقد بود که حکومت، رنگ خود را از توده‌ها می‌گیرد؛ و حالت آن را آشکار می‌کند؛ و لذا تا وقتی در توده‌ها دگرگونی پدید نیاید، در حکومت تحوّل حاصل نخواهد شد؛ و در میان این دو، ملازمه‌ای انکارناپذیر وجود دارد.^۱ او با استناد به احادیثی همچون «عَمَّا لَكُمْ اَعْمَالِكُمْ وَ كَمَا تَكُونُونَ يَوْمَئِذٍ عَلَيْكُمْ: حَا كَمَا نِ شَمَا عَمَلِكُرْدَهَايِ خُودِ شَمَا يَنْدِ؛ وَ هِرْ كُوهْ كِهْ بَا شَيْدِ هَمَانِ كُوهْ بَرِ شَمَا حُكُومَتِ كَنْدِ»، یاد آور می‌شد که «انکم من انفسکم اُتیتم: از شماست که بر شماست.»^۲ و بنا بر این نباید با متمرکز کردن اعتراض‌ها بر روی حکام، از نقش توده‌های مردم در اوضاع حکومت غافل بود. هر چند که نقش حکومت‌ها در صلاح و فساد توده‌ها را نیز نباید ندیده گرفت؛ و حسن در یکی از نامه‌هایش به عمر بن عبدالعزیز صریحاً می‌نویسد: جایگاه امام و پیشوای عادل در میان مردم، همچون جایگاه قلب است در میان اعضا؛ با صالح بودن او همه به صلاح می‌گیرند و با تبه‌کاری او همه تبه‌کار می‌شوند.^۳

آنچه را هم از قول حسن نقل کرده‌اند که «دگرگون ساختن تباهی‌ها جز با توبه و بازگشت به سوی خدا ممکن نیست» و «نباید به حکمرانان دشنام داد»^۴ در احادیث امامان اهل بیت انعکاسی آشکار دارد و این هم نمونه:

- امام صادق (ع) از پدران‌ش از امام علی (ع) از رسول (ص) روایت کرده است که خدای بزرگ می‌فرماید: من خدا هستم؛ خدایی جز من نیست. پادشاهان را آفریدم و دل‌های ایشان در دست من است. پس هر قومی که از من فرمان برند، دل‌های شاهان را برایشان رحمت قرار می‌دهم؛ و هر قومی که از فرمان من سرپیچند، دل‌های شاهان را برای آنان خشم و غضب قرار می‌دهم. هان! خود را به دشنام‌گویی به شاهان مشغول

۱. حُصْرِي، ح، ص ۱۹۹.

۲. ابن جوزي، آ، صص ۷-۱۱۶.

۳. همان، ص ۱۱۵.

۴. حُصْرِي، آ، صص ۲-۱۹۱.

نکنید؛ و به سوی من بازگردید و توبه کنید تا دل‌های آنان را بر شما مهربان گردانم.^۱
 — امام باقر(ع) فرمود که خدای بزرگ می‌فرماید: هر قومی در برابر من نافرمانی
 نمایند، شاهان را برایشان عقوبت می‌گردانم. هان در دشنام‌گویی به شاهان حریص
 مباشید. به سوی خدای بزرگ برگردید و توبه کنید تا دل‌های آنان را بر شما مهربان
 گرداند.^۲

۴) حسن در تخطئه برخورد‌های مسلحانه با عبدالملک خلیفه اموی و جانشینان او و
 حجاج، همان‌گونه عمل کرد که بعدها امام صادق(ع) در برخورد با قیام مسلحانه
 بنی‌الحسن علیه منصور عمل کرد؛ و چنان‌که حسن به دلیل عدم تأیید برخورد‌های مزبور
 دچار مشکلاتی شد،^۳ امام(ع) نیز از ناحیه مخالفان خلیفه جائر وقت با مصائبی مواجه شد؛
 و البته امام(ع) با همه آنچه از دست ایشان کشید، هیچ‌گاه از راهنمایی آنان و از دلسوزی
 و ابراز احترام به ایشان فروگذار ننمود.^۴

۵) حسن همان‌گونه که مردم را از پیوستن به شورش‌های مسلحانه مخالفان خلفا منع
 می‌کرد، از پیوستن به سپاه خلفا به منظور سرکوب آن شورش‌ها و دفاع از موجودیت
 دستگاه خلافت نیز اکیداً نهی می‌نمود؛ و نظر خود را در این باب نیز که با سیاست و منافع
 حکومت در تضاد کامل بود صریحاً بیان می‌کرد.^۵

یادآوری - درباره ارزیابی فرمانروایان از حسن بصری، در کتاب مکارم الاخلاق -
 از مؤلفی ناشناخته - توضیحاتی تحت عنوان مقام الحسن البصری عند الملوک آمده
 است.^۶

۱. مجلسی، ب، ج ۷۲، ص ۳۴۰ - از صدوق؛ محدث قمی، س، ج ۲، ص ۵۴۹.

۲. مجلسی، ب، ج ۷۲، ص ۳۴۸.

۳. برگردید به صص ۴ - ۲۲.

۴. گزارش نمونه‌ای از مصائب مزبور و در برابر آن، رفتار انسانی امام صادق(ع) و موضع آن حضرت در
 برابر قیام بنی‌الحسن را مجلسی آورده است. (ب، ج ۴۷، صص ۶ - ۲۸۲، ۲۷۴، ۲۹۸ تا ۳۰۱) و البته مرحوم
 مجلسی، برای تبرئه بنی‌الحسن مدعی می‌شود که عمل امام صادق(ع) در نهی از پیوستن به آنان محمول بر
 تقیه بوده؛ ولی توضیح نمی‌دهد که آنچه ایشان در حق امام(ع) روا داشتند چه توجیه شرعی داشته است؟!
 ۵. برگردید به صص ۲۴، ۱۵۹.

۶. سزگین، ف، ج ۱، ص ۸۶۴.

فصل شانزدهم

مخالفت حسن با امامان شیعه؟

از روزگار حسن تا عصر ما، همواره گزارش‌هایی بر سر زبان‌ها بوده که برخی، آنها را دلیل بر مخالفت او با امامان شیعه می‌دانسته‌اند. اما به نظر می‌رسد که بیشتر گزارش‌های مزبور، به دلیل سستی سند و تناقض محتویات آنها با یکدیگر و مغایرت آنها با مسلمات تاریخی، درخور استناد نیست؛ و پاره‌ای از آنها را نیز که می‌توان معتبر شمرد، دلالتی بر مخالفت جدی او با امامان شیعه ندارد.

در این فصل پاره‌ای از معتبرترین گزارش‌هایی را که برای تخطئه حسن مورد استناد قرار گرفته به بررسی می‌گذاریم.

مخالفت حسن با امام علی (ع)

به دلیل اقدامات او در جنگ جمل؟

علامه مجلسی می‌نویسد:

شیخ طبرسی^۱ در کتاب احتجاجات روایت کرده است که:

۱. این طبرسی (ابومنصور احمد بن علی) با طبرسی معروف (ابوعلی فضل بن حسن) مؤلف مجمع البیان (مهم‌ترین تفاسیر شیعه) اشتباه نشود. زیرا در کتاب طبرسی معروف، حسن بصری دومین کسی است که بیش از همه، از اقوال و روایات او برای تبیین مفاهیم و معانی قرآن استفاده می‌شود (بنگرید به همین دفتر صص ۲۹۶، ۳۳۸).

در بصره حضرت امیرالمؤمنین (ع) بر حسن بصری گذشتند و او وضو می ساخت. فرمودند که وضو را کامل به جا آور ای حسن! [او] گفت: یا امیرالمؤمنین! دیروز جماعتی را کشتی که شهادتین می گفتند و وضو را کامل می ساختند. حضرت فرمود: چرا به مدد آنها نیامدی؟ گفت والله که روز اول غسل کردم؛ و حنوط بر خود پاشیدم؛ و سلاح پوشیدم؛ و هیچ شک نداشتم که تخلف ورزیدن از عایشه کفر است؛ در عرض راه کسی مرا ندا کرد: کجا می روی؟ برگرد! هر که می کشد و هر که کشته می شود به جهنم می رود. و من ترسان برگشتم و در خانه نشستم؛ و در روز دوم باز به مدد عایشه مهیا و روانه شدم؛ و در راه همان ندا شنیدم و برگشتم. حضرت فرمود: راست می گویی. می دانی آن منادی که بود؟ گفت: نه. فرمود: برادرت شیطان بود و به تو راست گفت (زیرا) لشکر عایشه [از] قاتل و مقتول در جهنم اند.

و در حدیث دیگر روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین (ع) به حسن بصری خطاب فرمود: هر امتی را سامری می باشد؛ و سامری این امت تویی که می گویی جنگ نباید کرد.^۱

دو روایت یاد شده، محکم ترین و قاطع ترین سندی است که علامه مجلسی برای اثبات مخالفت و دشمنی حسن بصری با امیرمؤمنان (ع) یافته و با دستبردهایی به آن، به صورت ناقص عرضه کرده است؛ و ما، پیش از نقد مستندات او و ارزیابی داوری وی در این مورد، ترجمه هر دو روایت را به صورت کامل می آوریم - همراه با ترجمه روایت دیگری که نیز حاکی از راهنمایی امام علی (ع) به حسن در مورد وضو و پاسخ گستاخانه او به امام است؛ و مجلسی در بحار به عنوان روایتی معتبر نقل کرده است:

الف - در احتجاج طبرسی به روایت از ابن عباس آمده است که امیرمؤمنان (ع) بر حسن بصری گذشت و او وضو می گرفت. پس فرمود: ای حسن وضو را کامل بگیر. او گفت ای امیرمؤمنان! دیروز مردمانی را کشتی که شهادت می دادند خدایی جز خدای

۱. مجلسی، ع، ج ۲، صص ۶۰-۵۹.

یگانه بی شریک نیست؛ و محمد بنده و پیامبر اوست؛ و پنج نماز را می خواندند؛ و وضو را کامل می گرفتند. امیر مؤمنان (ع) به او فرمود: ماجرا همان گونه بود که دیدی؛ پس چرا به کمک دشمن ما نیامدی؟ او گفت: ای امیر مؤمنان! به خدا راست می گویم؛ من روز اول بیرون شدم؛ و غسل کردم و حنوط بر خود پاشیدم؛ و سلاح برگرفتم و شک نداشتم که روگردانی از سپاه ام المؤمنین عایشه کفر است. پس چون به خُرَیْبَه (جایی که جنگ در آن روی داد) رسیدم، منادی ندا داد: ای حسن کجا می روی؟ برگرد که هر که می کشد و هر که کشته می شود در آتش دوزخ است. پس من ترسان بازگشتم و در خانه ام نشستم. و چون روز دوم شد، تردید نکردم که روگردانی از سپاه ام المؤمنین عایشه کفر است. پس حنوط بر خود پاشیدم؛ و سلاح برگرفتم و به سوی میدان جنگ بیرون شدم؛ تا به ناحیه ای از خریبه رسیدم؛ پس منادی از پشت سرم دو بار مرا ندا داد: ای حسن کجا می روی؟ راستی که هر که می کشد و هر که کشته می شود در آتش دوزخ است. علی علیه السلام فرمود: راست گفתי. آیا می دانی آن منادی که بود؟ گفت نه. فرمود: برادرت شیطان بود و به تو راست گفت؛ زیرا (از سپاه عایشه) هر که می کشت و هر که کشته می شد در آتش دوزخ است. حسن بصری گفت: ای امیر مؤمنان! اکنون دانستم که ایشان بر هلاکت اند.

ب - نیز در احتجاج از ابویحیی واسطی روایت کرده است که: چون امیر مؤمنان (ع) بصره را فتح کرد، مردم گرد او فراهم آمدند. حسن بصری نیز در میان ایشان بود؛ و الواحی به همراه داشت و هر کلمه ای از دهان امیر مؤمنان (ع) به در می آمد می نوشت. پس امیر مؤمنان (ع) با صدای بلند به او گفت: چه می کنی؟ او گفت: آثار شما را می نویسم تا پس از شما برای دیگران روایت کنیم. امیر مؤمنان فرمود: راستی که هر قومی سامریی دارند؛ و این (حسن) سامری این اقت است - با این تفاوت که (مثل سامری بنی اسرائیل) نمی گوید کسی به من نزدیک نشود؛ بلکه می گوید: جنگ نباید کرد.

ج - در خرایج راوندی روایت شده است که علی (ع) بر حسن بصری بگذشت؛ و او را دید که در کنار نهر کوچکی وضو می گرفت. پس به او فرمود: ای لفتی! وضوی خود را کامل بگیر! او پاسخ داد: دیروز مردانی را کشتی که وضو را کامل می گرفتند. فرمود: تو از

مرگِ آنان اندوهگینی؟ گفت: آری. فرمود: خدا اندوه تو را طولانی گرداند! ایوب سجستانی (سختیانی) گفت: هرگز حسن را ندیدیم مگر این که اندوهگین بود - چنان که گویی از خاکسپاری دوستی برگشته؛ یا خرکچی ای است که خر خود را گم کرده؛ و چون در این مورد از او سؤال کردم گفت: نفرینِ مردی صالح در حق من کارگر افتاد. و لفتی در زبانِ بَطَّیان به معنی شیطان است؛ و مادرِ حسن در کودکی وی، او را به این نام نامیده بود؛ و کسی از این قضیه خبر نداشت تا علی (ع) او را به این نام خواند.^۱

برای بررسی روایات مذکور، و ارزیابی چگونگی بهره‌برداری مرحوم مجلسی از آنها، من نخست سخنی را که از استاد بزرگوار علامه ابوالحسن شعرایی به یاد دارم متذکر می‌شوم. ایشان می‌فرمودند: من از مرحوم مجلسی تعجب می‌کنم که بر خوردهایش با اخبار و احادیث خالی از تناقض آشکار نیست. زیرا او از یک طرف کتاب کافی را - که معتبرترین جوامع حدیثی شیعه است - در برابر خود گذاشته؛ و با دقت و بصیرت و شجاعتی درخور ستایش، کلیه احادیث این کتاب را - که جز معدودی از آنها، سلسله سند متصل و پیوسته به معصوم دارند - مورد نقادی و بررسی انتقادی قرار داده؛ و با دیدی ریزین و تیزبین و نکته‌یاب، اگر در سلسله سند حدیثی حتی یک نفر غیرموجه و غیرمعتد و حتی ناشناس بوده، آن حدیث را ضعیف قلمداد کرده؛ و بدین ترتیب بیش از $\frac{9}{16}$ از احادیث کافی (مهم‌ترین جوامع حدیثی شیعه) را - که بسیاری از آنها به لحاظ محتوی و مضمون در اوج ارج و اعتبار است - صریحاً ضعیف شمرده؛ و ضعیف هم یعنی: تا وقتی قرینه و قرائنی بر اعتبار آن یافت نشود، حجیت ندارد و قابل استناد نیست. از طرف دیگر، همین محدث علامه و خرده‌بین و نقاد، در بسیاری از موارد به روایاتی استناد می‌کند و آنها را به عنوان حجت عرضه می‌کند که در مقایسه با هزاران احادیثی که او ضعیف شمرده، هم به لحاظ سند و هم به لحاظ محتوا، خیلی سست تر است؛ و کثیری از آنها اصلاً سند ندارد؛ و نه تنها قرائنی بر صحت آنها موجود نیست، که قرائن

۱. مجلسی، ب، ج ۴۲، صص ۳-۱۴۱.

متعدد بر کذب و بطلان آنها هست.

این سخن استاد شعرایی بود؛ و نمونه‌هایی نیز از روایات بسیار سستی که مورد استناد مرحوم مجلسی قرار گرفته ذکر می‌کردند که به آن نمی‌پردازم؛ و در اینجا به سراغ روایاتی می‌روم که به عنوان قاطع‌ترین و معتبرترین سند و مستند، برای صدور حکم علیه حسن بصری آورده است؛ و نقطه ضعف‌های آنها را در ضمن سیزده نکته یادداشت می‌کنم:

نکته اول - هیچ یک از سه روایت مورد استناد مجلسی، سند - حتی سند ضعیف - ندارد؛ و روایت دوم از قول ابویحیی واسطی نقل شده که درباره او گفته‌اند: لم یکن بکل الثبت فی الحدیث... وان حدیثه نعرفه تارة، و نکره اخری.^۱ و شیخ صدوق ابن بابویه و استاد او محمد بن حسن بن ولید، روایات محمد بن احمد بن یحیی از واسطی نامبرده و از وهب بن مثنبه یهودی الاصل و برخی دیگر را مورد طعن قرار داده و مصداق تخلیط شمرده‌اند. و شیخ نجاشی گفته: واسطی از کسانی روایت می‌کرد که گزارش‌هایشان سست است؛ و پروا نداشت که از چه کسی اخذ حدیث کند.^۲

نکته دوم - کتابی که مجلسی به دو روایت منقول از آن استناد نموده، گزارش‌های آن - به دلیل سستی و ناستواری - بارها مورد انتقاد محققان قرار گرفته است و برای نمونه: * روایتی که حاکی است امام عسکری (ع) نامه‌ای برای علی بن بابویه - پدر شیخ ابوجعفر صدوق - نوشته؛ و در آن وی را با عنوان "شیخ و معتمد من" خطاب فرموده است. این روایت را سید موسی شبیری و سید خراسان (در مقدمه عیون اخبار الرضا) و آقا شیخ علی دوانی (هر سه از محققان معاصر) در معرض نقادی درآورده و بطلان آن را با دلایل متعدد ثابت کرده‌اند.^۳

* روایتی مشتمل بر گفتگوهایی که ادعا شده میان شریف مرتضی و ابوالعلاء معری

۱. روایات اوگاهی پذیرفتنی است و گاه درخور انکار (بنگرید به: طبرسی، احمد، ج ۱، ص ۴۰۴؛ مجلسی، ب، ج ۴۲، صص ۲-۱۴۱؛ اردبیلی، ج ۱، ص ۳۹۴).

۲. شوشتری، ق، ج ۹، صص ۷-۸۶.

۳. دوانی، ج ۲، صص ۴۱-۴۳۹ - نیز مقدمه، ص سی و سه تا سی و پنج.

درگرفته و در پایان آن، مرتضی ابوالعلاء را به الحاد و ظلم و شرک نسبت داده است. این روایت را طه راوی و رشید صفار از محققان معاصر عراق به بوته نقد سپرده‌اند و مجعول بودن آن را ثابت کرده‌اند.^۱

* روایت مفصلی به نقل از صدوق که مشتمل بر حکایت تشرّف سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ اشْعَری به محضر امام مهدی (ع) و گفتگوهای او با آن حضرت است؛^۲ و در کتاب الاخبار الدخیله تألیف علامه محمد تقی شوشتری،^۳ به بوته نقد سپرده شده؛ و دلایل متعددی در اثبات مجعولیت آن ارائه گردیده؛ و با اینکه پاره‌ای از دلایل مزبور درخور مناقشه است، امّا بقیه آنها برای اثبات ساختگی بودن آن کافی است.^۴ چنان‌که مرحوم آیت الله خوبی سند روایت مزبور را سست و تمامی راویان آن را - جز یک نفر - مجهول‌الهویه و آن یک نفر را نیز متهم به غلو می‌دانند؛ و متن آن را متضمّن چهار مطلب غیرقابل قبول می‌شمارند؛^۵ و پیش از اینان نیز میرداماد روایت مزبور را جعلی خوانده؛ و شهید ثانی بالصراحه می‌گوید که نشانه‌های جعل در آن آشکار است.^۶

نکته سوم - روایت اول حاکی است که پس از پیروزی امام علی (ع) در جنگ جمل و ورود او به بصره و برخورد با حسن بصری، حسن آن سخنان گزنده را در اعتراض به عملکرد امام در جنگ مزبور بر زبان آورده؛ در حالی که حسن در هنگام وقوع جنگ جمل حتی هنوز به مرحله بلوغ نرسیده یا طفلی تازه بالغ بود؛ و عرفاً در مرتبه‌ای نبود که چنان سخنانی بگوید؛ یا امام با وی به آن‌گونه گفتگو کند. زیرا به روایت اصح، وی در سال ۲۲ هـ. تولّد یافت؛ و آن‌گاه جنگ جمل در سال ۳۶ هـ. روی داد؛ و به قول دیگر وی در آن هنگام ده یا یازده سال بیشتر نداشت؛ و به روایت سوم، وی یک سال پس از پایان جنگ

۱. مرتضی، د، ج ۱، مقدمه، صص ۸۸ تا ۹۳.

۲. ترجمه این روایت مفصل را نظام‌الدین احمد غفاری مازندرانی آورده است - ترجمه احتجاج، ج ۴، صص ۸۴-۲۶۱ (در ۲۴ ص).

۳. ج ۱، ص ۸۸ تا ۱۰۴ (۱۷ ص).

۴. دوانی، ج ۲، مقدمه، ص شش و هفت.

۵. خوبی، مع، ج ۹، ص ۸۰ تا ۸۳.

۶. دوانی، ج ۲، ص شش - مقدمه.

صفین به سنّ تکلیف رسید؛^۱ و تازه روایت اقدام حسن به جلوگیری از حضور مردم در جنگ جمل و گفتگوی جسارت آمیز وی با امام پس از ختم جنگ، مغایر با روایت دیگری است که صحت آن به ثبوت پیوسته و به موجب آن، حسن بصری تازه در سال ۳۷ هـ. یعنی در گیرودار جنگ صفین بود که رهسپار بصره شد؛ و پیش از آن در مدینه بود؛^۲ در حالی که جنگ جمل یک سال قبل از این تاریخ در سال ۳۶ هـ. روی داد.

نکته چهارم - اگر این روایات صحیح بود، چگونه امکان داشت که بسی از بزرگان شیعه مانند سید مرتضی، شریف رضی، سید بن طاوس، محقق طوسی و... حسن بصری را آن همه بستایند و از او با حرمت یاد کنند؟^۳ و چگونه ممکن بود که وی یکی از دو سه نفری باشد که بزرگ ترین مفسران شیعه - شیخ طوسی، شیخ طبرسی، ابوالفتوح رازی - برای درک معانی کتاب الهی، بیش از هر منبعی به اقوال ایشان استناد نمایند؟^۴

نکته پنجم - روایات مزبور، خود نیز یکدیگر را تکذیب می کنند؛ زیرا با این که همگی حاکی از چگونگی برخورد حسن با امام علی (ع) پس از ختم غائله جمل و ورود او به بصره است، اما از روایت اول برمی آید که وقتی امام از کنار حسن رد شده، وی وضو می گرفته؛ و چون امام وی را در مورد وضو راهنمایی کرده، پاسخی بی ادبانه و دالّ بر بی نیازی از ارشاد امام داده؛ اما روایت دیگر حاکی است که وقتی امام بصره را فتح کرد، مردم گرد او فراهم آمدند؛ و حسن نیز در میان ایشان بود؛ و الواحی به همراه داشت؛ و هر آنچه را از دهان امام به درمی آمد می نوشت؛ و چون امام در این مورد از او سؤال کرد، پاسخ داد: «آثار شما را می نویسیم تا پس از شما برای دیگران روایت کنیم.» و محتوای این دو روایت، از جهات مختلف با یکدیگر در تضاد است؛ زیرا - فی المثل - کسی که حتی تحمّل یک راهنمایی امام در مورد وضو را نداشته، و آن را با جوابی گستاخانه رد کرده، چه نیازی داشته که لوح و قلم به دست گیرد و هر کلمه ای از دهان امام خارج شود آن

۱. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۵۸.

۲. بسط، صص ۴۲، ۵۴ - نیز برگردید به ص ۴ از همین دفتر.

۳. بنگرید به صص ۷-۳۳۴، ۵-۳۴۴ و تمام فصل بیست و دوم.

۴. بنگرید به صص ۷-۲۹۶، ۹-۳۳۸، ۴-۳۴۳، ۵۶-۳۴۹.

را ثبت نماید؟ آیا حسن این قدر نمی دانست که اگر بخواهد با نقل سخنان امام در اینجا و آنجا کسب و جاهت کند، باید در گفتگو با امام ادب را حفظ کند؛ و برخورد او طوری نباشد که امام وی را نکوهش نماید؟ آیا برای حسن که - به ادعای مخالفان - با هر گروهی همزبانی می نمود و مداهنه می کرد، ضرری داشت که دست کم برای حفظ وجهه و آبروی خود در نزد امام و خلیفه وقت و پیروان مقتدر او، از برخورد گستاخانه با امام پرهیزد؛ و لااقل موقتاً زبان خود را نگاه دارد؟

آیا می توان پذیرفت که مرحوم مجلسی - با آن همه دقت در مقام نقد احادیث - هیچ یک از این همه نقطه ضعفها را در دو روایت مزبور تشخیص نداده؛ و آن دو روایت را برای محکوم کردن حسن و تمامی صوفیان و عرفا مدرکی چون و چرانا پذیر انگاشته است؟

البته نمی توان پذیرفت؛ و خود مجلسی نیز که متوجه این تناقض شده، بخش هایی از روایت دوم را که تناقض آن با روایت اول آشکار و دال بر بی پایگی آن بوده، در مقام محاکمه، با کمال امانت ندیده گرفته و حذف کرده - که دیدید - ولی حیف که در مأخذ او - کتاب احتجاج - این بخشها موجود است؛ و خود او نیز در بحارالانوار که در مقام گزارشگری بوده، آنها را آورده است. همچنین بخش پایانی روایت اول را که با بخشی دیگر از آن تناقض داشته و نشانه بی پایگی کل روایت بوده نیاورده. در آن بخش آمده است که وقتی امام (ع) به حسن بصری فرمود آن منادی برادرت شیطان بود. حسن گفت: اینک دانستم که ایشان (سپاه عایشه) بر هلاکت اند. درحالی که از جمله های پیشین برمی آید که حسن از هنگامی که جنگ جریان داشته، با ندایی که شنیده، مطمئن شده که سپاه عایشه - از قاتل و مقتول - دوزخی اند و به همین دلیل به سپاه او نییوسته است. آن گاه چه معنی دارد که پس از شنیدن سخن امام (ع) تازه بگوید: اینک دانستم که ایشان بر هلاکت اند؟ اینک یعنی چه؟ مگر قبلاً نمی دانست؟ و ظاهراً مرحوم مجلسی به دلیل تناقضی که میان این جمله با جمله قبل احساس کرده، و آن را نشانه بی پایگی کل روایت

دانسته، آن را حذف کرده؛ تا دیگران متوجه این نکته نشوند. ولی افسوس که روایت بی اساس مزبور - به صورت کامل - در منابع دیگر از جمله احتجاج و کتاب خود او بحار الانوار آمده؛ و مانع از قبول داوری او در این مورد است.

این هم که در روایت مجلسی می خوانیم: حسن پس از ماجرای جمل، بالحنی اعتراض آمیز به امیر مؤمنان علیه السلام گفت: «کسانی را کشتی که گواهی به یگانگی خدا و رسالت پیامبر (ص) می دادند و نماز می گزاردند»، با بخش دیگری از همین روایت قابل جمع نیست؛ زیرا در آن بخش، از قول وی آمده است که: وقتی می خواستم به یاری آن مقتولان بروم، شنیدم که منادی می گفت: «قاتل و مقتول در دوزخ اند». و این سخنان با هم نمی خواند؛ زیرا اگر حسن به راستی معتقد بوده که مقتولان دوزخی بوده اند، دیگر چه جای دفاع از آنان و اعتراض به کشتنشان؟

در روایت دیگری هم که مجلسی در بحار آورده است می خوانیم: امام علی (ع) به حسن فرمود: «نیکو وضو بساز» و حسن در پاسخ امام، به عملکرد او در مقابله با اصحاب جمل - که منجر به قتل سران ایشان شد - اعتراض کرد و تصریح نمود که از هلاکت ایشان غمگین است؛ و علی علیه السلام وی را نفرین کرد که خدا اندوه او را طولانی گرداند؛ و نفرین امام وی را گرفت و همیشه اندوهگین بود.^۱ که این روایت نیز علاوه بر نقطه ضعف های متعدد، با آنچه در روایتی دیگر در این باب آمده - و گذشت - سازگار نیست؛ زیرا در آن روایت، حسن تصریح کرد که مقتولان دوزخی و بر هلاکت اند؛ و در این حال محزون بودن او برای کشته شدن دوزخیان و هلاکت یافتگان بی مورد می نماید. همچنین وقتی حسن - بر طبق آن روایت - کلام امام را تصدیق و تأیید کرده، دچار شدن او به نفرین امام و حزن همیشگی او بر اثر این نفرین، ناموجه می نماید؛ و مرحوم مجلسی نیز خود می دانسته است که اگر در عین الحیات - در آنجا که حسن بصری را محاکمه می کند - ترجمه این روایت را هم در کنار دو روایت پیشین بیاورد، با توجه به تضاد محتوای آن با دو روایت پیشین، خواننده در صحت هر سه روایت به تردید می افتد؛ و

۱. مجلسی، ب، ج ۴۲، ص ۱۴۳.

بدین جهت از آوردن ترجمه آن در کنار دو روایت پیشین خودداری کرده است. با این که در بحار الانوار - که در مقام گزارشگری بوده - آن را آورده است.

نیز بیفزاییم که مرحوم مجلسی، در مقام محاکمه حسن، به خاطر هدف خاص خود در کوبیدن او و کل آیین تصوف، نه تنها همان روایات سست و بی سند را هم به صورتی ناقص ترجمه کرده؛ تا بی پایگی آنها معلوم نشود؛ در ترجمه کلام منسوب به امام (ع) نیز دقت لازم را ننموده و به عنوان نمونه:

در روایت احتجاج که مأخذ مجلسی در عین الحیاة بوده و خود او نیز عین آن را در بحار آورده، می خوانیم: امام علی (ع) (به مردم) فرمود: هذا سامرئ هذه الامة الا انه لا يقول لامساس ولكنه يقول لا قتال^۱ و ترجمه دقیق آن: این سامری این امت است، جز اینکه نمی گوید کسی به من نزدیک نشود؛ بلکه می گوید جنگ نباید کرد. اما ترجمه مرحوم مجلسی: حضرت امیر المؤمنین (ع) به حسن بصری خطاب فرمود: سامری این امت تویی که می گوئی جنگ نباید کرد.^۲

نکته ششم^۳ - با شناختی که ما از شیطان داریم، برای او حادثه ای بهتر از این نبود که کسی همچون حسن به سپاه طلحه و زبیر بپیوندد؛ و در کنار دشمنان علی (ع) با آن حضرت بجنگد؛ و در این جنگ کشته شود؛ و در حالی از دنیا برود که بزرگ ترین معاصی - جنگ با علی (ع) - را در کارنامه خود داشته باشد. در این حال چه معقول است که وقتی حسن عزم پیوستن به سپاه طلحه و زبیر را دارد، و کاملاً آماده جنگ با امام شده، شیطان ندایی سر دهد که او را از ارتکاب این گناه بسیار بزرگ بازدارد؟ و روز دیگر نیز که حسن با همین عزم بیرون شود، مجدداً شیطان همان ندا را سر دهد - آن هم دو بار - و او را از تصمیم خود منصرف کند؟ مگر شیطان وظیفه ای را که از آغاز خلقت آدم - با قید قسم - بر عهده گرفته و خطاب به حق تعالی تصریح کرده بود: فبعزتك لا غوینهم اجمعین،^۴ فراموش

۱. مجلسی، ب، ج ۴۲، ص ۱۴۲.

۲. مجلسی، ع، ج ۲، ص ۴۶۰.

۳. این نکته را از افادات شفاهی استاد بزرگوار محمود شهابی خراسانی به یاد دارم.

۴. قسم به عزت و جلال تو که همه آدمیان را گمراه خواهی کرد (ص، آیه ۸۲).

کرده، و می خواسته نقش جبرئیل را در بازداشتن خلق از گناهان ایفا نماید؟ یا مگر به خاطر کوبیدن تصوف، باید هر دروغی را مستمسک قرار داد؟ آیا کسانی که این روایات خنده آور را جعل کرده اند، قصد استهزای مخالفان تصوف و بازی کردن با عقل آنان را نداشته اند؟

نکته هفتم^۱ - روایت اول و سوم حاکی است که امام علی (ع) در بصره بر حسن بصری بگذشت و به او فرمود: «وضو را کامل به جا آور» و حسن پاسخی گستاخانه داد؛ ولی در روایت شیخ مفید - که دلایل ترجیح آن بر دو روایت مزبور را خواهیم گفت - آمده است که امام علی (ع) در بصره بر حسن بگذشت و به او فرمود: «ای جوان! نیکو وضو بساز» و حسن نه فقط پاسخی بی ادبانه نداد؛ بلکه در پی امام (ع) روان شد؛ و از او درخواست سخنی کرد که به او فایده رساند. این هم ترجمه روایت اخیر:

شیخ مفید با سلسله سند متصل به حسن بصری، از او روایت کرده است که: امیر مؤمنان علی (ع) به شهر ما بصره آمد؛ چون بر من بگذشت من وضو می ساختم. پس مرا گفت: ای نوجوان نیکو وضو بساز تا خدا به تو نیکی نماید. سپس از من بگذشت. من در پی او روان شدم. رو به من کرد و پرسید: ای نوجوان! کاری با من داری؟ پاسخ دادم بلی، سخنی به من بیاموز که خدا مرا به آن سود بخشد. فرمود: ای نوجوان! هر که با خدا راستی نماید، رستگار شود. و هر که نگران دین خود باشد، از هلاکت مصون ماند. و هر که در دنیا پارسایی نماید، دیده اش به آنچه از پاداش خدای عزوجل بیند روشن شود. ای نوجوان! بیش از این برایت نگویم؟ من (حسن) گفتم بفرماید ای امیر مؤمنان! گفت: سه خصلت است که در هر که باشد، دنیا و آخرت او مصون ماند؛ آن که دستور به کار نیک دهد و خود به آن دستور گردن نهد؛ و دیگران را از کار ناپسند باز دارد و خود از ارتکاب آن خودداری کند؛ و مرزهای آیین خدا را پاسداری نماید. ای نوجوان! آیا شاد می شوی که در روز قیامت، وقتی به لقای الهی نائل می شوی، از تو خشنود باشد؟ من (حسن) گفتم: آری ای امیر مؤمنان! گفت: در دنیا پارسایی نمای و به آخرت گیرای؛ و در همه کارها

۱. این نکته را از افادات شفاهی استاد بزرگوار و علامه رجالی محمد تقی شوشتری به یاد دارم.

راستی پیشه کن که خدا تو و همه خلق را با دعوت به راستی به طاعت خود خوانده است. امام پس از این سخنان برفت تا به بازار بصره درآمد؛ و مردم را دید که گرم دادوستدند. پس به سختی گریست و گفت: ای بندگان دنیا و ای کارگزاران اهل دنیا! در روز (در دادوستدها) پیاپی قسم می خورید؛ و در شب در بسترها خفته اید؛ و در هر دو حال از آخرت غافلید. پس کی توشه راه فراهم می آورید و در کار معاد می اندیشید؟

پس مردی گفت: ای امیر مؤمنان! ما ناگزیریم که در طلب معاش بر آییم. پس چه کنیم؟ امیر مؤمنان فرمود: راستی که طلب روزی از راه درست، کسی را از کار آخرت باز نمی دارد؛ و اگر گویی ما ناچاریم که احتکار نماییم، عذرت پذیرفته نیست. آن مرد گریان به راه افتاد و امیر مؤمنان (ع) به او فرمود: روی به من آر تا بیشتر توضیح دهم. مرد بازگشت و امام به او فرمود: ای بنده خدا! بدان که هر که در این جهان برای جهان دیگر کار کند، ناگزیر پاداش کار او به تمام و کمال در آخرت داده خواهد شد؛ و هر که عمل به دین را راه دست یابی به دنیا قرار دهد، پاداش او در آخرت، آتش دوزخ است. سپس امیر مؤمنان (ع) این آیه را تلاوت فرمود: اما آن کس که سرکشی نماید و زندگی این جهان را (از جهان دیگر) برتر شمارد، پس به راستی دوزخ جایگاه اوست.^۱

این بود گزارش ملاقات حسن با امیر مؤمنان در بصره به روایت شیخ مفید؛ و اعتبار این گزارش، از قصه هایی که در دو کتاب احتجاج و خرائج آمده، و ابن ابی الحدید آورده، و مجلسی به آنها استناد نموده، صد درصد بیشتر است زیرا:

الف - ابن ابی الحدید قبل و بعد از قصه های مزبور، سخنانی دارد که حاکی است آن قصه ها را راست نمی شمارد؛ و سخنان متعددی از حسن ذکر می کند که با این گونه قصه ها هیچ گونه سازشی ندارد.

ب - مقام علمی شیخ مفید که راوی این گزارش است، بسیار برتر از مؤلفان احتجاج و خرائج و نیز ابن ابی الحدید است؛ و از حیث زمانی نیز به عصر امام علی (ع) نزدیک تر، و به همین جهت روایت او قابل اطمینان تر است.

ج - روایت شیخ مفید مسند است و سلسله سند متصل دارد؛ ولی آنچه آن سه مؤلف بازگو کرده‌اند فاقد سند است.

د - محتویات روایت شیخ مفید، هیچ‌گونه تناقضی با یکدیگر ندارند؛ در حالی که روایت احتجاج و خرائج، مشتمل بر تناقض‌های متعدّد است - و دیدیم.

ه - روایت شیخ مفید - برخلاف روایت احتجاج و خرائج - با آنچه در باب سنّ حسن در هنگام ملاقات با امام علی (ع) می‌دانیم، کاملاً هماهنگ است. نیز گفتیم که بنا به روایت درست، مهاجرت حسن به بصره، در گیرودار جنگ صفّین بوده؛ و روایت احتجاج که حاکی از ملاقات حسن با امام علی در بصره، پس از خاتمه جنگ جمل است، با آن روایت درست سازگار نیست؛ ولی در روایت شیخ مفید، تاریخ این ملاقات معین نشده؛ و می‌توان آن را مربوط به هنگام اقامت حسن در بصره دانست؛ و اگرچه من فعلاً روایتی که حاکی از سفر امام علی (ع) به بصره پس از خاتمه جنگ صفّین باشد به یاد ندارم، اما باتوجه به نزدیکی این شهر به مقرّ خلافت امام (کوفه) و با عنایت به اینکه بصره دومین شهر مهم در قلمرو حکومت حضرت بوده، و همچنین به جهت حسّاسیت‌ها و مشکلات متعدّدی که در مورد آن وجود داشته، بسیار بعید به نظر می‌رسد که امام جز همان یک بار (پس از خاتمه جنگ جمل) گذارش به آنجا نیفتاده باشد. و همین روایت را می‌توان مستندی برای یکی از این سفرها دانست.

اگر هم کسانی اصرار دارند که حسن در هنگام ورود امیر مؤمنان (ع) به بصره پس از فتح این شهر، با امام دیدار کرده، سؤال این است که برای توضیح چگونگی دیدار مزبور و گفتگوهایی که در ضمن آن در گرفته، چرا از روایت شیخ مفید استفاده نمی‌کنند - که مزایای آن بر سه روایت مورد استناد مجلسی را بر شمردیم؟ نیز چرا از روایت دیگری استفاده نمی‌کنند که شیخ مفید و صفّار، با سلسله سندی که تنها یکی از حلقه‌های آن را نام برده‌اند، از حسن بصری نقل کرده‌اند و در آن آمده است: چون امیر مؤمنان (ع) بصره را فتح کرد پرسید: کیست که ما را به خانه ربیع بن حکم (یا حکیم؟) راه بنماید؟ حسن گفت: ای امیر مؤمنان! من - و ی در آن هنگام، چنان‌که خود می‌گوید، در سنین نزدیک به بلوغ

بود. پس او امام را راه نمود تا امام به آن خانه که می خواست رفت - و حدیث طولانی است - و سپس از خانه برون آمد و مردم نیز به دنبال او؛ تا به جَبَّانَه^۱ رسید؛ و درحالی که مردم دور او را گرفته بودند، با تازیانه خود خطی بر زمین کشید؛ پس دیناری از زیر زمین به در آورد. سپس خط دیگری کشید و دیناری دیگر به در آورد - و همچنین تاسه دینار. و آنها را در دست خود زیر و بالا انداخت تا مردم آنها را دیدند. سپس آنها را به جای خود بازگردانید؛ و با انگشت ابهام خود مانند بذری در زمین کاشت و گفت: پس از من، نیکوکار یا بدکاری به سراغ تو خواهد آمد. آنگاه استر پیامبر (ص) را سوار شد و به منزل خود بازگشت؛ و ما با همان نشانی که از محل دینارها داشتیم، آنجا را کندهیم تا به سنگ سخت رسیدیم و چیزی نیافتیم. به حسن گفتند: این کار را از امیر مؤمنان چگونه می بینی؟ گفت: من چیزی جز این نمی دانم که گنج های زیر زمین، برای کسی مانند او علی (ع) پنهان و ذخیره شده است^۲ (تا برای او از دستبرد دیگران محفوظ بماند).

باری، اگر هم دیدار حسن با امام علی (ع) پس از فتح بصره قابل تردید نباشد، چرا برای توضیح چگونگی آن، فقط همان روایاتی که آن همه کاستی و نقطه ضعف در آنها هست - و شمردیم - مورد استناد قرار می گیرد و نه این گونه روایات - با امتیازاتی که برای آنها یاد کردیم؟ و البته روایت اخیر، نه تنها با فرض حضور حسن در بصره در هنگام ورود امام به این شهر پس از ختم جنگ جمل، سازگار است، بلکه اگر هم این فرض را منتفی بدانیم، و احتمال وقوع این دیدار در سفر دیگر امام به بصره را مطرح کنیم، می توان روایت یاد شده را مربوط به آن سفر دانست. زیرا برخلاف روایتی که مورد استناد مجلسی قرار گرفته، در این روایت سخنی از مقتولان جنگ جمل نیست تا لازم باشد آن را مربوط به ورود امام به بصره پس از شکست یاغیان در آن جنگ بدانیم. این عبارت را که هم که در آن آمده: «چون امیر مؤمنان بصره را فتح کرد» می توان بر مسامحه یا خطای راوی یا وقوع تحریف ناچیزی در روایت حمل کرد.

۱. در زبان بصریان به گورستان اطلاق می شده است (یاقوت، ج ۲، ص ۱۱۶).

۲. صفار، ج ۲، صص ۴-۲۲۳؛ مفید، خ، ص ۲۷۱؛ مجلسی، ب، ج ۴۱، صص ۶-۲۵۵.

کوتاه سخن، با این همه برتری‌هایی که دو روایت شیخ مفید بر روایت احتجاج و خرایج - در باب راهنمایی امام علی (ع) به حسن بصری که چگونه وضو بگیرد - داشته، و با این که علامه مجلسی روایت دوم را در ضمن گزارش‌های مربوط به معجزات امام علی (ع) در بحار^۱ آورده، بسی شگفت‌آور است که وی نه در مقام محاکمه حسن در کتاب عین‌الحیات، و نه در باب مستقلی که تحت عنوان "حال الحسن البصری" در بحار نوشته^۲ کوچک‌ترین اشاره‌ای به دو روایت شیخ مفید نکرده؛ و شاید هم به این دلیل که می‌دانسته اگر کسی آن دو روایت را ببیند، دروغ بودن روایات بی‌سند و سستی که حاکی از پاسخ‌های بی‌ادبانه حسن به امام علی (ع) است بر او ثابت خواهد شد؛ و این امر با هدف مجلسی در تخطئه حسن و تقبیح اقوال و افعال او منافی بوده است. چنان‌که به همین دلیل، پاره‌ای از سخنان حسن را به نقل از غرر و درر تألیف سید مرتضی علم‌الهدی آورده^۳ و لی هیچ اشاره‌ای به آن همه ستایش‌های سید بزرگوار از حسن - که در همان کتاب و قبل از همان منقولات بوده^۴ - ننموده است - و کفی بالله حسیبا.^۵

نکته هشتم - بسیاری از روایات معتبری که حسن نقل کرده و سخنانی که بر زبان آورده، حاکی است که وی اقدامات امام علی (ع) در جنگ جمل را تأیید؛ و اقدامات مخالفان او را تقبیح می‌نموده است؛ و در برابر روایات مزبور، دو سه روایت سست و فاقد سند که حاکی از اعتراض حسن به اقدامات امام علی و حمایت او از مخالفان در این مورد است - و پیش‌تر آوردیم - درخور استناد نیست. این هم نمونه‌ای از آن روایات معتبر: **الف.** در روایت سید بن طاووس^۶ تصریح شده است که پس از ماجرای جمل، کسانی در اعتراض به علی (ع) سخنانی گفتند؛ و یکی از اصحاب پیامبر (ص) در مقام دفع اعتراض‌های ایشان و دفاع از علی (ع) و نقل فضائل او بر آمد؛ و گزارش این ماجرا را

۱. ج ۴۱، صص ۶-۲۵۵.

۲. ج ۴۲، صص ۴-۱۴۱.

۳. همان، ج ۴۲، ص ۱۴۴.

۴. بنگرید به صص ۵-۳۳۴.

۵. خدا برای حسابرسی کافی است (النساء، ۶).

۶. ابن طاووس، س، ص ۲۱۲.

حسن با لحنی حاکی از تأیید سخنان آن صحابی و محکومیت معترضان روایت کرده است.

ب. به روایت شیخ منتجب الدین، که با سلسله سند متصل به حسن بصری نقل کرده، حسن با یکی از صحابه بر حجاج درآمد؛ و چون حجاج رأی آن صحابی را درباره علی (ع) پرسید، وی علی (ع) را ستایش کرد و از آیاتی که در مدح او نازل شده یاد نمود؛ و صریحاً گفت: «علی نخستین کسی بوده که به خدا و رسول ایمان آورده و...» و چون حجاج علی (ع) را به دلیل اقدامات او در دو جنگ جمل و صفین نکوهش کرد، آن صحابی که با حسن بود خشمگین به پا خاست؛ و با اعتراض به سخنان حجاج، علی (ع) را ستود؛ و حجاج دستور داد وی را از مجلس بیرون کنند. که گزارش این ماجرا را نیز حسن با لحنی حاکی از تأیید سخنان آن صحابی، و مردود بودن اعتراضاتی که به اقدامات علی (ع) در جنگ جمل و صفین می شد آورده است.^۱

ج. ابان بن ابی عیاش گوید: ابوذر و سلیم بن قیس روایت کرده اند که پیامبر (ص) خطاب به علی (ع) فرمود: تو پس از من سی سال زندگی می کنی؛ خدا را عبادت می کنی؛ و بر ستم قریبشیان شکیبایی می نمایی؛ و چون یارانی یافتی، همان گونه که من بر سر تنزیل قرآن پیکار کردم، تو نیز بر سر تأویل آن با پیمان شکنان و بیدادگران و کسانی که از دین بیرون شده اند پیکار می کنی؛ و به شهادت می رسی...» و چون این حدیث را از قول آن دو، برای حسن بصری بازگو کردم گفت: ابوذر و سلیم راست گفتند.^۲

د. عیاشی در تفسیر خود روایت کرده است که حسن بصری گفت: علی بن

۱. منتجب الدین رازی، صص ۸-۴۶.

۲. سلیم بن قیس، ع، صص ۳-۵۱- در ضمن روایتی طولانی مشتمل بر گفتگوهایی میان ابان و حسن؛ و البته چنان که بعداً خواهیم گفت، روایات ابان را درخور اطمینان نمی شمردند؛ ولی محتوای روایت یاد شده، از طرق متعدد از پیامبر (ص) روایت شده؛ و لذا درخور اطمینان است. (برای آگاهی از منابع حدیثی که به عنوان پیشگویی پیامبر از جنگ های امام علی در زمان خلافت خود نقل شد- در کتاب های اهل سنت- بنگرید به: ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۰۱؛ عبدالعزیز دهلوی، ص ۳۱۹؛ ولی الله دهلوی، ص ۲۲۶؛ امینی، ج ۱، صص ۸-۳۳۷؛ و در منابع شیعه بنگرید به: مجلسی، ب، ج ۳۲، صص ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۹ تا ۳۰۴، ۱۲-۳۰۶).

ابی طالب (ع) پس از فراغت از کار طلحه و زبیر و عایشه بر این منبر (منبرِ بصره) برآمد و برای ما خطبه خواند؛ و پس از حمد و ثنای خدا و صلوات بر رسول او گفت: «ای مردم! به خدا که دیروز با اینان پیکار نکردم مگر به دستور این آیه از کتاب خدا که می‌گوید: اگر پس از آن که پیمان بستند، سوگند خود را شکستند و برخلاف آن عمل نمودند و در دین شما طعن زدند، پس با پیشوایان کفر پیکار کنید که به راستی آنان را سوگندهایی استوار نیست. شاید که ایشان از کردار زشت خود باز ایستند.»^۱ آری به خدا سوگند پیامبر خدا (ص) با من پیمان بست و گفت: ای علی! راستی که تو با گروه ستمکار و گروه پیمان‌شکن و گروهی که از دین بیرون شدند نبرد می‌کنی.^۲

یادآوری: از این عبارت «برای ما خطبه خواند» می‌توان استنباط کرد که در هنگام ورود امام علی (ع) به بصره پس از جنگ جمل، حسن حضور داشته است؛ ولی آنچه ما از تاریخ ورود حسن به بصره می‌دانیم، برخلاف این استنباط است؛ و شاید بتوان گفت که وقتی حسن می‌گوید «برای ما»، یعنی برای مردم شهر او بصره — و نه لزوماً شخص او — یکی از محققان نیز در توجیه این جمله دیگر حسن: «خطبنا ابن عباس: ابن عباس برای ما خطبه خواند» می‌نویسد: مقصود حسن آن است که ابن عباس برای مردم بصره خطبه خواند، چنان‌که وقتی عربان می‌گویند «فلان بر ما وارد شد» مقصود آن است که «به شهر ما وارد شد».^۳ شاید هم حسن این روایت را از قول کسی دیگر نقل کرده و نام راوی افتاده؛ زیرا به گونه‌ای که محققان گفته‌اند: منبع این روایت یعنی تفسیر عیاشی، از دستبردها و تصرفات نااهلان مصون نمانده؛ و در هیچ یک از نسخه‌هایی که از آن سراغ داریم، اسانید آن موجود نیست؛ و رونویس‌کنندگان کتاب، برای رعایت اختصار (!) اسانید آن را حذف کرده‌اند؛ و برای این کار نیز عذری بدتر از گناه آورده‌اند.^۴

نیز درخور ذکر است که مرحوم مجلسی این روایت را در ضمن گزارش‌های مربوط

۱. التوبة، ۱۲.

۲. مجلسی، ب، ج ۳۲، صص ۳-۲۳۲.

۳. معرفت، ع، ج ۱، ص ۳۷۴.

۴. آقابزرگ، ذ، ج ۴، ص ۲۹۵.

به ورود امام علی (ع) به بصره پس از ماجرای جمل (ب، ج ۳۲، صص ۳-۲۳۲) آورده است. اما در مقام محاکمه حسن بصری در عین‌الحیاء، و در فصلی از بحار (در ج ۴۲، صص ۴-۱۴۱) که به احوال حسن بصری اختصاص داده، هیچ اشاره‌ای به این روایت نکرده؛ و به همان دو سه روایتی که حاکی از مخالفت حسن با شیوه امام علی (ع) در مقابله با اصحاب جمل بوده اکتفا نموده است. و چرا؟ چون می‌دانسته که هرکس این روایت را ببیند، اگر هم بطلان آن دو سه روایت بر او ثابت نشود، دست کم در صحت آنها به تردید می‌افتد؛ و این با هدف مجلسی که معرفی حسن به عنوان دشمن امام علی (ع) بوده منافات داشته است.

ه. قبلاً از قول حسن نقل کردیم که طلحه - یکی از دو مسؤول اصلی جنگ جمل - پس از هزینه کردن ۷۰۰۰۰۰ درهم در مدینه، در جستجوی پول به بصره آمده؛ و نیز نوشتیم که حسن وقتی سخنان حسرت بار طلحه را پس از تیر خوردن در میدان جنگ و دقایقی قبل از مرگ، برایش حکایت کردند گفت: بچش ای کلاغ شوم!^۱ نیز حسن به تصریح خود شاهد بیعت زبیر با امام علی (ع) بوده است.^۲ بدین ترتیب، چگونه می‌توان پذیرفت که حسن به خاطر کشته شدن طلحه و امثال او، در جنگی که خود بر پا کرده بودند، به امام علی (ع) معترض بوده و با آن حضرت بی‌ادبانه سخن گفته است؟

و. قبلاً سخن زید بن صوحان را از قول حسن نقل کردیم که مشتمل بر تخطئه اقدامات عایشه در ماجرای جمل و ردّ درخواست او در بازداشتن مردم از همراهی با امام علی (ع) بود. (برگردید به ص ۴۹)

ز. در روایت دیگر نیز می‌بینیم که حسن از اقدامات علی (ع) در جنگ جمل، به عنوان مهم‌ترین عمل اصلاحی امام یاد می‌کند؛ و شیوه سلوک او با شکست خوردگان در آن ماجرا را تقدیس می‌کند که پس از پیروزی بر دشمنان، از برده گرفتن اسیران دشمن و

۱. پاره‌ای از روایات مزبور را در صص ۷-۴۶، ۴۹ آورديم و در اینجا از تکرار آن خودداری و به همان دو اشاره کوتاه بسنده کردیم.

۲. عبدالرحیم، ج ۱، ص ۲۰؛ مفید، ف، ص ۱۳.

زنان و فرزندان ایشان خودداری فرمود؛ و درخواستِ کسانی را که خواهان بردگی آنان بودند، با دلایل محکم رد کرد؛ و اگر عمل او در این مورد نبود، مسلمانان نمی دانستند در جنگ‌هایی که در درون جامعه اسلامی با سرکشان دارند، چگونه باید عمل کنند.^۱ آن‌گاه با این همه تجلیل‌های حسن از شیوه امام علی (ع) در جنگ‌های خود، و برکاتی که برای آنها ذکر می‌کند، چگونه می‌توان گفت که وی امام علی (ع) را به خاطر جنگ‌هایش مورد اعتراض قرار داده است؟

نکته نهم - در یکی از سه روایت بی‌سند و سستی که از مجلسی در نکوهش حسن بصری نقل کردیم آمده است که «امام علی (ع) حسن را لفتی خوانده و این کلمه در زبان نبطیان به معنی شیطان؛ و نامی است که در کودکی حسن، مادرش بر او نهاده و او را به آن می‌خواند و...» در حالی که از روایت مستند شیخ مفید برمی‌آید که امام علی (ع) حسن را «یا غلام: ای جوان» خطاب کرده؛^۲ و کلمه غلام به معنی جوان مرادف «فتی» و «فتی» است؛ و احتمالاً امام وی را با این دو کلمه، یا «فتی» به معنی جوانک خوانده؛ و راوی، آن را نقل به معنی کرده و به غلام تبدیل نموده؛ و کسانی هم آمده‌اند و فتی را به لفتی تبدیل نموده و مدعی شده‌اند که «این کلمه در زبان نبطی...» بی آن‌که توجه کنند که مادر حسن اصلاً ایرانی و شوهر او نیز از اهل میسان (شهرکی متصل به دشت میشان در خوزستان) بوده؛ و حسن را در مدینه به دنیا آورده؛ و دوران کودکی او تا نزدیک بلوغ در همان شهر بوده؛ و آن‌گاه نبطیان:

الف - طایفه‌ای بوده‌اند که مابین عراقین (کوفه و بصره) می‌زیسته‌اند.^۳

ب - شماری از قبایل بدوی عرب بوده‌اند که جنوب فلسطین را به عنوان وطن خود برگزیدند.^۴

از این مقدمات برمی‌آید که در دوران کودکی حسن، مادر او پیشینه و پیوندی با

۱. ابن جوزی، آ، صص ۳-۶۲.

۲. مفید، ام، صص ۲۰-۱۱۸.

۳. شرتونی، ج ۲، صص ۱۲۶۴ و ۷۷۰.

۴. المنجد فی الاعلام، ص ۷۰۶.

نبطیان نداشته که نام شیطان در زبان ایشان را بر فرزند خود بگذارد. و آیا اگر پیوندی با آنان داشت، حسن واژه نبطیان (به معنی اوباش و عوامِ شرطلب) را به عنوان یک دشنام به کار می برد؟ و این نام را بر سپاه تبهکار یزید که در مدینه به هر جنایتی دست زدند می نهاد؟^۱ و بگذریم که به نظر می رسد اصل وجود واژه لفتی در زبان نبطی به معنای شیطان نیز مثل بقیه روایت افسانه ای بیش نباشد.

نکته دهم - این که اندوه مستمرِ حسن را نتیجه نفرین امام علی (ع) در حق وی دانسته اند، و در این مورد به اقرار خود او - به گزارش ایوب سختیانی - استناد جسته اند، حقیقت آن که:

اولاً از روایات متعدّد و با سلسله سند متصل بر می آید که حسن، حزن و اندوه مستمر را نه به عنوان امری نامطلوب و نتیجه نفرین امام علی (ع) بلکه از نشانه های ایمان می دانسته؛ چنان که در روایتی با سلسله سند متصل آمده است که حسن می گفت: مؤمن در حالی شب را به روز و روز را به شب می رساند که اندوهگین است؛ و جز این نمی تواند باشد. زیرا او در میان دو امرِ ترس آور قرار دارد؛ یکی گناهان گذشته اش که نمی داند خدا در مورد آنها چه خواهد کرد؛ و دوم مهلتی که تا هنگام مرگ دارد؛ و نمی داند که در خلال آن به چه مهلکه ها دچار خواهد شد.^۲

یادآوری - درباره حزن حسن و علت آن و هماهنگی شیوه او در این مورد با شماری از اولیا و رجال الهی - که از مقدّسان شیعه بوده اند - بعداً سخن خواهیم گفت؛^۳ و اکنون به چند جمله از یک گفتارِ مفصّل بسنده می کنیم که مجلسی خود به عنوان راهنمایی های رسول (ص) به ابوذر آورده؛ و البته هم در صحّت استناد آن به رسول (ص) و هم در تفسیر آن می توان مناقشه کرد:

ای ابوذر! دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است؛ و در آن هیچ مؤمنی شب را به صبح نرساند مگر آن که اندوهگین باشد. و چگونه مؤمن اندوهگین نباشد، با این که خدا - که

۱. بسیط، ص ۵۳ - به نقل از ابن اثیر.

۲. ابونعیم، ج ۲، صص ۴ - ۱۳۲ (چند روایت از حسن با همین مضمون).

۳. بنگرید به صص ۷ - ۳۸۵.

ستایش او سترگ است - (در قرآن) فرموده است که (هر انسانی از جمله وی) وارد دوزخ خواهد شد؛ ولی وعده نکرده است که (هر انسانی از جمله وی) از آن خارج خواهد شد... پس مؤمن همیشه در دنیا اندوهگین است تا از آنجا مفارقت نماید... ای ابوذر! هر که تواند بگرید باید بگرید؛ و هر که نتواند، قلب خود را در پوششی از حزن و اندوه قرار دهد؛ و خود را گریان نمایش دهد. ای ابوذر! خدای گرامی و بزرگ را با هیچ عبادتی همچون اندوه طولانی نپرستیده‌اند.^۱

ثانیاً ایوب سختیانی که در سومین روایت منقول از بحار، از زبان او تعبیراتی تحقیرآمیز (خرکچی و...) درباره حسن نقل کرده‌اند، از پارسایان و حافظان حدیث و سرور فقیهان عصر خویش و از شاگردان حسن بوده؛ و در سخنان خود به کلام وی استناد می‌جسته؛ و از او روایت حدیث داشته؛ و در میان آن دو، پیوندی بسیار استوار و سراسر حرمت برقرار بوده؛^۲ که تفصیل در این باره و در باب مصاحبت وی با ائمه را در فصل بیست و دوم خواهیم آورد. آن‌گاه مردی عالم و زاهد و اخلاقی و از مصاحبان ائمه (ع) مانند ایوب، ممکن نیست از استاد خود - آن هم کسی مثل حسن بصری - با عنوان خرکچی یاد کند.

نکته یازدهم - قدیمی‌ترین شکل از روایت مشتمل بر دستور امام علی به حسن که «وضویت را کامل بگیر» و پاسخ بی ادبانه او، آن است که بلاذری نقل کرده؛ و در میان معاصران ما دکتر طه حسین آن را آورده است^۳ - با این تفاوت که در آن روایت، مخاطب امام علی (ع) فرزندش امام حسن (ع) است نه حسن بصری؛ و با ملاحظه آن، به نظر می‌رسد که نخست کسانی از سر دشمنی با امام علی (ع)، گزارشی از یک گفتگوی ساختگی میان آن حضرت و فرزندش حسن جعل کرده‌اند؛ و بعداً کسانی دیگر که نمی‌توانسته‌اند آن گزارش را باور کنند، چون به فکرشان نمی‌رسیده از اصل منکر آن شوند، مسأله را این‌گونه حل کرده‌اند که اشتباهی روی داده و مخاطب امام علی (ع) در

۱. مجلسی، ب، ج ۷۴، صص ۷۸-۹.

۲. ابونعیم، ج ۲، ص ۱۴۷ و ج ۳، ص ۳ و ۹ و ۳-۱۱.

۳. طه حسین، صص ۷۱-۱۷۰.

گفتگویی که در آن گزارش می‌بینیم، حسن بصری بوده و به دلیل همنامی او با امام حسن (ع) چنین تصوّر نادرستی پیش آمده؛ این هم ترجمه روایت بلاذری: «علی دید فرزندش حسن وضو می‌سازد؛ پس به او گفت: وضو را کامل بساز. حسن گفت: دیروز مردی را کشتید که وضو را کامل می‌گرفت (اشاره به قتل عثمان) علی گفت: خدا اندوه تو را بر عثمان طولانی گردانید.» و مرحوم شیخ محمدباقر محمودی از محققان متأخر شیعه، در ذیل این روایت می‌نویسد: مشهور آن است که این گفتگو در میان امیرمؤمنان (ع) و حسن بصری در گرفته — همان هنگامی که امام در بصره بر وی گذشت و او را دید وضو می‌گیرد و به او گفت: وضو را کامل بساز... ولی هر دو روایت باطل و نادرست است.^۱

مرحوم محمودی در پاورقی بر کتاب زین الفتی نیز که در متن آن، گزارش جعلی مشتمل بر گفتگوی میان امام علی (ع) و حسن بصری آمده می‌نویسد: این حدیث بر سر زبان‌های مردم معروف است؛ ولی سند ندارد؛ و ما سستی آن را در پاورقی کتاب بلاذری یاد آور شدیم.^۲

نکته دوازدهم - برخی به روایتی که از طریق اهل سنت نقل شده تمسک جسته‌اند تا ناخشنودی حسن از تمام کسانی را که در جنگ جمل شرکت جسته‌اند (از هر دو طرف) ثابت کنند. به موجب این روایت که از قول حسن نقل شده، احنف بن قیس گفت: در ماجرای جمل من می‌خواستم به هواداران علی بپیوندم و او را یاری کنم. ولی ابوبکره (برادر زیاد بن ابیه و عموی ابن زیاد) به من گفت: «برگرد که من از پیامبر شنیدم می‌گفت: اگر دو مسلمان در روی یکدیگر شمشیر بکشند، قاتل و مقتول هر دو در آتش دوزخ خواهند بود. من گفتم: دوزخی بودن قاتل به جاست ولی مقتول چرا؟ فرمود: چون او نیز اصرار داشته که طرف خود را بکشد.»^۳ که این گزارش، با انبوه گزارش‌های معتبری که حاکی است حسن اقدامات امام علی (ع) را در جنگ جمل تأیید می‌نموده — و پاره‌ای از آنها را آوردیم — منافی است؛ و با قبول آن، نمی‌توان از همه آن گزارش‌ها صرف نظر

۱. بلاذری، مح، ص ۱۲.

۲. عاصمی، ج ۱، ص ۴۳۳.

۳. حُصْری، ح، ص ۲۷۰.

کرد. همچنین با سلسله سند متصل، حدیثی از حسن از ابولیلی غفاری نقل کرده‌اند که به موجب آن: پیامبر (ص) فرمود: پس از من فتنه‌ای خواهد بود؛ و چون آن فتنه برپا شود، شما همراه علی بن ابی طالب باشید که او نخستین کسی است که در روز رستاخیز مرا بیند و با من مصافحه کند؛ و او بزرگ‌ترین صدیقان و راست‌رؤان و فاروق این امت است که میان حق و باطل جدایی می‌نهد؛ و او سرور و سالار دین (یا مسلمانان) و ثروت سرور و سالار منافقان است.^۱

آن‌گاه حسن با نقل چنین سخنانی از پیامبر (ص) درباره علی (ع) - که نظایر آن را نیز کم روایت نکرده - چگونه معقول است که اقدامات امام برای فرونشاندن فتنه اصحاب جمل را تخطئه کرده باشد؟ و چگونه مجلسی و امثال او هیچ یک از این روایات را ندیده و فقط به همان دو سه روایت سست و معیوب و فاقد سند چسبیده‌اند؟

روایتی هم که اهل سنت از قول حسن از احنف نقل کرده‌اند - و آوردیم - با آنچه از طریق شیعه در باب انصراف ابوبکره از ورود به صحنه جنگ جمل نقل شده - آن هم در کتاب شیخ مفید و از قول حسن و به روایت از خود ابوبکره و به صورت مسند و با ذکر سلسله سند - کاملاً متضاد است؛ و نمی‌توانیم با ردّ روایت شیخ مفید، روایت مخالف آن را بگیریم؛ بنگرید: حسن گفت: ابوبکره رفت تا به سپاه طلحه و زبیر بپیوندد. پس چون دید که تدبیر امور آنان با عایشه است، از پیوستن به آنان منصرف شد؛ و چون علت انصراف را از او پرسیدند گفت: دیدم که تدبیر کارهایشان به دست یک زن است؛ پس ورود به میان آنان را ناخوش داشتم.^۲

همچنین گزارش‌های معتبری در دست داریم که حاکی است احنف حتی پیش از ورود طلحه و زبیر و عایشه به بصره برای جنگ با امام علی (ع)، طرح سرکوب آنان را ارائه نموده و در اجرای این طرح نیز مصرّ بوده است؛ بنگرید: چون طلحه و زبیر و عایشه به شهر بصره نزدیک شدند، نامه‌ای به عثمان بن حنیف - حاکم منصوب از سوی امام

۱. عاصمی، ج ۲، ص ۳۷۴.

۲. مفید، ج، ص ۲۹۷.

علی (ع) در آن شهر - نوشتند، و از او خواستند که دارالامارة (محل فرمانداری) را تخلیه کند. چون نامه به وی رسید، به دنبال احنف بن قیس فرستاد و ماجرا را با او در میان نهاد. احنف گفت: اینها به بهانه خونخواهی خلیفه عثمان آمده‌اند - با اینکه خودشان مردم را در برابر او به شورش واداشتند و خونس را ریختند. و من چنان می‌بینم که اینان کار را به کینه‌ورزی می‌کشانند؛ و خون‌های ما را می‌ریزند؛ و گمانم بر آن است که اگر تو با همین افرادی که در بصره داری، برای مقابله با آنان حرکت نکنی، میدان را از دست تو خواهند گرفت. پس با همین مردمی که در اختیار داری به سوی آنان حرکت کن؛ و پیش از آنکه با تو در یک خانه و یک شهر قرار گیرند به مقابله با آنان برخیز.

عثمان بن حنیف گفت: رأی درست همین است؛ ولی من جنگ را خوش ندارم و نمی‌خواهم آغازکننده جنگ باشم....^۱

البته در مورد آنچه از قول احنف نقل شده، یک احتمال دیگر هست و آن اینکه: بنا بر پاره‌ای روایات، احنف از امام علی (ع) خواست تا به وی اجازه دهد یکی از دو وظیفه را بر عهده گیرد. یا در رکاب آن حضرت بجنگد؛ یا با تدبیر و گفتار خود، خطر ۱۰۰۰۰ شمشیرزن دشمن را از او بازدارد؛ و امام (ع) وظیفه دوم را به وی محول کرد.^۲ که این روایت - اگر درست باشد - مربوط به جنگ جمل است. زیرا حضور احنف در صحنه جنگ صفین، آشکارتر از آن است که بشود روایت مزبور را مربوط به آن دانست.^۳ آن‌گاه اگر احنف در ماجرای جمل چنان وظیفه‌ای را بر عهده گرفته باشد، می‌توان احتمال داد که ۱۰۰۰۰ شمشیرزن مزبور می‌خواسته‌اند به سپاه مخالفان امام (ع) در جنگ جمل بیوندند؛ و احنف چون نمی‌توانسته آنان را وادار کند به سپاه امام علی (ع) ملحق شوند، کوشیده است آنان را به کناره‌گیری از جنگ وادارد؛ و برای بازداشتن آنان از مقابله با امام و ترغیب ایشان به نپیوستن به سپاه طلحه و زبیر، چنان سخنی را در تخطئه اصل جنگ بر زبان آورده است. آن‌گاه کسانی همین سخن را گرفته؛ و بدون توجه به آن

۱. ابن ابی الحدید، ج ۹، صص ۲-۳۱۱.

۲. بنگرید به ص ۲۷۵.

۳. همان.

همه روایات حاکی از حضور و مشارکت جدی وی در جنگ‌های امام علی (ع) در دوره خلافت، او را مخالف حضور در آن جنگ‌ها شمرده‌اند.

احنف پیش از جنگ جمل هم در خلال گفتگوهایش با عایشه، نادرستی عمل او را در اسباب چینی برای جنگ با علی (ع) مدلل؛ و او را مجاب نموده؛ و مردم را از همراهی با وی در جنگ باز می‌داشته؛ و در جنگ صفین نیز حضور بسیار فعال داشته؛ و از افراد قبیله خود خواسته که در این جنگ در رکاب امام علی شرکت کنند.^۱ و به دلیل همین عملکردها، معاویه در روزگار خلافت خود وی را سخت نکوهش نموده است.^۲

با این مقدمات، چگونه می‌توان احنف و به تبع وی حسن را به تخطئه جنگ با طلحه و زبیر و عایشه، و ترغیب مردم به عدم شرکت در جنگ مزبور متهم کرد؟

نکته سیزدهم - آنچه مجلسی از قول حسن نقل کرده که وقتی می‌خواستند برای یاری اصحاب جمل بروند، ندایی شنیده که «هر که می‌کشد و هر که کشته می‌شود به جهنم می‌رود»،^۳ ظاهراً تحریف شده سخنی است که حسن در جایی دیگر و نه در مورد طرفین جنگ جمل گفته؛ و ذَهَبی از قول ابو حمزه نقل کرده؛ و این هم متن آن: اذا تواجه المسلمان بسيفيهما فالقاتل والمقتول في النار^۴ که این کلام، هم مضمون با حدیثی است که به گزارش مجلسی، زید بن علی (ع) از پدرش امام سجاد (ع) و او از پدرش امام حسین (ع) و او از پدرش امام علی (ع) و او از رسول (ص) روایت کرده است: اذا التقى المسلمان بسيفيهما علی غیر سنّة فالقاتل والمقتول في النار^۵ که در میان سخن حسن با حدیث مزبور، تنها تفاوت، عبارت «علی غیر سنّة» است که در حدیث به آن تصریح شده؛ و در کلام حسن مقدر است.

۱. درباره نقش احنف در دو جنگ جمل و صفین و رویدادهای بعدی، در ص ۲۷۵ توضیحات بیشتری خواهد آمد.

۲. امین، ج ۷، صص ۵-۳۸۳.

۳. مجلسی، ع، ج ۲، صص ۶۰-۴۵۹.

۴. اگر دو مسلمان به روی یکدیگر شمشیر بکشند، آنکه می‌کشد و آنکه کشته می‌شود در دوزخ است (ذَهَبی، س، ج ۴، ص ۵۲۶).

۵. اگر دو مسلمان، نه بر طریق سنت، با شمشیرهای کشیده با یکدیگر روبه‌رو شوند، آنکه می‌کشد و آنکه کشته می‌شود در جهنم است (مجلسی، ب، ج ۹۷، ص ۲۱).

زیرا بدیهی است که حسن - با آن تقیّدِ سفت و سختِ او به سنت - دفاع مسلحانه از خود را - اگر بروفق سنت باشد - ناروانمی شمرد؛ و روایات متعدّدی نیز حاکی از عقیده او به ضرورت مبارزه با مسئولین جنگ جمل و فواید و برکات این مبارزه است - و آوردیم.^۱ این بود پاره‌ای از نکاتی که در پیرامون اتهام حسن به مخالفت با اقدامات امام علی (ع) در ماجرای جمل لازم بود مطرح شود؛ و از مجموع آنها به وضوح می‌توان دریافت که آنچه در این باب گفته شده، به هیچ‌روی پذیرفتنی نیست.

تخطئه امام علی (ع) به دلیل قبول حکمیت؟

این نیز از جمله اتهاماتی است که برخی به حسن وارد آورده‌اند و به دلایل زیر مردود است:

الف - تخطئه حکمیت مهم‌ترین شعار خوارج و نقطه آغاز جدایی آنان از تمامی مسلمانان (اعم از شیعیان و طرفداران خلفا) بود؛ و اگر حسن در این مورد با خوارج هم‌رای بود، آن همه دشمنی ایشان با وی و مخالفت او با آنان وجهی نداشت؛ درحالی که به گواهی ابن سعد^۲، خوارج دشمن سرسخت حسن بودند؛ و قتاده از شاگردان مبرز حسن می‌گفت: به خدا قسم که حسن را جز خوارج دشمن ندارند؛^۳ و در گزارش‌ها آمده است که یکی از خوارج در مجلس حسن حضور می‌یافت؛ و حاضران را می‌آزرد؛ و به حسن پیشنهاد کردند که از دست او به حکومت شکایت کنند.^۴ مخالفت حسن با خوارج نیز به مرتبه‌ای بود که می‌گفت: کسانی از خوارج که دست به کشتار مردم می‌زنند قتل ایشان جایز است؛^۵ و وقتی جابر بن زید (عالم منسوب به خوارج) در بستر مرگ بود، حسن به عیادت وی رفت و او را دعوت کرد که از خوارج - و حتی از معتدل‌ترین ایشان که اباضیه

۱. برگردید به صص ۲۰۱-۱۹۷.

۲. ج ۹، ص ۱۷۴.

۳. ابن سعد، همان؛ ذّهبی، س، ج ۴، ص ۵۷۴.

۴. ابن جوزی، آ، ص ۸۵.

۵. ابن اثیر، مجدالدین، ج ۳، ص ۲۱۵.

بودند - بیزاری بجوید.^۱ با توجه به این گونه برخوردهای حسن و خوارج با یکدیگر، قویاً می توان احتمال داد که خوارج خواسته اند با متهم کردن حسن به قبول عقیده ایشان در باب حکمیت، عقیده خود را ترویج و چهره او را در نزد عامه مسلمین - اعم از شیعه و طرفداران خلفا - مشوه نمایند.

ب - کسی که مدعی است حسن بصری علی (ع) را به دلیل قبول حکمیت تخطئه می نموده، مبرّد است که متهم به دروغ گویی است؛^۲ و صدسال پس از وفات حسن متولد شده؛ و آنچه را از قول حسن نقل کرده فاقد سند است؛ و در مقام تعارض با گزارش های قوی تر درخور اطمینان نیست.

ج - ادعای مبرّد در این باره که حسن امام علی (ع) را به دلیل پذیرش حکمیت خطا کار شمرده، مغایر گواهی کسانی است که گویند حسن پیش از حکمیت و پس از آن، علی (ع) را دوست می داشت؛^۳ و نیز منافی روایات معتبری است که به موجب آن، حسن از یک سو حيله عمرو عاص را که به ماجرای تحکیم انجامید محکوم می کرد؛ و آن را فساد می شمرد که پیامدهای آن تا روز قیامت، گریبان گیر مسلمانان خواهد بود؛ و از سوی دیگر کلام امام علی علیه السلام (کلمة حق اريد بها الباطل)^۴ در تخطئه شعار خوارج (لا حکم الا لله)^۵ را که با هدف تقبیح حکمیت سر می دادند، کلامی از سر فهم و درایت می شمرد.^۶

د - در جنگ صفین هنگامی که سپاه امام علی (ع) در آستانه پیروزی بود، سپاه معاویه با نیرنگ عمرو عاص درخواست کرد جنگ متوقف شود؛ و هر یک از دو طرف، حکمی برگزینند و به داوری آن دو رضایت دهند. امیرمؤمنان (ع) و مالک اشتر و بسیاری از یاران امام (ع) با این پیشنهاد به سختی مخالف بودند؛ و آن را جز حيله و فریب

۱. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۸۱.

۲. ابن حجر عسقلانی، ل، ج ۷، ص ۵۹۰.

۳. حمیری، ص ۲۰۳.

۴. سخنی حق که معنایی باطل از آن اراده کرده اند.

۵. حکمیت جز برای خدا نیست.

۶. ابن جوزی، آ، ص ۶۳.

نمی دانستند. اما چون بسیاری از سپاهیان امام (ع) گول این پیشنهاد را خورده و مصرّاً خواستار توقف جنگ بودند، و با موضعی که آنان اتخاذ کردند، امکان ادامه نبرد نبود، امیر مؤمنان و مالک اشتر و دیگران، ناگزیر به خواسته آنان تن در دادند. بدون آن که قلباً به آن راضی باشند. در مورد حسن نیز می توان گفت که او از اصل ارجاع دعوی به حکمین و نتایج آن ناخشنود بود؛ و آن را تخطئه می نمود؛ و همین امر برخی را دچار این توهم ساخته که وی علی (ع) را برای قبول حکمیت تخطئه می کرده؛ در حالی که مخالفت حسن با حکمیت، از قبیل مخالفت مالک اشتر و دیگر یاران علی (ع) و بلکه خود امام با حکمیت بود. نه به معنی اعتراض به امام که چرا در شرایط اضطراری آن را پذیرفته؛ زیرا حسن آگاه تر از آن بود که نداند تن دادن امام به حکمیت، از روی اضطرار، و در موقعیتی بود که راه دیگری در برابر او وجود نداشت؛ و با طرفداری مصرانه کثیری از سپاهیان او از حکمیت، امکان ادامه نبرد نبود؛ و عدم قبول آن، مشکلات بزرگ تر و بیشتری را به وجود می آورد؛ و امام همان کاری را کرد که باید می کرد. کوتاه سخن این که: مخالفت حسن بصری با حکمیت، از نوع مخالفت خوارج و به معنی تخطئه علی (ع) نبود؛ و از قبیل مخالفتی بود که مالک اشتر و دیگر یاران امام (ع) با آن داشتند؛ و این نکته را محققان پیشین نیز دریافته و بدان تصریح کرده اند.^۱

کلام منسوب به حسن در تخطئه حکمیت

توضیحی درباره تعبیر «لا ابا لک»

متن آنچه از قول حسن در تخطئه حکمیت نقل شده چنین است: «فلما شارف الظفر، وافق علی التحکیم، و مالک فی التحکیم؟ والحق فی یدیک - لا ابا لک»^۲ و ترجمه این دو سه جمله، با چشم پوشی از عبارت «لا ابا لک» چنین می شود: و چون (در جنگ صفین) پیروزی نزدیک شد، با حکمیت موافقت کرد. و تو را با حکمیت چه کار؟ آن هم در شرایطی که

۱. بنگرید به: الحور العین، نشوان بن سعید حمیری از حاکمان و قاضیان و دانشمندان بزرگ یمن در سده ۶، ص ۲۰۳.

۲. ابن ابی الحدید، ج ۶، صص ۴-۱۳۳.

حق در میان دو دست توست؟

عبارت «لا ابالک» را نیز با مراجعه به معتبرترین فرهنگ‌های عربی معنی می‌کنیم: خلیل بن احمد از بزرگ‌ترین ادیبان، و پیشرو فرهنگ‌نویسان عرب و نخستین کسی است که در میان تازیان اقدام به گردآوری واژه‌ها و تألیف لغت‌نامه نموده؛ و این راه را برای دیگران هموار ساخته است.^۱ وی در هنگام درگذشت حسن ده‌ساله بوده؛ و در اثر بسیار گرانمایه خود می‌نویسد: در مثل که می‌گویند «لا ابالک» گویا می‌خواهند کسی را مدح کنند و بستایند.^۲ نیز از قول وی نقل شده که عبارت مزبور به این معنی است: جز تو هیچ‌کس نیست که مهمات تو را کفایت کند.^۳

جوهری نیز از ادبای بلندپایه و اولین کسی است که در تاریخ زبان عرب، برای تألیف لغت‌نامه، شیوه‌ای سهل و نیکو اختیار کرده؛ و پس از وی، همه فرهنگ‌نویسان از او پیروی کرده‌اند.^۴ در اثر گرانسنگ او می‌خوانیم: می‌گویند لا اب لک و لا ابالک؛ و این دو عبارت برای مدح و ستایش است.^۵

فیروزآبادی نیز از نامی‌ترین کسانی است که فرهنگ عربی نوشته‌اند؛ و خیلی کم کتابی به اندازه اثر او القاموس رواج یافته و مورد اعتنا و توجه بوده است. در این کتاب می‌خوانیم: لا ابالک و لا اباک... همه این تعبیرات، در لفظ خبر و گزارش، و به معنی دعاست؛ و در مورد هرکس — چه پدر داشته باشد و چه نه — به کار می‌رود.^۶

سعید خوری شرتونی نیز پیشرو فرهنگ‌نویسان جدید عرب است؛ در کتاب گرانمایه او می‌خوانیم: لا اب لک تعبیری ستایش‌آمیز است برای کسی که پدر داشته باشد یا نداشته باشد.^۷

۱. جوهری، ج ۱، مقدمه، صص ۵۴ و ۹۵.

۲. خلیل بن احمد، ج ۸، ص ۴۱۹.

۳. زبیدی، ج ۳۷، ص ۲۱.

۴. جوهری، مقدمه، ج ۱، ص ۱۱۰.

۵. جوهری، ج ۴، ص ۲۲۶۱.

۶. فیروزآبادی، ج ۱، ص ۱۰۸.

۷. شرتونی، ج ۱، ص ۳.

چنان‌که ملاحظه شد، در این منابع که اصیل‌ترین و معتبرترین فرهنگ‌های قدیم و جدید عربی است، هیچ اشارتی به این‌که تعبیر لا ابالک برای نکوهش به‌کار می‌رود یافت نمی‌شود. یعنی اگر هم فرض شود که برای نکوهش نیز به‌کار می‌رفته، آن کاربرد به اندازه‌ای نادر بوده که در نظر فرهنگ‌نویسان مزبور ارزش یادآوری نداشته است.

در کنار این منابع، ذکر منابعی که تعبیر لا ابالک را به معنی مذمت هم گرفته‌اند لازم است:

مجدالدین ابن اثیر که معتبرترین کتاب را در شرح و تفسیر لغات احادیث تألیف نموده، در ذیل تعبیر لا ابالک می‌نویسد: این تعبیر کراراً در احادیث آمده؛ و در بیشتر موارد آن را برای مدح و ستایش از کسی به‌کار می‌برند؛ و به این معنی است که: جز تو هیچ‌کس نیست که مهمات تو را کفایت کند. گاهی نیز آن را در موقع نکوهش یا در هنگام تعجب یا برای دفع چشم زخم به‌کار می‌برند؛ و گاهی آن را به این معنی به‌کار می‌برند که: «در کار خود کوشش نما و آستین‌ها را بالا بزن.» زیرا کسی که او را پدری هست، در پاره‌ای از کارهای خود متکی به او است.^۱

ابن منظور و مرتضی زبیدی – هر دو از داناترین فرهنگ‌نویسان عرب – و نیز فخرالدین طریحی که در عالم تشیع معتبرترین کتاب را در شرح و تفسیر لغات قرآن و احادیث فراهم آورده نیز تعبیر لا ابالک را با جملاتی نزدیک به همانچه از مجدالدین ابن اثیر نقل کردیم – و بعضاً با فزونی‌هایی – توضیح داده‌اند.^۲

این هم از لغت‌نامه دهخدا که گسترده‌ترین فرهنگ‌نامه فارسی است: لا ابالک یعنی هیچ‌کس را بر تو برتری و فضل نیست. و این جمله‌ای است دعائیه؛ و در حق همه کس گویند - خواه پدر داشته باشد یا نه. و آن را گاه در مدح آرند و گاه در دشنام.^۳

باری از شواهدی که آوردیم، به‌روشنی می‌توان دریافت که تعبیر «لا ابالک» را نخست به معنی ستایش و مدح باید گرفت؛ و اگر قرائن موجود در کلام، مانع از این امر

۱. ابن اثیر، مجدالدین، ج ۱، ص ۹.

۲. ابن منظور، ج ۱، ص ۶۱؛ طریحی، م، ج ۱، ص ۲۸؛ زبیدی، ج ۳۷، صص ۲۰ و ۲۱.

۳. دهخدا ذیل همین کلمه.

باشد، آن‌گاه است که باید یکی از وجوه دیگر (تعجب، دفع چشم زخم، دعوت به جدیت، نکوهش) را مورد نظر قرار داد. بدین ترتیب جای بسی شگفت است که در ترجمه کلام منسوب به حسن، از همه معانی تعبیر لا ابالک صرف نظر کرده؛ و آن را دشنام انگاشته؛ و به معنی "بی پدر" پنداشته‌اند؛ و با این تصوّر ابلهانه که حسن به امام علی (ع) ناسزا گفته، او را مورد حمله قرار داده‌اند^۱. مثل این که کسی بیاید و معانی بلند نام‌ها یا القاب مقدّس باقر، جعفر، جواد، خدیجه، فاطمه را ندیده بگیرد؛ و به دلیل آن که این نام‌ها و القاب، در پاره‌ای موارد، به عنوان اسم یا صفت برای موجودات غیرانسانی نامقدّس به کار می‌رود،^۲ مدّعی شود که اطلاق این نام‌ها یا القاب به مقدّسان بزرگواری که می‌شناسیم، برای اهانت به آنان بوده است!

برای این که مطلب واضح تر شود، توجه به این نکته نیز سودمند است:

ابن ابی الحدید که ارزنده ترین شرح ادبی را بر نهج البلاغه نوشته و در عالم ادب جایگاهی بس والا دارد، از سویی تصریح می‌کند که تعبیر «لا ابالک» - مانند تعبیر «ویل امّه» - برای بزرگداشت و ستایش و توصیف و تجلیل به کار می‌رود - هرچند که لفظ آن برای ضدّ این معانی وضع شده است. و از سویی کلام حسن بصری را به عنوان شاهدی برای این گونه استفاده از «لا ابالک» می‌آورد و می‌نویسد: حسن بصری که علی علیه السلام را یاد می‌کند، او را به این گونه توصیف می‌کند که «در تمامی امور خود بر حق بوده است» آن‌گاه می‌گوید: چون پیروزی...^۳

که از همین جمله - علاوه بر بسیاری قرائن دیگر - می‌توان دریافت که حسن کلمه لا ابالک را به عنوان دشنام به کار نبرده است. آخر چگونه ممکن است که حسن - به گفته ابن ابی الحدید - صریحاً بگوید که علی در تمام امور خود بر حق بوده است؛ و آن‌گاه بلافاصله پس از این سخن به وی دشنام دهد؟ این را کدام عقلی می‌پذیرد؟

روایت ابن عبدربه از گفتار حسن نیز که در ضمن آن، تعبیر مذکور را به کار برده

۱. حسن بصری چهره...، ص ۲۴۰.

۲. بنگرید به کتاب‌های لغت از جمله اقرب الموارد، ذیل واژه‌های مذکور.

۳. ابن ابی الحدید، ج ۶، صص ۴-۱۳۳.

چنین است: امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه، هماره پیروز و به وسیله نعمت های الهی یاری می شد؛ تا به حکمیت تن در داد. چرا با این که حق با تو بود حکمیت را پذیرفتی؛ و بی درنگ و بدون تمایل به این سو و آن سو به راه خود ادامه ندادی؟ لا ابالک!^۱
با این روایت دوگونه می توان برخورد کرد:

اگر آن را صحیح ندانیم و انتساب سخن مزبور به حسن را رد کنیم، انتقاد از او به دلیل نکوهش از امام علی (ع) منتفی خواهد بود؛ و اگر برخوردی برخلاف این داشته باشیم، لحن پر از ستایش حسن در آن اجازه نمی دهد تعبیر لا ابالک را به معنی نکوهش بگیریم. آیا قابل قبول است که حسن از امام بزرگوار با عنوان امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه (تعبیری که جز یک شیعی بسیار بعید است داشته باشد) یاد کند؛ و در جمله بعدی از همان گفتار به وی دشنام دهد؟! این را فقط کسی باور می کند که برای کوبیدن حسن و کل آیین تصوف، فقط دنبال مستمسک می گردد و به درستی و نادرستی آن نمی اندیشد.

علاوه بر این، ابن ابی الحدید که جمله مشتمل بر آن تعبیر را از قول حسن نقل کرده، هر کس وی را بشناسد، از دل بستگی شدید او به امام علی (ع) آگاه است؛ و می داند که او حتی در اشعار خود، صریحاً خطاب به امام علی (ع) می گفت: اهو ی ل جلك کل من یتشیع.^۲ و به همین دلیل برخی از علمای شیعه وی را شیعه شمرده اند؛ و بسیاری دیگر نیز انصاف و عدالت او در داوری ها و ارادت شدید وی به علی (ع) و بلکه غلو او در ولایت را ستوده اند؛ و کثیری از اهل سنت، سنی بودن وی را منکر شده و او را به تشیع منسوب داشته اند.^۳ آن گاه کسی با این ویژگی، چگونه ممکن است که از یک سو حسن بصری را دشمن علی (ع) بداند؛ و از سوی دیگر، آن همه از او تجلیل کند؛ و در اکثر موارد، از وی با دعاهایی همچون رحمه الله، رحمه الله تعالی، رضی الله عنه یاد کند؛^۴ و او را با عنوان

۱. ابن عبدربه، ج ۲، ص ۱۰۰.

۲. من به خاطر تو همه شیعیان را دوست دارم (ابن ابی الحدید، ج ۱، مقدمه مصحح، ص ۱۴).

۳. خوانساری، ج ۵، صص ۲۰ و ۲۱؛ آقابزرگ، ذ، ج ۹، ص ۱۷؛ ابن ابی الحدید، ج ۱، مقدمه مصحح، صص ۵-۱۴؛ ابن کثیر، ج ۱۳، صص ۱۹۹، ۲۱۳.

۴. ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۳۱؛ ج ۱۰، صص ۲۰۶، ۲۱، ۲۰؛ ج ۹، ص ۷۱؛ ج ۱۹، صص ۱۴، ۲۸۹؛ ج ۷، ص ۲۰۷؛ ج ۶، صص ۱۹۵، ۱۹۷.

«شیخنا: پیشوای ما» بستاید؛^۱ و از شجاعت او در حق‌گویی در برابر قدرتمندان، و نکوهش‌های فراوانش از جباران - و نیز از سخاوت او - گزارش‌های تحسین‌برانگیز نقل‌کند؛^۲ و اعمال و اقوال او را به دیده قبول بنگرد؛ و پیاپی به آنها استناد نماید؛^۳ و روایات و سخنان بسیاری از او در فضایل امام علی (ع) بیاورد؛^۴

البته کسی که مدعی است ابن ابی‌الحدید حسن را به دشنام‌گویی به امام علی (ع) متهم نموده، هیچ توجهی به این موارد ندارد؛ بلکه همچنین ادعا می‌کند که ابن ابی‌الحدید، حسن را به دشمنی با امام علی (ع) و انحراف آشکار از طریق وی متهم نموده؛ و او را نادانی شمرده که نمی‌فهمد چه می‌گوید و...^۵ و مستند این ادعا نیز آن‌که ابن ابی‌الحدید نوشته است: حسن بصری مردم را از نصرت دادن علی باز می‌داشت؛^۶ و روزی علی حسن بصری را دید که وضو می‌گرفت. در وضوگرفتن و سواس به خرج می‌داد. از این رو آب زیادی ریخت. علی به او گفت: حسن! آب زیادی ریختی! گفت: امیرالمؤمنین! از خون‌های مسلمانان که بیشتر ریخته نشد. علی گفت: آیا تو را ناراحت کرده است؟ گفت: آری. علی فرمود: پس همواره غمگین و محزون باش! گویند از آن پس همواره حسن بصری عبوس و محزون بود تا از دنیا رفت.^۷

در حالی که چنین ادعایی افترای محض به ابن ابی‌الحدید است زیرا:

اولاً وی، پیش از آن‌که چنین مطالبی را نقل کند می‌نویسد: و ممّا قیل عنه انه یبغض علیاً (ع) و یذمه، الحسن^۸ و پس از نقل دو سه روایت که حاکی از مخالفت حسن با علی (ع)

۱. ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۲۲۷.

۲. همان، ج ۱۶، ص ۱۹۳؛ ج ۱۷، ص ۹ (و برگردید به صص ۸-۱۶۶، ۸-۱۷۷ از همین دفتر).

۳. ابن ابی‌الحدید، ج ۱، صص ۱۲، ۳۲۳؛ ج ۲، صص ۳-۱۰۲، ۸۲-۱۸۰، ۲۶۲؛ ج ۳، ص ۱۵۸؛ ج ۴، صص ۲۲-۱۲۰ و....

۴. بنگرید به صص ۴۰-۲۳۹، ۲۵۵، ۲۴۸-۵۰.

۵. حسن بصری چهره...، صص ۱۰۸، ۱۶۱، ۱۸۳، ۲۳۸، ۲۴۹، ۲۷۴، ۳۰۶ و....

۶. همان، ص ۹۷.

۷. همان، ص ۱۶۱.

۸. از جمله کسانی که گفته می‌شود علی (ع) را دشمن می‌داشته و او را نکوهش کرده، حسن بصری است (ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۹۵).

است صریحاً می نویسد: فامّا اصحابنا فانهم یدفعون ذلک عنه و ینکرونه و یقولون: انه کان من محبّی علی(ع) والمعظمین له و روی ابو عمرو... (امّا علمای ما این اتهامات را از وی دفع کرده و آن را مردود می دانند؛ و می گویند: حسن از محبتان علی بوده و او را تجلیل می نموده است؛ و ابو عمرو روایت کرده که...) و چنان که از این منقولات به وضوح برمی آید، ابن ابی الحدید پیش از نقل روایات حاکی از مخالفت حسن با علی(ع)، با کلمه «قیل عنه: درباره او گفته می شود» صحت روایات مزبور را مورد مناقشه قرار داده است.^۱

ثانیاً وی پس از نقل روایات مزبور صریحاً می نویسد که علمای ما صحت این روایات را منکرند؛ و حسن را از محبتان علی(ع) می دانند؛ و به دنبال این سخن نیز سخنان و گزارش هایی می آورد که ثابت می کند روایات مزبور کذب محض، و دامن حسن از لوث دشمنی با امام علی(ع) پاک است؛ و از زبان خود وی حکایت کرده که آنچه از زبان وی در انتقاد از امام علی(ع) نقل می کنند، برای حفظ جان خود و مصون ماندن از گزند جباران گفته؛ و اگر نمی گفت او را بردار می کردند.^۲

در پایان این بحث، مجدداً جای طرح این سؤال هست که اگر حسن به امام علی(ع) دشنام داده بود، چگونه امکان داشت که بسیاری از بزرگ ترین رجال و علمای شیعه، آن همه وی را بستایند و از او دفاع کنند؟^۳ همچنین اگر عبارت «لا ابا لک» دشنام بود، علامه رجالی محمد تقی شوشتری - که این عبارت را از قول حسن خطاب به امام علی(ع) نقل کرده^۴ - چگونه حکم به کفر و ارتداد حسن نداده و بلکه به دفاع و ستایش از وی برخاسته است؟^۵

اعتراضی دیگر از حسن به امام علی(ع)؟

از حمّاد بن سلمه نقل شده است که حسن می گفته: «اگر علی در مدینه خرمای خشک

۱. در این باره بنگرید به صص ۳-۴۴۲.

۲. ابن ابی الحدید، ج ۴، صص ۶-۹۵.

۳. بنگرید به تمام فصل بیست و دوم (۷۱-۳۲۱).

۴. شوشتری، ق، ج ۳، ص ۱۹۹- نیز بنگرید به ص ۳۶۵.

۵. شوشتری، ق، ج ۳، ص ۲۰۰.

و پوسیده می خورد، بهتر بود تا به آن صحنه (صحنهٔ خلافت و جنگ‌های جمل و صفین و نهروان) گام نهد.^۱ و انتساب این سخن به حسن را برخی مسلم دانسته؛ و آن را به معنای مخالفت او با اقدامات امام علی (ع) در جنگ‌های دوران خلافت او، و بلکه اصل تصدی خلافت گرفته‌اند در حالی که:

الف - چنان‌که قبلاً گفتیم بسیاری از روایات معتبری که حسن نقل کرده، و سخنانی که بر زبان آورده، حاکی است که وی اقدامات امام علی (ع) را در جنگ با طلحه و زبیر و عایشه - با همهٔ قداستی که آنان داشتند - تأیید، و عملکردهای او در آن جنگ‌ها را تقدیس می‌نموده؛ و آن را متضمن برکاتی می‌دانسته است.^۲ و حتی حدیثی از پیامبر (ص) نقل کرده که به موجب آن، در فتنه‌ای که پس از پیامبر (ص) بر پا می‌شود، همه باید علی را همراهی نمایند.^۳ بدین ترتیب، نمی‌توان پذیرفت که وی در مورد جنگ امام (ع) با معاویه و با خوارج - که هرگز قداست عایشه و طلحه و زبیر را نداشتند - نظر مخالف داشته باشد. به علاوه بسیاری از سخنان و روایات منقول از حسن، بر مخالفت شدید او با معاویه و خوارج گواهی می‌دهد؛ و حاکی است که وی کشتن معاویه و اعدام کسانی از خوارج را که دست به کشتار مردم می‌زدند، روای شمرده است؛ که در این مورد قبلاً توضیحاتی دادیم.^۴ همچنین وی احادیثی را نقل و تأیید می‌کرد که به موجب آنها، پیامبر (ص) با علی (ع) پیمان بست که با سه طایفهٔ قاسطین (معاویه و سپاهیان او) ناکثین (طلحه و زبیر و سپاهیان آن دو) و مارقین (خوارج) پیکار کند.^۵

ب - کسی که گفته می‌شود آن سخن را از زبان حسن نقل کرده، حماد بن سلمه است که خود او و دایی‌اش حمید الطویل، از معروف‌ترین شاگردان حسن بوده‌اند؛^۶ و پیوند حمید با حسن و تشیع را در فصل نوزدهم باز خواهیم نمود؛ و حماد نیز در پیروی از شیوهٔ

۱. ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۹۵.

۲. برگردید به صص ۲۰۱-۱۹۷.

۳. برگردید به ص ۲۰۵.

۴. برگردید به صص ۵۲، ۲۰۸.

۵. مجلسی، ب، ج ۳۲، صص ۳-۲۳۲؛ سلیم بن قیس، ع، صص ۳-۵۱ و برگردید به صص ۹-۱۹۸.

۶. حُصْرِي، ح، ص ۲۱۵.

حسن (سلوک مبتنی بر حزن) چندان مصرّ بود که گویند هرگز او را خندان ندیدند.^۱ حمّاد را نیز داناترین مردم به احادیث دایی اش می‌شمردند؛^۲ و دل‌بستگی فراوانی به آل علی (ع) و خصوصاً کسانی از آنان که به مبارزه برخاسته و شهید شدند داشته است.^۳ با این مقدمات، معقول نیست کسی که تا این اندازه به آل علی (ع) دل‌بستگی داشته، به حسن یعنی به کسی که به گفته او، علی (ع) را به دلیل ورود در صحنه مبارزه نکوهش می‌کرده، تا آن اندازه نزدیک باشد.

ج - استاد بزرگوار محمود شهابی خراسانی، این سخن را که به حسن نسبت داده‌اند نقل کرده: لو کان علی یا کل الحشف فی المدینة، لکان خیراً مما دخل فیہ. (اگر علی در مدینه... و سپس بدون مناقشه در صحت انتساب آن به وی، با اشاره به عقیده کسانی که این کلام را در نکوهش امام علی (ع) می‌دانند می‌نویسد: این کلام، صریح در بدگویی نیست؛ بلکه ممکن است از باب دلسوزی و غمخواری باشد. یعنی اگر علی (ع) برای دنیا کار می‌کرد و برای خودش چیزی می‌خواست - نه برای خدا و امت - و گوشه‌گیری می‌کرد و داخل در این کار نمی‌شد، بی‌گمان آسوده‌تر و راحت‌تر و بهتر بود؛ لیکن چون برای خدا بوده در این کار داخل شده و ناراحتی خود را به چیزی نگرفته است.^۴

د - روایات متعدّدی حاکی است که این سخن منسوب به حسن را بارها برای او بازگو کرده‌اند؛ و او سخت برآشفته و بازگوکننده را احمق خوانده؛ و در پاسخ او، سخنانی در ستایش و تقدیس امام علی (ع) بر زبان آورده؛ و گاهی نیز تصریح نموده که اگر سخنی گفته به منظور جلوگیری از خونریزی بوده است. بنگرید:

* عَنْبَسَةَ الْقَطَّانِ كُفْتُ: شاهد بودم که مردی به حسن گفت: به ما خبر رسیده که تو می‌گویی اگر علی در مدینه خرما می‌پوسیده می‌خورد، برای او بهتر از کارهایی بود که کرد. حسن در پاسخ او (به ستایش از علی پرداخت و) گفت: احمق! مردی را که از دست

۱. شوشتری، ق، ج ۳، ص ۶۴۴.

۲. همان، ص ۶۴۳.

۳. شوشتری، ق، ج ۳، ص ۶۴۳.

۴. شهابی، ج ۳، ص ۶۱۹.

دادید، درحقیقت تیری از تیرهای خدا بود؛ از اجرای امرِ خدا ملول و خسته نمی شد؛ مال خدا را نمی دزدید؛ واجبات قرآن را - در مورد حقوق و تکالیف خود - مراعات نمود؛ حلال آن را حلال و حرام آن را حرام می شمرد؛ تا آن گاه که به گلستان‌هایی زیبا و بوستان‌هایی سرسبز درآمد. او علی پسر ابوطالب بود ای احمق!^۱

* مردی به نزد حسن آمد و گفت: به ما خبر رسیده که تو گفته‌ای اگر علی در مدینه خرمای پوسیده می خورد، از آنچه عمل کرد برای او بهتر بود. حسن گفت: برادرزاده من! این سخن باطلی بود که با آن خونی را حفظ کردم (نگذاشتم بریزد). به خدا که او (علی) را درحالی از دست دادند که تیری بود از تیرافکن‌های پاکیزه...^۲

نکوهش‌های امام حسن (ع) از حسن؟

علی بن یوسف حلّی از مؤلفان شیعه در سده هفتم، نامه حسن به امام حسن (ع) را که مشتمل بر ستایش‌های فراوان از آن حضرت، و خاندان مکرم او، و استمداد از امام برای توضیح معنی تقدیر است آورده؛ و به دنبال آن نیز پاسخی را که متضمّن نکوهش‌های بسیار از حسن است ذکر کرده؛ و به امام منسوب داشته است.^۳ در این مورد، نکات زیر درخور توجه است:

الف. پاسخ امام (ع) به حسن را پیش از مؤلف نامبرده و پس از او، کثیری از علمای شیعه و سنی و زیدی و معتزلی و صوفی در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند؛ و در آنها نشانه‌ای از نکوهش‌های مزبور نیست. چنان‌که:

در روایت ابن شُعْبَةَ حَرَّانِی (از علمای شیعی قرن چهارم) می بینیم، حسن ضمن ستایش‌های بسیار از امام و دودمان وی، و تصریح به این که در مورد چگونگی تقدیر، عقاید مختلفی عرضه گردیده؛ و او در باب استطاعت و توانایی آدمی دچار حیرت است؛ استدعا می کند که امام (ع) عقیده خود و پدران‌ش را در این مورد برای او توضیح دهد. و

۱. مصطفی الخن، صص ۴-۳۵۳.

۲. همان، ص ۳۶۲.

۳. حلّی، علی، ص ۳۳.

امام درخواست او را با ارسال پاسخی مکتوب اجابت می نماید؛ و یاد آور می شود که اگر از حیرت خود و گذشتگان در این باب نگفته بودی، تقاضای تو را اجابت نمی کردم.^۱

در روایت ابن شهر آشوب از علمای شیعی سده ششم می بینیم که حسن ضمن ستایش های بسیار از امام و دودمان وی، استدعا می کند که در مورد قضا و قدر، آنچه را بنابر مذهب پدرانش صحیح است برای او مکتوب فرماید؛ و امام بدون آن که حسن را درخور مذمت شمارد، تقاضای او را اجابت می فرماید.^۲

آنچه در منابع متعدّد به عنوان پاسخ امام حسن (ع) به حسن نقل شده، در روایت فقه الرضا از عالم (امام رضا؟) به عنوان جواب امام حسین (ع) به سؤال حسن بصری از آن حضرت آمده؛ و مشتمل بر هیچ گونه نکوهشی از حسن نیست.^۳

دیلمی که از علمای بزرگ شیعه در سده هشتم بوده، پاسخ امام حسن (ع) به حسن را نقل کرده؛^۴ و مشتمل بر هیچ نکوهشی از حسن نیست.

سید حیدر آملی از علمای بزرگ شیعه در سده هشتم، در مجموعه ای که به خط خویش نگاشته، نامه حسن به امام (ع) و پاسخ امام به وی را آورده؛ و پاسخ مزبور مشتمل بر هیچ نکوهشی از حسن نیست؛ و سید ضمن نقل آن، حسن را تجلیل نموده؛ و از وی با دعای رحمة الله علیه یاد کرده است.^۵

در کتاب های معتزله و زیدیه، نامه امام حسن (ع) به حسن به عنوان نامه ای از امام (ع) خطاب به اهل بصره (و نه به عنوان حسن) آمده؛ و هیچ نکوهشی در بر ندارد.^۶ در کشف المحجوب هجویری - از مهم ترین متون کهن صوفیه - نامه امام به حسن آمده؛^۷ و مشتمل بر هیچ نکوهشی نیست.

۱. ابن شعبه، ص ۲۳۱.

۲. ابن شهر آشوب، م، ج ۱، ص ۲۰۰.

۳. مجلسی، ب، ج ۴، صص ۴-۱۲۳؛ فقه الرضا، صص ۹-۴۸، مقدمه آن ص ۱۷.

۴. دیلمی، ر، ج ۱، صص ۳-۱۶۲.

۵. میراث شهاب، س ۱۲، ش ۱ و ۲، صص ۷-۲۵۵.

۶. عبدالجبار همدانی، ص ۲۹؛ المهدي لدين الله، ط، ص ۱۵.

۷. هجویری، ص ۱۰۷.

ب. از امام حسن (ع) که نمونه اکمل حلم و بردباری بوده، و حتی با کسانی که به او و پدر بزرگوار او لعنت می فرستادند، با ملاحظت و نرمی و مهربانی سخن می گفته، و از آنان می خواسته هر حاجتی دارند بگویند تا برآورده سازد،^۱ چنین کسی در پاسخ حسن بصری که نامه ای سراسر ستایش برای او فرستاده،^۲ و درخواست راهنمایی کرده، بسیار بعید (و شاید محال) است سخنان نکوهش آمیز بر قلم بیاورد.

ج. امام حسن در سال ۵۰ هـ. در گذشته؛ و حسن در آن هنگام ۲۸ ساله بوده؛ و اگر فرض کنیم که امام، در همان سال وفات خود، حسن را با چنان سخنانی مخاطب قرار داده، وی در آن سن و سال، هنوز عنوان پیشوایی و مقتدایی به دست نیاورده بود تا - به گونه ای که در پاسخ منسوب به امام آمده - اصحاب و اولیایی داشته باشد؛ و بخواند بر امامان اهل بیت تقدّم و پیشی بجوید.

د. با توجه به ایرادات مزبور، قاضی شوشتی پس از اشاره به عقیده سید بن طاوس در باب مقبولیت حسن می نویسد: نامه ای که در کتاب احتجاج آمده، و مشتمل بر نکوهش از حسن بصری است،^۳ نسبت آن به امام حسن (ع) به مرتبه صحت نرسیده است.^۴

کلام امام باقر (ع) در تخطئه حسن؟

مرحوم مجلسی پس از نقل گفتگوهای ناپسندی که به عقیده او حسن با امام علی (ع) داشته، با نقل نیمی از یک روایت دیگر مدعی می شود که امام باقر (ع) حسن را تخطئه فرموده است. می نویسد: به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر (ع) منقول است که: اگر حسن خواهد به جانب راست برود، و اگر خواهد به جانب چپ، علم یافت نمی شود مگر

۱. مجلسی، ب، ج ۴۳، ص ۳۴۴؛ ابن شهر آشوب، من، ج ۴، ص ۱۹.

۲. بنگرید به صص ۳-۲۵۲.

۳. به گمانم قاضی اشتباه کرده؛ و نامه مشتمل بر نکوهش از حسن بصری در کتاب احتجاج نیست (یا من نیافتم؟)

۴. قاضی شوشتی، مع، ج ۲، ص ۷.

نزد ما اهل بیت.^۱

در این مورد نیز باید دانست که:

اولاً برخلاف گفته مجلسی، این روایت سند معتبر ندارد؛ و حتی خود او در شرحی که بر کافی نوشته، آن را ضعیف شمرده؛^۲ و بدین ترتیب شگفت است که آنچه را در کتاب تحقیقی خود به عنوان حدیثی ضعیف قلمداد کرده، در کتاب تبلیغی خود و در مقام محکوم کردن حسن، مدّعی می شود که سند آن معتبر است - و نعم الحکم الله!^۳

ثانیاً در اینجا نیز مجلسی فقط قسمت آخر روایت را ترجمه کرده؛ و بقیه آن را ندیده گرفته؛ زیرا می دانسته که هر کس با احادیث شیعه در نکوهش کتمان علم آشنا، و از نظریه حسن در باب ضرورت تقیه آگاه باشد، با مشاهده قسمت های ترجمه نشده روایت، سستی و بی پایگی و کذب انتساب آن به معصوم را در می یابد؛ و آن را به عنوان مستندی استوار برای محکوم کردن حسن نمی تواند بشناسد. ترجمه تمامی روایت چنین است: مردی از اهل بصره به امام باقر (ع) گفت: حسن بصری می پندارد که آن کسان که علم را پنهان می دارند، بوی شکم های ایشان اهل دوزخ را آزار می دهد. امام (ع) فرمود: اگر چنین باشد، پس مؤمن آل فرعون (که علم و ایمان خود را پنهان می داشته) اهل هلاکت خواهد بود. از هنگامی که خداوند نوح (ع) را به پیامبری فرستاد، علم پنهان بوده است. حسن خواهد به جانب راست رود یا چپ، به خدا که علم جز در اینجا یافت نمی شود.^۴

برای ردّ روایت یاد شده، کافی است گفته شود: احادیث در نکوهش کتمان علم، در کتاب های شیعه نیز هست - از جمله این حدیث نبوی (ص) که مجلسی نیز نقل کرده است: «هر که خداوند به او دانشی عطا کند، و او آن را دانسته و کتمان نماید، در روز قیامت خدای عز و جل را در حالی ملاقات کند که دهان بندی از آتش بر دهان او باشد.»^۵ و

۱. مجلسی، ع، ج ۲، ص ۶۰.

۲. مجلسی، م، ج ۱، ص ۱۷۲.

۳. خدا چه نیکو داور است! (نهج البلاغه، نامه به عثمان بن حنیف).

۴. مجلسی، ب، ج ۴۲، ص ۱۴۲.

۵. همان، ج ۲، ص ۶۸.

هر توجیهی برای این حدیث بتوان کرد، برای سخن حسن هم می‌توان کرد - و ما هو جوابکم فهو جوابنا.^۱ بنابراین معقول نیست که امام باقر(ع) حسن را به دلیل سخنی هم مضمون با حدیث نبوی تخطئه نماید. اگر هم مقصود، ضرورت کتمان علم در شرایط خاص - از باب تقیه یا مراعات مصالح دیگر - است - که مجلسی هم روایت را محمول بر آن دانسته - که این نیز مورد انکار حسن نبوده است تا به دلیل آن، امام وی را تخطئه نماید. زیرا ما می‌دانیم که حسن در روزگار حجاج، گاه تصریح می‌نمود که به دلیل شرایط موجود، منبع علم خود را کتمان می‌نماید؛ و از او نام نمی‌برد.^۲ همچنین یک بار که از او پرسیدند چرا علی(ع) را نمی‌ستاید گفت: نمی‌بینید که از شمشیر حجاج خون می‌چکد؟^۳ و هنگامی که می‌خواست در اسرار عرفانی - که آگاهی از آنها جز بر اهلش سزاوار نیست - به سخن پردازد، فرقد سبخی و مالک دینار و کسانی دیگر از اهل ذوق را می‌خواند؛ و در به روی اغیار می‌بست؛ و آن‌گاه به سخن می‌نشست؛ و این شیوه او را دلیل بر آن دانسته‌اند که مکتوم داشتن پاره‌ای سخنان واجب است.^۴ و از همه جالب‌تر، این سخن صریح او در باب تقیه، که منعکس‌کننده کامل عقیده شیعه و برخلاف نظر بسیاری از اهل سنت است؛ و شیعه را به دلیل اعتقاد به آن تخطئه می‌کنند: تقیه تا روز قیامت جایز است.^۵ - نیز روایت او در این باب که پیامبر(ص) عمل کسی را که از باب تقیه، به نبوت مسیلمه کذاب شهادت داد تأیید فرمود؛^۶ که این روایت را شیخ طوسی آورده است.^۷

باری با اثبات این مطلب که حسن کتمان دانسته‌ها و اعتقادات خود، و حتی تظاهر برخلاف دانسته‌ها و اعتقادات خویش را - در مواقع ضروری - جایز می‌دانسته، این ایراد که وی کتمان علم را در همه موارد نکوهیده می‌شمرده، نادرست؛ و حدیث مشتمل

۱. هر پاسخی که شما دارید پاسخ ما هم هست.

۲. حُصْرِي، ح، ص ۲۷۰؛ قلعه جی، ج ۱، ص ۱۸.

۳. شوشتری، ق، ج ۳، ص ۲۰۱.

۴. ابن عربی، ص ۳.

۵. عبدالرحیم، ج ۱، ص ۲۰۷ - از عبد بن حمید و بخاری.

۶. همان، ج ۲، ص ۱۷۶ از سیوطی.

۷. طوسی، ت، ج ۲، ص ۴۳۵.

بر آن فاقد اعتبار خواهد بود.

در روایت دیگری که مجلسی نقل کرده آمده است که امام باقر(ع) حسن را به دلیل سخن وی در نکوهش صیرفیان (صِرَافان و کسانی که به دادوستد انواع پول می پردازند) تخطئه فرمود.^۱ ولی این روایت - علاوه بر اینکه مجلسی خود آن را مجهول خوانده^۲ - به دلایل متعدّد درست نیست. زیرا:

اولاً در متون حدیثی شیعه، روایات متعدّدی به ویژه از امام صادق(ع)، در نکوهش صیرفیان آمده؛ از جمله حدیثی از امام صادق(ع) که مجلسی آن را موثق شمرده؛ و در آن، از اشتغال به پنج شغل منع شده است و اولین آنها شغل صیرفیان؛ و این هم ترجمه بخش مربوط به آن از حدیث مزبور: «فرزندت را به دست صیرفی مسپار؛ زیرا صیرفی از رباخواری درامان نیست.»^۳ و هر توجیهی برای احادیث مزبور بتوان کرد، برای سخن حسن نیز می توان کرد.

ثانیاً در کلام منسوب به امام باقر(ع) - در تخطئه سخن حسن در نکوهش صیرفیان - آمده است که اصحاب کهف، صیرفی بوده اند.^۴ حال آن که در روایت دیگری از امام صادق(ع) آمده است که اصحاب کهف صیرفی به معنی کسی که شغل او مبادله پول با پول است نبوده اند؛ بلکه صیرفی و صِرَافِ کلام بوده اند.^۵ که روایت اول را تخطئه می نماید؛ و اگر صیرفی را به معنای مذکور در روایت اخیر بگیریم، صیرفی بودن اصحاب کهف را نمی توان دلیل بر تخطئه حسن بصری در نکوهش صیرفیان - به معنی کسانی که به دادوستد انواع پول پردازند - گرفت. به هر حال مجموع این قرائن، حاکی از نادرستی انتساب کلام مزبور به امام باقر(ع) در تخطئه حسن است.

از همه اینها گذشته، بر فرض محال که این روایت درست باشد، چیزی بیش از این

۱. مجلسی، ب، ج ۴۲، ص ۱۴۳؛ همو، م، ج ۱۹، ص ۷۱.

۲. همان، م، ج ۱۹، ص ۷۱.

۳. همان، ب، ج ۱۰۰، صص ۹-۷۸، ۸۹؛ همو، م، ج ۱۹، ص ۷۲.

۴. همان، ب، ج ۴۲، ص ۱۴۳.

۵. همان، ب، ج ۱۴، ص ۴۲۸.

نیست که حسن در مورد مسأله‌ای، آن هم نه مربوط به اصول و ضروریات دین و مذهب، اظهار نظری کرده؛ و امام (ع) سخن او را نادرست شمرده است. همین! ولی مگر ابراز نظری ناصحیح، حتی در مورد مسأله‌ای از این قبیل، موجب مطرود شدن است؟ یا مگر توقع این بوده که حسن معصوم باشد و کوچک‌ترین اشتباهی از او سر نزنند؟

اعتراض امام حسین (ع) و امام سجاد (ع) به حسن بصری؟

سه روایت در دست داریم که با اندکی تعمق معلوم می‌شود هر سه یکی است؛ و دومی و سومی تحریف شده‌ی اولی است؛ و البته هیچ‌یک از دو روایت دوم و سوم نیز با گزارش‌های درست تاریخی سازگار نیست.

روایت اول که جاحظ (م ۲۵۵ هـ) نقل کرده چنین است:

حسن به مردی گفت: آیا چنین حالی را که داری، برای وقتی که مرگ به سراغت آید می‌پسندی؟ مرد گفت: نه! حسن گفت: آیا به خود وعده می‌دهی که از این حال به حالی منتقل شوی که آن را برای وقتی مرگ به سراغت آید بپسندی؟ گفت آری ولی نه با حقیقت! حسن گفت: آیا پس از مرگ خانه‌ای هست که در آن به حالی منتقل شوی که آن را بپسندی؟ گفت نه! حسن گفت: آیا نظیر حالتی را که (اکنون داری و عملاً) برای خود پسندیده‌ای، هیچ عاقلی برای خود می‌پسندد؟^۱

روایت دوم که یعقوبی (م پس از ۲۹۲ هـ) نقل کرده چنین است:

حسین بن علی در کنار حسن بصری ایستاد. حسن او را نمی‌شناخت. حسین به او گفت: ای شیخ! آیا چنین حالی را که داری برای روز رستاخیز خود می‌پسندی؟ گفت نه. گفت: آیا به خود وعده می‌دهی که آنچه را از خود برای روز رستاخیزت نمی‌پسندی ترک کنی؟ گفت: آری ولی نه به حقیقت. گفت وقتی تو، به حقیقت در نظر نداری که آنچه را برای خود نمی‌پسندی ترک کنی، پس در روز رستاخیز، کیست که بیش از تو به خود نیرنگ زده باشد؟ بعد که حسین (ع) رفت، حسن پرسید: این که بود؟ گفتند: حسین

۱. جاحظ، ب، ج ۳، ص ۱۲۴.

بن علی. گفت: کار را بر من آسان کردید.^۱

این روایت، با چشم‌پوشی از اینکه به احتمال قوی، صورت تحریف شده‌ی روایت قبلی است، این اشکال را دارد که: حسن در سال ۲۱ هـ. در مدینه تولد یافت؛ و امام حسین نیز در آن سال‌ها مقیم آن شهر بود، اما در سال ۳۶ هـ. در آغاز خلافت امام علی (ع) وقتی حسن چهارده ساله بود، امام حسین (ع) همراه پدر بزرگوارش به عراق رفت؛ و پس از توقف کوتاهی که به دنبال جنگ جمل در بصره داشت، در کوفه مقیم شد؛ و پس از شهادت امام علی (ع) که منجر به صلح امام حسن (ع) با معاویه در سال ۴۱ هـ. شد به حجاز بازگشت؛ تا در اواخر سال ۶۰ هـ. در آغاز خلافت یزید رهسپار عراق و کوفه شد؛ و در کربلا به شهادت رسید. اما حسن در سال ۳۷ هـ. در اوان جوانی همراه خانواده‌اش از مدینه عازم بصره و در آنجا ماندگار شد؛ و دیگر به حجاز نیامد تا در اواخر عمر - و ده‌ها سال پس از شهادت امام حسین. بدین ترتیب تنها احتمالی که در مورد ملاقات او با امام حسین (ع) می‌توان داد، در سن چهارده سالگی او و پیش از آن است. آن‌گاه بسیار بعید است که در چنان سن و سالی، امام با وی، آن‌گونه گفتگو کرده و حتی او را با عنوان "ای شیخ" خطاب نموده باشد.

در روایت دیگری هم که مجلسی (به نقل از احتجاج) و دیگران نقل کرده‌اند آمده است: امام زین‌العابدین بر حسن بصری بگذشت؛ و او را دید که در منی برای مردم موعظه می‌کند. پس ایستاد و به او گفت: دست نگهدار! از تو در مورد حالی که اکنون داری سؤال می‌کنم که آیا بین خود و خدا، برای خودت راضی هستی که در چنین حالتی فردا مرگ به سراغت آید؟ گفت: نه. گفت آیا به خود و عده می‌دهی و انتظار این را داری که از حالی که برای خود نمی‌پسندی به حالی که می‌پسندی منتقل شوی؟ حسن سکوتی طولانی اختیار کرد و سپس گفت: من این و عده را به خود می‌دهم اما نه به حقیقت. گفت: آیا امید داری که پس از محمد (ص) پیامبری بیاید که تو را با او سابقه‌ای باشد؟ گفت: نه. گفت: آیا جز همین خانه دنیا که در آن هستی، امید به خانه دیگری داری که تو را به آن بازگردانند تا در

۱. یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۶.

آن به عمل صالح پردازی؟ گفت: نه. گفت: آیا می بینی کسی که اندکی عقل داشته باشد، برای خود از خود به چنین وضعی خشنود باشد؟ تو در حالتی هستی که آن را نمی پسندی و نه - به حقیقت - این وعده را به خود می دهی که به حالی منتقل شوی که آن را پسندی؛ و نه به پیامبری پس از محمد (ص) امید داری؛ و نه به خانه‌ای غیر از این خانه - تا به آن بازت گردانند و در آن به عمل صالح پردازی. آن‌گاه برای مردم موعظه می کنی؟ پس چون امام (ع) برفت حسن پرسید: این که بود؟ گفتند: علی بن الحسین. گفت: خاندان علم. و پس از آن دیگر ندیدند که حسن موعظه کند.^۱

این روایت هم درست نیست؛ زیرا حسن بیش از دو بار به حج نرفته؛ یک بار در اوائل عمر و بار دیگر در اواخر عمر.^۲ بار اول ظاهراً پیش از انتقال خانواده او به بصره در روزگار خلافت امام علی بوده؛^۳ که در آن هنگام امام سجاد (ع) متولد نشده بود (به روایت معتبر، امام در سال ۳۸ هـ. تولد یافت) یا اگر متولد شده بود، در دوران صباوت بود؛ و در عراق بود نه در حجاز. بار دوم نیز امام سجاد (ع) در قید حیات نبود؛ زیرا امام سجاد (ع) در سال ۹۵ هـ پانزده سال پیش از وفات حسن درگذشت؛ و آن‌گاه دومین باری که حسن حج کرد، در آخر عمر خلیفه عمر بن عبدالعزیز بود که در سال ۹۹ هـ. (چهار سال پس از وفات امام سجاد) به خلافت رسید.^۴

یادآوری - هر یک از دو روایت مذکور هم اگر - به فرض بسیار بعید - درست باشد، با استناد به آن هیچ گناهی را نمی توان متوجه حسن دانست؛ و حداکثر چیزی که از آن استنباط می شود، راهنمایی و ارشادی است از ناحیه امام به وی؛ و از روایت دوم نیز در می یابیم که گفتگوی امام (ع) با او، چنان در وی مؤثر افتاد که با همه سوابق خود در کار موعظه و اندرزگری، و با همه دلبستگی اش به آن، برای همیشه با آن وداع کرد. و دیگر چه جای ایراد؟

۱. مجلسی، ب، ج ۴۶، ص ۱۱۶؛ ابن خلکان، ج ۱، ص ۷۰.

۲. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۷۵؛ حُضری، ح، ص ۱۸۰.

۳. حُضری، ح، ص ۱۱۰ (و به روایتی در سال ۳۷ هـ - بسط، صص ۵ - ۵۴).

۴. نوربخش، ص ۲۴؛ بسط نیز دو قرینه دیگر بر عدم صحت این روایت ذکر کرده است (صص ۵ - ۵۴).

حسن منافق و اموی مسلک؟

برخی حسن را اموی مسلک و کین توزترین مخالفان و دشمنان علی (ع) و از بزرگ ترین منافقان خوانده و مدعی شده اند که وی از بزرگ ترین کسانی است که به یاری امویان قیام نموده؛ و دوستی آنان را به دل گرفته و...^۱

پاسخ: برخوردهای سخت حسن با امویان و حکام ایشان که در همین دفتر به آن اشاره کردیم،^۲ جایی برای این نسبت های ناستوار نمی گذارد؛ و برای توضیح بیشتر در این باب، علاوه بر آنچه از قول حسن در نکوهش معاویه و دیگر سرکردگان خاندان اموی و همدستان و عمال ایشان (ابوسفیان، عمرو و عاص، مغیره، ابن زیاد، عبدالملک، حجاج و...) نقل کردیم، به روایت ابن اثیر توجه کنید که می گوید: حسن بصری امویان را نکوهش می کرد و وقتی به او گفتند: گویا تو از شامیان (امویان) راضی هستی؟ پاسخ داد: من از شامیان راضی ام؟ خدایشان زشت گرداند و نابودشان کند! آیا ایشان همان ها نیستند که (در حمله به مدینه) سه روز در حرم رسول (ص) هر گناهی را جایز شمردند؛ و اهل آنجا را کشتند؛ و این تبهکاری ها را برای قبطیان^۳ و نَبَطِیَانِ خود^۴ روا دانستند؛ و آزاد زنانِ بادیانت را هتک حرمت کردند؛ و سپس به سوی بیت الله الحرام بیرون شدند و کعبه را ویران کردند؛ و در میان سنگ ها و پرده های آن آتش افکندند؟ سپس این آیه را خواند: *اولئك لهم اللعنة و لهم سوء الدار*.^۵

نیز این روایت: حسن بصری گفت: رسول (ص) فرمود که دشمن ترین خلائق با خدا در روز قیامت، بنی امیه و بنی ثقیف (قبیله حجاج) و بنی حنیف باشند.^۶

۱. خوانساری، ج ۳، ص ۳۳ به نقل از احمد طبرسی.

۲. برگردید به صص ۷۱-۱۵۹، ۵۳-۵۰.

۳. قومی از نصرانیان مصر (شرتونی، ج ۲، ص ۹۶۰).

۴. واژه نبطیان به عنوان نوعی دشنام به کار می رفته؛ و از جمله معانی آن: اوباش و عامیانِ شَرَطْلِب (طریحی، م، ج ۴، ص ۲۶۴؛ شرتونی، ج ۲، ص ۱۲۶۴).

۵. لعنت خدا بر ایشان و خانه ای بد نصیبشان باد! (الرعد، ۲۵؛ غافر، ۵۲ و بنگرید به: بسیط، ص ۵۳- از ابن اثیر).

۶. رازی، مرتضی، ص ۲۵۴.

همچنین روایاتی که حاکی است:

حسن قتل امام حسین (ع) و کسانی از اهل بیت را که با او بودند نکوهش کرد؛^۱ و وقتی خبر شهادت امام (ع) به حسن رسید، چنان گریست که دو پهلویش به تکان آمد و گفت: امان از خواری و ذلت! ناپاکزاده‌ای فرزند پیامبر (ص) را به قتل رسانید.^۲ ای افسوس! چه بر سر این امت آمد! ناپاکزاده‌ای فرزند پیامبر را بکشت! خدایا در کمین او باش (تاکید او بدهی) سپس این آیه را قرائت کرد: کسانی که ستم کردند، به زودی خواهند دانست که به چه بازگشتگاهی برمی‌گردند؛^۳ نیز گفت: اگر من از کسانی بودم که به قتل حسین (ع) رضایت می‌دادم و آن‌گاه بهشت را به من ارزانی می‌داشتند، من به دلیل شرمساری از پیامبر (ص) نمی‌پذیرفتم.^۴

نیز روایت او در این باب که پیامبر (ص) دودمان اموی، و قبیلۀ ثقیف (قبیلۀ ای که حجاج از آن برخاست) و بنی مغیره (که ابو جهل از آنان بود) را لعنت کرد.^۵ نیز روایتی که حاکی است در مورد خلافت یزید، از چند تن از بزرگان نظرخواهی کردند؛ و جز حسن هیچ‌کس جرأت نکرد پاسخ درست دهد؛ و تنها او بود که مخالفت خویش را بالصراحه اعلام نمود.^۶

حسن از واقعه قتل عام مردم مدینه به دست سپاه یزید چنین یاد کرده: به خدا سوگند که نزدیک بود حتی یک تن از مردم مدینه رهایی و نجات نیابد. گروهی از صحابه پیامبر (ص) و گروهی از غیر صحابه در آن واقعه کشته شدند؛ و مدینه به یغما رفت؛ و اموال مردم غارت شد؛ و از هزار دوشیزه ازاله بکارت گردید. انا لله و انا الیه راجعون.^۷ پیغمبر (ص) گفت: من اخاف اهل المدینه اخافه الله و علیه لعنة الله والملائكة والناس اجمعین - هر که

۱. بسط، ص ۱۴۳.

۲. صدرا، ش، ج ۲، ص ۴۹۲.

۳. الشعراء، ۲۲۷ (ابن جوزی، آ، ص ۵۸ - در این باب روایت دیگری نیز در صص ۳-۱۶۲ آوردم).

۴. مناوی، ج ۱، ص ۲۵۶.

۵. ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۳۰۲.

۶. محجوب، ج ۱۴، ص ۱۵.

۷. ما از خداییم و به سوی خدا باز می‌گردیم (البقرة، ۱۵۶ - این آیه را در موقع یادآوری مصیبت می‌خوانند).

مردم مدینه را بترساند، خدا او را بترساند؛ و لعنت خدا و همه فرشتگان و مردمان بر وی باد. این حدیث را مسلم نیشابوری (یکی از دو محدث طراز اول سنتی) روایت کرده است.^۱

حسن در سپاه قتیبه بن مسلم و حجاج؟

عدم حضور او در سپاه امام حسین (ع)

برخی گفته‌اند که حسن برای حاضر نشدن در سپاه امام حسین (ع) در ماجرای کربلا، با سپاه حجاج و همراه قتیبه بن مسلم به خراسان رفت.^۲

پاسخ: این دروغ‌های بی پایه را کسانی ساخته یا باور می‌دارند که از بدیهی‌ترین قضایای تاریخی بی‌خبرند. زیرا قتیبه بن مسلم در سال ۴۹ هـ. و حجاج در سال ۴۰ هـ. تولد یافته‌اند؛^۳ و در سال ۶۱ هـ. که حادثه کربلا روی داد، اولی ۱۲ ساله و دومی بیست ساله بود؛ و در آن هنگام، نه حجاج حاکم عراق بود - و نه می‌توانست باشد - تا سپاهی بسیج کند؛ و نه قتیبه در سن و سالی بود که بتواند سرداری سپاهی را برعهده گیرد تا حسن به او ملحق شود و با سپاه حجاج و همراه قتیبه به خراسان رود. لشکرکشی‌های حجاج و قتیبه بن مسلم نیز نه به موازات حادثه کربلا بلکه ۲۵ سال پس از آن در سال ۸۶ هـ. بود؛^۴ و در هیچ یک از تواریخ معتبر هم نیامده است که حسن - که در آن هنگام ۶۴ ساله بوده - کوچک‌ترین نقشی در آن لشکرکشی‌ها داشته باشد؛ و گزارش حضور او در سپاه اعزامی حجاج به سرداری قتیبه، همان قدر افسانه است که لشکرکشی قتیبه به خراسان به موازات واقعه کربلا. علاوه بر نکوهش‌های مکرر حسن از حجاج و حتی گاهی در برابر خود آن حاکم خونریز که قبلاً به آن اشاره شد؛^۵ و هر یک از آنها دلیلی استوار است بر ضدیت و تنافری

۱. سیوطی، ت، ص ۲۳۳؛ شهابی، ج ۳، ص ۲۳۰.

۲. خوانساری، ج ۳، ص ۳۳.

۳. زرکلی، ج ۲، ص ۱۶۵؛ ج ۵، ص ۱۸۹.

۴. ابن کنیر، ج ۹، ص ۶۵.

۵. بنگرید به صص ۷۱-۱۶۵.

که در میانه بوده است.

عدم حضور حسن در سپاه امام حسین (ع) نیز می تواند به علت عدم اطلاع به موقع او از ورود سپاه امام به کربلا باشد؛ زیرا در روایات شیعه آمده است که مردم بصره تجهیز لشکر کردند تا در کربلا به یاری امام حسین (ع) بشتابند؛ و ایشان را آگهی رسید که آن حضرت را شهید کردند؛ لاجرم بار بگشودند و به مصیبت و سوگواری بنشستند.^۱

همچنین می توان نپیوستن او به سپاه امام را به دلیل عدم قدرت وی به خروج از شهر بصره دانست؛ زیرا در روایات شیعه می خوانیم که از هنگام ورود امام حسین (ع) به کربلا، ابن زیاد از واقصه - که راه کوفه است - تا راه شام و تا راه بصره را مسدود کرده بود؛ و خبری بیرون نمی رفت؛ و کسی داخل نمی توانست شد؛ و کسی بیرون نمی توانست رفت.^۲

تازه گناه نپیوستن به سپاه امام^۳ را تنها حسن بصری مرتکب نشده بود که به دلیل آن وی را ملعون بشمارند. بلکه بسیاری از صحابه بزرگ رسول (ص) و امیر مؤمنان (ع) و نیکان تابعین نظیر عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر، کمیل بن زیاد، ابوسعید خدری، ابوالاسود دؤلی، قنبر، حارث همدانی، سهل بن سعد ساعدی، عرقه ازدی انصاری، محمد بن عمرو بن حزم انصاری، حبه عرنی، عبدالرحمن بن ابی لیلی، منهل بن عمرو، سعید بن قیس همدانی، سعد بن عمران (یا سعد بن فیروز)، ابوبزره اسلمی، عبدالله بن حنظله غسیلی الملائکه، قاسم بن محمد بن ابی بکر و سعید بن مسیب و غیره نیز - به هر علتی بود - از پیوستن به سپاه امام خودداری کردند؛ و کسی آنان را به صرف این امر مردود و ملعون نخوانده است - همچنین ابوساسان که پس از سلمان و ابوذر و مقداد، ارجمندترین جایگاه را در نزد امامان شیعه داشته است.^۴

۱. محدث قمی، م، ج ۱، ص ۳۶۵.

۲. همان، ص ۳۸۶.

۳. خوانساری، ج ۳، ص ۲۸.

۴. بنگرید به ص ۲۸۲.

چرا حسن راه شهادت را برنگزید؟

برخی به حسن ایراد گرفته‌اند که چرا مثل میثم تقیه را بالکل کنار نگذاشت. و مسیر منتهی به شهادت را انتخاب نکرد تا در پاسداری از «میراث درخشان علمی اعتقادی که در تشیع...» برجا مانده سهمی مانند میثم داشته باشد؟^۱

در پاسخ اینان، نخست کلام صادق آل محمد(ع) را یاد آور می‌شویم که در اعتراض به عمل میثم فرمود: میثم را - که خدایش رحمت کند - چه انگیزه‌ای از تقیه بازداشت؟ به خدا او می‌دانست که آیه الا من اکره و قلبه مطمئن بالايمان،^۲ در تأیید عمل عمار و یاران او نازل شد (که برای گریز از شکنجه‌های فراوان و طاق فرسا، ناگزیر به زبان اظهار کفر کردند).^۳

ثانیاً معلوم نیست چرا فقط حسن هدف این‌گونه اعتراض‌ها واقع می‌شود؛ و مثلاً حسین بن روح نوبختی - سومین نایب خاص امام مهدی(ع) - که گزارش نمونه‌ای از تقیه او را - در تصریح به افضلیت و برتری سه خلیفه بر امام علی(ع) - در ص ۴۵۲ می‌آوریم، مشمول این ایراد نمی‌شود؟ آری به این دلیل که عظمت شخصیت نوبختی جایی برای اعتراض به او نمی‌گذارد. ولی جای این سؤال هست که وقتی عمل نوبختی با عذر تقیه قابل توجیه است، چرا برای رفتار حسن که در روزگاری بس دشوارتر از نوبختی می‌زیسته، چنین عذری نتوان آورد؟ آخر کسی که می‌گوید چرا حسن مثل میثم گام در راه شهادت ننهاد؟ چرا این ایراد را به سلمان، مقداد، حدیفه، ابن عباس، زراره و برادرش حمران، ابوبصیر، یونس بن عبدالرحمن، ابان بن تغلب، مؤمن الطاق، محمد بن مسلم و جابر بن عبدالله نمی‌گیرد؟ و کسی که نسبت کذب همکاری با امویان را دستاویزی برای دشنام‌گویی به حسن می‌شمارد، همکاری مقدس‌ترین یاران پیامبر(ص) و امیر مؤمنان(ع) با خلفا^۴ را چگونه توجیه می‌کند؟ چه زیباست کلام امام هادی(ع) در این

۱. حسن بصری چهره...، ص ۲۵۷.

۲. سوره نحل، آیه ۱۰۶: مگر کسی که مجبور باشد اظهار کفر کند و دلش در ایمان پایدار باشد.

۳. محدث قمی، س، ج ۲، ص ۶۸۰.

۴. بنگرید به صص ۵-۱۷۴.

مقام: فان كان ذلك جائزا فهذا جائز^۱.

ثالثاً لازم است معترضان نگاهی به نقش ممتاز و استثنایی حسن در پیشرفت بسیاری از دانش‌های اسلامی بیاندازند؛ و آن‌گاه با توجه به حدیث شریف توزن دماء الشهداء مع مداد العلماء، فیرجح مداد العلماء علی دماء الشهداء^۲ بپذیرند که اهمیت شیوه حسن در ترویج حقایق دینی، بسی بیشتر از امثال میثم بوده است؛ می‌گویید نه؟

برای نمونه، یک نگاه به مهم‌ترین تفاسیر شیعه - تبیان طوسی، مجمع البیان طبرسی، تفسیر ابوالفتوح و... - بیاندازید تا استفاده‌ای را که این بزرگان - در مقام تبیین مفاهیم قرآنی و تشریح آیات کتاب الهی - از اقوال و آراء حسن کرده‌اند ببینید؛^۳ و در مقابل، بنگرید که در سراسر این کتاب‌ها چند نقل قول از میثم و قنبر و مالک اشتر موجود است؟ به شمار انگشتان دست می‌رسد؟ آن‌گاه اگر قرار بود که حسن هم به راه آنان می‌رفت، جای خالی او در صحنه تفسیر را که پر می‌کرد؟ البته آنچه را در مورد کتب تفسیر ذکر کردم، در مورد کتاب‌های اخلاق و عرفان و کلام و حدیث و... هم صادق است.

دو نکته دیگر

الف. برخی گفته‌اند که خلیفه عمر، حسن را دعا کرد؛^۴ و این گزارش چندان درست نمی‌نماید؛ زیرا از زبان حسن آورده‌اند که وی در روز قتل خلیفه عثمان ده ساله بوده؛^۵ و آن‌گاه قتل عثمان در سال ۳۵ هـ. و قتل عمر در سال ۲۳ هـ. بود؛ و حسن به روایتی روزگار عمر را درک نکرد؛ و اگر هم تولد وی در روزگار عمر را بپذیریم، باز در هنگام درگذشت عمر بسیار خردسال بوده، و چون پدر و مادر او هم اصلاً از اسیران جنگی و غیر عرب بوده‌اند، احتمال آن‌که وی را به نزد خلیفه آورده باشند، و وی در حق او دعا کرده باشد،

۱. اگر آن روا باشد این هم رواست (مجلسی، ب، ج ۲، ص ۱۴).

۲. مرکب دانایان را با خون شهیدان می‌سجند، و مرکب دانشمندان از خون شهیدان برتر می‌آید (مجلسی،

ب، ج ۲، ص ۱۴ - نیز احادیث دیگری به این مضمون در: ب، ج ۲، ص ۱۶؛ ج ۷، ص ۲۲۶).

۳. برگردید به پاورقی ش ۴ در ص ۱۸۹.

۴. عبدالرحیم، ج ۱، ص ۲۷.

۵. همان، ج ۱، ص ۱۹.

ضعیف می نماید. علاوه بر آن که مادر وی - به احتمال قوی - با امّ المؤمنین امّ سلمه، و پدر وی - به قولی - با جابر بن عبدالله انصاری پیوند ولا و وابستگی داشته؛ و آن دو بزرگوار از هواداران جدّی امام علی (ع) بودند؛ و در جرگه هواخواهان خلفا جا نداشتند؛ و طبیعی بود که این ویژگی ایشان در وابستگی‌شان هم تأثیر بگذارد. و بگذریم که به فرض هم خلیفه عمر حسن را دعا کرده باشد، دلیلی بر مجرمیت حسن نخواهد بود. چنان که تکریم‌های خلفای جور از امامان اهل بیت را موجهی برای اعتراض به آن بزرگواران نمی توان انگاشت.^۱

ب. برخی از مؤلفان (از جمله عماد طبری) حسن را متهم داشته‌اند که معتقد بوده مهاجران و انصار به دلیل شرکت در قتل عثمان، و دست کم عدم حمایت از وی، گروهی کافر و گروهی منافق بوده‌اند؛^۲ و برخی مدّعی‌اند که وی بر عثمان رحمت می فرستاده و کشندگان او را لعنت می کرده و می گفته است که اگر بر آنان لعنت نکنیم، خود ملعون خواهیم بود.^۳ در حالی که:

اولاً روایاتی که حسن در باب عملکردهای عثمان و موجودی او در خانه اش نقل کرده^۴ - و قبلاً آوردیم^۵ - خالی از تعریض به وی نیست.

ثانیاً از جمله سؤالاتی که حجاج در ضمن استنطاق از حسن مطرح کرد این بود که نظر تو درباره عثمان و علی (ع) چیست؟ و از این سؤال برمی آید که حسن، درباره عثمان و علی (ع) عقایدی داشته که مطلوب امویان (خویشاوندان عثمان و دشمنان علی) نبوده؛ و پاسخ حسن نیز حاکی است که نمی خواسته در برابر حجاج به عقیده خود تصریح نماید؛^۶ و اگر آنچه در باب رحمت فرستادن بر عثمان و لعنت به قاتلان او و نکوهش مهاجران و انصار به دلیل برخوردهایشان با او به حسن نسبت می دهند درست بود،

۱. بنگرید به صص ۳-۳۱۲- نیز برگردید به ص ۱۷۶.

۲. خوانساری، ج ۳، ص ۳۲؛ عماد طبری، ج ۲، صص ۶-۸۵.

۳. شوشتری، ق، ج ۳، ص ۱۹۹.

۴. طبری، تر، ج ۶، ص ۱۳۰۱.

۵. برگردید به صص ۸-۴۶.

۶. برگردید به صص ۷-۶۶، ۴-۸۳.

ضروری‌ترین جا برای عرضه کردن آن، در مقام پاسخگویی به حجاج بود که به آن وسیله، هم عقیده خویش را ابراز می‌داشت؛ و هم خود را از اتهام مخالفت با عثمان - که در نظر حجاج از خطرناک‌ترین اتهامات بود - تبرئه می‌نمود. در حالی که حسن نه تنها چنان مطلبی را در پاسخ حجاج اظهار نداشت، بلکه هیچ‌گونه سخن دیگری نیز که حاکی از هواداری از عثمان و مخالفت با دشمنان او باشد بر زبان نیاورد؛^۱ و از این که حجاج وی را مخالف عثمان بشناسد و به این جرم مجازات کند پروا ننمود.

حسن هرگز اظهار مخالفت با امامان نکرده است؟

به گونه‌ای که روشن کردیم، هیچ یک از روایاتی که حاکی از اظهار مخالفت حسن با ائمه و نکوهش ایشان از اوست - نه به لحاظ سند و نه از حیث محتوا - ارزش استناد ندارد؛ با این همه، آیا می‌توان با ضرس قاطع و از بن دندان، احتمال هرگونه اظهار مخالفت با ائمه (ع) و تظاهر به هم‌عقیدگی با مخالفان را از ناحیه حسن، و احتمال صدور کوچک‌ترین سخنی از امامان در نکوهش حسن را رد کرد؟ مسلمانان! و چرا؟ پاسخ را با عنایت به سه نکته زیر می‌توان دریافت:

نکته اول - هفتاد سال از عمر حسن در روزگاری گذشت که امویان یعنی دشمنان زورمند و خونخوار امام علی (ع) بر مسند قدرت جای داشتند؛ و کسان بسیاری را به جرم هواخواهی از امام به کیفرهای سخت - و بعضاً اعدام - محکوم کردند. در این شرایط، بسیاری از دوستان امام (ع) صلاح در آن دیدند که در پاره‌ای موارد - از روی تقیه - دم فرو بندند؛ یا سخنانی بر زبان آورند که حاکی از بی‌ارادتی به امام (ع) و مخالفت با او باشد - یعنی همان کاری که امام در زمان حیات خود اجازه آن را صادر نموده؛ و با پیش‌بینی شرایط سختی که پس از او شیعیان با آن مواجه می‌شوند، فرموده بود که حتی اگر از آنان خواسته شد به او اسائه ادب کنند و ناسزا بگویند و بر وی لعنت فرستند، برای

۱. برگردید به ص ۲۳۴ پاورقی ش ۶.

نجات خود به این کار ناروا تن دهند. این هم عین عبارت مولی (ع): اما السبّ فسیّونی^۱ العنی.^۲ لذا محال نیست که در چنین شرایطی، حسن نیز گاهی برای مراعات تقیه، تظاهر به مخالفت با ائمه کرده و با مخالفانشان همسویی نموده باشد؛ و این نکته را که مجبور بودن حسن به تقیه، و محمول بودن پاره‌ای از عملکردها و سخنان وی بر تقیه باشد، پیشوایان فرقه‌های مختلف - از موافقان و مخالفان وی - دریافته و بدان گواهی داده‌اند؛ و خود وی هم بارها به صراحت بیان داشته است:

* ابو جعفر اسکافی از پیشوایان معتزله - شاخه بغداد - می‌نویسد: مردی به حسن گفت: نمی‌بینیم که علی (ع) را بستایی! او پاسخ داد: چگونه بستایم با این که از شمشیر حجاج خون می‌چکد!^۳

* قاضی عبدالجبار معتزلی و احمد بن یحیی بن مرتضی زیدی می‌نویسند: حسن در روزگاری می‌زیست که از جانب امویان خطرهایی بزرگ وجود داشت؛ و او در پاره‌ای موارد تقیه می‌کرد؛ و در نتیجه گمان‌هایی به او می‌بردند که از آن مبّرّا بود.^۴

* شریف مرتضی به متهم شدن حسن به دشمنی با امام علی (ع) و پاسخ او به این اتهام - و به ستایش‌هایش از امام - اشاره می‌کند؛ و برای توضیح شرایط دشوار حاکم بر زمانه او و اجبار وی به تقیه می‌نویسد: حسن چون در روزگار امویان می‌خواست حدیثی از امیر مؤمنان (ع) نقل کند می‌گفت: ابوزینب گفت...^۵

* ابن شهر آشوب از بزرگ‌ترین علمای شیعه را سخنی است که دیگر عالمان شیعه - مانند مجلسی - آن را مقبول شمرده و نقل کرده‌اند؛ وی به شرایط بسیار دشواری که در روزگار امویان، برای نقل حدیث در فضیلت امام علی (ع) یا نقل روایت از وی، وجود داشت اشاره می‌کند و می‌نویسد: حدیث‌گویی که می‌خواست حدیثی در فقه از

۱. اما در مورد ناسزاگویی، پس مرا ناسزا بگویند (نهج البلاغه، خطبه ۵۷).

۲. خوبی، مع، ج ۵، ص ۲۱۸؛ اردبیلی، ج ۱، ص ۱۸۰ (نیز بنگرید به: ابن میثم، ۱، ص ۱۶۴).

۳. شوشتری، ق، ج ۳، ص ۲۰۱.

۴. المهدی لدین الله، ط، ص ۲۴؛ عبدالجبار همدانی، ص ۳۸.

۵. مرتضی، ۱، ج ۱، ص ۱۶۲ - مرحوم مجلسی (ب، ج ۲، ص ۱۴۴) سخنان سید مرتضی در این باره را نقل کرده؛ و تظاهر آن است که آن را به دیده قبول می‌نگریسته است.

آن حضرت روایت کند، یا حدیث مبارزه (مبارزه امام با عمرو بن عبدود) را بگوید، از او با نام مستعار "مردی از قریش" یاد می‌کرد؛ و عبدالرحمن بن ابی لیلی از آن حضرت با عنوان "مردی از اصحاب رسول خدا" نام می‌برد؛ و حسن بصری چون می‌خواست حدیثی از آن حضرت نقل کند می‌گفت "ابوزینب گفت"؛ و چون از ابن جُبَیر پرسیدند که عَلَم پیامبر (ص) در دست که بود؟ در پاسخ سائل گفت: گویا تو کاری نداری؟^۱

* عماد طبری که از مخالفان حسن بوده می‌نویسد: حسن بصری گفت: در روزگار بنی امیه، از خوف بنی امیه نام علی (ع) نتوانستم بردن؛ بلکه می‌گفتم: حدّثنی ابوزینب.^۲

* ابان بن ابی عیاش گوید: به حسن گفتم: با احادیثی که در فضیلت علی (ع) روایت می‌کنی، پس آنچه از دیگران می‌شنوم درباره او گفته‌ای چیست؟ حسن گفت: برادرم! من با آن سخنان خون خود را از اینکه به دست جبّارانِ ستمگر - خدا لعنتشان کند - ریخته شود حفظ می‌کنم. و اگر آن سخنان نباشد، چوبه دار را با من می‌آریند. ولی من آنچه را به گوش تو رسیده گفتم تا به گوش آنان برسد؛ و دست از من بدارند. مقصود من از گفتگو در بغض علی، علی بن ابی طالب علیه السلام نیست؛ و کسی دیگر است؛ ولی مخالفان علی خیال می‌کنند من با ایشانم؛ و خداوند که می‌گوید: «بدی را با آنچه که بهترین است دفع کن.»^۳ مقصود از آنچه بهترین است تقیّه است.^۴

* به گزارش ابن ابی الحدید معتزلی شافعی: یک بار پس از ستایش‌هایی که حسن بصری از علی (ع) کرد، کسی به او گفت: پس این چه سخنی است که می‌گویند درباره علی گفته‌ای؟ و او پاسخ داد: برادرزاده من! من با گفتن آن سخن، خون خود را حفظ می‌کنم - که به دست این جبّاران ریخته نشود. و اگر چنین نمی‌گفتم، چوبه دار را به من می‌آراستند.^۵

۱. مجلسی، ب، ج ۴۲، ص ۳۸.

۲. عماد طبری، ج ۲، صص ۳-۱۸۲.

۳. المؤمنون، ۹۶.

۴. سلیم بن قیس، ع، ص ۵۳.

۵. ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۹۶؛ شوشتری، ق، ج ۳، صص ۲۰۰ و ۲۰۱.

نیز به گزارش او: یک بار که از حسن پرسیدند چرا علی را نمی ستایید؟ پاسخ داد: نمی بینی که از شمشیر حجاج خون می چکد؟ برای تو همین بس که علی اول مسلمان بود.^۱

* به گزارش برخی از علمای معاصر سنی (همچون مصطفی الخن، قلعه جی، حُصْری) کسی به حسن گفت: تو که رسول (ص) را ندیده‌ای چگونه از او روایت می کنی؟ و او در پاسخ سائل گفت: هرگاه می شنوی که می گویم رسول خدا چنین گفت، بدان که آن را از علی بن ابیطالب نقل می کنم؛ ولی ما در روزگاری هستیم که نمی توانم نام علی (ع) را ببرم.^۲

تصریحات برخی دیگر از علمای شیعه همچون مجلسی اول و مامقانی و علامه محمد تقی شوشتری نیز در این باره که رفتار و سلوک حسن مبتنی بر تقیه بوده است در فصل بیست و دوم خواهد آمد.

بنابر آنچه گفته شد، بعید نیست که حسن در مقام تقیه، گاهی سخنی به زبان آورده باشد، که اگر حمل بر تقیه نشود، می تواند دلیل بر مخالفت او با امام باشد؛ و استاد بزرگوار محمود شهابی نیز می گفت: من احتمال می دهم که این عبارت «اگر علی در مدینه خرمای خشک و پوسیده می خورد...»^۳ را حسن در مقام اجبار به مراعات تقیه گفته؛ تا مخالفان علی (ع) با شنیدن آن، تصور کنند که حسن از امام علی (ع) عیب جویی نموده؛ در حالی که او از این سخن معنای درستی را در نظر داشته که ستایش از امام است.^۴ نیز استاد دیگر عالم جلیل القدر سید علی اکبر بر قعی قمی روایتی نقل می کرد - و یادم نیست از چه منبعی - که به موجب آن: یک بار حاکم بصره کسی را به جرم هواخواهی از امام علی (ع) دستگیر کرده و می خواست وی را به قتل برساند. حسن بصری برای او پیغام فرستاد که وقتی جلاد را شمشیر به دست در برابر خود دیدی، بارها بگو: خدایا! من از دین علی بن

۱. ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۳۱؛ شوشتری، ق، ج ۳، ص ۲۰۱.

۲. قلعه جی، ج ۱، صص ۸-۱۷؛ مصطفی الخن، ص ۱۹۰؛ حُصْری، ح، ص ۲۷۰ (به نقل از سیوطی).

۳. برگردید به صص ۷-۲۱۶.

۴. در باب معنای درستی که استاد از این کلام حسن دریافت‌اند برگردید به ص ۲۱۸.

أمیّه بیزارم! او نیز چنین کرد؛ و جلّاد به تصوّر آنکه وی از دین امام علی (ع) بیزاری می جوید، سخن وی را برای حاکم بازگو کرد؛ و او دستور داد وی را آزاد کردند. بی آنکه بدانند علی بن امیّه از سران مشرکان قریش بوده؛ که با پدرش در جنگ بدر علیه مسلمانان حضور یافته؛ و خود او به دست عمّار یاسر به قتل رسیده است.^۱

البته در بسیاری از مواقع، در همین جوّ خفقان و در برابر عمّال حجّاج و خود او نیز حسن تقیّه را کنار می گذاشت؛ و در دفاع از امام علی (ع) و تخطئه مخالفان او، و ترویج تعالیم او و تبیین رابطه خود با او هر چه می دانست می گفت؛ و در این باب گزارش های متعدّدی در دست است از جمله:

* یک بار گروهی از تابعین در نزد حجّاج بودند؛ و تمامی آنها از ترس یا برای تقرب به حجّاج، از علی (ع) با سخنانی ناسزاوار یاد کردند. حجّاج از حسن پرسید تو درباره علی چه می گویی؟ او پاسخ داد: چه بگویم؟ علی نخستین کسی است که به سوی قبله نماز گزارد؛ و دعوت پیامبر (ص) را اجابت کرد؛ و به راستی که علی را در نزد پروردگارش جایگاهی شایسته است؛ و با پیامبر او قرابت و خویشاوندی دارد؛ و او را پیشینه هایی درخشان است که هیچ کس نتواند آن را انکار کند. حجّاج با شنیدن این سخنان سخت در خشم شد؛ و از کرسی حکومت به زیر آمد و به جایی دیگر رفت.^۲

* یک بار حسن شنید کسی از یاران حجّاج، امام علی (ع) را به بدی یاد می کند. پس گفت: مستوجب شدی. مرد گفت: مستوجب آتش دوزخ؟ گفت آری و چه بد جایگاهی است! پرسید توبه کنم؟ پاسخ داد: مادرت در مرگت بگریه! اگر توبه نکنی آیا می توانی عذاب خدا را تحمل نمایی.^۳

۱. ابن سعد، ج ۲، صص ۷-۱۶؛ مجلسی، ب، ج ۱۹، صص ۳۰، ۲۳۸، ۲۵۵، ۳۶۴- شادروان برقی، نمونه های دیگری نیز از بی خبری و بی سوادی عمّال حکومت در آن روزگار نقل می کردند؛ از جمله این که یکی از آنان موسوم به عبّنه، ابیاتی از شاعران عرب را آیات قرآن می پنداشت و بارها حتّی بر سر منبر، آنها را به عنوان آیات قرآن می خواند (نیز بنگرید به: برقی قمی، ج ۲، ص ۲۰۵) به این ترتیب، اگر عمّال حکومت، امام علی (ع) را از علی بن امیّه باز نشناسند جای شگفتی نخواهد بود.

۲. ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۳۱.

۳. ابن جوزی، آ، صص ۱۰-۱۰۹.

* یک بار حجّاج پرسشی در باب قضا و قدر از حسن کرد و پاسخ حسن این بود: احسن ما انتهى الیّ ما سمعت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام... (نیکوترین سخنی که در این باره به من رسیده، آن است که از امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم...) و به روایت دیگر در پاسخ او نوشت: ما عرف فیہ الا ما قاله علی بن ابی طالب علیه السلام... (در این باره، جز آنچه علی بن ابی طالب علیه السلام گفته چیزی نمی دانم).
و واکنش حجّاج نیز در برابر این پاسخ که از حسن و دیگران شنید، این سخن بود: قاتلهم الله! (خدا بکشدشان!)^۱

* یک بار که عدی بن ارطاة - حاکم بصره - بر سر منبر علی (ع) را دشنام داد، حسن بگریست و گفت: مردی را دشنام دادند که برادر رسول خدا در دنیا و آخرت است.^۲
و بسیاری گزارش های دیگر که پاره ای از آنها در فصول پیشین گذشت یا در فصول آینده بیاید.

نکته دوم - برخی از اصحاب امامان (ع) که در برترین مرتبه ارادت به آن بزرگواران بوده اند، در پاره ای موارد، از روی خشمی که به عقیده آنان ناشی از دلسوزی و غیرت دینی بوده، خطاب به آن بزرگواران سخنان ناهمواری بر زبان آورده اند. ولی باتوجه به اینکه تیت سوئی نداشته اند، علمای شیعه ایشان را معذور داشته و به دلیل آن سخنان، مطر و دشان نشمرده اند؛ به عنوان نمونه:

* حجر بن عدی از یاران بسیار بزرگوار پیامبر (ص) و امیرمؤمنان (ع) است که

۱. مجلسی، ب، ج ۵، صص ۹-۵۸؛ ابن طاووس، ط، ج ۲، ص ۲۲؛ کراجکی، ک، ج ۲، صص ۵-۳۶۴. یادآوری: در منابعی که روایت بالا ذکر شده، آمده است که سؤال مزبور را حجّاج، علاوه بر حسن از دو شاگرد او عمرو بن عبید و واصل بن عطا نیز کرد؛ و آن دو نیز بالصّراحه نوشتند که: «نیکوترین سخنی که در این باب شنیده اند از آن امیرمؤمنان (ع) است.» ولی چون این هر دو تن در سال ۸۰ هـ. تولّد یافته و در موقع مرگ حجّاج - در سال ۹۵ هـ. - پانزده ساله بوده اند، لذا بعید به نظر می رسد که حجّاج چنان سؤالی از آن دو کرده باشد؛ و به احتمال قوی، کسی که در این مورد از آن دو پرسش کرده، فرد دیگری از خاندان اموی بوده؛ که او نیز حجّاج نام داشته (بنگرید به ص ۱۴ - پاورقی) و چون موضوع سؤال، باسؤالی که از حسن شده یکی بوده، و منبع پاسخ ها نیز یکی بوده، و هر دو پرسش کننده نیز حجّاج نام داشته اند، این اشتباه پیش آمده که آن که از عمرو بن عبید و واصل بن عطا نیز درباره قضا و قدر پرسش کرده حجّاج بن یوسف ثقفی بوده است. (درباره تاریخ تولّد این دو تن و مرگ حجّاج، بنگرید به: زرکلی، ج ۵، ص ۸۱؛ ج ۸، ص ۱۰۸؛ ج ۲، ص ۱۶۸) ۲. ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۲۱.

احادیث معتبر فراوانی در فضیلت وی وارد شده؛ و سرانجام نیز به دلیل پایداری در ولای علی (ع) به شهادت رسیده است. با این حال، همو در هنگامی که امام حسن (ع) به صلح با معاویه تن در داد، در برابر معاویه، عمل آن حضرت را با عبارتی ناهنجار تخطئه کرد و خطاب به او گفت: اما والله لو ددت انک مت فی ذلک الیوم؛ و متنا معک؛ و لم تر هذا الیوم؛ فانا رجعنا راغمین بما کرهنا؛ و رجعوا مسرورین بما احبوا.^۱

* سُفیان بن ابی لیلی یکی از دو صحابی خاص امام حسن (ع) است که از شدت وابستگی او به امام، وی را حواری آن حضرت در روز قیامت، و از اولین پیشتازان و مقربان شمرده اند.^۲ با این همه، پس از صلح امام با معاویه، روزی سوار بر شتر، از در خانه امام (ع) گذشت. امام ایستاده بود و او از رنجشی که به دلیل آن صلح در دل داشت، از شتر پیاده نشد؛ و خطاب به امام گفت: السلام علیک یا مدلل المؤمنین (ای خوار و ذلیل کننده مؤمنان!) آن حضرت به او گفتند از شتر فرود آی. چون فرود آمد، حضرت از او پرسیدند چه گفتی؟ گفت گفتم: السلام علیک یا مدلل المؤمنین. حضرت فرمودند: از کجا دانسته ای که من خوار کننده مؤمنانم؟ سُفیان گفت: از آنجا که سرپرستی امت محمد (ص) را به معاویه وا گذاشتی، که بر خلاف احکام الهی حکم می نماید. و به روایت دیگر، وی امام (ع) را متهم نمود که مردم را ذلیل ساخته و: تو با این سرکش بیعت کردی؛ و کار را به این ملعون - پسر هند جگر خوار - وا گذاشتی؛ با این که صدهزار نفر حاضر بودند جان خود را در راه تو بدهند؛ و خدا کار رهبری مردم را در دست تو نهاد.

البته امام، هم حجر و هم سُفیان را با سخنان خود قانع کرد که در آن شرایط، صلح با معاویه عملی ناصواب نبوده است.^۳ ولی به هر حال، مهم اینکه جسارت های این دو مرد به امام (ع) هرگز موجب نشده است که آن دو را مطرود بشمارند. اینک ما هم می گوییم:

۱. به خدا دوست داشتم تو میمردی؛ و ما هم با تو میمردیم؛ و این روز را نمی دیدیم. ما در حالی برمی گردیم که - به خاطر آنچه بر ما تحمیل شد - دلگیریم؛ و آنان در حالی که - با دستیابی به آنچه می خواستند - شادمانند (ابن شهر آشوب، من، ج ۴، ص ۳۵؛ مجلسی، ب، ج ۴۴، ص ۵۷).

۲. نمازی، ج ۲، صص ۷-۴۴۶.

۳. مجلسی، ب، ج ۴۴، صص ۵۷، ۵۹، ۶۰؛ قاضی شوشتری، معج، ج ۱، صص ۲-۳۱۱؛ حسن بن زین الدین، ص ۱۴۵.

هرچند با مستندات موجود، نمی‌توان ثابت کرد که حسن بصری با ائمه، اظهار مخالفت کرده است، اما با توجه دقیق به اقوال و احوال وی، اگر هم مثلاً ثابت شود که شیوه امام علی (ع) را در قبول حکمیت تحمیلی تخطئه می‌کرده - که ثابت شدنی نیست - عمل او از قبیل عمل حجر بن عدی و سفیان بن ابی لیلی در تخطئه صلح امام حسن (ع) بوده است.

نکته سوم - حتی در میان مخلص‌ترین و بزرگوارترین اصحاب ائمه (ع) بسیار کم کسی را می‌توان یافت که - به دلیل پاره‌ای از سخنان و عملکردهایش - مورد اعتراض و نکوهش ائمه قرار نگرفته باشد و به عنوان نمونه:

* هشام بن حکم از عالم‌ترین یاران امامین صادق و کاظم علیهما السلام بوده که علمای شیعه می‌گویند: پس از عبدالله بن عباس هیچ‌کس به اندازه او در اثبات حقیقت مکتب تشیع اهتمام ننموده و در مناظره و احتجاج با مخالفان، توانا و چیره‌دست نبوده است. با این همه، در کتب حدیث و رجال شیعه، روایات متعددی دیده می‌شود که دلالت پاره‌ای از آنها بر قدح او، از غالب روایات وارده در نکوهش حسن بصری آشکارتر است^۱ - از جمله روایتی که حاکی است امام کاظم (ع) رأی هشام در باب جسمیت خدا را با لحنی سخت نکوهش آمیز مردود شمرده است.

شیخ مفید نیز که یکی از سه چهار عالم طراز اول شیعی است می‌نویسد:

در تخطئه هشام و رد عقیده او به شباهت خدا با خلق، احادیث آل محمد (ع) بیش از آن است که به شمار آید و برای نمونه: یونس بن ظبئان گوید: بر امام صادق (ع) در آمدم و به او گفتم: هشام بن حکم در مورد خدا عقیده‌ای سهمناک دارد که من خلاصه آن را در چند کلمه بازگو می‌کنم؛ او می‌پندارد خدای تعالی جسم است؛ زیرا همه اشیا یا جسم‌اند یا فعل جسم. و روانیست که آفریدگار به معنای فعل باشد؛ بلکه باید به معنی فاعل باشد. امام فرمود: «وای بر او! آیا ندانسته که جسم محدود و متناهی است؛ و کمی و بیشی می‌پذیرد؛ و آنچه پذیرای کمی و بیشی باشد، مخلوق است؛ و به این ترتیب، تفاوتی میان مخلوق و آفریدگار نیست.» این سخن امام (ع) و دلیل او در رد عقیده هشام است. در این باب نیز

۱. شوشتری، ق، ج ۱۰، صص ۵۴-۵۳۴.

که خدای تعالی با چشمان ظاهری دیده نمی شود، همه فقیهان و متکلمان طایفه ما (شیعه) اتفاق نظر دارند؛ و تنها عقیده مخالفی که در این مورد نقل شده، از هشام بن حکم است؛ و در تخطئه عقیده او، احادیثی از امامان راستگو روایت شده و برای نمونه....

ایضاً شیخ مفید می نویسد: هشام بن حکم شیعی بود؛ هرچند در باب اسماء الهی و در باب معانی صفات او اعتقاداتی داشت که با عقیده تمامی شیعیان مخالف بود.^۱

* زراره از اصحاب بزرگوار سه امام باقر و صادق و کاظم علیهم السلام است که قاطبه علمای ما بر جلالت قدر و عظمت مقام او اتفاق نظر دارند؛ و اولین کس از آن شش تن است که ایشان را افقه الاولین (فقیه ترین از میان اولی ها) می شمارند. با این حال روایات فراوانی در مذمت او وارد شده است؛ از جمله روایات متعددی که در آنها امام صریحاً زراره را لعنت کرده و گفته است: لعن الله زراره. از همه این روایات، مرحوم آیت الله خوبی ۲۵ فقره را آورده و مجموع آنها را دو دسته می داند:

۱- آنها که صدورشان از امام معصوم ثابت نیست و با سلسله سند صحیح گزارش نشده است.

۲- آنها که صدورشان از امام ثابت است و با سلسله سند صحیح گزارش شده است. در مورد روایات دسته اول، مرحوم آیت الله همان عدم ثبوت صدور آنها از معصوم، و نداشتن سلسله سند صحیح را برای رد آنها کافی می داند؛ و دسته دوم را نیز محمول بر تقیه می شمارد؛ و معتقد است که ائمه (ع) تعمداً سخنانی در نکوهش زراره بر زبان آورده اند تا دشمنان شیعه و مخالفان اهل بیت، متوجه نشوند که میان زراره و شیعیان پیوندی هست؛ و تصور این پیوند و ارتباط، مشکلات و گرفتاری هایی برای او پدید نیاورد.^۲

اینک ما هم می گوییم: اگر مبنای عدم قبول هر یک از حسن و زراره را تعداد روایات وارده در مذمت آن دو، یا اعتبار سند آن روایات بدانیم، تعداد روایات وارده در مذمت

۱. مفید، او، صص ۶-۷۵ و ۳.

۲. خوبی، مع، ج ۷، صص ۵۷-۲۱۸.

حسن، از روایات وارده در مذمت زراره به مراتب کمتر؛ و سندِ قریب به اتفاقِ آنها نیز بی اعتبار ترست؛ و بلکه غالب آنها اصلاً فاقد سند است؛ و اگر هم تقیّه را راهی برای تبرئه زراره بشماریم، این توجیه را در مورد حسن نیز می توان داشت - خاصّه با برخوردها و درگیری هایی که حسن با حکّام عصر خود داشته و نظایر آنها را - به آن کمیت و کیفیت - اصلاً در زندگی زراره نمی بینیم.

فصل هفدهم

ستایش از امامان شیعه در روایات و سخنان حسن

گزارش‌هایی که از سخنان و منقولات حسن در ستایش از امامان شیعه در دست است، انتساب اکثر آنها به وی را می‌توان پذیرفت و معدودی رانه. از میان آنچه نمی‌توان پذیرفت:

روایت ابان بن ابی عیاش که مدعی است کتاب سلیم بن قیس را - که مشتمل بر مناقب علی (ع) و نکوهش خلفای سه گانه و صحابه همسو و هم پیمان با ایشان است - از سلیم گرفته؛ و به توصیه او در صدد برآمده روایات آن را برای یکی از شیعیان بسیار موثق و مورد اعتماد بازگو کند. پس آن را برده و در خلوت به حسن بصری عرضه کرده - در روزهایی که حسن از شیعیان تندرو بوده؛ و از بیم حجاج در اختفا می‌زیسته؛ و از کوتاهی خود در یاری امام علی (ع) در جنگ جمل تأسف می‌خورده است. و حسن با ملاحظه روایات آن کتاب گریسته و گفته: در این احادیث چیزی جز حق نیست؛ و من آنها را از شیعیان موثق و از دیگران شنیده‌ام و...^۱

به استناد سخنان یاد شده، برخی حسن را از شیعیان و از مخالفان اهل سنت و خلفا شمرده‌اند؛^۲ اما حق این است که حسن چه شیعی باشد و چه نباشد، این گزارش ابان بن

۱. سلیم بن قیس، ع، صص ۹ و ۱۰.

۲. خوانساری، ج ۳، صص ۲-۳۱.

ابی عیاش درباره او مقبول نیست. زیرا:

اولاً ابان به تصریح علمای رجال مردی ضعیف القول و غیر قابل اعتماد و بلکه کتاب ساز است؛^۱ و روایت او از کتاب سلیم بن قیس، تا وقتی از طرق دیگر تأیید نشود، درخور اعتماد نیست؛ و حتی برخی مانند ابن الغضائری، اصل کتاب سلیم بن قیس را بر ساخته او می دانند؛ و برخی مانند شیخ مفید گفته اند که این کتاب درخور اعتماد نیست.^۲ پس آنچه هم در باب عرضه این کتاب به حسن بصری و امام سجّاد (ع) و دیگران، و تأیید مطالب آن از جانب ایشان ادعا شده نمی توان پذیرفت.

ثانیاً آنچه در این گزارش، درباره تأسّف حسن از عدم شرکت در جنگ جمل در رکاب امام علی (ع) آمده منطقی نیست. زیرا به ترتیبی که پیشتر^۳ گفته آمد، حسن در هنگام وقوع جنگ جمل، در عراق نبوده؛ و سنّ و سال او نیز اقتضای حضور جدّی در میدان جنگ را نداشته است.

اما در میان روایات فراوان و معتبری که حکایت از دل بستگی شدید حسن به امامان شیعه و حرمت ایشان در دیده وی می نماید:

به حسن گفتند: «شیعه می پندارند که تو علی را دشمن می داری» و او با شنیدن این سخن به روی خاک افتاد؛ و بسیار گریست؛ و سپس سر برداشت و جملات متعدّدی در تجلیل از آن حضرت بر زبان راند؛ و او را ربّانی این امت و در اوج برتری و شرافت خواند؛ و گفت که: وی حقّ آنچه را در قرآن واجب شده است ادا کرد؛ و آنچه را برگردن او و برای اوست بشناخت.^۴

حسن با اشاره به آیه ای که پس از صدقه دادن امام علی (ع) در رکوع، در ستایش آن حضرت نازل شده، از قول خلیفه عمر نقل کرده که می گفته: من بیست و چهار بار در حال

۱. خوئی، مع، ج ۱، ص ۱۴۱.

۲. شوشتری، ق، ج ۱، صص ۲-۷۱.

۳. برگردید به صص ۹-۱۸۸.

۴. شوشتری، ق، ج ۳، ص ۱۹۸؛ شریف مرتضی، ج ۱، ص ۱۶۲؛ شهابی، ج ۳، ص ۶۱۸؛ مامقانی، ت، ج ۱، ص ۲۷۰؛ نیز بنگرید به: ابن جوزی، آ، ص ۶۴.

رکوع صدقه دادم تا نظیر آنچه در شأن علی نازل شد در شأن من هم نازل شود، اما نشد؛ و این فضیلت والا در انحصار علی ماند.^۱

از ابن عباس و حسن و... روایاتی رسیده است که به موجب آنها، پیامبر (ص) برای مباحله با نصارای نجران، در حالی بیرون شد که امام علی (ع) پیشاپیش او بود؛ و امام حسن سمت راست او بود و دستش را گرفته بود؛ و حسین سمت چپ او و فاطمه به دنبال او؛ و سپس گفت بیاید که اینان - حسن و حسین - فرزندان ما؛ و این - علی - مصداق انفس و جانهای ما؛ و این - فاطمه - مصداق نسا ئنا - زنان ما.^۲

حسن آورده است که آیه اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام^۳ در تأیید برتری ایمان علی (ع) و جهاد او در راه خدا بر دیگران نازل شده است.^۴

در حدیثی آمده است که امام علی (ع) در برابر پیامبر (ص) تعهد کرد پس از وفات او، همه عده‌هایی را که به مردم داده عملی نماید و چنین نیز کرد. حسن پس از نقل این حدیث می‌گفت: علی (ع) در موسم حج ندا برمی داشت: هر که پیامبر (ص) به او وعده‌ای داده بیاید تا وعده‌اش را عملی کنم.^۵

حجاج به حسن گفت: چه چیزی تو را بر من گستاخ کرده که در مسجد ما می‌نشینی و فتوا می‌دهی؟ او پاسخ داد: پیمانی که خدا از بنی آدم گرفته است. حجاج پرسید درباره ابوتراب (امام علی) چه می‌گویی؟ او در پاسخ آن دشمن سفاک علی (ع) گفت: چه بگویم جز همان چه خداوند گفته؛ و من همان را می‌گویم که خدا گفته - سپس این آیه را قرائت کرد: و ما جعلنا القبلة التي كنت عليها الا لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه و ان كانت لكبيرة الا

۱. محلی، ص ۲۰۸.

۲. جشمی، ص ۳۰ تا ۳۳ (در این روایت اشارتی است به نزول آیه ۶۱ از سوره آل عمران در تقدیس امام علی و همسر و دو فرزندش).

۳. آیا آب‌دادن به حاجیان و تعمیر مسجد الحرام را مانند عمل کسی می‌شمارید که به خدا و روز رستاخیز گرویده و در راه خدا جهاد نموده است؟ این دو در نزد خدا برابر نیستند (التوبة، ۱۹).

۴. جشمی، ص ۱۰۳؛ عبدالرحیم، ج ۱، ص ۴۱۰.

۵. کوفی، ج ۱، ص ۳۹۷.

علی‌الذین هدی الله^۱ - و آن‌گاه علی از آنان بود که خدا هدایتشان فرمود. حجّاج از این سخنان سخت در خشم شد؛ و به دنبال این برخورد، حسن ناچار متواری شد و همچنان تا نه سال متواری بود تا حجّاج بمرد.^۲

حسن می‌گفت: امویان، خطیبان خود را وادار می‌کردند تا بر سر منبرها علی را دشنام دهند؛ و کنیه ابوتراب را به صورت عیب و ننگی برای او یاد کنند؛ با این همه، کار آنان تأثیر معکوس داشت؛ و چنان بود که ایشان با سخنان خود، جامه‌هایی نو بر او می‌پوشانند؛ و او را با آرایه‌ها می‌آریند.^۳

حسن امام علی(ع) را این‌گونه وصف کرد: خشونت و درشتی نمی‌نمود؛ اگر با او درشتی می‌کردند، شکیبایی می‌نمود؛ ستم نمی‌کرد؛ اگر بر او ستم می‌کردند، گذشت می‌نمود؛ بخل نمی‌ورزید؛ و اگر دنیا در حق او بخل می‌نمود، شکیبایی می‌کرد.^۴

حسن در پاسخ کسانی که می‌پنداشتند او از علی روگردان است گفت: چه گویم درباره کسی که چهار امتیاز دارد:

۱- پیامبر(ص) او را - برای رساندن سوره براءت به مکه - امین شمرد؛ و این کار را به او وا گذاشت.

۲- سخنی که پیامبر(ص) پیش از سفر برای غزوه تبوک به وی گفت: «تو نسبت به من همان‌گونه‌ای که هارون نسبت به موسی بود - جز این که تو مثل هارون پیامبر نیستی.» که اگر علی(ع) چیزی علاوه بر نبوت را از هارون کم داشت، پیامبر آن را هم استثنا می‌کرد (که نکرد).

۱. ما قبله‌ای را که رو به آن می‌ایستادی، تغییر ندادیم مگر برای آنکه کسی که از پیامبر پیروی می‌کند، از کسی که با او مخالفت می‌نماید معلوم شود. و هرچند که تغییر قبله، جز بر کسانی که خدا هدایتشان کرد، سنگین و دشوار بود (البقرة، ۱۴۳).

۲. طبری، تا، ج ۱۳، ص ۲۴۹۰؛ قلعه‌جی، ج ۱، ص ۱۳؛ شوشتری، ق، ج ۳، ص ۱۹۹ - گزارش یکی دیگر از برخوردهای حسن با حجّاج در دفاع از علی(ع) را که نیز موجب شد حجّاج بر او خشم بگیرد قبلاً آوردیم (برگردید به ص ۲۳۹) همچنین روایتی از ابن ندیم که در ص ۲۱ آوردیم، صراحت داشت که حسن از بیم حجّاج متواری شد، و همچنان در خفا می‌زیست تا حجّاج بمرد.

۳. ابن ابی الحدید، ج ۱، صص ۲-۱۱.

۴. همان، ج ۲، ص ۳۲۳؛ شوشتری، ق، ج ۳، ص ۲۰۱.

۳- کلام پیامبر در این باب که من دو چیز سنگین و گرانبها در میان شما می‌گذارم - کتاب خدا و عترت خودم (که علی علیه‌السلام هم از عترت رسول است).
 ۴- پیامبر (ص) با اینکه دیگران را زیر دست فرماندهان و امیرانی قرار داد، هیچ‌گاه کسی را بالادست و فرمانده علی (ع) قرار نداد.^۱

حسن، علی علیه‌السلام را به پیشینه درخشان، فضیلت، علم، حکمت، فقه، تدبیر، مصاحبت پیامبر، شجاعت، زهد و تسلط در کار قضا بستود؛ و بر او رحمت و صلوات فرستاد؛ و چون پرسیدند: «مگر می‌شود بر غیر پیامبر صلوات فرستاد؟» گفت: «آری چون علی بهترین فرد در میان تمامی خویشان و خاندان پیامبر (ص) و بلکه در میان تمامی امت اوست؛ و هرگز به گناه شرک آلوده نشده؛ و چون پیامبر (ص) در میان اصحاب خود برادری افکند، او را به برادری خویش برگزید.» و اهمیت این امر - صلوات فرستادن حسن بر امام علی (ع) - وقتی آشکار می‌شود که بدانیم در آن روزگار، دشمنی حکام زورمند و ستمگر با علی (ع) به جایی رسیده بود که حتی برخی از آنان - با وجود ادعای مسلمانی بل دعوی جانشینی رسول (ص) - صلوات بر پیامبر (ص) را به دلیل خویشاوندی و نزدیکی آل علی (ع) با او ترک کرده بودند. به گزارش مورخ بزرگ مسعودی، عبدالله پسر زبیر که نواده عمه پیامبر (ص) و علی (ع) نیز بود، در ایامی که ادعای جانشینی رسول (ص) را داشت، چهل روز از درود فرستادن بر پیامبر (ص) در خطبه‌هایش خودداری کرد؛ و عذرش این بود که رسول دودمانکی بد دارد که درود فرستادن بر او، موجب سرفرازی آنان است و من دوست دارم خوار و ذلیلشان سازم.^۲ آری در این روزها و قبل و بعد از آن بود که حسن بصری نام علی را - حتی در نامه به حجاج تبه‌کار زورمند - با عنوان امیر المؤمنین و دعای علیه‌السلام یاد می‌کرد.^۳ و هنگامی که حجاج او را بیم داد و طلب کرد، دعایش از جمله این بود که: *صَلِّ اللَّهُمَّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ عَلَي آلِ مُحَمَّدٍ الطَّاهِرِينَ*. و به کسی که ظالمی بر او ستم کرده بود، این دعا را آموخت که در

۱. ابن ابی‌الحدید، ج ۴، صص ۶-۹۵؛ شوشتری، ق، ج ۳، ص ۲۰۰.

۲. مسعودی، م، ج ۳، ص ۷۹؛ ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۱۲۷.

۳. برگردید به ص ۲۴۰.

سجده بخواند:... یا عزیز... فصلّ علی محمد و آل محمد و اکفنی مؤنة فلان.^۱ و دعایی که پس از ختم قرآن می خواند، با این جمله پایان می داد: و صل اللهم علی محمد خاتم النبیین و علی آله الطاهرین.^۲ در روایت دیگر نیز آمده است که حسن می گفت: علی (ع) در هر موردی کارش والا است؛ رحمت بر علی باد! سپس بر او صلوات فرستاد و چندان گریست که ریشش تر شد.^۳

همچنین به گزارش برخی از صوفیان، حسن برای ذکر «نادعلیا مظهر العجائب والغرائب؛ تجده عونالک فی النوائب؛ کل هم و غم سینجلی بنیوتک یا محمد یا محمد یا محمد و بولایتک یا علی یا علی یا علی»^۴ فضائل و خواص بسیاری برمی شمرد.^۵ هر چند که در منابع معتبر شیعه، این ذکر با سلسله سند معتبر روایت نشده؛ و جمله آخر آن (بولایتک...) از افزوده های جاهلان به شمار آمده؛ و عمل کسانی که از آن به عنوان ذکر استفاده می کنند، نکوهش شده؛ و جمله ماقبل آخر (بنیوتک... محمد و) نیز - حتی به نقل از منابع نامعتبر - نیامده است.^۶

ام سلمه یکی از همسران پیامبر (ص) بود که بیش از همه همسران او نسبت به علی و خاندان وی دلبستگی داشت و به ایشان حرمت می نهاد. مادر حسن با او پیوند ولادت داشت؛ و او در بزرگ کردن حسن به مادرش کمک می کرد.^۷ یک بار حسن به در خانه او رفت؛ و از او درخواست کرد حدیثی را که در مورد علی علیه السلام از پیامبر شنیده برای وی روایت کند؛ و او حدیثی را که منکر ولایت علی (ع) را تا مرحله بت پرستی تنزل می داد، برای وی روایت کرد؛ و چون حسن آن را شنید گفت «الله اکبر! شهادت می دهم که علی مولای من و مولای مؤمنان است.» سپس آنچه را از ام سلمه شنیده بود، و آنچه را پس از

۱. ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۹۵.

۲. ابن جوزی، آ، صص ۸۴، ۸۷.

۳. سلیم بن قیس، ع، ص ۵۲.

۴. علی را که مظهر شگفتی ها و کارهای دور از انتظار است آواز ده؛ تا او را در گرفتاری ها یاور خویش بیابی. هر اندوه و غصه ای به یاری نبوت تو - ای محمد ای محمد ای محمد - و به ولایت تو - ای علی ای علی - از میان می رود.

۵. بخاری، صص ۲-۴۲۱.

۶. مجلسی، ب، ج ۲۰، ص ۷۳ متن و پاورقی.

۷. حُصْری، ح، صص ۹-۱۰۸.

شنیدن آن گفته بود، برای انس بن مالک نقل کرد.^۱

ابان بن ابی عیاش از حسن بصری روایت می‌کند که او گفت: از ابوذر و مقداد و علی بن ابی طالب (ع) شنیدم که پیامبر (ص) فرمود: مَثَلُ اهل بیت من در میان امت من، مَثَلُ کشتی نوح است در میان قوم او؛ که هرکس به آن توسل جست، نجات یافت؛ و هر که به آن پشت کرد غرق شد؛ و نیز مانند باب حِطَّة^۲ در میان بنی اسرائیل است.^۳

وقتی امام علی (ع) به شهادت رسید، حسن خطاب به مردم گفت: مردی از میان شما رفت که مردمانِ نخستین، در دانش بر او پیشی نگرفتند؛ و پسینیان به او نرسیدند. پیامبر خدا که او را با گروهی از سپاهیان به نبرد می‌فرستاد، جبرئیل در جانب راستش و میکائیل در جانب چپش بود. و تا جنگ را به مرحله پیروزی نمی‌رسانید باز نمی‌گشت.^۴

حسن امام علی (ع) را بهترین فرد از آل محمد (ص) خواند؛ و چون در این مورد از او توضیح خواستند گفت: چون هیچ‌گاه اسم کافر و مشرک و بت پرست و می‌خواره بر وی جاری نشد. و در مسلمانی و آگاهی از کتاب خدا و سنت پیامبرش بر همگان پیشی گرفت؛ و پیامبر (ص) به فاطمه (ع) گفت: «تو را به همسری بهترین فرد از امتنا در آوردم.» که اگر کسی بهتر از علی (ع) بود، پیامبر (ص) او را در این سخن استثنا می‌کرد؛ و پیامبر (ص) در میان یارانش برادری افکند؛ و میان خود و علی برادری افکند. پس پیامبر (ص) خود از همه برتر و برادرش نیز از همه برتر است. در روز غدیر خم او را نصب فرمود؛ و نظیر همان ولایتی را که برای خود بر مردم واجب ساخته بود، برای او

۱. صدوق، ۱، صص ۶۰-۲۵۹؛ مجلسی، ب، ج ۴۲، صص ۳-۱۴۲.

۲. حِطَّة کلمه‌ای بود که بنی اسرائیل موظف بودند در هنگام ورود به دروازه شهر، با حال خضوع بر زبان آورند؛ تا گناهانشان آمرزیده شود. (البقرة، ۵۸؛ طریحی، م، ج ۱، ص ۵۲۳).

۳. سلیم بن قیس، ع، ص ۱۱- روایات ابان بن ابی عیاش را درخور اعتماد نمی‌دانند؛ ولی با چشم‌پوشی از سلسله‌سندی که برای حدیث یاد شده ذکر کردیم، متن آن -از طرق متعدّد- از پیامبر (ص) روایت شده؛ و شایسته اطمینان است. (برای آگاهی از منابع آن در کتاب‌های اهل سنت بنگرید به امینی، ج ۱۰، ص ۳۰۱ و ج ۳، ص ۸۱).

۴. محب طبری، ص ۸۴- مجلسی (ب، ج ۴۳، ص ۳۶۱) به نقل از شیخ طوسی و فرات ابن ابراهیم، این سخنان را در ضمن خطبه‌ای از امام حسن (ع) آورده است؛ و شاید هم حسن سخنان امام حسن (ع) را بازگو کرده باشد.

واجب گردانید؛ و به او گفت: «تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی» و چنین سخنی را خطاب به هیچ یک از اهل بیت خود و امت خود نگفت. و او را پیشینه‌های درخشان بسیاری است که هیچ کس را نظیر آن نیست.

حسن را گفتند: بهترین مردم پس از علی (ع) کیست؟ گفت همسر او و دو فرزندش. گفتند بعد که؟ گفت: جعفر (برادر امام علی) و حمزه بهترین مردم اند. نیز اصحاب کسا (آل عبا) که چون آیه تطهیر درباره ایشان نازل شد، پیامبر (ص) خود، علی، فاطمه، حسن و حسین را در زیر آن عبا جا داد و سپس گفت: «اینان مورد و ثوق و اطمینان من و عترت من در میان اهل بیت من اند. پس خدا آلودگی را از آنان دور کرد و پاکیزه‌شان گردانید.» در این هنگام ام سلمه به پیامبر (ص) گفت: می شود مرا با خود در زیر کسا جا دهی؟ پیامبر (ص) فرمود: ای ام سلمه! تو در راه خیر و به سوی خیری؛ ولی این آیه فقط درباره من و اینان نازل شده است.^۱

از نامه حسن به امام حسن (ع) که در آن درخواست نمود، وی را در مورد تقدیر الهی و جایگاه قدرت و استطاعت آدمی در برابر آن راهنمایی نماید: شما خاندان هاشمی، کشتی‌های دریای پیمای نجات بر گرداب‌های طوفان خیز، و نشانه‌های پرتوافشان برکشیده، یا مانند کشتی نوحید که مؤمنان در آن فرود آمدند؛ و آنان که در برابر حق تسلیم بودند، با تو مثل به آن نجات یافتند. ای فرزند پیامبر خدا! من در هنگامی این مکتوب را به تو می نویسم که در میان ما بر سر موضوع تقدیر الهی، اختلاف در گرفته؛ و در مفهوم توانمندی آدمی حیرانیم؛ پس ما را از عقیده‌ای که خود در این دو مورد داری؛ و پدرانیت – سلام بر ایشان باد – داشتند آگاه کن؛ که علم شما از علم خداست؛ و شما گواهان بر مردم؛ و خدا گواه بر شماست؛ و مصداق این آیه‌اید: فرزندان که برخی از آنان (در راه معرفت خدا) از پی برخی دیگر برآمده‌اند؛ و خدا شنوا و داناست.^۲

نیز از نامه او به امام حسن به روایتی دیگر که ظاهراً بخش‌های دیگری از همان نامه

۱. سلیم بن قیس، ع، صص ۳-۵۲ به روایت از ابان بن ابی عیاش؛ و البته در مورد روایت او، آنچه را در پاورقی ش ۳ از ص ۲۵۱ آمد، در اینجا نیز باید به یاد داشت.

۲. ابن شعبه، ص ۲۳۱؛ مجلسی، ب، ج ۵، صص ۴۰ و ۴۱؛ میراث شهاب، س ۱۲، ش ۱ و ۲، ص ۲۵۷.

قبلی باشد: شما خاندان نبوتید و معدن حکمت؛ پناهندگان به شما پناه می آورند؛ و پیروان به رشته محبت شما چنگ می زنند (تا نجات یابند) هر که از شما پیروی نمود، هدایت و رهایی یافت؛ و هر که به شما پشت کرد، به هلاکت رسید و گمراه شد. من این مکتوب را به تو نوشتم؛ تا ما را از آنچه خدا به شما اهل بیت آموخته، آگاه کنید که آن را بپذیریم.^۱ نیز از نامه او به امام که احتمالاً عباراتی از همان نامه پیشین است: شما چراغ‌های تاریکی‌ها، و نشانه‌های هدایت، و امامان پیشروید. کشتی‌ای هستی که مؤمنان به سوی آن بازگردند؛ و کسانی که بدان تمسک جویند، نجات یابند.^۲

نیز از نامه او به امام که احتمالاً عباراتی از نامه پیشین است: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو ای فرزند رسول خدا و نور چشم او!^۳ شما در وسعت دانش به دریا‌های سرشار از آب می مانید؛ و همچون آسمان‌های گردنده مقامی بلند دارید. مانند کشتی نوحید که هر که بدان تمسک جست نجات یافت.^۴

به روایت حسن: عمران بن حصین گوید: روزی از خانه به درآمدم. در راه رسول (ص) را دیدم؛ به من فرمود: عمران! فاطمه بیمار است؛ می خواهی از او عیادت کنی؟ من گفتم: چه شرافتی برتر از این؟ پس رسول (ص) به راه افتاد و من با او رفتم؛ تا به در خانه فاطمه رسیدم. رسول (ص) از پشت در، خطاب به فاطمه گفت: سلام بر تو! داخل شوم؟ فاطمه پاسخ سلام را داد و گفت: داخل شو. رسول (ص) گفت: من و همراهم؟ فاطمه گفت: قسم به آن که تو را به حق برانگیخت که من حجابی جز همین عبا ندارم. عمران گفت: رسول پارچه کهنه‌ای به همراه داشت؛ آن را برای فاطمه انداخت و گفت: سرت را با این بیوشان. او چنان کرد و سپس گفت: داخل شوید. پس رسول (ص) داخل شد؛ و من نیز با او داخل شدم. رسول (ص) نزدیک سر فاطمه نشست. من هم نزدیک رسول (ص) نشستم. رسول (ص) پرسید: ای دخترکم! چگونه‌ای؟ فاطمه گفت: به خدا و

۱. حلی، علی، ص ۳۳؛ مجلسی، ب، ج ۱۰، ص ۱۳۶.

۲. گراچکی، ک، ج ۱، ص ۳۶۵.

۳. هنجویری، ص ۱۰۶.

۴. ابن شهر آشوب، م، ج ۱، ص ۲۰۰.

به رسول خدا که درد می‌کشم؛ و تهیدستی و گرسنگی نیز بر درد من می‌افزاید. پس رسول (ص) بگریست و فاطمه بگریست. من نیز با آن دو گریستم. پس رسول (ص) دو یا سه بار به فاطمه (ع) گفت: دخترکم! صبر کن. سپس به او گفت: ای دخترکم! آیا راضی نیستی که سرور زنان جهان باشی؟ فاطمه گفت: ای پدر کاش این‌گونه بود؛ ولی پس مریم دختر عمران چه؟ رسول (ص) گفت: ای دخترکم! او سرور زنان جهان خود بود؛ و تو سرور جهان خود هستی. قسم به آن که مرا به حق برانگیخت، من تو را به همسری کسی در آوردم که در دنیا و آخرت سرور است؛ و جز کسی که منافق باشد او را دشمن ندارد.^۱

سلیمان بن عبدالملک خلیفه اموی در خواب دید که پیامبر (ص) نسبت به او ملاحظت می‌نماید. تعبیر این خواب را از حسن پرسید. حسن گفت: شاید تو در حق خاندان رسول (ص) نیکویی کرده‌ای؟ گفت: آری، سر حسین را در خزانه یزید یافتم؛ و آن را با پنج پارچه پوشانیدم؛ و سپس خود با گروهی از یارانم بر آن نماز خواندم و به خاکش سپردم. حسن گفت: سبب خشنودی رسول (ص) همین است.^۲

نیز حدیث دیگری که حسن از عبدالله بن مسعود، در باب مقامات بسیار والای امام علی (ع) در قیامت نقل کرده؛ و اینکه: امام بر کرسی از نور می‌نشیند؛ و عبور از صراط، فقط برای کسی ممکن است که ولایت علی و اهل بیت او را داشته باشد.^۳

نیز این روایت که قتاده از حسن نقل کرده است: ابوبکر از فاطمه دختر پیامبر (ص) خواستگاری کرد؛ و پیامبر (ص) نپذیرفت. سپس عمر از او خواستگاری کرد؛ و پیامبر (ص) نپذیرفت و فرمود: در این مورد منتظر فرمان خدا هستم (دنبالاً روایت در باب ازدواج علی علیه‌السلام با فاطمه است).^۴

نیز این روایت دیگر که قتاده از حسن نقل کرده: عمر خواست زن دیوانه‌ای را

۱. ابن شاهین، صص ۴-۶۳.

۲. معصوم‌علیشاه، ج ۲، ص ۶۶.

۳. امینی، ج ۲، صص ۴-۳۲۳؛ قندوزی، ج ۱، صص ۲۵۵ و ۳۳۵.

۴. قندوزی، ج ۲، صص ۳-۶۲.

سنگسار کند؛ و علی حدیثی از رسول (ص) خواند که به موجب آن، دیوانه تا وقتی بهبود نیابد تکلیفی به گردن او نیست.^۱

نیز سخنان و روایات دیگری از قول حسن در ستایش علی (ع) از جمله در این باب که فاطمه مادر علی (ع) اولین زنی بود که با رسول بیعت کرد؛ و علی (ع) پس از خدیجه، نخستین کسی بود که اسلام آورد و نماز گزارد؛ و در آن هنگام پانزده یا شانزده سال داشت؛ و به دلیل همین پیشگامی او در مسلمانی، خدا در قرآن کریم، دعا و طلب مغفرت برای او را بر هر مسلمانی واجب شمرد و کجا؟ در این آیه: ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان.^۲

نیز برخورد حرمت آمیز حسن با امام علی بن الحسین علیهما السلام؛ و کلماتی که در ستایش آن حضرت خطاب به وی گفته؛ و مناجاتی که از او نقل کرده است؛^۳ که به دلیل آنچه قبلاً گفتیم،^۴ ملاقات وی با امام سجاد (ع) در خانه کعبه بعید به نظر می رسد؛ و روایتی هم که از او در این باب رسیده، مشابه روایتی است که از طاوس یمانی نقل شده؛^۵ و احتمالاً او را با طاوس خلط کرده اند.

نیز نقل مناجاتی از امام حسین همراه با کرامتی برای آن حضرت.^۶
نیز نقل این معجزه برای حسنین علیهما السلام که جبرئیل سه گونه میوه از بهشت برای آن دو آورد و...^۷

نیز روایتی که حاکی است: حسن بصری در مکه شد؛ جوانی دید از فرزندان علی (ع) که مردمان را پند همی داد؛ حسن بایستاد و پرسید صلاح دین چیست؟ گفت ورع؛ گفت

۱. همان، ج ۱، ص ۲۲۶.

۲. پروردگارا! ما و برادران ما را که در ایمان به حق، بر ما پیشی گرفتند، مشمول مغفرت خود قرار ده (الحشر، ۱۰ و بنگرید به: ابوالفرج، صص ۹ و ۱۰؛ امینی، ج ۳، ص ۲۳۴؛ ابن ابی الحدید، ج ۴، صص ۲۲-۲۰؛ ج ۱۳، صص ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۳۴).

۳. خوانساری، ج ۳، ص ۲۹.

۴. برگردید به ص ۲۲۷.

۵. مجلسی، ب، ج ۴۶، ص ۸۱.

۶. خوانساری، ج ۳، ص ۲۹.

۷. بنگرید به ص ۳۴۱.

آفت دین چیست؟ گفت طمع.^۱

افزون بر اینها، گزارش‌های فراوانی از روایات و سخنان حسن در ستایش از امامان شیعه، در فصول دیگر این کتاب آمده است که شمار مجموع آنها با آنچه در این فصل آوردیم، از دهها می‌گذرد.

اما در باب برخوردهای امامان شیعه با حسن، این دو روایت درخور ذکر است: علی علیه‌السلام قصه‌گوها را از مسجد اخراج کرد مگر حسن بصری را^۲ - که در نقل قصه‌ها از مرز راستی پافراتر نمی‌گذاشت؛ و از جهان دیگر می‌گفت؛ و به اندیشه از مرگ دعوت می‌کرد؛ و کژی‌ها و کاستی‌های نفس اماره و آفت‌های اعمال و خواطر شیطانی را باز می‌نمود؛ و راه‌گریز از آنها را نشان می‌داد؛ و در باب نعمت‌های خدا و کوتاهی بندگان در سپاسگزاری از او به گفتگو می‌پرداخت.^۳ و هدف او از نقل قصه‌ها آن بود که شنوندگان عبرت گیرند و مواعظ او تأثیر بیشتری در آنان داشته باشد.

نیز از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که درباره‌ی حسن گفتند: همان که سخن او نظیر کلام پیامبران است.^۴

یادآوری: عین آنچه از امام باقر (ع) درباره‌ی حسن نقل شده، در پاره‌ای منابع، از زبان حسن درباره‌ی امام باقر (ع) نقل شده است.^۵

۱. ترجمه قشیریه، ص ۱۷۰ (کلامی نزدیک به این مضمون را از زبان خود حسن - و نه به‌عنوان نقل قول - نیز آورده‌اند - برگردید به ص ۱۲۴).

۲. مطابق آنچه پیشتر نوشتیم، این برخورد حسن با امام علی (ع) در روزهای پس از پیروزی امام در جنگ جمل نباید بوده باشد. (برگردید به صص ۱۸۹، ۱۹۵).

۳. عبدالرحیم، ج ۱، ص ۳۵؛ غزالی، ج ۱، ص ۹۰.

۴. ابونعمیم، ج ۲، ص ۱۴۷؛ حُصْری، ح، ص ۱۷۶؛ عبدالرحیم، ج ۲، ص ۵۱۲؛ شهابی، ج ۳، ص ۶۱۷؛ معرفت، ع، ج ۱، ص ۳۷۲.

۵. عبدالحلیم جندی، ص ۱۴۱.

فصل هیجدهم

بازگو کردن سخنان امام علی (ع)

این نیز از جمله مواردِ درخورِ توجه در سرگذشت حسن است که البته به دلیل سلطه بی چون و چرای دشمنان علی علیه السلام، این سخنان را در غالب موارد بدون انتساب به آن حضرت، و در ضمن گفته‌های خود، و گاهی با عنوان فقدیل (گفته شده) نقل می‌کرده؛ و گاهی نیز از گوینده اصلی با عنوان "یکی از صالحان" یا "ابوزینب" نام می‌برده است؛^۱ و شاید هم به دلیل وضوح انتساب سخنان مزبور به آن حضرت، نیازی به تصریح به نام او نمی‌دیده است. به هر حال انعکاس گفته‌های امام در سخنان حسن را در نمونه‌های ذیل و در بسیاری نمونه‌های دیگر که در فصول دیگر آورده می‌توان ملاحظه کرد:^۲

ع: لا یعیب الرجل احداً بعیب فیه مثله.^۳

ح: ابن آدم! انک لا تستحق حقیقة الایمان حتی لا تعیب الناس بعیب هو فیک. (۴۰)

۱. ابن جوزی، آ، ص ۴۳ (و بسنجید با حکمت شماره ۲۴۳۷ در غرر الحکم)، شوشتری، ق، ج ۳، ص ۱۹۸؛ حُصْری، ح، ص ۱۷۰ (بسنجید با نهج البلاغه، حکمت شماره ۲۸).
۲. نشانی اختصاری سخن امام علی علیه السلام: ع؛ و از آن حسن: ح. شماره‌ای هم که در پایان هر سخن از حسن در میان دو کمانک () آمده، مربوط به صفحات کتاب آداب الحسن البصری از ابن جوزی است. ضمناً، چون غالب سخنانی که از امام (ع) و از حسن نقل می‌کنم، هم مضمون؛ و معانی آنها به هم نزدیک است، غالباً به ترجمه سخنان امام (ع) بسنده کردم.
۳. هیچ‌کس نباید عیبی را که نظیر آن در خود او هست بر دیگری بگیرد. (ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۲۹۲)

- ع: انک لن تدرك ما تحب من ربک الا بالصبر عما تشتهي.^۱
- ح: انکم لا تنالون ما تحبون الا بترك ما تشتهون. (۳۸)
- ع: ارض من الرزق بما قسم لك تعش غنيا.^۲
- ح: ارض بما قسم الله تكن غنيا. (۳۹)
- ع: ان العامل بغير علم كالسائر على غير طريق.^۳
- ح: العامل على غير علم كالسائر على غير طريق.^۴
- ع: قلب الا حمق وراء لسانه و لسان العاقل وراء قلبه.^۵
- ح: لسان العاقل من وراء قلبه... و قلب الجاهل وراء لسانه. (۴۳)
- ع و ح: حسن الخلق خير قرين.^۶ (۴۱)
- ع: نعم وزير العلم الحلم.^۷
- ح: الحلم خير وزير. (۴۱)
- ع: و تجرع الغيظ فأتى لم ارجعة احلى منها عاقبة و لا الذم مغبة.^۸
- ح: ما من جرعة احب الى الله عز و جل من... جرعة غيظ يحملها (صاحبها) بفضل عفو او حلم.^۹

۱. به راستی که تو آنچه را از پروردگارت دوست داری، در نمی‌یابی مگر با صبر بر دوری از آنچه میل داری (خوانساری، جمال، ج ۳، ص ۵۳).
۲. از روزی، به همانچه قسمت توست راضی باش تا توانگر و بی‌نیاز باشی (خوانساری، جمال، ج ۲، ص ۱۱۹).
۳. آنکه نادانسته به کار برخیزد، مانند کسی است که به بیراهه رود. (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴ - نیز به روایت از امام صادق در محاسن برقی و امالی صدوق و مجالس مفید: مجلسی، ب، ج ۱، صص ۲۰۶، ۹-۲۰۸).
۴. مصطفی الخن، ص ۳۳۰.
۵. قلب بی‌خرد پشت زبان اوست؛ و زبان خردمند پشت قلبش (بی‌خرد نخست می‌گوید و سپس می‌اندیشد؛ و خردمند نخست می‌اندیشد و سپس می‌گوید - خوانساری، جمال، ج ۴، ص ۵۰۷).
۶. نیک‌خویی بهترین همنشین است. (خوانساری، جمال، ج ۳، ص ۳۳۹).
۷. بردباری و زیرنیکویی برای دانش است. (خوانساری، جمال، ج ۶، ص ۱۶۴).
۸. خشم خود را اندک اندک فروخور که من هیچ جرعه‌ای شیرین‌تر از آن فرو نخوردم؛ و پایانی گواراتر از آن ندیدم. (نهج البلاغه، نامه شماره ۳۱).
۹. هیچ جرعه‌ای نیست که نزد خدا محبوب‌تر از جرعه خشمی باشد که صاحب آن از سر بردباری یا عفو درکشد. (ابن جوزی، آ، ص ۳۹).

- ع: لا خیر فی دین لیس له مروة. ^۱ من لا دین له لا مروة له. ^۲
- ح: لا دین لمن لا مروة له. ^۳
- ع: من ساء (ساء) خلقه عدب نفسه. ^۴
- ح: من ساء خلقه عدب نفسه. (۴۲)
- ع: ترک الذنب اهون من طلب التوبة. ^۵ افضل من طلب التوبة ترک الذنب. ^۶
- ح: ترک الخطیئة اهون علیک من معالجة التوبة. ^۷
- ع: من صارع الحق صرعه. ^۸
- ح: من صارع الحق صرعه. (۵۷)
- ع: القناعة افضل الغنائین. ^۹
- ح: القناعة افضل غنی. (۴۱)
- ع: من کثر ضحکه مات قلبه. ^{۱۰}
- ح: کثرة الضحک تمیت القلب. (۱۲۰)
- ع: اصحب الناس بائ خلق شئت یصبحوک بمثله. ^{۱۱}
- ح: اصحب الناس بما شئت ان تصحبهم فانهم سیصبحونک بمثله. ^{۱۲}
- ع: حسن التوفیق خیر معین. ^{۱۳}

۱. در دینی که مروّت و مردانگی نباشد خیری نیست. (آمدی، ش ۹۳۶۸).
۲. هر که دین ندارد مروّت و مردانگی ندارد. (آمدی، ش ۷۹۳۰).
۳. هر که مروّت و مردانگی ندارد دین ندارد. (ابن جوزی، آ، ص ۴۱).
۴. کسی که خویشتن بد شود، جان خود را عذاب می کند. (آمدی، ش ۸۱۵۶ و ۷۷۹۸).
۵. ترک گناه آسان تر از درخواست توبه و بازگشت به خداست. (نهج البلاغه، حکمت ش ۱۷۲).
۶. آمدی، ش ۲۸۵۶.
۷. مصطفی الخن، ص ۲۹۷.
۸. هر که با حق درآویزد، حق به زمینش می زند. (نهج البلاغه، حکمت ش ۴۰۸).
۹. از میان دو گونه توانگری، قناعت برترین است. (خوانساری، جمال، ج ۲، ص ۲۶).
۱۰. هر که خنده اش بسیار شد دلش می میرد. (آمدی، ش ۷۹۴۷).
۱۱. با هر خوی و خلقی که خواهی با مردم معاشرت کن تا آنان همان گونه با تو معاشرت کنند. (ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۰۹).
۱۲. مصطفی الخن، ص ۲۹۸.
۱۳. توفیق نیکو بهترین یاور است. (خوانساری، جمال، ج ۳، ص ۳۹۰).

ح: التوفیق خیر معین. (۴۱)

ع و ح: من ایقن بالخلف جاد بالعطیة.^۱

ع: ان لم تکن حلیمما فتحلم؛ فأنه قلّ من تشبهه بقوم الاّ او شک ان یصیر منهم.^۲

ح: اذا لم تکن حلیمما فتحلم؛ فقلّ ما تشبهه رجل بقوم الاّ کان منهم. (۴۸)

ع: کفاک خیانة ان تكون امینا للخونة.^۳

ح: عن بعض الصالحین انه کان یقول: کفی المرء جنایة ان یشکون للخونة امینا و علی اعمالهم

معینا. (۱۰۷)

ع: هنا بحضرتہ رجل رجلا بغلام ولد له فقال له لیهنک الفارس فقال (ع) لا تنقل ذلك و لكن قل:

شکرت الواهب، و بورک لک فی الموهوب و بلغ اشدّه و رزقت برّه.^۴

ح: قال رجل فی مجلس الحسن: لیهنک الفارس. قال له الحسن اذا وهب الله لرجل ولدا فقل شکرت

الواهب و بورک لک فی الموهوب و بلغ اشدّه و رزقت برّه.^۵

ع: انما خلقتم للبقاء لا للفناء، الموت مفارقة دارالفناء و ارتحال دارالبقاء.^۶

ح: انا و الله ما خلقتنا للفناء و لكننا خلقتنا للبقاء و انما ننقل من دار الی دار.

ابوالعلاء معری مضمون این سخن را به شعر در آورده و گفته:

خُلِقَ النَّاسُ لِلْبَقَاءِ فَضَلَّتْ اُمَّةٌ يَحْسِبُونَهَا لِلنَّفَادِ

انما يُنقلون من دار اعمال الی دار شقوة و رشاد (۵ - ۵۴)

۱. هر که یقین کند که آنچه می دهد جایگزین خواهد داشت، در بخشندگی جوانمرد خواهد بود. (نهج البلاغه، حکمت ش ۱۳۸؛ حُصْرِي، ح، ص ۱۲۵).

۲. اگر بردبار نیستی خود را به بردباری وادار؛ زیرا کم کسی خود را همانند گروهی کند و از آنان نشود. (نهج البلاغه، حکمت ش ۲۰۷؛ خوانساری، جمال، ج ۳، ص ۱۱).

۳. همین خیانت برای تو بس که امانتدارِ خائن باشی. (ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۲۱).

۴. مردی در محضر امام علی (ع) دیگری را که پسری برایش متولد شده بود، به این گونه شادباش گفت: تولّد این سوارکار بر تو مبارک باد! امام فرمود: چنین مگو! یگو خدای بخشنده را سپاس بگزار، و نعمتی که به تو بخشیده بر تو مبارک باد و به کمال خود رساد؛ و از احسان وی بهره مند گردی. (نهج البلاغه، حکمت ش ۳۵۴).

۵. مصطفی الخن، ص ۳۵۳.

۶. جز این نیست که شما برای بقا آفریده شده اید نه برای فنا. مرگ دور شدن از خانه فناست و کوچیدن به خانه بقا. (آمدی، ش ۳۸۶۲ و ۱۴۵۷).

- ع: ... فانك لست بسابق اجلک ولا مرزوق ما لیس لك.^۱
- ح: انك لست بسابق اجلک... ولا بمرزوق ما لیس لك.^۲
- ع: رحم الله امرءً تفكّر فاعتبر؛ واعتبر فابصر.^۳
- ح: رحم الله عبداً نظر فتفكر؛ و تفكّر فاعتبر؛ واعتبر فابصر.^۴
- ع: ما من يوم يمرّ على ابن آدم الا قال له ذلك اليوم: يابن آدم! انا يوم جديد، و انا عليك شهيد، فقل فيّ خيراً و اعمل فيّ خيراً اشهدلك به يوم القيامة فانك لن تراني بعده ابداً.^۵
- ح: ما مرّ يوم على ابن آدم الا قال له: ابن آدم! انى يوم جديد، و على ما تعمل فيّ شهيد، اذا ذهبت عنك لم ارجع اليك، فقدّم ما شئت تجده بين يديك، و اخرّ ما شئت فلن يعود ابدا اليك. (۱۲۶)
- ع: انّ الدنيا كالحية لين مسها قاتل سمها فاعرض عما يعجبك فيها لقلّة ما يصحبك منها.^۶
- ح: فانّها (الدنيا) مثل الحية لين مسها؛ و سمها يقتل؛ فاعرض عما يعجبك فيها لقلّة ما يصحبك منها.^۷
- ع: من اطال الامل اساء العمل.^۸
- ح: ما اطال عبد الامل الا اساء العمل. (۷۸ و ۴۵)
- ع: صن دينك بدنياک تربحهما و لا تصن دنياک بدینک فتخسرهما.^۹
- ح: بع دنياک باخرتک تربحهما جميعاً و لا تبیعن آخرتک بدنياک فتخسرهما جميعاً. (۷۰ - نیز)

۱. تو از اجل خود پیشی نگیری؛ و از آنچه برایت نهاده اند روزی نخوری. (نهج البلاغه، نامه ش ۷۲).

۲. مصطفی الخن، ص ۳۳۳.

۳. خدا رحمت کند آن که را بیاندیشد پس پند گیرد؛ و پند گیرد پس بینا گردد. (نهج البلاغه، خطبه ش ۱۰۳؛ آمدی، ش ۵۲۰۶).

۴. کتاب فی الاخلاق و العرفان، ص ۳۳۱.

۵. هیچ روزی بر فرزند آدم نمی گذرد مگر آن روز به وی می گوید: ای فرزند آدم! من روزی نُوم و بر تو گواهم. پس در من سخن نیکو گوی و در من کار نیکو کن تا در روز قیامت به سود تو گواهی دهم که پس از این هرگز مرا نخواهی دید. (مجلسی، ب، ج ۶۸، ص ۱۸۱).

۶. دنیا مانند مار است؛ دست که به آن می زنی نرم است و زهر آن کشنده؛ از آنچه در دنیا تو را خوش آید روی بگردان که مصاحبت آن با تو اندک خواهد بود. (نهج البلاغه، حکمت ش ۱۱۹؛ خوانساری، جمال، ج ۲، ص ۶۲۶).

۷. ابونعمین، ج ۲، ص ۱۳۵.

۸. هر که آرزوی خود را دراز کند کردار خود را ناپسند نماید. (نهج البلاغه، حکمت ش ۳۶).

۹. دین خود را با فدا کردن دنیایت هم شده حفظ کن؛ تا از سود هر دو بهره مند شوی؛ و دنیایت خود را با فدا کردن دین خود نگاه مدار که هر دو را زیان خواهی کرد. (خوانساری، جمال، ج ۴، ص ۲۱۱).

ابو نَعِیم، ج ۲، ص ۱۴۳).

- ع: لا یصدق ایمان عبد حتی یكون بما فی یدالله سبحانه اوثق منه بما فی یده.^۱
- ح: ان من ضعف یقینک ان تكون بما فی یدک اوثق منك مما فی یدی الله عزوجل.^۲
- ع: ما کرمت علی عبد نفسه الا هانت الدنيا فی عینه.^۳
- ح: فاذا انت تفکرت فی الدنيا... وجدت نفسك اهلاً ان تکرّمها بهوان الدنيا.^۴
- ع: کن فی الدنيا ببدنک و فی الآخرة بقلبک و عملک.^۵
- ح: صاحب الدنيا بجسدک و فارقتها بقلبک.^۶
- ع: افضل الزهد اخفاء الزهد.^۷
- ح: روى عن بعض الصالحين انه كان يقول: افضل الزهد اخفاء الزهد.^۸
- ع: فتاس بنبيک... عرضت عليه الدنيا فابى ان يقبلها و علم ان الله سبحانه ابغض شيئاً فابغضه و حقر شيئاً فحقره و صغر شيئاً فصغره.^۹
- ح: عرضت علی نبیینا(ص) بمفاتيحها و خزائنها... فابى ان يقبلها و ما منعه من القبول الا انه علم ان الله تعالى ابغض شيئاً فابغضه و صغر شيئاً فصغره و وضع شيئاً فوضع.^{۱۰}
- ع: و لقد كان فی رسول الله(ص) ما يدلّک علی مساوی الدنيا و عيوبها اذ زويت عنه زخارفها... فلينظر

۱. ایمان هیچ بنده ای راستین نخواهد بود مگر به آنچه در دست خداست مطمئن تر باشد تا به آنچه در دست خود اوست. (خوانساری، جمال، ج ۶، ص ۴۱۷).
۲. ابن کثیر، ج ۹، ص ۲۸۲.
۳. هیچ بنده ای نیست که شخصیت او در نزد خودش گرمی باشد و کرامت نفس داشته باشد، مگر آنکه دنیا در چشم وی خوار خواهد شد. (خوانساری، جمال، ج ۶، ص ۱۱۵).
۴. حُصْرِي، ح، ص ۱۳۵.
۵. با بدن خود در دنیا باش و با دل و عمل خویش در آخرت. (خوانساری، جمال، ج ۴، ص ۶۰۶).
۶. ابو نَعِیم، ج ۲، ص ۱۴۱.
۷. نهج البلاغة، حکمت ش ۲۸؛ خوانساری، جمال، ج ۲، ص ۴۰۲.
۸. روایت شده است که یکی از صالحان می گفت: برترین مرتبه پارسایی، پوشیده داشتن پارسایی است. (حُصْرِي، ح، ص ۱۷۰).
۹. به پیامبرت تأسی کن؛ دنیا را به او عرضه داشتند و از قبول آن سرباز زد. دانست که خداوند پاک چه چیزی را دشمن داشته و او نیز آن را دشمن داشت؛ و چه چیزی را ناچیز و خرد شمرده و او نیز آن را ناچیز و خرد شمرده. (نهج البلاغة، خطبه ش ۱۶۰).
۱۰. ابو نَعِیم، ج ۲، ص ۱۳۶.

ناظر بعقله اکرم الله محمداً بذلک ام اهانہ... فلیعلم ان الله قد اهان غیره حیث بسط الدنیا له و زواها عن اقرب الناس منه فان الله جعل محمداً (ص) علماً للساعة... لم یضع حجراً علی حجر.^۱

ح: و قد یدلک علی شر هذا الدار ان الله زواها عن انبیائه... و بسطها لغيرهم... و یظن المغرور بها... انه اکرمه بها و نسی ما صنع بمحمداً... فاما محمداً فشدّ الحجر علی بطنه من الجوع.^۲

ع: و ان شئت تثبت بموسی... و لقد كانت خضرة البقل ترى من شیف صفاق بطنه لهزاله... و ان شئت ثلثت بداد... یا کل قرص الشعیر... و ان شئت قلت فی عیسی (ع) فلقد کان یتوسد الحجر... و کان ادامہ الجوع و سراجہ باللیل القمر... و فاکهتہ و ریحانہ ما تنبت الارض للبهائم؛ دابته رجلاه.^۳

ح: اما موسی علیه السلام فرئی خضرة البقل عن صفاق بطنه من هزاله... و ان شئت ثلثت بصاحب الروح (عیسی)... کان یقول ادمی الجوع... و دابتی رجلی و سراجی باللیل القمر... و فاکهتی و ریحانی ما انبتت الارض للسباع و الانعام... و لو شئت ربعت بسلیمان... یا کل خبز الشعیر^۴

ع: المتقون... فهم و الجنة کمن قدرآها فهم فیها منعمون، و هم و النار کمن قدرآها فهم فیها معذبون، قلوبهم محزونة، و شرورهم مأمونة، و اجسادهم نحيفة، و حاجاتهم خفيفة، و انفسهم عفیفة، صبروا ایاما قصيرة اعقبتهم راحة طویلة... اما اللیل فصافون اقدامهم؛ و اما النهار فحلما علماء ابرار اتقیاء قد برأهم الخوف بری القداح، ینظر الیهم الناظر فیحسبهم مرضی و ما بالقوم من مرض و یقول لقد خولطوا و لقد خالطهم امر عظیم.^۵

۱. در سیره رسول (ص) برای تو نشانه‌هایی است که بدی‌ها و کژی‌های دنیا را به تو می‌نماید. زیرا او با جایگاه والایی که داشت، پیرایه‌های دنیا از وی برکنار ماند. پس نگرنده با دیده خرد خود بنگرد که آیا خدا محمداً را با این وضعیّت گرامی داشت یا خوار؟ پس بدانند که خدا دیگران را خوار داشت که خوان دنیا را برای آنان بگسترد؛ و آن را از مقرب‌ترین کس به خود دور داشت. پس به راستی خداوند محمداً را نشانه‌ای برای رستاخیز نهاد؛ و او سنگی بر سنگی نهاد. (نهج البلاغه، خطبه ش ۱۶۰).

۲. ابونعمیم، ج ۲، صص ۷-۱۳۶.

۳. اگر خواهی دومی را از موسی مثل بز نم که از لاغری، سبزی سبزه زمین که می‌خورد، از پوست تُنک شکم او نمایان بود... و اگر خواهی سومی را از داود مثال بز نم که گرده‌ای نان جوین می‌خورد... و اگر خواهی از عیسی بگویم که بسترش سنگ و خورش نانش گرسنگی و چراغ شبش ماه بود. گل و میوه او همان گیاهی بود که از زمین برای چارپایان می‌روید. (نهج البلاغه، خطبه ش ۱۶۰).

۴. ابونعمیم، ج ۲، ص ۱۳۷؛ ابن جوزی، آ، ص ۷۳.

۵. پرهیزگاران... بهشت برای آنان چنان است که گویا آن را دیده‌اند و در آن متنعّم اند. و دوزخ برایشان چنان که گویی آن را دیده‌اند و در آن معدّب اند. دل‌هاشان اندوهگین است و همه از گزندشان ایمن.

ح: ان لله عزّ وجل عبدا كمن رأى اهل الجنة في الجنة مخلدين، وكمن رأى اهل النار في النار مخلدين، قلوبهم محزونة، و شرورهم مأمونة، حوائجهم خفيفة، و انفسهم عفيفة، صبروا اياما قصارا تعقب راحة طويلة، اما الليل فمصافة اقدامهم، تسيل دموعهم على خدودهم، يجأرون الى ربهم؛ و اما النهار فحلما علماء بررة اتقياء كانهم القداح، ينظر اليهم الناظر فيحسبهم مرضى و ما بالقوم من مرض، او خولطوا و قد خالط القوم من ذكر الآخرة امر عظيم.^۱

ع: من استغنى فيها فتن و من افتقر فيها حزن.^۲

ح: ان كان غنيا فتنني و ان كان فقيرا احزنني.^۳

ع: ان ماضى يومك منتقل و باقيه متهم فاغتنم وقتك بالعمل^۴؛ ماضى يومك فائت و آتیه مستهم و وقتك مغتنم فبادر فيه فرصة الامكان؛^۵ لا تحمل هم يومك الذى لم يأتك على يومك الذى قد اتاك.^۶

ح: انما الدنيا اذا فكرت فيها ثلاثة ايام: يوم مضى لا تجرؤه؛ و يوم انت فيه ينبغي لك ان تغتنمه و يوم لا تدري انت من اهله ام لا... فخذ الثقة بالعمل و اترك الغرور بالامل قبل حلول الاجل و اياك ان تدخل على اليوم هم غده او هم ما بعده.^۷

ع: لا شيء اولى بطول سجن من لسان يعدل عن الصواب و يتسرّع الى الجواب.^۸

→

بيكرهاشان نزار است و نیازهاشان کم و جانهاشان پاک. روزی چند کوتاه را با شکیبایی سرکردند که آسایشی درازمدت را برایشان در پی داشت. شب هنگام راست بر پای ایستند به عبادت. و در روز بردبارانند دانشمند و نیکوکار و پرهیزگار... بیم از خدا، مانند تیری پیراسته ایشان را تراشیده و لاغر کرده است. کسی که به آنها بنگرد، پندارد بیمارند؛ و روانهاشان پریشان است؛ ولی آنان بیمار نیستند و آن پریشانی را سببی دیگر است. (نهج البلاغه، خطبه ش ۱۹۳).

۱. ابونعیم، ج ۲، ص ۱۵۱.

۲. هر که در آن توانگر باشد گرفتار است و هر که تنگدست باشد اندوهگین. (نهج البلاغه، خطبه ش ۸۲).

۳. ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۳۹.

۴ و ۵. روز گذشته ات رفت و روزهای مانده نیز یقین نیست که بیاید و تو باشی. وقتی را که در آنی با کار نیکو غنیمت بشمار. (آمدی، ش ۳۴۶۱ و ۹۸۴۰).

۶. اندوه روزی را که نیامده بر روزی که آمده بار مکن. (نهج البلاغه، حکمت، ش ۲۶۷).

۷. شهابی، ج ۳، ص ۶۱۶.

۸. هیچ موجودی، به زندان طولانی سزاوارتر از زبانی نیست که گفتار آن درست نباشد و در پاسخگویی شتاب نماید. (آمدی، ش ۲۴۳۷).

ح: فقد قيل: ما شيء احق بسجن من لسان. (۴۳)

ع: انما انت عدد ايام فكل يوم يمضي عليك يمضي ببعضك.^۱

ح: انما انت ايها الانسان عدد فاذا مضى لك يوم فقد مضى بعضك. (۴۵)

ع: ان اعظم الناس حسرة يوم القيامة رجل اكتسب مالا من غير طاعة الله فورثه رجلا انفقته في طاعة الله فدخل به الجنة و دخل به الاول في النار.^۲

ح: ان اعظم الحسرات ان ترى مالک في ميزان غيرک بخلتَ بمال او تيته من رزق الله ان تنفقه في طاعة الله فخرنته لغيرک فانفقته في مرضاة ربّه يالها حسرة لا تقال!^۳

ع: ما أصف من دار... في حلالها حساب و في حرامها عقاب.^۴

ح: و ما عسى ان اقول في دار حلالها حساب و حرامها عقاب. (۷۶)

ع و ح: ربّ اخ لم تلده امک.^۵

ع: انما الدنيا جيفة و المتواخون عليها اشباه الكلاب.^۶ الدنيا جيفة فمن اراد منها شيئا فليصبر على مخالطة الكلاب.^۷

ح: الدنيا جيفة و الناس كلابها.^۸

ع: زيادة الفعل على القول احسن فضيلة و نقص الفعل عن القول اقبح رذيلة.^۹

۱. تو مجموعه‌ای از روزها هستی و هر روزی که بر تو بگذرد، پاره‌ای از وجود تو می‌رود. (آمدی، ش ۳۸۷۴).

۲. در میان همه مردم، کسی در روز رستاخیز از همه حسرت زده‌تر است که مالی را نه از طریق اطاعت خدا به دست آورد؛ و آن را برای کسی به ارث بگذارد که او آن را در راه فرمانبری از خدا هزینه کند و از این طریق به بهشت درآید و آن اولی به دوزخ رود. (آمدی، ش ۳۵۸۹).

۳. ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۱۰.

۴. چه گویم در وصف خائنه دنیا که در حلال آن حساب و در حرام آن مجازات است. (نهج البلاغه، خطبه ش ۸۱).

۵. چه بسا برادری که از مادرت زاده نشده است. (از بیگانگان است ولی با تو رفتار برادرانه دارد - خوانساری، جمال، ج ۶، ص ۷۶؛ ابن سعد، ج ۹، ص ۱۷۷).

۶. دنیا جیفه‌ای است و کسانی که خواهان آنند و دیگران را از آن باز می‌دارند مانند سگانند. (آمدی، ش ۳۸۸۱).

۷. امین، ج ۱، ص ۳۴۷.

۸. ابن مسکویه، ج ۱، ص ۱۱۷.

۹. فزونی کردار نیکو از گفتار برتر فضیلت است؛ و کاستی کردار نیکو از گفتار، زشت‌ترین رذیلت. (آمدی، ش ۵۴۵۹).

- ح: فضل الفعال على المقال مكرمة و فضل المقال على الفعال منقصة.^۱
- ع: صحبة الاشرار توجب سوء الظن بالاخيار.^۲
- ح: همنشینی با بدان، مردم را به نیکان بدگمان کند.^۳
- ع: فکر المرء مرآة تریه حسن عمله من قبحه.^۴
- ح: فکر آینه‌ای است که حسنات و سیئات تو به تو نماید.^۵
- ع: ولا تسخط الله برضا احد من خلقه، فان في الله خلفا من غيره و ليس من الله خلف في غيره.^۶
- ح: (سخن حسن به امير عراق:) ان الله مانعك من يزيد (پسر عبدالملک و خلیفه وقت) و لم يمنعك يزيد من الله.^۷
- ع: الصبر صبران صبر في البلاء حسن جميل و احسن منه الصبر عن المحارم.^۸
- ح: صبر بر دوگونه است؛ یکی در بلا و مصیبت، و یکی بر چیزها که حق تعالی ما را از آن نهی کرده است.^۹
- ع: الحسد يأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب؛^{۱۰} و لا تحاسدوا فان الحسد يأكل الايمان كما تأكل النار الحطب.^{۱۱}
- ح: الحسد اسرع في الدين من النار في الحطب اليابس.^{۱۲}
- علاوه بر اینها، شریف مرتضی و ابن ابی الحدید سخنان دیگری از امام راکه در کلام

۱. ابو نعیم، ج ۲، ص ۱۵۶.

۲. آمدی، ش ۵۸۶۸.

۳. عطار، ت، ص ۴۳.

۴. آمدی، ش ۶۵۴۶.

۵. عطار، ت، ص ۴۴.

۶. برای خشنودی هیچ یک از خلق خدا، خدا را به خشم میاور که در خشنودی خدا جایگزینی برای خشم دیگران هست؛ و در خشنودی دیگران جایگزینی برای خشم خدا نیست. (ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۶۷).

۷. ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۸-۱۶۷.

۸. آمدی، ش ۲۰۰۰.

۹. عطار، ت، ص ۴۳.

۱۰ و ۱۱. حسد چنان کارهای نیکو را می خورد که آتش هیزم را می خورد؛ حسد نورزید که حسد چنان ایمان را می خورد که آتش هیزم را می خورد. (آمدی، ج ۲، ص ۷۲، ج ۶، ص ۳۱۹؛ نهج البلاغه، خطبه ۸۵).

۱۲. جاحظ، ر، ص ۱۱۶.

حسن انعکاس یافته یاد آور شده‌اند.^۱ و این دو حدیث را نیز سبط ابن جوزی به روایت از حسن از امام علی (ع) نقل کرده است:

هیچ بنده‌ای نیست که خدا نعمتی را به او ارزانی دارد، مگر آن‌که نیازمندی‌های مردم به او بسیار می‌شود. پس کسی که در مورد آنها، به گونه‌ای که خدای بزرگ دوست می‌دارد رفتار کند، نعمت خود را در معرض بقا در آورده؛ و آن‌که در مورد آنچه خدا دوست می‌دارد تقصیر نماید، نعمت خود را در معرض نابودی در آورده است.

خوشا کسی که مردم را بشناسد و مردم او را نشناسند.^۲

حسن پاره‌ای از گفته‌های دیگر امامان شیعه را نیز - گاهی با تصریح به نام آنان و گاهی بدون تصریح - بازگو کرده است. چنان‌که می‌گوید: از امام حسن (ع) پرسیدند: زیان‌کارترین مردمان کیست؟ پاسخ داد: آن‌که باقی را به فانی بفروشد. باز پرسیدند: بلندقدرترین مردمان کیست؟ پاسخ داد: آن‌که دنیا را هم‌قدر خویش نداند.^۳

این هم سخنی دیگر از حسن که انعکاس کلام یکی دیگر از امامان شیعه را در آن می‌توان دید: یک بار حسن سخنی گفت؛ به او گفتند: نشنیدیم کسی از فقیهان چنین بگوید. گفت: «آیا هرگز فقیهی دیده‌اید؟ تنها کسی فقیه است که در دنیا زهد پیشه نماید؛ و مایل به آخرت باشد...»^۴ و این را بسنجید با روایت زیر: از امام باقر (ع) پرسشی کردند؛ چون پاسخ داد، کسی گفت: فقیهان چنین نمی‌گویند. امام فرمود: رحمت بر تو! آیا هرگز فقیهی دیده‌ای؟ فقیه حقیقی کسی است که در دنیا زهد پیشه کند؛ و مایل به آخرت باشد؛ و به سنت پیامبر تمسک جوید.^۵

نیز نمونه‌هایی از سخنان و مرویات حسن که مشابهت بسیار با روایات شیعه و احادیث امامان دارد:

۱. مرتضی، ج ۱، صص ۴-۱۵۳؛ ابن ابی الحدید، ج ۵، صص ۹-۱۴۷، ۱۴۵؛ ج ۱۹، ص ۱۳، ج ۱۰، ص ۱۸ متن و پاورقی.

۲. سبط ابن جوزی، ج ۱، صص ۵۳۲ و ۵۹۰.

۳. ابن جوزی، آ، صص ۶-۷۵.

۴. ابن جوزی، آ، ص ۳۰؛ ذهبی، س، ج ۴، ص ۵۷۶.

۵. کلینی، ج ۱، ص ۷۰؛ مجلسی، ب، ج ۲، ص ۵۱.

— العفو هو الوسط من غير اسراف ولا اقتار.^۱

— کسی که بدون دانش به کار برخیزد، بیش از آنچه کارها را اصلاح کند تباه می‌نماید.^۲

— نعم العون الغناء على طاعة الله.^۳

— آنچه در فصل دوازدهم از حسن نقل کردیم و به موجب آن: آدمی در مورد جوانی و عمر و دخل و خرج خود مسؤول است؛ و مضمون آن را در حدیثی از امام باقر(ع) هم می‌توان یافت.

— حدیثی که در فصل هفتم به روایت از حسن در باب عقل آوردیم و هم مضمون با حدیثی است که از امام باقر(ع) نقل شده است.

— سخنی که در فصل چهارم در باب غوغاگران از حسن نقل کردیم و هم مضمون با حدیثی از امام هادی(ع) است.

نیز روایتی از او که مشابَهت بسیار با حدیثی از امام صادق(ع) دارد: «خداوند عزّوجلّ به آدم علیه‌السلام گفت: ای آدم! چهار چیز است که همه چیز برای تو و فرزندان پس از تو در آن هست. یکی برای من و یکی برای تو، و یکی میان من و تو و یکی میان تو و مردم. اما آنچه برای من است این که مرا بپرستی و به هیچ روی شرک نوری. اما آنچه برای تو است این که عمل تو را پاداش دهم در وقتی که از همیشه به آن نیازمندتری. اما آنچه میان من و تو است این که بر تو دعاست و بر من اجابت. اما آنچه میان تو و مردم است این که با آنان همان‌گونه معاشرت نمایی که خواهی با تو معاشرت کنند»^۴ و این را بسنجید با روایت زیر از امام صادق علیه‌السلام: خدای تعالی به آدم وحی

۱. مراد از عفو در آیه ۲۱۷ از سوره بقره، مراعات میانه‌روی است — بدون اسراف و بخل. (حدیثی با همین عبارت از امام صادق علیه‌السلام نیز نقل شده است — فتح‌الله کاشانی، ج ۱، صص ۳-۵۰۲).

۲. مصطفی الخن، ص ۳۳۰ — حدیثی به این مضمون نیز از امامین صادق و جواد علیهما‌السلام در محاسن برقی و دره‌الباهره نقل شده است؛ بنگرید به: مجلسی، ب، ج ۱، ص ۲۰۸.

۳. توانگری یاور نیکویی در فرمانبری از خداست. (ابن عبدربه، ج ۷، ص ۱۱؛ و بسنجید با: محدث نوری، ج ۲، ص ۴۱۵).

۴. ابن جوزی، آ، ص ۴۶ و بنگرید به حدیثی مشابه این — با تفاوت‌هایی — به روایت از حسن که صدوق آورده است. (خ، ص ۲۴۴).

فرستاد که من برای تو، همه سخن را در چهار کلمه فراهم می آورم. آدم پرسید پروردگارا آنها چیست؟ گفت یکی برای من و یکی برای تو، و یکی میان من و تو؛ و یکی میان تو و مردم. آدم گفت: پروردگارا: آنها را برای من بیان فرما تا بدانم. گفت: اما آنچه برای من است این که مرا بپرستی؛ و به هیچ روی شرک نوری. اما آنچه برای توست اینکه عمل تو را پاداش دهم در وقتی که از همیشه به آن نیازمندتری. اما آنچه میان من و توست اینکه بر تو دعاست و بر من اجابت. اما آنچه میان تو و مردم است این که همانچه را برای خود می پسندی برای مردم بپسندی؛ و آنچه را برای خود ناخوش می داری برای آنان ناخوش داری.^۱

— نیز این سخن او: عس ما شئت فانک میت؛ واجمع ما شئت فانک تارکه؛ و احب ما شئت فانک مفارقه؛ و اعلم ما شئت فانک ملاقیه.^۲ که صدوق به روایت از امام صادق (ع) — از موعظه جبرئیل برای رسول (ص) — این گونه نقل کرده است: عس ما شئت فانک میت؛ و احب ما شئت فانک مفارقه؛ و اعلم ما شئت فانک ملاقیه.^۳

— نیز این سخن او: ما شاور قوم قط الا هدوا لارشدا مورهم^۴ که برگرفته از این کلام امام حسن (ع) است: ما تشاور قوم الا هدوا الی رشدهم^۵ و این سخن او: ما رأیت یقینا لا شک فیه شبهه بشک لا یقین فیه الا الموت^۶ که هم مضمون با این کلام امام صادق (ع) است: لم یخلق الله یقینا لا شک فیه شبهه بشک لا یقین فیه من الموت^۷ که شاید هم کلام امام و کلام حسن — هر دو — مأخوذ از حدیثی نبوی یا علوی بوده باشد.

۱. کلینی، ج ۲، ص ۱۴۶؛ فیض کاشانی، و، ج ۴، ص ۴۷۶.

۲. هرچه خواهی زندگی کن که خواهی مرد؛ و هرچه خواهی جمع کن که آن را رها خواهی کرد؛ و هرچه را خواهی دوست بدار که از آن جدا خواهی شد؛ و هرکاری خواهی بکن که آن را خواهی دید. (کراجکی، م، ص ۱۰۰).

۳. هرچه خواهی زندگی کن که خواهی مرد؛ و هرچه را خواهی دوست بدار که از آن جدا خواهی شد؛ و هرکاری خواهی بکن که آن را خواهی دید (مجلسی، ب، ج ۸۴، ص ۱۴۱؛ ج ۷۴، صص ۲۱ و ۱۷۵).

۴. هیچ قومی هرگز به مشاوره نپرداختند مگر به سوی بهترین کارها راه یافتند (مصطفی الخن، ص ۱۱۳).

۵. مجلسی، ب، ج ۷۸، ص ۱۰۵.

۶. هیچ یقینی را که شکی در آن نیست ندیدم که به شکی که هیچ یقینی در آن نیست شبیه تر از مرگ باشد (مصطفی الخن، ص ۳۱۶).

۷. مجلسی، ب، ج ۷۵، ص ۲۴۶.

– نیز آنچه درباره او گزارش کرده اند که: کسی به وی گفت: تو در چشم خود خیلی بزرگ هستی! و پاسخ داد: «چنین نیست ولی من عزت نفس دارم و خداوند می گوید: عزت خدای راست و پیامبر او را و مؤمنان را.»^۱ مشابه این روایت است: به امام حسن (ع) گفتند در تو کبری هست. گفت: بلکه در من عزت نفس است و خداوند برتر می گوید: عزت خدای راست و پیامبر او را و مؤمنان را.^۲

– نیز آنچه درباره او گزارش کرده اند که: یک بار برای تشییع جنازه رفته بود. زنانی نوحه گری می کردند. مردی که با حسن بود با دیدن نوحه گران خواست باز گردد. حسن به او گفت: اگر هر کار ناپسندی را که بینی، به خاطر آن، کار نیکویی را ترک کنی، به دینت آسیب می رسد.^۳

مشابه این روایت است: امام باقر (ع) و عطا مفتی مکه، در تشییع جنازه مردی حضور داشتند. زنی ناله و فریاد می کرد؛ عطا وی را از فریاد کشیدن منع کرد؛ و چون نپذیرفت، عطا بازگشت ولی امام فرمود: اگر ما هرگاه که باطلی دیدیم، کار حق را ترک نماییم، حق برادر مسلمان را ادا نکرده ایم – یعنی به خاطر سر و صدای ناروای یک نفر، نباید از تشییع جنازه که حق میت برگردن ماست صرف نظر کرد.^۴

– نیز این روایت او: «در روز رستاخیز بنده را می آورند؛ و خداوند گرامی و بزرگ – همان گونه که آدمی در این جهان از دیگری پوزش خواهی می کند – از او پوزش خواهی می کند و به او می گوید: سوگند به عزت و جلالم که دنیا را نه به این خاطر که تو را بی مقدار شمارم از دسترس تو دور داشتم؛ بل از جهت کرامت و برتری ای که برای تو آماده کرده ام.»^۵ هم مضمون با این حدیث از امام صادق (ع) است: به راستی همان گونه که برادری از برادر خود پوزش می خواهد، خداوند از بنده اش که در جهان نیازمند بوده،

۱. راغب اصفهانی، ذ، ص ۲۸۶.

۲. المنافقون، ۸ (بنگريد به: مجلسی، ب، ج ۴۳، ص ۳۳۸).

۳. مصطفی الخن، صص ۹-۳۳۸.

۴. مجلسی، ب، ج ۴۶، ص ۳۰۰؛ محدث قمی، م، ۶۷۹.

۵. انقروی، ج ۱۰، ص ۵۴۸.

پوزش می‌خواهد و به او می‌گوید: قسم به عزّتم که تو رانه از این جهت تهیدست کردم که تو را بی‌مقدار شمارم. این پرده را بردار و بین به‌جای نعمت‌های جهان چه عوضی به تو داده‌ام....^۱

– نیز این سخن او: «خیر الامور اوساطها: نیکوترین بخش از کارها، میانه‌های آنهاست.»^۲ حدیثی است که با اندک اختلاف (اوسطها) از امام کاظم (ع) نقل شده است.^۳ – نیز این گفته او: «به دست آوردن یک درهم حلال، سخت‌تر است از مقابله با سپاهی گران از دشمنان.»^۴ هم مضمون با این کلام امام صادق (ع) است: شمشیر زدن در میدان جنگ، آسان‌تر از به دست آوردن مال حلال است.^۵

نیز سخنانی بلند در باب نقش ماه رمضان در پیشی گرفتن رستگاران نیکوکار به سوی طاعت حق؛ و تفاوت ایشان با بدکاران در این صحنه؛ که در روایتی به امام حسن (ع) و در روایت دیگر به امام حسین (ع) و در روایت سوم به حسن بصری منسوب گردیده است؛^۶ و احتمالاً در اصل متعلق به امام حسن (ع) بوده؛ و حسن بصری آن را به‌عنوان راوی بازگو کرده؛ و به علت همنامی او با امام حسن، دیگران آن را از خود او دانسته‌اند.

۱. مجلسی، ب، ج ۷، صص ۲-۱۸۱.

۲. میدانی، ج ۱، صص ۹-۳۳۸.

۳. مجلسی، ب، ج ۴۸، ص ۱۵۴؛ کلینی، ج ۶، صص ۴۱-۵۴۰.

۴. حُصْرِي، ح، ص ۱۸۹.

۵. مجلسی، ب، ج ۴۷، ص ۵۹ (مجالدة السیوف، اھون من طلب الحلال).

۶. فیض کاشانی، م، ج ۲، ص ۱۳۵؛ صدوق، م، ج ۲، ص ۱۱۳؛ نیز بنگرید به ص ۴۰۲-سخنانی که هم به نقل از حسن و هم به روایت از امام حسن (ع) آورده‌اند.

فصل نوزدهم

پیوندهای حسن با رجال شیعه

در میان مشایخ حسن و شاگردان و پروردگان او بسیاری از بزرگان شیعه و اصحاب ائمه را می‌توان یافت؛ و همین امر می‌تواند به تشخیص گرایش‌های مذهبی او کمک کند. از جمله مشایخ او:

۱- عمران بن حُصَین از صحابه‌ای که در رجوع به امام علی (ع) پیشگام بودند؛ و گوی سبقت از دیگران ربودند؛ و با مخالفانِ خلافتِ او به محاجه برخاستند؛ و نصوص پیامبر (ص) در باب خلافت او را نقل کردند.^۱ پیش از وقوع جنگ جمل نیز عثمان بن حنیف که از سوی امام علی (ع) حاکم بصره بود، عمران بن حُصَین و ابوالاسود را به نزد طلحه و زبیر و عایشه فرستاد تا هدف آنان از سفر به عراق را معلوم دارند. آن دو برفتند و چون بر عایشه وارد شدند، عمران وی را مورد بازخواست قرار داد که چرا خانه‌ای را که مکلف بوده در آنجا مقیم باشد (خانه پیامبر) ترک کرده؛ و مسافتی به آن درازی را در راه هدفی نادرست پیموده؛ و حقوقی را که بنی‌هاشم (خاندان امام علی) بر وی دارند ندیده گرفته است. همچنین وی را اندرز داد؛ و دعوت به خداترسی و پرهیزگاری نمود؛ و از مقابله با امام علی برحذر داشت؛ و با اشاره به مخالفت‌های خود او و مردم دیگر با عثمان، شیوه امام را به یاد او آورد که در زمان خلافت هر سه خلیفه، با آنان به صلح زیست و....

۱. خوئی، مع، ج ۱۳، صص ۴-۱۸۳.

عمران با طلحه و زبیر نیز ملاقات کرد و می‌خواست از طریق مذاکره، آنان را از جنگ با امام منصرف نماید؛ ولی کوشش‌های وی به‌جایی نرسید؛ و ناچار به نزد حاکم بصره بازگشت؛ و او را از بی‌نتیجه بودن گفتگوها آگاه کرد.^۱

در ماجرای جمل نیز عمران بود که نامه‌ی امام را برای طلحه و زبیر برد.^۲ روایت حسن از او در فضیلت حضرت فاطمه (ع) و امام علی (ع) نیز در صص ۴-۲۵۳ گذشت.

۲- ابوبرزه اسلمی صحابی رسول (ص) و از برگزیدگان اصحاب امام علی (ع) و از راویان امام حسن (ع).^۳ از جمله روایات او حدیثی به این مضمون است: خدا با پیامبرش عهد بست که علی (ع) امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و سزاوارترین مردم به (سرپرستی) مردم است.

به دنبال فاجعه کربلا و ورود اسیران اهل بیت و سرهای بریده شهدا به شام، ابوبرزه در مجلس یزید حضور یافت؛ و چون دید که یزید سربریده امام حسین (ع) را درپیش نهاده و با چوب بر دهان او می‌کوبد گفت: ای یزیدِ فاسقِ لعین! وای بر تو! چوب مزن! آیا دهن حسین فرزند فاطمه را با چوب می‌زنی؟ گواهی می‌دهم که دیدم رسول خدا دهان او و برادرش حسن را می‌بوسید و می‌گفت: «شما دو سرور جوانان اهل بهشتید؛ خدا قاتل شما را بکشد و لعنت کند؛ و جهنم را برای او آماده سازد - که بد بازگشتگاهی است.» یزید از این سخنان در خشم شد؛ و قصد هلاک ابوبرزه کرد؛ و فرمان داد تا او را درحالی که بر زمین کشیدند، از مجلس بیرون کردند.^۴

پس از مرگ یزید نیز که عبدالله بن زبیر و مروان و برخی دیگر بر سر خلافت به کشمکش برخاستند، ابوبرزه آنان را نکوهش می‌کرد و می‌گفت: همه اینان بر سر دنیا جنگ می‌کنند.^۵

۱. مجلسی، ب، ج ۳۲، صص ۴۱-۱۴۰.

۲. نهج البلاغه، نامه ش ۵۳.

۳. خوئی، مع، ج ۲۱، ص ۴۳.

۴. محدث قمی، س، ج ۱، ص ۷۰؛ همو، م، ج ۱، ص ۵۰۹؛ امین، ا، ج ۱، ص ۶۱۶؛ ابن شهر آشوب، من، ج ۴، ص ۱۱۴.

۵. حُصْری، ح، ص ۲۱۳.

۳- احنف بن قیس از زیرکان و سرداران عرب و از اصحاب امیر مؤمنان (ع) بود که پیامبر (ص) وی را دعای خیر فرمود؛ و حسن بصری از او و درباره او روایات متعدّد نقل کرد؛ و از وی بسیار تأثیر پذیرفت؛ و او را می ستود و می گفت: هیچ شریفی را در میان قومی ندیدم که از احنف برتر باشد.

عمومی او صعصعه روایات ابوذر (صحابی هوادار امام علی و تبعید شده به دستور عثمان) را بازگو می کرد؛^۱ و خود او از امام علی (ع) و ابوذر روایت می کرد؛ و با هواداران علی (ع) هم عقیده بود. درباره نقش او در دو جنگ جمل و صفین، پیشتر توضیحاتی دادیم؛^۲ و در اینجا می افزاییم که وی به امام علی (ع) پیشنهاد کرد که به او اجازه دهد یا در کنار وی جهاد کند؛ یا خطر ۱۰۰۰۰ شمشیرزن دشمن را با تدبیر و سخن از او بازدارد. و امام دومی را پذیرفت. پیش از آغاز جنگ صفین نیز ابن عباس - که از سوی امیر مؤمنان (ع) حکومت بصره را داشت - در ضمن خطبه ای برای مردم آن شهر، از ایشان خواست که برای جهاد به سپاه امام بیوندند؛ پس احنف به پا خاست و گفت: آری به خدا دعوت تو را اجابت می کنیم؛ و همراه با تو در سختی و آسانی بیرون می شویم؛ و در برابر آن از خدا امید پاداش داریم. و چون امیر مؤمنان (ع) خواست به کارزار صفین رود، احنف با جماعتی بیامد؛ و از کسانی که در این جنگ با امام همراهی نمی کنند شگفتی نمود. و از امام خواست که افراد قبیله او را از بصره بخواهد تا در جنگ شرکت کنند. و امام به او فرمان داد تا در این مورد به ایشان نامه ای بنویسد؛ و او چنین کرد. و چون در جنگ صفین کار به تعیین حکم و داور انجامید، امام می خواست ابن عباس یا مالک اشتر یا احنف را به عنوان حکم معرفی کند، ولی سپاهیان امام که در برابر او سر به شورش برداشته بودند رضایت ندادند.

در روزگار خلافت معاویه نیز وقتی معاویه فرزندش یزید را به ولایتعهدی برگزید، در این مورد از احنف نظرخواهی نمود؛ و او مخالفت خود را با اشاره به اختناق حاکم بر

۱. برگردید به ص ۸.

۲. برگردید به صص ۷-۲۰۵.

جامعه، در این دو جمله آشکار ساخت: اگر بخواهم دروغ بگویم از خدا می ترسم؛ و اگر بخواهم راست بگویم از شما می ترسم.^۱ سپس مردی را که منافقانه و برای دریافت مال از معاویه، ولایتعهدی یزید را تأیید کرده بود نکوهش نمود. یک بار نیز با جماعتی بر معاویه درآمد؛ و معاویه او را به خاطر حضور مؤثرش در جنگ صفین، و بازداشتن مردم از همراهی با عایشه در جنگ جمل نکوهش کرد؛ و پاسخ او این بود که: معاویه! به خدا دل‌هایی که آن روز تو را دشمن می‌داشت، هنوز در سینه ماست؛ و شمشیرهایی که بر روی تو کشیدیم، بر شانه ماست؛ به خدا اگر بخواهی با ما یک و جب راه نیزنگ بازی در پیش‌گیری، ما با تو به اندازه یک ذراع (یک گز) نیزنگ بازی خواهیم نمود. یک بار نیز که در نزد معاویه بود، مردی خطابه‌ای خواند؛ و در پایان آن علی (ع) را ناسزا گفت. حاضران سکوت کردند؛ و احنف خطاب به معاویه گفت: این مرد اگر بداند که با دشنام دادن به انبیا و فرستادگان خدا نیز تو خشنود می‌شوی، از این کار ابا نخواهد داشت. سپس معاویه را از بی‌حرمتی به امام (ع) برحذر داشت؛ و سخنانی در ستایش امام و ذکر مناقب او بر زبان آورد؛ و او را با عنوان «داناترین دانایان و بردبارترین بردباران و برترین فضلان و وصی بهترین پیامبران» یاد کرد. معاویه گفت: باید به منبر روی و بر علی لعنت فرستی. او از این کار ابا نمود؛ و چون پافشاری معاویه را دید گفت: اگر می‌خواهی به منبر می‌روم و می‌گویم «معاویه مرا امر کرده است بر علی لعنت فرستم؛ و من می‌گویم: علی و معاویه با یکدیگر پیکار کردند؛ و هر یک از آن دو دعوی کردند که دیگری بر وی ستم کرده است.» سپس به حاضران می‌گویم: «من دعا می‌کنم و شما آمین بگویید: خدایا از میان این دو تن، لعنت تو و فرشتگان و پیامبران و رسولان و همه آفریدگانت، نثار یکی از آن دو باد که بر دیگری ستم کرده است. خدایا گروهی را که بر دیگری ستم نموده لعنت کن.»

پس معاویه او را از این که بر منبر رود و علی را لعنت کند، معاف داشت. یک بار نیز

۱. کلامی به این مضمون را حسن نیز از زبان احنف خطاب به معاویه گزارش کرده است (شیخ بهایی، م، ص ۹۱).

معاویه را سرزنش کرد که حقوق خلق را به ایشان نمی‌رساند؛ و آنان را از حق خود محروم می‌دارد؛ و چون به او گفتند: چرا به نزد حاکمان نمی‌روی؟ ظرفی را که در کنار دستش بود تکان داد تا پاره نانی از آن بیرون افتاد. سپس گفت: کسی که این برایش بسنده است، برای چه به نزد آنان رود؟

باری از مقایسهٔ احوال و اقوال احنف که گفته آمد، با آنچه دربارهٔ حسن می‌دانیم، تأثیرپذیری عمیق حسن از احنف را می‌توان دریافت. برخی از محققان نیز بدین امر تصریح کرده‌اند.^۱

۴ - جابر انصاری از معدود صحابه‌ای بود که پیوند بسیار استواری با امامان شیعه داشتند. گویند وی نخستین کسی است که پس از شهادت امام حسین (ع) در اربعین سال ۶۱ هـ. به زیارت مزار آن حضرت رفته است. پس از تسلط حجاج بر مدینه نیز به دستور وی، دست جابر و گروهی دیگر را مهر کردند - همان‌گونه که در مورد نامسلمانان عمل می‌شد. و بهانه نیز این بود که ایشان از قاتلان عثمان‌اند.^۲

۵ - عبدالله بن عباس عموزادهٔ پیامبر (ص) و امام علی (ع) که در جلالت قدر، علو منزلت، کثرت علم و قدرتِ احتجاج بر حقانیت تشیع نظیر نداشت. احادیث بسیاری در ستایش وی از پیامبر (ص) و امام علی رسیده است؛^۳ برخی پیوند او و حسن را انکار و برخی حسن را متهم به نکوهش او کرده‌اند؛ ولی به قول صحیح، این اتهام ناوارد؛ و ابن عباس از شیوخ حسن بوده؛ و حسن در مسجد بصره تفسیر را از او فرا گرفته است.^۴ در ستایش وی نیز می‌گوید: او علم و فصاحتی فراوان داشت که مانند آبِ روان، جریانِ آن قطع نمی‌شد.^۵

۱. امین، ج ۷، صص ۵-۳۸۳؛ اردبیلی، ج ۱، ص ۷۶؛ ابن جوزی، ص، ج ۳، ص ۲۰۰؛ حُصْری، ح، ص ۲۱۳.

۲. اردبیلی، ج ۱، ص ۱۴۳؛ نمازی شاهرودی، ج ۲، صص ۵-۱۱؛ قاضی شوشتری، مج، ج ۱، صص ۷۳-۲۷۰؛ امینی، ج ۹، ص ۱۲۹.

۳. قاضی شوشتری، مج، ج ۱، صص ۵-۱۸۳، ۹۱-۱۸۷.

۴. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۵۸؛ برکات محمد مراد، ص ۳۴.

۵. ابن اثیر، مجدالدین، ج ۳، ص ۳۵۱، ج ۱، ص ۲۰۷.

نیز به حسن گفتند: گروهی می‌پندارند که تو ابن عباس را نکوهش می‌کنی. او چنان بگریست که ریشش تر شد. پس گفت: راستی که ابن عباس را از اسلام جایگاهی است؛ راستی که ابن عباس را از قرآن جایگاهی است. به خدا که او را زبانی پُرسنده و دلی دریابنده بود.

نیز حسن گفت: نخستین کسی که در بصره شناخته شد ابن عباس بود. بر منبر بالا رفت و سوره بقره را خواند؛ و حرف حرف آن را تفسیر کرد. آبی فراوان بود که پیوسته روان بود. او را "دریا" و "دانا‌ی قریش" می‌نامیدند؛ و پیامبر (ص) درباره او چنین دعا کرد: بار خدایا فهم دین را به او ارزانی دار؛ و تأویل را به او بیاموز.^۱

۶- حدیفة یمانی صحابی صاحب سرّ پیامبر (ص) و از یاران بااخلاص امام علی (ع) و یکی از آن هفت تن بود که پس از وفات حضرت فاطمه (ع) بر وی نماز گزاردند. دو فرزند خود را به پیروی از امام علی (ع) توصیه کرد و آن هر دو در جنگ صفین در رکاب امام (ع) به شهادت رسیدند. پیامبر (ص) میان او و عمّار پیمان برادری بست و شیعه وی را یکی از ارکان اربعه و یکی از آن هفت تن می‌شمارد که به برکت ایشان به زمینیان روزی می‌رسد.^۲ ترقی حسن در اشتغال به وعظ و اندرزگویی - به گفته خود وی - مرهون تعلیمات اوست.^۳ و در روایات آمده است: به حسن گفتند: تو در گفتگو از این علم (تصوّف) سخنانی بر زبان می‌آوری که جز تو از کسی نشنیده‌ایم؛ اینها را از که گرفته‌ای؟ گفت «از حدیفة یمانی». و گفته‌اند که حدیفة را گفتند: تو در گفتگو از این علم، سخنانی بر زبان می‌آوری که از کسی از یاران رسول (ص) نشنیده‌ایم؛ تو آنها را از کجا آورده‌ای؟ پاسخ داد: «این سخنان را پیامبر (ص) اختصاصاً برای من بیان کرد. مردم از پیامبر (ص) درباره خوبی‌ها می‌پرسیدند و من درباره بدی‌هایی که باید از آنها پرهیز کرد می‌پرسیدم؛ تا به آنها آلوده نشوم.» در میان یاران رسول (ص) حدیفة، در شناخت منافقان و شناخت

۱. مصطفی الخن، ص ۳۵۴.

۲. خوئی، مع، ج ۴، صص ۶-۲۴۵، ۲۵۴.

۳. بدوی، ت، صص ۷-۱۸۶؛ محدث قمی، ت، صص ۸-۸۷.

دقایق نفاق، و آگاهی از لایه‌های نهانی معرفت و یقین یگانه بود.^۱

۷- عامر بن عبد قیس از پارسایان راستین و حقیقی، و از اتقیای اصحاب و همراهان امام علی (ع)، و نخستین کس از زهاد ثمانیه و یکی از زاهدان چهارگانهٔ مقبول در نزد تمام شیعیان. با تورات آشنا بود. از صاحبان کرامات و اولیای مقرب خدای شمرده شد. وی از خوردن گوشت و روغن و از آمد و شد با حکام پرهیز می‌کرد. همسری نگزید و روزگاری دراز در مجلسی که در جامع بصره داشت حضور نیافت. گریه و اندوه و دوری از خنده و شادی را ترویج می‌کرد؛ و سلوک سیاسی و عرفانی او در حسن تأثیری عمیق نهاد.^۲

از او پرسیدند چرا به نزد فرمانروایان نمی‌روی؟ در پاسخ گفت: «راستی که بر در خانه‌های آنان، نیازمندان به خواهندگی آمده‌اند؛ فرمانروایان، ایشان را بخوانند و نیازهاشان را برآورند؛ و کسی را که نیازی به آنان ندارد به حال خود رهاکنند.» در روزگار خلافت عثمان نیز سخن چینان به خلیفه گفتند: عامر شورشی است؛ و مشاغل حکومتی را نمی‌پذیرد. عثمان دستور داد در مورد او تحقیق شود. پاسخ او این بود که: بسیاری دیگر هستند که برای قبول مشاغل حکومتی آمادگی دارند؛ و نیازی نیست که من متصدی این‌گونه کارها گردم.

با این همه، در همین روزگار گروهی از مسلمانان گردهم آمدند؛ و در باب کارهای نادرست خلیفه به گفتگو پرداختند؛ و رأی آنان بر این قرار گرفت که فردی را بفرستند تا با خلیفه در باب کارهایش گفتگو نماید. پس عامر بن عبد قیس را که مردی نیکوکار و اهل فضیلت بود، برگزیدند و به نزد خلیفه فرستادند؛ و چون بر خلیفه وارد شد، صریحاً به وی گفت: جماعتی از مسلمانان در کارهای تو نگر هستند و دیدند که مرتکب کارهای سهمناکی شده‌ای؛ تقوا پیشه کن و از خدا بترس و به آستان او بازگرد و از آن کارها دست بردار. عثمان گفت: این مرد را بنگرید که مردم او را قاری (فقیه) می‌پندارند؛ و آمده و

۱. بدوی، ت، صص ۷-۱۸۶.

۲. ابونعیم، ج ۲، ص ۸۹، ۹۰، ۹۳؛ کشی، ص ۹۷؛ بدوی، ت، ص ۱۰۲؛ شهابی، ج ۳، ص ۶۱۵-پاورقی.

در بارهٔ اموری ناچیز با من گفتگو می‌کند! به خدا که نمی‌داند خدا کجاست! عامر گفت: من نمی‌دانم خدا کجاست؟ عثمان گفت: آری به خدا قسم نمی‌دانی خدا کجاست! عامر گفت چنین نیست؛ به خدا سوگند من می‌دانم که خدا در کمین‌گاه تو است. پس عثمان به دنبال کسانی از عمال و خویشان خود فرستاد؛ تا بیایند و با ایشان در مورد آنچه عامر گفت - و خواسته‌های او - مشورت کنند. و چون ایشان آمدند، بیشترشان توصیه کردند که عثمان با معترضان رفتاری خشونت‌بار در پیش گیرد؛ و او نیز این توصیه را پذیرفت؛ و دستوراتی در باب سخت‌گیری و اعمال فشار و قطع مقرری‌ها صادر نمود؛ و به دستور او عامر را که به تخطئه سیاست‌ها و عملکردهای عثمان می‌پرداخت، از وطن خود بصره به شام تبعید کردند؛ تا زیر نظر معاویه باشد؛ ولی او از غذایی که معاویه می‌فرستاد نمی‌خورد؛ و در پاسخ عثمان که دستور داد به وی صلح دهند گفت: نیازی ندارم. اما همین رفتاری که با عامر شد، از جمله مواردی بود که مردم را در نکوهش عثمان دلیر گردانید، تا کار منجر به شورش علیه خلیفه و قتل او شد.

در روزگار خلافت معاویه نیز خلیفه دستور داد عامر را خواستند؛ و به او توصیه کردند که هر زنی را خواهد به همسری بگیرد؛ و مهریه‌اش را از بیت‌المال بدهند؛ ولی او نپذیرفت.^۱

۸- هرم بن حثیان از اتقیای اصحاب و همراهان امام علی (ع)، و از زهاد ثمانیه و یکی از پارسایان چهارگانهٔ مقبول در نزد تمام شیعیان بود.^۲

۹- سعید بن مسیب قرائت را از امام علی (ع) و ابن عباس فرا گرفت؛ و امام مرتبی او و از تربیت‌یافتگان و اصحاب امام به‌شمار می‌آمد. در جنگ‌های حضرت حضور داشت و از او دور نشد. از زبان او کثیری از کرامات و معجزات و مناقب حضرت سجاد (ع) را نقل کرده‌اند؛ و آن حضرت وی را آگاه‌ترین مردم روزگار خویش از آثار گذشتگان خوانده؛ و به دلیل پیوند استوار با امام سجاد (ع) حواری او لقب گرفته؛ و امام صادق (ع) و

۱. امینی، ج ۹، صص ۸-۵۲.

۲. محدث قمی، س، ج ۱، ص ۵۷۲؛ خوئی، مع، ج ۹، صص ۵-۱۹۴.

امام رضا (ع) به نیکی او گواهی داده‌اند. وی بر معاویه که زیاد بن ابیه را برادر نَسَبی خود و فرزند پدر خویش محسوب داشته نفرین می‌فرستاده؛ و به گفته خود، هیچ نمازی نمی‌خوانده مگر بر خاندان خلیفه مروان لعنت می‌کرده است. از تزویج دختر خود به ولیعهد وقت که بعدها خلیفه شد سر باز زد؛ و به خاطر تن ندادن به بیعت با دو ولیعهد خلیفه عبدالملک، او را تازیانه بسیار زدند و شکنجه‌ها دادند و حتی تهدید به قتل کردند.^۱

حسن با سعید بن مسیب پیوندی استوار و گسترده داشت. با او مکاتبه می‌کرد و چون مطلبی بر وی دشوار می‌شد با او در میان می‌نهاد.^۲

۱۰- عبدالله بن مسعود صحابی بزرگواری که حسن بر او تلمذ کرد؛ و روایات او را نقل می‌نمود. وی از آنان بود که در آغاز خلافت ابوبکر به هواداری از امام علی (ع) برخاستند؛ و اقدام ابوبکر را در اشغال مسند خلافت تخطئه نمودند؛ و در روزگار عثمان، به دلیل مخالفت‌های مکرر با عملکردهای حکومت به مصائب بسیار دچار شدند.^۳

۱۱- امام علی علیه‌السلام که به گفته مورخان، حسن در سایه تربیت آن حضرت، از کودکی به مرحله جوانی رسید؛^۴ و در مواضع متعدد از این دفتر، اشاراتی به پیوندهای حسن با او رفته است.

۱۲- ام‌المؤمنین ام‌سلمه که از تمامی همسران پیامبر، ارادت او به امام علی (ع) و خاندان وی بیشتر بود؛ و در باب وابستگی حسن و خاندان وی به ام‌سلمه و روایات وی از آن بانو قبلاً توضیحاتی دادیم.^۵

۱۳- ابوذر وی در جلالت قدر و علو منزلت، در تاریخ شیعه، جز سلمان همانندی نداشت؛ و از مخالفان سرسخت برنامه‌های خلیفه عثمان بود؛ و به همین دلیل مصائب زیادی را متحمل شد. سرانجام او را به بیابانی تبعید کردند؛ تا در آنجا به وضعی رقت‌بار و

۱. امین، ۱، ج ۷، صص ۴-۲۵۳؛ مجلسی، ب، ج ۴۶، ص ۱۴۴؛ صدر، ص ۳۴۱؛ ابن شهر آشوب، من، ج ۴، صص ۱۷۶، ۴-۱۳۳، ۷-۱۳۶، ۱۴۳؛ ابن جوزی، ر، ص ۸۲.
 ۲. ذَهَبی، س، ج ۴، ص ۵۷۳؛ حُصْری، ح، ص ۹۲.
 ۳. امین، ۱، ج ۲، ص ۴۵۸؛ امینی، ج ۹، صص ۳ تا ۱۴.
 ۴. زرکلی، ج ۲، ص ۲۲۶.
 ۵. برگردید به صص ۳، ۴، ۵۱-۲۵۰؛ و بنگرید به صص ۳۱-۳۳۰، ۸-۳۵۷.

دلخراش درگذشت. حسن از او روایت می‌کرد؛ و از دعوت او - که مبنی بر توزیع ثروت در میان تهیدستان و خودداری از انباشتن آن بود - سخت تأثیر پذیرفت.^۱

۱۴- کمیل بن زیاد از یاران معروف امام علی (ع) که سرانجام به جرم تشیع و به دستور حجاج به قتل رسید. به گفته شاه ولی الله: جمعی اتصال حسن به امام علی را نه بی واسطه بلکه به واسطه کمیل می‌دانند؛ و سند خود را این گونه یاد می‌کنند: عن الحسن عن کمیل عن علی.^۲

۱۵- ابوساسان حُضَین بن مُنْدِر (م ۹۷ هـ). وی از یاران امام علی (ع) و در جوانی از فرماندهان سپاه امام و پرچمدار او در جنگ صفین بود؛ و امام که ثبات قدم او را در میدان دید، در ستایش او و پرچم سرخی که در دست داشت، اشعاری سرود؛ و او را به حکومت اصطخر فارس منصوب فرمود. در روایتی نیز می‌خوانیم که حق علی (ع) را جز هفت نفر کسی نشناخت - و یکی از آن میان ابوساسان. احادیث متعددی از امامین باقر (ع) و صادق (ع) نیز حاکی است که پس از سلمان و ابوذر و مقداد، ابوساسان والاترین جایگاه را در نزد آل علی (ع) داشته است. وی هم مرد رزم بود؛ و هم اهل تدبیر و هم شاعر. از امام علی (ع) روایت می‌کرد و حسن نیز از او روایت می‌کرد. پس از امام علی، معاویه نیز او را حرمت می‌نهاد؛ و قتیبه بن مسلم سردار معروف امویان - وقتی در مرو بود - در کارها با او مشورت می‌کرد.^۳

۱۶- اسود بن سریع صحابی بزرگوار پیامبر (ص) و شاعر متأله که سرایندگی را از روزگار جاهلیت آغاز کرد. و پس از اسلام سروده‌های خود در ستایش خدا را برای پیامبر (ص) می‌خواند؛ و بعدها به قضاوت و هم به مدگرایی در مسجد بصره می‌پرداخت. برای مردم قصه می‌گفت و سروده‌های خود را در ثنای خدا، برایشان می‌خواند؛ و حسن به او گوش فرا می‌داد و آنچه را می‌گفت فرا می‌گرفت. وی به روایتی در جنگ جمل به درجه شهادت رسید؛ و به روایتی در سال ۴۲ هـ. درگذشت؛ و به قولی مفقودالاثر شد.

۱. برکات محمد مراد، ص ۲۹ و برگردید به صص ۸-۴۷؛ و بنگرید به ص ۳۹۰.

۲. ولی الله دهلوی، ص ۲۵۰.

۳. ثقفی، ج ۲، ص ۳۸۹، ۹۳-۷۸۹؛ زرکلی، ج ۲، ص ۲۶۳؛ اردبیلی، ج ۱، ص ۲۶۰.

برخی نیز منکرند که حسن بصری به او پیوسته باشد؛ اما استفاده حسن از محضر وی در خور انکار نیست. ذکر او در منابع رجالی شیعه آمده است.^۱

۱۷- عمّار یاسر وی در دوره خلافت عثمان - به جرم مخالفت با عملکردهای حکومت - آزار بسیار دید. در جنگ صفین به شهادت رسید؛ و شیعیان وی را یکی از چهار پنج صحابی طراز اول می‌شمارند. حسن بصری به واسطه از او روایت می‌کرد. این حدیث رسول (ص) را در ستایش عمّار و سلمان و علی (ع) نیز حسن روایت کرده است: بهشت مشتاق سه کس است: علی و عمّار و سلمان.^۲ احادیث دیگر حسن در ستایش عمار، و نکوهش قاتلان وی (سپاه معاویه) و مشارکت عمرو عاص با ایشان را هم پیشتر آوردیم.^۳

۱۸- ابی بن کعب از اصحاب بزرگوار پیامبر (ص) که گزارش‌های متعددی از پیوندهای استوار او با آل علی (ع)، و عقیده وی به برتری و احقیّت آن حضرت برای خلافت، و محاجّه‌های او با ابوبکر در این باب و تخطئه عمل وی در اشغال مسند خلافت در دست است. در کتاب‌های شیعه، از وی با عنوان سرور قاریان قرآن یاد شده؛ و در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است که: ما قرآن را بر قرائت ابی می‌خوانیم.^۴

۱۹- جندب بن زُهَیْر آزادی غامدی کوفی از اصحاب رسول (ص) و از پارسایان و دلیران و نیکوکاران بود. هرگاه نماز می‌گزارد یا روزه می‌گرفت، صدقه هم می‌داد؛ و به این جهت به جندب الخیر معروف شد. آیه «فمن کان یرجو لقاء ربّه...»^۵ در باره او فرود آمد و پیامبر (ص) در ستایش او فرمود: ضربتی می‌زند که میان حق و باطل جدایی می‌نهد. جندب در دوره خلیفه عثمان انتقادهای تندی به خلیفه داشت؛ و علیه عمّال خلیفه - همچون سعید بن عاص و معاویه - دست به اقداماتی زد؛ و به دستور خلیفه او را از کوفه به

۱. امین، ۱، ج ۳، ص ۴۴۱؛ ج ۵، ص ۱۴۶؛ خویی، مع، ج ۴، ص ۱۲۳؛ برکات محمّد مراد، ص ۳۴.

۲. کوفی، ج ۱، ص ۲۴۱.

۳. برگردید به ص ۵۳.

۴. امین، ۱، ج ۲، صص ۸-۴۵۵.

۵. هرکس به لقای پروردگارش امیدوار است پس کار شایسته کند (الکَهِف، ۱۱۰).

شام تبعید کردند. وی از یاران خاص امیر مؤمنان (ع) و در دوستی او بسیار مخلص بود؛ در جنگ جمل در سپاه امام (ع) حضور داشت؛ و در معركة صفین، با خطاب‌اش در برانگیختن قوم خود برای جنگ با معاویه نقشی مهم ایفا نمود. فرماندهی سپاهیان از دی و یمنی را به دستور امام (ع) بر عهده داشت؛ و پرچمدار قوم خود بود؛ و در همان نبرد به شهادت رسید.

جندب مردی بسیار شجاع بود. احادیث و اشعاری از او نقل شده؛ و از پیامبر (ص) و امام علی و سلمان روایت کرده است. حسن بصری نیز از او روایت نموده و از حضور او در جنگ صفین گزارش آورده است.^۱

۲۰- جندب بن عبدالله از دی نیز از اصحاب رسول (ص) و از یاران امام علی (ع) بود. به دلیل مخالفت با حاکم اعزامی از سوی عثمان به کوفه، به شام تبعید شد. در جنگ جمل او و عموزاده‌اش از سپاهیان امیر مؤمنان (ع) بودند؛ و عموزاده‌اش در آن معركة به شهادت رسید؛ و بعدها خود او گزارش یکی از حوادث جمل را به گونه‌ای برای ام‌المؤمنین عایشه بازگو کرد که بر وی بسی ناگوار آمد؛ و بسیار گریست؛ و آرزو کرد که ای کاش بیست سال پیش از وقوع آن جنگ مرده بود؛ و در آن جنگ شرکت نمی‌کرد. پس از فاجعه کربلا ابن زیاد جندب را احضار کرد و از وی پرسید: تو از یاران ابوتراب (علی) نیستی؟ پاسخ داد هستم و از این بابت نیز عذرخواهی نمی‌کنم. پس ابن زیاد نخست در صدد قتل وی برآمد؛ و بعداً از این تصمیم منصرف شد. حسن بصری از این مرد نیز روایت می‌کرد.^۲

۲۱- جندب بن عبدالله بَجَلی معروف به جندب العارف (الفاروق) شیخ طوسی وی را از اصحاب بزرگوار رسول (ص) شمرده؛ و به نوشته ابن عبد البر: وی از ابی بن کعب و حذیفه روایت کرده است. حسن بصری و دیگران روایت وی را آورده‌اند. در فاصله سال ۶۰ تا ۷۰ هـ. در گذشته است.^۳

۱. امین، ج ۴، صص ۵-۲۴۳.

۲. همان، ص ۲۴۶.

۳. همان.

۲۲ - جندب بن کعب ازدی از اصحاب رسول (ص) و از کسانی بود که گواهی دادند ولید برادر مادری عثمان باده گساری کرده؛ و این گواهی موجب حبس ولید و مجازات او شد. حاکم اعزامی از سوی عثمان به کوفه، به دستور خلیفه، جندب را به دلیل اقدامات او در مخالفت با حکومت، به شام تبعید کرد. حسن بصری از این مرد نیز روایت می‌کرد.^۱ یادآوری - آنچه در باب چهار جندب نام از اصحاب رسول (ص) - که حسن از همه ایشان روایت کرده - آوردیم، برگرفته از کتب رجال و تراجم احوال است؛ و دور نیست که در گزارش‌های مربوط به آنها خلط شده و یا یک نفر در زیر دو عنوان - یا بیشتر - معرفی شده باشد.

در میان شاگردان و پروردگان حسن نیز:

۱ - حمید الطویل (م: ۱۴۲ هـ). از نام او تیرویبه (شیرویه؟) برمی‌آید که ایرانی بوده است. وی را شیعی و صدوق و ثقه و کثیرالحدیث شمرده و گویند که از وی اثری به نام صحیفه بر جای ماند.^۲ در باب پیوند او با حسن یاد آور می‌شویم که وی از بزرگ‌ترین اصحاب حسن بود؛ و کتاب‌های او را گرفت و رونویس کرد؛ و پس از وفات حسن، در غسل دادن او با ایوب سختیانی شرکت جست. و همواره گزارش‌هایی ستایش آمیز درباره وی نقل می‌کرد از جمله این‌که: مردی دختر حسن را خواستگاری کرد و من در میانه وساطت می‌کردم؛ حسن نیز او را پسندیده بود. روزی وی را در برابر حسن می‌ستودم و گفتم: این راهم بیفزایم که وی ۵۰۰۰۰ درهم (پول نقره) دارد. حسن گفت: این مبلغ از راه حلال جمع نمی‌شود. گفتم او - همان‌گونه که می‌دانی - مردی مسلمان و پرهیزگار است. گفت: اگر این مبلغ را از راه حلال هم جمع کرده، حقوقی را که دیگران در آن داشته‌اند نپرداخته است. نه به خدا! میان او و ما هرگز پیوند دامادی برقرار نخواهد شد.^۳

نیز گزارش تجلیل آمیزی که از تشییع و خاک سپاری حسن نقل می‌کند؛ و پیوند استوار او با حسن را هم نشان می‌دهد: چون حسن درگذشت، او را برای دفن آماده کردیم؛

۱. امین، ج ۴، ص ۲۴۷.

۲. بسیط، ص ۶۳؛ زرکلی، ج ۲، ص ۲۸۳.

۳. ابونعیم، ج ۲، ص ۱۵۱.

پس از نماز جمعه، او را برداشتیم. همه مردم برای تشییع او آمدند و در این مراسم حضور یافتند؛ تا جایی که دیگر کسی نماند تا در مسجد جامع، نماز عصر بگزارد؛ و گمان ندارم که از آغاز اسلام، به خاطر هیچ حادثه‌ای به غیر از این، نماز جماعت تعطیل شده باشد.^۱ این کلام دیگر نیز - در ستایش حسن - از حمید شنیدنی است: هیچ کس را که در مروّت و مردانگی برتر از حسن باشد ندیدم.^۲

۲- حمّاد بن سلمه بصری (م پس از ۱۶۹ هـ.) خواهرزاده حمید نامبرده و مردی فقیه، نحوی، فصیح، از حافظانِ مورد اعتماد، و در فنّ عربیت پیشوا بود. دلبستگی فراوانی به آل علی (ع) داشت. در عصر هادی خلیفه عباسی، گروهی از علویان به رهبری حسین بن علی - از نبیرگان امام حسن (ع) و معروف به صاحب فح - بر ضدّ حکام بیدادگر قیام کردند و به فجیع‌ترین شکلی شهید شدند. در پی این رویداد، حمّاد که در آن هنگام افزون از هشتاد و شاید نود سال داشت، در اندوهی شدید فرو رفت؛ و تا ماه‌ها به سختی می‌گریست و می‌گفت: ما فرزندان علی (ع) را دوست داریم.^۳

۳- زَبَان^۴ بن عمّار تمیمی (م ۱۵۴ هـ.) شاگرد سعید بن جبیر شهید، و از داناترین مردمان در فنون ادب و عربیت و شعر و علوم قرآن، و یکی از قرّاء هفت‌گانه و مردی زاهد بود که فرزدق شاعر شیعی او را می‌ستود. از روایان امام صادق (ع) بود؛ و حدیثی از امام در باب ضرورت تقیه نقل کرده است. او با پدرش، در روزگار حجّاج از ترس وی متواری بود؛ و پنهان می‌زیست تا حجّاج بمرد. از شاگردان حسن بود و می‌گفت: فصیح‌تر از حسن ندیدم.^۵

۱. مصطفی الخن، ص ۳۶۴.

۲. همان، ص ۲۴.

۳. شوشتری، ق، ج ۳، ص ۶۴۳.

۴. به نوشته برخی از محققان عرب: زبان در اصل همان واژه فارسی است که گاهی به معنی افزار سخن‌گفتن، و گاهی به معنای لغت استعمال می‌شود. و چون این مرد لغت‌شناس و "زبان‌دان" بوده، چنین لقبی به وی داده‌اند که گاهی نیز جای نام او را گرفته است. این‌گونه استفاده از کلمات فارسی نیز بدان جهت بوده که در آن روزگار، مردم عراق تحت تأثیر فرهنگ و زبان ایران بوده‌اند (زید خلیل قراله، ص ۹).

۵. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۶۶؛ صدر، ص ۳۴۶؛ مصطفی الخن، صص ۶-۱۵؛ زرکلی، ج ۳، ص ۴۱.

۴- شعبه بن حجاج شهرت او در روایت حدیث از حسن و دیگر پیشوایان این فن است. اهل سنت او را در دانش حدیث "امیر مؤمنان" می خواندند. مردی راستگوی، عابد، بخشنده، شاعر، متکلم، نحوی، شعرشناس و از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده است.^۱

۵- مالک بن دینار بن دادبهار بن دادبه، چنان که از نام هر دو جد وی برمی آید، اصلاً ایرانی بود.^۲ اندکی پیش از طاعونی که در سال ۱۳۱ هـ. آمد درگذشت. وی از راویان حدیث و مشایخ متقدم عرفا به شمار می آمد. با کتابت قرآن معاش خود را تأمین می نمود؛ و با حسن پیوندی استوار داشت؛^۳ و مانند وی همیشه اندوهگین بود. به سوریه و فلسطین سفر کرد و مواعظ او مانند شیخ وی حسن، در عمق دل ها راه می یافت. به گفته خود دلبستگی بسیاری به مطالعه کتاب داشت؛ و - چنان که محققان گفته اند - ترجمه عربی یا فارسی کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید) را نیک خوانده بود؛ و همین امر - و نیز رفت و آمد به دیرها و صومعه های عیسویان - موجب گردید که از معارف اهل کتاب آگاهی وسیعی داشته باشد. چنان که در سخنان وی منقولات زیادی از کتاب مقدس - با ذکر مأخذ و بدون آن - به چشم می خورد.

از سخنان او در انتقاد از حکام ستمگر که در یک قالب تمثیلی عرضه کرده: «شبان بدکردار را در روز قیامت می آورند و می گویند: ای شبان! شیر را نوشیدی؛ و گوشت را خوردی؛ و گوسفند گمشده را پناه ندادی؛ و گوسفند دست و پا شکسته را درمان نکردی؛ و وظیفه شبانی را به گونه شایسته انجام ندادی! امروز از تو انتقام خواهم گرفت». یک بار نیز در پاسخ والی بصره که از او دعا خواست گفت: مظلومان بسیاری بر در سرای تو ایستاده و نفرینت می کنند؛ دعای من تو را چه سود؟

نیز می گوید: خطاب به بلال بن ابی بکر^۴ گفتیم: «این قبه ای که در آن هستی، می دانی

۱. خوئی، مع، ج ۹، ص ۲۷؛ امین، ا، ج ۷، صص ۹-۳۴۸.

۲. ابن ندیم، ف، ت، ص ۱۲.

۳. هنجویری، ص ۱۳۷.

۴. برگردید به ص ۱۶.

چه کسی بنا کرده است؟ عبیدالله بن زیاد که متصدی منصب حکومت بود و سرانجام کارش به جایی رسید که گریخت؛ و چون بر او دست یافتند کشتندش. سپس بشر بن مروان برادر خلیفه عبدالملک حاکم بصره شد؛ و چون مرد، جماعت مردم، همان گونه او را در گور کردند که زنگیان سیاه یک زنگی را در گور کردند.» سپس یکایک کسانی را که به امارت رسیده بودند نام بردم و ماجرای آنها را باز گفتم تا به او (بلال) رسیدم؛ و در دل گفتم: «تو هم خانه‌ای در کوفه بنا کردی.» اما بعدها حتی به وی مهلت ندادند که آن خانه را درست ببیند؛ و او را دستگیر کرده و در همان خانه به زندان افکندند و شکنجه کردند تا به قتل رسید.^۱

با همه آنچه گفته آمد، وقتی امیری از امیران بصره، مالی میان قاریان (فقیهان) بصره تقسیم کرد، و بهری از آن را برای مالک فرستاد، مالک آن را گرفت؛ و با پیروی از شیوه استادش حسن در این مورد، با آن مال چند برده خرید و آزاد کرد.^۲

مالک حتی نسبت به حیوانات محبت داشت. یک بار کسی به نزد وی آمد؛ و دید که نشسته و سگی سر بر دو زانوی او نهاده؛ خواست سگ را براند. مالک گفت: «رهاش کن مرد! این نه به کسی زیانی می‌رساند و نه آزاری دارد.»^۳ برای بازداشتن دیگران از مذمت حیوانات نیز این حدیث را بازگو می‌کرد: عیسی با حواریانش بر سگ مرده‌ای گذشتند. حواریان گفتند: چه بوی بدی دارد! عیسی (ع) گفت «چه دندان‌های سفیدی دارد!» و با این سخن ایشان را اندرز داد و از بدگویی برحذر داشت.^۴

پاره‌ای از سخنان مالک نیز - مانند استادش حسن - مضمون و حتی قالب و واژه‌های آنها برگرفته از کلمات امیر مؤمنان (ع) است؛ از جمله این سخن او که خطاب به مهلب بن ابی صفره^۵ گفت: اما اولک نطفة مذرة، و اما آخرک فجیفة قذرة و انت بینهما تحمل

۱. بدوی، ت، ص ۲۰۱.

۲. همان، ص ۲۱۵.

۳. خوانساری، ج ۱، ص ۲۳۱.

۴. بدوی، ت، ص ۱۹۶.

۵. از سرداران و حکام مقتدر و سفاک دولت اموی.

العذرة^۱ که ناظر به این کلام امام علی (ع) است: ما لابن آدم والفخر، أو له نطفة و آخره جيفة^۲. و این کلام دیگر: ما لابن آدم والعجب؛ و أو له نطفة مذرة و آخره جيفة قذرة و هو بین ذلك یحمل العذرة^۳. نیز این سخن او: ان الله جعل الدنيا دار مفر و الآخرة دار مقر. فخذوا لمقرکم من مفرکم. و اخرجوا الدنيا من قلوبکم قبل ان تخرج منها ابدانکم. و لا تهتكوا استارکم عند من یعلم اسرارکم. ففی الدنيا حیثیم و لغيرها خلقتکم^۴. که برگرفته از کلام امام علی (ع) است: انما الدنيا دار مجاز و الآخرة دار قرار. فخذوا من ممرکم لمقرکم. و لا تهتكوا استارکم عند من یعلم اسرارکم. و اخرجوا من الدنيا قلوبکم من قبل ان تخرج منها ابدانکم. ففیها اخترتم و لغيرها خلقتکم^۵.

نیز این سخن او: مثل الدنيا مثل الحیة؛ مسها لین و فی جوفها السم القاتل. یحذرها ذوا العقول؛ و یهوی اليها الصبیان بايديهم^۶. مقتبس از کلام امام علی (ع) است: مثل الدنيا کمثل الحیة؛ لیتین مسها و السم الناقع فی جوفها؛ یهوی اليها العر الجاهل و یحذرها ذواللب العاقل^۷. و نیز این کلام امام (ع): مثل الدنيا مثل الحیة؛ لین مسها قاتل سمها^۸.

۱. در آغاز نطفه‌ای پلید بودی و سرانجام لاشه‌ای ناپاک خواهی بود؛ و در میان این دو مرحله، حامل نجاست هستی (بدوی، ت، ص ۲۰۱).
۲. آدمیزاد را با فخر فروشی چه کار؟ در آغاز نطفه‌ای بود و سرانجام لاشه‌ای خواهد بود (نهج البلاغه، حکمت ش ۴۵۴).
۳. آمدی، ش ۹۶۶۶.
۴. خدا این جهان را خانه‌ای قرار داد که باید آن را مفرّ و گریزگاه شناخت؛ و آخرت را خانه‌ای که باید در آن آرام گرفت. از خانه‌ای که باید آن را مفرّ و گریزگاه شناخت، برای خانه‌ای که باید در آن آرام گرفت توشه‌ای بگیرید. پیش از آن که بدن هاتان از دنیا خارج شود، دل هاتان را از آن بیرون کنید. پرده‌های خویش را در نزد آن که رازهای شما را می‌داند ندرید. در دنیا زندگی کردید و برای جهانی دیگر آفریده شده‌اید (بدوی، ت، ص ۲۰۴).
۵. دنیا خانه گذر است و آخرت قرارگاه. از گذرگاه خود برای قرارگاه خود توشه بگیرید. پرده‌های خویش را در نزد آن که نهفته‌های شما را می‌داند ندرید. پیش از آن که بدن هاتان از دنیا خارج شود، دل هاتان را از آن بیرون کنید که در دنیا در معرض آزمایش درآمدید، و برای جهانی دیگر آفریده شده‌اید. (نهج البلاغه، خطبه ش ۲۰۳).
۶. مثل دنیا مثل مار است؛ دست که به آن می‌زنی نرم است و درون آن زهری کشنده. خردمندان از آن حذر می‌نمایند؛ و کودکان دوستی آن را اختیار می‌کنند (بدوی، ت، ص ۲۰۵).
۷. مثل دنیا مثل مار است. دست که به آن می‌زنی نرم است و درون آن زهری کشنده. فریب خورده نادان، دوستی آن را اختیار می‌کند، و خردمند عاقل از آن حذر می‌نماید (نهج البلاغه، حکمت ش ۱۱۹).
۸. مثل دنیا مثل مار است. دست که به آن می‌زنی نرم است و سم آن کشنده (نهج البلاغه، بخش نامه‌ها، ش ۶۸).

سعدی در سروده‌های خود، از مالک دینار یاد کرده و گفته:

تو را که مالک دینار نیستی سعدی طریق نیست بجز زهد مالک دینار^۱
عبدالجلیل قزوینی و قاضی شوشتری مالک دینار را شیعی دانسته‌اند؛ و شیخ طوسی
وی را از وابستگان به امام صادق (ع) شمرده است.^۲

۶- عیسی بن عمر ثقفی (م ۱۴۹ هـ) اصلاً از موالی و ایرانی تبار و از شاگردان
ابوالاسود دثلی - صحابی امام علی - بود. در دانش قرآن از جمله بر حسن شاگردی کرد؛
و استاد خلیل و سیبویه دو پیشوای بزرگ عربیت بود؛ نزدیک هفتاد تصنیف داشت
که بیشتر آنها طعمه حریق شد.^۳

۷- ثابت بنانی تابعی از نخستین مشایخ صوفیه که حسن وی را بسی محترم
می‌داشت؛^۴ و گزارش او در مورد نکوهش حسن از ابن زیاد را آوردیم. احادیثی در
مناقب اهل بیت نیز روایت کرده است از جمله اینکه آیه «ثم اهتدی...» ترغیب به
هدایت شدن به سوی ولایت اهل بیت است.^۵ شیخ طوسی وی را از اصحاب امام سجاد (ع)
شمرده و از ظاهر کلام او برمی‌آید که وی را شیعه می‌دانسته است.^۶

۸- ابان بن ابی عیاش بصری موسوم به فیروز (م ۱۳۰ هـ) با حسن مجالست و از او
سماع حدیث داشت؛ و آنچه را از وی می‌شنید حفظ و روایت می‌کرد. مالک دینار او را
طاوس القراء و طاوس العلماء می‌خواند.^۷ ابان از انس بن مالک صحابی (از مشایخ حسن
بصری) بیش از ۱۵۰۰ حدیث روایت نمود؛^۸ و راوی قدیمی‌ترین کتابی است که از
مؤلفات شیعه تا کنون برجای مانده - کتاب منسوب به سلیم بن قیس که برخی آن را

۱. سعدی، ص ۷۲۲.

برای احوال و اقوال مالک دینار، همچنین بنگرید به: بدوی، ت، صص ۱۹۳ تا ۲۰۸.

۲. قاضی شوشتری، مع، ج ۲، ص ۲۶؛ خوانساری، ج ۷، ص ۲۲۸.

۳. دائرة المعارف تشیع، ج ۵، ص ۲۲۰.

۴. مناوی، ج ۱، ص ۲۴۴.

۵. ابن ادریس، م، ج ۲، ص ۱۰۷.

۶. مامقانی، ت، ج ۱، ص ۱۸۸؛ خوبی، مع، ج ۴، ص ۲۹۱.

۷. ابن حجر عسقلانی، ت، ج ۱، صص ۵-۱۲۲؛ ذهبی، م، ج ۱، صص ۱۰ تا ۱۵.

۸. امین، ا، ج ۲، صص ۳-۱۰۲؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۳۴۳؛ و بنگرید به ص ۴۱۰.

برساخته خود ابان می‌شمارند و بیاید. و - در مقابل - چون از زبان حسن نقل کرده‌اند که وی بسیاری از احادیث را از کتابی روایت نموده که آن را از مردی (نام او را ذکر نکرده) شنیده، برخی احتمال داده‌اند که مراد او همان کتاب منسوب به سلیم بن قیس باشد که ابان بن ابی عیاش به گفته خود آن را برده و در خلوت به حسن عرضه نموده - در روزهایی که حسن از شیعیان تندرو بوده و از بیم حجاج در اختفا می‌زیسته است.^۱

۹- ربیع بن انس از راویان حسن که ده سال به نزد وی می‌رفته؛ و از محضرش استفاده می‌کرده؛ و او را به افراط در شیعی‌گری شناسانده‌اند.^۲ در ستایش حسن می‌گوید: ده سال و بیشتر با حسن رفت و آمد داشتم؛ و هیچ روزی نبود که از او نکته تازه‌ای که قبلاً نشنیده باشم نشنوم.^۳

۱۰- ابوریعه عمر بن ربیع ایادی از راویان حسن که او را به افراط در شیعی‌گری منسوب می‌دارند.^۴

۱۱- قتاده وی بیش از دوازده سال ملازم حسن بود؛ و حافظه‌ای قوی داشت. بسیاری از روایات تفسیری حسن را نقل کرد؛ و بیشتر شهرت خود او هم در تفسیر است. در فنون عربیت، مفردات لغت، ایام العرب و نسب استاد بود؛ و پس از حسن به جای او نشست. معدودی از روایاتی که در باب وی داریم، حاکی از کم‌ارادتی به امامان شیعه و بقیه گواه تصلب او در هواخواهی از امام علی (ع) است؛ چنان‌که وقتی خالد بن عبدالله (از حکام تبه‌کار اموی) سخنی را که قتاده از امام نقل کرد دروغ خواند، و با این کار به حضرت اهانت نمود، قتاده روی از او بگردانید و دو بار گفت: «به خدای کعبه خالد زندیق است.»^۵ برخی از علمای شیعه با ترجیح روایات دستة اول می‌نویسند: قتاده به ولای اهل بیت و در رأس ایشان امام علی (ع) شناخته گردیده؛ و در تاریخ زندگی او و استادش حسن

۱. شوشتری، ق، ج ۳، ص ۱۹۹.

۲. معرفت، ع، ج ۱، ص ۴۱۱.

۳. مصطفی الخن، ص ۲۵.

۴. مفید، ام، ص ۱۲۴ - پاورقی.

۵. محدث قمی، س، ج ۱، ص ۴۰۶.

بصری، صفحات درخشانی از ارادت به علی (ع) می‌بینیم.^۱ قناده سومین مفسری است که به تصریح شیخ طوسی بزرگترین عالم شیعه، در تفسیر قرآن طریقه‌ای ستوده و مذهبی پسندیده داشته؛ و در علو مرتبت، پس از ابن عباس و حسن کسی با او برابری نمی‌تواند کرد. در تفسیر تبیان - تألیف گرانقدر شیخ طوسی - و نیز تفسیر ابوالفتوح رازی که معتبرترین تفاسیر شیعی فارسی است، در میان کسانی که بیش از همه اقوالشان برای تشریح آیات و مفاهیم قرآن نقل شده، قناده چهارمین نفر است - در تبیان پس از ابن عباس و حسن و مجاهد و در تفسیر ابوالفتوح پس از ابن عباس و مجاهد و حسن. اما در مجمع‌البیان که تهذیب تبیان و تحریر دیگری از آن و معروف‌ترین تفاسیر شیعی است، قناده از لحاظ مزبور سومین نفر است - پس از ابن عباس و حسن.^۲

مجلسی نیز روایتی از قناده آورده که به موجب آن آژوی بنت حارث دختر عموی امام علی (ع) گفتگویی طولانی با معاویه داشت - مشتمل بر نکوهش‌های بسیار و تند و تیز از معاویه و عمرو عاص و مروان و خاندان ایشان و همه قریش که پس از پیامبر (ص) بر اهل بیت حسد بردند و آنان را مقهور ساختند؛ و ذکر رسوایی‌های خانوادگی‌شان و ذکر فضایل علی (ع) و ستایش بسیار از او.^۳

پاره‌ای از دیگر روایات نیز که از مجموع آنها گرایش‌های شیعی قناده آشکار می‌شود:

- روایات او در این باره که امام علی (ع) نخستین مسلمان و در کار قضاوت از همه بصیرتر است.^۴

- روایت او در این باره که پیامبر (ص) به درخواست ابوبکر و عمر برای ازدواج با دخترش فاطمه جواب رد داد؛ و او را به همسری علی (ع) درآورد.^۵

۱. معرفت، ع، ج ۱، ص ۴۱۳.

۲. کریمان، ج ۲، صص ۶-۴۵.

۳. مجلسی، ب، ج ۴۲، صص ۲۰-۱۱۸.

۴. امینی، ج ۳، صص ۲۳۴ و ۱۰۰.

۵. قندوزی، ج ۲، صص ۳-۶۲.

- روایت او در این باره که خلیفه عمر می خواست زنی دیوانه را سنگسار کند و امام علی (ع) مانع شد.^۱

- روایت او در این باب که ابوذر سخنی گفت و عثمان وی را تکذیب و سپس تبعید کرد.^۲

- روایت او در این باره که آیه ۱۸ از سوره سجده (افمن کان...) در تقدیس ایمان امام علی (ع) و نکوهش ولید بن عقبه و تصریح به تبهکاری وی نازل شده است.^۳

یادآوری - ولید بن عقبه برادرِ مادریِ عثمان و از عمّالِ رتبه اوّل اوست.^۴

۱. قندوزی، ج ۲، صص ۳-۶۲ (برگردید به فصل هفدهم).

۲. امینی، ج ۸، ص ۲۹۴.

۳. امینی، ج ۲، ص ۴۶.

۴. در باب عملکردهای وی و بخشش های کلان عثمان به او و پشتیبانی هایش از وی: امینی، ج ۸، صص ۶-۲۷۱.

فصل بیستم

احادیث و اقوال حسن در کتاب‌های شیعه

علمای شیعه در کتاب‌های معتبر حدیث، احادیث حسن را نقل کرده‌اند - از جمله کلینی در کافی،^۱ صدوق در توحید^۲ و خصال^۳ و امالی،^۴ شیخ طوسی در امالی،^۵ و شیخ مفید در الاختصاص^۶ و امالی.^۷ در اینجا یکی از احادیثی را که به روایت از او آورده‌اند، و در زنجیره آن شش تن یا با نام حسن یا با کنیه ابوالحسن جای دارند می‌آوریم: **ابوالحسن** محمد بن عبدالرحیم شوشتری گفت: حدیث کرد ما را **ابوالحسن** علی بن احمد بصری تمّار؛ و او گفت: حدیث کرد ما را **ابوالحسن** علی بن محمد واقدی؛ و او گفت حدیث کرد ما را **حسن** بن عرفه عبّدی، و او گفت: حدیث کرد ما را **حسن** بصری؛ و او این سخن را از امام **حسن** (ع) نقل کرد که: **ان احسن الحسن الخلق الحسن**.^۸

علمای شیعه در کتاب‌های معتبر تفسیر نیز در موارد بی‌شمار برای تبیین آیات

۱. ج ۵، ص ۴۲۱.

۲. صص ۴۱-۳۴۰.

۳. صص ۲۹، ۷۹، ۲۲۱، ۲۴۴، ۲۹۴.

۴. ص ۱۹۰.

۵. ص ۲۷۱.

۶. ص ۲۷۱.

۷. صص ۳۱-۱۲۹.

۸. به راستی نیکوترین نیکویی، خوی نیکوست. (صدوق، خ، ص ۲۹).

قرآن به اقوال و روایات حسن استناد کرده‌اند. از جمله:

شیخ طوسی در مقدمه تفسیر نیان؛^۱ حسن را دومین مفسری شمرده که در تفسیر قرآن، طریقه‌ای ستوده و مذهبی پسندیده داشته؛^۲ و در مجلّات دهگانه کتاب وی - و نیز در تفسیر مجمع‌البیان تألیف شیخ طبرسی - در میان تمام کسانی که بیش از همه اقوالشان برای تشریح آیات و مفاهیم قرآن نقل شده، حسن بصری دومین نفر است - اولین نفر ابن عباس^۳.

طبرسی در تفسیر دیگری هم که به نام جوامع الجامع تألیف نموده، بیش از صدبار اقوال حسن را ذکر کرده؛ و از ابن عباس که بگذریم، از هیچ مفسر دیگری به این مقدار نقل قول ننموده است.^۴

شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر روض الجنان^۵، در میان کسانی که در تشریح آیات و مفاهیم قرآن، بیش از همه اقوالشان را نقل کرده، حسن نفر سوم است - پس از ابن عباس و مجاهد بن جبر.^۶

ابن ادريس حلی که چگونگی استفاده او از اقوال و روایات حسن در ارائه مفاهیم و معانی واژه‌ها و تعبیرات قرآنی را در ص ۳۴۳ یاد آور خواهیم شد.

محقق مقدّس اردبیلی در کتابی که در فقه القرآن تألیف نموده، در بسیاری از موارد برای عرضه معانی واژه‌ها و تعبیرات قرآنی، از اقوال و روایات حسن سود جسته است.^۷ در تفسیر‌گازر^۸ هم حسن بصری از جمله مفسرانی است که ذکر آنان در اکثر صفحات

۱. به عنوان نمونه، در ۱۰۰ صفحه از مجلد ۱۰، صفحات ۹-سه مورد ۱۸، ۳۰، ۳۱، ۳۶، ۴۴-دو مورد ۴۵، ۴۶، ۵۲، ۵۵، ۶۴، ۷۰، ۷۲، ۷۴، ۷۵-دو مورد ۷۷، ۸۱، ۸۲، ۸۷، ۱۰۰.

۲. ج ۱، ص ۶ (تفصیل آنچه شیخ در این باب نوشته، در فصل بیست و دوم خواهد آمد).

۳. کریمان، ج ۲، صص ۶-۴۴.

۴. طبرسی، ج ۱ تا ۴، بخش فهرست اسامی.

۵. به عنوان نمونه بنگرید به ج ۱، ص ۳۶۸، فهرست ۲۵ مورد نقل قول از حسن؛ و ج ۱۹، ص ۵۱۰، فهرست ۴۶ مورد نقل قول از وی.

۶. کریمان، ج ۲، ص ۲۱۴.

۷. مقدّس اردبیلی، ج ۲، صص ۵۰-۹۴۹-با ارجاع به ۲۲ مورد نقل قول و روایت از حسن در متن کتاب.

۸. جلاء الاذهان، تألیف ابوالمحاسن حسین جرجانی.

مجلدات ده گانه کتاب آمده است.^۱

در میان مفسران متأخر شیعه، علامه طباطبایی بارها در مقام تبیین آیات و مفاهیم قرآنی در تفسیر المیزان، اقوال و روایات حسن را نقل و گاهی نقد کرده‌اند.^۲

در کتاب‌هایی که علمای شیعه در معرفی امامان اهل بیت و حضرت زهرا (ع) تألیف کرده‌اند، و در فصولی که در کتاب‌های دیگر به این موضوع اختصاص داده‌اند، گزارش‌های حسن از مناقب و معجزات امام علی (ع) و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و نیز ستایش‌های او از آن بزرگواران کراراً آمده است.^۳

علمای شیعه در جستارهای کلامی، روایات و اقوال حسن را در باب عدل و نفی جبر مورد استناد و تحسین قرار داده‌اند؛^۴ و در کتاب‌ها و بحث‌های فقهی، مشابهت آراء وی با شیعه در مسائل فقهی را به گفتگو نهاده‌اند چنان‌که:

شیخ طوسی در بحث ارث، نظریه حسن را در بسیاری از موارد با عقیده متبع شیعه یکی می‌داند؛^۵ از جمله در باب میراث میت از میت؛ میراث مادر پدر پدر؛^۶ میراث طفلی که معلوم باشد زنده به دنیا آمده؛^۷ نیز در باب صحت وصیت به مازاد از ثلث با اجازه ورثه

۱. ابوالمحاسن جرجانی - مفتاح تفسیر گازر، ص ۹۶.

۲. از جمله در ج ۹، ص ۲۱۳ در باب نزول آیه‌ای در شأن علی علیه السلام؛ و ج ۹، ص ۱۸۲ کلام علی علیه السلام در مورد اصحاب جمل. برای هفتاد مورد دیگر نیز که از حسن سخنانی نقل و احیاناً نقد کرده‌اند بنگرید به: میرزا محمد، ج ۲، صص ۸-۱۱۷.

۳. رضی، خ، ص ۶۳؛ مرتضی، فص (ترجمه فارسی)، ص ۴۸۶ و ۵۰۱؛ مفید، خ، ص ۲۷۱؛ ابن شاذان قمی، ص ۸۵؛ نعمانی، صص ۸-۵۷؛ رازی، محمد بن حسین، صص ۴-۲۳؛ طبرسی، ع، صص ۷-۱۳۶، ۱۶۱؛ بحرانی، صص ۵-۲۱۴؛ ابن شهر آشوب، من، ج ۳، صص ۲-۳۹۱، ج ۴، صص ۶۳، ۲۲؛ ابن طاوس، احمد، ب، صص ۶۰، ۶۱، ۳۱۵؛ فرات کوفی، صص ۸-۹۷؛ ۳۱۵؛ ابن بطریق، صص ۶۱، ۱۹۳؛ مرتضی، ا، ج ۱، ص ۱۶۲؛ ابوسعید سبزواری، ص ۳۶۶؛ ابن شعبه، ص ۱۶۲؛ علامه حلی، نه، صص ۱۹۵، ۲۰۷؛ منتجب‌الدین، ص ۴۸ تا ۴۸؛ علامه حلی، ک، (ترجمه فارسی) ص ۳۰۳؛ ابن طاوس، س، صص ۲-۹۱.

۴. مرتضی، ا، ج ۱، صص ۳-۱۵۲؛ شوشتری، ق، ج ۳، ص ۲۰۰؛ ابن طاوس، ط، ج ۲، ص ۲۲؛ قاضی شوشتری، ح، ج ۱، ص ۳۲۷ (و بنگرید به فصل بیست و دوم).

۵. طوسی، خ، ج ۲، ص ۴۱.

۶. همان، ج ۲، ص ۵۳.

۷. همان، ج ۲، ص ۷۹.

در حال حیات موصی؛^۱ و در باب اینکه وصیت ثانی ناسخ وصیت اول است.^۲
بر پایه نقلی از شیخ مفید، حسن بصری - برخلاف عامه اهل سنت و همانند شیعه -
نکاح موقت را جایز می‌دانسته است.^۳

قاضی ابن براج موارد متعددی از موافقت آراء فقهی حسن با شیعه را یاد آور شده
است - از جمله در وجوب نماز آیات.^۴

ابوبکر و عمر مدعی بودند که پیامبر (ص) ارثی برجای نمی‌گذارد؛ و با همین
دعوی، فدک را از دست فاطمه (ع) به در آوردند. عامه اهل سنت نیز نظر آن دو را در این
باب پذیرفته‌اند. اما حسن بصری بر وفاق اهل بیت بر آن بود که چنین نیست و آنچه از
پیامبر (ص) بماند به وارث او می‌رسد.^۵

فتوای حسن این بوده که شراب، خوردنش حرام است اما نجس نیست و پاک است؛
و این نظریه، با فتوای عامه فقیهان سنی مخالف است؛ اما شماری از فقیهان شیعی آن را
پذیرفته‌اند - از جمله ابن ابی عقیل، صدوق و پدرش، ابوالفضل جعفری کوفی (معروف به
صابونی)، مقدس اردبیلی و شاگردش صاحب مدارک، محقق خوانساری و محقق
سبزواری که به استناد بیش از بیست روایت از معصومین، فتوا به طهارت شراب - در
عین حرمت آن - داده‌اند.^۶

حسن برخلاف عامه اهل سنت و بر وفاق شیعه، جواب سلام را در نماز واجب
می‌شمرد؛ و سعید بن مسیب نیز در این مورد با او همراهی بود.^۷

عثمان نماز را در سفر کامل خواند - و نه شکسته. معاویه نیز پس از آن که پسر و داماد
عثمان، برای شکسته خواندن نماز به او اعتراض کردند، نماز را کامل خواند. اما حسن

۱. طوسی، خ، ج ۲، ص ۹۳.

۲. همان، ج ۲، ص ۹۸.

۳. مفید، ل، ص ۲۱.

۴. ابن براج، صص ۹۷، ۱۰۹، ۱۳۶، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۶۸ و... نیز شهید اول، غ، ج ۱، صص ۶۶، ۲۶۷.

۵. محلی، ص ۳۸۵.

۶. همان، ص ۵۲۵؛ محمد حسن نجفی، ج ۲، صص ۴۳۱؛ فاضل مقداد، ج ۱، ص ۲ - ۵۱ - حاشیه.

۷. علامه حلی، مخ، ج ۲، ص ۲۱۸؛ بسیط، ص ۱۳۸.

همچنان اصرار داشت که نماز مسافر شکسته است.^۱

حسن غسل جمعه را واجب می‌دانست و فتوای او در این مورد همان است که شیخ صدوق اختیار کرده است.^۲

حسن بر آن است که اگر وارثان میت فقط صاحبان فرائض^۳ باشند، و مقدار ترکه از سهمیه‌ای که در شرع برای آنان به عنوان فریضه معین شده بیشتر باشد - چنان‌که در مورد دختران و خواهران میت پیش می‌آید - در آن حال هرچه از مجموع سهام آنان زیاد بیاید، مقدار زیادتی را متناسب با سهم تعیین شده برای هر یک از ایشان در شرع، در میان آنان تقسیم می‌کنند. و این قول را علی (ع) و ابن عباس نیز اختیار کرده‌اند؛ و مبتنی بر این دلیل است که چنین وارثانی از ذوی الارحام (خویشاوندان) هستند؛ و در قرآن کریم^۴ آمده است: و به فرمان کتاب خدا، خویشاوندان نسبت به یکدیگر سزاوارترند؛^۵ و این قول برخلاف نظر عامه فقهای اهل سنت و موافق عقیده فقیهان شیعی است.

نوادگان دختر میت، و خواهرزاده‌های او، و فرزندان برادر مادری او، دختران برادر، عمه و خاله و دایی او و فرزندان ایشان، عمومی که برادر مادری پدر میت است و فرزندان این عمو، دخترعموهای میت و فرزندان دخترعموها، جد و جدّه مادری، باری هیچ‌یک از نامبردگان، در هیچ شرایطی به فتوای مالک و شافعی و اکثر فقهای اهل سنت ارث نمی‌برند؛ و اگر میت بازمانده‌ای جز آنان نداشته باشد، ماترک او متعلق به بیت‌المال است. ابوحنیفه و احمد بن حنبل نیز گویند: در صورتی که حتی یک تن از صاحبان فروع^۶ و عصبه^۷ در میان بازماندگان میت باشند، نامبردگان از او ارث نمی‌برند؛ و لذا اگر

۱. امینی، ج ۸، ص ۹۸ تا ۱۱۹.

۲. ابن اثیر، مجدالدین، ج ۵، ص ۱۵۲؛ صدوق، م، ج ۱، ص ۶۱.

۳. جمع فریضه و آن عبارت از سهمی معین است که از ماترک میت برای بعضی از ورثه مقرر شده - مانند $\frac{۱}{۳}$ برای مادر میت و نیز برای پدر او در صورتی که اولاد داشته باشد؛ و $\frac{۱}{۴}$ برای شوهر زنی که فرزند دارد؛ و $\frac{۱}{۳}$ برای دختر میت و... (بنگرید به سوره نساء، آیات ۲-۱۱، ۱۷۶).

۴. الانفال، ۷۵.

۵. مصطفی الخن، ص ۲۶۰.

۶. همان صاحبان فرائض اند.

۷. اقوام پدری از قبیل برادر و عمو.

فرض شود که فقط پسرِ پسرِ پسرِ عمویِ پدرِ پدرِ میت زنده است، هیچ یک از نامبردگان از جمله نوادگان دختری میت و خواهرزاده‌های او و... از او ارث نمی‌برند. اما فتوای فقیهان شیعه آن است که هر یک از نامبردگان، در صورتی که فردی از نزدیکان میت در طبقه مقدّم بر او نباشد ارث می‌برد. در میان صحابه و تابعین، ابن مسعود و حسن بصری و طاوس یمانی هم این قول را اختیار کرده‌اند.^۱

در این مورد نیز که «صلوة وسطی» همان نماز عصر است، نظر حسن را با شریف مرتضی - که بر آن دعوی اجماع کرده - یکی شمرده‌اند.^۲
در باب صفات و شروط توبه نیز نظر او را با آنچه از امام علی (ع) و امام رضا (ع) نقل شده یکی دانسته‌اند.^۳

در منابع اهل سنت، به مخالفت پاره‌ای از اقوال حسن با نظریات فقیهان سنی (و مشابهت ضمنی آن با نظریات شیعه) اشاره شده - از جمله عدم جواز وضو با نیب،^۴ و جواز متعّه حج.^۵

در کتب ادعیه شیعه و شروح آن، دعاهای منقول از حسن و نیز اقوال او در تفسیر واژه‌ها و مفاهیم ادعیه مختلف بارها نقل شده است.^۶

در کتاب‌های اخلاق و حکمت عملی شیعه، روایات و سخنان و مواعظ حسن، و گزارش عملکردهای اخلاقی او که درخور سرمشق گرفتن اند بارها آمده است.^۷

۱. حُصْرِي، ف، ج ۳، صص ۴-۳۶۳؛ طوسی، خ، ج ۲، ص ۳۰.

۲. فاضل مقداد، ج ۱، ص ۶۱ - حاشیه؛ مصطفی الخن، ص ۱۰۸.

۳. ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۷۹.

۴. بسیط، ص ۱۳۶.

۵. قلعه جی، ج ۱، ص ۳۱۸.

۶. ابن طاوس، جم، ص ۲۱۸؛ همو، مه، ص ۳۰۵؛ همو، ام، ص ۹۶؛ امین، فت، ج ۳، ص ۲۵۲؛ نیز ← مظفر، ج ۱، ص ۳۲۶؛ که قریب سی مورد نقل از حسن را در شرح صحیفه سید علیخان بر شمرده است.

۷. از جمله حسن دیلمی، ع، ص ۴۹۵ - فهرست اعلام؛ همو، ر، صص ۵-۲۴؛ وزام، ج ۱، صص ۳-۱۴۲؛ ج ۲، ص ۷۲؛ شهید ثانی، صص ۳۵، ۶۰، ۱۲۴ و بنگرید به پاورقی شماره ۱ و ۲ در ص ۳۵۷.

امّا با چشم‌پوشی از موافقت آراء حسن با شیعه، و با صرف‌نظر از ارزشی که پیشوایان و بزرگان و علمای شیعه برای اقوال و اخبار و آثار وی قائل بوده‌اند، در مورد خود او چگونه داوری می‌کنند؟ پاسخ آن است که در این مورد، قضاوت‌های ضد و نقیضی شده؛ و شاید کسی را نتوان یافت که به اندازه حسن درباره‌ی وی اختلاف‌نظر وجود داشته باشد. در دو فصل آینده، به نقل و بررسی داوری‌های مخالفان و مدافعان او از علمای شیعه می‌پردازیم.

فصل بیست و یکم

مخالفان حسن از علمای شیعه

۱. ابو محمد فضل بن شاذان نیشابوری (م ۲۶۰ هـ). وی کتابی موسوم به الرد علی الحسن البصری فی تفضیل الملائکة علی الانبیاء داشته و ظاهراً در ردّ عقیده منسوب به حسن در برتری فرشتگان بر پیامبران بوده است.^۱

یادآوری: در برخورد فضل بن شاذان با حسن، باید در نظر داشت که اگر هم نظریه منسوب به حسن در باب برتری فرشتگان بر پیامبران حقیقتاً از او باشد، اختلاف نظر او با فضل بن شاذان و دیگر علمای شیعه، از قبیل اختلاف نظری است که شیخ صدوق - به پیروی از استادش محمد بن الحسن بن ولید - با اکثر علمای شیعه در مورد وقوع سهواً از پیامبر (ص) - حتی در نماز - دارد؛ که رساله مستقلاً هم در اثبات این نظر نوشته؛ و شاگرد او شیخ مفید - و به قولی شاگرد شاگرد او شریف مرتضی - رساله‌ای در ردّ آن به قلم آورده است؛ و در عصر ما نیز علامه محمد تقی شوشتری رساله مبسوطی در دفاع از آن - و در ردّ مفید - نگاشته - که به چاپ هم رسیده است.^۲

نیز اختلاف نظر حسن با فضل بن شاذان و دیگران، از قبیل اختلاف نظرهای مهمی است که شخص فضل بن شاذان و نیز ابن جنید - از بزرگ‌ترین علمای شیعه - و دیگران،

۱. آقابزرگ، ذ، ج ۱۰، ص ۱۹۴.

۲. آقابزرگ، ذ، ج ۱۲، ص ۲۶۷، ج ۱۰، ص ۲۰۱، ج ۱۱، ص ۲۰۰؛ و برگردید به ص ۸۵.

با بقیه فقیهان و متکلمان ما در مسائل عقیدتی و اصولی و فقهی دارند و نمونه‌هایی از آن را در پیوست‌ها، فصل دهم نکته دوم (صص ۹۳-۵۸۷) یادآور خواهیم شد.

نیز از قبیل اختلاف نظری است که به تصریح شیخ مفید، علمای شیعه درباره برتری امامان بر پیامبران دارند. زیرا به گواهی شیخ مفید: گروهی از شیعیان، برتری امامان را بر همه انبیا و رسولان - جز پیامبر اسلام (ص) - پذیرفته‌اند؛ و گروهی دیگر برتری آنان را بر پیامبران اولوالعزم نمی‌پذیرند و بر بقیه می‌پذیرند؛ و جماعتی هم تمام پیامبران (ص) را برتر از تمام امامان می‌دانند. و به گفته شیخ: عقل‌ها را در نفی و اثبات این موضوع راهی نیست؛ و در مورد هیچ‌یک از سه قول نیز اتفاق نظر وجود ندارد.^۱

افزون بر این، از یاد نبریم که به گواهی شریف مرتضی، نه در قرآن و نه در احادیثی که در صحت آن جای هیچ تردیدی نباشد، دلیل قاطعی بر افضلیت پیامبران بر فرشتگان - و برعکس - وجود ندارد؛ و مستند قطعی بر این دعوی که پیامبران برتر از فرشتگان اند اجماع شیعه امامیه است.^۲

با این مقدمات، حتی اگر حسن در نظریه خود در باب برتری فرشتگان به خطا رفته باشد، این خطا نه در مخالفت با قرآن است و نه در مخالفت با سنت قطعی؛ و مخالفت با اجماعات منقوله نیز در میان فقیهان امری متداول بوده است؛ و بعداً خواهیم گفت که شهید ثانی، رساله‌ای در باب اجماعاتی که شیخ طوسی ادعای تحقق آن را داشته و در عین حال خود با آن مخالفت نموده نگاشته است.^۳

شیخ کشتی نیز سخنانی از فضل بن شاذان در نکوهش حسن نقل کرده که تاکنون مهم‌ترین مستند رجال‌نویسان شیعی مخالف حسن بوده است؛^۴ بدون توجه به این‌که: راوی این سخنان از زبان فضل، مورد اعتماد نیست^۵ و لذا به استناد گزارش او نمی‌توان

۱. مفید، او، ص ۲۳ - از توضیحات بعدی شیخ برمی‌آید که وی شخصاً قول اول را ترجیح می‌دهد.

۲. مجلسی، ب، ج ۵۷، ص ۲۸۶.

۳. بنگرید به ص ۴۵۱.

۴. خوبی، مع، ج ۵، ص ۲۵۶.

۵. بنگرید به همین دفتر، ص ۳۶۰.

سخنی را از فضل دانست و آن را مستند محکومیت کسی - حسن یا دیگری - قرار داد.

۲. شیخ کَشّی وی از رجال نویسان متقدم و به لحاظ زمانی هم طبقه کلینی (م ۳۲۹ هـ) بوده؛ و گزارش‌هایی مشتمل بر نکوهش از حسن بصری آورده که در پاره‌ای از آنها، وی "رئیس قدریان" قلمداد شده است.^۱ ولی مسلماً این گزارش‌ها در برابر داوری سید مرتضی علم‌الهدی که حسن را بسیار ستوده و به عنوان «یکی از متقدمان که از تصریح علنی به عدل خدا پروا نمی‌نموده»^۲ یاد کرده ارزشی ندارد. همچنین در برابر داوری شریف رضی که اقدامات «پیشوایان مذهب عدلیّه و معتقدان به عدل خدا - مانند شیعیان» را توضیح داده و سپس برای پاسخ‌گویی به مخالفان این مذهب، از میان همه پیشوایان عدلیّه، تنها پاسخ حسن بصری را نقل می‌کند - آن هم دو بار.^۳ و مسلم است که سیدین شریفین رضی و مرتضی، شناخت بسیار دقیق‌تری از مبانی و معتقدات قدریان و مخالفان ایشان - که پیروان مذهب عدلیّه بوده‌اند - داشته‌اند تا کَشّی که از غلامان عیاشی بوده؛ و جز مستی گزارش‌های صحیح و سقیم سرمایه‌ای نداشته؛ و از اعصار نزدیک به او تا روزگار ما، همواره رجال‌شناسان و محققان بزرگ شیعه - مانند شیخ نجاشی، علامه حلی، علامه محمدتقی شوشتری، مرحوم آیت‌الله خویی، سید محمد صادق بحر العلوم، سید مرتضی عسکری - تصریح کرده‌اند که وی - در موارد بسیار - از کسانی روایت می‌کند که گزارش‌های آنان سست است؛ و در کتاب رجال وی اغلاط فراوانی وجود دارد؛ و محدث قمی تصریح می‌کند که رجال وی مشتمل بر اغلاط فراوان است؛^۴ و مرحوم عبدالرحیم ربّانی شیرازی از قول نجاشی و علامه حلی با لحنی تأییدآمیز آورده است که کَشّی در موارد بسیار، از کسانی روایت می‌کند که گزارش‌های آنان سست است؛ و

۱. شوشتری، ق، ج ۳، ص ۱۹۷؛ خوانساری، ج ۳، ص ۳۵؛ کَشّی، صص ۸-۹۷. در نقد سخن کَشّی، آنچه را هم در فصل ششم زیر عنوان "حسن و چگونگی اعتقاد به قضا و قدر" نوشتم (به ویژه صص ۳۱ تا ۴۲) قابل استفاده است؛ همچنین نامه او به خلیفه عبدالملک که علمای شیعه، آن را ستوده‌اند و ترجمه آن را در پیوست‌ها، فصل ششم - نکته اول، آورده‌ایم. (برگردید به ص ۴۱ و بنگرید به صص ۳۸-۴۱۹).

۲. مرتضی، ج ۱، ص ۱۵۹.

۳. رضی، ح، صص ۴۸۵، ۴۸۸.

۴. محدث قمی، ه، ص ۳۰۶.

مرتضی عسکری پاره‌ای از گزارش‌های او در باب عبدالله بن سبا را که از بافته‌های دشمنان شیعه - و بلکه اسلام - است، و جز افسانه نامی بر آن نتوان نهاد نقد کرده است. همچنین علامه محمدتقی شوشتری، بارها تحریفاتی را که در اخبار کتشی روی داده بر شمرده؛ و تصریح می‌کند که افزون بر تصحیفاتی که در مرحله نسخه‌برداری از کتاب او در آن واقع شده، خود وی اشتباهاتی کرده است. مرحوم آیت‌الله خویی نیز روایتی را از کتشی و شیخ طوسی که مشتمل بر انتساب قول و عملی بسیار زشت به زراره (از بزرگوارترین و موثق‌ترین اصحاب امامین باقر و صادق علیهما السلام) است نقل کرده و می‌نویسد: از کتشی و شیخ بی‌نهایت در عجبم که چگونه این روایت ابلهانه و بی‌خردانه را - که هیچ تناسبی با مقام عظیم زراره ندارد و قطعاً دروغ است - نقل کرده‌اند. آن هم روایتی که همه راویان آن مجهول‌الهویه‌اند.^۱

با این مقدمات، در مقام تعارض میان کلام کتشی با داوری سیدین شریفین رضی و مرتضی، نمی‌توان او را بر آن دو مرجح دانست.

آنچه را هم دیگر علمای بزرگ شیعه (عبدالجلیل قزوینی، ابن شهر آشوب، سید بن طاوس، سید حیدر آملی، شیخ بهایی، قاضی شوشتری، حسن بن ابوالحسن دیلمی، محمدتقی شوشتری و...) در تأیید سخنان حسن در تخطئه جبر و قدر، و در ستایش از آراء وی در این باب گفته‌اند، و با استفاده از اقوال و منقولات وی در اثبات معتقدات شیعه نوشته‌اند بعداً خواهیم آورد؛ و آن‌گاه روشن است که در برابر این همه، گزارش بی‌مستند کتشی - در این باب که حسن رئیس قدریان است - اصلاً درخور عرضه نیست؛ چه رسد که به آن استناد شود.

افزون بر این، قبلاً در فصل مربوط به "مذهب حسن" توضیح دادیم که متهم ساختن حسن به پیروی از مذهب قدریان - به هر یک از دو معنای متضاد قدری که فرض شود - نخست کار کسانی بود که نمی‌توانستند در میان اعتقاد به تقدیر الهی در مورد اعمال

۱. نجاشی، ۳۷۲؛ علامه حلی، ر، ۱۴۶؛ عبدالرحیم ربانی، ج ۱، ص ۱۷۲؛ شوشتری، ق، ج ۵، ص ۲۰۴، ج ۸، صص ۹-۴۸، ج ۱۰، ص ۵۵۴ و ج ۹، ص ۴۸۶؛ خویی، مع، ج ۱۷، صص ۴-۶۳ و ج ۱۳، ص ۱۷۱ و ج ۷، ص ۲۳۸ و ج ۱۸، صص ۸-۶۷؛ عسکری، ج ۲، صص ۲۷-۱۱۷؛ طوسی، ف، ص ۱۷۱-پاورقی.

انسان، با نفی آزادی و اختیار آدمی در اعمال خود فرق بگذارند؛ و آن دو را لازم و ملزوم یکدیگر می‌انگاشتند؛ و لذا گروهی از آنان با تمسک به اینکه حسن، در مورد اعمال انسان معتقد به تقدیر الهی بوده، او را منکر آزادی و اختیار آدمی در اعمال خود گرفته و قدری به معنی جبری شمرده‌اند؛ و گروهی دیگر، با تمسک به اینکه حسن، انسان را در اعمال و رفتار خود آزاد و مختار می‌شمرده، او را منکر تقدیر الهی در مورد اعمال و رفتار آدمی و قدری به معنی تفویضی می‌انگاشتند؛ و خلاصه ناآگاهی داوران از موضع شیعه در باب جبر و تفویض، موجب شد که هر کدام، حسن را قدری به معنایی که خود نمی‌پسندیدند شمردند؛ و در میان شیعیان نیز کسانی از ناقلان اخبار - مانند کثی - که در مسائل کلامی و فکری ورزیده و مبرز نبودند، تحت تأثیر آراء آن داوران قرار گرفته و حسن را قدری شمردند - بی‌توجه به آن همه روایات و سخنان منقول از حسن که در تخطئه مبادی قدریان و در مذمت این فرقه است و شماری از آنها را قبلاً آوردیم؛^۱ و این هم یکی دیگر که حمصی عالم بزرگ شیعی به روایت از حسن و او از حدیث نقل کرده است: رسول (ص) گفت: قدریه و مُرَجَّئه، به زبان هفتاد پیامبر لعنت شده‌اند. گفتند: ای رسول خدا! قدریان کیانند؟ گفت: گروهی‌اند که می‌پندارند خداوند پاک، مقدر فرموده ایشان معصیت کنند؛ و آنگاه ایشان را به خاطر معاصی شان کیفر می‌دهد.^۲

آنچه در پاسخ به گزارش‌های کثی که حاکی از قدری بودن حسن است گفتیم، مبتنی بر این فرض است که وجود گزارش‌های مزبور در رجال کثی، مستلزم اعتقاد کثی به محتوای آنهاست. اما حقیقت آن که صرفاً با انگشت نهادن بر گزارش‌هایی که او در رجال خود، و شیخ طوسی در گزیده رجال وی، در معرفی هر یک از راویان آورده‌اند، نمی‌توان نظر آن دو را درباره‌ی راوی مزبور دریافت. زیرا گزارش‌های آن دو، در مورد بسیاری از راویان، به اندازه‌ای پر از تناقض و اسنادهای ناساز با یکدیگر، و بعضاً مشتمل بر نسبت‌های نارواست که حتی فردی با شعور متوسط نیز نمی‌تواند پذیرای همه

۱. برگردید به صص ۳۱ تا ۴۲؛ نیز بنگرید به صص ۳۰-۳۲۹، ۳۴۰، ۳۴۲-۳، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۸-۴۱۹.

۲. حمصی، ج ۱، ص ۱۹۸.

آنها باشد؛ چه رسد به علمایی در مرتبه کثی و طوسی. به عنوان نمونه ۲۵ روایت در نکوهش زراره را در نظر بگیرید که در کنار روایات مشتمل بر ستایش از او، در رجال کثی و گزیده آن به قلم شیخ طوسی آمده است؛^۱ و پاره‌ای از آنها به اندازه‌ای زشت بوده که مرحوم آیت‌الله خویی، کثی و طوسی را به خاطر نقل آنها، سخت مورد انتقاد و اعتراض قرار داده است.^۲ و این برخورد ایشان، ظاهراً از آن جهت است که تصوّر کرده‌اند عمل کثی و طوسی در نقل گزارش‌های مزبور، به معنی تأیید صحت آنهاست. در حالی که هیچ شیعی عامی هم نمی‌تواند آن همه گزارش‌های ضدّ و نقیض و بعضاً مشتمل بر توهین به پیشوایان و رجال بزرگ شیعه را صحیح بشمارد؛ و نقل آنها نیز صرفاً به منظور گردآوری گزارش‌های پراکنده و حفظ آنها از خطر فراموشی بوده؛ تا بعدها آیندگان به بررسی آنها بنشینند؛ و صحیح و سقیم را از یکدیگر جدا کنند؛ و چگونگی استفاده از هر کدام را - از غث و سمین - در جای خود معین نمایند؛ و اگر این توجیه را نپذیریم، و آنچه را در گزیده رجال کثی تألیف شیخ طوسی در باب حسن بصری آمده، برای آگاهی از داوری شیخ در این مورد کافی بدانیم، با این تناقض چگونه کنار بیاوریم که شیخ طوسی در مقدمه تفسیر کبیر خود تبیان، حسن را دومین مفسری می‌شمارد که طریقه‌ای ستوده و مذهبی پسندیده داشته است؛ و در مجلّات دهگانه کتاب مزبور - و به تبع آن در تفسیر مجمع‌البیان طبرسی - حسن یکی از دو نفری است که برای درک معانی آیات مبارکات قرآنی، بیش از همه، به اقوال و روایات آن دو استناد می‌شود؟^۳

یادآوری: مرحوم آیت‌الله خویی، در رجال خود تصریح می‌کنند که روایت فتاده از حسن، در کتاب کافی تألیف کلینی - از طریق شیخ او علی بن ابراهیم قمی و او از پدرش و او از ابن ابی عمیر - آمده است. ایشان تمامی روایات حاکی از مذموم بودن حسن را نیز - که مجلسی و دیگران آورده‌اند - ندیده گرفته؛ و ظاهراً آنها را قابل استناد ندانسته‌اند؛ و

۱. کثی، صص ۱۳۳ تا ۱۶۰.

۲. خویی، مع، ج ۷، ص ۲۳۸.

۳. برگردید به ص ۲۹۶؛ و بنگرید به صص ۳۱۷، ۹-۳۳۷، ۳۵۷.

تنها به نقل گزارش کشی اکتفا کرده‌اند که حسن را رئیس قدریان شمرده است.^۱ ولی با توجه به انتقادهایی که آن مرحوم به روایات کشی داشته – و به پاره‌ای از آنها اشاره کردیم – و با عنایت به این که نسبتِ قدری به حسن بسیار بی پایه و هم برخلاف تصریحات دین‌شناسان و متکلمان بزرگی همچون شریف مرتضی علم‌الهدی است، به دشواری می‌توان پذیرفت که مرحوم آیت‌الله، از همه این جوانب غفلت نموده و داوری کشی را در مورد حسن پذیرفته‌اند. چه رسد به اینکه ببینیم ایشان آنچه را در نکوهش حسن نقل شده، به‌عنوان اظهارنظری از فضل بن شاذان عرضه کرده‌اند – آن هم به روایت از کسی که خود ایشان وی را بالصراحه غیر قابل اعتماد شمرده‌اند.^۲

۳. **ملا محسن فیض** (م ۱۰۹۱)، این محدث نامی و اخباری مسلک که گرایش‌های عرفانی هم دارد، با وجود مدددهایی که در تبیین مفاهیم دینی مانند اعراف و صراط و صور از حسن گرفته،^۳ و با وجود بهره‌های فراوانی که به تبع غزالی، در محجة البیضا از اقوال و روایات حسن برده، حسن را با عنوان منافق و دشمن امیر مؤمنان (ع) یاد کرده است.^۴ یک جا نیز احتمال می‌دهد که علت حاضر نشدن ابن سیرین بر جنازه حسن این بود که وی را منافق می‌شمرد.^۵

در حالی که منافرت این دو مرد، بیش از هر چیز معلول آن بود که ابن سیرین با حکام عصر خود پیوندی استوار داشت؛ و به مقابله با آنان نمی‌پرداخت؛ چنان‌که گفته‌اند وی معلم فرزندان حجاج بود؛ و با اینکه مشاهده می‌کرد وی به امیر مؤمنان علیه‌السلام دشنام می‌دهد، کمترین اعتراضی به این عمل وی ننمود؛ در حالی که دیگران را از بدگویی به حجاج منع می‌کرد؛ و پس از مرگ حجاج که مردم در مسجد بر وی لعنت فرستادند، ابن سیرین از مسجد بیرون شد و گفت: من طاقت ندارم بشنوم به حجاج دشنام دهند؛ و

۱. خوبی، مع، ج ۵، ص ۲۵۷ – و بنگرید به: مجلسی، م، ج ۲۰، ص ۱۷۶.

۲. بنگرید به ص ۳۶۰.

۳. فیض، ع، ج ۲، صص ۸۹۳، ۹۷۳، ۱۰۰۵.

۴. فیض، م، ج ۱، صص ۷-۸۶، ج ۷، ص ۳۶۹.

۵. فیض، م، ج ۸، ص ۱۲۲.

اظهار امیدواری می‌کرد که خدا از گناهان او و برخی دیگر از حکام اموی بگذرد.^۱ ولی برخورداردهای تند و تیز حسن با حجاج، و چگونگی مقابله‌ی وی با مخالفان علی (ع) و شجاعت وی در دفاع از آن حضرت نیازی به یادآوری ندارد. نیز پاسخ دندان‌شکنی که چون ابن سیرین اظهار امیدواری کرد حجاج را خدا بیامرزد، حسن به او داد: هرگز!^۲ آن‌گاه منافرتی را که معلول اختلاف این دو مرد در برخورد با حکام جائز،^۳ و دفاع از علی (ع) بوده، معلول نفاق حسن و دشمنی او با علی (ع) دانستن بسیار عجیب است.

۴. **ملا محمد طاهر قمی** (م ۱۰۹۸ هـ.ق) وی در کتاب تحفة الاخیار، ضمن مذمت‌های بسیار از صوفیان، حسن را هم بی‌نصیب نگذاشته؛ و با نقل گزارش‌هایی که بی‌پایه بودن آنها را قبلاً ثابت کردیم، مدعی شده که حسن «از دشمنان حضرت امیر مؤمنان (ع) و از انصار عایشه بوده؛ و بدین جهت حجاج بن یوسف به وی اخلاصی داشته است. شیخ عطار در تذکرة الاولیاء نقل کرده که حجاج گفت: اگر خواهید که مردی را ببینید در حسن نگاه کنید»^۴ که در ارزیابی این سخنان، باید به نکات زیر توجه داشت:

ملا محمد طاهر نه تنها صوفیان را مورد طعن و لعن قرار داده که با بسیاری از علمای بزرگ دین نیز برخورداردهای ناروایی داشته؛ و آنان را تکفیر کرده؛ چنان‌که در کتاب حکمة العارفين، شیخ بهایی و ملا محسن فیض را - علاوه بر صدرالمتألهین - از کافران و فاجران خوانده؛^۵ و به تصریح صاحب روضات، با مجلسی اول منازعاتی داشته که به کدورت‌های عمیق انجامیده؛ و یک بار با علامه مجلسی شوخی رکیکی کرده و پاسخ دندان‌شکنی شنیده که گزارش آن را بهتر است نیاوریم.

وی تمام کسانی را که معتقد بودند نماز جمعه واجب نیست کافر می‌دانسته؛ که بنا به این حکم، اکثریت قریب به اتفاق علمای بزرگ شیعه، از جرگه مسلمانان خارج خواهند

۱. محدث قمی، ص ۷۴؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۷۳۴؛ ابونعیم، ج ۲، ص ۲۷۱.

۲. برگردید به صص ۷۱-۱۷۰.

۳. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۷۳۵.

۴. محمد طاهر قمی، ص ۱۴۶.

۵. آقابزرگ، ذ، ج ۷، ص ۵۸.

بود. نیز وی مدّعی بوده که اگر کسانی دو کلمه طریقت و حقیقت را به زبان آورند، یا آواز نیکو بشنوند، یا معتقد به تجرّد ارواح باشند، مبتلا به بدعت‌هایی هستند که به کفر می‌انجامد؛ و اگر کسی آنان را کافر نداند کافر است؛ و اگر کسی در کفر کسانی که سخنانی احتمالاً خلاف شرع می‌گویند شک کند، او هم کافر می‌شود. این بود نمونه‌ای از برخوردهای این مرد با علمای عصر خود و علمای اعصار پیشین؛ نمونه برخوردهای آنان با وی نیز اینکه: ملا خلیل قزوینی از علمای نامی عصر او، وی را همان شیطانی می‌دانسته که پیامبر (ص) در شب معراج دید مردم قم را گمراه می‌کند...^۱

برای آگاهی از پایه علمی وی نیز به این نکته اشاره می‌کنیم که حتی مصحح کتاب وی - که بی‌مایگی علمی‌اش را در نقل از روضات ملاحظه خواهید کرد - نتوانسته بی‌دقتی او را در ترجمه یک حدیث نه‌چندان دشوار ندیده بگیرد.^۲

باری با شناختی که ما از ملا محمدطاهر داریم، نکوهش‌های او از حسن، نه فقط از شأن حسن نمی‌کاهد که مایه مباهات او نیز هست. و چه افتخاری بالاتر از این که کسی با شیخ بهایی و ملا محسن فیض هم پرونده باشد؟ جالب این که ملا محمدطاهر، در ص ۱۴۶ از تحفة الاخیار، حسن را از انصار عایشه خوانده؛ و در صفحه بعد، این ادعا را فراموش کرده؛ و مدّعی شده که حسن نخست می‌خواست به سپاه عایشه بپیوندد؛ ولی از ندایی که به گوشش رسیده، دریافته که هر کس در این جنگ کشته شود دوزخی است؛ و لذا از ملحق شدن به لشکر عایشه منصرف شده؛ و بعد هم در حضور امیر مؤمنان تصدیق کرده که «ایشان هالکان‌اند.» حالا چگونه از این روایت - با همه نقطه ضعف‌هایش - می‌توان نتیجه گرفت که حسن از انصار عایشه بوده؟ خدا عالم است.

این هم که می‌نویسد: «حجاج به حسن اخلاصی داشته»، با مراجعه به گزارش‌های معتبری که در باب برخوردهای حجاج با حسن داشتیم،^۳ معنی اخلاص حجاج به حسن را می‌توان دریافت! و در اینجا می‌افزاییم که به روایت علامه محمدتقی شوشتری از ذیول

۱. خوانساری، ج ۴، صص ۶-۱۴۴.

۲. محمدطاهر قمی، ص ۱۵۰-متن و پاورقی.

۳. برگردید به صص ۴-۸۳، ۱۶۵، ۷۱-۱۷۰، ۸-۲۴۷؛ و بنگرید به صص ۳۳۵، ۳۴۵.

تاریخ طبری: یک بار حسن در برابر حجاج، امام علی (ع) را ستایش کرد؛ و به همین علت حجاج بر او خشم گرفت؛ و حسن ناگزیر متواری شد؛ و سال‌ها متواری بود تا حجاج بمرد.^۱ و به روایت شریف مرتضی: یک بار حسن برخورد بسیار تندی با حجاج داشت که موجب شد حجاج تصمیم به قتل او بگیرد و...^۲

این هم که حجاج گفته: «اگر خواهید مردی را ببینید در حسن نگاه کنید.» هیچ دلالتی بر اخلاص حجاج به حسن و بدی حسن ندارد؛ زیرا در کتاب‌هایی که در شرح احوال و مناقب ائمه نگارش یافته، کراراً می‌بینید که دشمنان آن بزرگواران، با عباراتی خیلی ستایش‌آمیزتر از این، ایشان را ستوده‌اند؛ یا حدّ اعلای تکریم را نسبت به ایشان معمول داشته‌اند؛ و این امر هیچ دلالتی بر وابستگی آن بزرگواران به ستمکاران ندارد؛ چنان‌که یک بار معاویه، با اصرار از ضرار بن ضمیره خواست آنچه از علی (ع) می‌داند برای وی بازگو کند؛ و او نخست استنکاف کرد و پس از آن‌که معاویه او را قسم داد، خطابه ماندی مشتمل بر ستایش بسیار از امام علی (ع) خواند؛ و در پایان گریست؛ و معاویه نیز گریست و گفت: رحم الله ابا الحسن! کان والله کذلک.^۳ هنگامی هم که خبر شهادت امام علی (ع) به معاویه رسید گفت: لقد ذهب الفقه والعلم بموت علی بن ابی طالب.^۴

نیز در روایات شیعه می‌خوانیم که یک بار امام موسی بن جعفر (ع) به دیدار خلیفه هارون رفت؛ و هارون، هم در هنگام ورود امام (ع) و هم در موقع خروج او، روی و هر دو چشمش را بوسید.^۵

نیز بسیاری ستایش‌های دیگر از فضائل و مقامات متعالی ائمه که در سخنان دشمنان منعکس است؛ و هرگز به معنی اخلاص آن تبه‌کاران به ائمه اطهار (ع)

۱. شوشتری، ق، ج ۳، ص ۱۹۹؛ طبری، تا، ج ۱۳، ص ۲۴۹۰؛ قلعه‌جی، ج ۱، ص ۱۳.

۲. مرتضی، ا، ج ۱، ص ۱۶۱.

۳. خدا ابوالحسن - علی - را رحمت کند که به خدا قسم او همان‌گونه بود که گفتی (امین، ا، ج ۷، صص ۵ - ۴۰۴).

۴. با درگذشت علی بن ابی طالب (ع) دانش و فقاہت هم رفت (امینی، ج ۲، ص ۴۵).

۵. محدث قمی، م، ج ۲، ص ۷۸۷ - در مورد این روایت، همچنین بنگرید به پیوست‌ها - فصل بیست و یکم، صص ۲ - ۴۶۱.

نیست؛ بلکه تکلم به این سخنان را، از جمله راه‌هایی باید شمرد که حاکمانِ ستمگر در پیش می‌گرفته‌اند تا به وسیلهٔ آن، خود را افرادی منصف و معترف به حق و علاقمند به صالحان نشان دهند؛ و شاید هم مخالفانِ خود را با خود بر سر صلح آورند؛ و دست‌کم از مخالفت‌های آنان بکاهند؛ و همان‌گونه که در مورد ائمهٔ اطهار به مقصود خود نرسیدند در مورد حسن بصری نیز....

علاوه بر این، اگر ستایش حجاج از حسن، دلیل بر اخلاص حجاج به حسن و نشانهٔ بدی حسن باشد، ستایش‌های سید مرتضی و محقق طوسی و بسیاری دیگر از بزرگان شیعه از حسن^۱ دلیل بر چیست و نشانهٔ چیست؟!

آیا آن ستایش‌ها کمتر از ستایش حجاج بوده است یا کم‌ارزش‌تر و کم‌اعتبارتر از آنهاست؟

باتوجه به همین نکات است که شریف مرتضی، با این‌که می‌نویسد: «یک بار حجاج ریش حسن را (از سر تظاهر به ارادت و محبت) غالیه اندود کرد؛ و او را سید العلماء (سرور دانایان) خواند.»^۲ ولی هرگز این عمل و این سخن حجاج را به معنی اخلاص او به حسن و مستمسکی برای حمله به حسن نمی‌گیرد؛ و در تجلیل از او تردیدی به خود راه نمی‌دهد؛ و حتی تصریح می‌کند که ارتکاب این عمل به دست حجاج، و زبان بازکردنش به ستایش از حسن، در همان روزی بود که پس از نكوهش‌های حسن از حجاج و دشنام‌هایش به او، اطرافیان حجاج پیشنهاد قتل وی را به حجاج دادند؛ و برای اجرای این پیشنهاد، حجاج دستور داد شمشیر و نیز فرشی چرمین که عمل سر بریدن بر روی آن انجام می‌گرفت را حاضر کردند؛ و سپس حسن را آوردند؛ و او درحالی که زیر لب دعا می‌خواند، وارد شد؛ و چون حجاج از او پرسید «علی (ع) و عثمان چگونه انسان‌هایی بوده‌اند؟» او حتی در این شرایط نیز روانداست که برای تظاهر به هم‌عقیدگی با حجاج که طرفدار عثمان و دشمن علی (ع) بود، از علی (ع) بدگویی کند و عثمان را بستايد. بلکه

۱. بنگرید به فصل بیست و دوم.

۲. مرتضی، ج ۱، ص ۱۶۱.

در پاسخ حجاج آیه‌ای از قرآن خواند و گفت: من در جواب تو، همان جوابی را می‌دهم که فردی بهتر از من - موسی (ع) - به فردی بدتر از تو - فرعون - داد: «آگاهی از این امر در نزد پروردگار من است.» و اینجا بود که حجاج، آن سخن را در ستایش حسن بر زبان راند؛ و آن‌گونه به وی ابراز محبت کرد؛ و این امر موجب شگفتی حاجب حجاج شد؛ و آن را نتیجه استجاب دعايي شمرد که حسن برای مصون ماندن از گزند حجاج، در هنگام ورود به مجلس می‌خواند و....

باری از گزارش سید بزرگوار شریف مرتضی و لحن کلام او، برمی‌آید که ستایش حجاج از حسن و اظهار لطف او در حق حسن را نوعی کرامت‌گونه برای حسن، و در پی مستجاب شدن دعای وی در دفع شر حجاج تلقی می‌کرده است.^۱ تا ملای ضد حکمت و ضد عرفان و ضد اصول و ضد عقل و اجتهاد و اخباری مسلک و ساده لوح قمی چه نظری داشته باشد!

۵. علامه محمدباقر مجلسی (م ۱۱۱۰ هـ) در فصل شانزدهم (صص ۱۸۳ تا ۲۰۸، ۷ - ۲۲۱) گزارش‌ها و داوری‌های منفی او را درباره حسن به بررسی نهادیم و در اینجا می‌افزاییم:

بسی شگفت آور است که مرحوم مجلسی، در مقام محاکمه حسن در کتاب عین الحیاة، تنها چند روایت سست و بی‌سند را - آن هم به صورتی سر و دست شکسته که نقطه ضعف‌ها و کاستی‌های آن کمتر معلوم شود - ذکر کرده؛ و انبوه روایات معتبری را که دلالت برخلاف مدعیات او علیه حسن دارد، و بسیاری از آنها در فصول مختلف این دفتر آمده، ندیده گرفته است. او حتی برای یک لحظه هم نیاندیشیده که اگر حسن به گونه‌ای بوده که از آن چند روایت برمی‌آید، پس آن همه تجلیل‌های بسیاری از علمای بزرگ شیعه از وی - که بیاید - چه توجیهی دارد؟

عجب تر آن که مرحوم مجلسی، در مواضع مختلف بحار، از منابعی که به تصریح خود او در نهایت اعتبار است، روایاتی نقل کرده که دعاوی او را در باب مخالفت و دشمنی

۱. مرتضی، ج ۱، ص ۱۶۲.

حسن با امام علی (ع) جداً مورد تردید قرار می‌دهد؛ ولی آنجا که در عین‌الحیاء، به داوری دربارهٔ حسن می‌نشیند، و در فصلی از بحار که اختصاص به احوال حسن بصری داده، هیچ اشاره‌ای به روایات مزبور نکرده است. برای نمونه یاد آور می‌شویم که وی در مقدمهٔ بحار تصریح می‌کند که: «حق آن است که کتاب سلیم بن قیس از اصل‌های معتبر است.»^۱ و از قول ابان بن ابی عیاش در مقدمهٔ کتاب مزبور آورده است که:

کتاب سلیم بن قیس را (که مشتمل بر احادیث بسیار در مناقب امام علی و دیگر مقدّسان شیعی، و در نکوهش و مذمت خلفای اهل سنت و دیگر مخالفان امام و فرزندان اوست) از سلیم گرفتم؛ و او به من وصیت و سفارش کرد که چیزی از آن را برای کسی روایت نکنم مگر همان قدر که به ایمان خود اعتماد دارم، به ایمان او اعتماد داشته باشم؛ و من در این مورد به او تعهد سپردم؛ و پس از درگذشت او به بصره رفتم؛ و نخستین کسی را که دیدار کردم، حسن بصری بود که در آن ایام از ترس حجاج متواری بود. او در آن روزها از شیعیان علی بن ابی‌طالب (ع) و از تندروان شیعه بود؛ و از این که توفیق یاری علی (ع) در جنگ جمل را نداشته، پشیمان و اندوهگین بود. پس من با او — در نقطه‌ای از شرق خانهٔ ابوخلیفه حجاج بن ابی‌عتاب دیلمی — خلوت کردم؛ و آن کتاب را بر وی عرضه داشتم؛ و او گریست و گفت: «در میان احادیث این کتاب، هیچ حدیثی نیست که حق نباشد؛ و من آنها را از راویان مورد اعتماد — از شیعیان علی صلوات الله علیه — و دیگران شنیده‌ام.»^۲

که گفته‌های ابان، و اصل کتاب سلیم بن قیس، برای ما جای چون و چرا دارد و همهٔ آنها را نمی‌توانیم بپذیریم؛ اما علامهٔ مجلسی که بر اعتبار آن صحّه می‌نهد، و امضای خود را در زیر آن می‌گذارد، چگونه است که در کنار آن روایات بی‌مستند و فاقد زنجیرهٔ گزارشی، از این گفته‌های ابان و احادیث دیگری که در این کتاب از حسن نقل شده، و هر یک از آنها برهانی لایح بر تشیع حسن و اخلاص او به امام علی (ع) و مخالفت شدید با

۱. مجلسی، ب، ج ۱، ص ۳۲.

۲. مجلسی، ب، ج ۱، صص ۸-۷۷؛ سلیم بن قیس، ع، صص ۹ و ۱۰.

مخالفتان امام است، هیچ یادی نمی‌کند؟

۶. شیخ ابوعلی حائری رجالی (م ۱۲۱۶ هـ) می‌نویسد: «نکوهش حسن بصری در روایاتی که از طرق ما (شیعه) به صورت متواتر روایت شده منعکس است.»^۱ و برای اثبات این ادعا نیز تنها به نقل کلامی منسوب به شافعی می‌پردازد که گفته: «در باره حسن جای سخن است.» و در دنباله نیز آنچه را ابن ابی الحدید معتزلی شافعی - به عنوان شایعاتی که در باب مخالفت حسن با امام علی (ع) بر سر زبان‌ها بوده و تحت عنوان «قیل: گفته شده» - نوشته، آورده است - بدون هیچ اشاره‌ای به آنچه ابن ابی الحدید، پس از نقل شایعات مزبور در تکذیب آن نوشته است! حالا چگونه می‌توان با این منقولات، تواتر روایات شیعه در مذمت حسن را ثابت کرد؟ خدا می‌داند!

۷. آقا محمدعلی کرمانشاهی (م ۱۲۱۶ هـ) در کتاب خیراتیه می‌نویسد: «آنچه قاضی (شوشتری) گفته که فقهای امامیه را در باب حسن اختلاف است محض توهم است؛ بلکه بدی حال او، نزد فقها و بزرگان شیعه، از بدی فرعون و شیطان و خوبی ابوذر و سلمان مشهورتر است.»^۲

ولی به نظر می‌رسد که افزون بر واقعی بودن اختلافات شدید میان علمای شیعه درباره حسن، اگر به راستی او آن چنان بود که آقا محمدعلی معرفی می‌کند، هرگز امکان نداشت که بزرگ‌ترین علمای شیعه، در معتبرترین کتاب‌های خود در رشته‌های مختلف - تفسیر، حدیث، اخلاق، دعا - به اقوال و روایات وی در آن سطح گسترده اعتماد و استناد نمایند.^۳ و اگر ناآگاهی کرمانشاهی و نیز علامه مجلسی را از محتویات مهم‌ترین کتاب‌های تفسیر شیعه - مثلاً - عذری برای داوری‌های نادرست آن دو درباره حسن بدانیم، این مشکل دیگر را چگونه حل کنیم که: مصحح محترم خیراتیه و عین الحیاة، این دو اثر را با ستایش از محتویات آنها و تجلیل‌های فراوان از مقامات علمی بی‌مانند

۱. ابوعلی حائری، ج ۲، ص ۳۶۵.

۲. کرمانشاهی، ج ۱، ص ۶۷.

۳. برگردید به فصل بیستم و بنگرید به فصل بیست و دوم.

مؤلفان، عرضه نموده؛^۱ و لابد آنچه را در این دو کتاب درباره حسن بصری آمده، خواننده و باور داشته‌اند. اما در کتاب منتخب التیان نیز که با تصحیح ایشان به چاپ رسیده، و در مقدمه مصحح، از مؤلف آن بسی تجلیل شده، موارد بی شماری را که برای تفسیر آیات قرآن به اقوال حسن استناد شده، ملاحظه نموده و می‌دانند که تنها در صد صفحه اول این کتاب - که از آثار یکی از بزرگ‌ترین فقیهان شیعی یعنی ابن ادریس حلی است - بیش از پنجاه بار، از اقوال و روایات حسن استفاده شده - و لابد در بقیه صفحات نیز نقل قول از وی به همین ترتیب و شاید در سطحی گسترده‌تر ادامه یافته است. نیز ایشان که - به گفته خود - کتاب ابن ادریس را از آغاز تا پایان، باتیان تألیف شیخ طوسی مقابله نموده‌اند، لابد در مقدمه تبیان (ج ۱، ص ۶) دیده‌اند که شیخ الطایفه و بزرگ‌ترین عالم شیعی، حسن بصری و شاگرد او قتاده را پس از ابن عباس، اولین و دومین مفسری می‌دانند که طریقه‌ای ستوده و مذهبی پسندیده داشته‌اند؛ و نیز در متن تبیان ملاحظه کرده‌اند که پس از ابن عباس، حسن و شاگرد او قتاده اولین و دومین نفری هستند که برای تفسیر آیات قرآن، بیش از همه به اقوال و روایات آنان استناد می‌شود. در این حال آیا حق نبود که مصحح محترم خیراتیه و عین الحیاة - که مدافع دو مؤلف ضد صوفی دو کتاب نامبرده نیز هست - راهی برای توجیه سخن آن دو ارائه کند و بگوید که:

اگر - به گونه‌ای که آقا محمدعلی می‌گوید - در نزد بزرگان و فقیهان شیعه، بدی حسن از بدی فرعون و شیطان و خوبی ابوذر و سلمان مشهورتر است، و اگر - بنا به روایت مجلسی - حسن سامری این امت و برادر شیطان و دشمن امیرمؤمنان است و به نفرین آن حضرت دچار آمده،^۲ پس چگونه بزرگ‌ترین علمای شیعه، برای فهم آیات کتاب الهی، در این سطح گسترده از اقوال و روایات وی استمداد و استفاده می‌کنند؟ و

۱. در مقدمه کتاب (خیراتیه، ج ۱، صص ۶۱، ۶۷) که گویا تراویده قلم مصحح محترم و دست‌کم مورد قبول ایشان هست، در ستایش خیراتیه آمده است: تعریف و توصیف آن - خالی از اغراق - در قوه دانشمندان نکته‌دان نیست... براهین قاطعه مرقومه... مضامین سعادت تضمینش، فقرات هدایت آیاتش... محکم‌ترین اثری که به زبان فارسی در رد و ابطال طریقه صوفیه... فصاحت و بلاغت فوق‌العاده و سلاست بیان و روانی عبارت و رسایی معنی به درجه کمال - الخ.

۲. برگردید به صص ۴ - ۱۸۳.

چگونه آن همه وی را می ستایند؟^۱

آقا محمدعلی کرمانشاهی، این سخن قاضی شوشتری را که «سید بن طاوس حسن را مقبول شمرده» انکار کرده؛ و فاقد مستند و مأخذ دانسته است.^۲ ولی خوانندگان محترم، با ملاحظه آنچه در صص ۵-۳۴۴ از همین دفتر - با استناد به کتاب‌های معتبر سید بزرگوار - بیاید، به وضوح درمی یابند که سید برای حسن، جایگاهی برتر از مقبولیت می شناخته؛ و گزارش‌هایی آورده است که به موجب آنها، حسن بارها در معرض خطرهای عظیم (از جمله قتل) قرار گرفته؛ و با دعاهایی که هر بار خوانده، خداوند بینایی را از دشمنان او سلب کرده؛ و در نتیجه او را ندیده‌اند؛ و از گزند آنان مصون مانده است.

یادآوری: یکی از کتاب‌سازان که انبانی از دروغ و ناسزا در نکوهش حسن بصری فراهم آورده، پنداشته است که اگر آنچه را آقا محمدعلی در مذمت حسن نوشته، به پدرش وحید بهبهانی منسوب دارد، برای کوبیدن حسن مناسب‌تر خواهد بود! و لذا کتاب خیراتیه را از آثار وحید بهبهانی قلمداد کرده است!^۳

افترا به علامه حلی: برخی به ناروا ادعا کرده‌اند که علامه حلی (م ۷۲۶ هـ.) حسن بصری را «از اعداء اهل بیت» شمرده است؛ و برای اثبات این دعوی باطل، به کتاب نهج الحق تألیف علامه ارجاع داده‌اند^۴ - و البته بدون ذکر خصوصیات نسخه خطی یا چاپی و شماره صفحه کتاب. و من که از چنین نسبتی سخت به شگفت آمده بودم، با این که بارها نهج الحق را زیر و رو کرده و چنین مطلبی در آن نیافته بودم، مجدداً تمام کتاب را خط به خط و کلمه به کلمه نگاه کردم؛ و یقینم شد که چنین نسبتی به علامه علی الاطلاق شیعه بهتان و افترای محض است. و آنچه علامه در کتاب نامبرده درباره حسن نوشته، فقط این است که وی آیتی از قرآن را با امام علی (ع) و آیتی دیگر را با فاطمه (ع) و حسنین (ع) تطبیق کرده است بدین شرح:

۱. برگردید به صص ۷-۲۹۶؛ و بنگرید به فصل بیست و دوم.

۲. کرمانشاهی، ج ۱، ص ۶۷.

۳. حسن بصری چهره...، ص ۲۵۰.

۴. داود الهامی، رک: محمدطاهر قمی، ص ۱۴۹ - پاورقی.

الف - در سوره فتح، آیه ۲۹ آمده است: فاستوی علی سوجه (همچون نهالی که بر پای خود بایستد.) و حسن بصری گفته: مراد از این نهال اسلام است که به نیروی شمشیر علی (ع) بر پای خود ایستاد.^۱

ب - در سوره نور، آیه ۵۳ آمده است: مثل نوره کمشکاة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانهما کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء (مثل نور خدا همچون چراغدانی است که در آن چراغی باشد. آن چراغ درون شیشه‌ای و آن شیشه همچون ستاره‌ای درخشان؛ روغن آن چراغ از روغن درخت مبارک زیتون که نه مشرقی و نه مغربی است افروخته باشد؛ روغنش روشنی بخشد گرچه آتش به آن نرسیده باشد. نوری افزون بر نوری، خدا هر کس را که خواهد به آن نور راه نماید.) و حسن بصری گفته: مراد از چراغدان فاطمه (ع) و چراغ حسن و حسین اند. "شیشه ستاره مانند" نیز فاطمه (ع) است که ستاره‌ای درخشان در میان زنان جهانیان بود. و درخت مبارکی که آن چراغ از آن افروخته باشد، ابراهیم بود که نه مشرقی (یهودی) و نه مغربی (مسیحی) بود. و این که روغنش روشنی بخشد، یعنی: علم قطره قطره از آن روان شود. و این که هر چند آتش به آن نرسیده باشد نور و روشنایی است، یعنی در آن امامی است که پس از امام پیشین می‌آید. و اینکه خدا هر که را خواهد به نور خود راه می‌نماید، یعنی خدا هر که را خواهد به ولای آنان راه می‌نماید.^۲

این بود تمام آنچه علامه حلی، در نهج الحق از حسن بصری نقل کرده است. اکنون چگونه از این منقولات، استنباط شده که او حسن را از "اعدای اهل بیت" می‌دانسته است؟ و چه غرضی از این تهمت و افترا به علامه حلی و به نهج الحق و حسن بصری هست؟ سؤالی است که پاسخی ندارد؛ و من اگر بخواهم مدعی محترم را از اتهام تعدد در افترا بستن به علامه تبرئه کنم، راهی ندارم جز اینکه ایشان را به ناتوانی در فهم کلام ساده

۱. علامه حلی، نه، ص ۱۹۵.

۲. همان، صص ۸-۲۰۷.

صاحب روضات منسوب دارم. زیرا صاحب روضات، مطلبی را از قول سید نعمت‌الله جزایری - اخباری ضد مجتهدین - نقل می‌کند که وی در ضمن آن، سخنی بدون هیچ ارتباط با حسن بصری، از علامه حلّی در نهج‌الحق نقل کرده؛ و پس از خاتمه کلام او، جملاتی دایر بر مخالفت صوفیه - از جمله حسن بصری - با ائمه انشا نموده؛^۱ و مدعی محقق که در فهم کلام ساده صاحب روضات در مانده، کلام جزایری را به علامه نسبت داده است. در حالی که آنچه را جزایری از نهج‌الحق نقل کرده، در صص ۸-۵۷ از نسخه چاپی این کتاب^۲ می‌توان یافت؛ ولی هیچ سخنی در نکوهش حسن بصری به دنبال آن نیست. چنان‌که همین مدعی محقق، آنچه را صاحب روضات، از اینجا و آنجا در نکوهش حسن آورده، دیده؛ و پاره‌ای از آنها را نقل کرده؛ ولی آنچه را که در تبرئه او و تجلیل از وی نوشته ندیده (و نخواسته ببیند) و عنایت نفرموده است که صاحب روضات، پس از گزارش‌های مشتمل بر مذمت از حسن، می‌نویسد: «اینها و امثال اینها، همه مربوط است به پیش از بصیر و بینا شدن و هدایت یافتن حسن - به ترتیبی که نوشتیم. افزون بر این که در دو مجلس ۵۱ و ۶۷ از امالی صدوق، و در مواضعی از کتاب سید مرتضی (غرر) مطالبی است که با اخبار مشتمل بر نکوهش حسن منافات دارد؛ و حاکی از تدین و تشیع وی می‌باشد. و خردمند باید به آن مراجعه کند.»^۳

۱. خوانساری، ج ۳، ص ۳۵.

۲. چاپ قم، سال ۱۴۰۷ ه. ق. به تصحیح و تعلیق شیخ عین‌الله حسنی ارموی که در حواشی خود بر کتاب، هر جا دستش رسیده، بزرگان عرفا مانند ابن فارض، عطار و... را به باد نکوهش گرفته است.

۳. خوانساری، ج ۳، ص ۳۴ - نیز ساعدی، ج ۳، ص ۲۶۰.

فصل بیست و دوم

ستایشگران و مدافعان حسن از بزرگان و علمای شیعه

در میان کسانی از بزرگان و علمای شیعه که حسن را به نیکی یاد کرده و او را در راه حق دانسته‌اند از اینان نام می‌بریم.

فَرَزْدَق (م: ۱۱۰ هـ.) از شاعران بزرگ عرب بود که او را از اصحاب امام سجاد (ع) می‌شمارند؛ و «تأیید شده به وسیله روح القدس، و کسی که با زبان کتروبیان سخن می‌گوید.» می‌خوانند. در جوانی محضر امام علی (ع) را در بصره دریافت؛ و امام به وی توصیه فرمود که قرآن را از بر کند؛ و او بنا به روایات، پاهای خود را در زنجیر کرد و قسم خورد که تا قرآن را حفظ نکند، پاهای خود را از زنجیر در نیاورد؛ و به این پیمان نیز وفا کرد. وی از امام علی (ع) و امام حسین (ع) روایت حدیث داشت؛ و مشمول عنایت ائمه بود؛ چنان‌که وقتی در عصر معاویه، مروان حاکم مدینه دستور اخراج او را از آن شهر صادر کرد، حسنین علیهما السلام، و عموزاده و دامادشان عبدالله بن جعفر، هر یک صد دینار طلا و زاد و توشه سفر برای او فرستادند.

فَرَزْدَق در روزگار حکومت امویان، هواخواه هاشمیان بود. زندگانان را می‌ستود؛ و در گذشتگان را مرثیه می‌گفت؛ و امویان (معاویه، هشام...) و عمالشان (زیاد، حجاج، خالد قسری...) را هجو می‌کرد. یک بار هشام بن عبدالملک خلیفه اموی، در روزگار ولیعهدی خود به حج آمده بود. اما در مسجد الحرام، به علت ازدحام جمعیت

نتوانست دست به حجرالاسود برساند. ناچار برای او در گوشه‌ای منبری نهادند؛ تا بر آن نشست و به نظارهٔ مردم مشغول شد. در این هنگام امام سجّاد (ع) به مسجد درآمد؛ و مردم به احترام حضرت راه را بازکردند؛ تا پیش رفت و به آسانی دست به حجر رسانید. یکی از اطرافیان هشام که این منظره را دید، با تعجب پرسید این مرد کیست؟ هشام که از آن همه حرمت که مردم به امام نهاده بودند به خشم آمده بود، در پاسخ آن سؤال به دروغ گفت نمی‌دانم. فرزدق که در آنجا حضور داشت، فی الفور برای معرفی امام، قصیده‌ای در ستایش حضرت انشا، و آن را با شجاعت در برابر ولیعهد خلیفهٔ جبار که دشمن خونخوار امام بود قرائت نمود. خشم هشام شدت گرفت؛ و دستور داد فرزدق را زندانی کردند و گفت: «به خدا او را از عطا محروم خواهم داشت»؛ و حتی وی را تهدید به قتل نمود. فَرَزْدَقِ هِشَامِ را هجو کرد؛ و امام سجّاد (ع) ۱۲۰۰۰ درهم به عنوان عطا برای فرزدق فرستاد؛ و از وی پوزش خواست که بیش از این مقدور نبود؛ و هم برای خلاص او دعا کرد. شاعر صله را پس فرستاد و گفت: من این اشعار را جز برای خشنودی خدا نگفتم؛ و در برابر آن هیچ پاداشی نمی‌گیرم. امام فرمود: «خدا کردار تو را دید؛ و تو را سپاس گزارد؛ ولی ما اهل بیت آنچه را دادیم پس نمی‌گیریم.» و فرزدق را قسم داد که صله را بگیرد و او پذیرفت. فَرَزْدَقِ با دیگر شاعر و دانشمند بزرگ شیعی کمیت، رابطه‌ای استوار داشت؛ و کمیت از او روایت حدیث می‌نمود. یک بار کمیت قصیدهٔ بسیار غزائی را که در ستایش اهل بیت سروده بود برای فَرَزْدَقِ خواند و فَرَزْدَقِ گفت: و الله که اگر به غیر ایشان می‌پرداختی، مدح خود را ضایع می‌ساختی.

در میان فَرَزْدَقِ و حسن بصری، پیوندی محکم برقرار بود؛ و هنگامی که همسر فَرَزْدَقِ درگذشت، به وصیت خود او حسن بر وی نماز گزارد. در مراسم نماز، بزرگان بصره حضور داشتند؛ و فرزدق به حسن گفت: مردم می‌گویند که در این مراسم، بدترین مردم و بهترین مردم حضور یافته‌اند. حسن گفت مقصودشان چیست؟ فرزدق گفت مقصودشان از بهترین تویی که رحمت خدا بر تو باد؛ و مقصود از بدترین هم منم. حسن گفت: نه تو بدترین مردمی و نه من بهترین. و چون میت را دفن کردند، فرزدق اشعاری

در باب حوادث روز رستاخیز و آنچه پس از مرگ خواهد بود انشا کرد؛ و حسن سخت گریست و گفت: «راستی که پاره‌ای از شعرها حکمت است.» سپس به فَرَزْدَق گفت: رحمت خدا بر تو باد! برای چنین روزی (که عمرت به پایان آید) عمل کن. نیز به او گفت: تو امروز از محبوب‌ترین مردمان به نزد منی. گزارش‌های معتبر حاکی است که ملاقات و گفتگوی فرزددق و حسن، منحصر به این یک بار نبود؛ و فَرَزْدَق از هم‌نشینان حسن بوده؛ و اشعار خود را بروی می‌خوانده؛ و حسن سروده‌های او را تحسین می‌نموده است. یک بار - و شاید بیشتر - هم فَرَزْدَق را با حسن به زندان افکندند؛ و پس از مرگ فَرَزْدَق نیز او را به خواب دیدند که می‌گفت: به خاطر روزی که آن گفتگوها را با حسن داشتم، خدا بر من رحمت آورد.^۱

ایوب سختیانی - سجستانی (۶۶ - ۱۳۱ هـ.) از فقیهان معروف و حافظان حدیث و پارسایان و نیکان در طبقه تابعین که ایرانی و از مردم سیستان بود؛ و حتی گاه در عبارات عربی واژه‌های فارسی (مانند دستجه^۲) به کار می‌برد. وی با عمار بن یاسر پیوند وابستگی (ولا) داشت. شاگرد حسن بود؛ و استاد به وی بسی حرمت می‌نهاد؛ و سرور جوانمردان و سرور جوانان بصره‌اش می‌خواند. پیش از آن‌که یزید بن ولید به خلافت رسد، با ایوب رفاقت داشت؛ و بعد که خلیفه شد، دعای ایوب این بود: خدایا نام مرا از خاطر یزید ببر. نیز می‌گفت: اگر محبوب‌ترین کسانم را به خاک سپارم، برایم محبوب‌تر است تا هشام (خلیفه اموی) یا یکی دیگر از خلفا به سراغم آید. ایوب برخلاف حسن، در برابر مردم گشاده‌رو بود؛ و خنده از لبانش دور نمی‌شد؛ و با اینکه دانش او بسیار بود، کم‌کسی به اندازه او، کلمه «نمی‌دانم» را به زبان می‌آورد. سلامت را در گرو دارندگی و بی‌نیازی می‌دانست و می‌گفت: آدمی تا آن‌گاه در نظر یارانش حرمت دارد که از آنان بی‌نیاز باشد؛

۱. قاضی شوشتری، مج، ج ۲، صص ۸-۴۹۳؛ ابن جوزی، آ، صص ۴۹ و ۵۰؛ امین، ا، ج ۱، صص ۶۳۸، ۵-۶۳۴ و ج ۱۰، صص ۷۰-۲۶۷؛ مصطفی‌الخن، صص ۵-۳۴۲؛ ابن عبدربه، ج ۶، صص ۹-۲۲۸؛ خوانساری، ج ۶، ص ۵ تا ۱۵؛ ابن خلکان، ج ۶، صص ۸۶ تا ۹۸؛ ابن کثیر، ج ۹، صص ۸-۲۷۷؛ مرتضی، ا، ج ۱، ص ۶۳- پاورقی.

۲. دستجه بقل: دسته سبزی (ابو نعیم، ج ۳، ص ۱۰).

و به همین جهت به دیگران سفارش می‌کرد که از تلاش برای تحصیل روزی باز نایستند.^۱ ایتوب از اصحاب امامین باقر و صادق علیهما السلام بود؛^۲ و شرح احوال و روایات او در منابع شیعی آمده است.^۳ وی در ستایش استادش حسن می‌گفت: اگر حسن را می‌دید، می‌گفتم که هرگز فقیهی ندیده‌ای^۴ - کنایه از این که وقتی حسن را به عنوان فقیه شناختی، خواهی گفت که هیچ‌کس دیگر فقیه نیست؛ و می‌گفت: چهار سال با حسن همنشین بودم؛ و از هیبت او حتی یک سؤال از او نکردم.^۵ و می‌گفت: مردی سه سال در مجلس حسن حضور می‌یافت؛ و از هیبت او حتی یک سؤال از او نمی‌کرد.^۶ و می‌گفت: هر که سخن حسن را شنید، پس از آن، سخن دیگران برای او دلنشین نبود؛ و او که سخن می‌گفت، گویی گوهر و مروارید از دهانش برون می‌آمد؛ و گروهی که پس از او به گفتار می‌پرداختند، گویا غذای خورده شده را استفراغ می‌کردند.^۷ یک بار نیز مردی از ایتوب پرسشی کرد؛ و او در پاسخ وی حدیث حسن را بازگو کرد. مرد بخندید. ایتوب چنان به خشم آمد که چهره‌اش سرخ شد. پس گفت: چرا خندیدی؟ مرد گفت: چیزی نبود. ایتوب گفت: این خنده نیکو نبود؛ به خدا سوگند که چشمانت مردی فقیه‌تر از حسن ندیده است.^۸ پس از مرگ حسن نیز ایتوب یکی از آن دو تن بود که وی را غسل دادند.^۹

یادآوری - در پاره‌ای از منابع، از قول ایتوب سخنی موهن درباره حسن نقل کرده‌اند که بی‌پایگی آن سخن و نادرستی انتساب آن به ایتوب را قبلاً روشن کردیم.^{۱۰}

ابان بن ابی عیاش (م: ۱۳۸ هـ.) درباره این مرد و گزارش‌های او از روایات و سخنان

۱. ابونعیم، ج ۳، صص ۶، ۳، ۹، ۱۰، ۳-۱۲؛ بدوی، ت، صص ۹-۱۸۸؛ امین، ج ۳، صص ۶-۵۲۵.

۲. خویی، مع، ج ۳، صص ۶۷-۲۵۳.

۳. از جمله بنگرید به مجلسی، ب، ج ۱، ص ۱۷۰.

۴. ابونعیم، ج ۲، ص ۱۴۷؛ بدوی، ت، ص ۱۸۷.

۵. ابونعیم، ج ۳، ص ۱۱.

۶. مصطفی الخن، ص ۲۴.

۷. حُصْری، ح، ص ۱۴۴؛ مصطفی الخن، ص ۱۵.

۸. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۶۶.

۹. بیض، ص ۲۰۲.

۱۰. برگردید به صص ۱۸۶، ۲۰۳.

حسن در ستایش امام علی (ع)، و مجبور بودن او به تقیه در پاره‌ای از اظهارات خود، مطالبی در فصول پیشین گذشت^۱ در اینجا می‌افزاییم:

به عقیده کثیری از علمای شیعه، ابان راوی کتاب سلیم بن قیس هلالی بوده؛ و سلیم از اولیای دین، و از اصحاب امام اول تا پنجم شیعه، و با سلمان، ابوذر، مقداد، حذیفه، محمد بن ابی بکر و دیگر یاران امام (ع) پیوندهای استوار داشته؛ و از آنان – و از حسنین (ع) – سخنان و احادیثی شنیده؛ و آنها را در کتابی بسیار معتبر فراهم آورده؛ و پاره‌ای از حوادث مربوط به زندگی خود و صدر اسلام را در آن یاد کرده؛ و چون حجاج در صد تعقیب و قتل او برآمده، گریخته و در خانه ابان بن ابی عیاش پنهان شده؛ و وقتی مرگ خود را نزدیک دیده، کتاب مزبور را به ابان سپرده؛ و او آن را بر امام سجّاد (ع) و امام باقر (ع) خوانده؛ و هر دو بزرگوار آن را تأیید نموده‌اند. نیز گویند که امام صادق (ع) کتاب مزبور را بسیار ستوده و معتبر شمرده است. این است نظر بسیاری از علمای شیعه. برخی نیز مانند ابن الغضائری، نسبت این کتاب را به یکی از اصحاب امام علی (ع) دروغ می‌دانند؛ و صریحاً آن را مجعول می‌شمارند؛ یا مانند شیخ مفید، اخبار آن را بی اعتبار، و درخور اجتناب و غیرقابل اعتماد می‌دانند.^۲ من نیز با توجه به آنچه از استاد بزرگوارم ابوالحسن شعرایی شنیدم، معتقدم که این کتاب – به تعبیر ایشان – از "قصه‌های منحول" یعنی ساختگی و مجعول و یک "رمان دینی" است که مشتی احادیث دروغ و سست و نامعتبر و بعضاً معتبر در آن فراهم آمده است. با این حال، استناد به کتاب مزبور را در اینجا بی اشکال می‌دانم؛ زیرا گرچه نسبت آن به یکی از اصحاب امیر مؤمنان (ع) مردود است، اما چون قدیمی ترین مؤلفان شیعه – همچون نعمانی و کلینی و شیخ صدوق – از آن نقل کرده‌اند، معلوم می‌شود که تألیف آن پیش از ایشان انجام گرفته؛ و شاید بتوان گفت که در میان مؤلفات شیعه، فعلاً کتابی قدیمی تر از این کتاب در دست نیست؛ و آنچه درباره حسن بصری در این کتاب آمده، نشان‌دهنده نظر قدیمی ترین مؤلف شیعی و بلکه نظر

۱. برگردید به صص ۲۳۷، ۵۲-۲۵۰.

۲. خوبی، مع، ج ۸، صص ۲۷-۲۱۷، ج ۱، ص ۱۴۱.

بخشی معتنابه از جامعه شیعی در قدیم‌ترین ازمنه درباره حسن است. افزون بر این که بسیاری از روایات آن، به معتبرترین کتاب‌های محدثان شیعه راه یافته؛ و این حاکی از مقبول بودن آن در نزد ایشان است؛ و لذا استناد به آن در برابر ایشان نابجا نیست؛ و مصداق حدیث الزموم من ذلک ما الزموه انفسهم^۱ است. باری به موجب کتاب مزبور، ابان بن ابی عیاش مدعی است کتاب سلیم بن قیس را - که مشتمل بر مناقب علی (ع) و نکوهش خلفای سه گانه و صحابه همسو و هم پیمان با ایشان است - از سلیم گرفته؛ و به توصیه او در صدد برآمده روایات آن را برای یکی از شیعیان بسیار موثق و مورد اعتماد بازگو کند. پس آن را برده و در خلوت به حسن بصری عرضه کرده - در روزهایی که حسن از شیعیان تندرو بوده؛ و از بیم حجاج در اختفا می زیسته؛ و از کوتاهی خود در یاری امام علی (ع) در جنگ جمل تأسف می خورده است. و حسن با ملاحظه روایات آن کتاب گریسته و گفته: «در این احادیث چیزی جز حق نیست؛ و من آنها را از شیعیان موثق و از دیگران شنیده‌ام»^۲

یادآوری - برخی از علمای بزرگ شیعه مانند مجلسی اول و صاحب روضات، گزارش‌های ابان را مستند استواری برای ستایش از حسن گرفته‌اند^۳ - که بیاید - و استاد بزرگوار محمود شهابی می نویسد: «از سلیم بن قیس استظهار شده که حسن جلیل‌القدر و عظیم‌الشان بوده است»^۴ برخی نیز مطالب این کتاب را دستاویزی برای نکوهش حسن شمرده‌اند که پاسخ آنان را در پیوست‌ها، فصل بیست و دوم آورده‌ام.

سلیمان بن مهران معروف به اعمش (م: ۱۴۸ هـ.) از محدثان و فقیهان و زاهدان جلیل‌القدر و معتمد که بسیاری از علمای شیعه وی را ستوده و به تشیع وی تصریح نموده‌اند؛ و احادیث ائمه (از جمله امام صادق) را به روایت از او نقل، و روایات فراوانی در مناقب امام علی (ع) از زبان او گزارش کرده و گفته‌اند که وی بیش از ده هزار حدیث

۱. آنان را از همان راه که خود را به آن ملزم می نمایند ملزم کنید (طوسی، ته، ج ۸، ص ۵۸).

۲. سلیم بن قیس، ع، صص ۹ و ۱۰.

۳. خوانساری، ج ۳، صص ۲ - ۳۱ (و بنگرید به ص ۳۵۷).

۴. شهابی، ج ۳، ص ۲۱۹.

در مناقب آن حضرت روایت می‌کرده است.^۱

در ستایش حسن نیز این سخن اعمش شنیدنی است: حسن چندان به فراگیری و نگهداری و گردآوری حکمت ادامه داد تا زبانش به عرضه آن تواناگردید.^۲

محمد بن عمر واقدی (۱۳۰-۲۰۷ هـ.) از نامی‌ترین مورخان سده دوم هجری که بسیاری از محققان شیعه، تصریح به تشیع وی کرده‌اند - همچون ابن ندیم، سید حسن صدر، شیخ آقابزرگ، مؤلف ریحانه، سید محسن امین که این آخری وی را از اکابر علما و اعظم حافظان و راویان حدیث می‌شمارد؛ و نکوهش‌های مخالفان شیعه از او را احتمالاً به دلیل تشیع وی می‌داند.^۳ گویند که وی در برابر خلیفه هارون اظهار داشت که ۱۵۰۰۰ خبر مُرسَل (فاقد سند کامل) و ۱۵۰۰۰ خبر مُسنَد (دارای سلسله سند کامل) در مناقب امام علی (ع) روایت می‌کند.^۴ و هم گویند که وی اثر مستقلی در شرح احوال حسن بصری نوشته است.^۵ بنا به روایت وی: «از حسن بصری درباره امام علی (ع) پرسیدند؛ و در مورد وی گمان داشتند که از طریق محبت علی (ع) منحرف است؛ ولی این پندار نادرست بود.» سپس گفتاری از حسن در ستایش امام علی (ع) آورده است.^۶

ابوالحسن علی مسعودی (م: ۳۴۶ هـ.) وی از بزرگ‌ترین مورخان جهان اسلام در طول تاریخ، و از علمای نامی شیعه و جدّ مادری شیخ طوسی بوده؛ و گزارشی از برخورد حسن بصری با عمر بن هبیره را - که نمونه عالی شجاعت و صراحت لهجه است - با لحنی ستایش آمیز آورده؛ و ما پیش از نقل گزارش مزبور، نخست چند جمله‌ای در معرفی عمر بن هبیره می‌آوریم:

۱. محدث قمی، س، ج ۲، صص ۲۷۷-۸؛ نمازی، ج ۷، صص ۷-۲۶؛ اردبیلی، ج ۱، ص ۳۸۳.
 ۲. ابن کثیر، ج ۹، ص ۲۷۹؛ ابونعمان، ج ۲، ص ۱۴۷.
 ۳. صدر، صص ۳-۲۴۲؛ امین، ج ۱، صص ۳۰ تا ۳۲؛ آقابزرگ، ذ، ج ۱، صص ۱۰ و ۱۱ - متن و پاورقی؛ مدرس تبریزی، ج ۶، ص ۲۹۴.
 ۴. نمازی، ج ۸، ص ۲۲۴.
 ۵. اسماعیل پاشا، ج ۱، ص ۶۱۳.
 ۶. ابن ابی‌الحدید، ج ۴، صص ۶-۹۵ (آنچه را واقدی در باب مزایای چهارگانه امام علی از حسن نقل کرده در صص ۹-۲۴۸ آورده‌ایم).

وی یکی از سرداران تبهکار دولت اموی بوده که او را با عنوان بَدوی (بیابانی) و اُمّی (بی سواد) یاد کرده‌اند؛ و در کارنامه او آمده است که در جنگ بارومیان، خلقی بسیار را به اسارت گرفت؛ و چون مطرّف بن مُغیرَه که از والیان و امیران پرهیزگار و در حکمرانی از صالحان بود، برای مقابله با حکّام ظالم و با شعار تشکیل حکومت شورایی قیام کرد، و خلیفه عبدالملک و عامل او حجاج را مخلوع شمرد، و کسانی هم با وی همدستان شدند، حجاج برای سرکوب او سپاهی اعزام داشت؛ و در جنگی که در گرفت، مطرف به قتل رسید؛ و عمر بن هبیره که در قتل او شرکت جسته بود، سر وی را گرفت؛ و حجاج سر را با دست ابن هبیره برای خلیفه فرستاد؛ و او چندان شادمان شد که به ابن هبیره - به پاداش تبهکاری‌هایش در جنگ مزبور - زمینی به تیول داد.^۱ سال‌ها پس از این ماجرا نیز، در روزگار خلافت یزید پسر عبدالملک، خلیفه، ابن هبیره را به حکومت عراق فرستاد؛ و خراسان را نیز به آن ضمیمه کرد. ابن هبیره پس از ورود به بصره، حسن بصری و شَعْبی و ابن سیرین را خواست و به ایشان گفت: راستی که یزید بن عبدالملک خلیفه خداست که در میان بندگانش به خلافت منصوب نموده؛ و از آنان پیمان گرفته که فرمانبر وی باشند؛ و از ما عهد گرفته که در برابر او حرف شنو و مطیع باشیم. او نیز مرا به حکومت نصب نموده؛ و دستورالعمل‌های کتبی برای من می‌فرستد که اجرا می‌کنم. در این مورد نظر شما چیست؟ ابن سیرین و شعبی پاسخی از سر تقیه دادند؛ و عمر به حسن گفت: تو چه می‌گویی؟ سپس مسعودی - بالحنی ستایش آمیز - پاسخ صریح و شجاعانه حسن در برابر آن حاکم جبار را آورده: ای پسر هبیره! آنجا که پای فرمان خدا در میان است، از خلیفه یزید مترس. آنجا که پای او امر یزید است از خدا بترس. خدا تو را از شرّ یزید مصون می‌دارد؛ و یزید تو را در برابر خدا حفظ نمی‌کند. به زودی خدا فرشته‌ای می‌فرستد که تو را از تخت حکومت جدا کند؛ و از فراخنای قصرت به سوی تنگنای قبرت روانه سازد؛ و آن‌گاه تو را جز عمل صالح تو رهایی نبخشد. ای پسر هبیره! من تو را از مخالفت با فرمان خدا برحذر می‌دارم. خدا منصب حکومت را برای یاری دین

۱. زرکلی، ج ۵، ص ۶۸، ج ۷، ص ۲۵۱.

و بندگان خود قرار داده؛^۱ زنهاری که دین و بندگان خدا را - به یاری حکومتی که حقاً از آن خداست - متروک نگذاری؛ زیرا فرمانبری از خلق، در آنجا که مخالفت با فرمان خدا باشد روا نیست.^۲

شیخ صدوق (۳۰۶ - ۳۸۱ هـ.) وی یکی از سه محدث طراز اول شیعی است؛ و بنابر آنچه در گزارش‌های مورد قبول علما آمده، در زمان غیبت صغری و به دعای امام عصر (ع) تولد یافته است.

وی با روایات و سخنان حسن برخوردار است که حاکی است در مجموع وی را مقبول می‌شمارد. زیرا اگرچه روایتی مشتمل بر «نکوهش صیرفیان از قول او» و «اعتراض امام باقر (ع) به کلام وی در این مورد» را آورده؛ که نادرستی این روایت را قبلاً باز نمودیم - و علامه محمدتقی شوشتری می‌نویسد: در این روایت، کلام امام با کلام دیگران خلط شده است^۳ - ولی در کتاب التوحید،^۴ کلامی از ابن ابی العوجا (یکی از زندیقان) نقل کرده که حاکی است «حسن گاهی به سوی قدریان و گاهی به سوی جبریان متمایل می‌شده؛ و عقیده ثابت و پابرجایی نداشته است» و صدوق پس از نقل کلام آن زندیق در این باب، وی را تخطئه نموده و به تباهی باطن و بدزبانی او تصریح کرده و اینکه: وی در گفتگویی بی ادبانه با امام صادق (ع) سخنانی بس ناروا به زبان آورد؛ و

۱. در این جمله و جملات قبل و بعد آن، که حسن خطاب به یک فرمانروای جابر گفته، نیک تأمل کنید و آن‌گاه ببینید یکی از مغرضان کتاب‌ساز، با استفاده از این جملات، چه آشی برای حسن پخته است: (حسن) می‌گفت: خداوند سلطان را برای نصرت دین خود و بندگانش قرار داده است. با خدای نافرمانی مکن یعنی با سلطان مخالفت و ناسازگاری نداشته باش... (حسن بصری چهره... ص ۵۳) و سپس از علمای بزرگ شیعه همچون مسعودی و دیلمی که این روایت را به تفصیل آورده‌اند (بنگرید به صص ۷-۳۴۶) پرسید که چرا چنین معنای خنده‌آوری از کلام حسن استنباط نکرده‌اند؟ و چرا سید بزرگوار علم‌الهدی، در کنار نقل این کلام از حسن، آن همه از وی تجلیل نموده است؟ (مرتضی، ج ۱، ص ۱۵۹ و قبل و بعد آن) و چرا پیشوایان جلیل‌القدر شیعه که در این فصل از آنان یاد کرده‌ایم، حسن را به شجاعت و صراحت لهجه در برابر تبهاران زورمند ستوده‌اند؟ و چرا کسی که شیوه مقتدای بزرگوارش در برخورد با حکومت طاغوت و مخالفان آن را در همین کتاب توضیح داده‌ایم (بنگرید به صص ۸-۱۱۷) می‌کوشد تا چنین تفسیرهای مضحکی از کلام حسن ارائه دهد؟

۲. مسعودی، م، ج ۳، ص ۲۰۱.

۳. شوشتری، ق، ج ۳، صص ۲-۲۰۱.

۴. ص ۲۵۳.

امام (ع) گفته‌های وی را تقبیح فرمود و مردود شمرد.^۱ نیز در جای دیگر از همان کتاب،^۲ روایت بسیار عمیقی به نقل از حسن در باب مشیت و اراده الهی، و در تخطئه مذهب جبریان و مذهب قدریان - و اثبات آنچه شیعیان در این باره معتقدند - آورده که قبلاً ذکر کردیم.^۳ نیز در کتاب امالی، حدیثی را از قول حسن به روایت از ام سلمه همسر پیامبر (ص) نقل کرده - که به موجب آن، انکار ولایت علی (ع) با بت پرستی برابر است - و سپس تصریح حسن به قبول ولایت علی را با این عبارت: «الله اکبر! شهادت می‌دهم...» آورده است.^۴ نیز در آن کتاب می‌نویسد: حسن بصری شنید که برخی می‌پندارند او از امام علی (ع) عیب‌جویی کرده؛ پس روزی در میان اصحاب خود به پا ایستاد و (با رنجیدگی از نسبتی که به او داده بودند) گفت: بر آن شدم تا در خانه‌ام را به روی خود ببندم؛ و دیگر از خانه برون نیایم تا مرگم فرارسد. چنان شنیدم که یکی از شما پنداشته است من از کسی بدگویی می‌کنم که بهترین مردمان پس از پیامبر (ص) و انیس و همنشین آن حضرت، و کسی است که در سختی‌ها و رویدادهای هولناک، غم از دل پیامبر (ص) می‌برده؛ همان که قرآن را خواند و گرامی داشت؛ و نیرویی که به دست آورد - با شکیبایی بر رنج پیکار - در دفاع از حق به کار برد؛ به کتاب پروردگارش عمل کرد؛ و برای پیامبرش - که برادر و پسر عموی او بود - نیکخواهی نمود؛ او بود - و نه دیگر یاران رسول (ص) - که برادر و محرم راز وی بود. در کودکی مجاهده نمود؛ و در بزرگسالی همراه او در راه دفاع از حق پیکار کرد. به پیمان پیامبرش تمسک جست؛ و هیچ مانعی او را از حق باز نداشت. پیامبر (ص) که درگذشت، از وی خشنود بود. دانش و فهم وی و پیشینه‌اش در اسلام، از همه مسلمانان بیشتر بود. خوی‌ها و خصال زیبای او همتا نداشت. نفس خود را از شهوات باز می‌داشت؛ اخلاق او پاکیزه بود؛ و از سنت‌های

۱. صدوق، ت، صص ۴-۲۵۳.

۲. صص ۴۱-۳۴۰.

۳. برگردید به صص ۹-۳۸.

۴. بخش‌های دیگری از این حدیث را در ص ۲۵۰ ترجمه کردیم. نیز بنگرید به امالی صدوق، صص ۶۰-۲۵۹.

پیامبرش پیروی می نمود. اکنون چگونه (می پندارند) که من درباره او سخنی می گویم که به هلاکت منجر می شود؟ آزار خود را از من بازدارید و از مهلکه دوری گزینید.^۱

در آنچه از امالی صدوق آوردیم، نکته درخور توجه آن که وی، مطالب مذکور از قول حسن را، نه به عنوان حدیثی به روایت از او، بلکه به عنوان دفاعیه او در برابر تهمتیه که به وی زده بودند (عیب جویی از امام علی علیه السلام) و به عنوان بیانیه او در توضیح عقاید خود آورده - بدون هیچ ایرادی بر آن. و نقل دفاعیه حسن و بیانیه او در توضیح عقاید خویش، در کتابی که صدوق برای ارائه احادیث شیعه املا کرده، حاکی از اهمیت فراوان آن در نظر وی، و دال بر آن است که آنچه را حسن در تقریر اعتقادات شخصی خود گفته، صدوق در ردیف احادیث شیعه می داند.

راغب اصفهانی (م: ۳۹۶ تا ۴۰۱ ه. ق) از حکیمان و ادیبان معروف که عنوان امیر مؤمنان را به صورت مطلق بر امیر مؤمنان علی (ع) اطلاق نموده؛ و از معاویه که اکثر اهل سنت وی را مقدس می شمارند، به گونه ای نکوهش آمیز یاد کرده؛ و از صاحب بن عبّاد وزیر نامی شیعی، با دعای رحمه الله نام برده؛ و بسیاری از محققان شیعه، تصریح به تشیع وی کرده اند - از جمله محسن امین، آقابزرگ، شیخ حسن بن علی طبرسی.^۲ وی در کتاب های حکمی و ادبی خود، فراوان به اقوال حسن استشهاد نموده؛ و در توضیح معانی و اژه های قرآن و انتقاد از مردم زمانه خویش و بیان ضعف های آدمی و تحلیل موضوعات اخلاقی، از سخنان وی سود جست؛ و از او با دعای رحمه الله تعالی یاد کرده؛ و دانش و فصاحت او را نتیجه آن دانسته که در کودکی به گونه ای اعجاز آمیز، از شیر ام سلمه همسر پیامبر (ص) تغذیه شده است.^۳

شیخ مفید (۳۳۸ - ۴۱۳ ه. ق) یکی از سه چهار عالم طراز اول شیعه در تمام تاریخ. در

۱. صدوق، ۱، صص ۳-۳۵۲.

۲. امین، ۱، ج ۶، صص ۶۱-۱۶۰؛ افندی، ر، ج ۲، ص ۱۷۲؛ آقابزرگ، ذ، ج ۴، صص ۲۳۳، ۲-۳۵۱، ج ۲۶، ص ۱۷۴.

۳. راغب، مر، ص ۱۱۸۳، فهرست اعلام (با ارجاع به ۱۵ مورد نقل قول از حسن در کتاب)؛ ذ، صص ۱۷۲، ۱۱۰، ۳۰۳، ۳۰۸؛ قزوینی، ص ۳۶۹.

موردنظر وی درباره حسن باید دانست که برخی کسان به استناد گزارش‌هایی سست و بی پایه مدعی بودند که:

«حسن قدری مذهب بوده؛ و در هنگام ورود امام علی (ع) به بصره، امام را به دلیل سرکوب آتش‌افروزان جنگ جمل محکوم و تخطئه می‌نموده؛ و در پاسخ راهنمایی ارائه شده از سوی حضرت به وی، سخنانی گستاخانه گفته و حضرت وی را نکوهش و نفرین کرده و...».

اما شیخ مفید با این مدعیان مقابله نموده؛ و از یک سو حدیث مفصلی را که حسن از امیر مؤمنان (ع) درباره مفهوم صحیح قضا و قدر الهی و تخطئه تفسیر اهل سنت از آن، و رد قدری مذهب‌بان روایت کرده آورده؛ و در پایان می‌نویسد: این حدیث، قول امیر مؤمنان را در باب معنی عدل الهی و تخطئه جبر و... آشکار می‌نماید.^۱ و از سوی دیگر روایات متعددی نقل کرده که جملگی دلالت بر محکومیت آتش‌افروزان جنگ جمل در نظر حسن دارد.^۲ و از جانب سوم روایتی مفصل نقل می‌کند که حاکی است حسن - برخلاف آنچه مخالفان او گفته‌اند - در هنگام ورود امام علی (ع) به بصره، نه تنها راهنمایی حضرت را پذیرفته، بلکه به دنبال او روان شده؛ و ملتسانه درخواست نموده که به وی سخنی بیاموزد که خدا او را به آن سود بخشد؛ و امام در پاسخ وی، بالحنی محبت‌آمیز، اندرزها و سخنانی حکیمانه بر زبان آورده است. نیز روایت مفصل دیگری آورده که حاکی است در هنگام ورود امام (ع) به بصره، حسن به درخواست حضرت، او را به خانه‌ای که مورد نظر امام (ع) بوده راه نموده؛ و امام به گونه‌ای معجزه آسا، چند دینار طلا از دل زمین به در آورده؛ و چون از حسن درباره آن سؤال کردند، در جواب گفته: من چیزی نمی‌دانم جز این که گنج‌های زمین برای کسی مانند او (امام) پنهان و ذخیره شده است (تا از دستبرد دیگران مصون بماند).^۳

۱. مفید، ج ۱، ص ۳۱۹ و برگردید به صص ۴۰-۳۹.

۲. مفید، ج ۱، صص ۲۹۷، ۵-۳۸۴، ۴۳۱ (با ارجاع به صص ۷-۲۷۶)، ک، ص ۱۳، ۴۲ و برگردید به ص ۴۹ از همین دفتر.

۳. برگردید به صص ۶-۱۹۳.

یادآوری - به گونه‌ای که قبلاً یاد آور شدیم،^۱ ملاقات حسن با امام در بصره، پس از ورود امام به این شهر در پی پیروزی در جنگ جمل نمی‌تواند باشد. ولی با صرف نظر از زمانی که این ملاقات‌ها در آن روی داده - و حتی با این احتمال بسیار ضعیف که روایات مربوط به این ملاقات‌ها درست نباشد - شک نیست که اقدام شیخ مفید به نقل این روایات، دال بر اعتقاد او به صحت آنها، و نظر مساعد او نسبت به حسن بصری است.

نیز شیخ مفید احادیث متعددی از حسن در مناقب امیرمؤمنان (ع) نقل کرده است. از جمله این حدیث از قول قتاده شاگرد حسن به روایت از او: علی (ع) نخستین کسی بود که ایمان آورد؛ و با پیامبر (ص) نماز گزارد؛ و از همین روی بود که پیامبر (ص) فرمود: فرشتگان هفت سال بر من و علی درود فرستادند.^۲

نیز حدیث پیشگویی امام علی (ع) از شهادت خویش چند ساعت پیش از وقوع این فاجعه.^۳

نیز از کلام حسن در این باب که «ستم‌های برادران یوسف بر او موجب نشد آنان را از مرز ایمان بیرون شناسند و غیر مؤمن بخوانند.» استدلال می‌کند که برخلاف آنچه معتزله عقیده دارند، ارتکاب گناه، موجب خروج از مرز ایمان نمی‌شود.^۴ از جمله مواردی هم که مفید، فتوای حسن را با خلیفه عمر و پیروان وی مخالف یافته، در مورد ازدواج موقت است که برخلاف آنان معتقد به جواز آن بوده است.^۵

ابوعلی مسکویه (م: ۴۲۱ ه. .) از حکمای نامی اسلام که بسیاری از علمای شیعه، تصریح به تشیع وی کرده‌اند - همچون میرداماد، قاضی شوشتری، صاحب ریاض، صاحب روضات، سید محسن امین، شیخ آقابزرگ، صاحب ریحانه، سید حسن صدر که این آخری اعتقاد وی به امام معصوم را ثابت دانسته است.^۶ ابن مسکویه در ستایش

۱. برگردید به صص ۹-۱۸۸، ۷-۱۹۵.

۲. مفید، فص، م، صص ۲۱۵ و ۲۲۱.

۳. مفید، ا، ج ۱، صص ۱۹ و ۲۰.

۴. مفید، فص، م، ص ۱۱.

۵. مفید، ل، ص ۲۱.

۶. صدر، ص ۲۵۵، ۳۸۶، ۴۱۵؛ امین، ا، ج ۳، ص ۱۵۹؛ مدرس تبریزی، ج ۸، ص ۲۰۷؛ آقابزرگ، ط، قرن ۵، ص ۲۸؛ همو، ذ، ج ۴، صص ۶۶، ۲۲۱، ۳۵۱، ج ۲۶، ص ۲۴۶.

حسن بصری می نویسد: اگر یاران رسول (ص) محضر حسن را درک می کردند به او نیازمند بودند - با آن که پدرش از اسیران جنگی و خود او وقتی متولد شد برده بود؛ و بعدها در جرگه موالی درآمد. ابن مسکویه بسیاری از سخنان حکیمانه و توصیه های اخلاقی حسن را آورده؛ و از وی با دعای رحمة الله علیه یاد کرده؛ و پس از نقل سخنی از وی می نویسد: بدان که این کلام، با وجود قَلتِ حروف، معانی بسیاری در بردارد؛ و هم فصیح است و هم شرایط بلاغت، به تمام و کمال در آن رعایت شده است.^۱

حافظ ابو نعیم اصفهانی (م: ۴۳۰ هـ.) از محدثان و زندگی نامه نویسان بزرگ که شیخ بهایی و مجلسی اول و ثانی و میر محمد حسین خاتون آبادی، به تشیع او تصریح نموده اند؛^۲ و در نامه دانشوران، چهل حدیث به روایت از وی در باب ظهور مهدی نقل شده؛ و هم تصریح گردیده که: نقادین حال رجال از فرقه امامیه، استظهار تشیع ابو نعیم نموده اند.^۳

ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیاء^۴ که به عنوان زندگی نامه اولیا و بزرگان دین نگاشته، بیش از سی صفحه را به احوال و اقوال و مناقب حسن اختصاص داده؛ و بسیاری از آنچه ما در این دفتر آوردیم، برگرفته از نوشته های او است.

شریف مرتضی علم الهدی (۳۵۵ - ۴۳۶ هـ.) یکی از سه عالم بسیار بزرگ شیعی که فقهای ما از جمع ایشان با عنوان مشایخ ثلاثه یاد می کنند.

وی در امالی خود، حسن را با عناوین «بارع الفصاحه، بلیغ المواعظ، کثیر العلم، القدوة والغایة، یکی از متقدمان که از تصریح علنی به عدل خدا پروا نمی نمود» یاد کرده و می نویسد: «گویند که وقتی حسن کودک بود، ام سلمه همسر پیامبر (ص) او را در بر می گرفت؛ و سینه در دهان او می نهاد؛ و سینه به نحوی اعجاز آمیز پر شیر می شد؛ و کودک آن را می خورد؛ و گویند آن حکمتی که نصیب حسن شد از همان شیر بود.» نیز

۱. ابن مسکویه، ج، صص ۱۵۹، ۵-۱۶۴؛ امین، ج ۱، ص ۳، ص ۱۶۹؛ ابن مسکویه، هذ، ص ۴-۱۵۳.

۲. خوانساری، ج ۱، ص ۲۷۳؛ مدرس تبریزی، ج ۷، ص ۲۸۵.

۳. نامه دانشوران، ج ۷، صص ۳، ۸ و....

۴. ج ۲، صص ۶۱-۱۳۱.

می نویسد: «تمام اندرزها و گفته‌های حسن در نکوهش دنیا - لفظاً و معنأً یا دست‌کم معنأً - برگرفته از کلام امیرمؤمنان است.» سپس نمونه‌هایی از کلام امام را که مأخذ گفتار حسن بوده آورده؛ و در تجلیل از وی و شیواگویی وی این سخن را نقل می‌کند: «مؤمن چون سخن بگوید فصیح؛ و چون اندرز بسراید نیک خواه است.» مرتضی نمونه‌های متعددی از مواعظ حسنه و نیز برخوردهای شجاعانه حسن با حکام عصر خود را یاد کرده؛ از جمله سخن وی به مسلمة را - که پدرش عبدالملک و برادرانش ولید و سلیمان و هشام و یزید همگی از خلفای مقتدر بودند -؛ وقتی از منبر به زیر آمدی، آنچه را بالای منبر بر زبان راندی به کار بند. نیز این که از مسلمة پرسید: هرگز در تحت حکومت کسی بوده‌ای؟ او پاسخ داد: آری. گفت: هر آنچه را که دوست داشتی حاکمان در حق تو رعایت کنند، تو در حق کسانی که بر آنان حکومت داری رعایت کن.^۱ نیز برخورد بسیار تند او با حجاج را که موجب شد حجاج تصمیم به قتل او بگیرد؛ ولی با دعایی که حسن خواند، خدا شر حجاج را از او دفع کرد. نیز سؤال حجاج از او که حاکی است وی درباره علی و عثمان عقیده‌ای داشته که مورد پسند حکام وقت (دشمنان علی و هواخواهان عثمان) نبوده؛ و طفره رفتن او از پاسخ صریح؛^۲ نیز سخنان حسن در ستایش امیرمؤمنان (ع)؛ و خودداری او از تزویج دختر خود به مردی ثروتمند را؛^۳ و قولی از وی در تفسیر یک آیه و تأیید آن قول.^۴

- یادآوری: برای اینکه اهمیت و ارزش داوری‌های شریف مرتضی را - به عنوان یک عالم بزرگ شیعی - درباره حسن بصری به درستی دریابیم توجه به موارد زیر لازم است:

الف - قرب زمانی و نسبی او به معصوم و این که پدر او «در سال ۳۰۴ ه. تولد یافته؛ و بیست و پنج سال از عمر خود را در دوران غیبت صغری در عراق - که محل حضور

۱. مرتضی، ج ۱، ص ۱۵۹، محدث قمی، س، ج ۱، ص ۲۶۳.

۲. مرتضی، ج ۱، ص ۱۶۱ (تفصیل این ماجرا را در صص ۴۸، ۶۶، ۴ - ۸۳ آورديم).

۳. همان، ص ۱۶۲.

۴. همان، ج ۲، ص ۲۴۷.

نایبان خاصّ امام عصر (ع) بود - سپری کرده؛ و نسب وی با همان تعداد واسطه به موسی بن جعفر (ع) و امامان پیش از آن حضرت می‌رسد که نسب امام عصر (ع) «و خود او علاوه بر پدر، محضر کسانی را درک کرده که دوره غیبت صغری و محضر نواب خاص امام عصر را درک کرده‌اند؛ و از حسین برادر شیخ صدوق که همچون برادرش در دوره غیبت صغری به دعای امام عصر (ع) تولّد یافته روایت کرده است.^۱

ب - اخلاق ملکوتی و کراماتی که از وی نقل کرده‌اند.

ج - جامعیت علمی او و استادی کم‌نظیرش در دانش‌های مختلف: فقه، اصول، کلام، ادب، تفسیر و....

د - تربیت شاگردانی مانند شیخ طوسی که همانندانش را در عظمت مقام علمی، کمتر می‌توان سراغ کرد.

ه - تصنیفات گرانقدر وی در رشته‌های مختلف.

و - نقش تعیین‌کننده او در دفاع از تشیع و ترویج این مکتب.

که اگر مجموع این امتیازات را در نظر بگیریم، هیچ‌یک از علمای شیعه به پای او نمی‌رسند. آری چنین شخصیتی است که حسن بصری را آن‌گونه می‌ستاید؛ افزون بر اینکه وی هیچ‌گونه گرایشی به تصوّف نداشته تا بر داوری او در مورد حسن یا هرکس دیگری تأثیر بگذارد. همچنین در قبول گزارش‌ها و اخبار، بسیار سخت‌گیر بوده؛ و برخلاف بسیاری از محدّثان و گزارشگران، گزارش‌ها و اخباری را که با ملاک‌های درست و عقلی سازگار نمی‌دیده مردود می‌شمرده است.

شریف رضی (۳۵۹-۴۰۶ هـ) وی مؤلف کتاب عظیم نهج البلاغه است؛ و در اثر دیگر خود موسوم به خصائص الائمة،^۲ روایت حسن در پیش‌گویی امیرمؤمنان (ع) از شهادت خود در همان شب شهادت را آورده؛ و در کتاب حقائق التأویل، در مقام تشریح آیات قرآن و تبیین مفاهیم کتاب خدا، از اقوال حسن بصری بیش از تمامی پیشوایان

۱. آقابزرگ، ط، قرن ۴، ص ۱۱۵؛ خوانساری، ج ۴، ص ۲۹۹؛ شوشتری، ج ۱، ص ۱۰۸.

۲. ص ۶۳.

شیعی و سنی سود جسته؛ و در پاره‌ای موارد نیز نهایت تجلیل را از وی معمول می‌دارد. چنان‌که در تفسیر آیه «و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم»^۱ می‌نویسد: محققان علمای راهی میانه و طریقه‌ای برتر اختیار کرده و بر آن رفته‌اند که راسخان در علم، تأویل پاره‌ای از متشابهات را می‌دانند؛ و تأویل پاره‌ای دیگر را که خاص خداست نمی‌دانند. جماعتی از علمای متقدم بر این رأی اند - از جمله حسن بصری.^۲

در تفسیر آیه «کنتم خیر امة...»^۳ دو قول متفاوت نقل می‌کند؛ و سپس یکی از آن دو را که صحیح می‌داند، نسبت آن را به حسن تأیید؛ و به بصیرت نافذ و معرفت درخشان وی گواهی می‌دهد؛ و او را از تخلیطی که در اقوال منسوب به وی دیده می‌شود، تبرئه می‌نماید و می‌گوید: این‌گونه تخلیط‌ها را باید به ناقلان و گزارشگران اقوال نسبت داد نه به محققان علما.^۴

در ذیل آیه «ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء»^۵ می‌نویسد: این آیه از محکم‌ترین دستاویزهای فرقه مَرَجِئَه (مخالفان عدلیه) است؛ و پیشوایان مذهب عدلیه (معتقدان به عدل خدا مانند شیعیان) در کتاب‌هایشان پاسخ آنان را داده‌اند. سپس از میان تمام پیشوایان عدلیه، تنها پاسخ حسن بصری را نقل می‌کند - آن هم دو بار.^۶

شیخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ هـ.) این مرد بزرگ را در عالم تشیع مقامی است که لقب شیخ و شیخ الطایفه - به صورت مطلق - از آن اوست؛ و بیشتر کتاب‌های عظیم در فقه و حدیث و اصول و رجال و تفسیر و کلام و دعا را نخستین بار، او برای شیعه تصنیف نموده است. وی در مقدمه کتاب گرانقدر تبیان - که معروف‌ترین تفسیر شیعه مجمع‌البیان تحریری از آن است - می‌نویسد: آیه‌ای که ظاهر آن به صورت

۱. تأویل آن (آیات متشابه) را جز خدا و کسانی که در علم راسخ‌اند (گامی استوار دارند) نمی‌دانند (آل عمران، ۷).

۲. رضی، ح، ص ۱۲۸.

۳. شما بهترین امتی هستید که... (آل عمران، ۱۱۰).

۴. رضی، ح، صص ۴۰ - ۳۳۸.

۵. خداوند گناه شرک را نمی‌آمرزد؛ و غیر از آن گناه را - از هر که بخواهد - می‌آمرزد (النساء، ۴۸).

۶. رضی، ح، صص ۴۸۵ و ۴۸۸.

تفصیلی حاکی از معنای آن نیست، هیچ‌کس را نرسد که در پیرامون آن به اظهار نظر پردازد؛ یا در تفسیر آن، از یکی از مفسران تقلید کند؛ مگر مفسران در تأویل آیه‌ای اتفاق نظر داشته باشند؛ که در آن حال، به دلیل تحقق اجماع، باید از آن پیروی کرد. زیرا طریقه برخی از مفسران ستوده و مذهب ایشان پسندیده است - مانند ابن عباس، حسن، قتاده، مجاهد و دیگران. و برخی دیگر مذهبی ناپسند دارند - مانند ابوصالح، سُدی، کلبی و دیگران. این که از شیوه نخستین طبقه مفسران. اما مفسران متأخر، هر یک از ایشان، در تفسیر قرآن به حمایت از مذهب خود برخاسته؛ و آیات قرآن را به گونه‌ای که با اصل مقبول در مذهب او تطبیق کند تأویل نموده؛ و جایز نیست که از هیچ یک از ایشان تقلید کنیم...^۱

با توجه به آنچه شیخ طوسی در مقدمه تبیان نوشته، در خلال مجلدات دهگانه این کتاب نیز در میان کسانی که بیش از همه اقوالشان برای تشریح آیات و مفاهیم قرآن نقل شده، اولین نفر ابن عباس و دومین نفر حسن بصری و سومین نفر شاگرد حسن قتاده است که بسیاری از اقوال حسن را در تفسیر روایت کرده است؛ و در تألیف مجمع البیان از شیخ طبری نیز - که در حقیقت تهذیب تبیان و تحریر دیگری از آن است - همین شیوه مراعات شده است.^۲

از نکات درخور توجه آنکه: شیخ طوسی، از سویی حسن بصری و شاگرد او قتاده را دومین و سومین مفسری می‌شمارد که «طریقه‌ای ستوده و مذهبی پسندیده دارند» و از سویی شیوه تفسیری دو مفسر معروف شیعی سُدی و کلبی را ناپسند می‌شمارد. نمونه بهره‌گیری شیخ از اقوال حسن در تفسیر آیات قرآن بروفق معتقدات شیعه را نیز قبلاً (در صص ۶ - ۵۵) آوردیم؛ و ملاحظه کردید که به نقل شیخ، حسن - برخلاف عامه اهل سنت - استناد به قرآن برای اثبات رؤیت باری را تخطئه نموده؛ و خود با استناد به قرآن، عقیده به رؤیت را نفی کرده است.

۱. طوسی، ت، ج ۱، ص ۶.

۲. کریمان، ج ۲، صص ۶ - ۴۴؛ حُصری، ح، ص ۲۱۷.

شیخ در بسیاری از موارد نیز که اقوال حسن در تفسیر آیات و توضیح مفاهیم قرآنی را آورده، تصریح می‌کند که احادیث وارده از طریق ائمه اهل بیت یا مذهب مختار شیعه نیز این معنی را می‌رساند.^۱ چنان‌که گاهی دو یا چند نظریه را ذکر کرده، و سپس به داوری می‌نشیند؛ و نظر حسن را ترجیح می‌دهد؛ برای نمونه آیهٔ «فمن تطوع خيراً» را به روایت از ابن عباس این‌گونه تفسیر می‌کند: «هرکس بیش از یک مستمند را طعام دهد.» و به روایت از حسن این‌گونه: «هرکس یکی از جمله کارهایی را که دین نیکو شمرده انجام دهد.» و می‌گوید: روایت دوم فایده‌اش اعم است.^۳ پاره‌ای دیگر از اقوال حسن در تفسیر آیات قرآن را نیز که شیخ طوسی آورده، در فصل ششم و هشتم یاد کردیم.

اما این‌که در پاره‌ای از گزارش‌های کتاب اختیار معرفة الرجال - از آثار شیخ طوسی - از حسن مذمت شده، پاسخ آن را در صص ۸-۳۰۷ آوردیم.

مؤلفی ناشناخته وی یکی از حافظان و بزرگان شیعه در سده ۵ و ۶ ه. بوده و کتاب پرارجی به جا نهاده که به نام کتاب فی الاخلاق والعرفان منتشر شده است. در این کتاب بسیاری از پندها و سخنان حسن بالحنی ستایش آمیز آمده؛^۴ و گاهی نیز از او با دعای رحمة الله علیه یاد شده است.^۵

عبدالجلیل قزوینی رازی وی در کتاب عظیم النقص که در میان سال‌های ۶۶-۵۵۹ ه. در دفاع از شیعه، و در پاسخ به مخالفان تشیع نوشته، مشاهیر شیعه در میان طبقات مختلف، از صحابه، تابعین، راویان احادیث، متکلمان، فقیهان، مفسران، پیشوایان علم قرائت و سرانجام طبقه زاهدان و عابدان و اهل موعظت و اشارت را برمی‌شمارد و در طبقه اخیر از حسن بصری، شیخ روزگار بایزید بسطامی، بوسعید بوالخیر، شبلی و جنید

۱. طوسی، ت، ج ۲، صص ۲-۱۲۱، ۱۵۶، ۵-۲۱۳، ۲۴۶، ۲۷۵، ۳۴۴، ۴۳۲، ۵۵۷؛ ج ۳، صص ۱۱۷، ۱۴۹، ۳۳۷، ۴۳۱، ۴۴۰؛ ج ۶، ص ۵۰۸ و....

۲. البقرة، ۱۸۴.

۳. طوسی، ت، ج ۲، ص ۱۱۹.

۴. کتاب فی الاخلاق والعرفان، ص ۳۷۶ - با ارجاع به ده مورد در متن کتاب که اندرزها و سخنانی از حسن را در بردارد.

۵. همان، ص ۳۳۱.

و... یاد می‌کند؛ و آنان را می‌ستاید که عدلی مذهب بوده‌اند؛ و مذهب سلف صالح گفته‌اند؛ و از جبر و تشبیه تبراً کرده‌اند؛ و شیعه در این جماعت ظنّ نیکو دارند از بهر آن‌که عدلی و معتقد بوده‌اند.^۱

ابن شهر آشوب مازندرانی (۴۸۹ - ۵۸۸ ه.ق.) از علمای بزرگ شیعه که آثار وی در دانش‌های قرآنی و شرح احوال و اقوال معصومین و معرفی آثار علمای شیعه، همواره مورد توجه بوده است. وی در کتاب‌های خود، از گفته‌ها و روایات حسن در مناقب ائمه و تأیید مبانی شیعه، به وفور سود جست؛ و آنها را با لحنی تأیید آمیز و گاه ستایش آمیز آورده است - از جمله این روایت که آیه «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله»^۲ در ستایش از امام علی (ع) و جانبازی او در خوابیدن به جای پیامبر (ص) در شبی که مشرکان قصد قتل رسول (ص) را داشتند نازل شده است؛^۳ و آیه «اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله لا یستون عند الله»^۴ در ستایش از علی و جایگاه والای او در صحنه جهاد و ایمان، و برتری او بر کسانی که به وی فخر می‌فروختند نازل شده؛^۵ و روایتی که حاکی از مقام عالی علی (ع) در روز رستاخیز است و اینکه: دوستان او به بهشت و دشمنانش به دوزخ می‌روند؛^۶ و این روایت که: در روزگار حیات رسول (ص) برخی از صحابه همچون سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده جراح در مجلسی باده گساری کردند؛ و علی (ع) که نیز در آنجا بود از همراهی با آنان امتناع نمود؛ و آیه‌ای که دالّ بر تحریم قطعی شراب بود در تأیید عمل او نازل شد؛^۷ و این روایت که: علی صدیق امت^۸ و سرور پرهیزگاران است که در آیه «ان للمتقین مفازا»^۹ از آنان یاد شده؛ و

۱. عبدالجلیل قزوینی، صص ۱۳-۲۰۷.

۲. برخی از مردم در طلب رضای حق جان خود را می‌فروشند (البقرة، ۲۰۷).

۳. ابن شهر آشوب، من، ج ۲، ص ۶۴.

۴. آیا آب دادن به حاجیان و بنا کردن مسجد الحرام را مانند (عمل) کسی قرار داده‌اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورد و در راه خدا جهاد کرد؟ در نزد خدا برابر نیستند (التوبة، ۱۹).

۵. ابن شهر آشوب، من، ج ۲، ص ۶۹.

۶. همان، ص ۱۵۶.

۷. همان، ص ۱۷۸.

۸. ابن شهر آشوب، من، ج ۲، ص ۴۱.

۹. به راستی که بهره پرهیزگاران کامیابی است (النبأ، ۳۱).

چهار آیه پس از آن در توضیح پاداش نیکی های اهل بیت او - به صورت خاص - و همه پرهیزگاران - به صورت عام - است؛^۱ و این که عمر گفت: خدا یا به تو پناه می برم که برای مقابله با دروغ و بهتان، علی در کنار من نباشد؛^۲ و این که: علی (ع) در مسلمان شدن بر همه مقدم بود؛^۳ و برخلاف سخن کسانی که برای کم ارزش نشان دادن تقدّم او در مسلمانی، گویند وی در آن هنگام کودک بوده و به سنّ بلوغ نرسیده بود، در آن موقع ۱۵ سال داشته است؛^۴ و اینکه شمار امامان دوازده است.^۵ نیز ستایش های حسن از امام حسن (ع) و خاندان مکرّم آن بزرگوار و تشبیه آنان در وسعت دانش به دریا های سرشار از آب، و در مقام بلند به آسمان های گردنده، و به کشتی نوح که هر که به آن توسّل جست نجات یافت؛^۶ و روایت حسن در نکوهش یزید و معاویه و پدرش ابوسفیان؛^۷ و این که حسن از محضر کسانی اخذ معرفت نموده که آنان از مستفیدان محضر علی (ع) بوده اند؛^۸ و حدیثی که حسن روایت کرده و به موجب آن: جبرئیل برای اهل بیت رسالت (ص) سه گونه میوه از بهشت آورد که هر چه از آن می خوردند تمام نمی شد؛ تا پس از وفات فاطمه (ع) یکی از آنها، و پس از شهادت امام علی (ع) و امام حسین (ع) دومی و سومی آنها - به ترتیب - ناپدید شد.^۹

ابن شهر آشوب شرایط بسیار دشواری را که در روزگار امویان، برای نقل حدیث در فضیلت امام علی (ع) یا نقل روایت از آن حضرت، وجود داشته ترسیم و تصویر می کند؛ و برای توضیح این مدّعا، از جمله به شیوه ای که حسن بصری برای مقابله با این شرایط اتخاذ کرد اشاره می کند که وی چون می خواست حدیثی از امام علی (ع) بازگو کند، از آن

۱. ابن شهر آشوب، من، ج ۲، ص ۹۴.

۲. همان، ص ۳۱.

۳. همان، ص ۷.

۴. همان، ص ۱۲.

۵. ابن شهر آشوب، م، ج ۲، ص ۵۶؛ همو، من، ج ۱، صص ۴-۲۹۳.

۶. ابن شهر آشوب، م، ج ۱، ص ۲۰۰.

۷. ابن شهر آشوب، من، ج ۴، ص ۲۲.

۸. همان، ج ۲، ص ۴۴.

۹. ابن شهر آشوب، من، ج ۳، صص ۲-۳۹۱.

حضرت با نام مستعار «ابوزینب: پدر زینب» یاد می‌کرد.^۱
 سخنان صریح و شجاعانه حسن در تخطئه برداشت عامه اهل سنت از قضا و قدر نیز در کتاب ابن شهر آشوب انعکاسی گسترده یافته و این هم نمونه آنها:
 - ابومریم که از دوگانه گرایان بود به ابوموسی اُسواری^۲ گفت: شما می‌گویید که این کارهای زشت را خدا مقدر می‌دارد؛ و سپس کسانی را که مرتکب این کارها می‌شوند عذاب می‌کند! اگر چنین نمی‌گفتید دین شما (اسلام) دین خوبی بود. حسن گفت: این سخن، حجت خدا بود که بر زبان ابومریم جاری شد؛ به او بفهمانید ما چنین عقیده‌ای که او به ما نسبت داده نداریم؛ و این عقیده بی‌خردان ماست. چون این کلام به گوش ابومریم رسید مسلمان شد.^۳

- فضیل بن بَرّجان را برای تبهکاری‌هایش به دار می‌زدند. حسن بر او بگذشت و به وی گفت: تو را چه واداشت که دزدی کنی؟ پاسخ داد: قضا و قدر الهی! حسن گفت: ای لئیم بی‌خرد! دروغ می‌گویی! آیا خدا مقدر داشته که (تو مرتکب جرم شوی و آنگاه) بر دارت کنند؟^۴

- ابومعشر کوفی می‌گفت: راستی که خداوند خلقی را آفرید و گفت: اینها برای دوزخ اند و اینها برای بهشت! حسن گفت: ای لئیم بی‌خرد! آیا خدا بهشتی و دوزخی بودن را با قرعه کشی در میان بندگان مشخّص می‌کند؟^۵
 ابن شهر آشوب در توضیح مخالفت حسن با نظر عامه ستیان در باب تقدیر، سخنانی

۱. مجلسی، ب، ج ۲، ص ۳۸ (این سخن را که مجلسی از ابن شهر آشوب نقل کرده، مورد تأیید خود او هم بوده است).

۲. در مأخذ چنین است و گمان می‌کنم درست آن، موسی بن سیار (یاسنان) اُسواری بصری (م ۱۵۰ هـ.) است؛ که برخی وی را (مانند حسن) قدری می‌پنداشتند. وی از اعجوبه‌های دنیا بود؛ و در دو زبان فارسی و تازی به فصاحت سخن می‌گفت. وقتی می‌نشست، یک سوی او فارسی زبانان و یک سو عربان می‌نشستند. و آن‌گاه آیتی از قرآن می‌خواند؛ و برای پارسی زبانان به فارسی و برای عربان به عربی تفسیر می‌کرد. چنان‌که معلوم نبود به کدام زبان تفسیرش نیکوتر است (زرکلی، ج ۷، ص ۳۲۳).

۳. ابن شهر آشوب، م، ج ۱، ص ۱۹۶.

۴. همان، ص ۲۰۲.

۵. همان، ص ۱۸۰.

راکه او از امیر مؤمنان (ع) در این باره روایت کرده،^۱ و نامه‌ای را که امام حسن (ع) در پاسخ سؤال وی در این مورد نوشته آورده؛^۲ و می‌نویسد: چون حجاج (دشمن مقتدر و خونخوار علی) نظر حسن را در مورد قضا و قدر پرسید، وی در پاسخ نوشت: بهترین سخنی که در این باره می‌شناسم از آن امیر مؤمنان علی علیه‌السلام است که فرمود...^۳

محمد ابن ادریس حلی (ح ۵۴۳-۵۹۸ هـ). از بزرگ‌ترین فقیهان تاریخ شیعه. در تفسیر وی بر قرآن کریم، حسن یکی از دو سه نفری است که بیش از هر کس دیگری، برای تبیین معانی آیات قرآن و تشریح مضامین مندرج در کتاب الهی، از اقوال و روایات آنان استفاده و بدان استناد می‌شود؛ برای نمونه: در صد صفحه اول آن،^۴ بیش از پنجاه بار اقوال و روایات حسن نقل شده است.^۵ و چون تفسیر او منتخب تفسیر تبیان تألیف شیخ طوسی است، به احتمال قوی همان نظر حرمت آمیز شیخ نسبت به حسن را که در مقدمه تبیان انعکاس یافته،^۶ او نیز داشته است؛ منتهی چون نسخه‌های خطی موجود از تفسیر ابن ادریس، فاقد بخش‌های نخستین کتاب است،^۷ انعکاس اظهار نظر شیخ را در کتاب ابن ادریس به صورت صریح نمی‌توان یافت؛ ولی در متن کتاب، همان شیوه شیخ که بیشترین بهره‌برداری از اقوال و روایات حسن باشد اعمال شده است.

۱. ابن شهر آشوب، م، ج ۱، صص ۸-۱۹۷.

۲. همان، ص ۲۰۰.

۳. همان، ص ۲۰۱.

* نمونه‌های دیگر سخنان و روایات منقول از حسن در کتاب متشابه القرآن تألیف ابن شهر آشوب: ج ۱، صص ۱۷، ۱۹، ۳-۲۱، ۲۶، ۹-۲۸، ۳۴، ۴۰، ۴-۵۳، ۶۷، ۷۴، ۷۶، ۸۳، ۹۶، ۱۰۰، ۱۸۰، ۱۸۱، ۸-۱۹۴، ۸-۱۹۶، ۲۰۰ تا ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۴۰، ۲۴۱ (که پس از نقل کلامی از حسن می‌نویسد: این همان سخن امیر مؤمنان است) ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۶۰؛ ج ۲، صص ۶، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۵، ۳۲، ۴۱، ۵۶، ۶۰، ۷۰، ۸۶، ۸۴، ۹۴، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۶، ۲۱-۱۲۰، ۹-۱۲۷، ۵-۱۳۴، ۱۳۸، ۱۸۳، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۱ (سه نقل قول از حسن) ۲۶۲، ۲۴۴.

۴. نسخه چاپ شده از صص ۱۹ تا ۱۱۷.

۵. بنگرید به منتخب تبیان، صص ۲۰ تا ۲۲، ۲۹، ۳۱، ۳۶، ۷-۴۶، ۵۳، ۵۷، ۵۹، ۳-۶۱، ۹-۶۶، ۷۲، ۵-۷۴، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۹-۸۵، ۲-۹۱، ۵-۹۹، ۴-۱۰۲، ۱۰۶، ۹-۱۰۸، ۱۱۷ (در بسیاری از صفحات مزبور، بیش از یک نقل قول و روایت از حسن به چشم می‌خورد).

۶. برگردید به همین دفتر صص ۸-۳۳۷.

۷. نسخه چاپی، از تفسیر سوره بقره، آیه ۱۳۶ آغاز می‌شود.

ابن ادریس - ظاهراً به تبع شیخ طوسی - در بسیاری موارد از تفسیر خود، پس از نقل قول یا روایتی از حسن، تصریح می‌کند که قول و روایت مزبور، با آنچه از امامان اهل بیت رسیده و مقبول شیعیان است یکی است.^۱

در پاره‌ای موارد نیز که نظریه حسن را با قول مشهور در میان علمای شیعه مخالف می‌بیند، در مقام توجیه آن برمی‌آید. فی‌المثل کلام حسن را در این باره که خدا توبه قاتل را نمی‌پذیرد، این‌گونه توجیه می‌کند که: مردی می‌خواست کسی را بکشد و سپس توبه کند. و حسن برای اینکه وی را از دست زدن به چنان جنایتی بازدارد گفت: خدا توبه قاتل را نمی‌پذیرد.^۲

سید بن طاوس (۵۸۹-۶۴۶ هـ). این مرد الهی در جایگاهی است که هیچ‌یک از علمای شیعه را به لحاظ مقامات روحانی و معنوی با او برابر نمی‌شمارند. وی در کتاب‌های متعدد خویش، روایات فراوانی از حسن در باب سوره‌ها و آیات قرآنی و تفسیر آنها، و در مناقب اهل بیت و ظهور مهدی (ع) و امر پیامبر (ص) به جنگ با معاویه و بعضاً در باب احکام فقهی آورده؛^۳ و در تخطئه جبرگرایان اهل سنت، از جمله به کلامی که حسن - در پاسخ حجاج - از امام علی (ع) نقل کرده استناد می‌نماید؛^۴ و از شاگرد حسن قتاده روایت کرده است که: حسن آیه ۴۱ از سوره حجر را به این‌گونه می‌خواند: هذا صراط علی مستقیم؛^۵ و چون معنی این قرائت را از او پرسیدم گفت: آیه می‌گوید که این راه علی بن ابی طالب؛ و دین او، راه و دین راست است؛ پس پیرو آن راه باشید؛ و به آن متوسل شوید که راهی روشن است و انحراف در آن نیست.^۶ نیز سید دعایی از حسن نقل کرده؛ و در باب

۱. برای نمونه بنگرید به ج ۱، صص ۴۷، ۵۷، ۶۷، ۷۹، ۸۸، ۱۰۲، ۱۲۱، ۱۵۷، ۱۶۵، ۲۹۴ و....

۲. ابن ادریس، م، ج ۱، ص ۱۶۵.

۳. برای نمونه بنگرید به ابن طاوس، س (با راهنمایی ص ۶۴۱ از فهرست اعلام)؛ همو، ام، ص ۹۶؛ همو، م، صص ۵۴، ۱۶۹.

۴. ابن طاوس، ط، ج ۲، ص ۲۲.

۵. این قرائت، مانند قرائت حسن از پاره‌ای آیات دیگر که قبلاً به اشاره از آنها یاد کردیم (ص ۷۵) با قرائت جمهور مخالف است؛ و از قرائت شاذّه محسوب می‌شود؛ و در کتابت مصحف هم مقبول واقع نشده و به نقل آنها در روایات بسنده کرده‌اند.

۶. ابن طاوس، ط، ج ۱، ص ۱۴۰.

خواص آن دعا، از قول حسن بالحنی تأیید آمیز آورده است که: من از بیم حجاج پنهان شده بودم؛ و این دعا را می خواندم؛ و خدا شرّ او را به برکت این دعا از من بازداشت؛ و شش بار بر من وارد شدند؛^۱ و من آن دعا را خواندم؛ و خداوند بینایی را از ایشان گرفت (که مرا ندیدند). پس تو نیز آن را برای آمرزش تمام گناهان بخوان؛ و سپس حوائج دنیوی و اخروی ات را بخواه که ان شاء الله برآورده خواهد شد. نیز دعای دیگری از حسن نقل کرده؛ و در باب خواص آن دعا، از قول حسن بالحنی تأیید آمیز آورده است: (به برکت این دعا) من شش بار بر کسانی (از دشمنان) وارد شدم و ایشان مرا ندیدند؛ و در حالی که حجاج تصمیم به قتل من داشت، بر وی درآمدم؛ و او از آن تصمیم منصرف شد؛ و مرا اکرام کرد.^۲

افزون بر این همه، سید بن طاوس حسن را از مقبولان شمرده؛ و بر شایستگی او مهر تأیید زده است.^۳

خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷ - ۶۷۲ هـ.) وی بزرگ ترین ریاضی دان و متکلم شیعه بوده؛ و در مقام گفتگو از حفظ صحت روان، از کلام حسن بهره گرفته؛ و از او با دعای رضی الله عنه یاد کرده است.^۴

شمس الدین محمد آملی (م: ۷۵۲ هـ.) وی از دانشمندان و حکمت شناسان نامی شیعی در سده هشتم بوده؛ و یکی از مهم ترین دائرةالمعارف های فارسی (نفایس الفنون) را تألیف کرده است. در این کتاب، بارها از حسن بصری با حرمت و گاهی با دعای رحمة الله علیه (ره) یاد شده؛ و گزارشی از یک رؤیای صادقه او - مشتمل بر پیام الهی برای بشر

۱. در متن چاپ شده مهج الدعوات تألیف ابن طاوس (۶ - ۳۶۴) عبارت به گونه ای است که مفهوم آن ورود حجاج بر حسن است؛ ولی از جمله بعد که به صیغه جمع (ابصارهم) آمده، برمی آید که مقصود ورود مأموران حجاج بر حسن است نه خود او.

۲. ابن طاوس، جم، ص ۲۱۸ (گزارش اخیر ظاهراً مربوط به همان حادثه ای است که در کتاب شریف مرتضی نیز انعکاس یافته است - برگردید به ص ۳۳۵).

۳. قاضی شوشتری، مج، ج ۲، ص ۷؛ خوانساری، ج ۳، ص ۳۵.

۴. خواجه طوسی، ص ۱۵۷ - ستایش خواجه از کلام حسن و توصیه او به استفاده از آن را در ص ۳۷۲ خواهیم آورد.

حافی - نیز آمده است - که موجب شد بشر از گناهان خود توبه کند و رو به عالم پارسایی و زهد بیاورد.^۱

حسن بن ابوالحسن دیلمی وی با فخرالمحققین که در سال ۷۷۱ ه. در گذشته معاصر بوده؛ و آثار متعددی تألیف کرده از جمله اعلام الدین و نیز ارشاد القلوب - در دو مجلد: ۱. مواعظ، ۲. فضائل امام علی (ع) - که علمای شیعه در آن به دیده قبول نگریسته اند؛ و سید علی خان مدنی ابیاتی در ستایش آن سروده؛ و هم تلخیص^۲ و هم به فارسی ترجمه شده؛^۳ و مؤلف در آن، احادیث پیامبر (ص) و امامان اهل بیت و سخنان - به گفته خود - صلحای تابعین را ذکر کرده؛^۴ چنانکه بارها اندرزهای حسن را آورده؛^۵ و حدیثی به روایت از او در باب مقام والای امام علی (ع) در روز قیامت و نیکبختی دوستدارانش و شقاوت دشمنانش نقل کرده؛^۶ و به استمداد حسن از امام حسن (ع) برای شناخت معنای صحیح قضا و قدر اشاره، و نامه امام در پاسخ او را آورده است.^۷ نیز این روایت را که وقتی عبدالملک خلیفه مقتدر اموی و عامل زورمند و تبهکار او حجاج، از حسن درخواست کردند که معنای صحیح تقدیر را برای آنان توضیح دهد، وی بی اعتنا به دشمنی ایشان با امام علی (ع) در پاسخ نوشت: من در این باره، از سخن علی علیه السلام رساتر ندارم که گفته است....^۸ همچنین جواب حسن به عمر بن هبیره^۹ را نقل کرده که نمونه اعلای شجاعت و صراحت است؛ و به موجب روایت او: چون عمر بن هبیره از سوی خلیفه

۱. آملی، ج ۲، ص ۱۲۵، ج ۱، صص ۹-۳۸۸، ۵۰۱ (البته گزارش مزبور را با توجه به آنچه در ص ۱۸ گفتیم نمی توان پذیرفت؛ ولی این امر زیانی به مقصود ما که اثبات مقبولیت حسن در نزد شمس الدین آملی است نمی رساند - برای آشنایی با این دانشمند و گرایش های مذهبی او بنگرید به مقدمه مجلد اول از کتاب نامبرده به قلم استاد بزرگوار شادروان ابوالحسن شعراپی و به آقابزرگ، ذ، ج ۲۴، ص ۲۴۱).

۲. آقابزرگ، ذ، ج ۱، ص ۵۱۷.

۳. مشار، ج ۱، ص ۲۲۹.

۴. دیلمی، ر، ص ۱۲.

۵. همان، صص ۵-۲۴.

۶. همان، ص ۲۳۵.

۷. همان، صص ۳-۱۶۲.

۸. دیلمی، ع، ص ۳۱۶.

۹. وی یکی از تبهکاران زورمند روزگار بوده؛ و برای آشنایی بیشتر با او بنگرید به صص ۹-۳۲۷.

بیدادگر اموی منشور حکومت عراق را گرفت و به آن سرزمین آمد، شعبی^۱ و حسن را طلبید و به آن دو گفت: خلیفه^۲ از من بیعت گرفته که هرچه امر کند بشنوم و اطاعت کنم. سپس مرا به حکومتِ عراقِ شما گماشته؛ و پیاپی فرمان‌های کتبی از سوی او به من می‌رسد که باید مستمری‌های مردم را قطع کنم؛ و گردن آنها را بزنم؛ و اموالشان را بگیرم. در این مورد نظر شما چیست؟ شعبی از ترس، پاسخی سست – و نه بر وفق آنچه در دل داشت – بر زبان آورد؛ اما حسن به وی گفت: عمر! من تو را از این که به خاطرِ خشنودیِ خلیفه، خدا را به خشم بیاوری برحذر می‌دارم. بدان که خدا تو را از گزندِ خلیفه مصون می‌دارد؛ و خلیفه – و همه مردم روی زمین – نتوانند تو را از کیفری که خدای تعالی برای ظالمان مقرر داشته رهایی بخشند. آیا درست است که از جانب خدا کتابی (:قرآن) بیاید و در آن تو را موظف دارد که به کتاب او عمل کنی؛ و دادگر و نیکوکار باشی؛ و کتاب پیامبرت یعنی سنتِ رسول خدا نیز همین وظایف را بر عهده تو بگذارد؛ و آن‌گاه مکتوبی از سوی خلیفه بیاید؛ و تو را به کارهایی برخلاف اینها امر کند؛ و تو کتاب خدا و سنت پیامبر خدا را رها کنی؛ و مکتوب خلیفه را دستورالعمل قرار دهی؟ راستی که این کار، جنگ بزرگ با خدا و زیانی آشکار است. تقوا پیشه کن؛ و از خدا بترس؛ و از مخالفت با او برحذر باش که به زودی فرشته‌ای (فرشته مرگ) به سراغت می‌آید؛ و تو را از تخت بلند پایه‌ات به زیر می‌کشد؛ و از فراخنای قصرت به سوی تنگنای قبرت روانه می‌دارد؛ و در آن هنگام جز کردار نیکوی تو گشایشی در کار تو پدید نیامورد؛ و جز کردار زشت تو موجب وحشت نگردد. و بدان که اگر تو خدا را یاری دهی، تو را یاری نماید؛ و گام‌هایت را استوار دارد. زیرا به راستی خداوند ضامن شده است که هر که آیین خدا را عزیز دارد، وی را عزیز دارد؛ و هر که او را یاری کند، به وی مدد رساند. خداوند فرموده است: به راستی هر که خدا را یاری کند خدا او را یاری می‌نماید.^۳

یادآوری - به دلیل لحن ستایش آمیزی که مؤلف ارشاد القلوب نسبت به سخنان

۱. در نسخه چاپی ارشاد القلوب اشتباهاً سبعی ضبط شده است.

۲. نام این خلیفه، در ارشاد القلوب - اشتباهاً - هشام ضبط شده؛ و یزید بن عبدالملک صحیح است.

۳. الحج، ۴۰ (دیلمی، ر، صص ۹-۶۸).

حسن و خود او داشته، کسانی که کتاب او را رونویس یا حروف چینی و تصحیح کرده‌اند، بعضاً مقصود از حسن در آن کتاب را امام حسن (ع) پنداشته و اقوال حسن را به امام نسبت داده‌اند؛ چنان‌که این جمله «لقد اصیحت اقوام کانوا ینظرون الی الجنة و نعیمها و النار و جیمها یحسبهم الجاهل مرضی و ما بهم مرض او قد خولطوا و انما خالطهم امر عظیم» را به امام حسن (ع) منسوب داشته‌اند^۱ در حالی که این جمله - با تفاوت‌هایی اندک - همان است که از حسن بصری روایت شده؛ و البته او مضمون آن را از خطبه امام علی (ع) گرفته است.^۲ همچنین این جمله که در ارشاد القلوب به امام حسین (ع) منسوب گردیده: یابن آدم! انما انت ایام کلما مضی یوم ذهب بعضک^۳ از معروف‌ترین گفته‌های حسن بصری است؛^۴ و ظاهراً بر اثر تحریف نام حسن به حسین چنین تخلیطی روی داده است. و مؤید آنچه گفتیم اینکه در جامع‌ترین کتاب حدیث شیعه - بحار الانوار - دو جمله یاد شده به عنوان کلام منقول از امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیامده است.

سید حیدر آملی (۷۱۹-۷۸۷ ه. ق) وی حسن را از عظیم‌ترین شاگردان و بزرگ‌ترین مریدان علی علیه السلام و سیدالتابعین خوانده؛ و از او با دعای رضی الله عنه یاد می‌کند؛ و تصریح می‌نماید که صوفیان، معارف خود را از طریق کمیل و حسن بصری از امام علی علیه السلام فرا گرفته‌اند؛ و امام علی علیه السلام ذکر را به حسن تلقین کرده؛ و حسن از دست وی خرقة پوشیده است.^۵

در مجموعه‌ای به خط سید حیدر نیز که در کتابخانه مرکزی دانشگاه موجود است، دو اثر از حسن بصری دیده می‌شود:

۱. نامه‌ای به امام حسن (ع) که در آن استدعا کرده او را از حقایقی که خدا اهل بیت را درباره قضا و قدر به آن دانا گردانیده آگاه سازد. و در دنباله نیز پاسخ امام (ع) در تخطئه

۱. دیلمی، ر، ص ۷۶.

۲. برگردید به صص ۴-۲۶۳.

۳. دیلمی، ر، ص ۴۰.

۴. ابونعیم، ج ۲، ص ۱۴۸ و بنگرید به صص ۴-۳۷۳.

۵. حیدر آملی، ج، ص ۲۲۳؛ همو، ن، صص ۳-۵۰۲؛ همو، ت، ج ۱، صص ۲۰-۵۱۹، ۵۲۳.

جبر و تأیید اختیار برای انسان در عین لزوم اعتقاد به قضا و قدر.
 ۲. نامهٔ خلیفه عبدالملک به حسن که در آن از وی درخواست کرده است نظر خود را دربارهٔ قضا و قدر توضیح دهد. و در دنباله نیز پاسخ مفصل حسن به وی که ترجمهٔ آن در صص ۳۸-۴۱۹ خواهد آمد.

سید حیدر در استنساخ این دو اثر نیز حرمتی را که حسن در دیدهٔ وی داشته آشکار ساخته؛ و کراراً از وی با دعای رحمة الله علیه یاد می‌کند.^۱

ابن ابی‌جمهور احسایی (۸۳۸-۹۰۶ ه.ق) وی در المجلی کسانی را که از طریق القاء و سرّ، و نه تعلیم و تعلّم، علوم را از امام علی (ع) فرا گرفتند بدین گونه یاد می‌کند: حسنین علیهما السلام، صحابهٔ شایسته همچون سلمان و...، از تابعین کمیل و حسن بصری که علم اصحاب باطن به این دو باز می‌گردد.^۲

یادآوری - یکی از کتاب‌سازان مغرض و ناآگاه که تاکنون چند بار از انبان پر از دروغ و دشنام او در نکوهش حسن بصری یاد کردیم، ابن ابی‌جمهور را نیز به دلیل ستایش از حسن تخطئه کرده است^۳ - با این تصوّر باطل که وی در تجلیل از مقام حسن تنهاست؛ ولی خوانندگان محترم این دفتر که خصوصاً در این فصل، داوری‌های حرمت‌آمیز ده‌ها تن از مشاهیر و علمای بزرگ شیعه دربارهٔ حسن را ملاحظه می‌کنند، نیازی به دفاع از مقام بلند ابن ابی‌جمهور ندارند.

ملا فتح الله کاشانی (م: ۹۸۸ ه.ق) از علمای بزرگ که تفسیر او موسوم به منهج الصادقین، یکی از دو تفسیر بسیار مهم شیعه به فارسی است. وی در کتاب نامبرده - برای توضیح مفاهیم قرآنی و تبیین آیات کلام الله - در موارد بی‌شمار، از روایات و اقوال حسن سود جسته؛ و در بسیاری از موارد نیز قبل یا بعد از نقل روایت و قولی از وی، تصریح می‌نماید که قول و روایت مزبور، با آنچه از امامان اهل بیت رسیده و مقبول شیعیان است، یکی است و به عنوان نمونه:

۱. میراث شهاب، س ۱۲، ش ۱ و ۲، صص ۸-۲۵۵.

۲. ابن ابی‌جمهور، م. نسخهٔ خطی.

۳. حسن بصری چهرهٔ...، ص ۶۰.

- جمله «العفو هو الوسط من غير اسراف ولا اقتار»^۱ را به حسن و امام صادق (ع) هر دو نسبت می‌دهد.

- می‌نویسد: مذهب امامیه آن است که خمر محرم (حرام) بوده در جمیع شرایع؛ و در هیچ شریعتی مباح نبوده... و حسن بصری گفته که «قل فیهما اثم کبیر»^۲ دلیل است بر تحریم خمر در جمیع ادیان.^۳

- ایام معدودات یعنی عشر ذی الحجّه؛ و این قول ابن عباس است و حسن و اکثر علما؛ و از ائمه هدی علیهم السلام نیز مروی است.^۴

- در تفسیر آیه فمن اعتدی بعد ذلک^۵ قولی را نقل کرده و می‌نویسد: و این قول ابن عباس و حسن و قتاده و مجاهد است و مروی از ابی جعفر (امام باقر) و ابی عبدالله (امام صادق) علیهما السلام.^۶

- در تفسیر آیه ما اصبرهم علی النار^۷ از امام صادق (ع) نقل کرده که: یعنی چه دلیرند ایشان بر عملی که موجب دوزخ است! و حسن و قتاده نیز بر اینند.^۸

ملاً فتح الله گزارش پاره‌ای از سخنان شجاعانه حسن در تجلیل از امیر مؤمنان (ع) در برابر حجّاج - دشمن مقتدر و خونخوار علی (ع) - را نیز بالحنی ستایش آمیز آورده است و این هم نمونه:

شعبی روایت کرده که ما در بصره بودیم به نزدیک حجّاج بن یوسف. و جمعی از اولاد مهاجر و انصار و اکثر قاریان مدینه و شام آنجا حاضر بودند - هر یک بر مرتبه خود

۱. مراد از عفو در آیه ۲۱۹ از سوره بقره عبارت است از میانه روی و دوری‌گزیدن از اسراف و بخل (فتح الله کاشانی، ج ۱، صص ۳-۵۰۲).

۲. بگو در آن دو (باده‌گساری و قمار) گناهی بزرگ است (البقره، ۲۱۹).

۳. فتح الله کاشانی، ج ۱، ص ۴۹۹.

۴. همان، ص ۴۶۹.

۵. و کسی که پس از آن تجاوز کند... (البقره، ۱۷۸).

۶. فتح الله کاشانی، ج ۱، ص ۴۰۴.

۷. چه چیز آنان را بر دوزخ گستاخ گردانید (البقره، ۱۷۵).

۸. فتح الله کاشانی، ج ۱، ص ۳۹۳ (برای پاره‌ای از دیگر مواردی که از حسن - تنها در ج ۱ - نقل قول شده، بنگرید به همان مجلد، صص ۴۹۷، ۴۸۵، ۴۷۹، ۴۶۷، ۴۶۳، ۳۸۹، ۳۶۳، ۳۴۱، ۴۰-۴۱، ۳۳۹، ۳۳۳، ۳۰۷).

نشسته، حسن بصری از در درآمد. حجاج بفرمود تا برای او کرسی بنهادند در مقابل تخت وی. و او را بر آنجا نشانند؛ و اکرام و تعظیم تمام در حق وی مرعی داشت؛ و به مکالمه و محاوره مشغول شدند. در اثنای کلام، حدیث امیر مؤمنان (ع) را در میان انداختند؛ حجاج بر آن حضرت نفرین کرد و ناسزا گفت. ما نیز از خوف او متابعت وی کردیم. حسن بصری خاموش بود و هیچ نمی‌گفت. حجاج روی به او کرد و گفت ای ابوسعید (کنیه حسن) در حق علی (ع) چه می‌گویی و رأی تو در باب او چیست؟ گفت: حق تعالی می‌فرماید که «و ما جعلنا القبلة التي كنت عليها الا لنعلم - تا آنجا که - الا علی الذین هدی الله». ^۱ بعد از آن گفت: پس علی از آن کسانی بود که حق تعالی شرف هدایت و رسوخ ایمان به او ارزانی فرموده؛ تغییر قبله بر او شاق نیامد؛ و اول کسی بود که پس از تغییر قبله، اقتدا به حضرت رسالت (ص) نمود؛ و او پسر عم رسول خدا و داماد اوست؛ و محبوب‌ترین خلق و نزدیک‌ترین مردمان به او. و او را نزد خدا سابقه‌ای است که نه تو و نه کسی دیگر از مردمان، آن را رد نتواند کرد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء. ^۲ حجاج چون این بشنید ساکت شد و هیچ نگفت. ^۳

قاضی نورالله حسینی مرعشی شوشتری (۹۵۶ - ۱۰۱۹ ه.ق) وی در اعتراض به برداشت‌های ضد شیعی اهل سنت از موضوع قضا و قدر، بخشی از نامه حسن در رد جبریان را با لحنی تأیید آمیز آورده؛ ^۴ و با اشاره به اختلاف نظر علمای شیعه در مورد حسن، قول به مقبولیت وی را از سید بن طاوس نقل می‌کند؛ و سپس یاد آور می‌شود که آنچه گفته‌اند که امام حسن (ع) مکتوبی مشتمل بر تعریضات به حسن نوشته، به صحت نپیوسته است. ^۵

شیخ بهایی (۹۵۲ - ۱۰۳۰ ه.ق) ادیب و ریاضی دان و فقیه بزرگ شیعی بسیاری از

۱. ما قبله‌ای را که به سویش بودی بگردانیدیم؛ تا آنان را که پیرو پیامبرند، از کسانی که از او روگردانند معلوم داریم. اگرچه تغییر قبله جز بر کسانی که خدا هدایتشان کرده دشوار بود (البقرة، ۱۴۳).
 ۲. و این لطف الهی است در مورد هر که بخوهد (الجمعة، ۴).
 ۳. فتح الله کاشانی، ج ۱، صص ۴۰ - ۳۳۹.
 ۴. قاضی شوشتری، ج ۱، ص ۳۲۷.
 ۵. قاضی شوشتری، مج ۲، ص ۷؛ خوانساری، ج ۳، ص ۳۵.

روایات و اقوال و مواعظ حسن و سخنان او در تفسیر آیات قرآن را آورده^۱ - از جمله روایتی که حاکی است حجاج حاکم خونخوارِ معاصر با حسن، در باب قضا و قدر پرسشی از او کرد. و او برای پاسخ‌گویی، سخنی از امام علی (ع) را به وی عرضه نمود؛ و با وجود دشمنی شدید حجاج با امام، پاسخ وی با این جمله آغاز می‌شد: در پاسخ این پرسش، جز آنچه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام گفته است چیزی نمی‌دانم.^۲ شیخ بهایی افزون بر آنچه از حسن نقل کرده، خود او را نیز با حرمت فراوان و با دعاهایی همچون: رحمه‌الله، رحمه‌الله تعالی و رضی الله عنه. یاد می‌کند؛^۳ و می‌نویسد: پس از حسن، کسی که در کار وعظ و مذکری به پای او رسد به جهان نیامد.^۴ شعری هم از ابونواس آورده که حاکی است حسن بصری و شاگرد او قتاده را ضرب‌المثل زهد و تعبد می‌دانسته است:

لو ترانی ذکرت للحسن البصری فی حُسن نسکه و قتاده^۵

صدرای شیرازی (۹۷۹ - ۱۰۵۰ هـ). بزرگ‌ترین فیلسوف شیعی. وی روایتی را که مشتمل بر اعتراض منسوب به امام باقر (ع) به سخن حسن در تقبیح کتمان علم است^۶ نقل کرده؛^۷ و اتهامی را هم که یکی از زنادقه به وی وارد آورده مطرح می‌نماید؛ ولی برخلاف کسانی که دنباله روایت مشتمل بر آن اتهام را نقل نمی‌کنند تا آن اتهام را به عنوان نسبتی مقبول جا بزنند و حسن را محکوم کنند،^۸ او پس از نقل کلام آن زندیق، بلافاصله گزارش شیخ صدوق و سخنان امام صادق (ع) را در نکوهش آن زندیق و تقبیح اقوال وی می‌آورد؛^۹ و در آثار حکمی و دینی خود، ده‌ها بار از اقوال و روایات حسن سود جسته و

۱. شیخ بهایی، ک، صص ۴۴۰، ۵۰۸؛ همو، م، صص ۳۶، ۳۸، ۴۴، ۵۱، ۵۵-۶، ۵۹، ۷۰، ۷۱، ۸۹، ۹۱، ۱۰۷، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۷، ۱۴۷، ۲۶۲، ۲۸۱، ۳۸۰، ۴۱۳، ۴۳۴؛ همو، ا، صص ۲۴.

۲. شیخ بهایی، م، صص ۱۸.

۳. شیخ بهایی، ک، صص ۱۹۶؛ م، صص ۴۵، ۴۷، ۸۱، ۹۹، ۱۳۶، ۲۴۲، ۲۸۷؛ ا، صص ۲۹.

۴. معصوم‌علیشاه، ج ۲، صص ۶۷.

۵. شیخ بهایی، ا، صص ۵۷.

۶. پیشتر گفتیم که این روایت درست نیست (برگردید به صص ۴۲ - ۲۲۱).

۷. صدرای شیرازی، ش، ج ۲، صص ۶ - ۱۸۵.

۸. برگردید به صص ۴۲.

۹. صدرای شیرازی، م، صص ۷۹ و ۸۰.

بدانها استناد نموده؛ و در طرح و عرضه آراء خود، از آنها الهام می‌گیرد. چنان‌که تنها در تفسیر ناتمام خود بر قرآن، بیش از هشتاد بار از حسن و نظریات و گزارش‌های او یاد می‌کند^۱ و به‌عنوان نمونه:

* در تفسیر فیلسوفانه خود از تعبیر قرآنی "شجره مبارکه"^۲ می‌نویسد: بدان‌که این درخت - برخلاف آنچه محجوبان پنداشته‌اند - از درخت‌های دنیا و عالم حس نیست؛ و گرنه، می‌توانستیم آن را در ناحیه‌ای از نواحی دنیا، با اشاره حسی نشان دهیم - با آنکه چنین نیست. پس در این دنیا نیست. همچنین - برخلاف آنچه گروهی دیگر پنداشته‌اند - در آخرت هم نیست. حسن بصری گوید: اگر این درخت در این دنیا بود، یا خاوری بود یا باختری. ولی به خدا سوگند که آن، نه در دنیاست و نه در بهشت. و خدا آن را به‌عنوان مثالی برای نور خود ذکر کرده است.^۳

* در ذیل آیه‌ای که به مؤمنان دستور می‌دهد «پس از پایان نماز جمعه پراکنده شوند^۴ و در طلب احسان خدا برآیند»، از قول حسن می‌نویسد: مراد از احسان خدا، علم است.^۵

* در تفسیر آیه ۸۹ از سوره واقعه می‌نویسد: قرائتی که از پیامبر (ص) و ابن عباس و حسن روایت شده چنین است: فُروِح (به ضم راء) و ریحان و جنة نعیم؛ و معنای آیه و آیه قبل بر پایه این قرائت: پس اگر کسی از مقرّبان درگاه حق باشد، آنجا (برای او) رُوح و روزی و بهشت پر از نعمت است. و روح نیز یعنی رسیدن به مقام روح علوی با فراتر رفتن از مقام طبیعت و نفس؛ یا اتصال به روح اعظم و قلم اعلی است. نیز حسن گفته است که رُوح (به ضم راء) به معنی رحمت الهی است؛ زیرا که آن - نسبت به کسی که مشمول رحمت قرار می‌گیرد - مانند حیات و زندگی است.^۶

۱. بنگرید به مجلّات تفسیر او - با راهنمایی فهرست اعلام در پایان هر مجلّد.

۲. النور، ۳۵.

۳. صدرای شیرازی، ت، ج ۴، ص ۳۷۰.

۴. الجمعة، ۱۰.

۵. صدرای شیرازی، ت، ج ۷، ص ۲۵۸.

۶. همان، ص ۱۲۷.

* در تفسیر آیه ۸ تا ۱۰ از سوره واقعه می نویسد: به نظر حسن، مراد از اصحاب میمنه و اصحاب مشئمه، صاحبان میمنت (مبارکی و فرخندگی) و صاحبان شامت (شومی و نامبارکی) هستند. زیرا نیکبختان - با فرمانبری از حق - بر خویشان مبارک اند؛ و نگونبختان - با نافرمانی از حق - بر خویشان شوم و نامبارک اند. و پیشی گیرندگان با اخلاص و خالص شده، به سوی آنچه خدا ایشان را به آن خواند پیشی گرفتند؛ و در طلب خشنودی خدا، سختی ها را بر خود هموار کردند.^۱

* در ذیل آیه ۹ از سوره جمعه می نویسد: به گفته حسن، هرگونه خرید و فروش که موجب گردد نماز جمعه فوت شود حرام است؛ و جایز نیست.^۲ و این فتوی مقتضای ظاهر آیه است. زیرا در آیه مزبور، از خرید و فروش نهی شده؛ و نهی دلالت بر آن دارد که آنچه از آن نهی شده - مطلقاً - باطل و تباه است. چه عبادت باشد یا غیر آن.^۳

می نویسد: از حسن روایت شده است که «صراط رهگذاری مشتمل بر هزاران سال راه است - از موی باریک تر و از شمشیر برنده تر. هزار سال آن راه به سوی صعود است، و هزار سال برای استقرار، و هزار سال برای هبوط.» سپس می گوید: دور نیست که از این سه، اولی اشاره به سیر از خلق به سوی خدا باشد؛ و دومی سیر در خدا - از او به سوی او؛ و سومی سیر از خدا به سوی خلق.^۴

* در توضیح سخنی از حسن درباره منشأ ابلیس - که مغرضان ناآگاه آن را تقبیح کرده اند^۵ - می نویسد: راستی که خداوند برای گروهی از عارفان به گونه یک باره تجلی

۱. صدرای شیرازی، ت، ج ۷، صص ۲-۲۱.

۲. بنابر مبنایی که در مذهب شیعه پذیرفته شده، این حکم اختصاص به عصری دارد که نماز جمعه به وسیله پیامبر (ص) یا امام معصوم اقامه شود. زیرا فقط در آن عصر است که نماز جمعه واجب است؛ و در اعصار دیگر، به فتوای اکثریت قریب به اتفاق فقیهان شیعه واجب نیست؛ و حتی بسیاری فتوی به حرمت آن داده اند.

۳. صدرای شیرازی، ت، ج ۷، ص ۲۵۴.

۴. صدرای شیرازی، ا، ج ۹، ص ۲۸۶؛ همو، ات، ص ۱۹۴.

۵. حسن بصری چهره...، ص ۱۸۷ - که سخن حسن در این باره را با بسیاری از دروغ ها و توجیه و تفسیرهای خام آمیخته؛ تا مجوزی برای ناسزاگویی و هتاک باشد. آنگاه این شیوه برخورد را بسنجید با شیوه صدرالمألهین که چه لطایفی از کلام حسن استنباط کرده است.

نمی‌کند. هرچند که جلوه او در پاره‌ای از جلوه‌ها ظاهرتر و درست‌تر و استوارتر و آشکارتر، و در پاره‌ای دیگر، پنهان‌تر و پوشیده‌تر و مبهم‌تر، و بیشتر مایل به کثرت است تا راستی. و این به خاطر تفاوت آئینه‌هاست - در صیقلی و پاکیزه بودن و صحت استداره آنها، و این که پرده از روی تمامی یا بخشی از آنها به کنار رفته باشد. پس به جد در پی فهم این نکته باش؛ و آن را غنیمت شمار؛ و با هشیاری در این سخن حسن بیان‌دیش که نور ابلیس از آتش عزت است؛ زیرا در کلام الهی از قول وی چنین حکایت شده که: «مرا از نار آفریدی»^۱ و اگر ابلیس نور خود را برای خلق ظاهر می‌ساخت؛ البته همه او را به خدایی و معبودی می‌پرستیدند.^۲

* در توضیح معنی اعراف می‌نویسد: حسن بر آن رفته که اعراف اسم معنی است؛ و عبارت «و علی الاعراف» یعنی مردانی هستند با شناخت از بهشتیان و دوزخیان. که هر یک از بهشتیان و دوزخیان را از چهره ایشان می‌شناسند. به حسن گفتند: آنان کسانی‌اند که کرده‌های نیک ایشان با کرده‌های بدشان برابر است. پس او به گونه خویش زد و گفت: آنان گروهی‌اند که خداوند، شناخت بهشتیان و دوزخیان را به ایشان عطا کرده؛ و در این مقام، برخی را از برخی دیگر تمیز می‌دهند.^۳

* در بزرگداشت مقام دانش و جایگاه دانایان نیز این دو حدیث را از حسن روایت می‌کند:

هرکس در حالی مرگ او برسد که در طلب دانشی باشد که با آن، اسلام را زنده بدارد، میان او و پیامبران در بهشت، یک درجه فاصله است.

پیامبر در مقام دعا عرضه داشت: رحمت خدا بر جانشینان من. گفتند: ای رسول خدا! جانشینان تو کیانند؟ گفت همان کسانی که سنت مرا زنده می‌دارند و برای رضای خدا آن را به دیگران می‌آموزند.^۴

۱. الاعراف، ۱۲، ص، ۷۶.

۲. صدرای شیرازی، ت، ج ۵، صص ۲-۲۹۱- متن و پاورقی (به نقل از عین‌الفضاء، ص ۲۱۱).

۳. صدرای شیرازی، ا، ج ۹، ص ۳۱۶.

۴. صدرای شیرازی، ش، ج ۲، صص ۴-۹۳.

این نکته را از حسن نقل می‌کند که هر آیه‌ای از قرآن با خطاب یا ایها الناس آغاز شود، در مکه نازل شده؛ و هر آیه‌ای با خطاب یا ایها الذین آمنوا آغاز شود، در مدینه نازل شده است.^۱

صدرا پاره‌ای از نظریات و روایات حسن را هم که گرایش‌های شیعی در آن آشکار است آورده و از آن میان:

* سخن امام باقر(ع) در تعریض به فقیهان عصر و در توضیح ویژگی‌های فقیهان راستین^۲ را کراً به عنوان کلامی از حسن بازگو کرده است.^۳

* موافقت اقوال حسن با روایات ائمه شیعه را بارها اعلام داشته است.^۴

* تصریح می‌کند که وقتی حجاج، از حسن و برخی دیگر، درباره تقدیر پرسش کرد، پاسخ جملگی - به آن دشمن خونخوار امام علی(ع) - این بود: «به راستی از بهترین سخنانی که در این باره به من رسیده، همان است که از امیر مؤمنان(ع) علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم...» و این شیوه چنان حجاج را تحت تأثیر قرار داد که با همه خشونت طبع و سستی کارهایش گفت: پاسخ را از سرچشمه‌ای پاک گرفته‌اند.^۵

نیز آورده است که وقتی خبر شهادت امام حسین(ع) به حسن رسید، چنان گریست که دوپهلویش به تکان آمد؛ و گفت: امان از خواری و ذلت! ناپاکزاده‌ای فرزندی پیامبر(ص) را به قتل رسانید.^۶

سید محمد عینائی وی از فضلا و صلحا و زهاد نامی شیعه در سده یازدهم بوده؛ و در کتاب آداب النفس ده‌ها بار به نقل مواعظ حسن در دعوت به پرهیزگاری، کوشش در انجام اعمال نیکو، تخلّق به اخلاق حسنه، کسب علم و ادب، احتراز از سستی و کاهلی در

۱. صدرای شیرازی، ت، ج ۲، صص ۴۱.

۲. برگردید به ص ۲۶۷.

۳. صدرای شیرازی، ش، ج ۲، ص ۱۲۹؛ همو، ت، ج ۱، ص ۲۶۱؛ ج ۲، ص ۳۵۱.

۴. صدرای شیرازی، ت، ج ۶، ص ۱۰۰.

۵. همان، ج ۱، صص ۶-۳۲۵.

۶. صدرای شیرازی، ش، ج ۲، ص ۴۹۲.

راه خدا و... پرداخته؛ و گاه به اندازه یک صفحه - و بیشتر - از سخنان وی را آورده؛^۱ و علاوه بر این، گزارش‌های متعددی از عملکردهای او را - به عنوان نمونه‌های عالی خداترسی، شجاعت، مواسات با برادران دینی و صراحت لهجه در برابر ستمگران زورمند ذکر کرده است.^۲

فاضل جواد کاظمی وی از علمای مشهور سده یازدهم بوده؛ و در مقدمه کتاب معروف خود **مسالك الافهام الی آیات الاحکام**، آنچه را قبلاً از مقدمه شیخ طوسی بر تفسیر تبیان ترجمه کردیم آورده؛ و ظاهر آن است که سخنان شیخ را با دیده قبول می‌نگریسته؛ و به پیروی از وی، حسن بصری و شاگرد او قتاده را پس از ابن عباس، اولین و دومین مفسری می‌شمرد که در تفسیر قرآن، طریقه‌ای ستوده و مذهبی پسندیده داشته‌اند.^۳

محمد تقی مجلسی - مجلسی اول (۱۰۰۳ - ۱۰۷۰ هـ) وی روایات مذکور در کتاب سلیم بن قیس را مستند استواری برای ستایش از حسن گرفته؛ و او را با عنوان **جليل القدر و عظیم الشان** ستوده؛ و معتقد است که وی به امر امام علی (ع) در برخورد با زیاد و پسرش عبیدالله و حجاج تقیه می‌کرده است.^۴

ملا محمد صالح قزوینی وی از علمای دوره صفوی و شاگرد میرداماد (۹۷۰ - ۱۰۴۱ هـ) بوده؛ و منتخبی از کتاب **محاضرات راغب اصفهانی** را به ترجمه آورده؛ و هرچه را از آن با ذوق خود سازگار نیافته حذف کرده است. در اثری که وی پدید آورده و نوادر نام نهاده، پندها و مواعظ و سخنان حکمت‌آمیز متعددی از حسن به چشم می‌خورد - نیز ستایش از اندوه طولانی وی؛ و خوفی که از خدا داشته؛ و ذکر این کرامت برای وی که: وقتی کودک شیرخواره بوده، به گونه‌ای اعجاز‌آمیز از شیر همسر پیامبر (ص) ام‌سلمه

۱. عینائی، ج ۱، صص ۳-۳۲، ۸-۳۷، ۵۱، ۵-۱۱۴، ۱۲۵، ۱۷۵، ۸-۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۲۹، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۱۳ و ج ۲ صص ۳۲، ۵-۴۴، ۷-۶۶.
 ۲. همان، ج ۱، صص ۷۳، ۲۱۳؛ ج ۲، ص ۹۲.
 ۳. فاضل جواد، ج ۱، صص ۹ تا ۲۶ (و برگردید به صص ۸-۳۳۷).
 ۴. مامقانی، ج ۱، ص ۲۷۰.

تغذیه شده است. گاهی نیز از حسن با دعای رح (رحمة الله علیه) یاد می‌کند.^۱

عبدالصمد همدانی شاگرد و حید بهبهانی و از علمای معروف که در سال ۱۲۱۶ ه. در هجوم و هابیان به کربلا شهید شد. وی احادیث متعددی از حسن در فضیلت امام علی (ع) روایت کرده است؛ از جمله حدیثی به روایت از وی که در ارشاد دیلمی آمده؛ و حاکی از جایگاه بس والای امام (ع) در روز قیامت بر کرسی نور بر بالای بهشت است؛ و به موجب آن، دوستان امام (ع) در بهشت و دشمنان او در دوزخ اند؛ و هیچ‌کس بر صراط نگذرد مگر با او براتی از ولایت علی و اهل بیت او باشد.^۲ نیز حدیثی به روایت از وی که در امالی صدوق آمده و به موجب آن: حسن با دو تن دیگر به خانه ام‌سلمه همسر پیامبر (ص) رفتند؛ و حسن از او درخواست کرد حدیثی را که از پیامبر (ص) در فضیلت علی (ع) شنیده برای او بازگو کند؛ و او حدیثی نقل کرد که به موجب آن، انکار ولایت علی (ع) بابت پرستی در یک مرتبه است. و حسن با شنیدن آن گفت: «الله اکبر! شهادت می‌دهم که علی مولای من و مولای مؤمنان است.» و سپس آنچه را شنیده و گفته بود برای دیگری بازگو کرد.

همدانی پس از نقل حدیث اخیر می‌نویسد: مخفی نماناد که این حدیث دلالت بر حسن حال حسن می‌کند.^۳

گزارش‌های مبسوطی نیز به روایت از حسن، در شرح فضیلت و بیان زهد و پارسایی سلمان و کرامات او آورده است.^۴

حاج ملاهادی سبزواری (۱۲۱۲-۱۲۸۹ ه.) از بزرگ‌ترین حکمای متأخر شیعه. وی با نقل قرائت خاص حسن از آیه فاذا نفع فی الصور^۵ یاد آور می‌شود که به نظر حسن، در این آیه سخن از صور جمع صورت گرفته است.^۶ نیز در شرح خود بر اسماء الهیة، اطلاق اسم

۱. قزوینی، صص ۱۷، ۶۵، ۱۲۷، ۱۸۲، ۳۲۱.

۲. همدانی، ج ۲، صص ۸۰-۶۷۹.

۳. همان، صص ۷۱-۴۷۰.

۴. همان، صص ۵۸ تا ۶۰، ص ۳۶۲.

۵. پس هنگامی که در صور دمیده شد (المؤمنون، ۱۰۱).

۶. سبزواری، ش ۱، ص ۲۹۶.

مقدس المؤمن بر باری تعالی را از دیدگاه حسن بدان جهت می‌داند که حضرت حق پیش از خلق به خود ایمان داشته؛ و مستند او نیز این آیه است: شهد الله انه لا اله الا هو.^۱،^۲ سبزواری تفسیر حسن از آیه الله نورالسموات والارض^۳ را به معصوم نسبت داده؛^۴ و بیتی از مثنوی را آورده است که به موجب آن، حسن با فراگرفتن پاره‌ای از اسراری که پیامبر (ص) با حذیفه در میان نهاد، در وعظ به مقامی نیکو رسید. می‌نویسد: حذیفه یکی از کبار صحابه حضرت رسول (ص) است. بعضی از اسرار از آن حضرت شنیده بود. فصلی از آنها را از برای حسن بصری بیان نمود. و بدین تقریب وعظ و تذکیر حسن بصری نیکو شد.^۵

سید محسن امین (۱۲۸۲ - ۱۳۷۱ ه.ق) وی از علمای بزرگ شیعه در سده چهاردهم بوده؛ و در ذیل سخن از زاهدان هشت‌گانه، سخن نادرست‌کشی در انتساب حسن به قدریته را - بدون داوری درباره آن - ذکر کرده؛^۶ و چون در مقام مجادله با موسی جارالله (یکی از دشمنان شیعه) قرار گرفته؛ و او نیز «امام باقر (ع) را به استناد روایتی که بطلان آن را ثابت کردیم،^۷ در جایگاه معارضه با حسن بصری و تخطئه سخن او در تقبیح کتمان علم نشانده؛ و بدون ذکر هیچ مستندی مدعی است که حسن می‌گفته: پیامبر (ص) جز همانچه را در دست مردم است برای امتش نگذاشت.» این سخنان چنان مرحوم امین را برآشفته ساخته که بدون تأمل در نقطه ضعف‌های آن روایت، و بی‌اینکه آنچه را موسی جارالله، بدون هیچ‌گونه مستندی از قول حسن در اینجا نقل کرده، با سخنان و روایات معتبر و فراوانی که از حسن در دست است^۸ مقابله کند، و بی‌پایگی آنچه را در اینجا به او

۱. خداوند گواهی داد که خدایی جز او نیست (آل عمران، ۱۸).

۲. سبزواری، ش، صص ۶-۲۵۵.

۳. خداوند نور آسمان‌ها و زمین است (النور، ۳۵).

۴. سبزواری، ش، ص ۴۹-متن و پانویس.

۵. سبزواری، ش، م، ج ۱، ص ۵۳.

۶. امین، ج ۷، ص ۶۹.

۷. برگردید به صص ۲۲۴-۲۲۱.

۸. بنگرید به سخنان و روایات متعدد او در مناقب اهل بیت در همین دفتر و از جمله آنچه در ستایش امام علی (ع) و امام حسن گفته است (برگردید به صص ۲۴۰، ۵۴-۲۴۶).

منسوب شده در یابد و دست کم بپرسد که آنچه را به حسن نسبت می‌دهی منبعش کجاست؟... باری بدون توجه به این جوانب، مرحوم امین حسن را به دلیل آنچه جاراالله از قول وی نقل کرده نکوهش نموده؛ و از شدت خشم، آنچه را در رجال کشی - و پاره‌ای از مآخذ دیگر - بدون انتساب به هیچ‌یک از ائمه علیهم‌السلام، در مذمت حسن نقل شده، اشتباهاً به عنوان حدیث مطرح نموده؛ و از قول یکی از امامان اهل بیت آورده است که «حسن با هر فرقه‌ای تظاهر به همراهی می‌نمود؛ و خود را برای ریاست می‌آراست.»^۱ در حالی که این سخن، در هیچ‌یک از منابع معتبر به معصوم منتسب نشده؛ و تنها به عنوان اظهار نظری از فضل بن شاذان مطرح گردیده؛^۲ و گذشته از ایراداتی که به فضل - به دلیل شیوه او در عمل به قیاس - وارد است،^۳ کسی که آن سخن را از فضل نقل کرده - علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری - مورد اعتماد نیست؛ و مرحوم آیت الله خوئی تمام جوهری را که در باب اعتبار روایات او گفته‌اند، نقل کرده و مردود شمرده؛ و می‌نویسد: درست آن است که وی مورد اعتماد نیست و او را به گونه‌ای معتنابه ستایش نکرده‌اند.^۳

جالب آن که مرحوم امین، پس از آنچه در تخطئه حسن گفته، در صدد تبرئه وی برآمده و می‌نویسد: «اما گمان نمی‌کنیم که انتساب آن سخن (پیامبر جز... نگذاشت) به حسن بصری درست باشد؛ زیرا او با آن جایگاهی که در عالم علم و معرفت داشت، منکر نبود که اهل بیت در روزگار خود داناترین مردم‌اند؛ و در نزد آنان معارفی هست که در نزد مردم نیست - هر چند که وی را به انحراف از مسیر ولایت علی (ع) نیز منسوب داشته‌اند؛ و گفته‌اند که خود او این اتهام را مردود می‌شمرده است.» به این ترتیب، وقتی حتی نمی‌توان گمان برد که آن سخن از حسن باشد، دیگر چه جای ایراد به او؟ نیز مرحوم امین، با استناد به نظر حسن درباره جواز تقیه، تعارض میان سخن وی و کلام امام باقر (ع) در باب ضرورت کتمان علم را منتفی می‌بیند و می‌نویسد: آنچه از حسن

۱. خوئی، مع، ج ۵، صص ۷-۲۵۶.

۲. برگردید به ص ۵۹؛ و بنگرید به ص ۴۵۰.

۳. خوئی، مع، ج ۵، ص ۲۵۶ و ج ۱۳، صص ۲-۱۷۱.

بصری و سرخسی حکایت شده، از آنچه شیعیان در باب تقیه می‌گویند دور نیست.^۱ در جای دیگر نیز پاره‌ای از مواعظ حسن را آورده؛ و از او با دعای رحمة الله یاد می‌کند؛ و با لحنی تأییدآمیز، این داوری یونس و حمید را می‌آورد: اگر یاران رسول (ص) حسن را می‌دیدند به او نیازمند بودند.

نیز می‌نویسد: فرزددق - ادیب بزرگی که امین وی را بسی ستوده - حسن را بهترین مردم می‌خواند؛ و چون حجاج سعید بن جبیر را کشت، خبر این جنایت به حسن رسید و دست به دعا برداشت و گفت: بار خدایا! مرگِ تبه‌کارِ تقفی (حجاج) را برسان! به خدا قسم که اگر همه مردم مشرق و مغرب، در قتل سعید شرکت می‌جستند، خدا آنان را به رو در آتش دوزخ می‌افکند.

و می‌نویسد: حسن معاویه را به‌ویژه به دلیل چهار گناه مهلک او سخت نکوهش می‌کرد: تجاوز او با شمشیر به حریم امت و غصب حکومت - آن هم در حیات بقایای صحابه رسول (ص) و صاحبان فضیلت، سپردن خلافت به فرزندی دائم‌الخمر خود، ادعای برادری نسبی با زیاد بن ابیه به صورتی ناروا، قتل حجر بن عدی و یاران او - که وی بر معاویه از آنچه با حجر و یاران وی کرد!

و: چون معاویه را در نزد حسن به بردباری ستودند، در مقام انکار برآمد و گفت: آیا وقتی از کسی چیزی به دل داشت، شمشیر خود را در نیام کرد؟^۲

نیز از قول حسن آورده است: ربیع بن زیاد حارثی که از اهل فضیلت بود (و حسن برای او کتابت می‌کرد) چون خبر قتل حجر را شنید، چنان اندوهگین شد که از خدا خواست مرگ وی را برساند؛ و این دعا خیلی زود به اجابت رسید.

سید امین برای ترغیب شیعیان به خواندن یکی از ادعیه، از قول حسن با لحنی تأییدآمیز می‌آورد که: من برای مصون ماندن از گزند حجاج پنهان شده بودم، و دعای ادريس را خواندم، و خدا شرّ او را از من بگردانید؛ چندان که او شش بار بر من درآمد، و

۱. امین، ن، صص ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۹.

۲. امین، ا، ج ۱، ص ۲۸.

من آن دعا را خواندم، و خداوند بینایی را از چشم او گرفت که مرا ندید. سپس از قول وی فوایدی برای دنیا و آخرت هرکس که آن دعا را بخواند ذکر کرده است.^۱

شیخ محمدحسین کاشف الغطا (۱۲۹۴-۱۳۷۳ ه.ق) وی از بزرگ‌ترین علمای شیعه در قرن چهاردهم بوده و می‌نویسد:

دانش تصوف را مسلمانان از حسن بصری فرا گرفتند؛ و او آن را از امیرمؤمنان (ع) اخذ نمود. جماعتی از یاران امیرمؤمنان، در دنیا شیوه زاهدان را برگزیدند؛ و ملازمت آن حضرت را اختیار کردند تا از علوم و معارف او بهره‌مند شوند. اینان به "صاحبان بُرُئُس"^۲ معروف بودند؛ از جمله آنان همام بن شریح مردی عابد و پارسا بود؛ و از امیرمؤمنان (ع) درخواست کرد صفات پرهیزگاران را برای او توضیح دهد. امام، نخست از اجابت خواسته او سرباز زد؛ و سپس که پافشاری او را دید، آن خطبه درخشان را در معرفی پرهیزگاران خواند. زاهدان هشت‌گانه هم از ملازمان امیرمؤمنان (ع) بودند؛ و چهار تن از ایشان (او یس قرنی و...) از کسانی بودند که در جنگ صفین در رکاب او جهاد کردند. از میان چهار تن دیگر نیز (که در صفین حضور نداشتند) حسن بصری را نام می‌بریم. مکتب تصوف، با هشت زاهد مزبور و خصوصاً حسن بصری و او یس قرنی بود که شناخته شد و آشکار گردید. آن زاهدان، نخست کلاه پشمین بر سر می‌نهادند؛ و به تدریج جبه‌های پشمین در بر کردند. اما شیوه حسن بصری، در پشمینه پوشی و پرهیز از غذاهای نرم و گوارا معروف است...^۳

نیز می‌نویسد: امام زین‌العابدین (ع) پس از شهادت پدرش، از دنیا و اهل دنیا برید؛ و خود را برای عبادت، تربیت اخلاق، تهذیب نفوس و زهدورزیدن نسبت به کالای دنیا خالص کرد؛ و او بود که این راه را برای جماعتی از تابعین — مانند حسن بصری و طاوس

۱. امین، ۱، ج ۱، صص ۲۸ و ۵۷۳، ج ۳، ص ۱۶۹؛ ج ۴ صص ۵-۵۸۴؛ ج ۷، ص ۲۳۵؛ همو، فت، ج ۳، ص ۲۵۲.

۲. برنس: کلاه درویشی (معین، ج ۱، ص ۵۱۴).

۳. کاشف الغطا، م، ج ۲، صص ۴۱-۲۳۷.

یمانی و نظایر آنان از عارفان و زاهدان - گشود.^۱

یاد آوری - مصحح کتاب کاشف الغطا (محمد عبدالحکیم صافی) آنچه را مؤلف در باب پیوندهای زاهدان هشت گانه - از جمله حسن - با امیر مؤمنان (ع) و در باب پیروی آنان از آن حضرت نوشته، خوش نداشته؛ و در پاورقی هایی که (به پندار خود برای معرفی آنان) بر کتاب افزوده، در تخطئه برخی از آنان همچون خواجه ربیع و حسن بصری اهتمام نموده؛ و در توضیح معتقدات حسن، آنچه را در یکی از گزارش های کشی آمده - رئیس قدریان - کافی دانسته است^۲ - بی توجه به نقاط ضعفی که در سند گزارش مزبور هست؛^۳ و نیز بی توجه به اینکه قدری بودن حسن چه تناسبی با آن همه ستایش های علمای بزرگ شیعه از وی و با معتقدات صوفیانه او دارد؟

سید محمد جمال هاشمی (۱۳۳۲ - ۱۳۹۷ ه.ق.) پدر او سید جمال گلپایگانی از مراجع نامی شیعه در نجف؛ و خود او از مجتهدین و ادبای بزرگ همان حوزه و از خواص اصحاب مفتی عصر سید محسن حکیم بود؛ و به توصیف حکیم، مثنوی معنوی را به شعر عربی ترجمه کرد. در این ترجمه، با تأیید آنچه مولانا در تجلیل از حسن بصری و رابطه او با حذیفه سروده،^۴ چنین آمده است:

اخذ البصری عن ابن الیمان ما به اصبح استاذ الزمان^۵

استاد بزرگوار محمود شهابی خراسانی تربتی (۱۲۸۲ - ۱۳۶۵ ش.) وی در کتاب گرانمایه ادوار فقه، روایات و اقوال فراوانی را که دلالت بر مدح حسن می نماید آورده - از جمله حدیث امام باقر (ع) که کلام حسن را شبیه کلام انبیا شمرده - و روایات معدودی هم در ذم وی نقل کرده و می نویسد: به نظر نویسنده این اوراق، منقولات از حسن و منقولات درباره او، بیشتر بر استقامت او دلالت دارد تا بر انحراف وی. و شاید همان

۱. کاشف الغطا، ۱، ص ۲۰۵.

۲. کاشف الغطا، م، ج ۲، صص ۸-۲۳۷.

۳. برگردید به صص ۹-۳۰۵.

۴. آنچه را مولانا در تجلیل از حسن سروده در ص ۱۵۴ آوردیم.

۵. محمد رازی، ج ۷، ص ۲۹۰؛ محمد جمال هاشمی، صص کج، کط، ۳-۱۰۲.

موضوع تفتیه، که هم او خود تصریح به آن کرده و هم غیر وی، درست باشد.^۱ افزون بر اینها، نخستین بار سخنان استاد شهابی بود که این تلمیذ ناچیز (نگارنده این سطور) را در صحّت روایات وارده در طعن بر حسن بصری به تردید جدی افکند. و کجا و کی؟ در درس حکمة الاشراق و به مناسبت ذکر خیری که شیخ اشراق در پاره‌ای از مصنّفات خود از حسن بصری کرده است. تا ضروری دیدم که خریّت صناعت رجال و حدیث را بجویم؛ و شیوه‌هایی را که در آن دو فن مقرر و مقبول است، از او بیاموزم که بدانم در گزارش‌های موجود درباره حسن بصری، عت و سمین را چگونه باید از یکدیگر تمیز داد؟ و بدین گونه بود که خود را به محضر علامه فقیه و محدث و رجالی بزرگ محمد تقی شوشتری رساندم؛ و در خلال سفرهای متعدّد به شوشتر و اقامت‌های چندماهه در هر بار - که هر روز آن را با سالی برابر دارم - تلمذها کردم و به فیض‌های عظیم رسیدم؛ و از جمله فوایدی که در تشرّف به حضور ایشان نصیب شد، یقین به این حقیقت بود که تمامی آنچه در طعن بر حسن بصری آورده‌اند، یا از ریشه دروغ است یا دلالت قطعی بر قدح و ذمّ وی ندارد. و بعدها که این مطلب را با استاد شهابی در میان نهادم، و پاره‌ای از آنچه را از علامه شوشتری شنیده بودم، یا خود در این باره به ذهنم رسیده بود، برای استاد بزرگوار بازگو کردم، ایشان با تأکید فراوان سفارش کردند که دامن همت به کمر بزنم؛ و کتابی جامع در شرح احوال و اقوال و آثار حسن بصری، و پاسخ اتهاماتی که به وی وارد آورده‌اند تألیف کنم. این ناچیز نیز در امتثال امر ایشان گام‌هایی برداشتم؛ اما اشتغالات گوناگون، انجام کار را بر عهده تعویق افکند؛ تا با مشاهده مجموعه‌ای پر از دروغ و تهمت و ناسزا که در این اواخر به ادّعی معرفتی حسن بصری و با عنوان فروتنانه "تحقیق" انتشار یافته، عزم جزم کردم که توصیه استاد را جامه عمل بپوشانم و این هم حاصل کار.

از افادات شفاهی استاد نیز نکاتی را در ستایش و دفاع از حسن بصری - و دفع تهمت‌هایی که به وی زده‌اند - به یاد دارم؛ که یکی دو نمونه از آنها را قبلاً (صص

۱. شهابی، ج ۳، صص ۲۱۲، ۲۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۱.

۳- ۱۹۲، ۲۱۸) آوردم؛ و این هم یکی دیگر:

کلام امام علی (ع) خطاب به مردم بصره «قارؤکم اقرء الناس و زاهدکم ازهد الناس و عابدکم ابد الناس»^۱ به احتمال قوی پیش‌گویی از مقامی بود که حسن بصری در آینده به آن رسید. علامه محمدتقی شوشتری (۱۲۸۲ - ۱۳۷۴ ش) وی از رجال‌شناسان بزرگ شیعی است؛ و از نامه حسن در ردّ جبریان یاد کرده و می‌نویسد: این مکتوب دلائلی استوار در بردارد. آن‌گاه روایات متعددی را که دلالت بر ممدوحیت حسن می‌نماید، و روایات معدودی را که دالّ بر ذمّ وی است آورده؛ و این‌گونه قضاوت می‌کند: چنان‌که می‌بینی، در مورد این مرد داوری‌های مختلفی شده؛ ولی نیکوتر آن است که وی را مردی نیک و پرهیزگار بدانیم؛ و معتقد باشیم که تقیّه می‌کرده است.^۲

از افادات شفاهی مرحوم شوشتری نیز نکاتی را در دفاع از حسن بصری و دفع تهمت‌هایی که به وی زده‌اند به یاد دارم که یک نمونه از آنها را قبلاً آوردم.^۳ محمدتقی جعفری (۱۳۰۴ - ۱۳۷۷ ش) از مشهورترین رجال شیعه در عصر ما، آن دو بیت را که مولوی در ستایش از حسن سروده (برگردید به ص ۱۵۴) آورده؛ و پرسش حسن از حدیفه درباره علم باطن و پاسخی را که از او گرفته نقل کرده است.^۴

شیخ محمدباقر محمودی (۱۳۰۲ - ۱۳۸۳ ش) از محققان پرکار عصر ما، وی بارها روایاتی را که حاکی از مخالفت حسن بصری با امیرمؤمنان (ع) است مردود شمرده - از جمله در حاشیۀ روایتی که به موجب آن، حسن به امام علی (ع) به خاطر اقدامات او در جنگ جمل اعتراض کرد می‌نویسد: این روایت و روایت پیش از آن - که هر دو در احتجاج طبرسی نقل شده - مُرسَل است (سند متصل ندارد)؛ و مانند روایت دیگری که پس از روایت دوم در احتجاج نقل شده، حال آن معلوم نیست. بنابراین - به گونه‌ای که

۱. قرآن‌شناس و فقیه‌شما قرآن‌شناس‌ترین و فقیه‌ترین مردم، و پارسای‌شما پارسا‌ترین مردم، و عابد‌شما

عابدترین مردم است (مجلسی، ب، ج ۳۲، ص ۲۵۶).

۲. شوشتری، ق، ج ۳، صص ۱۹۷-۲۰۲.

۳. بنگرید به صص ۷-۱۹۳.

۴. جعفری، ج ۱، ص ۱۷۷.

در علم اصول محقق گردیده - بدون قرینه‌ای قطعی بر صدق و کذب آن، نمی‌توان برای اثبات یا نفی امری به آن استدلال نمود؛ و لذا روا نیست که دو روایت مذکور را دلیل بر انحراف حسن بصری قرار دهند؛ خصوصاً که شواهد بسیاری در دست است که وی احوالی نیکو داشته؛ و از علی (ع) دفاع و ویژگی‌های نیکوی او را ذکر می‌نموده؛ و تصریح می‌کرده که آن حضرت بر حق بوده و مخالفان او بر باطل بوده‌اند. و حق آن است که این مرد (حسن) از کسانی نبوده که از راه اهل بیت منحرف باشند - هر چند که از حواریان^۱ ایشان نیز نبوده است.^۲

یادآوری - مرحوم محمودی با ذکر چنین سخنانی در حاشیه کتاب مجلسی - که از سرسخت‌ترین مخالفان حسن بوده - شجاعت فراوانی از خود نشان داده؛ و آنچه نوشته، پاسخی به دعاوی مجلسی و کسانی است که به تبع وی در حواشی بحار حسن را نکوهش کرده‌اند.^۳

شیخ محمد هادی معرفت (۱۳۰۹ - ۱۳۸۵ ش) از محققان معاصر شیعه؛ شرح احوال حسن را به تفصیل و بالحنی پر از ستایش نگاشته؛^۴ و از جمله می‌نویسد: هرگاه نزد امام باقر (ع) سخنی از حسن به میان می‌آمد، حضرت می‌فرمود: «همان را می‌گویند که سخنش به گفتار انبیا می‌ماند.» نیز ستایش‌های ایوب سختیانی و اعمش و شریف مرتضی و علامه محمد تقی شوشتری از حسن و از دانش، حکمت، فقاقت، تقوا، خوبی و فصاحت وی، و بهره‌گیری‌هایش از معارف علوی و ارادت او به آن حضرت را نقل کرده و می‌نویسد: بیشتر سخنان او از امیر مؤمنان (ع) بوده است؛ و البته برای مراعات تقیه، به نام شریف حضرت تصریح نمی‌کند. مرحوم معرفت روایات و اقوال فراوانی از قول

۱. مقصود از حواریان، شماری از اصحاب خاص پیامبر (ص) و امامانند که تعداد ایشان - مجموعاً - بسیار کمتر از عامه یاران آن بزرگواران است؛ و حتی کسانی همچون عمّار یاسر و مالک اشتر در جمع آنان راه نیافته‌اند (بنگرید به روایتی از امام کاظم: محدث قمی، س، ج ۱، ص ۳۵۶).

۲. مجلسی، ب، ج ۳۲، ص ۲۲۵ (در مورد دیگر ایرادات مرحوم محمودی بر روایات وارده در مذمت حسن برگردید به صص ۴-۲۰۳).

۳. از جمله در ج ۱۰، ص ۱۳۶.

۴. معرفت، ع، ج ۱، صص ۸۵-۳۷۱؛ همو، ف، ج ۱، صص ۵۱-۳۳۸.

حسن در ستایش امام علی (ع) نقل؛ و اتهاماتی را که به او وارد آورده‌اند یکایک مطرح نموده و به نیکویی پاسخ داده؛ و دربارهٔ اتهام او به انحراف از خط امام علی (ع) می‌نویسد: «منشأ این تهمت حکایاتی است که بیشتر به افسانه شبیه است.» سپس دو روایتی را که در احتجاج و در خرائج راوندی آمده - و ما قبلاً آوردیم و نقد کردیم - می‌آورد؛ و آنها را فاقد سند و مشتمل بر تناقض و تضاد می‌شمارد.^۱ همچنین به روایتی که گویند حسن در باب ذبیح بودن اسحاق نقل کرده، اشاره نموده و تصریح می‌کند که انتساب آن روایت به وی پذیرفتنی نیست؛ زیرا دو نفر از کسانی که در سلسلهٔ راویان آن هستند، یکی "متروک" است (او را رها کرده‌اند) و دیگری منکر الحدیث (حدیث او را درخور انکار شمرده‌اند)؛ و دربارهٔ آن روایت گفته‌اند: حدیثی ناستوار و از درجهٔ اعتبار ساقط است؛ و نمی‌توان به آن استناد جست.^۲ نیز در پاسخ کسانی که مدعی‌اند حسن اسحاق را ذبیح می‌دانسته، و به این دلیل به وی اعتراض کرده‌اند، حسن را از کسانی به‌شمار آورده که اسماعیل را ذبیح می‌دانستند.^۳

اما این که می‌گوید: «حسن در دوران خلافت عبدالملک بن مروان و پس از آن به عراق سفر کرده»^۴ سخنی دور از تحقیق است؛ و روایات فراوانی که شماری از آنها در همین دفتر آمده،^۵ حاکی است که وی در سال ۳۷ هجری، در گیرودار جنگ صفین مدینه را به قصد بصره ترک کرد و در آنجا رحل اقامت افکند.

یادآوری - یکی از کتاب‌سازان که به قصد آلوده نشان دادن چهرهٔ حسن، انبانی پر از تهمت و ناسزا را به نام "تحقیق" عرضه کرده، مرحوم معرفت را نیز به دلیل کوشش‌های او در دفع اتهامات بی‌پایه از حسن و تجلیل از وی، به باد حمله گرفته؛^۶ و برای تخطئه و محکوم کردن این عالم نیز دست به دامن کذب و فحش و افترا شده و می‌نویسد: ابن

۱. معرفت، ع، ج ۱، صص ۸۵-۳۷۱.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۵۴.

۳. همان، ج ۲، ص ۲۵۹.

۴. معرفت، ف، ج ۱، ص ۳۴۴.

۵. برگردید به ص ۴.

۶. حسن بصری چهره...، صص ۶-۳۰۵.

ابی الحدید، بعد از نقل شواهدی از انحراف حسن بصری، حتی او را دشنام می دهد؛ و ننگِ تأیید او را از خود برداشته؛ به بعضی از اصحاب خویش نسبت می دهد؛ و خود حسن بصری را در جایی منحرف از ولایت دانسته دوباره نمی پذیرد در باره اش صادق باشد...^۱ که تمام این دعاوی باطل است؛ و ابن ابی الحدید نه تنها هرگز به حسن دشنام نداده، بلکه در بسیاری از موارد، از او با عنوان شیخنا (استاد ما، پیشوای ما) و با دعای رضی الله عنه و رحمه الله تعالی یاد کرده؛ و سجایای اخلاقی و اعمال پسندیده او را بسیار ستوده؛^۲ و در مورد پیوند او با امیر مؤمنان (ع) نیز دو سه روایت تحت این عنوان آورده است: «و مما قيل عنه انه يبغض عليا (ع) و يذمه الحسن البصري: از جمله کسانی که گفته می شود با امام علی (ع) دشمن بوده و او را مذمت کرده اند حسن بصری است.» پس از نقل روایات مزبور نیز که حاکی از مخالفت حسن با امام (ع) است می نویسد: فاما اصحابنا فانهم يدفعون ذلك عنه و ينكرونه و يقولون انه كان من محبي علي بن ابي طالب و المعظمين له^۳ و معنی روشن این جمله نیز: «اما علما و پیشوایان مذهب ما (معتزله) این تهمت را از حسن دفع نموده و آن را منکر شده اند؛ و می گویند که وی از محبان علی بن ابی طالب (ع) بوده و او را بزرگ می داشته است.»

آنگاه آقای محقق علامه نکوهشگر حسن، کلمه اصحابنا را در نوشته ابن ابی الحدید، به معنی بعضی از اصحاب شخص ابن ابی الحدید گرفته و چنان بیانات درخشانی عرضه کرده است.

در حالی که هر کس کمترین آشنایی با مصطلحات رایج در کتب دینی داشته باشد، می داند که این کلمه به معنی «علما و پیشوایان مذهب ما» است؛ و ابن ابی الحدید می خواهد بگوید: «علما و پیشوایان مذهب ما، دشمنی حسن با امام علی (ع) را منکرند.» نه اینکه بخواهد تنها بعضی از اصحاب شخص خود را از ایراد این تهمت به حسن تبرئه کند؛ و عجب تر آن که محقق فاضل، به تفسیر نادرست عبارت ابن ابی الحدید بسنده فرموده؛ و

۱. المعنی فی؟

۲. برگردید به صص ۱۵-۲۱۴.

۳. ابن ابی الحدید، ج ۴، صص ۶-۹۵.

کلمه بعضی را نیز به آن افزوده؛ و قضیه کلیه موجود در کلام او را به قضیه جزئی تبدیل فرموده‌اند! و با چنین شاهکارهایی الحق حق دارند کار خود را - در افتتاح انبار پر از فحش و دروغ و بهتانی که به نام کتاب عرضه کرده‌اند - بی هیچ تعارف و تواضعی، بارها و بارها به عنوان تجلیل آمیز "تحقیق" قلمداد بفرمایند؛ و آن را با بیتی از غزل آسمانی مولانای رومی آغاز کنند که این مصرع دوم آن است:

یک سینه سخن دارم زان شرح دهم یا نه؟!*

گذشته از نامبردگان و نظایر ایشان که پیشینه ناپسندی برای حسن سراغ نداشته و او را ستوده‌اند، برخی مانند صاحب روضات (۱۲۲۶ - ۱۳۱۳ ه.ق) که نتوانسته‌اند دو سه روایت حاکی از مخالفت حسن با امام علی (ع) را مردود بشمارند، آن روایات را مربوط به مرحله پیش از استبصار و هدایت یافتن او دانسته و گفته‌اند که وی پس از هدایت و مستبصر شدن، از مخالفت به موافقت گراییده؛ و لذا آنچه را مربوط به قبل از آن است، مستند اعتراض به او نباید قرار داد.^۱ صاحب روضات، کلامی را هم که در تأیید حقانیت خلافت ابوبکر از زبان حسن روایت شده، به گونه‌ای نقل می‌کند که حاکی است اطمینانی به صحت انتساب آن به حسن ندارد؛ و در مقابل، گزارش حاکی از شیر خوردن حسن از سینه ام سلمه به گونه‌ای معجز آسا و تأثیر اعجاز آمیز این شیر در حکمت و فصاحت حسن را نقل و بدون هیچ ایرادی به آن می‌گذرد.^۲

ملاعلی علیاری تبریزی (۱۲۳۶ - ۱۳۲۷ ه.ق) نیز از رجال شناسان شیعی است؛ و اخبار و اقوال مربوط به حسن (از جمله کلام قاضی شوشتری و سید بن طاوس در ستایش وی) را آورده؛ و در باب روایات وارده در نکوهش وی می‌گوید: «امثال این اخبار، همگی مربوط به مرحله پیش از استبصار و هدایت یافتن اوست. به علاوه در امالی صدوق و غرر و درر سید مرتضی، مطالبی است که با آنچه در روایات حاکی از مذمومیت حسن آمده

۱. خوانساری، ج ۳، ص ۳۴.

۲. همان، صص ۲۸ و ۲۶.

مغایر است.»^۱ نیز پس از نقل روایتی که در آن، حسن شیعه امام علی (ع) به شمار آمده، می نویسد: همه اینها را از این جهت آوردم که حکایت از بازگشت حسن به تشیع دارد؛ و لذا گزارشی را که حاکی از گرایش او به مخالفان شیعه است، باید به ضمیمه این روایت و در جنب آن ملاحظه کرد؛ و مربوط به دوران پیش از آن دانست.^۲

از آنچه تا اینجا مذکور افتاد، کثیری از علمای بسیار بزرگ شیعه را می توان شناخت که حسن راستوده اند و به نیکی یاد کرده اند؛ و در میان ایشان، هم فیلسوف و ریاضی دان و عالم نجوم هست، هم فقیه و مفسر و محدث و رجالی و متکلم، هم ادیب و مورخ، هم عارف و اهل دعا، هم... و در هیچ عصری از اعصار نبوده که وی مدافعانی از پیشوایان عظیم الشان شیعه نداشته باشد.

برخی نیز در مورد حسن به نتیجه قطعی نرسیده و از داوری در این مورد خودداری کرده اند؛ یا در یک جا وی را نکوهش کرده و در جای دیگر او راستوده اند و نمونه این دو مورد:

عبدالله مامقانی (۱۲۹۰ - ۱۳۵۱ ه.ق) وی از رجال شناسان شیعی است؛ و سخنانی از سید مرتضی مشتمل بر ستایش فراوان از حسن آورده؛ و تصریح می کند که «حسن چون در روزگار امویان می خواست حدیثی از امام علی (ع) بازگو کند، برای مراعات تقیه می گفت: ابوزینب چنین گفت.» و پس از نقل گزارش هایی در مذمت حسن می نویسد: بنابر آنچه با سند صحیح از ابان بن ابی عیاش روایت شده، حسن در آخر عمر توبه کرده؛ و این روایت، بر تمام روایاتی که از طریق شیعه و سنی در مذمت وی آمده حکومت دارد؛ زیرا در آن تصریح شده است که وی در آخر کار توبه کرده؛ و از گذشته ها پشیمان شده؛ و به جرگه شیعیان تندرو پیوسته؛ ولی اشکال در آن است که ابان بن ابی عیاش فردی است که روایت منقول از او را نه موثق می توان شمرد و نه حسن الخ.^۳

و پاسخ این سخن آن که: اگر بخواهیم با این گونه نکته گیری ها روایت ابان را

۱. علیاری، ج ۳، صص ۶۷ تا ۷۱.

۲. همان، صص ۴-۷۳.

۳. مامقانی، ت، ج ۱، ص ۲۷۰.

مخدوش بشماریم، تمامی روایاتی را هم که در مذمت حسن وارد شده، می‌توان با همین نکته‌گیری‌ها مخدوش اعلام کرد؛ و دیگر مستندی برای تخطئه او نیست؛ زیرا هیچ‌یک از روایاتی که در نکوهش حسن وارد شده، سندی استوارتر از روایت ابان ندارد. و شاید به همین ملاحظه، استاد شهابی، مامقانی را نیز - علی‌رغم نکوهش‌هایش از حسن - از کسانی شمرده که حسن را به حُسنِ خاتمت ستوده‌اند - به گفته‌ی ایشان: مامقانی کلماتی در مدح و قدح حسن آورده و پس از این قسمت، به استناد روایتی صحیح، توبه کردن حسن را در آخر امر استظهار کرده و خلاصه‌ی آن خبر را نقل کرده است.^۱

شیخ محمدحسین اعلمی (۱۳۲۰ - ۱۳۹۱ ه.ق.) وی در ضمن گفتگو از حسن،^۲ سخنان و روایاتی در مدح و ذم‌وی آورده؛ و او را غیرمرضی خوانده؛ و در جای دیگر،^۳ سخنانی از حسن در ستایش امام علی (ع) آورده و در پایان می‌نویسد: «می‌گویم: این سخنان دلالت بر مدح حسن بصری دارد؛ و خدا به آنچه درست و صواب است داناست.» و چون سخنان اخیر را - ظاهراً - مدّت‌ها و شاید سال‌ها بعد از داوری پیشین اظهار داشته، می‌توان آن را نشانه‌ی تغییر نظر او درباره‌ی حسن، و اعتقاد به ممدوحیت وی شمرد.

۱. شهابی، ج ۳، صص ۹-۶۱۸.

۲. اعلمی، ج ۸، صص ۷-۵۶.

۳. همان، ج ۱۴، صص ۹-۱۴۸.

فصل بیست و سوم

حسن در کتاب‌های حکیمان

در کتاب‌هایی که حکیمان مسلمان به قلم آورده‌اند - خاصه کتاب‌های حکمت عملی - بارها از حسن تقدیس شده؛ و آراء و سخنان وی نقل و مورد بهره‌برداری قرار گرفته است؛ برای نمونه:

شیخ اشراق حسن بصری را در جرگه آن محققان و علمای این امت می‌بیند که علوم ایشان از انبیای بنی اسرائیل بیش بود.^۱

حکیم خواجه نصیر طوسی به طالب علم و عالم توصیه می‌کند که: «سخن حسن بصری رضی‌الله عنه به هر وقت یاد کند که: اقدعوا هذه النفوس فاتها طلعة و حادثها فاتها سریعة الدثور^۲ چه این کلمات - با قلّت حروف و غایت فصاحت و استیفای شرایط بلاغت - مشتمل است بر فواید بسیار.»^۳

حکیم ابن مسکویه، در آثار خود از سخنان حکیمانه حسن فراوان نقل کرده است از جمله: «ای فرزند آدم! تو فقط مجموعه‌ای از روزها هستی؛ و هنگامی که یک روز بر تو

۱. سهروردی، ج ۳، ص ۷۶.

۲. بر نفوس خود لگام زنید که به سوی هر چیزی سر می‌کشند (هر چیزی را می‌خواهند) و آنها را صیقل دهید که زود زنگ می‌زنند. (مشابه این کلام را از امام علی نیز نقل کرده‌اند - ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۰۲ - و شاید حسن از امام گرفته باشد).

۳. خواجه طوسی، ص ۱۵۷ - نیز: ابن مسکویه، هذ، صص ۴ - ۱۵۳.

بگذرد، بخشی از وجود تو از میان رفته است.»^۱ در کتابی هم که در حکمت عملی تصنیف کرده، پس از نقل سخنی از حسن می نویسد: این کلمات مختصره حسن بصری، با کمال ایجاز و فصاحتی که دارد، معانی زیادی را متضمن است؛ و شرط بلاغت را به جا آورده است.^۲

راغب اصفهانی کراراً به گفته‌های حسن استناد جسته است. یک جا می نویسد: (کسی) به حسن گفت: تو در چشم خود خیلی بزرگ هستی! او پاسخ داد: چنین نیست ولی من عزت نفس دارم؛ و خداوند می گوید: عزت خدای راست و پیامبر را و مؤمنان را.^۳ **امام غزالی طوسی** در کتابی که به عنوان اندرزنامه برای حکومت‌گران نگاشته، بارها به گفته‌ها و روایات حسن استناد نموده^۴ و در ستایش وی می‌گفت: حکمت از دهان حسن سرازیر بود.^۵

حکیم قطب‌الدین شیرازی، در بخش حکمت عملی از دائرةالمعارف خویش، از اقوال حسن سود جسته است.^۶

حکیم صدرای شیرازی: درباره بهره‌گیری گسترده وی از اقوال و روایات حسن برگردید به صص ۶-۳۵۲.

ابو حیان توحیدی که در بدگویی از دیگران، گوی سبقت را ربوده می نویسد: مردی که حکمتی بزرگ داشت و در پختگی نامور بود گفت: «آنچه توان از آن عبرت گرفت بسیار است؛ و آن که عبرت گیرد کم.» و آن شایسته مرد - که حسن بصری بود - راست گفت.^۷

ابوالحسن ماوردی در کتاب‌هایی که برای تبیین وظایف فرمانروایان و سیاست‌گران

۱. ابن مسکویه، ج، ص ۱۵۳.

۲. ابن مسکویه، هذ، صص ۴-۱۵۳؛ ابوطالب زنجانی، ص ۲۰۷.

۳. راغب اصفهانی، ذ، ص ۲۸۶.

۴. غزالی، ن، ص ۴۹۴ (فهرست اعلام - با ارجاع به مواردی که ذکر حسن در کتاب آمده است).

۵. برگردید به ص ۱۱۰.

۶. قطب‌الدین شیرازی - بخش حکمت عملی، ص ۴۵.

۷. ابو حیان، ج ۳، ص ۲۱۴.

نگاشته، کراراً آراء و اقوال حسن را آورده است.^۱ آنچه را نیز در فصول دیگر - به ویژه در فصل هفتم - آوردیم، ارجی را که حسن به عقل و گرایش‌های عقلی و تفکر صحیح می‌نهاد، آشکار می‌نماید. برخی از محققان معاصر نیز در تاریخ‌گرایی‌های عقلی در جهان اسلام، جایگاه ممتازی برای حسن قائل‌اند؛ و معتقدند که در وجود وی، تمامی آنچه در مذاهب و طریقه‌های گوناگون فکری در جهان اسلام بود فراهم آمد؛ و خود تبدیل به مقیاسی شد که مرتبه فرهنگ اسلامی در آن روزگار را با وی می‌سنجیدند.^۲

۱. ماوردی، ا، صص ۵-۱۲۴، ۳۷۲، ۴۰۱؛ همو، ن، ص ۶۳۸ (با مراجعه به موارد نقل از حسن در متن کتاب).
۲. برکات محمد مراد، ص ۳۵.

فصل بیست و چهارم

حسن و سلسله‌های صوفیه

حسن بصری قطب وقت خویش، لقمانِ عصر خود، حکیم در فنّ خویشتن، فتی (جوان و جوانمردِ وابسته به) امیرمؤمنان علی (ع)، نگهدارِ سرِ وصی، صاحب سلسلهٔ امام.^۱

از دیرباز بسیاری از سلسله‌های صوفیه، شجره نسب طریقتی خود را به حسن و از طریق او به امام علی (ع) می‌رسانیده‌اند. بنا به روایات ایشان، حسن در کنف تربیت امام علی (ع) پرورش یافت و به او ارادت داشت؛ در علوم به او رجوع کرد و طریقت و خرقة از وی گرفت؛ و کلمهٔ توحید را امام به او تلقین کرد.^۲ و وقتی حسن به دنیا آمد، وی را نزد امام بردند و او نام حسن را بر وی نهاد.^۳ نیز گویند: امام بر مجلس حسن گذشت و از او پرسشی کرد؛ و پس از شنیدن پاسخ، به وی اجازه داد که برای مردم سخن بگوید - و با تصریح به اینکه حسن بر بصیرت است و شایستهٔ سخن است.^۴

۱. طعمی، ج ۲، ص ۲۴۳.

۲. زرکلی، ج ۲، صص ۷-۲۲۶؛ افلاکی، ج ۲، ص ۹۹۸؛ عطار، ت، ص ۳۴.

۳. معصوم‌علیشاه، ج ۲، ص ۵۹ - در گزارشی هم می‌خوانیم که نام حسن را خلیفه عمر بر وی نهاد (عطار، ت، صص ۳۰ و ۳۱) ولی گذشته از اشکالاتی که در صص ۴-۲۳۳ به این گزارش وارد آمد، این که علی (ع) نام فرزند خود را بر طفلی بنهد، طبیعی تر است تا عمر نام فرزند علی (ع) را بر طفلی بگذارد!

۴. عطار، ت، ص ۳۵؛ انصاری، ص ۲۲۵.

شماری از علمای دین نیز پیوند استوار حسن با امام علی (ع) را تأیید می نمودند که برخی از آنان را قبلاً نام بردیم؛ و محمدحسین کاشف الغطا نیز تصریح می کند که: تصوف را مسلمانان از حسن بصری گرفتند و او آن را از امیرمؤمنان (ع) اخذ کرد.^۱

در باب اتصال سلسله های صوفیه و پیشوایان شان به حسن و از طریق او به امام علی (ع) نکات زیر درخور توجه است:

۱- زنجیره احمد غزالی و بوبکر نساچ و نجیب^۲ سهروردی و مجدالدین بغدادی را به حسن می رسانند.^۳

۲- خرقة خلافت در سلسله چشتیان و بعضی سلسله های دیگر را به عبدالواحد بن زید و از او به حسن و از او به امام علی (ع) می رسانند؛ و در شجرة پیران چشت اهل بهشت آمده است: «الهی به حرمت رازونیا حضرت خواجه حسن بصری^۴» و غلامعلی آزاد بلگرامی حسینی واسطی حنفی چشتی در قصیده ای در بیان شجرة مشایخ چشتیه می گوید:

چرا نه سلسله را منتهی علی باشد؟ که هست زیور زنجیر، شیر را زیبا
حسن به عالم تاریک روشنی بخشد چراغ او به شبستان بصره جلوه نما^۵

۳- سلسله سهروردیان و طیفوریان و برخی دیگر به حبیب عجمی و از او به حسن می رسد.^۶

۴- اتصال شجرة ارادت سلسله نجم الدین کبری به حسن.^۷ به گفته حسین خوارزمی: شیخ نجم الدین کبری به خط اشرف خود نوشته است: من با شیخ ما عمار بن یاسر مصاحبت و صحبت داشتم؛ و او با ابوالنجیب سهروردی؛ و او با شیخ احمد غزالی؛ و او... با جنید؛ و او با سربری سقظی؛ و او با معروف کرخی... و او با حبیب عجمی؛ و او با حسن

۱. کاشف الغطا، م، ج ۲، ص ۲۳۷.

۲. ابوالنجیب (بنگرید به خوارزمی، ج ۱، صص ۵-۹۴).

۳. منزوی، ش، ج ۴، ص ۲۲۶۸ و ج ۱۴، ص ۴۴۴.

۴. منزوی، ج ۱۱، ص ۹۹۷؛ معصوم علیشاه، ج ۲، ص ۱۴۹.

۵. این دو بیت را از یکی از مشایخ چشتی پاکستان شنیدم.

۶. منزوی، ش، ج ۲، ص ۱۰۰۰؛ معصوم علیشاه، ج ۲، صص ۹-۱۴۸.

۷. معصوم علیشاه، ج ۲، صص ۱۰۷، ۳۰۵.

بصری؛ و او با علی بن ابی طالب کرم‌الله وجهه؛ و او با سرور پیامبران محمد (ص) و حضرت خواجه ابوالوفای خوارزمی نیز سلسله ارادت شیخ را در سلک نظم کشیده گفته‌اند:

رسید فیض علی را ز احمد مختار پس از علی حسن آمد خزینه اسرار...
 پس از اکابر مذکور شیخ نجم‌الدین که بود قدوه اخیار و سرور ابرار^۱
 ۵- اتصال دو سلسله معروفیه - از یک جهت - و صفویه و نعمت‌اللهیه به حسن.^۲ در منظومه شاه نعمت‌الله در توضیح سلسله خود آمده است:

پیرِ بصری ابوالحسن باشد شیخ شیخانِ انجمن باشد
 یافت از صحبتِ علی ولی گشت منظورِ بندگیِ علی^۳

۶- زنجیره صلاح‌الدین صفدی از مجدالدین أفصرایبی؛ و از او با سه واسطه به شیخ اوحدالدین کرمانی؛ و از او با دو واسطه به شیخ ضیاءالدین ابوالتجیب شهروردی؛ و از او احمد غزالی؛ و از او با سه واسطه به ابو عبدالله خفیف؛ و از او با یک واسطه به جنید بغدادی؛ و از او به سَرِی سَقَطِی؛ و از او به معروف کرخی؛ و از او به حبیب عجمی؛ و از او به حسن بصری؛ و از او به امام علی (ع). نیز از احمد غزالی با دو واسطه به شبلی؛ و از او به جنید.^۴

۷- شجره نسب روحانی در طریقت مولویان: پیغامبر (ص) کلمه لا اله الا الله را به علی (ع) فرو خواند؛ و امیرالمؤمنین علی (ع) تلقین کرد حسن بصری را؛ و حسن بصری تلقین کرد حبیب عجمی را؛ و حبیب عجمی تلقین کرد داود طایی را؛ و داود طایی تلقین کرد معروف کرخی را؛ و معروف کرخی تلقین کرد سرّی سقطی را؛ و سرّی سقطی تلقین کرد جنید بغدادی را؛ و جنید تلقین کرد شبلی را؛ و شبلی تلقین کرد محمد زجاج را؛ و محمد زجاج تلقین کرد ابوبکر نَسَاج را؛ و ابوبکر نَسَاج تلقین کرد احمد غزالی را؛ و احمد

۱. خوارزمی، ج ۱، صص ۵-۹۴.

۲. معصوم علیشاه، ج ۲، صص ۲۹۷، ۳۲۳، ۸-۳۲۷.

۳. کرمانی، صص ۶-۵۵.

۴. صفدی، ج ۱، صص ۶-۴۷۵.

غزالی تلقین کرد احمد خطیبی بلخی را؛ و احمد خطیبی بلخی تلقین کرد شمس الائمه سرخسی را؛ و شمس الائمه سرخسی تلقین کرد خدمت مولانا بهاء الدین محمد معروف به بهاء ولد را؛ و بهاء ولد تلقین کرد برهان الدین سید محقق ترمذی را؛ و سید برهان الدین محقق ترمذی تلقین کرد حضرت مولانا جلال الدین محمد را؛ و حضرت مولانا جلال الدین محمد تلقین کرد...^۱

۸- محمد بن جعفر - از اعظم خلفای نصیرالدین محمود چشتی (چراغ دهلی) - از دیداری که در عالم روحانی با پیامبر (ص) و همه صحابه و اولیای عظام - از امیر مؤمنان علی تا نصیرالدین محمود - داشته یاد کرده و اینکه: حضرت رسالت، کتاب بحر المعانی از آثار وی را گرفته به دست حضرت علی دادند. ایشان بعد از مطالعه به دست خواجه حسن بصری دادند؛ و ایشان بر دست خواجه عبدالواحد بن زید؛ و همچنین به جمیع مشایخ سلسله تا شیخ نصیرالدین محمود رسید.^۲

۹- نیز خانواده‌های صوفیانه هند که نسب طریقتی آنها به حسن می پیوندد؛^۳ و این هم یکی از گزارش‌های مربوط به آنها: در هند گروهی هستند که خود را مسلمان صوفی گیرند. ایشان همی نازند که ما چهارده فرقه‌ایم؛ و چون به همدیگر رسند، سؤالی که کنند آن است که چهار پیر و چهارده خانواده کدام است؟ و مریدان را سال‌ها خدمت فرمایند تا ایشان را چهار پیر و چهارده خانواده تعلیم کنند. گویند پیر پیران حضرت محمد مصطفی (ص) و صاحب اراده مصطفوی مرتضی علی (ع) است؛ و از او خلافت به امام حسن رسید؛ و خواجه حسن بصری که هم مرید و هم خلیفه علی بود. این چهار تن پیر باشند.

از خواجه حسن بصری دو فرقه شده‌اند؛ خلیفه اول حسن بصری، حبیب عجمی است؛ و از او نه خانواده پدید آمد بدین اسامی: حبیبیان، طیفوریان، کرخیان، سقطیان، جنیدیان، کازرونیان، طوسیان، فردوسیان، سهروردیان.

۱. افلاکی، ج ۲، ص ۹۹۸.

۲. عبدالحق دهلوی، صص ۸۳-۲۷۳.

۳. معصوم علیشاه، ج ۲، ص ۵۲۳.

و از خلیفه دوم حسن بصری که شیخ عبدالواحد زید بود، پنج خانواده به هم رسیدند بدین نام‌ها: زبیریان، عیاضیان، ادهمیان، هبیریان، چشتیان. و چهارده خانواده همین است.^۱

در برابر کثیری از مؤلفان که معتقدند حسن پیوند استواری با امام علی (ع) داشته؛ و از آن حضرت خرجه گرفته و از فیض یافتگان او در عالم عرفان بوده؛ گروهی به مخالفت برخاسته و حتی برخی مدعی اند که حسن اصلاً از امام علی (ع) سماع نداشته؛^۲ و برخی نیز او را از مخالفان امام (ع) قلمداد کرده‌اند.^۳ در این مورد، سخن برخی از علمای شیعی مخالف تصوف را - در فصول پیشین^۴ - یاد کردیم؛ برخی از علمای سنت نیز به همین راه رفته‌اند؛ چنان‌که:

ابن خلدون می‌نویسد: متصوفه، مستند طریقت خود را در پوشیدن خرجه این قرار دادند که علی (رض) آن را بر حسن بصری پوشانیده؛ و از وی عهد - با التزام طریقت - گرفته بود. در صورتی که از طریق صحیح چنین واقعه‌ای دانسته نشده است.^۵

نیز شاه ولی الله دهلوی از مخالفان سرسخت شیعه، به تصور خود با هدف خلع سلاح شیعه در مقام اثبات افضلیت امام علی (ع)، اتصال سلسله‌های صوفیه به امام علی (ع) - از جمله از طریق حسن بصری - را قویاً انکار کرده و می‌نویسد: صوفیه اتصال حسن بصری به حضرت مرتضی را ثابت می‌دانند؛^۶ و قائلان به سلاسل صوفیه، متفق اند که مبنای آن، اتصال حسن بصری است به حضرت مرتضی. ولی اگر اتصال حسن بصری به مرتضی محقق می‌بود، او را صحبت قابل توجه با مرتضی متحقق می‌بود؛ و خود چنین صحبتی منتفی است؛ پس اتصال او منتفی است.^۷ و ابن حجر عسقلانی گفته: «آنچه برخی نقل

۱. معصوم علی‌شاه، ج ۲، ص ۵۲۳؛ کیخسرو اسفندیار، ج ۱، ص ۱۸۹.

۲. قلعه جی، ج ۱، ص ۱۶.

۳. برگردید به صص ۲۲۸، ۳۱۰، ۳۱۶، ۳۱۸.

۴. برگردید به صص ۲۱۹-۱۸۳.

۵. ابن خلدون، صص ۴-۶۳۱.

۶. ولی الله دهلوی، ص ۲۴۱.

۷. همان، ص ۲۴۲.

کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خرقه را بر علی (ع) پوشانید؛ و علی (ع) آن را بر حسن پوشانید اصلی ندارد.» و علی القاعده، اگر حسن بصری اذکار و آداب از حضرت مرتضی گرفته بود، آن را روایت می‌کرد؛ زیرا بسا چیزها که در باب قضا و فقه - به واسطه اهتمام تام - از حضرت مرتضی نقل کرده است. چرا در این باب روایت نکند؟ و حافظان حدیث، چرا نقل آن از وی نکنند؟ و در حسن بصری، اگر صحبت مستمره با علی علیه السلام را اعتبار کنیم، عقلاً و نقلاً منتفی است:

اما نقلاً، پس از آن جهت که هر حدیثی "عن الحسن عن علی" باشد، در نظر بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی متصل نیست؛ و اکثر روایات حسن بصری از مرتضی به واسطه است - عن الحسن عن قیس بن عباد عن علی. هر چند زمانه، مساعد صحبت و روایت بود، اما در مطالب نقلیه، وقوع را می‌باید ذکر کرد نه امکان را. جمعی که معاصر بودن آن دو را دلیل بر این امر گرفته‌اند، به نظر محققان اهل حدیث، راه صواب نیموده‌اند؛ چنان‌که ترمذی می‌گوید: «برای حسن، سماعی از علی علیه السلام نمی‌شناسم». و مسلم در مقدمه صحیح خود، از قتاده نقل کرده است که گفت: «به خدا قسم، حسن برای ما، هیچ حدیثی که خود مستقیماً از زبان کسی از یاران بدری پیامبر (ص) شنیده باشد نقل نکرد.» حسن پس از قتل عثمان به بصره آمد؛ و گفته‌اند که او در مدینه علی را دید؛ اما دیدار وی در بصره با علی، به صحت نیوسته؛ زیرا هنگامی که علی وارد بصره شد، حسن در وادی القری عازم سفر به بصره بود.

اما دلیل عقلی آن‌که: هر صوفی که با شیخ کامل صحبت داشته، بسیاری از اذکار و آداب و احوال و کرامات و اشارات او ذکر نموده؛ پس خصوصاً کسی مانند حسن بصری که فقیه و محدث و واعظ بود، چرا این‌گونه چیزها روایت نکند؟ خصوصاً که در بسیاری موارد، محتاج شده که آثار مرتضی و قضایای او را به واسطه نقل کند. پس محال است که او صحبت مستمر حضرت مرتضی را دریافته باشد و از وی^۱ در این باب، بسیار روایت نکند. به علاوه، تصریحی از حسن در این باب که فلان معنی، از صحبت حضرت مرتضی

۱. ولی الله دهلوی، ص ۲۴۳.

حاصل شد، منقول نیست تا بر آن اعتماد کنیم؛ و این را دلیلی قطعی نیست؛^۱ و اتصال حسن به حضرت علی محل تأمل است؛ زیرا بخاری و مسلم و ترمذی و ابوداود که محک علوم نقلی‌اند، این امر را جزماً انکار کرده‌اند.^۲ و اگر گویند که شیخ جلال‌الدین سیوطی، اتصال حسن به امام علی را - از حیث خرقه و تلقین - مرجح دانسته، و در خبر آمده است که حسن می‌گفته: «هر آنچه از من شنوی که گویم رسول خدا چنین گفت - و نگویم از قول که نقل می‌کنم - پس آن از قول علی است؛ ولی ما در زمانی هستیم که نمی‌توانم نام علی را بیاورم» و در مسند ابویعلی آمده است که «حسن گفت: از علی شنیدم که پیامبر گفت: الخ» گوئیم کسانی همچون ابن صلاح و عسقلانی و سخاوی صحت این مطلب را انکار کرده‌اند.^۳

شاه ولی‌الله پس از این سخنان در نفی و انکار انتساب صوفیان و حسن به امام علی (ع)، علت اصرار صوفیان به انتساب خود به آن حضرت - و نه کسی دیگر - را در تشابه و همسانی روحی که میان او با خود یافته‌اند دانسته و می‌نویسد: در علوم و جدانیه، روشن شده که نسبت باطنیه صوفیه، به نسبت باطنیه مرتضی علیه‌السلام، شبیه‌تر از هر کس دیگر است. پس نفوس صوفیه، از این مناسبت آگاه شدند؛ و قلوب ایشان از آن آبخشور سیراب گردید؛ و از این جا بود که انتساب صوفیه به حضرت مرتضی واقع شد - از راه حسن بصری باشد یا کمیل یا دیگری. چون این درست شد، کوچک‌ترین قرینه‌ای که بر اتصال حسن به حضرت مرتضی به ایشان رسید، در دل ایشان تأثیر عظیم نمود؛ و سبب اتفاق متأخران بر اتصال حسن به علی گردید.^۴

این بود داوری شاه ولی‌الله. اما شاگرد او فخرالدین دهلوی، در رد استاد خود و نیز در رد ابن تیمیه که قرن‌ها پیش به این دعاوی برخاسته بود، کتاب مبسوطی به نام فخرالحسن نوشته؛ و بعدها محمدعلی خیرآبادی شرحی به عربی بر کتاب وی نگاشته؛ و آن را القول

۱. ولی‌الله دهلوی، ص ۲۴۴.

۲. همان، ص ۲۴۵.

۳. همان، ص ۲۴۷.

۴. همان، ص ۲۴۸.

- المستحسن فی شرح فخرالحسن نام نهاده است.^۱ در کتاب فخرالحسن برای اثبات پیوند حسن با امام علی (ع)، در پیرامون این موضوعات به تفصیل گفتگو شده است:
- ۱- ولادت حسن در مدینه و اقامت او در آن شهر در طول چهارده سال قبل از خلافت امام علی (ع).
 - ۲- اقامت علی (ع) در مدینه در نزدیک به تمام مدّت مزبور و روایاتی مبتنی بر دیدار حسن با امام علی در مدینه و سپس در بصره.
 - ۳- اثبات سماع حسن از امام علی (ع).
 - ۴- اثبات اتصالِ سندِ تلقینِ ذکر به حسن و از او به علی (ع).
 - ۵- احادیثی که حسن بی واسطه از امام علی (ع) و او از پیامبر (ص) نقل کرده است.^۲ باری از مجموع آنچه در اثبات و نفی ارتباط حسن با امام علی (ع) گفته‌اند، چنین برمی آید که از هر دو طرف مبالغه شده است؛ و در عین اینکه بر وجود پیوندی به آن استواری، دلایل متقن به اندازه کافی در دسترس نیست، اصل ارتباط را نمی توان انکار کرد. و به احتمال قوی، وی بخش هایی از معارف علوی را نه مستقیماً بلکه به وساطت کسانی از اصحاب امام علی (ع) و راویان آن حضرت فرا گرفته است؛^۳ و ما در فصل مربوط به استادان و مشایخ حسن، و در هنگام توضیح پیوندهای او با رجال شیعه، برخی از آنان را نام بردیم؛ و حسن به دلیل همان شرایط دشواری که در بسیاری از موارد مانع می شد نام امام را ببرد - و توضیح دادیم - از ذکر نام ایشان پرهیز می کرد.

۱. منزوی، ش، ج ۳، صص ۳-۱۷۳۲.

۲. عبدالحی حسنی لکهنوی، ج ۶، صص ۳-۲۲۲.

۳. ابن شهر آشوب نیز تصریح می کند که حسن از کسانی اخذ معرفت نموده که از مستفیدان محضر علی (ع) بوده‌اند (برگردید به ص ۳۴۱).

فصل بیست و پنجم

تصوّفِ حسن

حسن نخستین کسی بود که راه این علم را روشن کرد؛ و زبان‌ها را به گفتگو از آن بگشود؛ و معانی آن را به زبان آورد؛ و انوار آن را آشکار نمود؛ و پرده از چهره آن برگرفت؛ و در باب آن به سخنانی پرداخت که پیش از آن از کسی شنیده نشده بود.^۱

مکتب تصوّف از جمله بر این اصل اساسی استوار است که حکمت حقیقی، از طریق پرستش حق همراه با اخلاص و با خلوص قلبی به دست می‌آید؛ و این اصل که بسیاری از مبادی تصوّف و تعالیم عرفا مبتنی بر آن و الهام گرفته از آن است، در این حدیث رسول (ص) انعکاس یافته که حسن گزارشگر آن است؛ و غالباً در آثار متصوّفه بدان استناد شده؛ و در توضیح و تبیین آن سخن رفته است: هر کس چهل بامداد، عبادتِ خود را برای خدا خالص گرداند، از قلب او سرچشمه‌های حکمت بر زبانش آشکار خواهد شد.^۲

افزون بر این، در تصوّف حسن نکاتِ درخور توجهی می‌توان یافت که پاره‌ای از آنها با یکدیگر متناقض می‌نمایند از جمله:

۱. غلبهٔ حزن و غم: در روایات حسن آمده است که پیامبر (ص) و یاران او مزاح

۱. ابوطالب مکی (بَدَوی، ت، ص ۱۸۶).

۲. کتاب فی الاخلاق والعرفان، ص ۲۹۶.

می‌کردند.^۱ این نمونه از مزاح پیامبر (ص) را نیز به روایت از حسن آورده‌اند: پیرزنی به نزد رسول (ص) آمد؛ و درخواست نمود برای او دعا کند تا به بهشت رود. رسول (ص) فرمود: هیچ پیرزنی به بهشت نرود! او با چشم گریان بازگشت. پیامبر (ص) فرمود به او بگویند: یعنی به صورت پیرزن به بهشت نمی‌رود و جوان می‌شود.^۲

با این مقدمه، و با تقیدی که حسن به پیروی از سنت رسول (ص) و سلوک صحابه داشته، علی‌القاعده نمی‌باید مروج حزن و اندوه بوده باشد؛ و پاره‌ای گزارش‌ها نیز اندوه همیشگی او را تکذیب می‌کند. چنان‌که یک بار از عمل صمیمانه شاگردش - که بدون کسب اجازه از او، در مال وی تصرف کرده بود - مسرور شد و تبسم کرد.^۳ در پاره‌ای روایات هم آمده است که هرگز ندیدند حسن با تمام دهان بخندد؛^۴ و از این روایات می‌توان دریافت که خنده‌های کوتاه داشته است. با این همه، بنا به گزارش‌های متعدّد، به دلیل همان نگرانی که برخی از پارسایان در مورد سرانجام خود و پیامد عملکردهای داشتند، وجه غالب بر سلوک حسن حزن و اندوه بود؛ و غالباً در سخنان و عملکردهای خود، شادی و خنده را تخطئه می‌کرد - چندان‌که همیشه وقتی او را می‌دیدند، می‌پنداشتند مصیبت تازه‌ای برایش روی داده است؛ و گفته‌اند: سی سال بر او گذشت که نخندید؛ و چهل سال بر او گذشت که هیچ مزاح نکرد؛^۵ و در این شیوه پیر و یکی دیگر از زهاد ثمانیه یعنی عامر بن عبد قیس - از یاران پرهیزگار امام علی (ع) و از زاهدان مقبول در نزد شیعه - بود که می‌گفت: در میان همه مردم، کسی که اندوهش در دنیا بیشتر باشد، روز قیامت شادمان تر خواهد بود؛ و کسی که در دنیا خنده‌اش بیشتر باشد، در آن روز گریه‌اش بیشتر خواهد بود. نیز ابن عباس که یکی دیگر از مشایخ و استادان حسن بود، بر فاجعه شهادت

۱. فیض کاشانی، م، ج ۵، ص ۲۳۴؛ ابن اثیر، مجدالدین، ج ۴، ص ۴۱.

۲. سیوطی، د، ج ۸، ص ۱۵.

۳. مصطفی الخن، ص ۱۷.

۴. ابن جوزی، آ، ص ۲۵.

۵. ابو نعیم، ج ۲، صص ۴-۱۳۲، ۱۴۳، ۱۵۲؛ ابن سعد، ج ۹، صص ۱۶۳، ۱۷۱-۱۷۰؛ عطار، ت، صص ۳۰، ۳۲.

۳۵-۸، ۴۷؛ ذهبی، س، ج ۴، صص ۵۷۵ و ۵۸۵؛ بدوی، ت، صص ۲-۱۷۱.

امام علی (ع) و فرزندانش چندان گریست تا کور شد؛^۱ و اندوه دائمی امام سجّاد (ع) در همان دوران نیز نیازی به یادآوری ندارد. یکی از معروف‌ترین شاگردان حسن به نام حمّاد بن سلمه نیز در پیروی از شیوهٔ استاد (سلوک مبتنی بر حزن) چندان مصرّ بود که گویند او را هرگز خندان ندیدند.^۲ و در پایان عمر نیز پس از آنکه حکومت وقت، یک طایفه از علویان را قتل عام کرد، تا ماه‌ها از گریه آرام نگرفت.^۳ آنچه نیز روایت کرده‌اند که حسن جامه‌های سیاه را ترجیح می‌داد، و دستار سیاه می‌بست،^۴ شاید ناشی از همین اندوه‌زدگی مدامی او بود؛ چنان‌که شاید بتوان گفت که دست‌کم بخشی از اندوه و گریهٔ مستمر حسن، به دلیل مصائبی بود که حداقل در هفتاد سال از نود سال عمر او (در دورهٔ امویان) جامعهٔ اسلامی با آن دست‌به‌گریبان بود؛ و موجب گردید حسن، عمل به احادیثی را که دعوت به حزن مستمر می‌نماید^۵ ترجیح دهد.

در میان کسانی که از شیوهٔ حسن در سلوکِ مبتنی بر حزن پیروی کردند اینان را می‌شناسیم: عبدالواحد بن زید، عطاء بن رباح (ابی رباح؟)، هشام بن حسان قُرْدُوسی (م ۱۴۸ هـ.)، مالک دینار، محمّد بن واسع، فضیل بن عیاض، عبدالعزیز بن سلیمان راسبی (م ۱۵۰ هـ.) و بارواج این شیوه در سدهٔ دوم هجری و بلکه از ده‌ها سال قبل بود که این قرن را عصر بگائین (روزگارِ اهل‌گریه) خواندند؛ و باب حزن به‌صورت یکی از ابواب اصلی در کتاب‌های تصوّف درآمد. چنان‌که آن را یکی از اوصاف اهل سلوک شمردند؛ و سخنان فراوانی در ستایش آن از رسول (ص) و تورات و بزرگان سلف نقل کردند.^۶

۲. ترغیب به استفاده از نعمت‌های حلال و تخطئهٔ افراط در زهد: علی‌رغم آنچه در

باب زهد حسن و غلبهٔ حزن مستمر بر وی می‌دانیم، وی:

الف - روش کسانی را که به‌نام زاهد و عابد، خود را به‌شکل مردگان می‌نمایند تخطئه

۱. شوشتری، ق، ج ۶، ص ۴۷۲.

۲. همان، ج ۳، ص ۶۴۴.

۳. برگردید به ص ۲۸۶.

۴. برکات محمّد مراد، ص ۳۹؛ ذّهبی، س، ج ۴، صص ۵۷۵ و ۵۸۳؛ ابن‌سعد، ج ۹، صص ۲-۱۶۱، ۱۷۳.

۵. پاره‌ای از این احادیث را در صص ۳-۲۰۲ آورديم.

۶. بدوی، ت، صص ۱۷۲، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۶۸.

می‌کرد و می‌گفت: سعید بن جبیر^۱ مردی را دید که در عبادت غرق شده و به مردگان می‌مانست. به وی گفت برادرزاده‌ام! اسلام زنده است؛ زنده بدارش! نمیرانش!^۲

ب - اتخاذ سیره‌ای مستمر در اجتناب از طیباتِ رزق را پسندیده نمی‌دانست؛ و با این‌که سیر خوردن رازشت و مذموم می‌شمرد، از خوراک و پوشاک و زینت حلال پرهیز نمی‌کرد؛ و کسانی را که با این‌گونه پرهیزها، به گمان خود در پی کسب تقدّس هستند، مبتلا به ریا و ظاهر سازی می‌شمرد.^۳ بسیار می‌شد که یاران خود را به طعام مهمان می‌کرد؛ و وقتی شاگردش فرقد گفت: من پالوده^۴ نمی‌خورم؛ چون می‌ترسم نتوانم شکر آن را بگذارم. در پاسخ او گفت: مگر شکر نعمتِ آبِ سرد را می‌توانی بگزاری؟!^۵ و این سخن را یک بار دیگر نیز که مردی از سر ریا و تصنّع، از خوردن حلوا خودداری نمود بر زبان آورد.^۶ در پاسخ کسی هم که از پالوده عیب‌جویی کرد گفت: مغز گندم، آمیخته با انگبین و روغن خالص را هیچ مسلمانی بد نمی‌شمارد.^۷ یک بار نیز که حسن حُلّه‌ای گرانبها و فرقد گلیم (جامه‌ای درشت) پوشیده بود، حسن گفت: «جامه‌ من جامه‌ اهل بهشت است و جامه‌ تو جامه‌ اهل دوزخ! به من رسیده است که بیشتر اهل دوزخ گلیم پوشانند که زهد (و به‌روایتی: تواضع) را در جامه، و کبر را در سینه نهادند، والله که شما را به گلیم خویش تکبر بیشتر است تا صاحب جامه‌ خز را به جامه‌ خویش.»^۸ وی همچنین کسانی را که با صوف پوشی در پی کسب شهرت بودند نکوهش می‌کرد و می‌گفت: کبر را در دل‌هاشان جایگزین کرده‌اند؛ به خدا که خودبینی آنان به لباس پشمینه خود، بیشتر از خودبینی کسی است که ردای گرانبهای خز - آراسته به زیورها و پیرایه‌ها - بر تن کرده باشد.^۹

۱. برگردید به صص ۶۷، ۱۲۷، ۱۶۹، ۳۶۱.

۲. ابن جوزی، آ، صص ۹۰، ۹۱.

۳. همان، صص ۹-۲۸.

۴. فالوذج: نوعی حلواي ایرانی (با آنچه امروز به نام پالوده خوانده می‌شود یکی نیست).

۵. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۷۷؛ ابن خلّکان، ج ۲، ص ۷۱.

۶. ابن جوزی، آ، صص ۹-۲۸؛ مصطفی الخن، ص ۳۲۹.

۷. مصطفی الخن، ص ۳۵۱.

۸. غزالی، م ت، ص ۹۶.

۹. حُصْرِي، ح، ص ۱۴۳.

یک بار نیز به فرقد که عبایی از پشم پوشیده بود گفت: شاید می‌پنداری که با این عبا بر مردم فضیلتی داری؟ من خبر دارم که بیشتر دوزخیان، عبا پوشان هستند.^۱ نیز یک بار که حسن جامه‌ای نیکو پوشیده بود، فرقد به فارسی به وی گفت: استاد! آیا چنین لباسی زینده شماست؟ و حسن گفت: مگر نمی‌دانی که بیشتر دوزخیان، عبا پوشان هستند.^۲ نیز به مالک دینار که عبایی پشمین پوشیده بود گفت: این جامه را خوش می‌داری؟ پاسخ داد آری. گفت: چیز مهمی نیست؛ چرا که پیش از تو بر تن گوسفندی بوده و از تن او به درآوردند.^۳

۳. نکوهشِ اعتیاد به زندگی پر تجمل و نهی از گردآوری ثروت انبوه: حسن
همان‌گونه که محروم داشتن خود از نعمت‌های حلال را به‌عنوان شیوه‌ای همیشگی مردود می‌دانست، عادت به زندگی مرقّه و پرتجمل را مطلوب نمی‌دانست و می‌گفت: رسول خدا (ص) خطبه خواند و در ضمن سخنان خود گفت: «به خدا که آل محمد، روز را درحالی به پایان رساندند که یک پیمانۀ طعام ندارند.» و این سخن را وقتی بر زبان راند که شمار خانه‌های همسرانش ۹ بود؛ و این راهم نه از آن جهت گفت که بهره خود از رزق خدایی را کم بشمارد؛ بلکه بدان جهت که امت او در تنگی معیشت به وی اقتدا کنند.^۴

نیز یادآور می‌شد که پیامبر (ص) به قصد بنای خانه‌ای برای خود، خشتی بر خشتی (به‌عنوان دیوار) و نبی بر بالای نبی (به‌عنوان سقف) ننهاد.^۵ حسن موقعی که از جهان رفت، نه رختخوابی در خانه‌اش بود و نه فرشی و نه حصیری. گردآوری ثروت انبوه را مجاز نمی‌شمرد؛ و همچون برخی از زهاد، برای ثروت مشروع حدی قائل بود؛ و چون دانست که خواستگار دخترش ۱۰۰۰۰۰ درهم نزد مردی دارد، از تزویج دخترش به وی خودداری کرد و گفت: «در این ثروت خیری نیست.» و به اعتراض مادر دختر در این

۱. ابونعیم، ج ۲، ص ۱۵۶؛ ابن جوزی، آ، ص ۸۹.

۲. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۶۹.

۳. ابن جوزی، آ، ص ۸۰.

۴. بدوی، ت، ص ۱۰۹.

۵. همان، ص ۱۶۳.

۶. ذّهبی، س، ج ۴، ص ۵۸۲.

مورد واقعی ننهاده؛^۱ و به روایت دیگر: به مردی که حاضر شده بود ۱۰۰۰۰۰ درهم مهر دختر او کند، پاسخ رد داد؛ و دختر خویش را به همسری مردی صالح در آورد.^۲ به روایت دیگر، درباره کسی که ۵۰۰۰۰ درهم داشت گفت: «این مبلغ از راه حلال فراهم نمی آید؛ و اگر هم فرض شود که از طریق حلال فراهم آمده، این ایراد به آن وارد است که حقوقی را که برگردن او در این اموال بوده ادا نکرده؛ و گرنه چنین مبلغی نمی توانست فراهم کند.»^۳ هنگامی که عبدالله بن اهتم - از مشاوران خلیفه اموی و کارگزار و جیره خوار حاکم عراق - در بستر مرگ بود، حسن به خانه وی رفت؛ و او به صندوقی که در خانه بود اشاره کرد و گفت: در این صندوق ۱۰۰۰۰۰ (درهم؟) است که نه زکات آن را داده ام؛ و نه حقوق خویشاوندان را از آن پرداخته ام. حسن گفت: مادرت در مرگت بگریه! پس برای چه اینها را جمع کرده ای؟ و چون بمرد، حسن در مراسم دفن او حضور یافت و گفت: «این مرد را شیطان سرگردان ساخت؛ و مالی را که خدا به او داد ذخیره کرد؛ و نه زکات آن را داد؛ و نه حقوق خویشاوندان را از آن پرداخت نمود؛ و با غصه و اندوه از آن جدا شد.» سپس به وارث وی سفارش کرد که چنان عمل کند تا آنچه را ابن اهتم فراهم آورد و از انفاق آن در راه خدا خودداری نمود و بخل ورزید، برای وی (وارث) وسیله جلب رضای خدا باشد.^۴

شیوه حسن در تخطئه گردآوری ثروت های کلان، یادآور شیوه ابوذر بود که قبلاً به تأثیر او بر حسن اشاره کردیم. چنان که گزارش او از عمل عثمان در مورد پرداخت ۷۰۰۰۰۰ درهم برای خرید یک زمین، خالی از تعریض به وی نیست؛^۵ و در مقابل، از شیوه سلمان با چه ستایشی یاد می کند که مقرر ری او از بیت المال، ۵۰۰۰۰ درهم بود؛ و چون آن را می گرفت، همه اش را تصدق می کرد؛ و با درآمد یک کار دستی، هزینه زندگی خود

۱. ابن سعد، ج ۹، صص ۳-۱۷۱.

۲. ابن جوزی، آ، ص ۳۱.

۳. ابونعیم، ج ۲، ص ۵۱.

۴. ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۱۰؛ ابن خلکان، ج ۶، صص ۸-۲۹۷.

۵. برگردید به صص ۷-۴۶، ۲-۲۸۱.

را تأمین می نمود؛ و عبایی داشت که قسمتی از آن زیراندازش بود و قسمتی روانداز.^۱ و مقدّم بر همه اینها، باید گفت که سخنان حسن در نکوهش جمع ثروت های کلان در دست افراد، یادآور کثیری از احادیث امامان اهل بیت است و به عنوان نمونه:

* امام صادق (ع): مال حلال تا ۴۰۰۰ درهم است؛ ۱۲۰۰۰ درهم که شد، عنوان کنّز و اندوخته ناروا دارد؛ ۲۰۰۰۰ درهم از راه حلال جمع نمی شود؛ و کسی که سی هزار درهم دارد در معرض هلاکت است؛ و کسی که صد هزار درهم داشته باشد از شیعیان ما نیست.^۲

* امام رضا (ع): ثروت جمع نمی شود مگر با پنج ویژگی در فرد: بخل شدید، آرزوی دراز، آزمندی غالب، بریدن پیوندهای خویشاوندی، ترجیح دنیا بر آخرت.^۳

* جماعتی از خراسانیان به محضر امام صادق (ع) رسیدند. امام به ایشان فرمود: هر که ثروتی جمع کند که او را محفوظ بدارد، خداوی را به همان مقدار عذاب خواهد فرمود. خراسانیان به فارسی گفتند: ما عربی نمی فهمیم. امام (ع) به فارسی فرمود: هر که درم اندوزد جزایش دوزخ باشد.^۴

شیوه حسن در مجاز شمردن دیگران در استفاده از اموال آدمی بدون کسب اجازه از وی نیز یادآور تصویری است که در کلام خود او و حدیث امام سجّاد (ع) از مفهوم برادری اسلامی ارائه شده است بنگرید:

* قتاده می گوید: به خانه حسن رفتیم. او در خواب بود و بالای سرش زنبیلی و در آن نان و میوه. ما شروع کردیم به خوردن. حسن بیدار و از کار ما مسرور شد و تبسم کرد؛^۵ و آیه ۶۹ از سوره نور را خواند که حاکی است در خانه دوستان، بدون کسب اجازه از ایشان،

۱. ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۵- شماری از روایات حسن در ستایش از زهد سلمان را نیز همدانی آورده است (ج ۲، صص ۵۸ تا ۶۰ و ۳۶۲).

۲. مجلسی، ب، ج ۷۵، ص ۲۶۳؛ ج ۶۹، ص ۶۷.

۳. مجلسی، ب، ج ۷۰، ص ۱۳۸.

۴. همان، ج ۴۷، ص ۱۱۹.

۵. در گزارش هایی که از حسن دیده ام، این تنها موردی است که در آن از شادی و لبخند او حکایت شده است.

می توان از خوراکی های آنان استفاده کرد.^۱

* امام سجّاد (ع) از مردی پرسید: آیا به گونه ای هست که یکی از شما، بدون کسب اجازه از برادر خویش دست در آستین یا کیسه او کند، و آنچه خواهد بردارد؟ او گفت نه! امام فرمود: پس شما برادر نیستید.^۲

این هم دو نمونه از سخنان حسن که حاکی است پیوند برادری دینی با دیگران را مشروط به قبول حق مساوی با خود برای آنان، در استفاده از اموال خویش می داند:

* گروه هایی را دیدم که هیچ یک از آنان، خود را در استفاده از درهم و دینار خویش، سزاوارتر از برادر مسلمانش نمی دانست.^۳

* بزرگان صحابه و کسانی از جنگاوران میدان بدر را چنان یافتیم که چون کسی از ایشان به خانه دوستش می رفت و او در خانه نبود، از کنیز او می خواست کیسه پول او را بیاورد؛ و چون می آورد، آنچه از آن می خواست برمی داشت و می رفت؛ و آن دوست که می آمد، کنیز وی را از آنچه روی داده بود آگاه می کرد، و او از شادی، کنیز را آزاد می کرد.^۴

پس از حسن بصری، حارث محاسبی نیز در تخطئه گردآوری ثروت های کلان، به راه ابوذر و حسن بصری رفت؛ و حتی در این مورد، از عبدالرحمان بن عوف که ثروتی کلان داشت، بالحنی یاد کرد که از یک سنی - با آن اعتقادِ سرسخت به عدالت و تقدیس صحابه - بعید بود.^۵

توجه به این نکته لازم است که مقابله با زهد افراطی و دعوت به استفاده بهینه از نعمت های حلال، شیوه حسن در برابر زاهدان بود؛ و در مقابل، ترغیب به زهد و پرهیز از زندگی پرتنعم، برنامه ای بود که حسن بالاخص در برابر حکّام و قدرتمندان ارائه می کرد؛

۱. مصطفی الخن، ص ۱۷.

۲. فیض کاشانی، م، ج ۳، ص ۳۲۰.

۳. ابن جوزی، آ، ص ۴۱.

۴. مقدّس اردبیلی، ج ۲، ص ۴۷۱.

۵. بنگرید به رساله ای به همین قلم در سرگذشت حارث محاسبی.

و به خاطر پافشاری در این مورد، به وی اعتراض می‌کردند. یک بار نَصْر بن عمرو والی بصره، به حسن گفت: خدا دنیا و آنچه را از زیبایی و پیرایه در آن است برای بندگان خود آفریده و گفته: «و بخورید و بنوشید و اسراف نکنید.»^۱ و گفته: «بگو چه کسی زیورهایی را که خدا برای بندگان آفریده - و روزی‌های پاکیزه را - حرام کرده؟ بگو اینها از آن کسانی است که در زندگی دنیا ایمان آوردند.»^۲ حسن که می‌دید غوطه خوردن این مرد و امثال او در نعمت‌های دنیوی، موجب غفلت آنان از حق و از سرانجام خویش شده، و تجاوز به حقوق دیگران را در پی داشته، و اینان آیات قرآن را علی‌رغم روح آن، برای تأیید دنیاطلبی‌ها و هواپرستی‌های خود به کار گرفته‌اند، به خشم می‌آمد؛ و در پاسخ وی می‌گفت: ای مرد! تقوا پیشه باش؛ و در کار خود از خدا پروا کن. از آرزوهایی که تمایل به آنها، تو را به پرتگاه هلاکت می‌افکند بپرهیز. هیچ‌کسی تنها با آرزومندی، نه در دنیا و نه در آخرت، به خیر و نعمتی دست نمی‌یابد. اینک دو سرای است، هر که در این سرای (دنیا) به عمل صالح برخیزد، آن مقدار از دنیا که برای او تقدیر شده به وی می‌رسد؛ و آن یکی (آخرت) را نیز در می‌یابد. و هر که نفس خود را مهمل گذارد، هر دو سرای را از دست بدهد و زیان کند. راستی که خداوند پاک، محمد(ص) را برگزید؛ و به پیامبری فرستاد؛ و بر وی کتابی نازل کرد؛ و برای او در دنیا حد و مرزهایی نهاد؛ و مهلتی مقرر داشت؛ و سپس به ما گفت: «به راستی که برای شما در زندگی پیامبر(ص) سرمشقی نیکو بود.»^۳ و ما را بفرمود تا امر او را گردن نهیم؛ و در راه او گام برداریم؛ و به سنت او عمل کنیم. و ما در این راه به آنچه از خیر برسیم، به فضل و رحمت اوست؛ و آنچه خیر که از آن بازمانیم، باید از خدا یاری بخواهیم و استغفار کنیم. این است راه نجات ما؛ اما تکیه بر آرزوها، برای هیچ یک از کسانی که به آن پردازند، خیری در بر ندارد. نضر در پاسخ این سخنان گفت: به خدا ما در همین وضعیتی که هستیم، پروردگاران را دوست داریم. حسن گفت: در روزگار پیامبر(ص) گروهی بودند که همین سخن را می‌گفتند؛ و خدا این آیه را

۱. الاعراف، ۳۱.

۲. الاعراف، ۳۲.

۳. الاحزاب، ۲۱.

در مورد ایشان نازل کرد: «بگو اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد.»^۱ و به این ترتیب، پیروی از رسول (ص) را نشانهٔ خدادوستی قرار داد؛ و ادعای خدادوستی را از جانب کسانی که از رسول (ص) پیروی ننمایند دروغ شمرد. ای مرد! در کار خود از خدا پروا کن! به خدا سوگند که پیش از تو گروه‌هایی را در جای تو دیدم که بر منبرها بالا می‌رفتند؛ و مرکب‌ها را برای سواری آنان آماده می‌کردند؛ و از سر تکبر در برابر حق و برای نمایش به مردم، دامن‌کشان گام برمی‌داشتند؛ شهرها و قریه‌ها بنا می‌نهادند؛ و در پوشیدن جامه‌های گرانبها از دیگران پیشی می‌گرفتند. آری ایشان را از قدرت برکنار کردند؛ و آنچه از کالاهای دنیا فراهم آورده بودند از ایشان گرفتند. بر پروردگار خویش وارد شدند؛ و در عرصهٔ کرده‌های خویش فرود آمدند. پس وای بر آنان! و وای بر آنان در روز قیامت! وای بر آنان در روزی که آدمی از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندش می‌گریزد! آن روز که هرکس گرفتار کار خویش است!^۲

یک بار دیگر نیز حسن بر این مرد درآمد و گفت: ای امیر! از خدا می‌خواهم تو را نیرو بخشد. دوست و برادر تو کسی است که تو را در کار دینت خیرخواهی کند؛ و به عیوب خود بینایت گرداند؛ و به راه راست هدایتت نماید. و دشمن تو کسی است که تو را دچار غرور کند؛ و در آرزوها غوطه‌ور گرداند. ای امیر! از خدا بترس که طریقه و سیرت تو – در آشکار و پنهان – با گروه صالحان ناسازگار است؛ و با این حال آرزوی نجات داری. پس در جستجوی عذری برای خویش باش.^۳

در خطابه‌ای دیگر نیز برای دعوت به زهدورزیدن در دنیا، گوشه‌هایی از زندگی نمونه‌های اعلای زهد – یعنی پیامبران – را تصویر می‌کند؛ و از جمله یادآور می‌شود که: پیامبر (ص) برای ساختن خانه، خشتی بر خشتی و چوبی بر چوبی نهاد.^۴

البته حسن همان‌گونه که ارباب دولت و تنعم را به زهد می‌خواند، و از غوطه‌ور شدن

۱. آل عمران، ۳۱.

۲. عبس، ۷-۳۴.

۳. ابن جوزی، آ، ص ۱۰۶؛ ابونعیم، ج ۲، صص ۴-۱۵۳؛ بدوی، ت، صص ۵-۱۶۴.

۴. ابونعیم، ج ۲، ص ۱۵۴؛ بدوی، ت، ص ۱۶۳.

در نعمت‌های دنیا - به دلیل پیامدهای نامطلوب آن - برحذر می‌داشت، زاهدان را نیز به اعتدال و دوری از افراط دعوت می‌کرد؛ و پرهیزهای نابجا از نعمت‌های دنیا، و نیز تظاهر به زهد، و نمایش به ترک دنیا را به دلیل پیامدهایی نامطلوب آنها تخطئه می‌نمود؛^۱ و توانگری را در حدّی که موجب غنا و بی‌نیازی از خلق باشد می‌ستود.^۲

۴. عبادتِ حق بدون توجّه به ثواب و عقاب، عشق متقابل خدا و انسان: این جنبه از عرفان نیز در آثار حسن مشهود است؛ یک جا با زبان انکار می‌گوید: صبر من اندر طاعت، ناطق است به ترس از دوزخ؛ و این عین جزع بود؛ و زهد من اندر دنیا، به طمع ثواب‌های اخروی است؛ و این عین رغبت بود. به‌به از آن‌که سهم خود را از میانه برگیرد تا صبرش خاصه برای حق باشد، و نه از بیم دوزخ؛ و زهدش برای حق بُود نه برای رسیدن به بهشت؛ و این علامتِ صحّتِ اخلاص است.^۳ این هم سخنی از وی که حاکی از اهمّیت صبر در مکتب صوفیانه او است: لیس بصادق فی دعواه من لم یصبر علی ضرب مولاه (آن‌که بر مصیبتِ مضروب شدن از ناحیه خداوندگارش شکیبایی ننماید، در دعوی دوستی صادق نیست).^۴ در برابر این سخن، شقیق بلخی گفت: لیس بصادق فی دعواه من لم یشکر علی ضرب مولاه - آن‌که بر مصیبتِ مضروب شدن از ناحیه خداوندگارش سپاس نگذارد در دعوی دوستی صادق نیست.

در پاره‌ای از سخنان و روایات منقول از حسن، بالصّراحه سخن از عشق متقابل خدا و انسان رفته است - از جمله در آنچه به‌عنوان حدیث قدسی از او روایت کرده‌اند: خداوند می‌گوید: «اگر آنچه بر بنده من غلبه دارد، اشتغال به من باشد، من نعمت و سرخوشی او را در ذکر خود قرار می‌دهم؛ و چون این‌گونه کردم، او به من عشق می‌ورزد؛ و من به او عشق می‌ورزم؛ و چون او به من عشق ورزید، و من به او عشق ورزیدم، حجاب میان خود و او را

۱. بنگرید به ص ۳۸۸ و برخورد حسن با امتناع فرقداز خوردن حلوا و پشمینه‌پوشی او.

۲. ابن عبدربه، ج ۷، ص ۱۱ و برگردید به ص ۲۶۸.

۳. هُجویری، ص ۱۳۰.

۴. عطار، ت، ص ۸۶ - در ضمن گزارشی از گفتگوی حسن با رابعه و شقیق بلخی که به آن شکل نمی‌توان پذیرفت.

از میانه برمی‌گیرم...^۱» که این بخش از روایت مزبور (و من عشقنی عشقته) در روایتی که در پاره‌ای از منابع متأخر شیعی - ایضاً با عنوان حدیث قدسی - آمده است دیده می‌شود.^۲

۵. محاسبه: در تعالیم اخلاقی و سلوکی حسن، محاسبه جایگاهی درخور دارد. در باب محاسبه اعمال در گذشته و آینده می‌گوید: مؤمن نفس خود را در برابر خدا در معرض محاسبه درمی‌آورد. محاسبه روز قیامت برای کسانی سبک و آسان است که در این دنیا نفس خود را در معرض محاسبه درآورند؛ و برای کسانی سنگین و دشوار است که در دنیا خود را در معرض محاسبه در نیاورند. نیز می‌گوید: بنده تا آنگاه که اندرزگویی از نفس خود داشته باشد، و در محاسبه اهتمام نماید، در راه خیر است.^۳ نیز: فرزند آدم! این آیه را به یاد آر: «[بهره و روزی و کردار] هر انسانی را به گردنش آویزیم؛ و روز قیامت برای او نامه‌ای بیرون می‌آوریم که آن را سرگشاده خواهد یافت. نامه‌ات را بخوان که امروز برای محاسبه خود، کافی هستی»^۴ به خدا کسی که تو را محاسب خویشت قرار داده دادگری نموده است. پاسخ را آماده کنی که شما در معرض پرسش و بازخواست هستید.

در این مورد نیز که محاسبه چگونه باید باشد؟ پاسخ حسن این است: با مراجعه به کتاب خدا؛ و سنجش کارهای خود با آنچه در کتاب خداست. می‌گوید: رحمت خدا بر مردی باد که با کتاب خدا خلوت نماید؛ و خود را بر آن عرضه بدارد. اگر با آن موافق باشد، پروردگار خود را سپاس بگزارد؛ و از عنایت او بیشتر بخواهد؛ و اگر با آن مخالف باشد، از راه نادرست بازگردد؛ و رو به درگاه خدا آرد.^۵

پس از حسن، عارفی که بیش از همه در تعالیم سلوکی خود بر محاسبه تأکید می‌نمود،

۱. ابونعیم، ج ۶، ص ۱۶۵؛ بدوی، ت، ص ۲۱۲.

۲. فیض کاشانی، ق، ص ۳۶۹.

۳. ابونعیم، ج ۲، صص ۱۴۶، ۱۵۷.

۴. الاسراء، ۴-۱۳.

۵. بدوی، ت، ص ۱۶۳.

محاسبی بود که حتی نام وی مأخوذ از آن بود؛ و از نوشته‌هایش برمی آید که بیشترین تأثیرات را از حسن گرفته است.^۱

۶. بهره‌گیری از شعر و تخطئه موسیقی: حسن از نخستین پیشوایان مسلمانان و صوفیان است که در مقام اندرزگری و بیان نکات اخلاقی و عرفانی – چه در نوشته‌ها و چه در گفتگوهای شفاهی – از شعر سود جسته؛ و در این مورد گزارش‌های متعددی از او در دست است؛^۲ و همین شیوه بود که بعدها در سطحی گسترده، مورد استفاده بسیاری از صوفیان و واعظان قرار گرفت. برخی از شاعران عرب نیز سخنان او را به شعر درآورده‌اند از جمله ابوالعناهیّه، محمد بن وهب، ابوتّمّام طائی و ابوالعلاء مَعَرّی.^۳ این سخن او: «زندگی دنیا خواب است؛ و زندگی اخروی بیداری؛ و در میانه آن دو مرگ؛ و مردمان در خواب‌های پریشان و آشفته» مشتمل بر تشبیهاتی است معروف؛ و کالدیرون دو لبارکا^۴ شاعر و نمایشنامه‌نویس مشهور اسپانیایی (۱۶۰۰ - ۱۶۸۱ م.) آنها را عنوان معروف‌ترین نمایشنامه‌هایش قرار داده و آن را «زندگی خواب است» نام نهاده است.^۵

اما در باب موسیقی به این نکته بسنده می‌کنیم که برخلاف بسیاری از صوفیان و عرفان‌گرایان، که استفاده از موسیقی را روا می‌شمردند، و حتی آن را ترویج می‌کردند، حسن نظر مساعدی نسبت به آن نداشت؛ و خود او و شاگردش قتاده – مانند شماری از مفسران متقدم – بر آن بودند که در آیه ۶ از سوره لقمان، تعبیر لهوالحدیث (سخن بیهوده) که مورد نکوهش قرار گرفته، و افزاینجراف از راه حق شناخته شده، غناست.^۶ و این تفسیر بعینه همان تفسیری است که در احادیث شیعه، از امامان اهل بیت (امام باقر

۱. سزگین، ف، ج ۱، ص ۹۲۸.

۲. مرتضی، ج ۱، ص ۱۶۰؛ شعرانی، ج ۱، ص ۲۹؛ ابونعیم، ج ۲، صص ۱۴۳، ۲، ۱۵۱؛ ابن جوزی، آ، صص ۳۲-۳.

۳. ابن جوزی، آ، صص ۴۷، ۵-۵۴، ۱۳۳؛ خوانساری، ج ۳، ص ۲۷؛ راغب، مح، ج ۲، ص ۴۸۶؛ نیز ← ابراهیم طرابلسی، ج ۲، ص ۴۱۶.

4. Caldéron de la Barca.

۵. بدوی، ت، ص ۱۷۰؛ الموسوعة العربية العالمية، ج ۱۹، ص ۷۳.

۶. امینی، ج ۸، ص ۶۸.

و امام صادق و امام رضا علیهم السلام) نقل شده است.^۱ و این برخورد حسن با موسیقی - که یادآور نظریات فقیهان شیعه در باب حرمت غناست - شاید به دلیل آن باشد که موسیقی در آن روزگار، از یک سو افزاری برای تزیین و آراستن دربارهای حکام جور و تأیید آنان و به تعبیری ترویج باطل بوده است؛ و از سوی دیگر وسیله‌ای برای غافل ساختن مردم از واقعیت‌های تلخ اجتماعی و حقایق عالیّه دینی و سوق دادن ایشان به سوی گناه. شاید هم غلبه حزن و غم بر مسلک حسن - که بخش اعظم آن ناشی از مصائبی بوده که جامعه اسلامی، در عصر وی با آن دست به گریبان بود - جایی برای دل بستگی به موسیقی که وجه غالب آن در روزگار او شادی آفرینی بوده نمی‌گذاشته است.

۷. توجه به وظایف اجتماعی: برخلاف برخی از زاهدان و صوفیان، حسن مراقب

بود که اهتمام وی به انجام تکالیف و عبادات فردی و وظایف شخصی، موجب غفلت از وظایفی که نسبت به دیگران دارد نگردد؛ و با آن که لازم می‌دانست آدمی در پاره‌ای از مراحل سلوک، از عیوب دیگران چشم پيوشد؛ و فقط به خویش پردازد؛ و پیش از اقدام برای اصلاح عیوب دیگران، از اصلاح عیوب خود آغاز کند؛ و بالصراحه می‌گفت: «هیچ کس مؤمن حقیقی نخواهد بود مگر عیبی را که در خود اوست بر مردمان عیب نگیرد؛ و آنان را به اصلاح عیوب خود امر نکند مگر پس از آغاز به اصلاح آن عیب‌ها در خویش؛ زیرا اگر چنین کند، هیچ عیبی را در خود اصلاح ننماید، مگر عیب دیگری در خود بیند که باید به اصلاح آن پردازد. و چون شیوه‌اش این باشد، اشتغال او به اصلاح عیوب خود، مانع از توجه به عیوب دیگران است.»^۲ که مضمون این سخنان، برگرفته از گفته‌های امام علی (ع) و نیز احادیث نبوی (ص) است که امامان شیعه روایت کرده‌اند. بنگرید:

طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب الناس؛ و طوبی لمن لزم بیته... فکان من نفسه فی شغل والناس منه

۱. محقق سبزواری (غنا و موسیقی، ج ۱، صص ۱۸، ۲۳ - ۲۰).

۲. بدوی، ت، ص ۱۶۴.

فی راحة^۱ و: ای بنی من ابصر عیب نفسه شغل عن عیب غیره^۲ و: کفی بالمرء عیبا ان یبصر من الناس ما یعمی عنه من نفسه؛ او ینهی الناس عما لا یستطیع التحول عنه.^۳ و سرانجام حدیثی از امام صادق (ع) که حاکی است یکی از آن سه کس که در روز قیامت در سایه عرش الهی اند، کسی است که عیبی را بر برادر مسلمان خود نگیرد مگر نخست آن عیب را در خود از بین ببرد؛ زیرا هیچ عیبی را در خود از بین نبرد، مگر عیب دیگری از خود برایش آشکار شود. و همین اشتغال برای آدمی بس که به جای مردم به خویش پردازد.^۴

با این همه، وقتی شیوه متمرکز کردن همه توجه به عیوب خویش، مورد سوءاستفاده قرار گرفت، حسن پای بندی به آن را تخطئه نمود؛ و مشروط کردن امر به معروف را به اصلاح همه عیوب خود نادرست شمرد؛ و چون به او گفتند «کسی می گوید که تا اول خود را پاک نکنید؛ خلق را دعوت نکنید.» در پاسخ گفت: «شیطان در آرزوی هیچ نیست الا در آرزوی این کلمه؛ که می خواهد این کلمه در دل ما آراسته کند تا دعوت مردم به کار نیکو و بازداشتن ایشان از کار ناروا را ترک کنیم.»^۵ و گفت: «اگر بنا باشد که انسان مؤمن، برادر دینی خود را اندرز ندهد مگر پس از آن که کار خویش را استوار نماید، اندرزگویی ریشه کن خواهد شد؛ و شماره کسانی که خدا را به یادها می آورند اندک می شود؛ و کسی که مردم را به خدا دعوت نماید، و به فرمانبری از او ترغیب کند، و از نافرمانی او باز دارد، یافت نخواهد شد. ولی اجتماع خردمندان و مذاکره برخی از مؤمنان با برخی دیگر،

۱. خوشا کسی که توجه به عیوب خود، او را از توجه به عیوب مردم بازدارد. خوشا کسی که ملازم خانه خود و چنان مشغول کار خود باشد که مردم از ناحیه او آسوده باشند (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶).

۲. امام علی (ع) به فرزندش حسین: ای پسرکم! کسی که عیب خود را دید، از دیدن عیب دیگران باز می ماند (مجلسی، ب، ج ۷۲، ص ۴۷).

۳. خوشا کسی که توجه به عیوب خود، او را از توجه به عیوب مردم بازدارد. خوشا کسی که ملازم خانه خود و چنان مشغول کار خود باشد که مردم از ناحیه او آسوده باشند (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶).

۴. مجلسی، ب، ج ۷۲، ص ۴۶ به نقل از صدوق - یکی از مراجع بزرگ متأخر (مرحوم آیت الله ابوالقاسم خوئی) نیز در باب امر به معروف از کتاب فقهی خود می نویسد: «در ذکر اموری که از کارهای پسندیده است... از جمله مشغول شدن انسان به اصلاح عیب خود به جای توجه به عیوب مردم» سپس پاره ای از احادیثی را که در متن آوردم نقل کرده اند (خوئی، من، ج ۱، صص ۳-۳۸۱).

۵. عطار، ت، ص ۳۴.

موجب زنده شدن دل‌های پرهیزگاران و رهایی از غفلت و ناآگاهی است.^۱ یک بار هم به شعبی گفت: چرا از فلان کار نهی نکردی؟ او پاسخ داد: من خوش ندارم که سخنی بگویم که خود به آن عمل نمی‌کنم. حسن گفت: کدام یک از ماست که هرچه را به زبان می‌آورد انجام دهد؟ اگر شیطان با معتقد ساختن شما به این عذر، پیروز شود، دیگر نه کسی مردم را به کار نیکو دعوت می‌کند و نه کسی مردم را از کار بد باز می‌دارد.^۲

اهمیت گره‌گشایی از کارِ خلق در نظر حسن را نیز از گزارش‌های متعددی که در دست است می‌توان دریافت:

فردی برای انجام کاری از حسن کمک خواست؛ حسن با وی بیرون شد و او به حسن گفت: من در مورد این کار، از فرقد و ابن سیرین کمک خواستم و آن دو گفتند: باشد تا مراسم نماز میتی که در پیش است تمام شود بعد با تو می‌آییم. حسن گفت: «اگر آن دو، برای انجام این کار با تو می‌آمدند، برایشان نیکوتر از رفتن به نماز میت بود.»^۳ وی همچنین بالصراحه اظهار می‌داشت که: در نزد من، برآوردن حاجت یک مسلمان، محبوب‌تر از یک ماه اعتکاف است؛^۴ و اگر حاجت برادری را برآورم، برایم محبوب‌تر از یک سال عبادت است.^۵

۸ - تخطئه نگاه‌های فرانسائی به بزرگان و تقبیح تظاهر به شوریدگی و عبادت: مردم در حسن - از روزگار خود وی به بعد - با چشم اعجاب و تقدیس می‌نگریستند؛ و کرامات متعددی به او نسبت داده‌اند؛^۶ و حتی قناده امیدوار بود که حسن یکی از آن هفت تن باشد که به برکت آنان باران نازل می‌شود؛ و بلاها از سر مردم دفع می‌گردد.^۷ با این همه، حسن با هر حرکتی که نمایش به احراز مقامات معنوی و عبادت و تفقه باشد مخالف

۱. ابن جوزی، آ، ص ۱۲۱؛ نیز ← ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۱۷۰.

۲. ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۱۷۰.

۳. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۷۰.

۴. ابن جوزی، آ، ص ۳۶ - هم مضمون با حدیثی از امام حسن (کلینی، ج ۲، ص ۱۹۸).

۵. ابن عبدربه، ج ۱، ص ۱۹۵.

۶. عطار، ت، صص ۳۷ تا ۴۲.

۷. ذهبی، س، ج ۴، ص ۵۷۴.

بود؛ و خوش نداشت که رابطه‌اش با مردم، رابطه‌ مریدی و مرادی باشد؛ و بدین لحاظ وقتی سواره بود، اجازه نمی‌داد کسی به دنبال او راه بیفتد؛ و این کار را ناصواب می‌شمرد؛ و می‌گفت: به راستی صدای کفش‌های مردم پشت سر آدمی، کمتر ممکن است بی‌خردان را از کار باز ندارد.

نیز وقتی کسانی در پی او به راه افتادند گفت: صدای کفش اینان، در دل انسان ناتوان چه اثری می‌گذارد! به خدا قسم اگر نه این که مسلمان - یا مؤمن - به دل خود برمی‌گردد و می‌داند که چیزی در نزد او نیست، این صداها به زودی دلش را تباه می‌کند.^۱ اگر کسی در برابر حسن وی را می‌ستود، ناخشنود می‌شد؛^۲ و به کسی اجازه نمی‌داد که با تظاهر به شوریدگی، شور در مجلس او بیفکند؛ و از این طریق، توجه دیگران را به مجلس جلب نماید. به یکی از اراداتمندانش که چون آیتی از قرآن می‌شنید، خود را بر زمین می‌زد و فریاد می‌کرد گفت: اگر این که می‌کنی می‌توانی نکنی، آتش نیستی در جمله اعمال خود زدی... هر که بانگی از او برآید، این نیست الا از شیطان.^۳ یک بار هم که موعظه می‌کرد، مردی نفسی بلند از سر اندوه و درد برآورد. حسن گفت: برادرزاده من! هدف از این کار چه بود؟ اگر در نمایش اندوه و درد خود صادق بودی، خود را بر سر زبان‌ها انداختی؛ و اگر صادق نبودی خود را به هلاکت افکندی. مردمی بودند که در دعاکوشش داشتند؛ ولی از هیچ کدامشان صدایی شنیده نمی‌شد. برخی از کسانی که پیش از شما بودند، یک قرآن ختم می‌کردند؛ ولی هیچ صدایی از آنان به گوش همسایه‌شان نمی‌رسید؛ برخی دیگر که به تفقه در دین می‌پرداختند، حتی رفیقشان از این موضوع مطلع نمی‌شد.^۴

حسن ظاهر ساختن احساسات و عواطف درونی خود را منافی شؤن و مقام دینی خویش نمی‌شمرد؛ و برای حفظ وجهه بزرگانه خود در نزد عوام، چهره‌ای غیر واقعی از خود نشان نمی‌داد؛ و از اینکه در این مورد به وی اعتراض کنند پروایی نداشت - برای

۱. ابن سعد، ج ۹، صص ۹-۱۶۸.

۲. همان، ج ۹، ص ۱۷۷؛ ذّهبی، س، ج ۴، ص ۵۷۵.

۳. عطار، ت، ص ۳۴.

۴. ابن جوزی، آ، ص ۸۸.

نمونه بنگرید به اعتراضی که به خاطر گریه او در مرگ برادرش به وی شد و پاسخ او.^۱

۹- دعوت به کوشش و تحرک و تخطئه طفیلی‌گری و ارتزاق از راه دین، نگاه صحیح

به دنیا: حسن در عین دعوت به قناعت و میانه‌روی و نهی از دنیاطلبی حریصانه، از توصیه به تلاش برای تحصیل روزی غافل نبود؛ و آنچه را کاهلان تحت عنوان تسلیم در برابر تقدیر تبلیغ می‌کنند، تخطئه می‌کرد. همان‌سان که کوتاهی از انجام وظایف دینی به بهانه امیدواری به رحمت خدا را نادرست می‌شمرد. یعنی در هر دو صحنه، توجه به اسباب و کوشش فرد را لازم می‌دانست. این هم دو نمونه از گفته‌های او در این باره:

* در کوشش برای طلب روزی، مانند کسی که در مقام نزاع و سلطه‌جویی است مباش. و مانند کسی که فرمانبردار و مطیع محض است، بر تقدیر تکیه مکن. زیرا در طلب احسانِ خدا بودن از سنت پیامبر (ص) است و ترکِ زیاده‌طلبی از پاکدامنی است.^۲

* گروهی را آرزوی آمرزش و امیدواری به رحمت الهی، چنان سرگشته ساخت که چون از دنیا برون شدند اعمال شایسته‌ای نداشتند. هر یک از آنان می‌گوید: «من به خدا گمان نیکو دارم و به رحمت او امیدوارم.» ولی دروغ می‌گوید؛ اگر به خدا گمان نیکو داشت، برای رضای او کار نیکو می‌کرد؛ و اگر به رحمت خدا امیدوار بود، با کارهای شایسته در طلب رحمت خدا برمی‌آمد؛ اینک عمل او مانند کسی است که به دعوی امید به خدا و حسن ظن به او، بدون توشه‌گام در بیابان خشک و بی‌آب و علف نهد؛ و خود را در مهلکه افکند.^۳

با همین نگاه بود که حسن، کوشش در راه کسبِ حلال را از برترین عبادات می‌شمرد؛ و هزینه زندگی خانواده خود را از همین طریق به دست می‌آورد؛ و رضایت نمی‌داد که دیگران عهده‌دار تأمین زندگی او باشند؛ یا در ازای اهتمام به تبلیغ دین و ارشاد مردم یا تصدّی مقام قضا مالی بستانند؛ یک بار که مقرّری او از بیت‌المال را قطع کردند،

۱. ابن سعد، ج ۹، ص ۱۷۸.

۲. کتاب فی الاخلاق والعرفان، ص ۲۸۹- این سخنان و پاره‌ای از جملات دنباله آن را ابن ادریس (س)، ج ۳، ص ۶۵۰ به عنوان حدیثی از امام حسن (ع) نقل کرده؛ و دور نیست که حسن سخن امام (ع) را بازگو کرده باشد.

۳. ابن کثیر، ج ۹، ص ۲۸۰.

مردی چهارصد درم برای او آورد؛ و او آن را نپذیرفت و گفت: من راهی برای مقابله با این احسان تو ندارم؛ یک بار نیز مردی برای او کیسه‌ای سکه‌های سیمین و بسیار جامه نیکو برد؛ و او نپذیرفت و گفت هر که مجلس کند و از مردمان چیزی بستاند، در روز قیامت خدا را نبیند و از او هیچ نصیب نیابد.^۱ همچنین قاریان قرآن را سه گروه می‌دانست. یکی آنان که قرائت قرآن را کالایی دانند که از شهری به شهر دیگر برند؛ و به وسیله آن، آنچه را در دست مردم است بخواهند. دوم آنان که حروف قرآن را حفظ نمایند؛ و حدود آن را ضایع گذارند؛ و به وسیله آن از والیان، روزی طلبند؛ و بر اهل ولایت خود برتری جویند؛ و خدا از این گونه حاملان قرآن فراوان دارد؛ و خدا زیادشان نکند. گروه سوم کسانی که آنچه را از قرآن به عنوان دوی دردهای خود می‌شناسند، بگیرند و بر زخم دل خود نهند... و به خدا که شمار این دسته از حاملان قرآن، کمتر و نایاب تر از کیمیای سرخ است.^۲

این هم نظر حسن در باب دنیا است - که به جای همانندی با سخنان برخی از زاهدان در بدبینی به دنیا - حاکی از واقع بینی است: دنیا شتر رهواری است؛ اگر سوار آن شوی تو را می‌برد؛ و اگر سوار تو شود تو را می‌کشد.^۳

۱. حُصْرِي، ح، ص ۱۸۴؛ غزالی، ک، ج ۲، ص ۴۳۰.

۲. ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۲۰.

۳. شعرانی، ج ۱، ص ۳۰؛ ابن جوزی، آ، ص ۷۰.

پیوست‌ها

فصل اول^۱

یکی از نوادگان دانشمند و نامدارِ حسن

جعفر بن عیسی بن عبدالله بن حسن بصری چندی در ری به کار قضا پرداخت؛ و در روزگار مأمون و معتصم — دو خلیفه عباسی — در ناحیه شرق بغداد قاضی بود. از حماد بن زید و جعفر بن سلیمان و دیگران روایت می‌کرد؛ و برخی از محدثان او را راستگو می‌شمردند؛ و برخی دیگر احادیث وی را سست و خود او را پیرو مذهب جهمیه می‌دانستند؛ اما به ظن قوی، انتساب وی به جهمیه نادرست، و ناشی از تخلیط میان این فرقه با معتزله است؛ زیرا با توجه به اینکه وی در عصر مأمون و معتصم مصدرِ شغلِ مهم قضا بوده؛ و آن دو خلیفه از معتزله حمایت می‌کردند، و مخالفان ایشان را سرکوب می‌نمودند، به نظر می‌رسد که وی نیز معتزلی بوده است. و چون از جمله معتقدات مشترک میان معتزله و جهمیه، نفی و انکار صفات باری تعالی است، سنّیانِ مخالفِ این مرد، همین را دستاویز گرفته و او را جهمی خوانده‌اند — بدون توجه به دیگر عقاید جهمیه که با معتزله مخالف است — مانند عقیده به اینکه ایمان امری صرفاً قلبی است و مشروط به عمل نیست (همان نظریهٔ مُرَجَّئَه) و نیز عقیده به جبر و... که سنّیانِ مخالفِ معتزله، عین این تخلیط را در مورد ابن ابی دُؤاد نیز کرده‌اند؛ و در پیوست‌های فصل دهم بیاید.^۲

۱. مربوط به ص ۴.

۲. سَمْعانی، ج ۲، ص ۲۲۰؛ مسعودی، ت، ص ۳۳۹.

فصل دوم^۱

چرا حسن از آنس حدیث فرا گرفته است؟

آنس با امام علی (ع) پیوند استواری نداشت؛ و همین موجب شد که برخی، اقدام حسن به فراگیری حدیث از وی را به شدت تخطئه نمایند؛ و پیوندهای آن دو تن را دلیل بر همانندی در مخالفت با امام علی بگیرند.^۲ اما هرکس با شیوه‌های بزرگان شیعه در فراگیری حدیث - از صدر اسلام به بعد - آشنا باشد، به این داوری‌های کودکانه می‌خندد؛ زیرا اخذ حدیث از راویان غیر شیعی و حتی مخالف با امام علی (ع)، در میان محدثان بزرگ شیعه امری رایج بوده؛ و در میان کسانی که از همین انس بن مالک - با همه آنچه درباره او گفته می‌شود - حدیث فرا گرفته‌اند دو تن را یاد می‌کنیم:

الف - ابان بن تغلب از اصحاب جلیل‌القدر امام سجّاد (ع) و امام باقر (ع) و امام صادق (ع) که در نزد آنان منزلتی والا داشت؛ و به وی بسی حرمت می‌نهادند؛ و امام باقر (ع) به او فرمود: «در مسجد مدینه بنشین و فتوا بده که مردم کسی مانند تو را در میان شیعیان من ببینند.» و امام صادق (ع) پس از مرگ وی بر او رحمت فرستاد و فرمود: مرگ او قلب مرا به درد آورد. ابان از سه امام نامبرده روایت می‌کرد؛ و به گواهی امام صادق (ع)

۱. مربوط به ص ۷.

۲. حسن بصری چهره...، صص ۵۱، ۳۸۰، ۴ - ۳۸۲. ضمناً جالب است که مؤلف محقق این کتاب، انس را به ضم الف ضبط کرده است! (صص ۸ و ۳۲۹).

تنها از آن حضرت ۳۰۰۰۰ حدیث فرا گرفته بود؛ و گاهی امام، دیگران را برای فراگیری حدیث به نزد وی می فرستاد. ابان در نظر علمای شیعه «امام اهل زمان خود» در علم تفسیر و حدیث و فقه و لغت و نحو شمرده می شد؛^۱ و با این همه، به آنچه از امامان بزرگوار فرا گرفته بسنده ننموده؛ و از انس بن مالک و برخی دیگر از راویان غیر شیعی، حدیث فرا گرفته و از آنان روایت می کرد - از کسانی همچون: ابراهیم نخعی، حکم بن عتیبه، فضیل بن عمرو،^۲ محمد بن مُنکدر که به امام باقر (ع) معترض بود و...^۳

ب- ابان بن ابی عیاش: درباره این مرد در فصل بیست و دوم گفتگو داشتیم؛ و اکنون به این بسنده می کنیم که: وی مؤلف و به قولی راوی قدیمی ترین کتاب از تألیفات شیعه است که برجای مانده؛ و در نظر کثیری از علمای شیعه کتابی ارجمند شمرده می شود. وی به قراری که می گویند، از شش تن حدیث فرا گرفت: امام سجّاد (ع)، سلیم بن قیس، سعید بن جبیر، شهر بن حوشب، انس بن مالک و حسن بصری؛ و شمار احادیث او از انس شاید از ۱۵۰۰ می گذشته؛ و ظاهراً بیش از هر کسی از او حدیث فرا گرفته است.^۴ با این همه، داورِ عادل که حسن را به جرم فراگیری حدیث از انس محکوم کرده و مجرم شناخته، ابان را بسیار ستوده است.^۵ و نه فراگیری حدیث از انس و حسن را بر وی عیب گرفته - با این که شمار احادیث او از انس، از شمار احادیث حسن از انس، اگر بیشتر نباشد کمتر نیست - و نه تناقضِ داوریِ خود درباره ابان را با آن همه نکوهش هایی که رجال نویسان شیعه (ابن العَضائری، شیخ طوسی، علامه جلی، سید علی بن احمد عقیقی، عبدالنسی کاظمی، ابن داود، سید مصطفی تفرشی، عنایة الله قُهبایی، شهید ثانی و...) از وی کرده اند، دریافته است.^۶

۱. قاضی شوشتری، مج، ج ۱، ص ۳۲۶؛ محدث قمی، م، ج ۲، صص ۶۰-۷۵۹.

۲. امین، ا، ج ۲، صص ۹-۹۶؛ شوشتری، ق، ج ۱، ص ۹۸.

۳. مجلسی، ب، ج ۴۶، صص ۵۱-۳۵۰.

۴. امین، ا، ج ۲، صص ۳-۱۰۲.

۵. حسن بصری چهره...، ص ۱۴۰.

۶. امین، ا، ج ۲، صص ۳-۱۰۲ و بنگرید به همین دفتر صص ۶-۴۶۵.

فصل چهارم^۱

چرا حسن با دو شورشی که در عصر او برپا شد همراهی ننمود؟

نسب و حسب سردمدارانِ دو شورش

برخی به حسن اعتراض کرده‌اند که چرا با دو شورشی که در زمان او، یکی به سرداریِ ابن اشعث و دیگری به سرداریِ یزید بن مهلب، علیه امویان برپا شده همراهی ننموده؛ و مردم را از پیوستن به آن دو شورش منع کرده است؟ پاسخ این اعتراض را از همانچه در متن فصل چهارم آوردیم می‌توان دریافت؛ و برای تکمیل مطلب، توضیحاتی دربارهٔ هر یک از دو سردار نامبرده می‌دهیم:

الف - ابن اشعث: جدّ او اشعث بن قیس از کسانی بود که پس از رحلت پیامبر (ص) مرتد شدند؛ و با مسلمانان جنگیدند؛ و دست به کارهایی ناروا زدند؛ و چون خلیفه ابوبکر لشکری به جنگ با ایشان فرستاد، اشعث در این ماجرا که قومش زمام امور خود را به او سپرده بودند، به آنان خیانت کرد؛ و به همین سبب او را عُرْفُ التَّار نامیدند - که اصطلاحی است برای حيله گر - و امیر مؤمنان (ع) او را به این گونه یاد کرد: شمشیرِ دشمن را به سوی قوم خود راه می‌نماید؛ و مرگ را به جانب کسانش می‌کشاند. باری سپاه اعزامی از سوی ابوبکر، اشعث را دستگیر کردند؛ و به نزد خلیفه آوردند؛ و چون مدّعی شد که به اسلام بازگشته است، ابوبکر وی را آزاد کرد؛ و خواهر خود ام‌قَرَوَه را به همسری او

در آورد - هرچند که در واپسین روزهای زندگی، از این که وی را به کیفر جرائم خود نرسانیده و نکشته بود، سخت احساس پشیمانی می کرد؛ و می گفت: چنان می بینم که وی با هر فتنه ای روبرو شود به آن دامن می زند.^۱

اشعث از سوی خلیفه عثمان ولایت آذربایجان را یافت؛ و عثمان سالی ۱۰۰۰۰۰ در هم از خراج آن دیار را به او واگذار کرد. در دوران خلافت امام علی (ع) اشعث سرکرده منافقان بود؛ و آشکار و نهان، پیوسته علیه آن حضرت فعالیت می نمود. در جنگ صفین، وقتی علائم پیروزی قطعی سپاه امام بر لشکر معاویه آشکار شد، نخستین بار اشعث بود که برای جلوگیری از شکست معاویه، سخن از لزوم آتش بس و توقف جنگ به میان آورد؛ و معاویه همان سخن او را گرفت و نیرنگ خود را در دعوت به حکمیت بر بنیاد آن نهاد؛ و چون امام و سران سپاه او مانند مالک اشتر، سخن اشعث و دعوت به حکمیت را رد کردند، او به خشم آمد و همچنان بر موضع و نظر خود پافشاری نمود؛ و چون امیر قبیله کنده و فردی صاحب نفوذ بود، افراد زیادی به پشتیبانی از نظر او برخاستند؛ و با اقدامات ایادی و همدستان وی، گروه هایی از سپاه امام نیز فریب خوردند؛ و کم کم شمار کسانی که به صورت جدی، خواهان ختم جنگ بودند فزونی گرفت؛ تا به هزاران رسید؛ و امکان ادامه جنگ و پیروزی سپاه امام (ع) عملاً از میان رفت. در مرحله بعد - مرحله تعیین حکم و داور - نیز نظر امام (ع) بر آن بود که عبدالله بن عباس یا مالک اشتر به عنوان حکم برگزیده شوند؛ ولی پافشاری های اشعث و گروه های همدست او، و کسانی که فریب او را خورده بودند، موجب شد که ابو موسی اشعری - از مخالفان امام علی (ع) - به عنوان حکم انتخاب شود^۲ - انتخابی که به خلع امیر مؤمنان (ع) از خلافت و تشبیت وضعیت معاویه انجامید. در توطئه قتل امیر مؤمنان (ع) نیز اشعث مشارکت داشت؛ و در شب نوزدهم ماه رمضان، با ابن ملجم در مسجد کوفه حضور یافت؛ و در لفافه به او یاد آور شد که زودتر کار را تمام کند. و بر سر سخنی شک برانگیز که در این مورد به زبان آورد،

۱. امینی، ج ۷، صص ۵-۱۷۴، ۱۷۰؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹.

۲. دائرة المعارف تشیع، ج ۲، ص ۱۹۶؛ مجلسی، ب، ج ۳۲، صص ۲-۵۳۱، ۴۰-۵۳۹.

حُجْرِ بنِ عَدِي از یاران امام علی (ع) به او پرخاش نمود^۱ - و حوادث بعدی که جای ذکرش نیست.

اشعث مسجدی بنا کرد که در روایات شیعه، یکی از چهار مسجد ملعون در کوفه شمرده شده (همچون مسجد ضِرار که منافقان در عهد رسول در مدینه بنا کردند) و پس از شهادت امام حسین (ع) به شکرانه قتل آن حضرت تجدید بنا گردید. وی از خواهر ابوبکر دختری به نام جَعْدَه داشت که صد هزار درهم از معاویه گرفت؛ و به امید ازدواج با یزید، امام حسن (ع) را مسموم کرد.^۲

محمد پسر اشعث و خواهرزاده ابوبکر نیز یکی از دو نفری بود که ابن زیاد فرستاد تا کسانی را که با مسلم بن عقیل بیعت کرده بودند، با تطمیع و تهدید، از پشتیبانی او منصرف کردند؛^۳ و همو سرکرده سوارانی بود که ابن زیاد برای دستگیری مسلم فرستاد تا با او جنگیدند؛ و محمد صورت او را با شمشیر زخمی کرد؛ و چون مجروح شد، محمد با او عهد بست که اگر دست از جنگ بدارد در امان خواهد بود؛ ولی وقتی دست از جنگ کشید، وی را خلع سلاح کردند و به نزد ابن زیاد بردند تا به امر او به قتل رسید؛^۴ و این عمل محمد را برخی از شاعران عرب سخت نکوهش کردند؛ و او را قاتل مسلم خواندند - چنان که در ماجرای شهادت حجر بن عدی هم - که از بزرگان قبیله محمد بود - وی را مذمت می نمودند و مقصر می شمردند. نیز به دستور ابن زیاد، محمد بن اشعث، هانی بن عروه - میزبان مسلم - را به نزد وی برد؛ تا او را در معرض شکنجه‌های سخت در آورد؛ و با چوبدستی چندان به صورتش کوبید که بینی اش شکست؛ و ابرویش شکافت و گوشت گونه‌هایش ریخت؛ و محمد که ناظر این صحنه‌های فجیع بود می گفت: آنچه رأی امیر (ابن زیاد) بر آن قرار گیرد، به سود ما باشد یا به زیان ما، به آن خشنودیم - کار او تأدیب

۱. محدث قمی، م، ج ۱، ص ۲۰۶.

۲. دائرة المعارف تشیع، ج ۲، ص ۱۹۶؛ محدث قمی، م، ج ۱، ص ۲۷۹.

۳. ابن شهر آشوب، من، ج ۳، صص ۳-۹۲.

۴. همان، صص ۶-۳۷۳.

است. پس از این ماجراها نیز که هانی را حبس کردند، و به دنبال قتل مسلم کشتند،^۱ بقیه اقدامات محمد در جهت دشمنی و کینه‌ورزی با امام حسین (ع) آغاز شد. سرداری هزار تن از سپاهیان را که برای جنگ با امام به کربلا رفتند برعهده گرفت؛ و با حضور در لشکر ابن سعد و در کنار او، در تبهکاری‌های آنان سهمی چشمگیر داشت. در گفتگوهایش با امام، حتی بستگی حضرت به پیامبر (ص) را انکار کرد؛ و بی‌شرمانه خطاب به امام گفت: ترا مرده باد که به زودی به جهنم خواهی رفت. پس از شهادت امام (ع) نیز پیراهن و کفش حضرت را ربود؛ و خلاصه همان‌گونه که پدرش در قتل امام علی (ع) شرکت جست، و خواهرش امام حسن (ع) را به قتل رسانید، او نیز در جرگه قاتلان امام حسین (ع) درآمد؛ و به نفرین حضرت دچار شد؛ تا در جنبشی که مختار برای انتقام از قاتلان شهیدان کربلا برپا کرد به قتل رسید.^۲

عبدالرحمن پسر محمد معروف به ابن اشعث نیز همان است که گزارشی از محل اختفای مسلم - نماینده و عموزاده امام حسین (ع) - را به پدر خود محمد داد؛ تا به گوش ابن زیاد رسید و او - چنان که گفتیم - محمد را مأمور دستگیری مسلم کرد. ۳ در سال ۶۷ هـ. نیز که محمد بن اشعث در جنگ علیه مختار شرکت داشت، عبدالرحمن به او پیوست؛ و چون در آخرین روزهای نبرد، پدرش محمد و نیز دو برادرش به هلاکت رسیدند، نفرت و کینه عمیق او نسبت به شیعیان به اوج رسید؛ تا جایی که حتی زندانیان شیعی و اسیران هم قبیله خود را قتل عام کرد.^۴ وی بعدها در جرگه سرداران حکومت اموی و فرمانبرداران حجاج درآمد؛ و حجاج او را با سپاهی برای جنگ با ترکان فرستاد؛ و او برفت و جنگ کرد؛ تا در مورد ادامه جنگ، مابین او و حجاج اختلاف نظر پیدا شد؛ و حجاج به او توهین کرد؛ و او از فرمان حجاج و خلیفه عبدالملک سر بتافت؛ و شورشی به پا کرد؛ و به دعوی خلافت برخاست؛ و پس از یک سلسله نبردهای سهمگین، عبدالملک حاضر شد

۱. مسعودی، م، ج ۳، صص ۹-۵۷؛ زهیر علی حکیم، ج ۲، صص ۴-۲۵۳.

۲. زهیر علی حکیم، ج ۲، صص ۲۵۳، ۶۳-۲۵۷.

۳. ابن شهر آشوب، من، ج ۴، ص ۹۳؛ محدث قمی، م، ج ۱، ص ۳۷۳.

۴. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۱۷.

امتیازاتی به وی بدهد؛ و از جمله امارت هر ایالتی که عبدالرحمن خواهد با او باشد. عبدالرحمن نیز به این امتیازات راضی شد؛ ولی به دلیل نارضایی دیگران، این معامله سر نگرفت؛ و عبدالرحمن پس از پیروزی‌هایی که در جنگ با حجاج به دست آورد، سرانجام شکست خورد و گریخت؛ و به شاه ترکان پناه برد؛ و بنا به روایت مشهور، شاه ترکان او و کسانش را دستگیر کرد تا به نزد حجاج فرستد؛ ولی در میان راه، او خود را بر فراز قصری رسانید؛ و از آنجا خویش را به زیر افکند و با خودکشی از دنیا رفت.^۱

این بود حسب و نسب یکی از دو سرداری که حسن بصری به جرم خودداری از همراهی با شورش او مورد اعتراض قرار گرفته است!

در مورد سردار دوم، یزید بن مهلب، به این اشاره بسنده می‌کنیم که: پدر وی مهلب از عمال و سرداران امویان بود؛ و در بیعت گرفتن از مردم برای خلیفه عبدالملک نقشی اساسی داشت؛ و حجاج به وی بسیار مهر می‌ورزید؛ و عراقیان را بنده او می‌خواند. یزید خود نیز از امرای امویان بود؛ و از جانب ایشان - پس از پدرش - امارت خراسان را عهده‌دار شد؛ و این سمت را شش سال حفظ کرد؛ و هنگامی که عبدالرحمن بن عیاش هاشمی، با هزاران تن از کسانی که بر حجاج و خلیفه عبدالملک شوریده بودند، به سوی خراسان رهسپار شدند، یزید با سپاهی گران به سرکوب ایشان برخاست؛ و قتل عامی فجیع از آنان کرد؛ و بقیه را هم به نزد حجاج فرستاد؛ تا اکثر آنان را بکشت؛ و به گزارش ۵۰۰۰ تن از اسیرانی را که یزید به نزد وی اعزام داشته بود به قتل رسانید. با این همه، عبدالملک - به صوابدید حجاج - وی را عزل کرد؛ و چون سلیمان پسر عبدالملک به خلافت رسید، او را به حکومت عراق و سپس خراسان منصوب نمود؛ و او جرجان و طبرستان را فتح کرد؛ و قتل عام بزرگی از جرجانیان به راه انداخت. چنان‌که در عراق، حتی بر خویشان سببی خود رحم نیاورد؛ و آنان را مورد آزار قرار داد. چون نوبت خلافت، به خلیفه صالح عمر بن عبدالعزیز رسید، او را طلبید تا اموال مسلمانان را که نزد وی بود مسترد دارد؛ او بهانه آورد و از تسلیم اموال خودداری کرد؛ پس خلیفه او را به زندان افکند. وقتی عمر بن

۱. تاریخ ابن کثیر، ج ۹، صص ۳۷-۹ و ۴۲-۴ و ۵۰ تا ۵۴، ۵۷؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۲۳.

عبدالعزیز را مسموم کردند، او از حبس گریخت و به بصره رفت؛ و در آنجا شورشی به پا کرد؛ و به دعوی خلافت برخاست؛ و مردم را به سنتِ عمرین (دو خلیفهٔ اول) دعوت کرد؛ و حسن بصری به مقابله با وی برخاست؛ و بیدادگری‌های او را یادآور می‌شد؛^۱ و بقیهٔ قضایا که به آن اشارت رفت.

با این مقدمات، چه بسیار شگفت‌انگیز است که فردی با ادعای دفاع از تشیع، طغیان و شورش درنده‌ای تبه‌کار مانند یزید بن مهلب را "جنبش ضدّ طاغوتی" بنامد؛ و حسن بصری را که حاضر به همراهی با آن نشده محکوم نماید و مجرم بشناسد! و جالب آنکه با اشاره به دشمنی امویان با امام علی (ع) و عمل حسن در منع از جنگ با آنان در سپاه یزید بن مهلب می‌نویسد:

«منع مردم از قیام علیه دشمنانِ شخصی، نوعی همراهی با دشمنانِ آن شخص می‌باشد؛ و این نیز از جمله ظلم‌هایی است که حسن بصری - واسطهٔ بین صوفیان و علی امیرالمؤمنین! - در حق آن وجود نازنین روا داشته...»

در دنبالهٔ این سخنان، به شورش عبدالرحمن بن محمد بن اشعث و یزید بن مهلب علیه امویان اشاره کرده؛ و مخالفت حسن بصری با این شورش‌ها را مستمسک حمله به وی گرفته است.^۲ بی‌این‌که پاسخی برای این پرسش مقدر بیاندیشد: چرا امام صادق (ع) کسانی از علویان را از قیام علیه خلیفه منصور (دشمن ایشان و دشمن تمامی امامان و بلکه دشمن خدا و خلق) منع می‌کرد؛ و حاضر به همراهی با آنان در راهی که می‌رفتند نبود؛ و به دلیل همین برخوردها، با انواع ناسزاها و فشارها از سوی ایشان مواجه شد؟ تا جایی که اموال او را مصادره کردند؛ و خود او را با وضعیت‌ی اهانت آمیز به زندان افکندند؛ و حتی تهدید نمودند که: لکسرت فمک!^۳ آیا نتیجهٔ منطقی آن فرمایشات - پناه بر خدای بزرگ - محکومیت امام معصوم نیست؟

۱. زرکلی، ج ۸، صص ۹۰-۱۸۹؛ ابن‌کثیر، ج ۹، صص ۳-۵۲، ۳۰۰؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، صص ۸-۱۵۶.

۲. حسن بصری چهره...، صص ۲۶۶، ۱۰۰، ۱۰۱.

۳. دهانت رامی‌شکنم! (مجلسی، ب، ج ۴۷، صص ۸۶-۲۷۹).

نیز محقق عالی قدری که اهانت و ناسزاگویی به حسن بصری را تکلیف شرعی خود پنداشته، و قاعدتاً در برابر اخبار و احادیث تسلیم محض هستند، چه تفسیری برای احادیثی از این قبیل دارند: زُراره از بزرگوارترین و داناترین اصحاب امام صادق (ع) است، یکی از علویان از او پرسید: «اگر کسی که می‌خواهد علیه امویان قیام کند او را به یاری بطلبد، چه پاسخی به وی خواهد داد؟» و او پاسخ داد: «اگر اطاعت از آن‌کس، بر من واجب باشد او را یاری می‌کنم؛ و اگر واجب نباشد، بنخوام یاری اش می‌کنم و نخواهم نمی‌کنم.» و چون زراره گزارش این گفتگو را برای امام صادق (ع) بازگو کرد، امام (ع) با تأیید سخن او فرمود: به خدا قسم که از پیش‌رو و از هر دو جانب، راه را بر او بستی و برای او راه‌گریزی (در گفتگو) نگذاشتی!

اینک محقق محترم بفرمایند که آیا اطاعت از تبه‌کاران و اشراری همچون عبدالرحمن بن محمد بن اشعث و یزید بن مهلب، بر کسی فریضه بوده و آیا آنان واجب الاطاعه و مفروض الطاعه و مفترض الطاعه بوده‌اند؟ اگر پاسخ این دو پرسش مثبت است، پس چرا امامان شیعه که این شورشیان در عصر آنان بوده‌اند، اصحاب خود را به‌همراهی با ایشان نخواندند؟ و چرا اصحاب بزرگوار امامان و رجال عالی قدر شیعه - همچون ابان بن تغلب، ابو حمزه ثُمالی، زُراره و برادرش حُمران، کُمَیْت، جابر جُعَفی، محمد بن مسلم و... با ایشان همراهی نمودند؟

بدیع‌تر از همه آنکه: کسی حسن بصری را به جرم عدم همراهی با شورش اشراری مانند ابن اشعث و یزید بن مهلب محکوم می‌کند، که مراد و مقتدای مقبول او ش.م.ح. است؛ که هرگونه فعالیت سیاسی را - ولو به رهبری مراجع شیعه و به قول خودش نابیان امام زمان (ع) - قویاً تخطئه می‌کرد؛ و گزارش‌ها و اسناد هم‌کاری او و تشکیلات او با ساواک در همه جا منتشر شده است؛^۲ و این مرید مخلص که - بنا بر پاره‌ای ملاحظات (!)

۱. خوبی، مع، ج ۷، ص ۲۲۹.

۲. علیان‌نسب، ضیاء‌الدین، علوی نیک، سلمان، صص ۲۴، ۶-۱۳۳، ۱۶۹، ۳-۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۸.

– جرأت نکرده نام مراد و مقتدا را در متن کتاب خود بیاورد، در ص ۲۹۴ کتاب،^۱ از وی با عنوان «واعظ خراسانی مسجد ملک در بازار تهران» یاد کرده؛ اما دلش راه نداده که کتابش را از نام شریف آن مقتدای دشمن فلسفه و عقل و عرفان و دشمن هرگونه فعالیت سیاسی، خالی بگذارد. بنابراین در ص ۴۰۹، در ضمن یکی از فهرست‌های آخر کتاب، نام او را ذکر کرده و به ص ۲۹۴ متن ارجاع داده؛ تا بر همگان واضح و لایح گردد که آنچه در آن صفحه در باب واعظ مسجد ملک آمده، مربوط به کیست؟

فصل ششم

نکته اول

ترجمه گزیده‌ای از

نامه حسن بصری به خلیفه عبدالملک بن مروان

در ردّ جبرگرایان و اثبات اختیار برای انسان^۱

ای فرمانروای مؤمنان! ما محضر کسانی از گذشتگان را درک کردیم که فرمان خدا را به کار می‌بستند و از سنت رسول (ص) پیروی می‌نمودند؛ و حکمت او را بازگو می‌کردند. حق را منکر نمی‌شدند و باطل را حق نمی‌شمردند. جز آنچه را خدا خود به خویش نسبت داده، امری را به او منسوب نمی‌داشتند. و جز به آنچه خدا در کتاب خود بر خلق خویش به آن احتجاج نموده، احتجاج نمی‌نمودند. خداوند برتر می‌گوید: «جنیان و آدمیان را نیافریدم مگر برای اینکه مرا بپرستند. از آنها رزقی نخواستم و نخواهم که مرا اطعام کنند.»^۲ پس ایشان را امر به عبادتی کرد که آنان را برای آن آفرید؛ و چنین نبود که آنان را برای امری بیافرینند، و سپس در میان آن امر و ایشان مانعی قرار دهد؛ زیرا او در

۱. مربوط به صص ۲۹ تا ۳۴، ۴۱، ۷-۱۰۶، ۳۰۵-۳۰۷، پاورقی، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۶۵.

۲. پاسخ این اعتراض که چرا حسن در نامه‌های خود، عبدالملک و برخی دیگر از خلفا را امیرالمؤمنین خوانده، در همین پیوست‌ها، فصل پانزدهم نکته اول (صص ۷-۴۵۵) خواهد آمد.

۳. الذاریات، ۷-۵۶.

حقّ بندگان ستمکار نیست. هیچ یک از گذشتگان منکر این مطلب نبودند؛ و در مورد آن مجادله نمی کردند. زیرا ایشان در مورد امری واحد اتفاق نظر داشتند. ما نیز هنگامی به گفتگو در آن باب پرداختیم که مردم منکر آن شدند؛ و به هواهایی گمراه کننده و گناهی مهلک دچار گردیدند؛ و کتاب خدا را تحریف نمودند؛ و دین خدا را با آرزوها مشتبه ساختند. پس هر سخنی که برهانی از کتاب خدا نداشته باشد گمراهی است. خدای برتر گفت: «بگو اگر راست گوئید برهان خود را بیاورید.»^۱ و در چه مورد برهان بیاورند؟ در مورد آنچه به خدا دروغ می بندند؛ و با هواهای خود بدعت‌ها پدید می آورند. «پس بدانند که حق از آن خداست و آنچه را به ناروا در هم می بافتند نابود شدنی است.»^۲

ای فرمانروای مؤمنان! آنچه را کتاب خدا بر تو واجب کرده دریاب؛ و هواهای کسانی را که علم به قضا و حکم الهی ندارند واگذار. زیرا خداوند می گوید: «راستی که خداوند نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته تغییر نمی دهد تا خود آن را دگرگون کند.»^۳ و عمل دگرگون ساختن از ناحیه بندگان، از طریق مخالفت آنان با اوامر الهی تحقق می یابد. چنان که خداوند گفت: «آیا کسانی را ندیدی که نعمت خدا را با ناسپاسی دگرگون نمودند؛ و قوم خود را در سرای نابودی - دوزخ - فرود آوردند؟»^۴ پس نعمت از خدای برتر است و دگرگون ساختن آن از بندگان؛ زیرا ایشان آنچه را او بدان امر کرده بود رها کردند؛ و آنچه را از آن نهی کرده بود مرتکب شدند. خداوند برتر می گوید: «به کارهای زشت، چه آشکار و چه پنهان، نزدیک نشوید.»^۵ پس آنچه خدا از آن نهی کرده، از او نیست. زیرا او از آنچه وی را به خشم می آورد (که گناه باشد) خشنود نیست. و از آنچه وی را خشنود می دارد (یعنی عمل صالح) ناراضی نیست. خداوند برتر می گوید: «اگر ناسپاسی نماید پس خدا از شما بی نیاز است؛ و خدا برای بندگان خود ناسپاسی را نمی پسندد؛ و اگر

۱. البقرة، ۱۱۱.

۲. القصص، ۷۵.

۳. الانفال، ۵۳.

۴. ابراهیم، ۹-۲۸.

۵. الانعام، ۱۵۱.

شکرگزار باشید آن را بر شما می‌پسندد.»^۱ پس اگر ناسپاسی و کفر از قضا و قدر الهی بود، از کسی که کار خود را بر بنیاد آن می‌نهاد راضی بود؛ و چنان نبود که خدا امری را مقدر دارد، و سپس به قضا و مقدر خود راضی نباشد. پس جور و ظلم از قضای الهی نیست؛ بلکه قضای او امر به انجام کار نیکو، عدل و احسان و بخشش به خویشان و نزدیکان است؛ و از کار زشت و ناپسند و ستم و گردنکشی منع می‌کند. گفت: «قضای پروردگارت بر آن رفته است که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکویی کنید.»^۲

ای فرمانروای مؤمنان! این کتاب خداست که سخن می‌گوید؛ و کیست که سخن او نیکوتر از خدا باشد؟: «آن که تقدیر کرد و هدایت نمود.»^۳ و نگفت «آن که تقدیر کرد و به گمراهی دچار ساخت.» خدا برای بندگانش حقیقت را تبیین کرد؛ و آنان را رها نکرد که در دین خود در اشتباه و در کار خویش به شک باشند. حتی در مورد پیامبر خود، هدایت را از جانب خود و گمراهی فرضی را از پیامبرش شمرد و گفت: «بگو اگر من گمراه شوم به زیان خود گمراه شده‌ام؛ و اگر هدایت یابم به خاطر چیزی است که پروردگارم به من وحی می‌کند.»^۴ اکنون چگونه است که وقتی گفته می‌شود «اگر محمد (ص) گمراه شود، گمراهی از خود اوست» تو راضی هستی؛ ولی وقتی بگویند «اگر ما گمراه شویم، گمراهی از خود ماست» بر ما خشم می‌گیری؟ خداوند گفت: «راستی که هدایت بر ماست.»^۵ و نگفت که گمراهی بر ماست.

ای فرمانروای مؤمنان! آیات کتاب خدا را در جای خود بپنهان؛ و آن را تحریف مکن؛ و جز به گونهٔ شایسته تأویل ننمای. چنان نبوده که خدا بندگان را در آشکارا از کاری نهی کند؛ و در نهان مقدر دارد که آن را انجام دهند. آن‌گونه که جاهلان غافل می‌گویند. و اگر چنین بود نمی‌گفت: «هرچه خواهید بکنید»؛^۶ و می‌گفت: «آنچه را برایتان تقدیر کردم

۱. الزمر، ۷.

۲. الاسراء، ۲۳.

۳. الاعلیٰ، ۳.

۴. سباء، ۵۰.

۵. اللیل، ۱۲.

۶. فصلت، ۴۰.

بکنید»؛ و نمی‌گفت: «هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کفر بورزد.^۱» و می‌گفت: «هر که من خواهم ایمان بیاورد و هر که من خواهم کافر شود.»

خدا گفت: «امر خدا تقدیری مقدر شده است.»^۲ و امر او تقدیر او و تقدیر او امر اوست؛ او امر به انجام کار زشت و ناپسند نمی‌کند؛ و گروهی که چنین سخنی گفتند، خدا آن را بر ایشان عیب گرفت و گفت: «و چون کار ناشایستی کنند، گویند ما پدران خویش را یافتیم که چنین می‌کردند؛ و خدا ما را به آن امر فرمود. بگو خدا امر به کار ناشایست نمی‌کند. آیا آنچه را نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟»^۳ پس کتاب خدا نوری در تاریکی و حیاتی در برابر مرگ است؛ و خداوند پس از فرستادن کتاب‌ها و پیامبران، حجتی برای بندگان باقی نگذاشته است «تا آن‌که هلاک می‌شود از روی دلیل باشد؛ و آن‌که زنده می‌ماند از روی دلیل باشد.»^۴

ای فرمانروای مؤمنان! در این گفتارِ خدای برتر بیاندیش: «برای هر که از شما خواهد پیش افتد، و هر که خواهد عقب بماند.»^۵ و این را از آن گفت که خدا، آن توانایی را در مردم نهاده که به یاری آن پیش افتند یا عقب بمانند؛ تا نیکوکاران مستحق بهشت شوند؛ و بدکاران مستحق دوزخ. و اگر امر به گونه‌ای بود که منکران اختیار می‌گویند، مردم را نقشی در پیش افتادن و عقب ماندن نبود. نه پیش افتادگان در خور ستایش بودند و نه عقب ماندگان در خور سرزنش. زیرا این امر - به پندار منکران اختیار - در اختیار هیچ‌یک از دو فریق نیست؛ بلکه امری است که از خارج از وجودشان بر آنان تحمیل می‌شود.

نیز اگر چنان بود که ایشان معتقدند، خداوند در آنجا که سخن از کیفر ایشان بود می‌گفت «این پاداشی است در برابر آنچه بر ایشان تحمیل شد؛ و در کتاب مقدراتشان

۱. الکهف، ۲۹.

۲. الاحزاب، ۳۸.

۳. الاعراف، ۲۸.

۴. الانفال، ۴۲.

۵. المدثر، ۳۷.

رقم خورد.» و نمی‌گفت: «این پاداشی است در برابر آنچه انجام داده‌اند.»^۱ ای فرمانروای مؤمنان! این گروه (منکران اختیار) با کتاب خدا به مخالفت برخاسته و آن را تحریف نمودند؛ وگرنه کتاب خدا چنان نیست که بخشی از آن بخشی دیگر را تکذیب نماید. بلکه آن - همان‌گونه که توصیف شده - بهترین سخن و کتابی متشابه است که بخشی از آن با بخشی دیگر مشابه است؛ و بخشی با بخشی دیگر مخالف نیست. «زیرا آن از جانب حکیمی ستوده نازل شده است.»^۲

ای فرمانروای مؤمنان! در این سخن خدا بیاندیش: «قسم به روانِ آدمی و آن‌که آن را به اعتدال بیافرید؛ و ناپاکی و پاکی را به او الهام کرد.»^۳ از این سخن درمی‌یابیم که خداوند، شناختِ پاکی از ناپاکی را از راه الهام در سرشت آدمی نهاد. در آیهٔ بعد می‌خوانیم: «هر که روان خویش را پاکیزه داشت رستگار شد؛ و هر که آن را ناپاک داشت زیان‌کار است.»^۴ پس اگر خدا آن را آلوده و ناپاک داشته بود، خود را به زیان‌کاری منسوب نمی‌داشت.

ای فرمانروای مؤمنان! در این سخن خدا بیاندیش: (دوزخیان گویند): «پروردگارا! هر که این عذاب را پیشاپیش برای ما فراهم کرده، او را با آتشی دو برابر عذاب کن.»^۵ پس اگر این آتش را خدا برای آنان فراهم آورده بود [چنان درخواستی بی‌معنی بود]. ولی خدا توضیح می‌دهد که چه کسی این آتش را برای آنان فراهم آورده و گمراهشان کرده: «و گفتند پروردگارا ما! ما از سروران و بزرگانمان فرمان بردیم؛ و آنان ما را گمراه کردند.»^۶ پس سروران و بزرگان بودند که پیشاپیش، کفر را برای آنان فرستادند؛ و آنان را پس از آن‌که در راه هدایت بودند گمراه کردند.

ای فرمانروای مؤمنان! در این سخن خدا بیاندیش که از زبان گمراهان در روز قیامت

۱. السجدة، ۱۷.

۲. فصلت، ۴۲.

۳. الشمس، ۷ و ۸.

۴. همان، ۹ و ۱۰.

۵. ص، ۶۱.

۶. الاحزاب، ۶۷.

می‌گوید: «پروردگار ما! کسانی از جتّیان و آدمیان را که ما را گمراه کردند به ما بنمای؛ تا آنان را زیر پا بگذاریم و از خوارشندگان باشند.»^۱ و در این سخن او «ما آدمی را به راه راست هدایت کردیم؛ چه سپاسگزار باشد و چه ناسپاس.»^۲ یعنی راه را به آدمیان شناساندیم؛ تا این که یا سپاس‌گزار باشد و او را پاداش دهیم؛ و یا ناسپاسی نماید و او را به خاطر ناسپاسی اش کیفر کنیم. «پس هر که سپاسگزاری نماید، به سود خود سپاسگزاری نمود؛ و هر که ناسپاسی نماید، پس خدا بی‌نیاز و ستوده است.»^۳ نیز خداوند می‌گوید: «فرعون قوم خود را گمراه کرد و هدایت ننمود.»^۴ پس تو نیز همان را بگو که خداوند گفت: «فرعون بود که قوم خود را گمراه کرد و هدایت ننمود.» و با کلام خدا مخالفت مکن؛ و امری را به خدا نسبت مده مگر آنچه خود برای خویش پسندیده؛ چنان که گفت: «راستی که هدایت با ماست؛ و دنیا و آخرت از آن ماست.»^۵ پس هدایت از خداست و گمراهی از بندگان.

ای فرمانروای مؤمنان! در این سخن خداوند بیاندهش: گمراهان گویند: «و ما را جز تبه‌کاران گمراه نکردند.»^۶ و در این سخن «سامری آنان را گمراه کرد.»^۷ و در این سخن: «راستی که شیطان برای انسان دشمنی آشکار است.»^۸ و این سخن: «اما قوم ثمود، پس ما راه را به ایشان نمودیم؛ و ایشان کوردلی را بیش از هدایت خواستند. تا در پی آنچه کردند، صاعقه عذابی خوارکننده ایشان را در میان گرفت.»^۹ پس آغاز هدایت، از جانب خدا بود؛ و آغاز استحقاق ایشان برای کوردلی، با هواهای گمراه‌کننده ایشان بود.

ای فرمانروای مؤمنان! سخن و نامه من، بر تو دراز ننماید؛ زیرا در آن، برای کسی که

۱. فصلت، ۲۹.

۲. الدهر، ۳.

۳. لقمان، ۱۲.

۴. طه، ۷۹.

۵. اللیل، ۳-۱۲.

۶. الشعراء، ۹۹.

۷. طه، ۸۵.

۸. الاسراء، ۵۳.

۹. فصلت، ۱۷.

خود را از گناه تبرئه می‌کند، و ظلم را به پروردگارش نسبت می‌دهد، حجت‌هایی آشکار است. پدرمان آدم را پیش می‌اندازم؛ همان شایسته‌ترین فردی که می‌توان از او پیروی کرد. در هنگامی که از امر الهی سرپیچید گفت: «بر خود ستم کردیم؛ و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیاوری از زیان‌کاران خواهیم بود.»^۱ و نگفت: این قضا و قدر تو بوده. همچنین موسی وقتی یکی از فرعونیان را کشت گفت: «این از عمل شیطان بود؛ زیرا او دشمنی گمراه‌کننده و آشکار است.» و گفت: «پروردگار من! راستی که من بر خویش ستم کردم پس مرا بیامرز. پس او را آمرزید.»^۲ آری موسی می‌گوید: این از شیطان بود؛ و نادان می‌گوید: این از فعل خدای رحمان بود. و هیچ‌یک از کسانی که خدا سرگذشت او را در کتاب خود برای ما آورده، نبود که معترف به این حقیقت نباشد. خداوند گفت: «هوای نفس مجرم، کشتن برادر را برای وی آسان کرد؛ تا وی را بکشت و در جرگهٔ زیان‌کاران درآمد.»^۳ و در میان مردم، هیچ‌کس نیست که وقتی او را ستمگر شمارند و آغاز ستم را از او دانند دلگیر نشود. آن‌گاه اینان، آنچه را برای خود نمی‌پسندند برای خدا می‌پسندند؛ و آنچه را می‌خواهند برای خود قرار می‌دهند. و در این مورد، فقط قومی به مهلکه می‌افتند که در دل‌هایشان گرایش به باطل هست. از امور مبهم و متشابه پیروی می‌کنند تا فتنه‌انگیزی نمایند؛^۴ و به مجادله برمی‌خیزند و می‌گویند: خداوند برتر گفت: «خدا هر که را خواهد گمراه می‌کند و هر که را خواهد راه می‌نماید.»^۵ و به آیات قبل و بعد این آیه نگاه نمی‌کنند؛ و اگر در آیات قبل و بعد آن - که بر معنی آن دلالت دارد - تدبیر نمایند

۱. الاعراف، ۲۳.

۲. القصص، ۶-۱۵.

۳. المائدة، ۲۰.

۴. آل عمران، ۷. در حاشیهٔ این عبارت از نسخه‌ای که Ritter منتشر کرده، چند جمله به چشم می‌خورد که گویا در پاره‌ای از نسخه‌های نامه بوده و این هم ترجمهٔ آن: نادانان گفتند: «خدا هر که را خواهد گمراه می‌کند و هر که را خواهد راه می‌نماید.» و اگر در آیات قبل و بعد این آیه نظر کنند، بر ایشان آشکار می‌شود که به راستی خدای برتر، کسی را گمراه نمی‌کند مگر پس از اینکه آن کس تبه‌کاری نماید و کفر بورزد. چرا که خدا گفت: «و خدا ستمکاران را گمراه می‌کند.» یعنی حکم به گمراهی ایشان می‌نماید. و گفت: پس چون به باطل گرایید....

۵. الرعد، ۲۷ - در این مورد که خداوند چه کسی را گمراه می‌کند؟ و چگونه این امر با آزادی انسان در انتخاب راه راست سازگار است؟ بنگرید به پاورقی ص ۴۳۴.

گمراه نمی شوند. خداوند برتر گفت: «خدا آنان را که ایمان آوردند، با گفتار ثابت، در زندگی دنیا و آخرت پایدار می دارد؛ و خدا ستمگران را گمراه می سازد؛ و خدا هر چه خواهد می کند.»^۱ یعنی فعل و خواست خدا، از جمله این گونه است که مؤمنان را با ایمان و شایستگی شان پایدار می دارد؛ و ستمگران را با ظلم آشکارشان گمراه می کند؛ چنان که گفت: «پس چون به باطل گراییدند، خدا دل هاشان را به سوی باطل گردانید.»^۲ یعنی جز این نیست که فعل الهی در گردانیدن دل هایشان به سوی باطل، پس از آن بوده که خود دل هاشان را به سوی باطل گردانیدند. و خدا گفت: «خدا - با قرآن - بسیاری را گمراه می کند؛ و بسیاری را راه می نماید؛ و جز تبه کاران را با آن گمراه نمی کند؛ یعنی همانان را که پس از پیمان بستن با خدا، پیمان را می شکنند؛ و پیوندهایی را که خدا فرمان داده استوار باشد می گسلند؛ و در زمین تبه کاری می نمایند. آنان زیان کاران اند.»^۳

از جمله آیاتی که (منکران اختیار) بر سر آن به نزاع برخاسته اند این آیه است: «آیا تو آن که را حکم عذاب برای او قطعی شده، از آتش دوزخ توانی رهانیدی؟»^۴ با این که در آیه ای دیگر توضیح داده شده که حکم عذاب برای چه کسانی قطعی شده: «بدین گونه حکم پروردگارت بر کسانی که کفر ورزیدند قطعی شد که آنان اهل آتش اند.»^۵ پس حکم عذاب آنان وقتی قطعی شد که پیش از آن کفر ورزیدند.

نیز از جمله آیاتی که بر سر آن به نزاع برخاسته اند این آیه است: «هیچ کس را نرسد که ایمان آورد مگر به اذن خدا»^۶ که مراد از اذن در این آیه، بازگذاشتن میدان و آزادی دادن به آدمی است - که خدا نیز در مورد آدمی چنین کرده؛ و به او توانایی داده تا ایمان بیاورد؛ و گفته: «و ما هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آن که به اذن خدا از او اطاعت کنند.»^۷

۱. ابراهیم، ۲۷.

۲. الصّٰف، ۵.

۳. البقرة، ۷-۲۶.

۴. الزمر، ۱۹.

۵. المؤمن، ۶.

۶. یونس، ۱۰۰.

۷. النساء، ۶۴.

پس چنان نبوده که خدا از یک طرف رسولی بفرستد که از او اطاعت کنند؛ و از سوی دیگر میان خلق خود و اطاعت از وی مانعی ایجاد نماید. چنین کاری از وصف خدا و عدالت و حکم او بسیار دور است.

نیز از آیاتی که بر سر آن به نزاع برخاسته‌اند این آیه است: «برای هر یک از شما که خواهد پیش بتازد یا عقب بماند.»^۱ و نیز این آیه: «برای هر یک از شما که خواهد راه راست در پیش گیرد؛ و شما نخواهید جز آنچه را پروردگار جهانیان بخواهد.»^۲ راست گفت خدا، ما هیچ خیری نخواهیم مگر او برای ما بخواهد؛ و پیش از آن که ما برای خود خیر بخواهیم، مشیت او برای ما خیر خواست؛ و ما را به آن رهنمون شد و برایمان آشکارش ساخت و گفت: «خدا برای شما آسانی می‌خواهد و دشواری نمی‌خواهد.»^۳ و گفت: «خدا می‌خواهد حقیقت را برای شما آشکار کند؛ و به سنت‌های آنان که پیش از شما بودند راهنمایی تان کند؛ و توبه شما را بپذیرد؛ و خدا دانا و حکیم است؛ و خدا خواهد توبه شما را بپذیرد.»^۴ آنگاه نمی‌توان پذیرفت که خدا از سویی بخواهد ما توبه کنیم و توبه ما را بپذیرد؛ و از سویی ما را از توبه بازدارد.

نیز اینان با ما بر سر این آیه نزاع می‌کنند: «هیچ مصیبتی در زمین و در زندگی شما روی نمی‌دهد مگر پیش از وقوع، در کتابی ثبت شده است.»^۵ که آمده‌اند و با رأی خود، مصیبت را به کفر و ایمان و طاعت و معصیت تأویل کرده‌اند؛ و چنین نیست. بلکه مراد همین مصیبت‌هایی است که به مال و جان و میوه‌های زندگی ما وارد می‌شود. و خدا ما را با آن مصیبت‌ها می‌آزماید؛ و در این دنیا با سختی‌ها و آسانی‌ها و تهیدستی و دارندگی آزمایش می‌کند؛ تا بر آنچه از دستمان به در رفته اندوهگین نشویم؛ و با دست یافتن بر کالای دنیا، به سان سرکشان شادی ننماییم. سپس برای ما از پاداش شکیبایان سخن گفت:

۱. المدثر، ۳۷.

۲. التکویر، ۹-۲۸.

۳. البقرة، ۱۸۵.

۴. النساء، ۷-۲۶.

۵. الحديد، ۲۲.

«مژده بده شکیبایان را؛ که چون مصیبتی به ایشان رسد، گویند ما از آنِ خداییم و به سوی او باز می‌گردیم؛ درودها و رحمت پروردگارشان بر ایشان باد؛ و آنان ره یافتگان‌اند.»^۱ ولی این مربوط به کفر و ایمان نیست؛ و اگر بود نمی‌فرمود «تا بر آنچه از دست می‌دهید اندوهگین نشوید؛ و بر آنچه به دست می‌آورید شادمان نگردید.»^۲ بلکه می‌فرمود: «تا بر آنچه از ایمان که از دست می‌دهید اندوه خورید؛ و بر آنچه از آن که به دست می‌آورید شادمان باشید.» زیرا اگر آدمی بر آنچه از دینش از دست می‌دهد اندوهگین نباشد، بر چه چیز اندوهگین باشد؟ خداوند می‌گوید: «بگو به فضل خدا و رحمت او؛ و به همان است که باید شاد شوند. و آن از هر چه فراهم آورند نیکوتر است.»^۳ پس برای هر که هشیار باشد، حق آشکار است؛ ولی بیشتر آنان نمی‌دانند.

ای فرمانروای مؤمنان! بدان که خداوند عادل‌تر و منصف‌تر از آن است که بنده‌ای را ناپیناگر داند و سپس به او گوید: «بین و گرنه عذابت می‌کنم.» یا او را که بیافریند و سپس به او گوید: «بشنو و گرنه عذابت می‌کنم.» یا او را لال بیافریند و سپس به او گوید: «سخن بگو و گرنه عذابت می‌کنم.» ای فرمانروای مؤمنان! این حقیقت، آشکارتر از آن است که بر هیچ خردمندی پنهان بماند.

نیز (منکران اختیار) با ما بر سر این آیه نزاع می‌کنند: «برخی از آنان تیره‌بخت‌اند و برخی نیک‌بخت.»^۴ و این آیه را چنین تأویل می‌کنند که خدا بندگان را در شکم‌های مادرانشان تیره‌بخت و نیک‌بخت آفرید؛ و بدین ترتیب، آن‌که را خدا تیره‌بخت آفرید، راهی به سوی نیک‌بختی ندارد؛ و آن‌که را نیک‌بخت آفرید، راهی به سوی تیره‌بختی ندارد. که اگر مطلب چنان بود که آنان تأویل می‌کنند، کتاب‌ها و پیامبرانی که خدا فرستاده، هیچ سودی نداشتند؛ و عمل رسولان در دعوت مردم به پرهیزگاری و ترغیب به

۱. البقرة، ۷-۱۵۶.

۲. الحديد، ۲۳.

۳. یونس، ۵۸.

۴. هود، ۱۰۵.

صلاح، هیچ معنی و منفعتی نداشت.^۱ اما تفسیر آیه جز آن است که ایشان پنداشته‌اند؛ خداوند برتر گفت: «آن روزی است که مردم در آن فراهم می‌آیند؛ و روزی است دیدنی»^۲ - یعنی روز قیامت. سپس گفت: «روزی بیاید که هیچ‌کس جز به اذن او سخن نگوید. پس برخی از آنان تیره‌بخت و گروهی نیک‌بخت‌اند.»^۳ و مراد از نیک‌بخت در آن روز، کسی است که امروز به فرمان خدا فراچنگ زند؛ و آن را به کار بندد؛ و تیره‌بخت در آن روز کسی است که امروز فرمان خدا را ضایع گذارد؛ و دین او را سبک شمارد.^۴

ای فرمانروای مؤمنان! بدان که برخی از مخالفانِ فرمانِ خدا و کتاب و عدالتِ او، قومی هستند که در امر دین کوتاهی و تفریط می‌نمایند؛ و از سرِ نادانی کار را حواله به تقدیر می‌کنند؛ ولی در کار دنیای خود جز دوراندیشی و احتیاط و آماده‌شدن را نمی‌پسندند. چرا که پذیرفتنِ حق بر آنان سنگین و دشوار، و پذیرفتنِ باطل بر ایشان آسان است. اگر به کسی از ایشان، در کارِ دینِ او دستوری دهی گوید: کتابِ مقدراتِ خلق، کتابتِ آن پایان یافته؛ و بر پیشانی هر کس نوشته‌اند که نیک‌بخت است یا تیره‌بخت. ولی اگر به کسی از ایشان گویی: «خود را در طلب دنیا به رنج می‌فکن؛ و از سحر خیزی در فصلِ سرما و گرما بپرهیز؛ و جان خود را در سفرها به خطر می‌افکن که روزی تو از قبل معین شده است» این سخن را نمی‌پذیرد. و اگر او را گویی «برای آبیاریِ زراعتت و پاکیزه ساختنِ آن و مراقبت و سرپرستی از آن، خود را در گرما و سرما به رنج می‌فکن؛ زیرا آنچه خدا مقدر داشته که در زمین تو بروید خواهد رویید.» نمی‌پذیرد. و اگر او را گویی «برای

۱. این نکته که «اگر آدمی فاقد اختیار باشد، بعثت پیامبران برای دعوت مردم و نیز نزول کتاب‌های آسمانی بی‌معنی خواهد بود.» برگرفته از کلام امام علی(ع) است؛ و در نهج‌البلاغه - حکمت شماره ۷۸ - در ردّ جبرگرایان به این حقیقت استناد شده است که: خداوند پیامبران را به بازیچه نفرستاد؛ و کتاب‌های آسمانی را بیهوده برای بندگان نازل نفرمود.

۲. هود، ۱۰۲.

۳. همان، ۱۰۵.

۴. در حاشیهٔ این عبارت از نسخه‌ای که Ritter منتشر کرده، چند جمله به چشم می‌خورد که گویا در پاره‌ای از نسخه‌های نامه بوده؛ و این هم ترجمهٔ آن: ای فرمانروای مؤمنان! بدان که مخالفانِ کتابِ خدا و عدل او، به پندار خود، در کار دین خویش بر قضا و قدر تکیه می‌کنند؛ ولی در کار دنیاشان جز به کوشش و جستجو و طلب و دوراندیشی راضی نیستند؛ و در مورد اکثر امور دنیوی‌شان به قضا و قدر تکیه نمی‌کنند.

گوسفندان چوپان مگذار؛ زیرا آنچه را که مقدر شده گرگ بدرد، یا دزد ببرد و بمیرد و تباہ شود، تو قادر بر حفظ آن نیستی؛ و آنچه را خدا مقدر کرده محفوظ بماند، چیزی از آن ضایع نمی شود.» از تو نمی پذیرد. و اگر گویی «اسب و شترت را رها کن و مبنده؛ و از فرار آنها باک مدار که جز آنچه مقدر شده واقع نخواهد شد؛ و اسب و شتر را ببندی و رها کنی یکی است.» از تو نمی پذیرد. و اگر گویی «برای محفوظ ماندن کالا و مال و خانوات، در خانه و دکانت را مبنده؛ زیرا بستن در فایده‌ای ندارد.» از تو نمی پذیرد. یعنی در امور دنیوی خود، جز به محکم کاری و احتیاط و دوراندیشی خرسندی نمی دهد؛ و اگر از کسی دستوری برخلاف اینها بشنود، دلیل بر نادانی وی می شمارد و از او نمی پذیرد. اما کار دین خود را به قضا و قدر وامی گذارد. و همه اینها برای آن است که پذیرفتن حق بر او سنگین و دشوار، و پذیرفتن باطل برای وی آسان است.

نیز (منکران اختیار) در مورد این آیه به نزاع برمی خیزند که: «اگر خدا خواهد، آنان را بر هدایت فراهم می آورد. پس زنهار از نادانان مباش»^۱ در حالی که این آیه مشتمل بر عتاب الهی به پیامبر خویش است در هنگامی که او برای مسلمان نشدن مشرکان اندوهگین بود؛ و خدا گفت: «اگر ایشان به این سخن ایمان نیاورند، شاید تو از شدت اندوه بر آنان، خود را هلاک نمایی.»^۲ و خدا پیامبرش را از قدرت خود آگاه می کند و این که: اگر خواهد ایشان را بر فرمانبری از خود مجبور نماید، می تواند؛ و از این کار ناتوان نیست. بلکه فقط می خواهد آنان را بیازماید؛ تا هرکسی سزای کردار خویش ببیند. نیز گفت: «اگر پروردگارت خواهد، همه آنان که بر روی زمین اند ایمان می آورند؛ آیا تو مردم را وادار می کنی تا از مؤمنان باشند؟»^۳

نیز از جمله آیاتی که در مورد آن به نزاع برمی خیزند این آیه است: «راستی که ما بسیاری از جتیان و آدمیان را برای دوزخ آفریدیم. آنها دل‌هایی دارند که با آن ادراک نمی کنند؛ و چشمانی که با آن نمی بینند؛ و گوش‌هایی که با آن نمی شنوند. آنان مانند

۱. الانعام، ۳۵.

۲. الکهف، ۶.

۳. یونس، ۹۹.

چار پیاوند و بلکه گمراه‌تر. آنان غافلان‌اند.»^۱ این آیه را چنین تفسیر کرده‌اند که: خدا چون آفرینش را آغاز کرد، قومی را برای دوزخ قرار داد؛ و آنها قادر بر طاعتی که از ایشان خواسته شده نیستند. و قومی را برای بهشت قرار داد؛ و آنها قادر بر گناهی که از آن نهی شده‌اند نیستند - همان‌گونه که هرکس را خدا کوتاه قد آفرید، نمی‌تواند بلندقد باشد؛ و هرکس را سیه چرده آفرید، نمی‌تواند سفید باشد - آن‌گاه خدا مردم را عذاب کرد که چرا مؤمن نیستند. با این توصیفات از خدا، درحقیقت او را با زشت‌ترین اوصاف یاد می‌کنند. ولی معنی آیه این است که آنان با ارتکاب کارهای پلید دوزخی شدند؛ و ایشان را به کسانی تشبیه کرد که «دل‌هایی دارند و با آن ادراک نمی‌کنند؛ و چشم‌هایی دارند و با آن نمی‌بینند.»^۲ این هم که در آیهٔ دیگری آمده: «جز این نیست که ما به آنان مهلت می‌دهیم تا برگناهانشان بیفزایند.»^۳ معنی‌اش این نیست که خدا خواهد گناهانشان افزوده شود؛ بلکه مراد این است که ایشان وقتی مهلت پیدا می‌کنند، با سرپیچی از امر حق بر گناهان خود می‌افزایند؛ چنان‌که در شعر یکی از حکمای عرب می‌خوانیم: «خانه‌ها را برای ویران شدن بنا می‌کنند.» و مقصود او این نیست که هدفِ بتا ویرانی خانه‌هاست؛ بلکه مراد این است که خانه سرانجام ویران می‌شود.

ای فرمانروای مؤمنان! قرآن عربی است و خدا آن را بر قومی از عربان فرو فرستاده؛ و آنان را با کلمات ایشان که معنی‌اش را درمی‌یافتند مخاطب قرار داده است. نیز (منکرانِ اختیار) دربارهٔ علم الهی مجادله می‌کنند و می‌گویند: خدا دانست که گروهی کفر می‌ورزند؛ پس آنان نتوانند ایمان آورند؛ زیرا علم خدا به این که کافر می‌شوند، مانع از ایمان آنان است.^۴ و اگر این سخن را بپذیریم، باید بگوییم خدا بندگانش

۱. الاعراف، ۱۷۹.

۲. همان.

۳. آل عمران، ۱۷۸.

۴. در پاسخ به این بیت منسوب به خیّام که از او نیست:

«می‌خوردنِ من حق ز ازل می‌دانست / گر می‌نخورم علم خدا جهل بود»

حکیم و فقیه و ریاضی‌دانِ نامی و استاد بزرگوار رحیم ارباب اصفهانی می‌فرمودند: باید به گویندهٔ این شعر

را مکلف به انجام کارهایی و ترک کارهایی کرد که قادر بر انجام آن کارها و ترک آن کارها نیستند. اما خداوند این سخن را تکذیب می‌کند و می‌گوید: «خدا هیچ‌کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کند.»^۱ پس جز این نبوده که خدا می‌داند آنها با اختیار خود و با پیروی از هواهای خود به کفر گرویده‌اند. و آنگاه علم خدا به اختیار کفر از ناحیه ایشان را، به نادرست، تشبیه کرده‌اند به علم او به درازی و کوتاهی قامت ایشان که خدا می‌داند راهی برای تغییر دادن آن نیست. و این تشبیه نارواست؛ زیرا درازی و کوتاهی قامت انسان، و صورت و رنگ پوست او، صرفاً مربوط به فعل الهی است که آدمی را در مورد آن، اختیاری و برای دگرگون ساختن آن قدرتی نیست؛ و خدا می‌داند که آنان کفر را با هواهای خود اختیار کرده‌اند؛ و اگر آن را نخواهند به ترک آن می‌گویند؛ و آن توانایی که در ایشان نهاده شده، برای آن است که به ایمان و عدالت آزمایش شوند.

نیز در مورد این آیه مجادله می‌نمایند: «هر نیکویی به تو رسد از خداست؛ و هر بدی که به تو رسد از خودت است.» و این آیه «هر نیکویی به ایشان رسد، گویند این از نزد خداست؛ و اگر بدی به ایشان رسد، گویند این از توست. بگو همه از خداست. چرا این قوم هیچ مطلبی را در نمی‌یابند؟»^۲ که اینجا نیکویی و بدی را به معنی طاعت و معصیت گرفته‌اند؛ و می‌پندارند کفر، فسق، گناه، ستم، بیدادگری، بهتان و همه کارهای زشت، جمله از خداست؛ که چنین نیست؛ ولی منافقان، چون خداکاستی در آنچه برایشان خواستنی بود پدید می‌آورد. — از فراخی روزی و تندرستی و مانند اینها — می‌گفتند: این از نزد خداست؛ و چون با آنچه برایشان ناخوش آیند بود رو به رو می‌شدند — از تنگی روزی و مشقت بدنی و بی‌آبی و خشک‌سالی یا کمبود در فرآورده‌های کشاورزی و نسل آدمیان — می‌گفتند این از شومی محمد (ص) است؛ و خدا می‌گوید: «بگو همه اینها از نزد

→

گفت: اگر تو حقیقتاً به معنای این شعر ایمان داری، خودت را از کوه پرت کن و بگو خدا از ازل می‌دانست که من چنین کاری می‌کنم؛ و اگر نکنم علم خدا جهل خواهد بود! آیا چنین کاری را با چنین بهانه‌ای می‌کنی؟ هرگز! چرا؟ چون خود می‌دانی که این بهانه غیرمنطقی و نامعقول است.

۱. البقرة، ۲۸۶.

۲. النساء، ۹-۷۸.

خداست.»^۱ یعنی همهٔ اینها با فعل الهی پدید آمده است. نیز در مورد قصهٔ نوح مجادله می‌کنند و در مورد آنچه گفت: «اگر خواهم برای شما نیک خواهی نمایم، نیک خواهی من، اگر خدا خواهد که شما را گمراه نماید، سودی برای شما ندارد. او پروردگار شماست و به سوی او باز می‌گردید.»^۲ و این را از نادانی چنین تفسیر می‌کنند که نوح ۹۵۰ سال در میان قومش درنگ نمود؛ و آنان را به سوی خدا می‌خواند؛ و برایشان نیک خواهی می‌نمود - بی آنکه بداند آیا اجابت دعوت و قبول نیک خواهی او از سوی آنان، سودی برایشان دارد یا نه؟ و نمی‌دانست که آیا خدا راهی در برابر آنان برای قبول دعوت او باز گذارده یا نه؟ در حالی که مطلب چنین نیست که ایشان تأویل کرده‌اند. بلکه نوح چون با قومش به مجادله برخاست، ایشان در برابر مجادله او، راهی برای گریز نیافتند و گفتند: «ای نوح! با ما به مجادله برخاستی؛ و با ما بسیار مجادله کردی؛ پس اگر تو از راست‌گویانی، آنچه از عذاب الهی وعده‌اش را به ما دادی، برای ما بیاور.»^۳ پس نوح گفت: «خدا اگر خواهد، آن عذاب را می‌آورد؛ و شما او را ناتوان نخواهید کرد.»^۴ یعنی شما از عذاب او - اگر به سراغ شما آید - روی رهایی ندارید؛ و از تحمل آن سرباز نمی‌توانید زد؛ و نیک خواهی من در آن هنگام - یعنی در هنگام نزول عذاب بر ایشان - شما را سود ندهد. نوح دانست که وقتی عذاب بر آنان نازل شود و عذاب را به چشم ببینند، در آن هنگام، ایمان آوردن سودی برایشان ندارد. و خدا این مطلب را در مورد همهٔ امت‌هایی که ایشان را هلاک کرده آورده و گفته: «هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمان آوردنشان سودی ندهد. این سنت خدا در میان بندگانش

۱. همان.

۲. هود، ۳۴.

۳. همان، ۳۲.

۴. در حاشیهٔ این عبارت از نسخه‌ای که Ritter منتشر کرده، چند جمله به چشم می‌خورد که گویا در پاره‌ای از نسخه‌های نامه بوده و این هم ترجمهٔ آن: جز این نیست که خدا اگر خواهد، آن (عذاب) را می‌آورد و شما او را ناتوان نخواهید کرد. و در آن هنگام - اگر خدا خواهد شما را گمراه کند - نیک خواهی من شما را سود ندهد. (هود، ۴-۳۳) یعنی اگر در موقع نزول عذاب بر شما، من بخواهم برای شما نیک خواهی نمایم، نیک خواهی من برای شما در آن هنگام - اگر خدا خواهد شما را به خاطر مخالفت با خود گمراه نماید - سود ندهد.

۵. هود، ۳۳.

بود؛ و کافران در آن روز زیان‌کار شوند.»^۱ پس این سنت و آیینِ خداست که وقتی بندگان عذاب را ببینند توبهٔ آنان را نمی‌پذیرد. اما این‌که در آن آیه آمده «اگر خدا خواهد اغوایتان کند، و من بخواهم برای شما نیک‌خواهی نمایم، نیک‌خواهی من شما را سود ندهد. پروردگار شما اوست و به‌سوی او باز می‌گردید.»^۲ غرض از «اغوا» دچار ساختن به عذاب غیّ است؛ چنان‌که در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم: پس از آنان کسانی جایشان را گرفتند که نماز را ضایع کردند؛ و از خواسته‌های نفس پیروی نمودند؛ و به‌زودی به عذاب غیّ دچار خواهند شد.^۳ و این غیّ یعنی عذاب دردناک؛ و عرب گوید: فلان امروز به غیّ دچار شد - یعنی حاکم او را به سختی و با عذابی دردناک شکنجه کرد.^۴

از آیاتی که (منکران اختیار) در مورد آن مجادله می‌نمایند این آیه است: «هر که را خدا خواهد راه بنماید، دلش را برای اسلام گشاده می‌دارد؛ و هر که را خواهد گمراه کند، دلش را چنان تنگ می‌نماید که گویی به آسمان پر می‌کشد. خداوند به این‌گونه پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد.»^۵ و این آیه را جاهلانۀ چنین تفسیر کردند که خدا گروهی را بدون اینکه عمل صالحی کرده باشند، به شرح صدر اختصاص می‌دهد؛ و

۱. المؤمن، ۸۵.

۲. هود، ۳۴.

۳. مریم، ۵۹.

۴. افزون بر تفسیری که حسن برای «اغوا» ذکر کرده، می‌توان آن را به معنای گمراه کردن گرفت و در آن حال، استناد فعل اغوا به خداوند، همچون استناد فعل «اضلال»: گمراه ساختن به اوست که در بسیاری از آیات قرآن به آن تصریح شده است - از جمله در: الأعراف ۱۸۶، الرعد ۳۳، الزمر ۲۳ و ۳۶، غافر ۳۳ - و گمراه ساختن را در این آیه، باید به همان معنی گرفت که در آن آیات می‌گیریم. یعنی با توجه به آنچه در قرآن آمده، اغوا و اضلال از جمله کیف‌هایی است که خداوند، تبه‌کاران را - به خاطر تبه‌کاری‌هایشان - با آن مجازات می‌نماید؛ نه این‌که خداوند به صورت ابتدا به ساکن و بدون ارتکاب گناهی از ناحیه ایشان، گمراهی را بر آنان تحمیل نماید. و به تعبیر دیگر، همان راهی که خود آنان با اختیار و ارادهٔ خویش برمی‌گزینند، بنا به مشیت الهی و سنی که او بر عالم حاکم کرده، منجر به گمراهی و ضلالت و غوایت آنان می‌شود؛ و این - چنان‌که واضح است - هرگز بدان معنی نیست که ایشان در جرائمی که مرتکب می‌شوند، و در سرنوشتی که برایشان رقم می‌خورد، مجبورند؛ و هیچ اختیاری ندارند؛ و بدین نکته که «اضلال و گمراه ساختن» مجازات مقرّر از ناحیه خدا برای ستمکاران و تبه‌کاران است و خدا جز آنان را گمراه نمی‌کند، بارها در قرآن تصریح شده است - از جمله در البقرة، ۲۶، ابراهیم، ۲۷، و....

۵. الانعام، ۱۲۵.

دل آنان را گشاده می‌دارد؛ و گروهی را بی‌آن‌که تقصیری اعم از کفر و فسق و گمراهی داشته باشند، اختصاصاً به تنگی دل دچار می‌نماید؛ و این گروه هیچ راهی برای انجام آنچه به آن مکلف شده‌اند ندارند؛ و برای همیشه در آتش دوزخ می‌مانند.^۱

ای فرمانروای مؤمنان! هرگز به این‌گونه نیست که جاهلانِ خطا کار پنداشته‌اند؛ و پروردگار ما مهربان‌تر و عادل‌تر و کریم‌تر از آن است که با بندگان خود چنین رفتار کند. مگر خود نفرمود: «خداوند هیچ‌کس را جز به اندازهٔ توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند؛ و هرکسی آنچه نیکی کند برای خود اوست.^۲»؟ و جز این نیست که خدا جَنّیان و آدمیان را برای عبادت خود آفریده؛ و برای آنان گوش‌ها و چشم‌ها و دل‌ها نهاده؛ و توانایی آنان با استفاده از این اعضا، چندین برابر بیش از مقدار عبادتی است که خدا ایشان را به آن مکلف داشته است؛ پس هرکس در مورد آنچه (از جانب خدا) به آن مأمور شده فرمانبری نماید، پاداش فرمانبری او آن است که خدا دل او را در همین دنیا برای اسلام گشاده می‌دارد؛ و انجام کارهای نیکو را برای او آسان می‌گرداند؛ و ناسپاسی و کارهای زشت و گناه را برای او دشوار و سنگین می‌نماید - گرچه در امتثال او امر حق و اجتناب از اعمالی که خدا از آن نهی فرموده، کمال اختیار را دارد. و همین است حکم خدا در مورد کسی که آنچه را خدا - از طاعت‌ها - به آن فرمان داد رها کرد؛ و در این دنیا در کفر و گمراهی پایداری نمود - با اینکه قدرت توبه و بازگشت به سوی خدا را همچنان دارد. پس خداوند دل او را چنان دچار تنگی می‌نماید که گویی در آسمان پر می‌کشد. و این کیفری است در برابر کفر و گمراهی او در این جهان که باز او همچنان موظف به توبه از آن است؛ و وی را به بازگشت به سوی حق می‌خوانند.

ای فرمانروای مؤمنان! خدا در کتاب خود، سخن از گشادگی و تنگی دل به میان

۱. می‌گویند خدا با دل کافر چنین می‌کند و آن‌گاه او را عذاب می‌نماید. و این سخن، آن نیست که خدا در کتابش، در باب گشاده و تنگ ساختن دل گفته تا مردمان به پیروی از راه هدایت ترغیب شوند؛ و در انجام فرمان او بکوشند و از او فرمان برند. آری برخلاف پندار اینان، خدا این سخن را برای آن نگفته که مردم را از رحمت خود نومید گرداند؛ و راه ارتکاب معاصی را بر ایشان هموار سازد. (از حاشیة نسخهٔ چاپ Ritter).

۲. البقرة، ۲۸۶.

آورده؛ تا بر بندگان خود رحمت آورد؛ و آنان را به کارهایی ترغیب کند که در حکمت او، و وسیله گشاده شدن دل معترفی شده اند؛ و از کارهایی بازدارد که در حکمت او، و وسیله تنگ شدن دل شناخته شده اند. خدا این سخنان را برای آن نگفته است که امید مردم را از خود قطع کند؛ و اگر هم خواهند صالح شوند، همچنان از فضل و رحمت و عفو و بخشش و کرم او نومید باشند؛ و به راستی خدا در کتاب خود، حقیقت را آشکار ساخته و گفته: «خدا به وسیله قرآن، کسانی را که پیرو خشنودی خدا باشند به راه‌های سلامت هدایت می‌کند؛ و با اذن خود، از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌برد؛ و آنان را به راه راست راه می‌نماید.»^۱

پس ای فرمانروای مؤمنان! تدبیر کن و بفهم که خداوند می‌گوید: «پس مژده باد بندگانم را که سخنان را می‌شنوند و از بهترین آنها پیروی می‌کنند. آنانند که خدا هدایتشان کرده و آنانند خردمندان.»^۲ به کلام خدای برتر گوش سپار که می‌گوید: «اگر اهل کتاب ایمان آورند و پرهیزگاری پیشه کنند گناهانشان را می‌زداییم؛ و ایشان را به بهشت‌های پر نعمت وارد می‌کنیم. و اگر آنان، اوامر تورات و انجیل — و آنچه را از پروردگارشان بر آنان نازل شده — به کار بندند، از بالای سر و زیر پایشان نعمت می‌خورند.»^۳ و می‌گوید: «اگر مقیمان همه نواحی ایمان می‌آوردند و پرهیزگاری می‌نمودند، درهای برکات آسمان و زمین را بر آنها باز می‌کردیم؛ ولی آنان راه تکذیب در پیش گرفتند؛ و ما نیز آنان را در برابر کردارشان فرو گرفتیم.»^۴

ای فرمانروای مؤمنان! بدان که خدا بندگان را به انجام کارها ناگزیر نداشته؛ ولی فرموده: اگر شما چنین کنید من با شما چنان کنم. یعنی آنان را در برابر کارهایشان مکافات می‌کند. خدا آنان را فرمان داد و ی را عبادت کنند؛ و بخوانند و از او پناه بخواهند. پس اگر ایشان آنچه را نزد اوست بجویند، یاری بر یاری و توفیق بر توفیق آنان می‌افزاید؛ و

۱. المائدة، ۱۶.

۲. الزمر، ۸-۱۷.

۳. المائدة، ۶-۶۵.

۴. الاعراف، ۹۶.

دسترسی به حسنات و پرهیز از گناهان را بر آنان آسان می‌فرماید. و چنین است فرمانِ خدا در مورد هر که فرمان او را گردن نهد و آنچه را نزد اوست بجوید. پس ای فرمانروای مؤمنان! همین گفتار را برای خود بازگو کن؛ و مگو: «خدا آنچه را بندگان را از آن نهی کرده، مقدر فرموده که انجام دهند؛ و میان ایشان و آنچه امر کرده انجام دهند موانعی قرار داده؛ و پیامبرانی فرستاده که بندگان را در جهت مخالف با آنچه قضا و قدر اوست دعوت کنند؛ و سپس که بندگان دعوت مزبور را نپذیرفتند - یعنی خدا راهی برای آن که دعوت مزبور را بپذیرند نگذاشت - ایشان را به عذاب جاودانی گرفتار می‌نماید.» هرگز چنین مگو؛ زیرا خداوند بسی برتر از آن است که ستمگران می‌گویند.

آیا این جاهلان می‌دانند که سخن چه کسی را با گفته‌هایشان رد می‌کنند؟ خدا و بس! زیرا خداوند برتر می‌گوید: «پس ایمان آورید برای شما خیر است.»^۱ و این جاهلان می‌گویند: راهی برای ایمان آوردن وجود ندارد. او می‌گوید: «دعوت‌کننده الهی را اجابت کنید.»^۲ و جاهلان می‌گویند «خدا در میان مردم و اجابت دعوت مانع نهاده است» خدا می‌گوید: «پیشی‌گیرید به سوی آمرزش پروردگارتان»^۳ و جاهلان گویند: چگونه پیشی‌گیرند با اینکه خدا قانون جبر را بر آنان و اعمال آنان حاکم کرده؟ او می‌گوید: «چرا آنان ایمان نمی‌آورند؟»^۴ و اینان می‌گویند چون خدا مانع از آن است که ایمان آورند و آنان را در وادی کفر افکنده است. او می‌گوید: «ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا که گواه آن هستید کفر می‌ورزید؟»^۵ و اینان می‌گویند: چون خدا کفر را - به عنوان سرنوشت حتمی - برای آنان مقدر داشته است. که این پاسخ به معنی رد کلام الهی و بدگمانی به اوست. خدای برتر می‌گوید: «از سخنان شرک آمیز باز ایستید که خیر شما در این است.»^۶ و جاهلان می‌پندارند که خدا می‌گوید: از آنچه بر شما مقدر داشتم باز ایستید که

۱. النساء، ۱۷۰.

۲. الاحقاف، ۳۱.

۳. الحديد، ۲۱.

۴. الانشقاق، ۲۰.

۵. آل عمران، ۷۰.

۶. النساء، ۱۷۱.

خیر شما در این است. همین‌گونه خدا می‌گوید: «بر خدا دروغ مبندید»^۱ و «به مال یتیم نزدیک نشوید مگر به بهترین‌گونه»^۲ و «نزدیک زنا نشوید»^۳ «و کسی را که ریختن خون او نارواست - جز به حق - مکشید»^۴ «و آیات مرا با بهایی اندک سودا مکنید»^۵ باری همه آنچه در قرآن مانند اینهاست، جاهلان می‌پندارند برای آن آمده که ایشان را از آنچه قضا و قدر الهی بر آن رفته نهی نماید. همچنین می‌گویند: خدا مقدر داشته بود که پیامبر او آنچه را خدا حلال کرده بود حرام شمارد؛ و با این همه، وقتی پیامبر (ص) بر وفق قضای الهی عمل کرد، به وی عتاب کرد و گفت: «ای پیامبر! چرا آنچه را خدا بر تو حلال کرده تحریم می‌نمایی؟»^۶ و گفتند: خدا در جای دیگر مقدر داشته بود که پیامبر به کسانی اذن دهد در جنگ شرکت نکنند؛ و سپس که پیامبر چنین اذن داد، خدا وی را به خاطر آن، مورد عتاب قرار داد و گفت: «خدا تو را عفو کند! چرا به ایشان اذن دادی؟»^۷

هیچ یک از پیامبران، خطایی نکرد مگر آن خطا را به خویش نسبت داد و نه به پروردگار. آن هدهد که خدا آن را به سخن آورد گفت: «ملکه سبا و قوم او را دیدم که در برابر خورشید سجده می‌کردند و نه در برابر خدا؛ و شیطان کارهاشان را در دیده‌هاشان بیاراست و از راه منحرف‌شان کرد»^۸ و از این‌گونه سخنان در قرآن بسیار است. این پاسخ پرسشی بود که از من کردی؛ که برایت واضح و آشکار کردم؛ پس در آن تدبیر کن و نیک بیاندیش که شفای آنچه در دل‌هاست در آن است.^۹

۱. طه، ۶۱.

۲. الانعام، ۱۵۲؛ الاسراء، ۳۴.

۳. الاسراء، ۳۲.

۴. همان، ۳۳.

۵. البقرة، ۴۱.

۶. التحريم، ۱.

۷. التوبة، ۴۳.

۸. النمل، ۲۴.

نکته دوم

انتقاد از صحابه روا نیست؟^۱

برخی که اصرار دارند حسن را مخالف شیعه و بلکه مخالف و دشمن امام علی (ع) قلمداد کنند، با استناد به کتاب "جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید" سخنانی به حسن نسبت داده و بر پایه آن مدعی شده‌اند که وی هرگونه انتقاد از عملکردهای صحابه را ناروا و ممنوع می‌شمرده است.

در اینجا نخست قسمتی از کتاب نامبرده را که ترجمه از کتاب ابن ابی الحدید است می‌آوریم: در سال ۶۱۱ هـ. در بغداد به حضور نقیب ابوجعفر یحیی علوی بصری رفتیم. گروهی هم پیش او بودند... سخن از مغیره بن شعبه به میان آمد... گروهی او را نکوهش و برخی او را ستایش کردند؛ گروهی هم از سخن گفتن درباره او خودداری کردند. یکی از فقیهان شیعه که به آموختن اندکی از علم کلام - به عقیده اشعری‌ها - سرگرم بود گفت: واجب است که از گفتگو درباره صحابه خودداری کنند؛ و از بیان آنچه میان ایشان بروز کرده دست نگه دارند؛ زیرا ابوالمغالی جوینی گفته است: پیامبر (ص) از این کار نهی فرموده است... فرموده است «یاران من همچون ستارگان هستند، به هر یک از ایشان افتدا کنید هدایت می‌شوید...» و فرموده است: چه می‌دانی! شاید خداوند بر اهل بدر نظر افکنده و فرموده باشد هرچه خواهید بکنید که شما را آمرزیده‌ام. از حسن بصری روایت شده که پیش او سخن از جنگ جمل و صفین شده و او گفته است: «خون‌هایی که خدا شمشیرهای ما را از آن پاک نگه داشته است، زبان‌های خود را با یاد آن خون آلود نکنیم.» وانگهی اخبار این رویدادها از ما پوشیده مانده است؛ و از حقیقت آن دور شده است... جوانمردی اقتضا می‌کند که حرمت رسول خدا درباره همسرش عایشه و پسر عمه‌اش زبیر و طلحه نگه داشته شود. وانگهی چه چیزی بر ما واجب و لازم کرده است که از مسلمانی تبراً جوئیم یا لعن کنیم؟... چگونه ممکن است دخالت در امور خواص، برای عوام مردم جایز باشد؟ حال آن‌که صحابه، امیران و رهبران این امت

۱. مربوط به ص ۵۴.

بوده‌اند... پیامبر (ص) شوهر خواهر معاویه؛ و خواهر او ام حبیبیه همسر رسول خداست. لازمهٔ ادب این است که حرمت ام حبیبیه را در مورد برادرش نگه‌دارند... اصحاب رسول (ص) همچون فرزندان یک مادر بوده‌اند؛ و هرگز باطن یکی از ایشان نسبت به دیگری مکدر نشده است؛ و میان ایشان اختلاف و ستیزی صورت نگرفته است.

نقیب ابو جعفر با شنیدن این سخنان گفت: مدتی پیش، مطالبی را که یکی از زبیده در پاسخ سخنان ابوالمعالی جوینی نوشته نوشته‌ام؛ و اینک همان را برای شما می‌آورم؛ تا با تأمل در آن، از گفتگو دربارهٔ آنچه این فقیه (همان فقیه شیعی!) گفت بی‌نیاز گردم... سپس جزوهای بیرون آورد که... خلاصهٔ آن را در این جا می‌آورم:

اگر نه این است که خداوند متعال...^۱ پایان آنچه می‌خواستیم از ابن ابی‌الحدید نقل

کنیم.

از آنچه آوردیم روشن شد که در مجلسی سخن از مغیره - یکی از صحابهٔ مورد احترام اهل سنت - به میان آمده؛ و برخی که سنی بوده‌اند او را ستایش و برخی دیگر (که ظاهراً سنی نبوده و مذهب تشیع داشته‌اند) او را نکوهش کرده‌اند. یکی از فقیهان شیعه که حضور داشته، علی‌رغم نظر منفی شیعه نسبت به مغیره، ادامهٔ جروبحت در مورد وی را به صلاح ندانسته؛ و برای خاتمه دادن به آن، شیوهٔ تقیّه در پیش گرفته؛ و دربارهٔ حفظ حرمت صحابه و همسران رسول (ص) و متعلقان ایشان، روایات و سخنانی به مذاق اهل سنت مطرح نموده؛ و به گفته‌های ابوالمعالی جوینی - از علمای سنی - استناد جسته که در ضمن آن، جمله‌ای منسوب به حسن بصری در باب حوادث جنگ جمل و صفین نیز بود و آن: «خون‌هایی که خدا شمشیرهای ما را از آن پاک نگه داشته است، زبان‌های خود را با یاد آن خون‌آلود نکنیم.» و سپس توضیحاتی در این باب که دخالت در کارهای طلحه و زبیر و عایشه و معاویه بر ما جایز نیست.

به دنبال این سخنان که یک فقیه شیعی - از سر تقیّه و از قول ابوالمعالی جوینی - بر زبان آورده، ابو جعفر نقیب که از علمای زبیده بوده؛ و تقیّه را مجاز نمی‌شمرد، دفتری را

۱. مهدوی دامغانی، محمود، ج ۸، صص ۸۰-۱۷۸.

— که مشتمل بر پاسخ به گفته‌های جوینی و به قلم یکی از هم‌مذهبان زیدی خود بوده — در اختیار حاضران گذاشته — که ابن ابی‌الحدید خلاصه آن را آورده؛ و پاره‌ای از مطالب آن را نیز نقد کرده است.^۱ آن‌گاه یکی از مغرضان کتاب‌ساز که — به ادعای خود — به نقد اقوال و آراء حسن برخاسته، بخشی از گفته‌های آن فقیه شیعی و بخشی از پاسخ‌های مذکور در آن دفتر را نقل و بخشی دیگر را نقل نکرده است.^۲ و این هم نمونه دستکاری‌ها و تصرفاتِ حاکی از کمال امانت و صداقت و درستی که در این مورد روا داشته:

۱- هیچ اشاره‌ای به این نکته نمی‌کند که آن مطالب را یک فقیه شیعی از قول ابوالمعالی جوینی — در دفاع از طلحه و زبیر و عایشه و معاویه و... — نقل کرده است. زیرا اگر اشاره می‌کرد، این سؤال پیش می‌آمد که چرا یک فقیه شیعی چنین مطالبی را مطرح کرده؟ و پاسخ این پرسش نیز روشن بود: برای مراعات تقیّه و جلوگیری از برخوردهای نامناسب میان شیعیان و سنیان. که در این حال، نه احادیثی را که آن فقیه در تقدیس تمامی صحابه — آن هم در برترین مرتبه از تقدیس — نقل کرده می‌توان به پیامبر (ص) نسبت داد؛ و نه جمله‌ای را که به حسن نسبت داده می‌توان از او دانست؛ و همه آنها را باید سخنانی دانست که آن فقیه — بدون اعتقاد به صحّت انتساب آنها به پیامبر (ص) و به حسن — به اقتضای وقت و از سر مصلحت — و به تعبیر مذهبی برای مراعات تقیّه — از کتاب جوینی نقل کرده است. ویژه آن‌که در بسیاری از سخنان و روایات به‌جا مانده از حسن، گوشه و کنایه‌ها یا انتقادات و بعضاً نکوهش‌هایی از صحابه مورد احترام اهل سنت — از جمله ابوهریره، عثمان، طلحه، عایشه، عمرو عاص، مغیره و بیش از همه معاویه — دیده می‌شود؛ و با مراجعه به همین دفتر،^۳ شواهد فراوانی می‌توان بر این دعوی یافت که در حدّ تواتر و بلکه مافوق تواتر است؛ و اگر حسن به چنین سخنی که آن فقیه شیعی از قول وی از کتاب جوینی نقل کرده معتقد بود، آن گوشه و کنایه‌ها و انتقادات و نکوهش‌ها

۱. ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، صص ۱۰ تا ۳۵؛ مهدوی دامغانی، ج ۸، صص ۱۷۸ تا ۲۰۰.

۲. حسن بصری چهره...، صص ۸۳-۱۷۶.

۳. برگردید به صص ۴۵ تا ۵۴.

— که بسیاری از آنها را ابن ابی الحدید هم از زبان او گزارش کرده — هیچ موردی نداشت.
 ۲- تنها سخنی که آن فقیه شیعی — البتّه از سر تقیّه — از کتاب جوینی در کنار آن احادیث کذایی از حسن نقل کرده این است:^۱

«خون‌هایی که خدا شمشیرهای ما را از آن پاک نگه داشته، زبان‌های خود را با یاد آن خون آلود نکنیم.» همین و بس! ولی مؤلفی که با «تحقیق عمیق خود، به عیبجویی و دشمنی با حسن برخاسته، تمام مطالبی را هم که فقیه مزبور، پس از این جمله از کتاب جوینی نقل کرده، به پای حسن نوشته و همه را از او دانسته است؛ و چون در هیچ قسمت از پاسخ‌های مفصّلی که به آن مطالب داده شده، نامی از حسن نبوده، و همه جا سخن از پاسخ‌گویی به ابوالمعالی جوینی است و نه حسن، کتاب‌ساز مغرض، از خود مایه‌گذارده و در ضمن نقل پاسخ‌ها از کتاب «جلوه تاریخ در...» هفت بار عبارت «حسن بصری می‌گوید» را به آن افزوده‌اند که راستی زنده‌باد امانت و صداقت! درحالی که در کتاب نامبرده، حتی یک بار نیز مطالب مزبور، به حسن منسوب نشده؛ و مصحح متن عربی کتاب ابن ابی الحدید^۲ هم، پس از آن جمله منسوب به حسن — که از کتاب جوینی به زبان آن فقیه شیعی نقل شده — نه تنها نقطه پایان نهاده، بلکه سر سطر رفته؛ و با این کار نشان داده که سخنان بعدی ارتباطی به حسن ندارد.

علاوه بر اینها منتقد محترم عنایت فرموده‌اند که جوینی در آغاز جمله منقول از حسن، کلمه «رؤی» گذاشته؛ و در مأخذ منتقد نیز این کلمه به «روایت شده» ترجمه شده؛ و آن‌گاه استعمال این کلمه به معنی آن است که حتی ناقل، به صحت آنچه گزارش کرده اطمینانی ندارد؛ و برای آن اعتباری قائل نیست. از استاد فقیه مرتضی مطهری بشنویم: در نقل روایت تاریخی یا حدیثی، اگر ناقل سندی داشته باشد، مطلب را با ذکر سند نقل می‌کند؛ و اگر بدون سند و مأخذ نقل کند دوگونه است؛ گاهی به صورت ارسال مسلم نقل می‌کند — مثلاً می‌گوید در فلان سال فلان حادثه واقع شد — و گاه می‌گوید «گفته می‌شود»

۱. برگردید به ص ۴۳۹.

۲. ج ۲۰، ص ۱۱.

یا «گفته شده است که در فلان سال...»؛ اگر به صورت دوم بیان شود و نقل به صورت «گویند» یا «گفته شده است» و امثال اینها (به اصطلاح با صیغه فعل مجهول) بیان شود، نشانه آن است که حتی خود گوینده نیز اعتباری برای این نقل قائل نیست. عده‌ای معتقدند که کلمه قیل (گفته شده است) در نقل‌ها تنها نشانه عدم اعتماد ناقل نیست؛ اشاره به بی‌اعتباری آن نیز هست.^۱

با همه اینها، اگر آنچه را جوینی از قول حسن نقل کرده، با آنچه در منابع معتبر از قول وی به‌وفور نقل شده، می‌توانستیم تأیید کنیم - یا دست‌کم تضاد مضمونی و محتوایی با آنها نداشت - تعبیر «رؤی: روایت شده» را دلیل قاطعی برای رد آن نمی‌شمریم؛ اما وقتی آن همه گزارش‌های موثقی که در منابع متعدد و معتبر وجود دارد، آنچه را جوینی نقل کرده تکذیب می‌کند، کدام معیار عقلی و دینی اجازه می‌دهد که آن را بگیریم و همه گزارش‌های مخالف آن را ندیده انگاریم؟

نکته دیگر: ابن میثم بحرانی از حکیمان و متفکران بسیار بزرگ شیعه و نامی‌ترین شارح شیعی نهج البلاغه را سخنی است که از آن برمی‌آید: اگر کسی حتی اصل کشمکش‌های صحابه با یکدیگر را - که مهم‌ترین انگیزه انتقاد از آنان است - انکار کند، عمل او می‌تواند محمل معقول و درستی داشته باشد - چه رسد به آنچه که جوینی به حسن نسبت داده و عبارت است از: دعوت به خودداری از ذکر خطاهای صحابه. ابن میثم نخست صریحاً می‌نویسد: «کسانی که مدعی‌اند خطبه شقشقیه امام علی (ع) در انتقاد از خلفا، متواتراً روایت شده، از مرز اعتدال بیرون رفته‌اند؛ و داوری غیر عادلانه‌ای کرده‌اند.» سپس می‌گوید: اما کسانی که صدور این خطبه را از امام منکرند، انکار ایشان را بر یکی از این دو وجه می‌توان حمل کرد. یکی مقدمه‌چینی برای آرام کردن احساسات عوام و جلوگیری از برپا شدن فتنه‌ها و تأثیرگذاری تعصبات فاسد و ناروا. تاکار دین مستقیم گردد؛ و همگان در یک راه گام زنند؛ و بر ایشان آشکار شود که در میان یاران رسول (ص) که بزرگان و سروران مسلمانان بوده‌اند، مخالفت و کشمکش نبوده است؛ تا

کسی هم که ایشان را بدین گونه می شناسد از ایشان پیروی نماید (و از کشمکش با دیگر مسلمانان بپرهیزد.) و چنین هدفی - اگر مورد نظر کسی باشد - هدفی نیکو و همراه با نظری پر از لطف است...^۱ پایان نقل از ابن میثم.

اکنون می پرسیم: اگر هم به فرض محال چنان سخنی را که جوینی از حسن نقل کرده، متعلق به او بدانیم، وقتی می توان این گونه به توجیه آن پرداخت، چرا آن را مدرک جرم به شمار آوریم؟ اگر هم گفته شود که توجیه ابن میثم نارواست، در آن صورت آیا می توان وی را به خاطر این توجیه، مجرم و دشمن تشیع و امام علی (ع) شمرد؟ اگر نمی توان؛ و تاکنون نیز کسی چنین داوری ابلهانه ای نکرده است، چگونه حسن را به خاطر سخنی که (اگر گفته باشد) یکی از مصداق های توجیه ابن میثم است مجرم انگاریم؟

فصل دهم

نکته اول: یکی از پیشوایان مذهب بصریان در فقه^۱

احمد بن ابی دؤاد در سال ۱۶۰ هـ. در بصره تولد یافت و در سال ۲۴۰ هـ. درگذشت. او یکی از فقیهان دهگانه‌ای است که در دوره خلیفه مأمون، برای مصاحبت با خلیفه برگزیده شدند. وی تا هنگام مرگ مأمون، از یاران نزدیک و منتقد او بود؛ و در دوره خلیفه بعدی معتصم، به منصب قاضی القضاتی رسید؛ و خلیفه جز با تدبیر او کار نمی‌کرد؛ و برخی وی را وزیر خلیفه و بلکه محتشم‌تر از وزیران روزگار خوانده‌اند. قدرت او به جایی رسید که توانست یکی از امیران عرب یعنی ابودلف قاسم را، که اجازه قتل وی را خلیفه صادر کرده بود، از زیر تیغ جلاد برهاند. پس از معتصم در روزگار خلافت فرزندش واثق، ابن ابی دؤاد همان مقام و نفوذ پیشین را داشت؛ و وقتی واثق درگذشت بر وی نماز گزارد؛ و خلیفه بعدی به خواست و اهتمام او بر مسند خلافت نشست و لقب متوکل را هم او به وی داد؛ چنان‌که پیشترها، در روزگار خلافت واثق، وی را از پیامدهای خشم خلیفه وقت رها نیده بود. با این همه، سرانجام به دستور متوکل، محمد فرزند ابن ابی دؤاد را از منصب قضا برکنار، و همراه برادر و عموهایش به زندان افکندند؛ و اموال همگی را مصادره کردند و ۱۶۰۰۰۰۰۰ درهم از ایشان گرفتند؛ و آنان را به اقرار و اداشتنند که همه مایملک خود را واگذار نموده‌اند؛ و با اینکه بعدها آزادشان کردند، اما بخش اعظم

۱. مربوط به ص ۹۵.

ثروت ایشان در این گیرودار از دست رفت و فقیر شدند؛ و چندی بر نیامد که پسر ابن ابی دؤاد و سپس خود او درگذشتند؛ و ظاهراً از جمله عواملی که موجب شد روزگار به آنان پشت کند، اختلاف مذهبی با متوکل بود. زیرا برخلاف مأمون و معتصم و واثق که از اندیشه‌های معتزله - روشنفکران اهل سنت - حمایت می‌کردند - و ابن ابی دؤاد نیز بر آن مذهب بود - اما متوکل، از مخالفان سرسخت معتزله و حامی سنت‌گرایان اهل سنت بود؛ و با ابن ابی دؤاد هماهنگی عقیدتی نداشت؛ زیرا پیش از جلوس متوکل بر مسند خلافت، در طی سال‌های طولانی، اجبار عامه و علما به مخلوق شمردن قرآن (عقیده معتزله) با نظر و پیشنهاد ابن ابی دؤاد انجام گرفته بود؛ و حتی او به خلیفه وقت توصیه می‌کرد احمد بن حنبل را که مخلوق بودن قرآن را انکار می‌کرد بکشد.

ابن ابی دؤاد مردی سخاوتمند، ظریف، نکته‌سنج، شاعر، زبان‌آور و ممدوح شاعران و نویسندگان بزرگ عرب مانند جاحظ و ابوتمام بود؛ و اهل ادب را از هر شهری به‌گرد خود فراهم آورد. جاحظ کتاب البیان والتبیین و یکی دیگر از آثار خود را به او تقدیم کرد؛ و رساله‌ای در ستایش او نوشت. وی ظاهراً کتابی به نام المصابیح داشته؛ و نمونه‌ای از اهتمام او در کارهای عمرانی، و اقدام در جهت کمک به مردم نیز این بود که خلیفه معتصم را بر آن داشت تا یک میلیون درهم، برای حفر نهری در اقصای خراسان هزینه کرد؛ و چون در سال ۲۲۵ هـ. آتش در محله کرخ در غرب بغداد افتاد، معتصم را واداشت تا مبلغی هنگفت به کسانی که اموالشان تلف شده بود بپردازد. فرزند او ابوالولید محمد نیز از مشاهیر معتزله و حافظ قرآن بود؛ و در فنون علم و ادب دستی قوی داشت. یادآوری - سنن مخالف ابن ابی دؤاد، وی را متهم به پیروی از فرقه جهمیته کرده‌اند؛ ولی به نظر می‌رسد که در این مورد، عمداً یا سهواً، میان معتزله و جهمیته خلط شده است - همان‌گونه که در مورد جعفر بن عیسی نواده حسن بصری.^۱

۱. مسعودی، ت، ص ۳۳۹، ذهبی، ت، ج ۱۷، ص ۲۳؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، صص ۷۰۰-۶۹۸، ۲۰ - ۷۱۹؛ زرکلی، ج ۱، ص ۱۲۴. و برگردید به ص ۴۰۷.

نکته دوم

برخی به حسن اعتراض کرده‌اند که چرا پاره‌ای از فتواها و نظریاتی که عرضه کرده، با آنچه فقیهان شیعه مقبول انگاشته‌اند مخالف است. ولی این اعتراض، نشانه ناآگاهی از آراء کثیری از بزرگان شیعه، و عدم مراجعه به کتاب‌های کلام و اصول و فقه تطبیقی است؛ زیرا با یک نگاه سطحی به کتاب‌هایی همچون خلاف تألیف شیخ طوسی و تهذیب آن موسوم به المؤلف من المختلف تألیف شیخ طبرسی، می‌توان دریافت که مثلاً فقیه و مفسر و محدث بزرگی همچون ابن عباس - که از اجلة اصحاب پیامبر (ص) و امیر مؤمنان (ع) و از بزرگ‌ترین رجال شیعه بوده - بسیاری از فتاوی او با فتاوی عامه فقیهان شیعه مخالف است؛ و این را نیز کسی دلیل اعتراض بر وی نگرفته است - چه رسد که آن را دلیل بر نفی تشیع او بداند. چنان‌که حدیفة یمانی و اعمش^۱ بر آن بودند که روزه‌دار می‌تواند تا طلوع آفتاب بخورد و بنوشد.^۲ همچنین برخی از فقهای بزرگ شیعه، شیوه‌هایی برای استنباط احکام برگزیده‌اند که تضاد آن با مبانی مکتب اهل بیت از بدیهیات است. در این سخنان که صاحب روضات - از حاشیة بلغة به قلم شیخ ابوالحسن سلیمان معروف به محقق بحرانی - نقل کرده تأمل فرمایید:

مخالفت طریقه سعید بن مسیب با طریقه اهل بیت (ع)، منافاتی با شیعه بودن وی ندارد. زیرا بسیاری از اصحاب ائمه و بزرگان شیعه آنان، در موارد متعدّد، بنایشان و فتوایشان مطابق اهل سنت بوده است - و این نکته‌ای است که هم بر ما و هم بر علامه حلّی و کسانی که پیش از او بودند، واضح بوده و بر دل آگاهان پوشیده نیست. بلکه مخالفت برخی از آنان با طریقه شیعه، به اندازه‌ای آشکار بوده، که بطلان طریقه آنان از ضروریات مذهب شیعه شناخته می‌شده است - مانند بطلان قیاس. آنگاه وقتی کسی مثل ابن جنید، به قیاس و بسیاری روش‌ها و نظریات مانند آن معتقد باشد، چه توقع از دیگران و آن هم در مورد اعتقاد به روش‌ها و نظریاتی که وضوح بطلان آنها از وضوح بطلان

۱. در مورد جایگاه والای حدیفة در مکتب تشیع و در نزد ائمه اهل بیت بنگرید به صص ۹-۲۷۸ و در مورد

اعمش بنگرید به صص ۷-۳۲۶.

۲. محدث قمی، س، ج ۲، صص ۸-۲۷۷.

قیاس کمتر است؟ خصوصاً در مورد اصحاب امام سجّاد (ع)؟ زیرا آن حضرت در شرايطی به سر می برد که به دلیل شدت تقیه، قادر بر اظهار اصول و فروع مذهب حقّه نبود — مگر اندکی و برای معدودی از مردم. همچنین از عبدالله بن عباس و دیگر کسانی که شیعه بودنشان ثابت است، اقوال و آرای مخالف با مذهب شیعه نقل شده است؛ و این گونه فتاوی او نیز برای مراعات تقیه بوده است.^۱

در توضیح مطالب مذکور می گوییم:

ابن جنید از علمای بزرگ شیعه شناخته شده است. وی در دوره غیبت صغری تولّد یافت و به کسب دانش پرداخت؛ و از رجال آن دوره و معاصر با نابیان خاصّ امام مهدی (ع) بود. برخی او را از وکلا و نمایندگان امام مهدی (ع) شمرده اند؛ و در پاره ای از روایات می خوانیم که مقداری مال و یک شمشیر متعلّق به امام (ع) در نزد وی بوده است. مکتب فقهی او در تاریخ تشیع، خاصّه در مکتب حله و در نظر فقیهان وابسته به آن مکتب و شاگردان ایشان (فخرالمحققین، یحیی بن سعید، محقق حلی، علامه حلی، ابن ادریس، شهید اول، ابن داود و...) مورد توجه بوده؛ و پنج تن اخیر و کثیری از دیگر علمای شیعه — همچون شیخ نجاشی — وی را ستوده اند. با این همه، بسیاری از اقوال و آراء وی، با آنچه اکثریت قریب به اتفاق پیشروان تشیع اختیار کرده اند مخالف است و از باب نمونه:

وی به عنوان یک باور کلامی، امامان را عامل به رأی می انگاشته؛ و اقوال فقهی آن بزرگواران را نه براساس نقل، بلکه حاصل اجتهاد و رأی ایشان می پنداشته؛ و به همین جهت، اختلاف در روایات فقهی را ناشی از اختلاف امامان در رأی دانسته؛ و برای ترجیح یک روایت بر دیگری، روشی کاملاً متفاوت با روش معمول بین فقیهان امامی داشته است؛ و این عقیده با اعتقاد عامّه شیعه به عصمت امامان و جایز نبودن صدور خطا از ایشان در مقام بیان احکام، صد درصد ناسازگار بوده؛ و نظری شنیع و قولی زشت شمرده می شده؛ و با این همه، ابن جنید سرسختانه از آن دفاع می نموده؛ و کتابی موسوم به

۱. خوانساری، ج ۴، ص ۴۴.

اظهار ماستره اهل العناد من الروایة عن ائمة العترة فی امر الاجتهاد به این منظور نگاشته است. چنان‌که در بحث احکام و سیاست نیز گاهی برخلاف تمام فتاوی مشهور میان شیعه و اهل سنت اظهار نظر کرده؛ و گاهی معدودی روایات را بر انبوهی ترجیح داده؛ و از حکم فقهای امامیه که وجه تمایز آنان با اهل سنت شمرده شده، به حکم گروه اخیر گرویده است. گاه نیز به جهت موافقت روایتی با قیاس و استحسان، آن را بر روایت مشهورتر ترجیح داده است؛ و چون اقوال امامان را حاصل رأی و اجتهاد ایشان می‌داند (و نه عین تعلیم رسول صلی الله علیه و آله) به دلایل ظنی از جمله قیاس و استحسان عمل می‌کند. در منابع نیز تصریح شده است که او قائل به حجیت قیاس به شیوه ابوحنیفه و دیگر فقهای اهل سنت بوده؛ و ظاهراً کتاب کشف التمويه و الالباس علی اغمار الشيعة من امر القیاس را در اثبات حجیت قیاس نوشته است؛ و عمل به قیاس در جای جای از فقه او دیده می‌شود؛ و استدلال استحسانی را هم می‌توان به کثرت در مباحث وی ملاحظه کرد.

وجود این‌گونه خصوصیات در فقه ابن جنید، آن را از فقه رایج امامیه دور، و به فقه اهل سنت نزدیک ساخته است. با این‌که نظرات ابن جنید، در بین فقهای اهل سنت به ابوحنیفه نزدیک‌تر بوده، در پاره‌ای مسائل از او دور و به مالک نزدیک شده؛ و گاه در کنار اباضیه (از فرقه‌های خوارج) و برخی از اصحاب حدیث اهل سنت قرار گرفته؛ و گاه از جمیع اقوال شیعه و اهل سنت دور شده است. به دلیل این شیوه‌ها و آراء ابن جنید - با وجود مقام والایی که در تاریخ تشیع داشته - برخی از علمای شیعه وی را تخطئه نموده‌اند از جمله:

- ابن بابویه قمی فقیه اخباری که رساله‌ای در ردّ پیروان مکتب ابن جنید نوشته است.

- شیخ مفید که دو ردیه بر وی نوشته و در پاره‌ای از دیگر آثار خود نیز به ردّ تعالیم او پرداخته است.^۱

۱. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، صص ۶۱-۲۵۸؛ دوانی، ج ۳، صص ۲۰۵-۹، ۲۰۷؛ خوانساری، ج ۶، صص ۱۴۵-۵۲.

کسانی از فقهای شیعه پیش از ابن جنید را نیز از مدافعان حجیت قیاس - که در مذهب اهل بیت واضح البطلان است - شمرده‌اند از جمله:

- یونس بن عبدالرحمن که او را یکی از دو فقیه‌ترین اصحاب اجماع می‌شمارند؛ و امام رضا (ع) وی را در زمان خود همچون سلمان در روزگار خویش می‌شمرد؛ و به وکیل خود دستور داد که تعالیم دین خویش را از وی بگیرد. امام عسکری (ع) هم دعا کرد که در برابر هر حرفی از کتاب او، خداوند در روز قیامت به وی نوری عطا کند. با این همه، وی را از مدافعان حجیت قیاس می‌دانند؛ و شاید به همین لحاظ بوده که در زمان حیات او و پس از درگذشت وی، کسانی از جمله علمای اخباری مسلک قم، وی را نکوهش کرده و روایات او را ضعیف می‌شمردند؛ و امام رضا (ع) به وی توصیه می‌کرد که با مردم مدارا کند؛ و در حدّ فهم آنان با ایشان سخن بگوید.^۱

- فضل بن شاذان از اصحاب جلیل‌القدر امامین هادی و عسکری علیهما السلام نیز که امام عسکری بارها بر او رحمت فرستاد، از مدافعان حجیت قیاس بود.^۲ در تحلیل آراء ابن ابی عقیل نیز که یکی دیگر از فقهای بزرگ شیعه بوده یاد آور شده‌اند که او هم در اصول فقه، به شیوه‌های غیرمقبول که در میان مخالفان شیعه رایج بوده گرایش داشته؛ و در این مورد، ابن جنید پیرو او بوده؛ و مشابَهت آراء این دو تن با یکدیگر چندان است که غالباً در کتاب‌های فقهی، اقوال هر دو را با هم ذکر می‌کنند و از هر دو، یک جا و با عنوان "قدیمان: دو فقیه بسیار قدیمی" نام می‌برند.^۳

پس از ابن جنید نیز برخی از فقیهان بزرگ شیعه، کم و بیش به راه او رفتند؛ از جمله شیخ طوسی بزرگ‌ترین عالم و دست‌کم یکی از دو سه بزرگ‌ترین عالم شیعی، با وجود ایراداتی که به ابن جنید داشت، برای پاسخ‌گویی به بسیاری از مسائل فقهی، در دو کتاب

۱. خوبی، مع، ج ۲۰، صص ۱۹۸ تا ۲۰۸؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۲۵۹؛ خوانساری، ج ۶، ص ۱۴۸.

۲. خوبی، مع، ج ۱۳، صص ۲۸۹ تا ۳۰۱؛ دائرة المعارف، همان؛ خوانساری، همان. یادآوری - در باب استفاده یونس بن عبدالرحمن و فضل بن شاذان و ابن جنید از شیوه نامقبول قیاس، همچنین برگردید به ص ۱۵۹ از همین دفتر.

۳. خوانساری، ج ۶، ص ۱۴۵.

مبسوط^۱ و خلاف، شیوه عمل به قیاس و استحسان را به کار می‌گرفت - و این مطلب بر هرکس که در این دو کتاب بنگرد پوشیده نمی‌ماند - چنان‌که همین فقیه بزرگ در کتاب نهاییه، شیوه یک اخباری خالص را برگزیده - به گونه‌ای که در آن از مضمون اخبار فراتر نمی‌رود^۲ - و در دو کتابی هم که در اخبار تألیف کرده،^۳ خبط‌های بزرگ نموده؛ و پای احتمالات دور از حقیقت و ناستوار را به میان آورده؛^۴ و با همین ملاحظات است که ابن ادریس حلی - از فقهای بسیار بزرگ شیعه - شیخ طوسی را به تبعیت و پیروی از شافعی متهم می‌دارد؛^۵ و شهید ثانی کتابی مستقل در باب نظریاتی که شیخ در مورد آنها ادعای اجماع نموده و خود با آنها مخالفت کرده نوشته؛ که در حقیقت، ردیه‌ای است بر تمام اجماعات منقوله؛ و تخطئه کسانی که در باب آن گفتگو می‌کنند.^۶

با توجه به نکاتی که مذکور افتاد، حتی اگر ثابت شود پاره‌ای از روش‌ها و نظریاتی که حسن اختیار کرده، با آراء و شیوه‌های مقبول در مذهب شیعه مخالف است، این را دلیل بر نفی تشیع از وی و مطرود شمردن او نمی‌توان گرفت.

افزون بر اینها، پاسخ‌گویی به پرسش‌های عقیدتی و فقهی بر پایه نظریات اهل سنت، و حتی تدریس فقه آنان، کاری است که رجال و علمای بزرگ شیعه - در بسیاری از مقطع‌های تاریخ - بدان می‌پرداخته‌اند و به عنوان نمونه:

الف - ابان بن تغلب از اکابر اصحاب بزرگوار امام چهارم و پنجم و ششم بود. که در همین پیوست‌ها، فصل دوم، اشارتی به جایگاه والای او در نزد ائمه (ع) داشتیم.^۷ وی به امام صادق (ع) گفت: مردم به نزد من می‌آیند و پرسش‌های خود را می‌آورند و اگر پاسخ ندهم نمی‌پذیرند؛ و (به دلیل تقیّه) دوست ندارم اقوال و روایاتی را که از شما رسیده، به

۱. مبسوط آخرین مصنفات شیخ طوسی در فقه است (خوانساری، ج ۶، ص ۲۲۲).

۲. خوانساری، ج ۶، صص ۸-۲۱۷.

۳. مقصود دو کتاب تهذیب الاحکام و استبصار از منابع چهارگانه حدیث شیعی است.

۴. خوانساری، ج ۶، صص ۸-۲۱۷.

۵. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۷۱۹.

۶. خوانساری، ج ۳، ص ۳۷۹.

۷. برگردید به صص ۱۰-۴۰۹.

عنوان پاسخ آنها مطرح کنم. امام به وی فرمود: آنچه را از اقوال فقیهان خودشان می‌دانی برایشان بازگو کن.^۱

ب - حسین بن روح سومین نایب خاص امام مهدی (ع) و شخصیتی است که در میان اصحاب ائمه (ع) خیلی کم کسی را به جلالت قدر و عظمت مقام وی می‌شناسند. در سرگذشت او می‌نویسند: وی در نزد شیعیان و مخالفان ایشان، از خردمندترین مردمان به‌شمار می‌آمد. تقیه می‌کرد و اهل سنت وی را بزرگ می‌داشتند. یک بار دو تن در محضر وی به مناظره پرداختند و یکی می‌گفت: پس از رسول خدا ابوبکر برترین مردم است و پس از او عمر و سپس علی. و دیگری می‌گفت نه! بلکه علی از عمر برتر است. سخن در میان آن دو به درازا کشید؛ و حسین بن روح گفتگو را به این‌گونه فیصله داد که «آنچه اصحاب رسول (ص) بر آن اتفاق نمودند این است که ابوبکر صدیق بر همه مقدم است؛ و پس از او عمر فاروق؛ و پس از او عثمان ذوالنورین؛ و پس از او علی وصی؛ و اصحاب حدیث بر همین عقیده‌اند؛ و ما نیز این عقیده را صحیح می‌دانیم.» پس همه کسانی که در مجلس بودند از این سخن شگفت‌زده شدند؛ و عامه حاضران می‌خواستند گوینده را بر سر خوبش جا دهند؛ و او را دعا می‌کردند؛ و بر کسانی که وی را رافضی می‌خواندند طعن می‌زدند. یک بار نیز که به گوش حسین بن روح رسید دربان او به معاویه ناسزا گفته، وی را از کار برکنار کرد و از خود براند؛ و با این‌که وی مدتی طولانی، همچنان درخواست بازگشت به کار خویش را داشت و انتظار کشید، ولی حسین بن روح نپذیرفت و...^۲

باری هر توجیهی برای این‌گونه برخوردها بتوان کرد، برای مخالفتی هم که بتوان احتمال داد حسن با شیعه داشته، همان توجیه را می‌توان کرد. خصوصاً که قدرت مخالفان شیعه و ضرورت تقیه، در روزگار حسن بسی بیشتر بوده است تا در روزگار حسین بن روح.

۱. شوشتری، ق، ج ۱، ص ۱۰۰؛ امین، ج ۲، ص ۹۷.

۲. محدث قمی، س، ج ۲، صص ۲-۶۸۱.

ج - شهید اول یکی از دو فقیه برتر شیعه و به نظر برخی برترین فقیه شیعی در تمام طول تاریخ است. وی در محضر مشایخ سنی - از جمله دو قاضی القضاة مصر برهان‌الدین ابراهیم بن جماعه و عزالدین عبدالعزیز بن جماعه - دانش فراگرفت؛ و از قریب ۴۰ تن از علمای ایشان که در مکه، مدینه، بغداد، مصر، دمشق، بیت المقدس و مقام خلیل ساکن بودند روایت می‌کرد؛ و خود نیز به تدریس فقه اهل سنت می‌پرداخت؛ و کتاب‌های آنان را تعلیم می‌داد؛ و با علمای ایشان مراودات داشت؛ و خویشان را شافعی می‌نمود؛ و در اشعاری که برای ارائه مذهب و عقاید خود به اهل سنت سرود، و به نزد ملک بیدمر فرستاد، سروده‌هایی در ستایش و تقدیس خلفای سه گانه و بقیه عشره مبشره را - که از شاعری دیگر بود - تضمین کرد؛ و سلوک وی چنان بود که حتی برخی از علمای سنی او را شافعی می‌شمردند؛ و شمس‌الدین جزری دمشقی شافعی نوشت:

من مدتی طولانی با وی مصاحبت و معاشرت داشتم؛ و از وی سخنی که مخالف سنت باشد نشنیدم.^۱

د - شهید ثانی از فقیهان بسیار بزرگ شیعه. وی به تصریح خود، مدت‌ها در بعلبک (در لبنان) علوم دینی را بر طبق مذاهب چهارگانه اهل سنت و مذهب شیعه تدریس می‌نمود. و با مردمان آنها که از مذاهب مختلف پیروی می‌کردند، به نیکوترین وجهی معاشرت، و به بهترین گونه‌ای سلوک می‌کرد؛ و از آن دوران به عنوان روزهایی مبارک و اوقاتی شادی بخش یاد می‌کرد که علمای ما نظیر آن را در طول اعصار ندیده‌اند. شاگرد وی می‌نویسد: وی در آن روزها مفتی بود که برای پیروان هر مذهبی، بر وفق مذهب خودشان فتوا می‌داد؛ و کتاب‌های مذاهب مختلف را تدریس می‌کرد؛ و اهل آن شهر همگی به فرمان او بودند؛ و فضلا از شهرهای دور دست برای استفاده به محضر او می‌آمدند....^۲

ه - سید بحر العلوم به لحاظ مقامات معنوی، در تمام تاریخ شیعه جز دو سه تن همانند

۱. امین، ج ۱۰، ص ۶۱؛ الشهید الاول، ر، صص ۸-۳۰۷؛ همو، غ، ج ۱، مقدمه التحقيق، صص ۶-۲۲۱، ۱۰-
 ۲۰۹، ۵۱-۲۴۶، ۹۷؛ خوانساری، ج ۷، صص ۱۹ و ۲۰.
 ۲. افندی، ف، ص ۶۸۱.

ندارد؛ و گزارش‌های حاکی از تشرّف او به محضر امام مهدی (ع) را متواتر می‌دانند. در شرح احوال وی آمده است که هنگام اقامت در حجاز، به تدریس فقه مذاهب چهارگانه اهل سنت می‌پرداخت؛ و افراد بسیاری در حلقه درسی او شرکت می‌کردند.^۱

و - آقا محمدعلی کرمانشاهی از فقیهان دشمنِ تصوّف: در سرگذشت وی آورده‌اند که به حج بیت‌الله مشرّف شده دو سال (در مکه) توقف نمودند؛ و در آن مدت - جهت تقیّه - به تدریس مذاهب اربعه اهل سنت و جماعت مشغول شدند؛ و علمای چهار مذهب، استفاده و تحصیل علوم نقلیه و عقلیه در خدمتش می‌کردند.^۲

باری از آنچه گفته آمد، به راحتی می‌توان دریافت که حتی اگر مسلم باشد حسن بصری، در حول و حوش موضوعات فقهی و کلامی، اظهاراتی برخلاف شیعه داشته؛ و آراء و اقوال مخالفان شیعه را تعلیم می‌داده و ترویج می‌نموده است، باز نمی‌توان او را با ضرس قاطع از مخالفان شیعه - چه رسد به مخالفان ائمه - شمرد؛ خصوصاً که ثابت شده وی بر وفاق شیعه و برخلاف عامّه مخالفان شیعه، تقیّه را جایز می‌دانسته است.^۳

۱. دانشنامه جهان اسلام، ج ۲، ص ۳۰۱.
 ۲. کرمانشاهی، ج ۱، مقدمه مصحح، ص ۹.
 ۳. برگردید به صص ۶۰، ۲۲۳، ۸-۲۳۵.

فصل پانزدهم

نکته اول: عنوان امیرالمؤمنین برای خلفای اموی؟^۱

عنوان فرمانروای مؤمنان (امیرالمؤمنین) را که در نامه‌های حسن خطاب به عمر بن عبدالعزیز و خلیفه عبدالملک آمده، امامان شیعه و نیز علمای بزرگی همچون شریف مرتضی و شریف رضی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و... در بسیاری از موارد - از باب تقیّه یا به هر ملاحظه دیگر - برای خلفا و حکام به کار برده‌اند بنگرید به:

الف - احادیث متعددی از امام صادق (ع)^۲ مشتمل بر گفت‌وگوهای امام (ع) با خلیفه منصور که در خلال آنها امام (از سر تقیّه) نزدیک سی بار وی را امیر مؤمنان خوانده است. ب - احادیث متعددی از امام کاظم (ع)^۳ مشتمل بر گفت‌وگوهای امام (ع) با خلیفه هارون که در خلال آنها امام (از سر تقیّه) بیش از بیست بار وی را امیر مؤمنان خوانده است. نیز نامه امام به خیزران مادر هادی و هارون - دو خلیفه عباسی - در تعزیت او به مرگ هادی و تهنیت به خلافت هارون؛ که در خلال آن، هفت بار از دو خلیفه نامبرده با عنوان امیرالمؤمنین یاد فرموده؛ و آن دو و مادرشان را بسیار ستوده و دعا کرده است. علامه مجلسی پس از نقل نامه مزبور می‌نویسد: بنگر که شدت تقیّه در زمان آن امام چقدر

۱. مربوط به صص ۹-۱۷۸، ۳۸-۴۱۹.

۲. مجلسی، ب، ج ۴۷، صص ۱۶۴، ۱۷۱، ۵-۱۷۳، ۱۸۲، ۱۸۴، ۹-۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۴، ۷-۱۹۶، ۲-۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۱.

۳. مجلسی، ب، ج ۴۸، صص ۸-۱۲۲.

بوده؛ که وی را ناگزیر داشته چنین نامه‌ای را به خاطر مرگ کافری که به روزشمار ایمان نداشته بنویسد؛ و این امر، باب تقیّه را از هر سو برایت می‌گشاید.^۱

ج - خطبه کوثاهی که امام رضا (ع) برای عقد خواهر مأمون ایراد فرمود؛ و از سر تقیّه دو بار وی را امیر مؤمنان خواند.^۲

د - خطبه کوثاهی که امام جواد (ع) برای عقد دختر مأمون ایراد فرمود؛ و از سر تقیّه دو بار وی را امیر مؤمنان خواند.^۳

ه - قصاید متعدّد و مفصل شریف مرتضی و شریف رضی که به اقتضای ضرورت‌های وقت، در ستایش خلفای عباسی سرودند؛ و در آنها کسانی همچون الطائع، القائم والقادر را بارها با عنوان امیر مؤمنان یاد کردند.^۴

و - شیخ طوسی در گفت‌وگو با خلیفه عباسی، از سر تقیّه او را امیر مؤمنان خواند.^۵
 ز - طبرسی مؤلف مجمع البیان، کتاب الآداب الدینیه را به وزیر سلطان سنجر سلجوقی تقدیم داشت؛ و در مقدمه آن (ص ۲۸) وی را با عنوان امیر مؤمنان یاد کرد.
 از پاره‌ای گزارش‌ها نیز بر می‌آید که عنوان امیر المؤمنین، وقتی به صورت مطلق به کار می‌رفته، لقبی بس مقدّس برای امام علی (ع) شمرده می‌شده؛ ولی به صورت مقید و غیر مطلق - حتی در میان شیعیان - به کسانی دیگر نیز اطلاق می‌شده است. چنان‌که در دیوان شریف رضی، قطعه‌ای تحت عنوان "امیر المؤمنین" می‌بینیم که شاعر درباره خود سروده و در آن از جمله می‌گوید:

هَذَا امیر المؤمنین مُحَمَّد
 کرم مغارسه و طاب المولد
 ترجمه: این امیر مؤمنان محمد است (محمد نام شریف رضی) پاک‌زاد و با تباری

۱. مجلسی، ب، ج ۴۸، صص ۵-۱۳۴.

۲. مسعودی، ا، ص ۲۲۶.

۳. همان، ص ۲۳۸.

۴. مرتضی از جمله درد، ج ۳، صص ۸۸، ۲۵۰؛ رضی از جمله درد، ج ۲، صص ۹۱-۸۶، ۷-۵۲۴، ۲۰-۵۱۶، ۸-۳۳۳، ۸-۱۱۶، ۴۱-۳۳۹، ۴-۱۹۱، ۲۴-۱۱۴، ۴۲-۳۹، ج ۱، صص ۹ تا ۱۳، ۵-۲۱.

۵. قاضی شوشتری، مج، ج ۱، ص ۴۸۱.

کریم و بزرگوار.^۱

بنا به ملاحظات مزبور، علمای شیعه که نامه‌های حسن به خلفای اموی را برای استفاده از مضامین موعظه‌ای و ارشادی آن نقل کرده‌اند، عنوان امیرالمؤمنین در آنها را که خطاب به خلفای مزبور بوده آورده‌اند؛ و آن را موجب ایراد نشمرده‌اند.^۲

نکته دوم: ستایش از عمر بن عبدالعزیز در احادیث و سخنان علمای شیعه^۳

عمر بن عبدالعزیز راه صالحان را در پیش گرفت؛ و از ستمگری‌ها و تبه‌کاری‌ها جلوگیری نمود؛ و خصوصاً در تکریم امام علی (ع) و آل او فروگذار ننمود. فدک را به امام باقر (ع) تسلیم کرد تا در آمد آن در میان اهل بیت علیهم‌السلام توزیع شود. به همه اهل بیت از خُرد و بزرگ عطا داد؛ و ناسزاگویی به علی (ع) را که در طول سال‌های متوالی در همه جا رواج داشت، اکیداً قدغن کرد؛ و به پیمانی که - پیش از رسیدن به خلافت و تحت تأثیر سخنان معلّم و پدر خود - در این مورد، با خدا بسته بود، وفا کرد؛ و بدعتی شنیع را ریشه کن نمود. و حتی در برابر افراد خاندان خود امویان، که دشمنان سرسخت علی (ع) بودند، و علی‌رغم آنان، بالصّراحه اعلام داشت که علی (ع) برترین فرد امت پیامبر (ص) و نزدیک‌ترین کسان به اوست؛ و تصریح کرد که امویان این حقیقت را می‌دانند؛ ولی هواپرستی مانع از آن است که به حقیقت اعتراف نمایند. همچنین امام دوم تا چهارم شیعه را بسیار حرمت نهاد؛ و امام سجّاد (ع) را بالصّراحه شریف‌ترین مردم خواند. و به دلیل همین رفتارهای انسانی او بود که به گواهی سید بن طاوس، در کتب اصول شیعه از وی ستایش شده؛ و امام باقر (ع) به کسی که پرسید: آیا عمر بن عبدالعزیز از شجره ملعونه است؟ پاسخ داد در باره وی جز خوبی مگو که پس از پیامبر (ص) آنچه نیکی که او با ما کرد هیچ‌کس نکرد. نیز فرمود: هر قومی را شخصیتی نجیب و برتر است و در میان امویان، عمر بن عبدالعزیز شخصیت برتر و نجیب است؛ و به صورت امتی واحد

۱. رضی، د، ج ۱، ص ۴۰۹؛ مرتضی، د، ج ۱، مقدمه، ص ۵۷.

۲. از جمله بنگرید به: دیلمی، ع، صص ۹-۲۳۸؛ ورام، ج ۱، ص ۳-۱۴۲.

۳. مربوط به صص ۹-۱۷۸.

برانگیخته می‌شود. سید بن طاوس حدیثی از امام صادق (ع) نیز در ستایش از رفتار نیک عمر بن عبدالعزیز با ذریه فاطمه (ع) نقل کرده؛ و تصریح می‌کند که برادرِ عمر بن عبدالعزیز - به خاطر رفتار شایسته او - به وی اعتراض کرد و گفت: این کارها به معنی نکوهش خلفای پیشین است. در گزارش‌های دیگر نیز می‌خوانیم که قریش و مشایخ اهل شام، به عمر بن عبدالعزیز اعتراض کردند که تو با عمل خود در بازگرداندن فدک به اولاد فاطمه، به ابوبکر و عمر که فاطمه را از فدک محروم گردانیدند طعنه زدی و آن دو را به ظلم، و غصبِ حقِ فاطمه نسبت دادی. و او پاسخ داد: در نزد من ثابت شده که فاطمه فدک را از آن خود می‌دانسته؛ و فدک در دست او بوده؛ و او بر پیامبر دروغ نبسته؛ و سرور زنان عالمیان بوده؛ و من با این کار به خدا و رسول او تقرّب می‌جویم؛ و به شفاعت فاطمه و حسن و حسین امید بسته‌ام؛ و اگر من جای ابوبکر بودم، سخن فاطمه را (در مورد فدک) می‌پذیرفتم؛ و دعوی او را تصدیق می‌نمودم. عمر بن عبدالعزیز در پاسخ اعتراض برادر نیز این حدیث پیامبر (ص) را خواند: هرکس فاطمه را بیازارد مرا آزرده است.

مقابلهٔ امویان با عمر بن عبدالعزیز، به اعتراض‌های زبانی ختم نشد؛ و سرانجام وی را مسموم نمودند؛ و تنها کسی را که از میان ایشان به یاری حق و اهل حق برخاسته بود، از میان برداشتند؛ و در مقابل، کثیری از بزرگان و علمای شیعه، از روزگار معصومان به بعد، به دلیل رفتار شایسته عمر بن عبدالعزیز او را می‌ستودند؛ از جمله کثیر عَزَّه از اصحاب امام باقر (ع) که امام در تشییع جنازه او شرکت کرد و حتی خود جنازه او را برداشت و عرق می‌ریخت. آری وی از ستایشگران عمر بن عبدالعزیز بود.

نیز شریف رضی از علمای بسیار بزرگ شیعه، اشعاری در ستایش و رثای عمر بن عبدالعزیز سرود؛ و در آن گفت: تو دامن ما را از دشنام و ناسزا (که به ناروا به اهل بیت می‌دادند) پاکیزه ساختی. اگر من پاداش دهنده بودم تو را پاداش نیکو می‌دادم. گرچه دودمان تو صالح نبودند اما تو پاک و شایسته بودی.

نیز سید بن طاوس از علمای بسیار بزرگ شیعه، پس از نقل گزارش‌ها و احادیث متعدّد در ستایش عمر بن عبدالعزیز می‌نویسد: اینها را یادآور شدم تا ثابت کنم که وی

فردی ستوده و ممدوح بوده است؛ خداوند پاک و برتر، از جانب مانیکوترین پادشاه‌ها را به وی دهد.

نیز مسعودی از بزرگ‌ترین مورّخان و علمای شیعه، عمر بن عبدالعزیز را با دعاهایی همچون رضی الله عنه و رضی الله تعالی عنه و رحمة الله علیه یاد کرده؛ و سرگذشت او را با تجلیل فراوان آورده؛ و او را به عنوان فردی پارسا و متعبّد و متواضع ستوده؛ و تصریح می‌کند که وی شایسته‌ترین کسانی را که می‌شناخت، برای مناصب حکومتی برگزید؛ و دستور داد ده هزار دینار (پول طلا) در میان بازماندگان امام علی (ع) و حضرت فاطمه (س) توزیع نمایند.

نیز علامه سید محسن امین، عمر بن عبدالعزیز را از حکومتگرانی می‌داند که به تشیع گراییدند و به یاری آن برخاستند.

نیز عماد طبری از علمای نامی شیعه در سده هفتم، ضمن ستایش‌های بسیار از عمر بن عبدالعزیز، جایگاه وی در میان امویان را همانند جایگاه مؤمن آل فرعون دانسته که در قرآن از او تجلیل فراوان شده است.

نیز علامه شیخ محمد جواد مغنیه از علمای بزرگ متأخر، در پاسخ کسی که اقدامات عمر بن عبدالعزیز را ناچیز جلوه داده، شرح مفصّل و ستایش آمیزی در پیرامون اقدامات وی نوشته و در پایان می‌افزاید: وی بر محیط خود و خاندان خویش طغیان کرد؛ و روح خویشتن را از مرتبه وابستگی به عادت‌ها و سنت‌های آنان فراتر برد؛ فریب شهوت حکمرانی و فتنه فرمانروایی را نخورد؛ و جایگاه عظیم و راز شخصیت او در همین است. او پدران و نیاکان خود را در معرض انتقاد درآورد؛ و پیش از گواهی قولی، با رفتار خود شهادت داد که آنان در راه راست نبوده‌اند؛ و از این‌که با این گواهی، دچار انواع رنج‌ها و دشواری‌ها شود باکی نداشت. از این روی است که ما وی را بزرگ می‌داریم؛ و در برابر وجدان بیدار و نیروی ایمان او و جهادی که در راه حق کرد، و طغیان او در برابر باطل - همان باطلی که خاندانش مروج آن بودند - سر تعظیم فرود می‌آوریم. سلام بر روح و بدن پاکیزه او. راستی که سیرت عمر بن عبدالعزیز، انقلابی در سیاست امویان پدید آورد؛ او در صدد برآمد که آنچه را امویان تباه کردند از ریشه اصلاح کند. و این فضیلتی است که

هیچ چیزی با آن برابری نمی‌کند؛ و جز جهاد در رکاب پیامبر(ص) هیچ افتخاری همسنگ آن نیست.^۱

۱. مسعودی، م، ج ۳، صص ۹۵-۱۸۲؛ ابن طاوس، م، صص ۲۰-۱۱۸، ۱۹۱، ۱۳-۲۱۰؛ آقابزرگ، ذ، ج ۱، ص ۳۴۲-پاورقی؛ امین، ا، ج ۱، ص ۵-۲۴ و ج ۶، ص ۱۶۱؛ مغنیه، ش، صص ۱۲-۱۰۶؛ امین، ن، ص ۴۲؛ ابن شهر آشوب، مع، ص ۱۵۲؛ مطهری، د، داستان‌های شماره ۵۳ و ۱۱۴ و ۷۴؛ عماد طبری، ج ۲، ص ۱۸۳.

فصل بیست و یکم^۱

احترام ستمگران به کسی دلیل بر محکومیت او نیست

در روایات شیعه می‌خوانیم که یک بار امام موسی بن جعفر (ع) به دیدار خلیفه هارون رفت؛ و هارون، هم در هنگام ورود امام (ع) و هم در موقع خروج او، روی و هر دو چشمش را بوسید.^۲

این روایت و نظایر فراوان آن، پاسخی استوار به یکی از مغرضان است که گزارشی آورده حاکی از این که «حجاج دست حسن را بوسید.» و این گزارش را در دل ده‌ها دروغ حیرت‌آور گنجانیده و چنین افاضه می‌فرماید: وقتی حجاج بن یوسف ثقفی جلاد و خونخوار معروف دست‌نشانده امویان، درست همان زمان که زندان‌هایش مملو از شیعیان بوده، کمیل بن زیاد نخعی و قنبر و دیگران از مشاهیر اصحاب و تابعین به جرم دوستداری علی بن ابی‌طالب به شهادت می‌رسند، حسن بصری بدون مزاحمت اقامه جماعت داشته و قضاوت می‌نموده، فتویٰ شرعی می‌داده و مجلس می‌گفته است؛ حتی همه و همه به این اشاره دارند که مورد ترویج و تأیید حاکم اموی بوده؛ مهم‌تر این که حجاج شیعه کش دستش را می‌بوسد؛ و به مردم بصره سفارش می‌کند که اهل بصره به

۱. مربوط به صص ۳-۳۱۲.

۲. محدث قمی، م، ج ۲، ص ۷۸۷.

مجلس جناب!! حسن بصری بروند.^۱

که بنازم به این کارخانه دروغ بافی! آیا نباید پرسید که به استناد کدام گزارش معتبر، حسن در روزگار حجاج «اقامه جماعت داشته و قضاوت می نموده»؟ بطلان این ادعا نیز که حاکم اموی حسن را ترویج و تأیید می نموده، با مراجعه به فصول مختلف این دفتر واضح خواهد شد.^۲

عجب تر از همه این که، کسی حسن را به اتهام دروغ و ابستگی به حکومتِ جائر به باد ناسزا گرفته که مقتدای عظیم الشان او ش. م. ح. است. یعنی همان بزرگواری که در سال های قبل از انقلاب، و در شرایطی که مبارزان مسلمان در زندان ها شکنجه می شدند، او سرفرازانه با حکام بیدادگر مشغول زدوبند بود؛ و هرگونه مقابله با ظلمه را - حتی از ناحیه مراجع دینی - قویاً تقبیح می کرد و نامشروع و ناروا می شمرد؛ و اسناد همکاری او با ساواک، همه جا منتشر شده است.^۳

۱. حسن بصری چهره...، صص ۶۵، ۷۳، و....

۲. برگردید به صص ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۱، ۹-۲۴۷، ۳۲۶، ۳۳۵، ۳۴۵.

۳. برگردید به صص ۸-۴۱۷.

فصل بیست و دوم^۱

نکوهش حسن با استناد به کتاب سلیم؟

کتاب سلیم که ابان بن ابی عیاش روایت کرده یا - به قول برخی از محققان - خود آن را جعل نموده و به سلیم بسته، در یکی از چاپ‌های آن، پس از نقل حدیثی از پیامبر در فضیلت امام علی (ع) - به روایت سلمان - آمده است:

در ایامی که حسن بصری از ترس حجاج در خانه ابوخلیفه پنهان شده بود،^۲ ابان حدیث مزبور را برای او بازگو کرد؛ و سپس حسن احادیث متعددی در فضیلت امام برای ابان روایت کرد؛ و سخنانی در نکوهش خلفا و صحابه مخالف با امام بر زبان راند؛ و در عین حال، از سویی احتمال می‌داد که اعتقاد آنان به توحید، موجب نجاتشان باشد؛ و از سویی تصریح می‌کرد که آنچه در باب طلب رحمت برای عثمان می‌گویند، برای آن است که به گوش عمال حکومت برسد؛ تا او را از جرم دشمنی با عثمان و دوستی با علی (ع) مبرا بشناسند؛ و به بهانه این جرم در صدد قتل او بر نیایند - چنان که امام علی (ع) خود بارها دستور داد از مرز تقیه خارج نشوند؛ و حتی از زبان پیامبر (ص) روایت کرد که هر کس

۱. مربوط به ص ۳۲۶.

۲. ابوخلیفه حجاج بن عتاب (یا ابو عتاب) دیلمی (یا دلی؟ یا عبدی بصری؟) در منابع رجال شیعی و سنی شرح احوال او را نیافتیم. گرچه در صحیحین بخاری و مسلم و در سنن ابن ماجه نام او آمده؛ و تصریح شده است که حسن در خانه او پنهان بوده است (مصطفی الخن، صص ۹-۷۸).

تقیه نکند دین ندارد و...^۱

ابان به دنبال نقل این مطالب می نویسد: حسن این سخنان را در آغاز عمر خود در آغاز حکومت حجاج، و در حالی که در خانه ابوخلیفه پنهان بود بر زبان راند؛ و در آن روزها از جمله شیعیان بود؛ و چون بزرگ شد و به شهرتی رسید و درباره علی (ع) گفت آنچه گفت، با وی خلوت کردم و آنچه را قبلاً از او شنیده بودم به یادش آوردم؛ و او گفت: آنچه را از من شنیدی پوشیده بدار که من آنچه (در تظاهر به مخالفت با امام علی) کردم برای حفظ جان خود (و مصون ماندن از قتل به دست عمال حکومت) بود و اگر آن سخنان را نمی گفتم چوب های دار را به من می آراستند.^۲

این سخنان که در کتاب منسوب به سلیم بن قیس آمده، از یک سو مشتمل بر مطالبی است که درستی آنها از طریق مقابله با آنچه در منابع دیگر می خوانیم تأیید می شود و عبارت است از:

- روایات و اقوال حسن در ستایش از امام علی (ع) و نکوهش مخالفان امام (و البته نه به این شوری!)

- تظاهر به مخالفت با امام (ع) در پاره ای موارد و در عین حال تصریح به اینکه: شیوه مزبور را از باب تقیه در پیش گرفته؛ و اگر جز این می کرد قتل وی حتمی بود؛ و لذا نباید اتخاذ آن شیوه را حمل بر مخالفت واقعی او با امام (ع) نمود.

از سوی دیگر، آنچه از کتاب منسوب به سلیم آورديم، مطالبی را در بردارد که نمی توان پذیرفت - مثل این که از قول ابان آمده است: «آنچه را حسن در ستایش امام علی (ع) و نکوهش مخالفان او - و تقیه از حکام برای رحمت فرستادن بر عثمان - بر زبان راند، در آغاز عمر خود در آغاز حکومت حجاج بود؛ و او در آن روز از جمله شیعیان بود؛ و چون بزرگ شد و به شهرتی رسید، درباره علی (ع) گفت آنچه گفت...» این سخنان را برخی مستمسک قرار داده و با استناد به آن مدعی شده اند که حسن در

۱ و ۲. سلیم بن قیس، ز، صص ۲۱-۴۱۳.

آغاز از شیعیان محسوب می‌شده؛ اما بعدها علناً به مخالفت با امام علی (ع) برخاسته و...^۱ درحالی‌که:

الف - هرکس اندک آشنایی با تاریخ داشته باشد، به این دعاوی می‌خندد؛ زیرا حجاج در سال ۷۵ هـ. به حکومت بصره رسیده؛^۲ و حسن که - بنا به روایت اصح - در سال ۲۲ هـ. تولد یافته،^۳ در آغاز حکومت او دست‌کم ۵۳ ساله بوده؛ و آنچه از کتاب منسوب به سلیم نقل کردیم که «آنچه را حسن در ستایش... گفت آنچه گفت.» سخنی بس نامعقول است. زیرا در آغاز حکومت حجاج، حسن در آغاز عمر خود نبود که بعدها بزرگ شود و....

ب - داوری‌های علمای شیعه دربارهٔ ابان ایجاب می‌کند که خصوصاً وقتی صحیح محتوای گزارش‌های او از طرق دیگر تأیید نشود - چه رسد که مخالف آنها باشد - از استناد به آنها برحذر باشیم. زیرا شیخ طوسی وی را ضعیف شمرده - و این به معنی آن‌که روایات او سست و بی‌پایه است - و ابن الغضائری پا از این فراتر نهاده؛ و معتقد است که وی مجموعه‌ای از احادیث راست و دروغ فراهم آورده و آن را به ناروا به مردی موسوم به سلیم نسبت داده؛ و شیخ مفید روایات مستند به او را غیر قابل اعتماد خوانده؛ و بقیهٔ رجال‌شناسان شیعی نیز غالباً سخنان این بزرگان را دربارهٔ ابان با لحنی تأیید آمیز نقل کرده‌اند از جمله: سید علی بن احمد عقیقی، عبدالنبی کاظمی، سید مصطفی تفرشی، ابن داود حلی، محمد اردبیلی غروی حائری، علامهٔ حلی، عنایت‌الله قهپایی و....^۴

اما این‌که برخی برای اثبات مقبولیت او، ستایش‌های علمای سنی (ابن قتیبه، ذهبی، عقیلی، ابوحاتم و...) از وی را مستند قرار داده‌اند،^۵ جای ایراد است؛ زیرا این ستایش‌ها اگر امری را ثابت کنند، ممدوح بودن ابان در نظر اهل سنت است؛ و پاسخ‌گویی

۱. حسن بصری چهره...، ص ۱۹۳.

۲. خُصری، ح، ص ۷۸.

۳. برگردید به ص ۱.

۴. کاظمی، ج ۱، صص ۳-۱۵۲؛ تفرشی، ج ۱، ص ۳۹؛ اردبیلی، ج ۱، ص ۹؛ ابن داود، صص ۶-۲۲۵؛ علامه

حلی، ر، صص ۷-۲۰۶؛ قهپایی، ج ۱، ص ۱۶.

۵. سلیم بن قیس، ز، مقدمه، ص ۸۱.

نکوهش‌های بزرگانِ متقدمِ شیعه نیست.

ج - آنچه از کتاب سلیم در اثبات انحراف حسن مورد استناد قرار گرفته، در غالب نسخه‌های خطی و چاپی کتاب مزبور - از جمله در یکی از چاپ‌های آن که با تصحیح و به اهتمام علاءالدین موسوی انجام گرفته و در تهران منتشر شده - موجود نیست؛ و مصحح نامبرده نیز از حسن بالحنی کم و بیش تأیید آمیز یاد می‌کند؛^۱ و در چاپ دیگری هم که با تصحیح و به اهتمام محمدباقر انصاری زنجانی انجام گرفته، بنا به اظهار مصحح، در میان چهارده نسخه خطی که به آنها مراجعه شده، مطالب مزبور فقط در یک نسخه بوده؛^۲ و به این ترتیب، به دشواری می‌توان پذیرفت که مطالب مزبور را ابان نقل کرده باشد؛ و بسی شگفت آور است که به استناد آنها، مصحح نامبرده، حسن را به باد تهمت و دشنام گرفته؛ و در پانویس‌های کتاب، و در عناوینی که برای کتاب قرار داده، از هیچ‌گونه هتاکی و ناسزاگویی در حق او دریغ ننموده است.^۳

د - روایت ابان - با وجود همه ایرادهایی که به آن وارد است - صراحتی در این باره ندارد که حسن پس از آن ستایش‌گری‌هایش از امام علی (ع) و نکوهش‌هایش از مخالفان او، راه خود را عوض کرده و به مخالفت با امام گراییده است. و حداکثر آنچه از روایت ابان برمی‌آید، این است که حسن، در یکی از دیدارهایی که ابان با وی داشته، به گونه‌ای عمل کرده که همه او را از شیعیان می‌شمردند؛ و در عین حال - در کنار ستایش‌هایش از امام علی (ع) - از باب تقیه و به منظور حفظ جان خود، برای عثمان طلب رحمت می‌کرده است؛ و سال‌ها بعد و پس از آن که سخنانی از حسن به ابان رسیده، در دیداری دیگر که ابان با وی داشته، آنچه را حسن قبلاً به او گفته بود به یادش آورده؛ و حسن مجدداً تصریح کرده که آنچه کرده و گفته، از باب تقیه و برای حفظ جان خود بوده است.

حالا از کجای این سخنان برمی‌آید که حسن، از ارادتی که پیشتر به امام داشته منصرف شده؛ و به مخالفت با او گراییده؟ خدا عالم است!

۱. سلیم بن قیس، ع، صص ۹، ۱۰، ۵۱ - هر سه در پاورقی.

۲. سلیم بن قیس، ز، صص ۸-۱۱۷، مقدمه، ص ۳۹۷.

۳. همان، صص ۵-۴۱، ۴۲۱.

ه - برخلاف آنچه ادعا شده، روایات منسوب به سلیم که ابان خود را گزارشگر آن قلمداد نموده، هیچ دلالتی بر مخالفت حسن با امام علی (ع) ندارد؛ بلکه ارادت او به امام و پیوند استوار او با شیعه را آشکار می‌نماید؛ و این نکته‌ای است که بزرگان علمای ما بارها به آن تصریح کرده‌اند - از جمله مجلسی اول، صاحب روضات، مامقانی،^۱ استاد محمود شهابی،^۲ محمد هادی معرفت^۳ و... نهایت این که مامقانی، به استناد داوری‌های برخی از علمای رجال درباره ابان، در حجیت روایت ابان در تجلیل از حسن خدشه نموده؛ و دیگران چون دیده‌اند که محتوای روایت او - با صرف نظر از شخصیت راوی - از طرق دیگر قابل تأیید است، آن را مستندی استوار برای ستایش از حسن گرفته‌اند. اما استدلال از آن بر مذمت حسن، جز با نگاهی مغرضانه امکان پذیر نیست.

و - جالب است که محقق دشنام‌گویی مخالف حسن، با همه ادعاهای عجیب و غریبش درباره ابان و استفاده‌هایی که از کتاب‌گذاری او کرده، هنوز این قدر نمی‌داند که سلیم بن قیس شخصیتی است که ابان به ادعای خود - راست یا دروغ - «کتابی را از وی گرفته؛ و مطالب آن را از او روایت کرده؛ و آن را به حسن عرضه نموده است»^۴ نه اینکه سلیم، گزارشگر گفتگوهای ابان با حسن باشد - به گونه‌ای که این محقق علامه پنداشته و می‌نویسد: سلیم بن قیس می‌فرماید: حسن بصری به ابان بن ابی عیاش... می‌گوید...^۵

ز - آنچه در روایت ابان آمده است که حسن برای عثمان طلب رحمت می‌نمود درخور ایراد نیست. زیرا هم در روایت او آمده است که امام علی (ع) برای هر سه خلیفه طلب رحمت نمود؛^۶ و هر توجیهی بتوان برای روایت اخیر یافت، برای آن روایت هم می‌توان یافت؛ به علاوه قبلاً عذر حسن را در این مورد، از زبان خود او و به روایت ابان

۱. خوانساری، ج ۳، صص ۲-۳۱؛ مامقانی، ت، ج ۱، ص ۲۷۰.

۲. شهابی، ج ۳، ص ۲۱۹.

۳. معرفت، ج ۱، صص ۴-۳۷۳.

۴. سلیم بن قیس، ز، صص ۷-۱۲۵.

۵. حسن بصری چهره...، ص ۲۵.

۶. سلیم بن قیس، ز، ص ۲۹۴.

نقل کردیم.^۱

نیز این که در روایت ابان می‌بینیم: حسن در عین مذمت‌های بسیار از مخالفان امام علی (ع) احتمال می‌داده است که اعتقاد ایشان به توحید، موجب نجاتشان باشد، سخن غریبی نیست؛ و با مراجعه به شرحی که بزرگ‌ترین عالم شیعه علامه حلی بر تجرید - تصنیف خواجه طوسی - نگاشته، می‌توان دریافت که علمای شیعه را درباره مخالفان تشیع سه نظریه مختلف است:

۱. نظریه کسانی که گویند آنان برای همیشه معذب خواهند بود.

۲. نظریه کسانی که گویند آنان اهل نجات‌اند؛ و پس از گذراندن دوره عذاب خود به بهشت خواهند رفت.

۳. نظریه ابن نوبخت و کسانی که گویند آنان سرانجام از دوزخ رهایی می‌یابند؛ ولی به بهشت هم نخواهد رفت؛ و جایی دارند در میان بهشت و دوزخ.^۲

بنابراین، آنچه در باب نجات مخالفان امام علی (ع) به حسن نسبت داده شده، بر فرض که این نسبت صحیح باشد، از مجموع عقایدی که علمای شیعه در این باره دارند بیرون نیست و جای ایراد ندارد.

افزون بر اینها، اگر محقق بی‌نظیر ما با آثار کسانی از علمای شیعه که مثل ایشان هنرشان فحاشی و هتاک نیست، و آداب جدال به احسن را مراعات می‌کنند آشنا شود، می‌فهمد که آن بزرگواران - در عین پای‌بندی جدی به مبادی تشیع، و با وجود جایگاه عظیمی که در میان پیروان مکتب اهل بیت دارند - نه فقط از دشنام‌دادن و لعنت فرستادن به خلفا می‌پرهیزند، بلکه حتی از دعا در حق ایشان و طلب مغفرت و رضای حق برای آنان و انتسابِ کردارهای ستوده و پسندیده به ایشان دریغ نمی‌نمایند. برای نمونه:

مرحوم محمدحسین کاشف الغطا از بزرگ‌ترین علمای متأخر شیعه، در ذیل عنوان "نمونه‌های برتر اخلاقی در اسلام" می‌نویسد: دموکراسی صحیح و سوسیالیسم عادلانه را

۱. برگردید به صص ۴-۶۳.

۲. علامه حلی، ش، صص ۵-۳۱۴؛ شعرایی، ص ۵۵۹.

جز در زندگی پیامبر(ص) و در نزد خلفای او نمی‌توان یافت.» آن‌گاه پس از اشاره به پاره‌ای از آنچه در احوال امیرمؤمنان(ع) آمده، توضیحاتی در باب درست‌کاری و امانت‌داری خلیفه عمر می‌دهد؛ و عمل او در اخذ کردن بنده متعلق به همسر یا دخترش از وی و تحویل آن به بیت‌المال و خودداری از گرفتن سهم خود از غنائم را تقدیس می‌کند؛^۱ و در کنار سخن از شجاعت امام علی(ع) و زهد او، اشاره‌ای به زهد ابوبکر و عمر کرده؛ و با توجه به گزارش‌های فراوانی که در این مورد سراغ داشته، گزارش‌های مزبور را مصداق خبر متواتر و یقین‌آور و چون و چرانا پذیر دانسته؛ و از دو خلیفه با دعای رضی‌الله عنهما (ض - خدا از آن دو خوشنود باد) یاد کرده است.^۲

نیز:

با اشاره به آنچه خلفا و بزرگان مسلمین در توصیف قرآن گفته‌اند، سخنانی از خلیفه ابوبکر را - با دعای رضی‌الله عنہ (رضی‌الله عنہ) درباره او - آورده است.^۳

ضمن سخن از تأثیر قرآن در دل و جان عربان، این موضوع را در مورد عمر (با دعای رضی‌الله عنہ درباره او) به گفتگو نهاده؛ و به نتیجه آن - که اسلام آوردن وی باشد - اشاره کرده است.^۴

ضمن اشاره به هجرت پیامبر(ص) به مدینه، از خوابیدن امیرمؤمنان(ع) به جای او و همراهی ابوبکر (با دعای رضی‌الله عنہ برای وی) با او در آن سفر یاد کرده است.^۵

نیز می‌گوید: در ایام خلافت عمر، یکی از استانداران او مردی را با تازیانه مضروب ساخت؛ و عمر از اینکه وی - به گفته او - مردم را بنده خود گرفته، به خشم آمد و به سختی اعتراض کرد.^۶

بلی اینها از واقعیت‌های تاریخ تشیع است؛ تا مریدانِ واعظِ مسجدِ ملک (ش.م.ح)

۱. کاشف الغطا، ث، ص ۳۵.

۲. کاشف الغطا، د، ص ۳۰۲.

۳. همان، ص ۳۱۹.

۴. همان، ص ۳۹۳.

۵. همان، ص ۴۷۱.

۶. کاشف الغطا، ن، ص ۱۱۳.

و آن محقق دشنام‌گوی (م.ع) و مقتدای ایشان که نشر کتاب منسوب به سلیم را وسیلهٔ هتاک‌ی و تهمت‌پراکنی قرار داده چه نظری داشته باشند!

با بسم الله آغاز کردیم

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین^۱

شکر خدا که از مددِ بختِ کارساز

کاری که خواستم ز خدا شد میسر

۱. و پایانِ دعایمان این است که: ستایشِ خدای راکه پروردگارِ جهانیان است.

منابع^۱

- آبی، ابوسعید منصور، نثرالدرر، تحقیق محمدعلی قرنه و علی محمد بجاوی، هیئة المصرية العامة للكتاب، ۸- ۱۹۸۱ م.
- آقابزرگ طهرانی، ذی الذریعة الی تصانیف الشیعة، تهران: ج ۴، ۱۳۶۲ هـ. ق. ج ۷، ۱۳۲۹ ش. ج ۹ (القسم الاوّل) ۱۳۷۳ هـ. ق. ج ۱۰، ۱۳۳۵ ش؛ ج ۱۱، ۱۳۳۷ ش؛ ج ۱۲، ۱۳۴۰ ش. ج ۲۴، ۱۳۹۸ هـ. ق. - همگی به تصحیح دکتر علینقی منزوی. ج ۱۶، ۱۳۴۶ ش. - به تصحیح احمد منزوی. ج ۲۶، بیروت، ۱۴۰۶ هـ. ق. - به تصحیح سید احمد حسینی.
- آقابزرگ طهرانی، ط: طبقات اعلام الشیعة، قرن ۴ و ۵، به تصحیح دکتر علی نقی منزوی، بیروت، دارالکتاب العربی، ۹۱- ۱۳۹۰ هـ. ق.
- آمدی، عبدالواحد، غررالحکم - ارجاع به شماره‌های مربوط به این کتاب، به واسطه فهرست موضوعی شرح فارسی غررالحکم، تنظیم سید جلال الدین محدث، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶ ش. صورت گرفته است.

۱. منابع به ترتیب حروف الفبا در نام مؤلفان و صاحب اثران ذکر شده‌اند. مؤلفانی که به بیش از یک اثر از آنها ارجاع داده‌ام، در کنار نام مؤلف در پاورقی‌های این کتاب، برای هر یک از آثار آنان، یک نشانه اختصاری گذاشته و در اینجا آن را توضیح داده‌ام - مثلاً: عطار، الهی‌نامه؛ عطار، ت، تذکرة الاولیا.

نشریات ادواری (فصل‌نامه‌ها و...) و کتاب‌هایی که مؤلفان آن بیش از دو تن بوده‌اند؛ و نیز معدودی از کتاب‌های تک مؤلف را به دلایلی در ذیل نام اثر (و نه صاحب اثر) یاد کرده‌ام.

نشانه «؟» در برابر نام هر صاحب اثری باشد، حاکی از تردید در انتساب کتاب به اوست.

آملی، شمس الدین محمد، نفائس الفنون، ٣ ج، به تصحیح استاد ابوالحسن شعرايی و ابراهیم میانجی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ٩-١٣٧٧ ه. ق.

ابراهیم طرابلسی حنفی، فراند اللال، ٢ ج، چاپ عکسی از روی نسخه چاپ ١٣١٢ ه. ق.

ابن ابی جمهور احسائی، المجلی، نسخه خطی در کتابخانه نگارنده.

ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ٢٠ ج، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ٧-١٣٨٥ ه. ق.

ابن ابی شیبہ، المصنّف، ضبطه و علق علیه سعد اللحام، ٢ ج، بیروت، دارالفکر، ١٤٠٩ ه. ق.

ابن اثیر، عزالدین علی، اللباب فی تهذیب الانساب، ٣ ج، بیروت، دار صادر، ١٤١٤ ه. ق.

ابن اثیر، مجدالدین مبارک، النهاية فی غریب الحدیث والاثر، ٥ ج، تحقیق طاهر احمد الزاوی و محمود محمد طنّاحی، بیروت، المكتبة العلمية، ٥-١٣٨٣ ه. ق.

ابن ادريس حلی، س: السرائر، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ٣ ج.

ابن ادريس حلی، م: المنتخب من تفسیر القرآن والنکت المستخرجة من کتاب التبیان، ٢ ج، تحقیق سید مهدی رجایی، قم، ١٤٠٩ ه. ق.

ابن اسحق، محمد، سیرت رسول الله، ترجمه رفیع الدین اسحق همدانی، با تصحیح و مقدمه دکتر اصغر مهدوی، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ١٣٦١ ش.

ابن بزّاج، عبدالعزیز، شرح جمل العلم والعمل، مقدمه و تصحیح کاظم مدیر شانه چی، مشهد، ١٣٥٢ ش.

ابن بطریق، یحیی بن حسن، عمدة عیون صحاح الاخبار، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤٠٧ ه. ق.

ابن تیمیه، ابوالعباس احمد، منهاج السنة، تحقیق محمد رشاد سالم، ١٩٨٦ م.

ابن جوزی، آ: آداب الحسن البصری و زهده و مواعظه، تحقیق سلیمان الحرش،

دمشق، دارالصدّيق، ١٤٢٦ هـ. ق.

ابن جوزى، ر: الرد على المتعصب العنيد، تحقيق محمد كاظم محمودى، ١٤٠٣ هـ. ق.

ابن جوزى، ز: زادالمسير فى علم التفسير، بيروت، المكتب الاسلامى، ١٩٨٤ م.

ابن جوزى، ص: صفة الصفوة، ٤ ج، بيروت، دارالمعرفة، ١٣٩٩ هـ. ق.

ابن حجر عسقلانى، ت: تهذيب التهذيب، ضبطه صدقى جميل العطار، بيروت،

دارالفكر، ١٩٩٥ م.

ابن حجر عسقلانى، ل: لسان الميزان، اعتنى به عبدالفتاح ابو غده، ١٠ ج، بيروت،

مكتب المطبوعات الاسلاميّة، ١٤٢٣ هـ. ق.

ابن حجر هيثمى مكى شافعى، الصواعق المحرقة، صححه وعلق حواشيه عبدالوهاب

عبداللطيف، القاهرة، مكتبة القاهرة.

ابن حزم، اندلسى ظاهرى، الفصل فى الملل والاهواء والنحل، ٥ ج، بيروت،

دارالندوة الجديدة، چاپ عكسى از روى نسخه چاپ مصر در سال ٢١-١٣١٧ هـ. ق.

ابن خلدون، مقدمه، ترجمه فارسى از محمد پروين گنابادى، تهران، نگاه ترجمه و

نشر كتاب، ١٣٥٩ ش.

ابن خلكان، ابوالعباس احمد، وفيات الاعيان، تحقيق احسان عباس، ٨ ج، بيروت،

دارالثقافة.

ابن داود، تقى الدين حسن، الرجال، حققه و قدم له محمد صادق آل بحرالعلوم، قم،

منشورات الرضى.

ابن زهره حلبى، حمزه، غنية النزوع، تحقيق ابراهيم بهادرى، قم، مؤسسه الامام

الصادق، ١٤١٧ هـ. ق.

ابن سعد، محمد، الطبقات الكبير، ١١ ج، تحقيق على محمد عمر، القاهرة، مكتبة

الخانجى، ١٤٢١ هـ. ق.

ابن شاذان قمى، مائة منقبة من مناقب امير المؤمنين، قم، مدرسة الامام المهدي، ١٤٠٧

هـ. ق.

- ابن شاهين، عمر بن احمد، فضائل فاطمة الزهراء، تقديم و تحقيق محمد هادي الاميني، بيروت، مؤسسة الغدير للمطبوعات، ١٤١٢ هـ. ق.
- ابن شعبه حرّاني، تحف العقول، قدم له السيد محمد صادق بحر العلوم، النجف، المكتبة والمطبعة الحيدريّة، ١٣٨٠ هـ. ق.
- ابن شهر آشوب، م: متشابه القرآن و مختلفه، قم، بيدار، ١٤١٠ هـ. ق.
- ابن شهر آشوب، مع: معالم العلماء، نجف، المطبعة الحيدرية، ١٣٨٠ هـ. ق.
- ابن شهر آشوب، من: مناقب آل ابي طالب، ٤ ج، قم، كتابفروشي مصطفى.
- ابن طاوس، احمد، ب: بناء المقالة الفاطميّة، تحقيق علي عدنان غريفي، قم، مؤسّسة آل البيت، ١٤١١ هـ. ق.
- ابن طاوس، ام: الامان، تأليف سيّد رضى الدين على ابن طاوس، تحقيق مؤسّسة آل البيت لاحياء التراث، بيروت، مؤسّسة آل البيت، ١٤٠٩ هـ. ق.
- ابن طاوس، جم: جمال الاسبوع، تأليف سيّد رضى الدين على ابن طاوس، تحقيق جواد قتيومي، مؤسّسة الآفاق، ١٣٧١ ش.
- ابن طاوس، س: سعد السعود، تأليف سيّد رضى الدين على ابن طاوس، قم، دارالذخائر للمطبوعات.
- ابن طاوس، ط: الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، تأليف سيّد رضى الدين على ابن طاوس، تحقيق على عاشور، ٢ ج، بيروت، مؤسّسة الاعلمي للمطبوعات، ١٤٢٠ هـ. ق.
- ابن طاوس، م: الملاحم والفتن، تأليف سيّد رضى الدين على ابن طاوس، قم، منشورات الرضى، ١٩٧٨ م.
- ابن طاوس، مه: مهج الدعوات، تأليف سيّد رضى الدين على ابن طاوس، بيروت، مؤسّسة الاعلمي للمطبوعات، ١٣٩٩ هـ. ق.
- ابن عباس، عبد الله، تنوير المقباس من تفسير ابن عباس، بيروت، دارالكتب العلمية.
- ابن عبد البر، اندلسي مالكي، الاستيعاب، تحقيق علي محمد البجاوي، بيروت، دارالجيل، ١٤١٢ هـ. ق.

- ابن عبدربه، احمد بن محمد، العقد الفريد، تحقيق مفيد محمد قميحة، ٩ ج، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٤ هـ. ق.
- ابن عربي، محي الدين، رسائل، بيروت، دار احياء التراث العربي، چاپ عكسى از روى نسخه چاپ حيدرآباد دكن.
- ابن قدامة حنبلى، موفى الدين، المغنى، ويليه الشرح الكبير على متن المقنع تأليف شمس الدين عبدالرحمن - ابن قدامة حنبلى، ج ٢، بيروت، دارالكتاب العربي، ١٤٠٣ هـ. ق.
- ابن كثير دمشقى، اسماعيل، البداية والنهاية، حققه احمد ابوملحم و على نجيب عطوى، ١٤ ج، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٧ هـ. ق.
- ابن مسكويه، ج: جاويدان خرد، حققه و قدم له عبدالرحمن بدوى، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٥٨ ش.
- ابن مسكويه، هذه: تهذيب الاخلاق، قم، انتشارات بيدار، ١٤١٢ هـ. ق.
- ابن منادى، الملاحم، قم، دارالسيرة، ١٩٩٨ م.
- ابن منظور، جمال الدين، لسان العرب، نسقه و علق عليه على شيرى، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤١٢ هـ. ق.
- ابن ميثم، ا: اختيار مصباح السالكين، تحقيق و تقديم محمد هادى الامينى، مشهد، مجمع البحوث الاسلاميه، ١٣٦٦ ش.
- ابن ميثم، ش: شرح نهج البلاغه، ٥ ج، دفتر نشر كتاب، ١٤٠٤ هـ. ق.
- ابن نديم، ف: الفهرست، به تصحيح محمدرضا تجدد، چاپ تهران.
- ابن نديم، ف ت: الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران، انتشارات اساطير، ١٣٨١ ش.
- ابن هشام، ابو محمد عبد الملك، السيرة النبوية، حققها و شرحها مصطفى السقا و...، ج ٢، بيروت، دار احياء التراث العربى.
- ابو حيان توحيدى، الامتاع والمؤانسة، صححه و ضبطه احمد امين و احمد الزين،

بیروت، المكتبة العصرية، ۳ ج در یک مجلد.

ابوسعید حسن سبزواری، مصابیح القلوب، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۴ ش.

ابوطالب زنجانی، کیمیای سعادت، مقدمه و تصحیح ابوالقاسم امامی، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۵ ش.

ابوعلی حائری، محمد، منتهی المقال، تحقیق مؤسسه آل البيت، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۶ هـ. ق.

ابوالفتوح رازی، تفسیر روض الجنان، به کوشش و تصحیح محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۶۶ ش.

ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، شرح و تحقیق احمد صقر، بیروت، دارالمعرفة. ابوالمحاسن جرجانی، تفسیر گازر، تصحیح و تعلیق میر جلال الدین حسینی ارموی محدث، تهران، ۱۳۳۷ ش، مفتاح تفسیر گازر، ۱۳۴۱ ش.

ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۳۸۷ هـ. ق.

احمد بن حنبل، المسند و بهامشه منتخب کنز العمال، ج ۵، بیروت، دار صادر.

احمد بن محمد بن صدیق، ابراز الوهم المکنون (به نقل از: الامام المهدی عند اهل السنة - رک: فقیه ایمانی).

احمد بن محمد طوسی، جامع الستین، به اهتمام محمد روشن، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ ش.

اردبیلی، محمد، جامع الرواة، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳ هـ. ق.

اسماعیل پاشا، بغدادی، ایضاح المکنون، دارالفکر، ۱۴۰۲ هـ. ق.

اسیری لاهیجی، محمد، اسرار الشهود، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸ ش.

اشکوری، قطب الدین، محبوب القلوب، ۲ ج، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۸ و ۱۳۸۲ ش.

- اعلمي، محمد حسين، دائرة المعارف، ١٨ ج، بيروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، ١٤١٣ هـ. ق.
- افلاكي، احمد، مناقب العارفين، به كوشش تحسين يازيجي، ٢ ج، تهران، دنياي كتاب، ١٣٦٢ ش.
- افندي، ر: رياض العلماء، تأليف عبدالله افندي، تحقيق سيد احمد حسيني، ٧ ج، قم، كتابخانه آيت الله مرعشي، ١٥ - ١٤١٠ هـ. ق.
- افندي، ف: الفوائد الطريفة، تأليف عبدالله افندي، تحقيق مهدي رجايي، قم، كتابخانه آيت الله مرعشي، ١٣٨٥ ش.
- امين، ا: اعيان الشيعة، تأليف سيد محسن امين، حققه حسن الامين، ١١ ج، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات، الطبعة الخامسة.
- امين، م: مفتاح الجنات، تأليف سيد محسن امين، ٣ ج، بيروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات.
- امين، ن: نقض الوشيعة، تأليف سيد محسن امين، بيروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، ١٤٠٣ هـ. ق.
- اميني، عبدالحسين، الغدير في الكتاب والسنة والادب، ١١ ج، بيروت، دارالكتاب العربي، ١٣٧٩ هـ. ق.
- انجمن ترقی اردو - پاکستان، قاموس الکتب اردو، ٢ ج، کراچی، انجمن ترقی اردو - پاکستان، ١٩٦١ م و ٥ - ١٩٧٤ م.
- انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، مقابله و تصحیح محمد سرور مولایی، تهران، انتشارات توس، ١٣٦٢ ش.
- انقروی، رسوخ الدین اسماعیل، شرح مثنوی، ترجمه عصمت ستارزاده، تهران، انتشارات زرین، ١٣٧٤ ش.
- بحرانی، سیدهاشم، الانصاف، تحقيق سلام زبیدی و يوسف العلي، بيروت، مؤسسة ام القرى للتحقيق والنشر، ١٣٨٢ ش.

- بخارى، باقر، جوهر الاوليا، به تصحيح و تحشيه و مقدمه غلام سرور، اسلام آباد، مركز تحقيقات فارسى ايران و پاكستان، ١٣٩٦ هـ. ق.
- بدوى، ت: تاريخ التصوف الاسلامى من البداية حتى نهاية القرن الثانى، تأليف عبدالرحمن بدوى، كويت، وكالة المطبوعات، ١٩٧٨ م.
- بدوى، ر: رابعة عدويه، تأليف عبدالرحمن بدوى، ترجمه محمد تحريرچى، تهران، انتشارات مولى، ١٣٦٧ ش.
- برقى قمى، سيد على اكبر، راهنماى دانشوران، ٢ ج، قم، ج ١: ١٣٢٨ ش، ج ٢: بى تا. بركات محمد مراد، دراسات فلسفية، قاهره، مكتبة الانجلو المصرية، ٢٠٠٦ م.
- بستوى، عبدالعليم عبدالعظيم، المهدي المنتظر، ج ١، مكه، المكتبة المكيه، ١٤٢٠ هـ. ق.
- بسيط، احمد اسماعيل، الحسن البصرى مفسراً، دارالفرقان، الاردن، عمان، ١٤٠٥ هـ. ق.
- بلاذرى، احمد بن يحيى، انساب الاشراف، ج ٥، مكتبة المثنى ببغداد، بخش ٢ از ج ٤، همان ناشر، چاپ عكسى از روى نسخه چاپ ١٩٣٨ م.
- بلاذرى، مح: انساب الاشراف، حقه و علق عليه محمد باقر المحمودى، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات.
- تفرشى، سيد مصطفى، نقد الرجال، تحقيق مؤسسة آل البيت لحياء التراث، ٥ ج، قم، ١٤١٨ هـ. ق.
- ثقفى، ابواسحاق ابراهيم، الغارات، با مقدمه و حواشى و تعليقات جلال الدين محدث، ٢ ج، تهران، سلسله انتشارات انجمن آثار ملى، ١٣٥٤ ش.
- جاحظ، ب: البيان والتبيين، تأليف ابو عثمان جاحظ، ج ٣، بيروت، دار احياء التراث العربى.
- جاحظ، ر: الرسائل الادبية، تأليف ابو عثمان جاحظ، بيروت، دار و مكتبة الهلال، ١٩٨٧ م.

- جامی، عبدالرحمن، هفت اورنگ، به تصحیح و مقدمه مرتضی مدرس گیلانی، تهران، کتابفروشی سعدی.
- جُسمی بیهقی، شیخ ابوالبدر محسن، تنبیه الغافلین، تحقیق مؤسسه شمس الضحی الثقافية، تهران، شمس الضحی، ۱۳۸۳ ش.
- جعفری، محمدتقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۱، چاپ دوم.
- جوهری، اسماعیل، الصحاح، ج ۱، با مقدمه احمد عبدالغفور عطار، تهران، انتشارات امیری، ۱۳۶۸ ش.
- حارثی عاملی، حسین بن عبدالصمد، نورالحقیقة، حقه محمد جواد الحسینی الجلالی، قم، ۱۹۸۳ م.
- حسن بصری چهره...، از...، تهران، انتشارات سنایی، ۱۳۸۴ ش.
- حسن بن زین الدین، صاحب معالم، التحرير الطاوسی، حقه و علق علیه محمد حسن ترحینی، قم، منشورات دارالذخائر، ۱۳۶۸ ش.
- حُصَری، ح: حياة الحسن البصری و مسيرته العلمية، تألیف روضه جمال حُصَری، دمشق، دارالکلم الطیب، ۱۴۲۲ هـ. ق.
- حُصَری، ف: فقه الحسن البصری، تألیف روضه جمال حُصَری، ۳ ج، دمشق، دارالکلم الطیب، ۱۴۲۲ هـ. ق.
- حلی، علی، العدد القویة، تحقیق مهدی رجایی، قم، مکتبة آیت الله المرعشی، ۱۴۰۸ هـ. ق.
- حمصی رازی، سدیدالدین محمود، المنقذ من التقليد، ج ۱، تحقیق مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۲ هـ. ق.
- حیمیری، نَسْوان، الحور العین، حقه و علق حواشیه کمال مصطفی، تهران، ۱۹۷۲ م.
- حیدر آملی، ت: تفسیر المحيط الاعظم، ج ۱، حقه و قدم له و علق علیه محسن موسوی تبریزی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۴ ش.

- حیدر آملی، ج: جامع الاسرار و منبع الانوار، با تصحیح و مقدمه هنری کرین و عثمان یحیی، انجمن ایران شناسی فرانسه، ۱۳۶۸ ش.
- حیدر آملی، ن: المقدمات من کتاب نصّ النصوص، با تصحیح و مقدمه هنری کرین و عثمان یحیی، ج ۱، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۷ ش.
- خلیل بن احمد، کتاب العین، تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم السامراپی، ج ۸، قم، مؤسسه دارالهجرة، ۱۴۱۰ هـ. ق.
- خمینی، آیت الله روح الله، توضیح المسائل، بی نا، بی تا.
- خواجۀ طوسی، ابو جعفر محمد، اخلاق ناصری، به تصحیح و تنقیح مجتبی مینوی، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹ ش.
- خوارزمی، کمال الدین حسین، جواهر الاسرار، مقدمه و تصحیح محمد جواد شریعت، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴ ش.
- خوانساری، محمد باقر، روضات الجنّات، ج ۸، عنیت بنشره مکتبه اسماعیلیان، تهران، ۱۳۹۰ هـ. ق.
- خوانساری، آقا جمال، شرح غرر الحکم و درر الکلم، با مقدمه و تصحیح جلال الدین محدث ارموی، ج ۷، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ ش.
- خویی، مع: معجم رجال الحديث، تألیف سید ابوالقاسم خویی، ج ۲۳، قم، منشورات مدينة العلم، ۱۴۰۳ هـ. ق.
- خویی، من: منهاج الصالحین، تألیف سید ابوالقاسم خویی، ج ۱، الطبعة التاسعة، ج ۲، النجف، مطبعة النعمان، الطبعة الثامنة، ۱۳۹۷ هـ. ق.
- دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حدّاد عادل، ج ۱۰، تهران، بنیاد دائرة المعارف اسلامی.
- دائرة المعارف الاسلامیة، ترجمة عربی از متن انگلیسی و فرانسه، ج ۱۵، دارالفکر.
- دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.

دائرة المعارف تشيع، زيرنظر احمد صدر حاج سيدجوادى و...، تهران، نشر سعيد محبى.

Der Islam, 1933 BERLIN UND LEIPZIG

دوانى، على، مفاخر اسلام، ج ٢، تهران، مؤسسه انتشارات اميركبير، ١٣٦٦ ش؛ ج ٣، همان ناشر، ١٣٦٣ ش.

دهخدا، على اكبر، لغت نامه، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ١٥ ج، ١٣٧٧ ش.

ديلمى، ر: ارشاد القلوب، تأليف حسن ديلمى، بيروت، منشورات مؤسسه الاعلمى، ١٣٩٨ هـ. ق.

ديلمى، ع: اعلام الدين، تأليف حسن ديلمى، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، ١٤٠٨ هـ. ق.

ذهبى، ت: تاريخ الاسلام، تأليف شمس الدين محمد ذهبى، ج ٤ و ١٧، تحقيق عمر عبدالسلام تدمرى، بيروت، دارالكتاب العربى، ١٤١٣ و ١٤١١ هـ. ق.

ذهبى، ت: تذكرة الحفاظ، تأليف شمس الدين محمد ذهبى، ج ٤، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ عكسى از روى نسخه چاپ حيدرآباد دكن.

ذهبى، س: سير اعلام النبلاء، تأليف شمس الدين محمد ذهبى، با مقدمه بشار عواد معروف، ٢٥ ج، بيروت، مؤسسه الرسالة، ١٤٠٢ هـ. ق.

ذهبى، م: ميزان الاعتدال، تأليف شمس الدين محمد ذهبى، تحقيق على محمد البجاوى، بيروت، دارالمعرفة.

رازى، محمد بن حسين، نزهة الكرام، به اهتمام و تصحيح محمد شيروانى، ١٣٦١ ش. رازى، سيد مرتضى، تبصرة العوام، به تصحيح عباس اقبال آشتياني، تهران، انتشارات اساطير، ١٣٦٤ ش.

راغب اصفهاني، ذ: الذريعة الى مكارم الشريعة، تحقيق و دراسة ابو اليزيد العجمى، قم، منشورات شريف رضى، ١٣٧٣ ش.

راغب اصفهاني، مح: محاضرات الادباء، ج ٣ و ٤، بيروت، دار مكتبة الحياة.
 راغب اصفهاني، مر: مفردات الفاظ القرآن، به تصحيح صفوان عدنان داودي،
 دمشق، دارالقلم، ١٣٨٢ هـ. ق.
 رضى، ح: حقائق التأويل، تأليف شريف رضى ابوالحسن موسى، تهران، مؤسسه
 البعثه، ١٤٠٦ هـ. ق.
 رضى، خ: خصائص الائمة، تأليف شريف رضى ابوالحسن موسى، تحقيق و تعليق
 محمدهادى امينى، مشهد، مجمع البحوث الاسلاميه، ١٤٠٦ هـ. ق.
 رضى، د: ديوان شريف رضى ابوالحسن موسى، بيروت، ج ١: دار بيروت للطباعة
 والنشر؛ ج ٢: دار صادر.

Ritter → Der...

زبيدى، سيد محمد مرتضى، تاج العروس، ج ٣٧، تحقيق مصطفى حجازى، ١٤٢٢
 هـ. ق.

زرکلى، خيرالدين، الاعلام، ج ٨، بيروت، دارالعلم للملایين، ١٩٨٩ م.
 زمخشري، ابوالقاسم محمود، الكشاف، ج ٤، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابى
 الحلبي و اولاده بمصر، ١٣٩٢ هـ. ق.

زهير على حكيم، مقتل ابى عبدالله الحسين، ج ٣، اهل الذكر، ٢٠٠٥ م.
 زيد خليل قراله، قرانه ابى عمرو بن العلاء، اردن، اربد، عالم كتب الحديث، ٢٠٠٤ م.
 ساعدى، محمدباقر، ترجمه روضات الجنات، ج ٣، تهران، كتابفروشى اسلاميه،
 ١٣٩٨ هـ. ق.

سبزواري، ش ا: شرح الاسماء او شرح دعاء الجوشن الكبير، تأليف حاج ملاهادى
 سبزواري، تحقيق نجف قلى حبيبي، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٧٢ ش.
 سبزواري، ش م: شرح مثنوى، تأليف حاج ملاهادى سبزواري، به كوشش مصطفى
 بروجردى، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ١٣٧٤ ش.
 سبط ابن جوزى، تذكرة خواص الامة، ج ٢، تحقيق حسين تقى زاده، المجمع العالمى

- لاهل البيت، ۱۴۲۶ هـ. ق.
- سرخسی، شمس‌الدین، المبسوط، استانبول، دارالدعوة، چاپ عکسی از نسخه چاپ مصر در سال ۱۳۲۴ هـ. ق.
- سزگین، ع: تاریخ التراث العربی، فؤاد سزگین، نقله الى العربية محمود فهمی حجازی، المجلد الاول، الجزء الرابع، ادارة الثقافة والنشر بجامعة محمد بن سعود.
- سزگین، ف: تاریخ نگارش های عربی، فؤاد سزگین، ترجمه به اهتمام خانه کتاب، ۳ ج، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ ش.
- سعدی، مصلح‌الدین، متن کامل دیوان و گلستان و بوستان، به کوشش مظاهر مصفا، تهران، کانون معرفت.
- سلمی، ابو عبدالرحمن، طبقات الصوفیه، با حواشی نورالدین شریبه، قاهره، مکتبه الخانجی، ۱۳۸۹ هـ. ق.
- سلیم بن قیس؟ ز: کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمدباقر انصاری زنجانی، قم، نشر الهادی، ۱۳۷۸ ش.
- سلیم بن قیس؟ ع: کتاب سلیم بن قیس، با مقدمه و تصحیح علاء‌الدین الموسوی، تهران، مؤسسه البعثة، قسم الدراسات الاسلامیة.
- سمعانی، ابوسعید، الانساب، صححه و علق علیه عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانیة بحیدرآباد دکن الهند، ۱۳۸۲ تا ۱۴۰۲ هـ. ق.
- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی، مجموعه مصنفات، ۳ ج، انجمن فلسفه ایران، ۷-۱۳۹۶ هـ. ق.
- سیالکوتی، عبدالحکیم، حواشی بر شرح شریف جرجانی بر مواقف قاضی عضدایجی، در ذیل شرح - چاپ عکسی از روی نسخه چاپ مصر در سال ۱۳۲۵ هـ. ق.
- سیوطی، ت: تاریخ الخلفاء، جلال‌الدین سیوطی، حقه و قدم له قاسم شماعی رفاعی و محمد عثمانی، بیروت، دارالقلم، ۱۴۰۶ هـ. ق.

- سيوطى، د: الدر المنتور، جلال الدين سيوطى، ٨ ج، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٣ هـ. ق.
- شرتونى، سعيد خورى، اقرب الموارد، چاپ حدود سال ١٢٩٠ هـ. ق.
- شعرانى، عبدالوهاب، الطبقات الكبرى، ٢ ج، بيروت، دار الجيل، ١٤٠٨ هـ. ق.
- شعرايى، ابوالحسن، ترجمه و شرح كشف المراد يا شرح تجريد، تهران، كتابفروشى اسلاميه، ١٣٩٨ هـ. ق.
- شعيرى؟ تاج الدين محمد، جامع الاخبار، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ١٤٠٦ هـ. ق.
- شوشترى، ا: الاخبار الدخيلة، تأليف محمدتقى شوشترى، تهران، مكتبة الصدوق، ١٣٩٠ هـ. ق.
- شوشترى، ق: قاموس الرجال، تأليف محمدتقى شوشترى، ١٢ ج، مؤسسة النشر الاسلامى، ٢٤ - ١٤١٠ هـ. ق.
- شهابى خراسانى، محمود، ادوار فقه، ٣ ج، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ١٣٧٢ ش.
- شهرستانى، محمد، الملل و النحل، صححه و علق عليه احمد فهمى محمد، بيروت، دارالسرور، ١٣٦٨ هـ. ق.
- شهيد اول، ر: رسائل الشهيد الاول محمد بن مكى، قم، بوستان كتاب، ١٣٨١ ش.
- شهيد اول، غ: غاية المراد فى شرح نكت الارشاد، تأليف شهيد اول محمد بن مكى، مقدمة التحقيق: رضا المختارى، قم، مركز الابحاث والدراسات الاسلاميه، ١٤١٤ هـ. ق.
- شهيد ثانى، زين الدين، المصنفات الاربعه، قم، بوستان كتاب، ١٣٨٠ ش.
- شيخ بهايى، ا: اسرار البلاغه، تصنيف الشيخ بهاء الدين العاملى، تحقيق محمد التونجى، دمشق، ١٣٦٥ ش.
- شيخ بهايى، ك: الكشكول، تأليف الشيخ بهاء الدين العاملى، دارالكتاب اللبنانى، مكتبة المدرسة، ١٤٠٣ هـ. ق.
- شيخ بهايى، م: المخلاة، تأليف الشيخ بهاء الدين العاملى، صححه و وضع حواشيه محمد عبدالكريم النمري، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٨ هـ. ق.

- شيخ بهايي، و: الوجيزة، منشورات المكتبة الاسلامية الكبرى، قم، ١٣٩٦ هـ. ق.
- صدر، سيدحسن، تأسيس الشيعة لعلوم الاسلام، بغداد، شركة النشر والطباعة العراقية، ١٣٨١ هـ. ق.
- صدرای شیرازی، ا: الاسفار الاربعة، تصنيف صدرالدين محمد الشيرازي، ٩ ج، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٩٨١ م.
- صدرای شیرازی، ا ت: اسرار الآيات، تصنيف صدرالدين محمد الشيرازي، مقدمه و تصحيح محمد خواجهوي، تهران، انجمن حكمت و فلسفه ايران، ١٣٦٠ ش.
- صدرای شیرازی، ت: تفسير قرآن، تأليف صدرالدين محمد شيرازي، ج ٤، تصحيح محمد خواجهوي، قم، بيدار، ١٣٦٤ ش.
- صدرای شیرازی، ش: شرح اصول الكافي، تأليف صدرالدين محمد شيرازي، به تصحيح محمد خواجهوي، تهران، پژوهشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي، ١٣٦٦ ش.
- صدرای شیرازی، م ب: مفاتيح الغيب، تصنيف صدرالدين محمد شيرازي، صححه و قدم له محمد خواجهوي، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي، ١٣٦٣ ش.
- صدوق، ا: الامالي، تأليف شيخ ابو جعفر صدوق قمي، بيروت، مؤسسة الاعلمي، ١٩٩٠ م.
- صدوق، ت: التوحيد، تأليف شيخ ابو جعفر صدوق قمي، صححه و علق عليه هاشم حسيني طهراني، تهران، مكتبة الصدوق، ١٣٩٨ هـ. ق.
- صدوق، خ: الخصال، تأليف شيخ ابو جعفر صدوق قمي، صححه و علق عليه علي اكبر الغفاري، قم، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية، ١٣٦٢ ش.
- صدوق، م: من لا يحضره الفقيه، تأليف شيخ ابو جعفر صدوق قمي، ٤ ج، بيروت، دار صعب و دارالتعارف للمطبوعات، ١٤٠١ هـ. ق.
- صفدي، ا: اعيان العصر، تأليف صلاح الدين صفدي، ٦ ج، حققه علي ابوزيد، دمشق، دارالفكر، ١٩٩٨ م.
- صفدي، و: الوافي بالوفيات، تأليف صلاح الدين صفدي، ج ١٢، باعثناء رمضان

- عبد التّوّاب، جمعية المستشرقين الألمانية، ١٣٩٩ هـ. ق.
- صقّار، محمّد بن حسن، بصائر الدرجات، تحقيق محمّد حسين المعلم، ٢ ج، انتشارات المكتبة الحيدرية، ١٣٨٤ ش.
- طباطبایى، محمّد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، ٢٠ ج، بيروت، مؤسّسة الاعلمى للمطبوعات، ٤-١٣٩٣ هـ. ق.
- طبرسى، ا: الآداب الدينيه، تأليف ابو على فضل بن حسن طبرسى، تحقيق محمّد حسينى نيشابورى، مشهد، دار انباء الغيب، ١٣٧٧ ش.
- طبرسى، ج: جوامع الجامع، تأليف ابو على فضل بن حسن طبرسى، مقدّمه و تصحيح و تعليقات از دكتور ابو القاسم كرجى، ج ١، انتشارات دانشكده الهيات دانشگاه تهران، ١٣٤٧ ش، ج ٢ و ٤، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٥٩ ش و ١٣٧٨ ش.
- طبرسى، ع: اعلام الورى، تأليف ابو على فضل بن حسن طبرسى، صححه و علق عليه على اكبر غفّارى، بيروت، دارالمعرفة، ١٣٩٩ هـ. ق.
- طبرسى، م: مجمع البيان، تأليف ابو على فضل بن حسن طبرسى، بيروت، منشورات مكتبة دارالحياة.
- طبرسى، احمد، الاحتجاج، تحقيق ابراهيم بهادرى، ٢ ج، قم، اسوه.
- طبرى، تا: تاريخ، تأليف محمّد بن جرير طبرى، ١٦ ج، تهران، مكتبة الاسدى، چاپ عكسى از روى نسخه چاپ ليدن در مطبعة برييل.
- طبرى، تر: تاريخ، تأليف محمّد بن جرير طبرى، ترجمه ابو القاسم پاينده، تهران، اساطير، ١٣٦٢ ش.
- طريحي، ت: تفسير غريب القرآن، تأليف فخرالدين طريحي، عنى بتحقيقه والتعليق عليه محمّد كاظم طريحي، بيروت، دارالاضواء، ١٤٠٦ هـ. ق.
- طريحي، م: مجمع البحرين، تأليف فخرالدين طريحي، اعاد بناءه على الحرف الاوّل من الكلمة و ما بعده محمود عادل، ٤ ج، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، ١٣٦٧ ش.
- طعمى، محى الدين، الطبقات الكبرى، ٣ ج، بيروت، المكتبة الثقافية، ١٤١٤ هـ. ق.

- طوسی، ت: التبیان فی تفسیر القرآن، تألیف شیخ ابو جعفر طوسی، ۱۰ ج، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- طوسی، ته: تهذیب الاحکام، تألیف شیخ ابو جعفر محمد طوسی، ۱۰ ج، بیروت، دار صعب و دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۱ هـ. ق.
- طوسی، خ: الخلاف، تألیف شیخ ابو جعفر محمد طوسی، تهران، مطبعة تابان، ۱۳۸۲ هـ. ق.
- طوسی، ر: اختیار معرفة الرجال، تألیف شیخ ابو جعفر محمد طوسی، صححه و علق علیه حسن مصطفوی، مشهد، مرکز تحقیقات و مطالعات دانشکده الهیات و معارف اسلامی، ۱۳۴۸ ش.
- طوسی، فه: الفهرست، تألیف شیخ ابو جعفر محمد طوسی، با تصحیح و تعلیقات محمد صادق آل بحر العلوم، نجف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۸۰ هـ. ق.
- طه حسین، دکتر، علی و فرزندان، ج ۲، ترجمه احمد آرام، تهران، کانون نشر و پژوهش های اسلامی.
- عاصمی، احمد، زین القتی، هذبه و علق علیه محمد باقر محمودی، قم، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، ۱۴۱۸ هـ. ق.
- عبد الجبار همدانی معتزلی، قاضی، فرق و طبقات المعتزلة، تحقیق و تعلیق علی سامی النشار، دارالمطبوعات الجامعیة، ۱۹۷۲ م.
- عبد الجلیل فزونی، النقص، با مقدمه و تعلیقات جلال الدین محدث، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ ش.
- عبد الحق دهلوی، اخبار الاخیار، تصحیح علیم اشرف خان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳ ش.
- عبد الحلیم جندی، الامام جعفر الصادق، قاهره، الاهرام، ۱۹۷۷ م.
- عبد الحی لکهنوی، نزهة الخواطر، ۸ ج، مطبوعات دائرة المعارف العثمانیة بحیدرآباد دکن، از ۱۳۸۲ تا ۱۴۰۲ هـ. ق.

- عبدالرحيم ربّانى شيرازى، مقدّمه بحار الانوار، ج ٥ (قبل از ج ١)، بيروت، مؤسّسة الوفاء، ١٤٠٣ هـ. ق.
- عبدالرحيم، محمّد، تفسير الحسن البصرى، جمع و توثيق و دراسة محمّد عبدالرحيم، ج ٢، القاهرة، دار الحديث، ١٩٩٢ م.
- عبدالعزيز دهلوى، تحفة اثنا عشرية، باكستان، سهيل آكادemy، ١٩٧٦ م.
- عبدالقادر باش اعيان عباسى، موسوعة تاريخ البصرة، الجزء الاوّل خطط البصرة، بغداد، شركة التايمس، ١٩٧٠ م.
- عجلونى، اسماعيل، كشف الخفاء و مزيل الالباس، ج ١ و ٢، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٨ هـ. ق.
- عسكرى، سيّد مرتضى، عبدالله بن سبأ، ج ١، تهران، مكتبة النجاح، ١٣٥٢ ش. ج ٢، تهران، المكتبة الاسلاميّة الكبرى.
- عطّار، ا: الهى نامه، شيخ فريدالدين عطّار، به تصحيح هلموت ريتز، تهران، انتشارات توس، ١٣٦٨ ش.
- عطّار، ت: تذكرة الاولياء، نگارش شيخ فريدالدين عطّار، تصحيح و مقدّمه و پيوست ها از محمّد استعلامى، تهران، زوّار، ١٣٧٨ ش.
- عطّار، مص: مصيبت نامه، شيخ فريدالدين عطّار، به تصحيح نورانى وصال، تهران، كتابفروشى زوّار، ١٣٥٦ ش.
- عطّار، من: منطق الطير، شيخ فريدالدين عطّار، به اهتمام احمد رنجبر، تهران، انتشارات اساطير، ١٣٦٩ ش.
- علامه حلى، ر: الرجال، تأليف علامه حسن بن يوسف حلى، تحقيق محمّد صادق بحر العلوم، قم، مكتبة الرضى، ١٤٠٢ هـ. ق.
- علامه حلى، ش: كشف المراد، تأليف علامه حسن بن يوسف حلى، قم، انتشارات ايران.
- علامه حلى، مخ: مختلف الشيعة، تأليف علامه حسن بن يوسف حلى، ج ٢، قم، مركز

الابحاث والدراسات الاسلامیة، ۱۳۷۱ ش.

علامه حلی، ک: کشف الیقین، تألیف علامه حسن بن یوسف حلی، ترجمه فارسی از محمدباقر شهرستانی موسوی، تصحیح و تحقیق علی اوجبی، تهران، سلسله انتشارات همایش بین المللی قرطبه و اصفهان، ۱۳۸۳ ش.

علامه حلی، نه: نهج الحق و کشف الصدق، تألیف علامه حسن بن یوسف حلی، علق علیه عین الله حسنی ارموی، قم، مؤسسه دار الهجرة، ۱۴۰۷ ه. ق.

علیاری، علی، بهجة الآمال، تهران، بنیاد فرهنگ اسلامی کوشان پور، ۱۳۶۳ ش.
علی اصفهانی، علی بن ابی حفص، تحفة الملوك، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۳ ش.
علیانسب، ضیاء الدین [و] علوی نیک، سلمان، جریان شناسی انجمن...، قم، زلال کوثر، ۱۳۸۵ ش.

عماد الدین بن عمر بن کثیر، تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۷ ه. ق.
عماد طبری، حسن بن علی، کامل بهایی، ۲ ج، تهران، مکتب مرتضوی.
عینائی، سید محمد، آداب النفس، حقه و صححه کاظم الموسوی المیاموی، ۲ ج، تهران، المکتبة المرتضویة، ۱۳۸۰ ه. ق.

عین القضات همدانی، تمهیدات، با مقدمه و تصحیح و تحشیه عقیف عسیران، تهران، انتشارات منوچهری، ۱۳۷۰ ش.

غزالی، ا: احیاء علوم الدین، تألیف امام محمد غزالی، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۸-۱۳۶۴ ش.

غزالی، ک: کیمیای سعادت، نگارش امام محمد غزالی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ش.

غزالی، م ت: منهاج العابدین، تألیف امام محمد غزالی، ترجمه عمر بن عبدالجبار سعدی ساوی، تصحیح احمد شریعتی، تهران، انتشارات انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۹ ش.

- غزالي، ن: نصيحة الملوك، نكارش امام محمد غزالي، با تصحيح و حواشى و مقدمة جلال الدين همايى، تهران، انتشارات بابك، ١٣٦١ ش.
- فاضل جواد كاظمى، مسالك الافهام الى آيات الاحكام، علق عليه محمد باقر شريف زاده، ٤ ج، تهران، المكتبة المرتضوية.
- فاضل مقداد، كنز العرفان فى فقه القرآن، علق عليه محمد باقر شريف زاده، ٢ ج، تهران، المكتبة المرتضوية، ١٣٤٣ ش.
- فتح الله كاشانى، منهج الصادقين، به تصحيح ابوالحسن شعرايى، تهران، كتابفروشى اسلاميه.
- فراى كوفى، تفسير، تحقيق محمد الكاظم، تهران، مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والارشاد الاسلامى، ١٤١٠ هـ. ق.
- فقه الرضا، المنسوب للامام الرضا، تحقيق مؤسسة آل البيت لحياء التراث، مشهد، ١٣٦٥ ش.
- فقيه ايمانى، مهدي، الامام المهدي عند اهل السنة، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات، ١٤٠٢ هـ. ق.
- فيروزآبادى، مجد الدين، القاموس، با استفادة از: ترتيب القاموس المحيط للطاهر احمد الزاوى، ج ١، عيسى البابى الحلبي و شركاه.
- فيض كاشانى، ع: علم اليقين، تأليف ملامحسن فيض كاشانى، ٢ ج، قم، انتشارات بيدار، ١٣٥٨ هـ. ق.
- فيض كاشانى، ق: قرّة العيون، تأليف ملامحسن فيض كاشانى، به دنبال الحقايق از همو، تصحيح و تعليق ابراهيم ميانجى، بيروت، دارالكتاب العربى، ١٣٩٩ هـ. ق.
- فيض كاشانى، م: المحجة البيضاء، تأليف ملامحسن فيض كاشانى، صححه و علق عليه على اكبر الغفارى، ٨ ج، الطبعة الثانية، قم، دفتر انتشارات اسلامى.
- فيض كاشانى، و: الوافى، تأليف ملامحسن فيض كاشانى، ج ٤، اصفهان، مكتبة اميرالمؤمنين، ١٤٠٦ هـ. ق.

- قاضى شوشترى، ا: احقاق الحق، تأليف قاضى نورالله شوشترى، مع تعليقات السيد شهاب الدين المرعشى، ج ١، قم، منشورات مكتبة آيت الله المرعشى.
- قاضى شوشترى، مع: مجالس المؤمنين، تأليف قاضى نورالله شوشترى، ٢ ج، تهران، كتابفروشى اسلاميه، ٦- ١٣٧٥ هـ. ق.
- قزوينى، محمدصالح، نوادر، ترجمه محاضرات راغب، تصحيح احمد مجاهد، تهران، سروش، ١٣٧١ ش.
- قشيرى، ابوالقاسم، الرسالة القشيريه، ترجمه فارسى، با تصحيحات و استدراقات بديع الزمان فروزانفر، تهران، مركز انتشارات علمى و فرهنگى، ١٣٦١ ش.
- قطب، محمدعلى، مواقف و عبر من حياة التابعين، قاهره، الدار الثقافيه للنشر، ٢٠٠٠ م.
- قطب الدين شيرازى، درة التاج، بخش حكمت عملى و سير و سلوك، به اهتمام ماهدخت بانوهمايى، تهران، شركت انتشارات علمى و فرهنگى، ١٣٦٩ ش.
- قلعه جى، محمد رؤاس، موسوعة فقه الحسن البصرى، ٢ ج، بيروت، ١٤٠٩ هـ. ق.
- قندوزى، شيخ سليمان بلخى، ينابيع المودة، تحقيق سيدعلى جمال اشرف حسيني، ٤ ج، دارالاسوة للطباعة والنشر، ١٤١٦ هـ. ق.
- قهبائى، عنايت الله، مجمع الرجال، صححه و علق عليه السيد ضياء الدين العلامة الاصفهانى، ٧ ج، قم، مؤسسه اسماعيليان.
- قيصرى، محمد داود، با تصحيح و مقدمه سيد جلال الدين آشتيانى و تعليقات آيت الله روح اله خمينى و ديگران، تهران، شركت انتشارات علمى و فرهنگى، ١٣٧٥ ش.
- كاشف الغطاء، ا: اصل الشيعة و اصولها، تأليف محمدحسين كاشف الغطاء، تحقيق علاء آل جعفر، قم، مؤسسه الامام على، ١٤١٥ هـ. ق.
- كاشف الغطاء، ث: المثل العليا فى الاسلام، تأليف محمدحسين كاشف الغطاء، النجف، ١٣٧٣ هـ. ق.
- كاشف الغطاء، د: الدين والاسلام او الدعوة الاسلاميه، تأليف محمدحسين كاشف

الغطاء، بيروت، دارالمعرفة.

كاشف الغطاء، م: المراجعات الريحانية، تأليف محمد حسين كاشف الغطاء، تحقيق و تعليق سيّد محمد عبد الحكيم صافي، ۲ ج، بيروت، دارالهادي، ۱۴۲۴ هـ. ق.

كاشف الغطاء، ن: نامه‌ای از امام كاشف الغطاء به ضمیمه نطق او در پاکستان، ترجمه ف. ج. نشر توحيد.

كاظمی، عبد النبي، تكلمة الرجال، تحقيق محمد صادق بحر العلوم، ۳ ج، قم، انوار الهدی، ۱۴۲۵ هـ. ق.

كتاب في الاخلاق والعرفان، لاحد الحفاظ من اعلام الشيعة في القرن الخامس والسادس، مشهد، مجمع البحوث الاسلاميّة، ۱۳۸۴ ش.

كراچکی، ك: كنز الفوائد، ابو الفتح محمد كراچکی، حقه الشيخ عبدالله نعمه، ۲ ج، قم، منشورات دارالذخائر، ۱۴۱۰ هـ. ق.

كراچکی، م: معدن الجواهر، ابو الفتح محمد كراچکی، تصحيح و تحقيق علي رضا هزار، قم، دليل ما، ۱۴۲۲ هـ. ق.

كرمانشاهی، آقا محمد علي، خيراته، تحقيق مهدي رجايي، ۲ ج، قم، انتشارات انصاريان، ۱۴۱۲ هـ. ق.

كرمانی، عبدالرزاق، تذكره در مناقب شاه نعمت الله ولي، در ضمن مجموعه در احوال شاه نعمت الله، به تصحيح ژان اوبن، تهران، ۱۳۶۱ ش.

كريمان، حسين، طبرسي و مجمع البيان، ۲ ج، تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۴۰ ش.
كشي، رجال؛ بنگريد به: طوسي، ر

كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، ج ۱ و ۲: بيروت، دارصعب و دارالتعارف، ۱۴۰۱ هـ. ق. ج ۳ تا ۷: تهران، دارالكتب الاسلاميّة، ۱۳۶۷ ش؛ ج ۸: همان ناشر، ۱۳۶۲ ش.

كوفي، حافظ محمد بن سليمان، مناقب الامام امير المؤمنين علي، تحقيق محمد باقر محمودي، قم، مجمع احياء الثقافة الاسلاميّة، ۱۴۱۲ هـ. ق.

كيخسرو اسفنديار؟ دبستان مذاهب، به اهتمام رضازاده ملك، تهران، طهوري،

۱۳۶۲ ش.

لكهنوی، عبدالعلی، فواتح الرحموت، ج ۲، قم، دارالذخائر، ۱۳۶۸ ش - در ذیل المستصفی تصنیف امام محمد غزالی.

مامقانی، ت: تنقیح المقال فی علم الرجال، تألیف شیخ عبدالله مامقانی، چاپ عکسی از روی نسخه چاپ نجف.

مامقانی، م: مقباس الهدایه، تألیف شیخ عبدالله مامقانی، چاپ به پیوست تنقیح المقال، ج ۳، رک: مامقانی، ت.

ماوردی، ا: الاحکام السلطانیه، تألیف ابوالحسن علی ماوردی، علق علیه خالد عبداللطیف السبع العلمی، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۱۰ هـ. ق.

ماوردی، ن: نصیحة الملوك، تألیف ابوالحسن علی ماوردی، تحقیق محمد جاسم الحدیثی، بغداد، دارالشؤون الثقافیة العامة، ۱۹۸۶ م.

مبارک، عبدالحسین [و] ناجی یاسری، عبدالجبار، من مشاهیر اعلام البصرة، بصره، جامعة البصرة، منشورات مرکز دراسات الخلیج، ۱۹۸۳ م.

مجلسی، ب: بحار الانوار، تألیف محمدباقر مجلسی، ۱۱۰ ج (منهای ج ۲۹ تا ۳۳) بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ هـ. ق. ج ۲۹ تا ۳۱: بیروت، دارالرضا؛ ج ۳ - ۳۲: تحقیق و تعلیق محمدباقرالمحمودی، ج ۳۳، تهران، مؤسسه الطبع والنشر، ۱۳۶۸ ش. ج ۳۲، تهران، منشورات مطبعة وزارة الارشاد الاسلامی، ۱۳۶۵ ش.

مجلسی، ع: عین الحیاة، تألیف محمدباقر مجلسی، تحقیق مهدی رجایی، قم، ۲ ج، انوار الهدی، ۱۳۸۲ ش.

مجلسی، م: مرآت العقول، تألیف محمدباقر مجلسی، ۲۶ ج، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۸ - ۱۳۶۳ ش.

محب طبری، ذخائر العقبی، تقدیم و مراجعة جمیل ابراهیم حبیب، بغداد، منشورات مكتبة دارالتربیة، ۱۹۸۴ م.

محبوب، فاطمه، الموسوعة الذهبیة للعلوم الاسلامیة، ج ۱۴، القاهرة،

دارالغد العربى.

- محدث ارموى، سيد جلال الدين، تعليقات النقص، بنگريد به: عبدالجليل قزوينى.
 محدث قمى، ت: تحفة الاحباب، تأليف شيخ عباس محدث قمى، تهران، دارالكتب
 الاسلاميه، ١٣٦٩ هـ. ق.
- محدث قمى، س: سفينة البحار، تأليف شيخ عباس محدث قمى، چاپ عكسى از
 روى نسخه چاپ سنگى، انتشارات كتابخانه سنابى.
- محدث قمى، مح: مفاتيح الجنان، تأليف شيخ عباس محدث قمى، تهران، دفتر نشر
 فرهنگ اسلامى، ١٣٦٦ ش.
- محدث قمى، م: منتهى الآمال، تأليف شيخ عباس محدث قمى، ٢ ج، تهران،
 مطبوعاتى حسينى، ١٣٦٢ ش.
- محدث قمى، ه: هدية الاحباب، تأليف شيخ عباس محدث قمى، تهران، انتشارات
 اميركبير، ١٣٦٣ ش.
- محدث نورى، ميرزا حسين، مستدرک الوسائل، ٣ ج، تهران، المكتبة الاسلاميه،
 ١٣٨٢ هـ. ق.
- محقق سبزوارى، رساله فى تحريم الغناء، منتشره در مجموعه «غنا، موسيقى»، ج ١،
 قم، نشر مرصاد، ١٣٧٦ ش.
- محلّى، ابو عبدالله حميد، محاسن الازهار، تحقيق محمدباقر محمودى، قم، مجمع
 احياء الثقافة الاسلاميه، ١٤٢٢ هـ. ق.
- محمد جمال هاشمى، حكايات و عبر من المثنوى، بيروت، دارالحق، ١٤١٥ هـ. ق.
- محمد حسن نجفى، جواهر الكلام، ج ٢ و ٣، بيروت، مؤسسه المرتضى العالميه و
 دارالمورخ العربى، ١٩٩٢ م.
- محمد رازى، گنجينه دانشمندان، ج ٧، تهران، كتابفروشى اسلاميه، ١٣٥٤ ش.
- محمد طاهر قمى، تحفة الاخيار، تصحيح و باورقى داود الهامى، قم، مدرسة الامام
 اميرالمؤمنين، ١٣٦٩ ش.

- مدّرس تبریزی، محمدعلی، ریحانة الادب، ۸ ج، تهران، کتابفروشی ختّیام، ۱۳۶۹ ش.
- مدنی، سیّد علیخان، شرح صحیفه سجادیه (ریاض السالکین)، قم، جماعة المدرّسین بقم، مؤسّسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ ه. ق.
- مرتضی، ا: الامالی از شریف مرتضی علی موسوی، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۲، تهران، انتشارات جهان، چاپ عکسی از روی نسخه چاپ مصر در سال ۱۳۷۳ ه. ق.
- مرتضی، د: دیوان شریف مرتضی علی موسوی، ۳ ج، حقه و رتب قوافیه رشید الصقّار، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۹۵۸ م.
- مرتضی، فص: الفصول المختاره، تألیف شریف مرتضی علی موسوی، ترجمه فارسی از آقا جمال خوانساری، تحقیق صادق حسن زاده، قم، دبیرخانه کنگره محقق خوانساری، ۱۳۷۸ ش.
- مسعودی؟: اثبات الوصیه، تألیف ابوالحسن علی مسعودی؟ بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۹ ه. ق.
- مسعودی، ت: التنبيه والاشراف، تألیف ابوالحسن علی مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵ ش.
- مسعودی، م: مروج الذهب، تألیف ابوالحسن علی مسعودی، ۴ ج، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۴ ه. ق.
- مسکویه ← ابن مسکویه.
- مشار، خانبابا، فهرست کتابهای چاپی فارسی، ج ۱، تهران، ۱۳۵۰ ه. ش.
- مصطفی سعید النخ، الحسن بن یسار البصری، دارالقلم، دمشق، ۱۴۱۶ ه. ق.
- مطهری، ا: انسان و سرنوشت، مرتضی مطهری، تهران، صدرا، ۱۳۶۹ ش.
- مطهری، خ: خدمات متقابل اسلام و ایران، تألیف مرتضی مطهری، ۲ ج، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۰ ش.

- مطهری، د:** داستان راستان، نگارش مرتضی مطهری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲ ش.
- مطهری، ن:** نظام حقوق زن در اسلام، مرتضی مطهری، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۵۷ ش.
- مظفر، محمدحسین،** فهارس ریاض السالکین، ۲ ج، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرّسین، ۱۴۱۹ هـ. ق.
- معرفت، ع:** التفسیر والمفسرون فی ثوبه القشيب، تألیف محمدهادی معرفت، ۲ ج، مشهد، الجامعة الرضویة للعلوم الاسلامیة، ۹-۱۴۱۸ م.
- معرفت، ف:** تفسیر و مفسران، تألیف محمدهادی معرفت، ج ۱، قم، مؤسسه فرهنگی التمهید، ۱۳۷۹ ش.
- معصوم علیشاه،** طرائق الحقایق، با تصحیح محمدجعفر محجوب، ۳ ج، تهران، کتابخانه سنایی.
- معین، محمد،** فرهنگ فارسی، ۶ ج، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱ ش.
- مغنیه، ش:** الشیعة والحاكمون، تألیف محمدجواد مغنیه، بیروت، منشورات دار و مكتبة الهلال و دارالجواد، ۱۹۸۱ م.
- مغنیه، ف:** الفقه على المذاهب الخمسة، تألیف محمدجواد مغنیه، الطبعة السابعة، ۱۴۰۲ هـ. ق.
- مفید، ا:** الارشاد، تألیف شیخ ابو عبدالله محمد مفید، با ترجمه هاشم رسولی، ۲ ج، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۴ ش.
- مفید، ام:** الامالی، تألیف شیخ ابو عبدالله محمد مفید، با ترجمه حسین استاد ولی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۶۴ ش.
- مفید، او:** اوائل المقالات، تألیف شیخ ابو عبدالله محمد مفید، به اهتمام مهدی محقق، انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مکیل، ۱۳۸۲ ش.
- مفید، ج:** الجمل، تألیف شیخ ابو عبدالله محمد مفید، تحقیق سیدعلی میرشریفی،

- بيروت، دارالمفيد للطباعة والنشر، ١٤١٤ هـ. ق.
- مفيد، خ:** الاختصاص، تأليف شيخ ابو عبدالله محمد مفيد، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، ١٤٢٥ هـ. ق.
- مفيد، ف:** الكافئة في ابطال توبة الخاطئة، تأليف شيخ ابو عبدالله محمد مفيد، تحقيق على اكبر زمانى نژاد، المؤتمر العالمي لالفية الشيخ المفيد، قم، ١٣٧١ ش.
- مفيد، فص:** الفصول المختارة، تأليف شيخ ابو عبدالله محمد مفيد، ترجمه آقا جمال خوانسارى، ٢ ج، تحقيق صادق حسن زاده، قم، دبيرخانه كنگره محقق خوانسارى، ١٣٧٨ ش.
- مفيد، ل:** خلاصة الايجاز، تأليف شيخ ابو عبدالله محمد مفيد، تحقيق على اكبر زمانى نژاد، بيروت، دارالمفيد للطباعة والنشر، ١٤١٤ هـ. ق.
- مقدس اردبيلي، احمد بن محمد، زبدة البيان، ٢ ج، قم، كنگره بزرگداشت مقدس اردبيلي، ١٣٧٥ ش.**
- مقدسى سلمى شافعى، يوسف، عقد الدرر فى اخبار المنتظر، تحقيق عبدالفتاح محمد حلو، قاهره، مكتبة عالم الفكر، ١٣٩٩ هـ. ق.**
- مناوى، عبدالرؤف، الكواكب الدرية، تحقيق محمد اديب الجادر، ٥ ج، بيروت، دار صادر، ١٩٩٩ م.**
- منتجب الدين رازى، الاربعون حديثه، تحقيق و نشر مدرسة الامام المهدي، قم، ١٤٠٨ هـ. ق.**
- المنجد فى الاعلام، چاپ به پيوست المنجد فى اللغة، تهران، اسماعيليان، ١٣٦٢ ش.**
- منزوى، ش:** فهرست مشترك نسخه هاى خطى فارسى پاكستان، تأليف احمد منزوى، اسلام آباد، مركز تحقيقات فارسى ايران و پاكستان، ١٤ ج، ٧٥-١٣٦٢ ش.
- منزوى، و:** فهرستواره كتاب هاى فارسى، تأليف احمد منزوى، تهران، ٨٣-١٣٧٤ ش. ج ١ تا ٥: انجمن آثار و مفاخر فرهنگى؛ ج ٦ به بعد: مركز دائرة المعارف بزرگ اسلامى.

- موسوعة البصرة الحضارية، الموسوعة التاريخية، جامعة البصرة، المركز الثقافي، ۱۹۸۹ م.
- الموسوعة العربية العالمية، مؤسسة اعمال الموسوعة للنشر والتوزيع، الطبعة الثانية، ج ۱۹، الرياض، ۱۹۹۹ م.
- مولاناى رومى، مٲ: مثنوى، مولانا جلال الدين محمد، به خط سيد حسن ميرخانى، تهران، كتابفروشى اسلاميه.
- مولاناى رومى، مٲ: مجالس سبعة، با تصحيح و توضيحات توفيق هـ. سبحانى، تهران، انتشارات كيهان، ۱۳۶۵ ش.
- موننگمري وات، فلسفه و كلام اسلامى، ترجمه ابو الفضل عزتى، تهران، شركت انتشارات علمى و فرهنگى، ۱۳۷۰ ش.
- مهدي دامغانى، محمود، جلوه تاريخ در شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ۸، تهران، نشر نى، ۱۳۷۴ ش.
- المهدى لدين الله، ط: طبقات المعتزلة، تأليف احمد بن يحيى المهدى لدين الله، عنيت بتحقيقه سوسنه ديفلد، فلرز، بيروت، دار مكتبة الحياة، ۱۹۶۰ م. (بخشى از همان المنية والملل كه ذكر آن بيايد نيست؟)
- المهدى لدين الله، م: المنية والامل، تأليف احمد بن يحيى المهدى لدين الله، تحقيق محمدجواد مشكور، الناشر مؤسسة الكتاب الثقافية.
- ميدانى، ابو الفضل احمد ميدانى نيشابورى، مجمع الامثال، ۲ ج، بيروت، دار مكتبة الحياة، بى تا.
- ميراث شهاب، نشرية كتابخانه آيت الله مرعشى، س ۱۲، ش ۱ و ۲، بهار و تابستان ۱۳۸۵ ش.
- ميرزا محمد، عليرضا، مفتاح الميزان، تهران، مركز نشر فرهنگى رجا، ۳ ج، ۸-۱۳۶۴ ش.
- ميفات، فصلنامه، تابستان ۱۳۷۴ ش.

- نامه دانشوران ناصری، چند تن از علمای عهد ناصری، ۹ ج، قم، مؤسسه مطبوعاتی دارالفکر، چاپ دوم، بی تا.
- نجاشی، ابوالعباس، الرجال، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ هـ. ق.
- نصر بن مزاحم، وقعة صفین، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، قم، منشورات مکتبه آیت الله المرعشی، ۱۴۰۳ هـ. ق.
- نظام الدین احمد غفاری مازندرانی، شرح و ترجمه احتجاج، ۴ ج، تهران، کتابفروشی مرتضوی.
- نظام الملک طوسی، خواجه، سیرالملوک یا سیاست نامه، تهران، ۱۳۴۴ ش.
- نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبة، بتحقیق علی اکبر الغفاری، تهران، مکتبه الصدوق، بی تا.
- نعم بن حماد، خزاعی مروزی، الفتن، صححه مجدی بن منصور، بیروت، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۲۳ هـ. ق.
- نمازی شاهرودی، شیخ علی، مستدرک سفینه البحار، ۱۰ ج، تهران، مؤسسه البعثه، ۱۴۰۹ هـ. ق.
- نوربخش، جواد، حسن بصری، انتشارات یلدا قلم، ۱۳۷۹ ش.
- نویری، شهاب الدین احمد، نهاية الارب، ج ۲۱، تحقیق علی محمد بجاوی، القاهرة، المجلس الاعلی لرعاية الفنون والآداب و العلوم الاجتماعیه، ۱۹۷۶ م.
- نهج البلاغه، للامام علی (ع)، مؤسسه النشر الاسلامی، التابعة لجماعة المدرّسین بقم، المصحح محمد دشتی، ۱۴۰۸ هـ. ق.
- وزّام، ابوالحسین، تنبیه الخواطر معروف به مجموعه وزّام، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۲ ج.
- وکیع، محمد بن خلف، اخبار القضاة، ۳ ج، بیروت، عالم الکتب، بی تا.
- ولی الله دهلوی، شاه، قره العینین، محشی به حواشی محمد عبدالاحد، مهاباد، کتابفروشی سیدیان.

- هجویری، ابوالحسن علی، كشف المحجوب، مقدّمه و تصحيح و تعليقات محمود عابدی، تهران، سروش، ۱۳۸۴ ش.
- همدانی، عبدالصمد، بحرالمعارف، تحقيق و ترجمه حسين استاد ولی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۴ ش.
- ياقوت حموی، معجم البلدان، تحقيق فريد عبدالعزيز الجندی، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۱۰ هـ. ق.
- يعقوبی، احمد بن واضح، تاريخ، بيروت، دار صادر.

فهرست‌ها*

- فهرست آیات قرآنی
- فهرست احادیث و عبارات و اشعار عربی
- فهرست نام‌های کسان
- فهرست کتاب‌ها و نشریات
- فهرست نام‌های مکان‌ها
- فهرست نام‌های مذاهب‌ها و فرقه‌ها
- و قبیله‌ها و خاندان‌ها

* چنانکه ملاحظه می‌فرمایید، این فهرست‌ها حدود پنجاه صفحه از کتاب را دربرگرفته است؛ و لذا برای پرهیز از اطناب بیشتر، محتویات پاورقی‌های کتاب و بخش منابع – جز در پاره‌ای موارد – در این فهرست‌ها منظور نشده است.

فهرست آیات قرآنی*

۳۳۷	اجعلتم سقاية الحاج و عمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر وجاهد... (التوبة، ۱۹)، ۲۴۷، ۳۴۰
انا لله و انا اليه راجعون (البقرة، ۱۵۶)،	اشداء على الكفار (الفتح، ۲۹)، ۸۲
۲۲۹	افمن كان... (السجدة، ۱۸)، ۲۹۳
ان للمتقين مفازا (النبأ، ۳۱)، ۳۴۰	الا عند مليك مقتدر (القمر، ۵۵)، ۱۴۲
اولئك لهم اللعنة و لهم سوء الدار (الرعد،	الامن اكره و قلبه مطمئن بالايمان
۲۲۸، ۲۵)	(النحل، ۱۰۶)، ۲۳۲
تراهم ركعا سجدا (الفتح، ۲۹)، ۸۲	الذين معه (الفتح، ۲۹)، ۸۲
ثم اهتدى (طه، ۸۲)، ۲۹۰	الله نور السموات والارض (النور، ۳۵)،
ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذين سبقونا	۳۵۹
بالايمان (الحشر، ۱۰)، ۲۵۵	الى ربها ناظرة (القيامة، ۲۳)، ۵۵
رحماء بينهم (الفتح، ۲۹)، ۸۲	ان الذين آمنوا والذين هادوا والنصارى
شهدالله انه لا اله الا هو (آل عمران، ۱۸)،	والصابئين (البقرة، ۶۲)، ۷۷
۳۵۹	ان الله لا يغفر ان يُشرك به و يغفر ما دون
فاذا نفخ فى الصور (المؤمنون، ۱۰۱)،	ذلك لمن يشاء (النساء، ۴۸)، ۱۳۶،
۳۵۸	

* آیاتی راکه فقط ترجمه آنها در متن کتاب آمده، در این فهرست نیابوده ایم.

- فاستوى على سوقه (الفتح، ٢٩)، ٣١٩
 فبعزتكم لاغوينهم اجمعين (ص، ٨٢)،
 ١٩٢
- من الجنة والناس (الناس، ٦)، ١٢٨
 نساينا (آل عمران، ٦١)، ٢٤٧
 و ان من شىء الا يسبح بحمده (الاسراء،
 ٤٤)، ٧٧
 و ذلك فضل الله يؤتية من يشاء (الجمعة،
 ٤)، ٣٥١
 و شاورهم فى الامر (آل عمران، ١٥٩)،
 ١١٣
 و على الاعراف (الاعراف، ٤٦)، ٣٥٥
 و قضى ربك الا تعبدوا الا اياه و
 بالوالدين احسانا (الاسراء، ٢٣)، ٣٤
 و كفى بالله حسيبا (النساء، ٦)، ١٩٧
 و لا تركنوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار
 (هود، ١١٣)، ١٥٩
 و لا تزر وازرة وزر اخرى (الانعام، ١٦٤،
 الاسراء، ١٥)، ٦٠
 وَ مَا جَعَلْنَا الرُّءُ يَا اَلَّتِي اَرَيْنَاكَ اِلَّا فِتْنَةً
 لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ
 وَ نَحْوَهُمْ... (الاسراء، ٦٠)، ٦٤
 و ما جعلنا القبلة التى كنت عليها الا لنعلم
 من يتبع الرسول ممن ينقلب على
 عقبه و ان كانت لكبيرة الا على الذين
- فمن تطوع خيراً (البقرة، ١٨٤)، ٣٣٩
 فمن كان يرجو لقاء ربه... (الكهف،
 ١١٠)، ٢٨٣
 قاتلهم الله! (التوبة، ٣٠؛ المنافقون، ٤)،
 ٢٤٠
 قل فيهما اثم كبير (البقرة، ٢١٩)، ٣٥٠
 كبير مقتا (الصف، ٣)، ١٥٠
 كذلك يبين الله لكم الآيات لعلكم
 تتفكرون فى الدنيا والآخرة (البقرة،
 ٢١٩)، ٧٧
 كنتم خير امة... (آل عمران، ١١٠)، ٣٣٧
 لا تدركه الابصار (الانعام، ١٠٣)، ٥٥
 لا تقنطوا (الزمر، ٥٣)، ١٥٢
 ما اصبرهم على النار (البقرة، ١٧٥)، ٣٥٠
 مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح

آیات)، ۷۵، ۳۵۶	هدی الله (البقرة، ۱۴۳)، ۲۴۸، ۳۵۱
یا ایها الناس (در بسیاری از آیات)، ۷۵،	و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی
۳۵۶	العلم (آل عمران، ۷)، ۳۳۷
یبتغون فضلا من الله و رضوانا (الفتح،	و من الناس من یشری نفسه ابتغاء
۲۹)، ۸۲	مرضات الله (البقرة، ۲۰۷)، ۳۴۰
یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا	هذا صراط علیّ مستقیم (الحجر، ۴۱)،
العلم درجات والله بما تعملون محیط،	۳۴۴
پانزده	هل یجزون الا ما کانوا یعملون
یطوف علیهم ولدان مخلدون (الانسان،	(الاعراف، ۱۴۷)، ۳۰
۱۹)، ۶۰	یا ایها الذین آمنوا (در بسیاری از

فهرست احاديث و عبارات و اشعار عربی *

اعتزل عتًا واصل، ۳۷	آخِرُ من يَخْرُج من النَّار...، ۱۲۶
افضل الزهد اخفاء الزهد، ۲۶۲	ابن آدم! انك لا تستحق حقيقة الايمان
افضل من طلب التوبة ترك الذنب، ۲۵۹	حتى...، ۲۵۷
اقدعوا هذه النفوس فانها...، ۳۷۳	احبب للناس ما...، ۱۱۲
الزموهم من ذلك ما...، ۳۲۶	احذر ممن نقل اليك...، ۱۵۳
الله اكبر، ۲۵۰	احسن ما انتهى الي...، ۲۴۰
اما والله لو ددت انك مت في ذلك اليوم؛	اخذ البصرى عن ابن اليمان...، ۳۶۳
و...، ۲۴۱	اذا التقى المسلمان بسيفيهما...، ۲۰۷
اما اولك نطفة مذرة، و اما...، ۲۸۹	اذا تواجه المسلمان بسيفيهما...، ۲۰۷
اما السب فسبوني...، ۲۳۶	اذا لم تكن حليما فتحلم...، ۲۶۰
اما موسى عليه السلام فرئى خضرة البقل	ارض بما قسم الله تكن غنيا، ۲۵۸
عن صفاق بطنه من هزاله...، ۲۶۳	ارض من الرزق بما...، ۲۵۸
انتم فى واد و انا فى واد، ۱۴۱	اشهد ان لا اله الا الله...، ۱۴۱
انظروا الى هذا الرجل، ۱۲۵	اصحب الناس باي خلق...، ۱۱۳، ۲۵۹
	اصحب الناس بما شئت...، ۲۵۹

* شماری از احادیث و اشعار و عبارات عربی را که فقط ترجمه آنها در متن کتاب آمده، در این فهرست نیاورده‌ایم.

- ٢٦٥ انما الدنيا دار مجاز والآخرة...، ٢٨٩
 ان ماضى يومك منتقل و...، ٢٦٤
 انما يُنقلون من دار اعمال...، ٢٦٠
 ان المشركين و اولادهم فى النار، ٦٠
 اهوى لاجلك كل من يتشيع، ٢١٤
 اى بنى من ابصر عيب نفسه...، ٣٩٩
 بع دنياك بأخرتك تربحهما جميعاً و...،
 ٢٦١
 بنبوتك... محمد و، ٢٥٠
 بولايتك...، ٢٥٠
 ترك الخطيئة اهون عليك من معالجة
 التوبة، ٢٥٩
 ترك الذنب اهون من طلب التوبة، ٢٥٩
 توزن دماء الشهداء مع مداد العلماء...،
 ٢٣٣
 التوفيق خير معين، ٢٦٠
 الحسد اسرع فى الدين من...، ٢٦٦
 الحسد يأكل الحسنات كما...، ٢٦٦
 حسن التوفيق خير معين، ٢٥٩
 حسن الخلق خير قرين، ٢٥٨
 الحلم خير وزير، ٢٥٨
 خذ الحكمة ائى كانت فان...، ٧١
 خلق الناس للبقاء...، ٢٦٠
- ٢٦٠ ان لم تكن حليماً فتحلم؛ فانه...، ٢٦٠
 ان احسن الحسن الخلق الحسن، ٢٩٥
 ان اعظم الحسرات ان ترى...، ٢٦٥
 ان اعظم الناس حسرة يوم القيامة...، ٢٦٥
 ان الله جعل الدنيا دار مفر و...، ٢٨٩
 ان الله مانعك من يزيد...، ٢٦٦
 انا و الله ما خلقنا للفناء و لكننا...، ٢٦٠
 ان الدنيا كالحيه...، ٢٦١
 ان العامل بغير علم...، ٢٥٨
 ان كان غنيا فتننى و ان كان...، ٢٦٤
 انك لست بسابق اجلك...، ٢٦١
 انك لن تدرك ما تحب...، ٢٥٨
 انكم لا تنالون ما تحبون الا بترك ما
 تشتهون، ٢٥٨
 انكم من انفسكم اتيتم، ١٨١
 ان لله عزّ و جل عبادا كمن...، ٢٦٤
 انما انت احاديث؛ فان استطعت...، ١٥٣
 انما انت ايها الانسان عدد...، ٢٦٥
 انما انت عدد ايام...، ٢٦٥
 انما خلقتكم للبقاء لا للفناء...، ٢٦٠
 ان من ضعف يقينك ان تكون...، ٢٦٢
 انما الدنيا اذا فكّرت فيها ثلاثة ايام: ...،
 ٢٦٤
 انما الدنيا جيفة و المتواخون عليها...،

- خير الامور اوساطها، ٢٧١
الدينا جيفة فمن اراد...، ٢٦٥
الدينا جيفة والناس...، ٢٦٥
رب اخ لم تلده امك، ٢٦٥
رحم الله ابا الحسن...، ٣١٢
رحم الله امرءً تفكّر...، ٢٦١
رحم الله عبدا نظر فتفكر...، ٢٦١
روى عن بعض الصالحين انه كان...، ٢٦٢
روى عن الحسن البصرى انه كان لا
يشك فى...، ٧٩
زيادة الفعل على القول احسن فضيلة و...،
٢٦٥
السلام عليك يا...، ٢٤١
سُمِّيَ امسى نسلها...، ١٦٣
صاحب الدنيا بجسدك و...، ٢٦٢
الصبر صبران...، ٢٦٦
صحبة الاشرار توجب...، ٢٦٦
الصّعقة من الشيطان، ١٢٥
صلّ اللهم على محمّد و على آل محمّد
الطاهرين، ٢٤٩
صن دينك بدنياك تريحهما و...، ٢٦١
طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب الناس
و...، ٣٩٩
العامل على غير علم...، ٢٥٨
عرضت على نبيّنا (ص) بمفاتيحها و
خزائنها...، ٢٦٢
عش ما شئت فانك ميت؛ واجمع...، ٢٦٩
عش ما شئت فانك ميت؛ واحبب...،
٢٦٩
العفو هو الوسط من غير اسراف و لا
اقتار، ٢٦٨، ٣٥٠
على غير سنة، ٢٠٧
عمّالكم اعمالكم و...، ١٨١
عن بعض الصالحين انه كان يقول:
كفى...، ٢٦٠
عن الحسن عن على، ٢٨٢، ٣٨٢
عن الحسن عن قيس بن عباد عن على،
٣٨٢
عن الحسن عن كميل عن على، ٢٨٢
فاذا انت تفكرت فى الدنيا...، ٢٦٢
فاما اصحابنا فانهم يدفعون ذلك عنه و...،
٢١٦، ٣٦٨
فان كان ذلك جائزا فهذا جائز، ٢٣٣
... فانك لست بسابق اجلك و...، ٢٦١
فانها (الدنيا) مثل الحية...، ٢٦١
فتاس بنبيك...، ٢٦٢
فضل الفعال على المقال مكرمة و...، ٢٦٦
فقد قيل: ما شىء احق بسجن من لسان،

لا ابا لك ولا اباك، ٢١٦	٢٦٥
لا بأس ان يتكلم الرجل فى...، ١٠١	فكر المرء مرآة تريه حسن عمله من
لا تحمل هم يومك الذى...، ٢٦٤	قبجه، ٢٦٦
لا تقس فان اول...، ٦٠	فلما شارف الظفر، وافق على التحكيم...،
لا حكم الا لله، ٢٠٩	٢١٠
لا خير فى دين ليس له مروة، ٢٥٩	قارؤكم اقرء الناس و...، ٣٦٥
لا دين لمن...، ٢٥٩	قاس ابليس و هو...، ٥٩
لا شىء اولى بطول سجن من...، ٢٦٤	قال رجل فى مجلس الحسن: ليهنك
لا ولى سلطانا، ١٦٠	الفارس. قال له الحسن...، ٢٦٠
لا يصدق ايمان عبد حتى...، ٢٦٢	القبر اول منزل من...، ١٢٦
لا يعيب الرجل احدا يعيب فيه مثله، ٢٥٧	قلب الاحمق وراء لسانه و...، ٢٥٨
لسان العاقل من وراء قلبه...، ٢٥٨	القناعة افضل الغنائين، ٢٥٩
لعن الله...، ٢٤٣	القناعة افضل غنى، ٢٥٩
لقد اصبحت اقوام كانوا ينظرون الى...،	قيل عنه، ٢١٥
٣٤٨	كثرة الضحك تميمت القلب، ٢٥٩
لقد ذهب الفقه والعلم بموت...، ٣١٢	كفى بالمرء عيبا ان يبصر من الناس ما...،
لكسرت فمك، ٤١٦	٣٩٩
لم يخلق الله يقينا لا شك فيه اشبه بشك	كفاك خيانة ان تكون...، ١٦٠، ٢٦٠
لا...، ٢٦٩	كل شىء مطلق حتى...، ١٠١
لم يكن بكل الثبت فى الحديث...، ١٨٧	كل ما ناجيت به ربك...، ١٠١
لم يل للسلطان امارة، ١٦٠	كلمة حق اريد بها الباطل، ٢٠٩
لو ترانى ذكرت للحسن البصرى...، ٣٥٢	كن فى الدنيا بيدنك و...، ٢٦٢
لو كان على ياكل الحشف فى...، ٢١٨	لا اب لك ولا ابا لك، ٢١١
ليس بشىء، ٩	لا ابا لك، ٤ - ٢١٠، ٢١٦

- ليس بصادق فى دعواه من لم يتلذذ...،
١٤٠
- ليس بصادق فى دعواه من لم يشكر...،
١٤٠، ٣٩٥
- ليس بصادق فى دعواه من لم يصبر...،
١٤٠، ٣٩٥
- ليس بصادق فى دعواه من لم ينس...،
١٤٠
- ما أصف من دار...، ٢٦٥
- ما اطال عبد الامل الآ...، ٢٦١
- ما اعرف فيه الآ ما قاله...، ٢٤٠
- ما تشاور قوم الآ...، ٢٦٩
- ما رأيت يقينا لا شك فيه اشبه بشك...،
٢٦٩
- ما شاور قوم قط الآ...، ٢٦٩
- ماضى يومك فائت و آتية...، ٢٦٤
- ماكرمت على عبد نفسه الآ...، ٢٦٢
- ما لابن آدم والعجب؛ و اوله...، ٢٨٩
- ما لابن آدم والفخر، اوله...، ٢٨٩
- ما مرّ يوم على ابن آدم الآ...، ٢٦١
- ما من جرعة احبّ الى الله عزّ و جل من...،
٢٥٨
- ما من يوم يمرّ على ابن آدم الآ...، ٢٦١
- ما وقرّ فى الصدر و...، ٤٤
- المتقون... فهم والجنة كمن...، ٢٦٣
- مثل الدنيا كمثل...، ٢٨٩
- مثل الدنيا مثل الحيّة؛ لئن...، ٢٨٩
- مثل الدنيا مثل الحيّة؛ مسّها...، ٢٨٩
- من اخاف اهل المدينة اخافه الله و...،
٢٢٩
- من استغنى فيها...، ٢٦٤
- من اطال الامل...، ٢٦١
- من ايقن بالخلف...، ٢٦٠
- من ساء (اساء) خلقه...، ٢٥٩
- من ساء خلقه...، ٢٥٩
- من صارع الحق صُرع، ٢٥٩
- من صارع الحق صرعه، ٢٥٩
- من كثر ضحكته...، ٢٥٩
- من لا دين له لا مروّة له، ٢٥٩
- من لم يؤمن بالقدر...، ٣٤
- نادعليا مظهر العجائب و...، ٢٥٠
- نعم العون الغناء على...، ٢٦٨
- نعم وزير العلم الحلم، ٢٥٨
- و ان شئت ثنيت بموسى...، ٢٦٣
- و تجرّع الغيظ فأتى...، ٢٥٨
- و صل اللهم على محمّد...، ٢٥٠
- و قد يدلك على شر هذا الدار ان...، ٢٦٣
- و لا تحاسدوا فان الحسد...، ٢٦٦

- ولا تسخط الله برضا احد من خلقه، فان...،
 ٢٦٦
 ولقد كان في رسول الله (ص) ما يدلّك
 على...، ٢٦٣
 وما عسى ان اقول في دار...، ٢٦٥
 و ما هو جوابكم فهو جوابنا، ٨١، ٢٢٣
 و مما قيل عنه انه يبغض عليا (ع)...،
 ٢١٥
 و من عشقنى عشقته، ٣٩٦
 و نعم الحكم الله! ٢٢٢
- ويل امّ، ٢١٣
 هذا امير المؤمنين محمّد...، ٤٥٦
 هذا سامرّى هذه الائمة الا...، ١٩٢
 هذا من جمرات قلبك...، ١٢٤
 هنا بحضورته رجل رجلا بغلام ولد له فقال
 له...، ٢٦٠
 يا بن آدم! انما انت ايام...، ٣٤٨
 ... يا عزيز... فصلّ على محمّد و آل محمّد
 و...، ٢٥٠

فهرست نام‌های کسان

ابراهیم بن رسول‌الله، ۹۲	آدم، ۷۷، ۱۱۲، ۹-۲۶۸، ۳۴۸، ۳۷۳
ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن امام حسن، ۱۷	آزاد بلگرامی حسینی واسطی حنفی چشتی، غلامعلی، ۳۷۸
ابراهیم ابوسالم، ۹۶	آقابزرگ تهرانی، شیخ، ۱۰۵، ۳۲۷، ۳۳۱
ابراهیم نخعی، ۴۱۰	۳۳۳، ۴۶۰
ابلیس، ۶۰، ۳۵۴	آقا محمدعلی کرمانشاهی، آقا محمدعلی، ۸-۳۱۶، ۴۵۴
ابن ابی اسحاق، ۱۵	آملی، شمس‌الدین محمد، ۳۴۵
ابن ابی جمهور احسایی، ۳۴۹	ابان بن ابی عیاش بصری، ابان بن ابی عیاش، ابان، ۱۷، ۸-۵۶، ۹۱، ۱۹۸، ۲۳۷، ۶-۲۴۵، ۲۵۱، ۹۱-۲۹۰، ۶-۳۲۴، ۳۷۰، ۸-۴۶۳
ابن ابی‌الحدید معتزلی شافعی، ابن ابی‌الحدید، ۱۹۴، ۶-۲۱۳، ۲۳۷، ۲۶۶، ۳۱۶، ۳۶۸، ۹۱-۳۹۰، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۳۹، ۴۲-۴۴۰	آبان بن تغلب، ۲۳۲، ۱۰-۴۰۹
ابن ابی‌دؤاد لبادی، احمد، ۹۵، ۱۷۳، ۴۴۵-۶	ابان بن صالح، ۵۸
ابن ابی‌عقیل، ۲۹۸، ۴۵۰	ابراهیم (ع)، ۶۳، ۹-۷۸، ۳۱۹
ابن ابی‌عمیر، ۹۰، ۳۰۸	ابراهیم بن جماعة ← ابن جماعة

- ابن أبي العوّجا، عبدالكريم، ١٥، ٨-٣٧،
٤٢، ٣٢٩
- ابن اثير، عزّالدين على، ٢٢٨
ابن اثير، مجدالدين، ١٠٧، ٢١٢
ابن ادريس حلّي (محمّد) ابن ادريس،
٨٠، ٩٨، ٢٩٦، ٣١٧، ٤-٣٤٣، ٤٠٢،
٤٤٨، ٤٥١
- ابن اسحاق، محمّد، ٢-٦١
ابن أشعث، ٣، ٢-٢١، ٢-٤١١، ٧-٤١٤ ←
عبدالرحمن بن محمّد بن اشعث
ابن اهتم، ١٦٤، ٣٩٠
ابن بابويه قمى، ابن بابويه ← شيخ
صدوق
ابن بَرّاج، قاضى عبدالعزيز، ٢٩٨
ابن تيميّه، احمد، ٣٥، ٣٨٣
ابن جُبَيْر، ٢٣٧
ابن جِعابى، قاضى محمّد، ١٠٤
ابن جماعة، برهان الدين ابراهيم، ٤٥٣
ابن جنيد، ابو على محمّد، ٣٠٣، ٩-٤٤٧،
٤٥٠
ابن جوزى، ابو الفرج عبدالرحمن،
٥٥-٦، ١٠-١٠٩، ٢٦٧، ٣٨٦
٩٠-٣٨٨، ٣٩٢، ٣٩٤، ٣٩٧، ٤٠٠،
٤٠٣، ٤٠١
- ابن حجر عسقلانى، ابو الفضل احمد،
٣٨١، ٣٨٣
- ابن حزم، ابو محمّد على، ٥٥
ابن خلدون، ٣٨١
ابن خلكان، ٣٩٠
ابن داود حلّي، ابن داود، ٤١٠، ٤٦٥
ابن زياد، عبيدالله، ٥٣، ٢-١٦١، ٢٢٨،
٢٣١، ٢٨٤، ٢٩٠، ٤١٤، ٤٤٨
- ابن سعد، محمّد، ١٠٣، ١١٠، ٢٠٨،
٩٠-٣٨٦، ٤٠٢-٤٠٠، ٤١٤
- ابن سيرين، محمّد، ٢، ٩-١٨، ١٧٠، ١٧٧،
١٠-٣٠٩، ٣٢٨
- ابن شُعْبَةَ حَرّانِي، ابو محمّد حسن، ٢١٩
ابن شهر آشوب مازندراني (محمّد) ابن
شهر آشوب، ١٤، ٢-٤١، ٦٥، ٢٢٠،
٢٣٦، ٣٠٦، ٣٨٤، ٤٢-٣٤٠، ٣٤٤،
٤-٤١٣، ٤٦٠
- ابن صَلاح، تقى الدين عثمان، ٣٨٣
ابن طاوس، ٤٦٠ ← سيّد بن طاوس
ابن عباس، ٣، ٦٥، ٧٤، ٧٧، ٤-٨٣، ١٨٤،
٢٣٢، ٢٤٧، ٢٧٥، ٨-٢٧٧، ٢٨٠، ٢٩٢،
٢٩٦، ٢٩٩، ٣١٧، ٩-٣٣٨، ٣٥٠، ٣٥٧،
٤٤٧ ← عبدالله بن عباس
ابن عبد البر، ابو عمر يوسف قرطبي،

- ۲۸۴ ابویوب انصاری، خالد، ۱۷۵
ابن عبدالرّه، احمد قرطبی، ۱۷۸، ۲۱۳،
۳۹۵، ۴۰۰
ابن عربی، شیخ محی‌الدین، ۲-۸۱
ابن الغضائری، احمد، ۲۴۶، ۳۲۵، ۴۶۵
ابن قتیبه، ۴۶۵
ابن کثیر، ۷۴، ۸۲ ← عمادالدین بن عمر
ابن مسعود، ۵۳، ۵۹، ۷۴، ۸۱-۸۰، ۳۰۰
← عبدالله بن مسعود
ابن مسکویه، حکیم ← ابوعلی مسکویه
ابن ملجم، عبدالرحمن، ۴۱۲
ابن منظور، محمد بن مکرم، ۲۱۲
ابن میثم بحرانی (کمال‌الدین) ابن میثم،
۴-۴۴۳
ابن ندیم، ابوالفرج محمد، ۲۱، ۷-۱۰۶،
۳۲۷
ابن نوبخت، ۴۶۸
ابن هبیره، ۱۶۳، ۱۷۷، ۸-۳۲۷، ۳۴۶ ←
عمر بن هبیره
ابن هشام، ابو محمد عبدالملک، ۶۱
ابن الیمان ← حذیفه
ابن یمن، فخرالدین محمود، ۱۵۳
ابوالاسود دُئلی (ظالم بن عمر)
ابوالاسود، ۲۳۱، ۲۷۳
- ابویوب انصاری، خالد، ۱۷۵
ابوبکر صدیق، ابوبکر، ۵۴، ۶۳، ۸۲،
۲۰۴-۲۰۵، ۲۵۴، ۲۸۱، ۲۹۲، ۲۹۸، ۳۶۹،
۴۱۱، ۴۱۳، ۴۵۲، ۴۵۸، ۴۶۹
ابوبکر نساج، ۹-۳۷۸ ← بوبکر نساج
ابوبکره، ۵-۲۰۴
ابوتراب ← علی (ع)، ۲۴۸، ۲۸۴
ابوتمام طائی، ابو تمام، ۳۹۷، ۴۴۶
ابوجعفر اسکافی، ۲۳۶
ابوجعفر یحیی علوی بصری، ابوجعفر
نقیب، ابوجعفر، ۴۰-۴۳۹
ابوجهل، ۱۵۴، ۲۲۹
ابوجهیر، ۱۱
ابوحاتم، ۴۶۵
ابوحریر عبدالله بن حسین - قاضی
سجستان، ۱۶
ابوالحسن ← علی
ابوالحسن (پدر حسن بصری)، ۲
ابوالحسن علی بن احمد بصری - تمّار،
۲۹۵
ابوالحسن علی بن رزین خراسانی، ۱۸

- ابوالحسن محمد بن عبدالرحیم
شوشتری، ۲۹۵
- ابوالحسن علی بن محمد ← واقدی
ابوحمزہ، ۲۰۷
- ابوحمزہ ثُمالی، ۴۱۷
- ابوحنیفہ، ۵۹، ۹۷، ۱۰۰، ۲۹۹، ۴۴۹
- ابوحیان توحیدی، ۳۷۴
- ابوخلیفہ حجاج بن ابی عتاب دیلمی،
۳۱۵، ۴-۴۶۳
- ابوداؤد، ۳-۳۸۲
- ابودُلّف قاسم، ۴۴۵
- ابوذر، ۸، ۴۶، ۸-۴۷، ۱۱۹، ۱۹۸،
۲-۲۸۱، ۲۰۲-۲۳۱، ۲۵۱، ۲۷۵، ۲۸۱-۲
- ۲۹۳، ۷-۳۱۶، ۳۲۵، ۳۹۰، ۳۹۲
- ابو ربیعہ عمر بن ربیعہ ایادی، ۱۷، ۲۹۱
- ابورجاء مطرورّاق خراسانی، ۱۲
- ابوزینب، ۲۳۷، ۲۵۷، ۳۴۲، ۳۷۰ ← علی
بن ابی طالب (ع)
- ابوساسان حُصَین بن مُنذِر، ابوساسان، ۹،
۲۳۱، ۲۸۲
- ابوسعید خُدَری، ۲۳۱
- ابوسفیان، ۵۰، ۲۲۸، ۳۴۱
- ابوصالح، ۳۳۸
- ابوطالب مکی، ۳۸۵
- ابوالعالیہ رفیع بن مهران، ۷۳
- ابوالعباس ← عادل
- ابوعبدالله خفیف، ۳۷۹
- ابوعبیدہ، ۷۷
- ابوعبیدہ جراح، ۸۲، ۳۴۰
- ابوعبیدہ مُجَاعَة بن زُبَیر جندی شاپوری،
۱۶
- ابوعبیدہ ناجی، ۱۱
- ابوالعناہیہ، ۳۹۷
- ابوالعلاء معری، ۲۶۰، ۳۹۷
- ابوعلی حائری رجالی، شیخ، ۳۱۶
- ابوعلی مسکویہ، ۳۳۳، ۳۷۳
- ابوعمر و زبّان بن علاء بن عمّار تمیمی،
ابوعمر و بن العلاء بصری، ابوعمر و
بن العلاء، ابوعمر و، ۱۲، ۷۳، ۱۰۴،
۹-۱۲۸، ۲۱۶
- ابوالعوّام عمران بن داود قَطّان، ۱۷
- أبو عَوّانَه وَضاح جرجانی، ۹۱
- ابوالفتوح رازی (شیخ حسین بن علی)
ابوالفتوح، ۵۵، ۷۴، ۷۹، ۸۰، ۸۴،
۱۸۹، ۲۹۲، ۲۹۶
- ابوالفرج عبدالرحمان، ابن جوزی ← ابن
جوزی
- ابولیلی غفاری، ۲۰۵

- ابومریم، ۳۴۲
 ابوالمعالی جوینی، ۴۴-۴۳۹
 ابو معشر کوفی، ۳۴۲
 ابوموسیٰ أسواری، ۳۴۲
 ابوموسیٰ اشعری، ۴۶، ۴۱۲
 ابوالتجیب ← سهروردی ← ۳۷۸-۹
 ابونعمیم اصفهانی، ۱۱۰، ۲۶۲، ۳۳۴، ۳۸۶،
 ۳۸۹-۹۰، ۳۹۴، ۳۹۶-۷
 ابوالوفا خوارزمی، ۳۷۹
 ابوالولید محمد، ۴۴۶
 ابونواس، ۳۵۲
 ابوهریره، ۹، ۴۸، ۹۲، ۱۰۶، ۴۴۱
 ابویحییٰ واسطی، ۱۸۵، ۱۸۷
 ابوالیسیر کعب بن عمرو سلمی، ۲
 ابویعلیٰ، ۳۸۳
 ابویوسف، ۱۰۰
 اُبَیِّ بن کَعْب، ابی، ۸، ۶-۴۵، ۸۴، ۸۸،
 ۴-۲۸۳
 احسان عباس، ۱۵۶
 احمد اسماعیل بسیط، ۷۴
 احمد بن ابی دُوَادِ ایادی، احمد بن ابی
 دُوَادِ ← ابن ابی دُوَادِ
 احمد بن حنبل، ۳۴، ۲۹۹، ۴۴۶
 احمد بن محمد بن ابی نصر بَرَنْطَی، ۹۰
 احمد بن محمد بن خالد برقی، ۸۹
 احمد بن محمد بن زید طوسی، ۱۴۰
 احمد بن یحییٰ بن مرتضیٰ زیدی، ۲۳۶
 احمد خطیبی بلخی، ۳۸۰
 احمد شومان، ۱۵۶
 أَحْتَف بن قَیْس، احنف، ۸، ۵۱، ۷-۲۰۴،
 ۷-۲۷۵
 اخلاق حسین دهلوی، ۱۵۷
 ادریس، ۳۶۱
 ارباب اصفهانی، رحیم، ۴۳۱
 اردبیلی غروی حائری، محمد، ۴۶۵
 اردبیلی (محقق، مقدس) احمد بن
 محمد، ۹۰، ۲۹۶، ۲۹۸
 اروی بنت حارث، ۲۹۲
 آرْهَر بن راشد، ۱۷
 اسحاق، ۷۸ تا ۸۲، ۳۶۷
 اسماعیل، ۷۹ تا ۸۱، ۳۶۷
 اسود بن سریع تمیمی، اسود بن سریع،
 ۸، ۲۸۲
 اسیری، شمس الدین محمد لاهیجی،
 ۱۴۹
 اشعث بن قیس، اشعث، ۱۶۴، ۳-۴۱۱
 اشعث حُدَّانی، ۱۷۰
 اعلمی، محمد حسین، ۳۷۱

- اعمش ← سلیمان بن مهران
 اَقْصَرَايِي، مجدالدین، ۳۷۹
 ام جمیل، ۲
 ام الحسن (مادرِ حسنِ بصری)، ۲
 ام حبیبہ، ۴۴۰
 امّ سَلَمَہ، ۳، ۱۲۲، ۲۳۴، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۸۱،
 ۳۱-۳۳۰، ۳۳۴، ۳۶۹
 ام فَرْوَه، ۴۱۱
 امّ کلثوم، ۵۰
 امینی، ۱۰۳، ۳۹۷، ۴۱۲
 امین، سید محسن، سید امین، ۱۰۴، ۳۲۷،
 ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۵۹، ۳۶۰-۶۱، ۴۱۰،
 ۳-۴۵۲، ۶۰-۴۵۹
 آنس بن مالک انصاری صحابی، انس بن
 مالک صحابی، انس بن مالک
 انصاری، آنس بن مالک، انس، ۲، ۷،
 ۵۷، ۱۷۴، ۲۹۰
 انصاری زنجانی، محمد باقر، ۴۶۶
 اوحد الدین کرمانی، ۳۷۹
 اویس قرنی، ۵۵، ۳۶۲
 ایوب سختیانی - سجستانی، ایوب
 سیختیانی، ایوب، ۱۲، ۲۵، ۱۸۶،
 ۳-۲۰۲، ۲۸۵، ۴-۳۲۳، ۳۶۶
 باقر، امام محمد بن علی (ع)، ۷۶، ۱۰۲،
- ۱۱۹، ۱۸۲، ۲۱۳، ۴-۲۲۱، ۲۴۳، ۲۵۶،
 ۲۶۷-۸، ۲۷۰، ۳۰۶، ۳۰۴-۵، ۳۵۰،
 ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۵۹-۶۰، ۳۶۳، ۳۶۶،
 ۳۹۷، ۸-۴۵۷
 بایزید بسطامی، ۳۳۹
 بحر العلوم ← عبدالعلی لکهنوی
 بحر العلوم بروجردی، سید مهدی،
 ۴-۴۵۳
 بحر العلوم، سید محمد صادق، ۳۰۵
 بحرانی، شیخ ابوالحسن سلیمان، ۴۴۷
 بخاری، ابو عبدالله محمد، ۵۵، ۸۷،
 ۳-۳۸۲
 بدوی ← عبدالرحمن
 برقعی قمی، سید علی اکبر، ۲۳۸
 برهان الدین محقق ترمذی، سید، ۳۸۰
 بشر بن مروان، ۲۸۸
 بشر حافی، ۱۸، ۳۴۵
 بلاذری، ۴-۲۰۳
 بلال، ۱۵۳
 بلال بن ابی بُرَدَه، ۱۶، ۸-۲۸۷
 بوبکر نَسَاج ← ابوبکر...
 بوسعید بوالخیر، ۳۳۹
 بونعیم اصفهانی ← ابونعیم
 بهاء الدین محمد معروف به بهاء ولد،

- ۳۸۰ جعفری، محمد تقی، ۳۶۵
 بیدمر، ملک، ۴۵۳
 بیضاوی، ۸۲
 ترمذی، ۳-۳۸۲
 تفرشی، سید مصطفی، ۴۱۰، ۴۶۵
 تکریتلی زاده، ج. حسنی، ۹۲
 تیرویه، ۲۸۵
 ثابت بنانی، ۱۶، ۲۹۰
 ثابت بن قُرّه، ۱۱۶
 جابر بن زید، ۲۰۸
 جابر بن عبدالله انصاری، جابر انصاری،
 جابر بن عبدالله، ۲، ۸، ۲۳۲، ۲۳۴،
 ۲۷۷
 جابر جعفی، ۴۱۷
 جاحظ، ۲۵۵، ۴۴۶
 جامی، عبدالرحمن، ۹-۱۴۸
 جبرئیل، ۳، ۶۲، ۱۹۳، ۲۵۱، ۲۵۵، ۳۴۱
 جزایری، سید نعمت‌الله، ۳۲۰
 جزری دمشقی، شمس‌الدین، ۴۵۳
 جَعْدَه، ۴۱۳
 جعفر بن سلیمان، ۴۰۷
 جعفر بن عیسی بن عبدالله بن حسن
 بصری، جعفر بن عیسی، جعفر، ۴،
 ۱۷۳، ۲۱۳، ۲۵۲، ۴۴۶
- جَعْفی کوفی، ابوالفضل صابونی، ۲۹۸
 جمیل بن قطبه، ۲
 جندب بن زُهَیْر آزدی غامدی کوفی،
 ۴-۲۸۳
 جندب بن عبدالله ازدی، ۲۸۴
 جندب بن عبدالله بَجَلی، جندب العارف
 (الفاروق)، جندب بجلی، ۸، ۲۸۴
 جندب بن کعب ازدی، ۲۸۵
 جَنْدِی، محمد بن خالد، ۵۶
 جنید بغدادی، جنید، ۳۳۹، ۳۷۹
 جواد، امام محمد بن علی (ع)، ۱۰۱، ۴۵۶،
 جوهری، ۲۱۱
 جوینی ← ابوالمعالی
 چراغ دهلی، نصیرالدین محمود چشتی،
 ۳۸۰
 حارث محاسبی، ۳۹۲، ۳۹۷
 حارث هَمْدانی، ۲۳۱
 حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، ۱۵۴
 حاکم نیشابوری، ۵۷
 حَبَّه عُرْنی، ۲۳۱
 حبیب عَجَمی، حبیب، ۱۵، ۹۹، ۸۰-۳۷۸
 حجاج بن یوسف ثقفی، حجاج بن
 یوسف، حجاج، ۳، ۴۱، ۴۵، ۴۸، ۸۰

- ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۹، ۲۲۸، ۳۱۰-۱۵، ۳۲۱، ۳۲۵-۶، ۳۲۸، ۳۳۵، ۳۴۳-۶، ۳۵۰-۵۲، ۳۵۶-۷، ۴۶۱، ۴۶۴-۵
- حُجْر بن عَدی، حجر، ۵۱، ۱۷۳، ۳۶۱، ۴۱۳، ۴۲۰-۴۲
- حُدَیْفَةُ یَمَانی، حُدَیْفَه، ۸، ۱۷۴، ۲۳۲، ۲۷۸، ۲۸۴، ۳۰۷، ۳۲۵، ۳۵۹، ۳۶۳، ۴۴۷، ۳۶۵
- حُرَّ عَامِلی، شیخ محمد بن حسن، ۹۰، حسن(ع)، امام حسن، ۳۶، ۵۷، ۵۹، ۲۰۳-۴، ۲۱۹، ۲۲۰-۲۱، ۲۲۶، ۲-۲، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰-۷۱، ۲۷۴، ۲۸۶، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۱۸-۹، ۳۲۱، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۴۸-۹، ۳۵۱، ۳۸۰، ۳۸۴، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۵۸، ۴۱۳-۴
- حسن بن ابوالحسن بصری، حسن بصری، حسن، در بسیاری از صفحات
- حسن بن ابوالحسن دیلمی ← دیلمی
- حسن بن عَرَفَةَ عبَدی، ۲۹۵
- حسین(ع)، امام حسین، ۵۷، ۵۹، ۱۱۹، ۱۶۲، ۲۰۷، ۲۲۰، ۲۲۵-۶، ۲۲۹، ۳۱-۳۱، ۲۳۰، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۴-۵، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۹۷، ۳۱۸-۹، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۶، ۴-۴، ۴۱۳، ۴۵۸، حسین بن روح نوبختی، حسین بن روح، ۲۳۲، ۴۵۲
- حسین بن علی، برادر شیخ صدوق، ۲۸۶
- حسین بن علی شهید فح، ۲۸۶
- حُصْری، روضه جمال، ۱۷۱، ۲۳۸، ۳۸۸، ۴۰۳، ۴۶۵
- حِطَّان بن عبدالله رَقاشی بصری، حِطَّان بن عبدالله، ۷، ۷۳، حفص دُورِی، ۷۳، حفصه، ۴۹، ۵۰، حَكَم بن عَتِیْبَه، ۴۱۰، حَكَم غِفَارِی صحابی، ۵۲، حکیم، سید محسن، ۳۶۳، حَلَّاج، حسین بن منصور، ۱۰۷، حَلّی، آیت الله شیخ حسین، ۹۷، حَمَّاد بن سلمه بصری، حَمَّاد بن سلمه، ۱۲، ۸-۲۱۶، ۲۸۶، ۳۸۷، حَمْران بن اعین، ۲۳۲، ۴۱۷، حمزه، ۲۵۲، حمزه اعمی، ۱۲، حمصی رازی، سدیدالدین محمود، ۴۱،

خیزران، ۴۵۵	۳۰۷
دَمِیاطی، احمد، ۱۰۶	حُمَید الطویل بصری، حُمَید الطویل،
داود طایی، ۳۷۸-۹	حُمَید، ۱۲، ۲۵، ۱۰۳، ۱۰۶، ۲۱۷،
دوانی، علی، ۴۴۹	۳۶۱، ۲۸۵-۶
دهخدا، علی اکبر، ۲۱۲	حیدر آملی، سَید، ۴۲، ۱۰۶، ۲۲۰، ۳۰۶،
دهلوی، عبدالحق، ۳۸۰	۳۴۸
دهلوی ← فخرالدین	خاتون آبادی، میرمحمد حسین، ۳۳۴
دیلمی، حسن بن ابوالحسن، ۴۱، ۲۲۰،	خالد بن عبدالله، خالد قسری، خالد، ۱۷۱،
۳۰۶، ۳۴۶، ۳۵۷، ۴۵۷	۳۲۱، ۲۹۱
دَهَبی، شمس الدین محمد، ۵۳، ۸۸، ۱۵۶،	خدیجه، ۲۱۳، ۲۵۵
۲۰۷، ۳۸۶، ۳۸۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۶۵	خرسان، سَید، ۱۸۷
رابعه عَدَوِیّه، رابعه، ۴، ۱۷، ۱۲۴، ۱۲۷،	خلیل بن احمد، ۲۱۱، ۲۹۰
۱۳۶، ۱۳۸-۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۳۹۵،	خلیل قزوینی، مَلا، ۳۱۱
راغب اصفهانی، ۳۳۱، ۳۵۷، ۳۷۴،	خمینی، آیت‌الله، ۸۱، ۱۰۱
۳۹۷	خواجه ربیع، ۳۶۳
راوندی، قطب‌الدین، ۱۸۵	خواجه نصیرالدین طوسی، خواجه
ربّانی شیرازی، عبدالرحیم، ۳۰۵	طوسی، محقق طوسی، ۳۱۳، ۳۴۵،
ربیع بن انس، ۱۲، ۲۹۱	۴۶۸، ۳۷۳
رُبَیع بنت نَضْر، ۲	خوارزمی، حسین، ۳۷۸-۹
ربیع بن حَکَم (یا حکیم؟)، ۱۹۵	خوانساری، محقق، آقا حسین، ۲۹۸
ربیع بن زیاد حارثی، ۱۷۳، ۳۶۱	خوبی، آیت‌الله ابوالقاسم، ۱۴، ۱۸۸،
رشید صفار، ۱۸۸	۳۰۵-۶، ۳۹۹، ۴۱۷، ۴۵۰، ۳۶۰
رضا، امام علی بن موسی، ۴۴، ۲۲۰، ۲۸۱،	خیرآبادی، محمدعلی، ۳۸۳
۳۰۰، ۴۵۰، ۴۵۶	خَیْرَة، ۲

- رفیع الدین اسحاق بن محمد، ۶۲
رفیع بن مهران، ۸
روح القدس، ۳۲۱
روضه جمال حُصْرَى ← حصری
ریتر، هلموت، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۲۹، ۴۲۹، ۴۳۳، ۴۳۸
- زَبَان بن عَمَّار ← ابو عمرو زَبَان، ۲۸۶
زبیدی، سید مرتضی، ۲۱۱
زبیر، ۸۲، ۱۹۹، ۷-۲۰۵، ۲۱۷، ۴-۲۷۳، ۴۱-۴۳۹
- زَجَّاج، محمد، ۳۷۹
زُرَّارَه، ۲۳۲، ۴-۲۴۳، ۴۱۷
زمخشری، جارالله ابوالقاسم محمود، ۸۲
زهیر علی حکیم، ۴۱۴
زیاد بن ابیه، زیاد، ۵۲، ۶۶، ۱۶۶، ۳۵۷، ۳۶۱
- زید بن ثابت انصاری، زید بن ثابت، ۲
زید بن صوحان، زید، ۴۹، ۲۰۰
زید بن علی بن الحسین، ۲۰۷
زین العابدین، امام (ع) ← سجاد
زینب (ع)، ۱۱۹
سالم بن ابی الجعد، ۵۹
سامری، ۵، ۱۸۴، ۱۹۲، ۲۴۶، ۳۱۷
سامی مکی، ۱۰۵
- سبزواری، حاج ملاهادی، ۹-۳۵۸
سبزواری، محقق، ۹۰، ۲۹۸، ۳۹۸
سبط ابن جوزی، ۲۶۷
سجّاد، امام علی بن الحسین زین
العابدین (ع)، ۱۱۹، ۲۰۷، ۲۲۶، ۲۴۶، ۲۵۵، ۲۸۰، ۲۹۰، ۲-۳۲۱، ۳۲۵، ۳۶۲، ۳۸۷، ۳۹۱، ۴۴۸، ۴۵۷
سَخَاوِی، ۳۸۳
سُدّی، ۳۳۸
سرخسی، شمس الانمّه، ۳۶۱، ۳۸۰
سَرِیِّ سَقَطِی، ۳۷۹
سَعْدِ بن ابی وَقَاص، ۸۲، ۱۷۴، ۳۴۰
سَعْدِ بن عَبَّادَه، ۸، ۸۸
سَعْدِ بن عبد الله اشعری، ۱۸۸
سعد بن عمران (یا سعد بن فیروز)، ۲۳۱
سعدی، شیخ مصلح الدین، ۱۵۳، ۲۹۰
سعید، برادر حسن، ۳، ۲۲
سعید بن جُبَیْر، ۶۵، ۶۷، ۷۷، ۸۱-۸۰، ۱۲۷، ۱۶۰، ۳۶۱، ۳۸۸
سعید بن حسن بصری، ۴
سعید بن زید، ۸۲
سعید بن عاص، ۲۸۳
سعید بن قَیْس هَمْدَانِی، ۲۳۱
سعید بن مُسَیَّب تابعی، سعید بن مُسَیَّب،

- ۸، ۵۹، ۸۰، ۸۸، ۹۷، ۲۳۱، ۴۴۴-۵، ۳۵۱، ۳۶۹، ۸-۴۵۷،
 ۸۱-۲۸۰، ۲۹۸، ۴۴۷،
 سعید خُوری شَرْتُونی، ۲۱۱
 سفیان بن ابی لیلی، سُفیان، ۴۲-۲۴۱
 سلام طویل مدائنی معروف به خراسانی،
 ۱۷، ۷۳
 سلمان فارسی، سلمان، ۱۷۴، ۲-۲۳۱،
 ۳-۲۸۲، ۷-۳۱۶، ۳۲۵، ۳۵۸،
 ۹۱-۳۹۰، ۴۱۷، ۴۵۰
 سلیمان بن عبدالملک، ۲۵۴، ۳۲۵
 سلیمان بن مهران معروف به اعمش،
 ۷-۳۲۶، ۴۴۷
 سلیم بن قیس هلالی، سُلیم بن قَیس،
 سلیم، ۵۷، ۱۹۸، ۲۴۵، ۲۴۷،
 ۹۱-۲۹۰، ۳۱۵، ۶-۳۲۵، ۳۵۷
 سَمْرَة بن جُنْدَب، سمره، ۹، ۵۳
 سنجر سلجوقی، سلطان، ۴۵۶
 سندویی، ۱۵۶
 شَهْروردی، ضیاءالدین ابوالنجیب، ۳۷۹
 سَهْل بن حُصَین بن مسلم باهلی، ۱۰۳
 سهل بن سَعْدِ سَاعِدی، ۲۳۱
 سیبویه، ۲۹۰
 سَید بن طاوس، ۱۴، ۱۸۹، ۱۹۷، ۶-۲۴۵،
 ۹۱-۲۹۰، ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۱۸، ۶-۳۲۵،
 ۴۴۴-۵، ۳۵۱، ۳۶۹، ۸-۴۵۷،
 سُیوطی، جلال‌الدین، ۸۳، ۳۸۳، ۳۸۶
 صادر، ۱۵۶
 شافعی، محمد بن ادریس، ۷۷، ۹۷، ۱۱۰،
 ۲۹۹، ۳۱۶، ۴۵۱، ۴۵۳
 شاه آبادی، میرزا محمدعلی، ۸۱
 شبلی، ۳۳۹، ۳۷۹
 شبیری، سَید موسی، ۱۸۷
 شجاع بن ابی نصر، شجاع، ۷۳
 شریف رَضی، ۳۸، ۴۱، ۱۸۹، ۶-۳۰۵،
 ۳۳۶، ۶-۴۵۵، ۴۵۸
 شریف مرتضی علم الهدی، سَید مرتضی
 علم الهدی، سَید مرتضی، ۳۸، ۴۱،
 ۲۳۶، ۲۶۶، ۳۰۰، ۶-۳۰۳، ۳۰۹،
 ۴-۳۱۲، ۳۲۰، ۵-۳۳۴، ۳۶۶، ۶-۴۵۵
 شُعْبَة بن حِجَّاج، ۱۲، ۲۸۷
 شَعْبی، ۱۷۷، ۳۲۸، ۳۴۷، ۳۵۰، ۴۰۰
 شعرانی، عبدالوهاب، ۴۰۳
 شعراپی، ابوالحسن، ۷-۱۸۶، ۳۲۵
 شقیق بلخی، ۱۳۹، ۱۴۰، ۳۹۵
 شمس‌الدین محمد لاهیجی نوربخشی ←
 اسیری
 شمعون، ۳۰-۱۲۹، ۱۴۶، ۱۵۱
 شَمِیْط، ۱۱

- شوشتری، قاضی، ۱۰۷،
 شوشتری، محمدتقی، پانزده، ۸۵، ۴۱،
 ۱۷۴، ۱۸۸، ۲۱۶، ۲۳۸، ۳۰۳، ۳۰۵-۶،
 ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۹-۶، ۳۶۴، ۳۶۹،
 ۳۸۷، ۴۱۰، ۴۵۲
- شهابی خراسانی تربیتی، محمود، شهابی
 خراسانی، محمود، شهابی، محمود،
 پانزده، ۲۱۸، ۲۳۸، ۳۲۶، ۳۶۳-۴،
 ۴۶۷
- شهر بن حوَّشب، ۴۱۰
 شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، ۴۱
 شهید اول، ۴۴۸، ۴۵۳
 شهید ثانی، ۱۸۸، ۳۰۴، ۴۵۱، ۴۵۳
 شیبان نحوی، ۱۲
 شیخ اشراق، شهاب الدین یحیی
 سهروردی، ۳۶۴، ۳۷۳
 شیخ بهایی، ۱۴، ۴۱، ۹۰، ۳۰۴، ۳۰۶،
 ۳۱۱، ۳۳۴، ۳۵۱-۲
- شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن،
 ۱۴، ۵۵، ۶۱-۶۰، ۶۵، ۷۴، ۷۶،
 ۸۰-۸۱، ۹۰، ۹۸، ۱۰۴، ۱۸۹، ۲۲۳،
 ۲۳۳، ۲۸۴، ۲۹۰، ۲۹۵-۷، ۳۰۴،
 ۳۰۶-۸، ۳۱۷، ۳۲۷، ۳۲۶-۹، ۳۴۳-۴،
 ۳۵۷، ۴۴۷، ۴۵۰-۵۱، ۴۵۵-۶، ۴۶۵
- شیخ مفید، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۵۵، ۱۹۳-۵،
 ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۴۲-۳، ۲۴۶، ۲۹۵،
 ۲۹۸، ۳۰۳-۴، ۳۲۵، ۳۳۱-۳، ۴۴۹
 شیرویه، ۲۸۵
 شیطان، ۳۹۰، ۳۹۹ تا ۴۰۱، ۳۹۰، ۴۲۴،
 ۴۳۸، ۴۲۵
 صابونی ← جعفری کوفی
 صاحب بن عبَّاد، ۳۸، ۳۳۱-۲
 صاحب روضات، ۳۳۳، ۳۶۹
 صاحب ریاض، ۳۳۳
 صاحب ریحانه، ۳۳۳
 صاحب مدارک، سید محمد موسوی،
 ۲۹۸
 صادق، امام جعفر بن محمد (ع)، ۴۲، ۴۴،
 ۵۹، ۹۱، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۷۶،
 ۱۸۱-۲، ۲۲۴، ۲۴۲-۳، ۲۶۸-۹
 ۷۱-۷۰، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۶-۷، ۲۹۰،
 ۳۰۶، ۳۲۴-۶، ۳۲۹، ۳۵۰، ۳۹۱، ۳۹۹،
 ۴۱۶-۷، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۵۸
 صالح مُرزی، ۱۱
 صبری افندی، ۱۰۵
 صدر، سید حسن، ۳۲۷، ۳۳۳
 صدرایی خویی، علی، ۱۰۵
 صدرای شیرازی، حکیم، ۴۱، ۳۱۰

طلحه، ۴۶، ۴۹، ۳-۸۲، ۱۹۹، ۲۰۰،	۳۷۴، ۳۵۶، ۳۵۲
۷-۲۰۵، ۲۱۷، ۴-۲۷۳، ۴۳۹،	صدرالمتألهین ← صدرای شیرازی
۴۱-۴۴۰	صدوق، شیخ ابو جعفر محمد بن علی، ابن
طریحی، فخرالدین، ۲۱۲	بابویه قمی، ۳۸، ۴۲، ۹۰، ۱۰۱، ۱۰۴،
طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن ← شیخ	۱۸۷، ۲۹۵، ۹-۲۹۸، ۳۰۳، ۳۲۰، ۳۲۵،
طوسی	۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۵۲، ۳۹۹
طه حسین، ۲۰۱	صَعَصَعَة بن معاویه، صعصعه، ۸، ۲۷۵
طه راوی، ۱۸۸	صَقَّار، محمد بن حسن، ۱۰۱، ۱۹۵
عادل ابو العباس، ۱۱۰	صَفَّدی، صلاح‌الدین، ۳۷۹
عاشر افندی، ۱۰۶	صَفْوَانِ بن مُخْرَز، ۹
عاصم بن ابی الصباح جَحْدَری بصری،	صَفْوَان بن یحیی، ۹۰
۷۳، ۱۷	صِلَّةُ بنِ أَشِّیم، ۹
عامر بن عبد قیس، عامر، ۷، ۸۰-۲۷۹،	صُهیب، ۱۵۳
۳۸۶	ضِرار بن ضَمْرَه، ۳۱۲
عایشه، ۳، ۷، ۴۹، ۵۰، ۱۸۵، ۱۹۹، ۲۰۵،	طاوس القراء و طاوس العلماء، ۲۹۰ ←
۲۰۷، ۲۱۷، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۸۴، ۳۱۱	ابان بن ابی عیاش
عُبَادَة بن صامِت، ۵۱	طاوس یمانی، طاوس، ۸۷، ۳۰۰، ۳۶۲
عباس، ۷۹ تا ۸۱	الطائع، ۴۵۶
عبدالجبار اسدآبادی معتزلی، قاضی،	طباطبایی، محمدحسین، ۲۹۷
۲۳۶	طبرسی، ابو منصور احمد، ۲۹۶، ۳۰۸
عبدالجلیل قزوینی رازی، عبدالجلیل	طبرسی، شیخ ابو علی فضل بن حسن،
قزوینی، ۱۳، ۱۴، ۴۱، ۲۹۰، ۳۰۶،	۷۴، ۸۰، ۸۴، ۴-۱۸۳، ۱۸۹، ۲۳۳،
۳۳۹	۲۳۸، ۴۴۷، ۶-۴۵۵
عبدالحکیم صافی، محمد، ۳۶۳	طبری، محمد بن جریر، ۷۴، ۸۰

- عبدالله بن انس رمادى، ١٠٤
عبد الرحمن بدوى، ٦٦، ٧-٣٨٦، ٣٨٩،
٣٩٤، ٨-٣٩٦
- عبد الرحمن بن ابي ليلى، ٢٣١، ٢٣٧
عبد الرحمن بن سمرة، ٨
عبد الرحمن بن عوف، ٨٢، ٣٩٢
عبد الرحمن بن عياش هاشمى، ٤١٥
عبد الرحمن بن محمد بن اشعث، ٢-٢١،
١٨٠، ٧-٤١٤
- عبد الرحيم بن يونس، ١٠٤
عبد الصمد همدانى، ٣٥٨
عبد العزيز بن سليمان راسبى، ٣٨٧
عبد العزيز بن جماعه، عز الدين، ٤٥٣
عبد العلى لكهنوى، ١٠٠
عبد الغنى عبد الواحد نائلسى مقدسى،
١٥٦
- عبد الله بن اهتم ← ابن اهتم
عبد الله بن جعفر، ٢٣١، ٣٢١
عبد الله بن حسن بصرى، ٤
عبد الله بن حنظله غسيل الملائكه، عبدالله
بن حنظله، ٦-١٧٥، ٢٣١
عبد الله بن رواحه انصارى، ٢
عبد الله بن زبير، ١٣٣، ٢٤٩، ٢٧٤
عبد الله بن سباء، ٣٠٦
- عبد الله بن سلام، ٧٤
عبد الله بن عباس، ٨، ١٧٥، ٢٣١، ٢٤٢،
٢٧٧، ٢٥٤، ٢٨١، ٤١٢ ← ابن عباس
عبد الله بن مسعود صحابى، عبدالله بن
مسعود، ٨، ١٧٤، ٢٥٤، ٢٨١ ← ابن
مسعود
عبد الله بن مغل، ٨
عبد الملك بن مروان، خليفه،
عبد الملك، ٩-٢٨، ٣٤، ٤١، ٧-١٠٦،
١١١، ١٦٣، ٢٢٨، ٢٦٦، ٢٨٨، ٣٢٨،
٣٣٥، ٣٤٦، ٣٤٩، ٣٦٧، ٤١٤-٥، ٤١٩،
٤٥٥
عبد التيبى كاظمى، ٤٦٥
عبد الواحد بن زيد، خواجه، ١١، ١٥،
٣٨٧، ٣٨٠-٨١
عبيد الله بن زياد، عبيد الله ← ابن زياد
عبيده، ٥٩
عئبة بن الغلام، ١٦
عثمان، خليفه سوم، ١، ٨-٤٦، ٥٠، ٥٤،
٦٦، ٤-٨٢، ١٦٢، ١٦٥، ١٧٤، ٢٠٦،
٢٣٣-٥، ٢٧٣-٤، ٢٧٧، ٢٧٩،
٨١-٢٨٠، ٥-٢٨٤، ٢٩٣، ٢٩٨، ٣١٣،
٣٣٥، ٣٨٢، ٣٩٠، ٤٤١، ٤٥٢، ٤٦٤،
٤٦٦

- عثمان بن حُنیف، ۶-۲۰۴، ۲۷۳
عجمی ← حبیب
عَدیّ بن أَرْطاة، عدی، ۱۶۰، ۱۶۵، ۲۴۰
عُرْف التَّار، ۴۱۱ ← اشعث بن قیس
عَرَفَة أَرْدی انصاری، ۲۳۱
عزّالدّین عبدالعزیز بن جماعه، ۳۸۱،
۳۸۳، ۴۵۳
عَشَقْلَانی ← ابن حجر
عسکری، امام حسن بن علی (ع)، ۱۸۷،
۴۵۰
عسکری، مرتضی، ۶-۳۰۵
عطار، شیخ فریدالدّین، ۶-۵۵، ۱۱۹،
۱۲۱، ۱۳۷، ۴-۱۴۳، ۳۱۰، ۳۸۶، ۳۹۵،
۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱
عطاء بن رباح (ابی رباح)، عطاء، عطا،
۸-۱۷۷، ۲۷۰، ۳۸۷
عطاء بن یسار قاضی، ۳۳
عقیقی، سیدعلی بن احمد، ۴۱۰، ۴۶۵
عقیل، ۹
عقیلی، ۴۶۵
عِکْرِمَه، ۷۷
عَلَامَه حَلّی، عَلَامَه، ۴۳، ۱۰۰، ۱۰۴، ۳۰۵،
۳۱۸-۹، ۳۲۰، ۴۴۷-۸، ۴۶۵، ۴۶۸
علامه مجلسی ← مجلسی
علاءالدّین موسوی، ۴۶۶
علوی نیک، ۴۱۷
علیانسب، ۴۱۷
علی بن ابراهیم قمی، علی بن ابراهیم،
۸۱-۸۰، ۳۰۸
علی بن ابی الجعد، ۳۶
علی بن ابی طالب (ع)، امام علی،
امیرمؤمنان، مرتضی، ابوالحسن،
ابوتراب، ۴، ۵-۱۳، ۳۶، ۳۹، ۴۱-۴۰،
۴۶، ۹-۴۸، ۵۲-۵۰، ۶۱، ۷-۶۶، ۷۴،
۸۲-۸۰، ۸۵، ۷-۹۶، ۱۱۲، ۱۶۵، ۱۶۸،
۱۷۴، ۱۸۱، ۶-۱۸۳، ۱۸۸ تا ۲۱۰،
۵-۲۱۳، ۹-۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۳، ۸-۲۲۶،
۳۲-۲۳۰، ۹-۲۳۴، ۴۲-۲۴۰،
۹-۲۴۶، ۵۲-۲۵۰، ۶-۲۵۵، ۲۶۷،
۵-۲۷۳، ۹-۲۷۷، ۸۴-۲۸۰، ۹-۲۸۶،
۹۳-۲۹۰، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۹،
۱۳-۳۱۰، ۹-۳۱۵، ۳۲۱، ۷-۳۲۵،
۳۳-۳۳۰، ۶-۳۳۵، ۴۴-۳۴۰، ۳۴۶،
۹-۳۴۸، ۲-۳۵۱، ۸-۳۵۶، ۳۶۰، ۳۶۲،
۳۶۵، ۸-۳۶۷، ۷۱-۳۷۰، ۹-۳۷۶،
۴-۳۸۱، ۷-۳۸۶، ۹-۳۹۸، ۴-۴۱۲،
۴۱۶، ۴۲۹، ۴۳۹، ۴-۴۴۳، ۴۴۷، ۴۵۵،
۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۱، ۴-۴۶۳، ۹-۴۶۶

٣٤٦	على بن أمية، ٢٣٩
عمرو بن تغلب، ٨	على بن بابويه، ١٨٧
عمرو بن شعيب، ٨٧	على بن محمد بن قتيبة نيشابورى، ٣٦٠
عمرو بن عبدود، ٢٣٧	على بن يقطين، ١٧٥
عمرو بن عبيد، عمرو، ١١، ٤-١٣، ٣٧، ١٠٧	على بن يوسف حلى، ٢١٩
عمرو وعاص، عمرو، ٥٠، ٣-٥٢، ٢٠٩، ٢٢٨، ٢٨٣، ٢٩٢، ٤٤١	عليارى تبريزى، ملاءعلى، ٣٦٩
عمرين، ٢٣	على محفوظ، شيخ، ١٧١
عنبسة القطان، ٢١٨	عمادالدين بن عمر بن كثير، ٨٢ ← ابن كثير
عياشى، ٨١، ٣٠٥	عماد طبرى، ٤٠، ٢٣٤، ٢٣٧، ٤٥٩، ٤٦٠
عياض مالكى، قاضى، ٦٤	عمار بن ابوالحسن، ٣
عيسى بن عبدالله بن حسن بصرى، ٤	عمار بن ياسر، عمار ياسر، عمار، ٨
عيسى بن عمر ثقفى، عيسى ثقفى، ١٤، ٧٣، ٢٩٠	٣-٥٢، ١٧٤، ٢٣٢، ٢٣٩، ٢٧٨، ٢٨٣
عيسى بن مريم (ع)، عيسى، مسيح، ٥٦-٩، ٦٣، ٢٨٨، ٢٩٠	عمار بن ياسر، شيخ، ٣٧٨
عيناثى، سيد محمد، ٣٥٦	عمر، خليفه، ١، ٦-٤٥، ٥٤، ٤-٢٣٣
غزالى، احمد، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨٠	٢٤٦، ٢٥٤، ٣-٢٩٢، ٢٩٨، ٣٣٣، ٣٤١
غزالى طوسى، امام محمد، ١١٠، ٣٠٩، ٣٧٤	٤٥٢، ٤٥٨، ٤٦٩
غلام ثقفى، ١٦٨ ← حجاج	عمران بن حصين، عمران، ٧، ٤-٢٥٣
غيلان دمشقى، ١٢	٤-٢٧٣
فاروق، ٤٥٢ ← عمر	عمر بن عبدالعزيز، خليفه، عمر
	عبدالعزیز، ٢٣، ٤٩، ٩١، ٩٧، ١١١، ١٢٧، ١٧٨، ١٨١، ٢٢٧، ٦-٤١٥، ٤٥٥
	٩-٤٥٧
	عمر بن هبيرة ← ابن هبيرة ← ٨-٣٢٧

- فاضل جواد کاظمی، ۳۵۷
 قاضی شوشتری، نورالله مرعشی، ۲-۴۱،
 ۲۵۱-۴، ۲۴۷، ۲۱۳، ۵۷، ۵۴، (ع)،
 ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۹۲، ۲۹۷-۸، ۳۱۸-۹،
 ۳۴۱، ۴۵۹
- فاطمه (مادر امام علی)، ۲۵۵
 فتح‌الله کاشانی، ملاً، ۳۴۹
 فخرالدین دهلوی، ۳۸۳
 فخرالمحققین، ۳۴۶، ۴۴۸
 فخر رازی، امام، ۸۲
 فَرَزْدَق، ۳۲۱-۳، ۳۶۱
 فرعون، ۶۶، ۱۶۵، ۲۲۲، ۳۱۴
 فَرَقْد بن یعقوب سَبَخی، فرقد، ۱۲، ۲۲۳
 فضل بن شاذان نیشابوری، ابو محمد،
 فضل بن شاذان، ۵۹، ۴-۳۰۳، ۳۰۹
 ۳۶۰، ۴۵۰
- فُضَیل بن بَرَّجان، ۳۴۲
 فُضَیل بن عَمْرُو، ۴۱۰
 فُضَیل بن عِیَاض، ۳۸۷
 فیروز، ۲۹۰ ← ابان بن ابی عیاش
 فیروزآبادی، ۲۱۱
 فیض، ملاً محسن، ۱۱-۳۰۹
 قبیل، ۷۷
 القادر، ۴۵۶
 قاسم بن محمد بن ابی بکر، ۲۳۱
- قائِم، ۴۵۶
 قَتَادَةَ سَدُوسِی، قَتَادَه، ۱۲، ۷۳، ۲۰۸، ۲۵۴،
 ۳۹۱-۲، ۳۰۸، ۳۱۷، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۴۴،
 ۳۵۲، ۳۵۷
 قَتِیبَةُ بن مسلم، ۲۳۰، ۲۸۲
 قرطبی، ۷۴
 قرطبی، قاضی ابو عبدالله محمد بن مفرج،
 ۹۶
 قزوینی، ملاً محمد صالح، ۳۵۷
 قُطَبَةُ بن عامر، ۲
 قطب‌الدین شیرازی، حکیم، ۳۷۴
 قلعه‌جی، محمد روّاس، ۹۶، ۲۳۸
 قمی، ملاً محمد طاهر، ۱۱-۳۱۰
 قَنَبِر، ۲۳۱، ۲۳۳، ۴۶۱
 قیس بن عباد، ۳۸۲
 قَهْطِیایی، عنایة الله، ۴۶۵
 کاشف الغطاء، محمد حسین، ۳-۳۶۲،
 ۳۷۸، ۹-۴۶۸
- کاظم، امام موسی بن جعفر (ع)، ۶-۱۷۵،
 ۲۴۲-۳، ۲۷۱، ۳۱۲، ۳۱۶، ۴۵۵
 کالدیرون دولا بارکا، ۳۹۷
 کامل عویضه، ۱۵۶

- کُتِبَ عَزَّهٗ، ۴۵۸
 کراجکی، ۱۴، ۴۱
 کرمانی ← اوحدالدین
 کشی، ۳۰۴-۹
 کَعْبُ الْأَخْبَارِ، ۷۴
 کَلْبِي، ۳۳۸
 کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۱۹، ۲۹۵،
 ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۲۵، ۴۰۰
 کَمِيَّتْ، ۳۲۲
 کمیل بن زیاد نخعی، کَمِيْلُ بن زياد، ۸،
 ۱۴-۵، ۲۳۱، ۲۸۲، ۳۴۸، ۴۶۱
 گلپایگانی، سیدجمال، ۳۶۳
 لقمان، ۳۷۷
 ماروت، ۷۸
 ماسینیون، ۷۸
 مالک بن انس، امام، ۲۹۹
 مالک اشتر، ۱۰-۲۰۹، ۲۳۳، ۲۷۵، ۴۱۲
 مالک بن دینار بن دادبهار بن دادبه،
 مالک دینار، مالک، ۱۲، ۴۰-۱۳۹،
 ۲۲۳، ۲۸۷-۸، ۲۹۰، ۲۹۹، ۳۸۷، ۳۸۹
 مالک بن مُنْذِر، ۱۷۱
 مامقانی، عبدالله، ۲۳۸، ۳۷۱، ۴۶۷
 مأمون، ۶-۴۴۵، ۴۵۶
 ماوردی، ابوالحسن، ۵-۳۷۴
 مبارک بن فضاله، ۷۱، ۱۱۲
 مُبَرَّد، ۲۰۹
 متوکل، ۶-۴۴۵
 مجاهد بن جبر، مجاهد، ۷۷، ۸۷، ۲۹۶،
 ۳۳۸
 مجدالدین بغدادی، ۳۷۸
 مجلسی، محمدباقر، (علامة مجلسی،
 مجلسی ثانی)، ۱۴، ۳۸، ۴۱، ۴۳،
 ۴-۱۸۳، ۷-۱۸۶، ۹۲-۱۹۰، ۱۹۷،
 ۱۹۹، ۲۰۷، ۴-۲۲۱، ۲۲۶، ۲۹۲، ۳۰۸،
 ۱۷-۳۱۰، ۳۳۴، ۳۶۶، ۳۹۱، ۳۹۹،
 ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۵۵
 مجلسی اول، محمدتقی مجلسی، ۲۳۸،
 ۳۱۰، ۳۲۶، ۳۳۴، ۳۵۷
 محدث قمی، شیخ عباس، ۱۰۴، ۲۳۸،
 ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۲۶، ۳۳۴، ۴۱۰، ۴-۴۱۳،
 ۴۶۱، ۴۵۲، ۴۴۷
 محقق حلّی، ۴۴۸
 محقق کَرّ کي، ۹۰
 محمد(ص)، پیامبر، رسول، احمد، در
 بسیاری از صفحات
 محمد ابوزهره، شیخ، ۳۶
 محمد بن ابی بکر، ۳۲۵
 محمد بن احمد بن یحیی، ۱۸۷

۳۸۲-۳	محمد بن اسحاق ← ابن اسحق
مَسَلَمَة بن عبد الملك، مسلمه، ۱۱۳، ۳۳۵	محمد بن اشعث، ۴۱۳
مسیح ← عیسی (ع)	محمد بن جعفر، چشتی، ۳۸۰
مسیلمة کذاب، ۲۲۳	محمد بن حسن بن ولید، ۳۰۳
مصطفی حامی، ۱۰۵	محمد بن خالد ← جندی
مصطفی سعید الخن، مصطفی الخن، ۹۶،	محمد بن عمرو بن حزم انصاری، ۲۳۱
۱۵۶، ۲۳۸، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۲، ۴۶۳	محمد بن کعب قُرَظی، ۱۲۶
مصلح بیومی، ۱۵۶	محمد بن مسلم، ۹۰، ۲۳۲، ۴۱۷
مطرّف بن مُغیرَه، ۳۲۸	محمد بن مُنکدِر، ۴۱۰
مطهری، مرتضی، ۴۳، ۳-۴۴۲، ۴۶۰	محمد بن واسع، زین القراء، ۱۵، ۳۸۷
معاویة، ۳۹، ۵۴-۵۰، ۶۶، ۲-۱۶۱،	محمد بن وهب، ۳۹۷
۳-۱۷۲، ۱۷۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۲۶،	محمد جمال هاشمی، سید، ۳۶۳
۲۲۸، ۷-۲۷۵، ۲۸۰، ۴-۲۸۲، ۲۹۲،	محمد عبدالرحیم، ۷۴
۲۹۸، ۳۱۲، ۳۲۱، ۳۳۱، ۳۴۱، ۳۴۴،	محمودی، محمدباقر، ۲۰۴، ۶-۳۶۵
۳۶۱، ۳-۴۱۲، ۴۳-۴۴۰، ۴۵۲، ۴۶۰	مدنی، سید علی خان، ۳۴۶
معاویة بن عبدالکریم، ۱۶	مراغی، محمد مصطفی، ۱۰۰
مَعْبَد جُهَنی، ۱۲، ۳۳	مرتضی ← علی بن ابی طالب
معتصم، ۶-۴۴۵	مرجانہ، ۱۶۲
معرفت، محمد هادی، ۷-۳۶۶، ۴۶۷	مروان، ۱۰۶، ۲۷۴، ۲۸۱، ۲۹۲، ۳۲۱
معروف کرخی، ۹-۳۷۸	مریم، ۲۵۴
معصوم علیشاه، ۳۷۶، ۸۱-۳۷۹	مسعودی، ابوالحسن علی، ۲۴۹، ۸-۳۲۷،
مَعْقِل بن یَسار، ۸	۳-۳۸۲، ۴۱۴، ۴۴۶، ۴۵۶، ۴۶۰
مغربی، شیخ احمد بن محمد بن صدیق،	مسلم بن عقیل، ۴-۴۱۳
۵۷	مسلم نیشابوری، مسلم، ۸۷، ۱۱۹، ۲۳۰،

- مغنیه، محمد جواد، ۶۰-۴۵۹
 مُعْبِرَة بن شعبه، مغیره، ۳-۵۲، ۴۱-۴۳۹
 مِقْدَاد، ۲-۲۳۱، ۲۵۱، ۲۸۲، ۳۲۵
 مَقْدِسی، ۲۵
 مَقْدِسی سَلَمی، یوسف بن یحیی، ۵۸
 منتجب الدین، شیخ، ۱۹۸
 منصور، خلیفه، ۴۵۵
 مِنْهَال بن عمرو، ۲۳۸
 موسی علیه السلام، موسی، ۶۳، ۶۶، ۱۱۲،
 ۳۱۳، ۲۴۸، ۲۵۲، ۴۲۵، ۴۶۱
 موسی جارالله، ۳۵۹
 مولانا جلال الدین محمد، مولوی،
 مولانای رومی، ۶۰، ۱۵۴، ۳۸۰
 مهدی (ع)، امام عصر، امام زمان، ۸-۵۶،
 ۸۵، ۱۸۸، ۲۳۲، ۳۳۴، ۴۱۷، ۴۵۲،
 ۴۵۴
 مهدی، خلیفه عباسی، ۱۷۶
 مهدوی دامغانی، محمود، ۴۴۰
 مُهَلَّب بن اَبی صُفْرَه، ۲۸۸، ۴۱۵
 مِیْتَم تَمَار، ۳-۲۳۲
 میرداماد، ۳۳۳، ۳۵۷
 میکائیل، ۲۵۱
 مؤمن الطاق، ۲۳۲
 ناصر خسرو، ۱۵۳
 نجاشی، شیخ، ۴۴۸
 نجاشی، ابوالعباس احمد، ۱۰۴، ۱۸۷،
 ۳۰۵
 نجم الدین کبری، شیخ، ۹-۳۷۸
 نجیب سهروردی ← سهروردی، ۳۷۸
 نَضْر بن عمرو، ۲۵، ۳۹۳
 نُعْمَان بن مُقَرَّن، ۱۷۴
 نعمانی، محمد بن ابراهیم، ۳۲۵
 نُعَیم بن حَمَاد، ۵۸
 نفس زَکِیّه، محمد، ۱۳
 نوبختی ← حسین بن روح
 نوح، ۲۲۲، ۳-۲۵۱، ۳۴۱، ۴۳۳
 نوربخش، جواد، ۱۵۶
 واثق، خلیفه، ۶-۴۴۵
 واسطی ← ابویحیی
 واصل بن عَطَا، واصل، ۴-۱۳، ۳۷
 واعظ خراسانی مسجد ملک، ش.م.ح.
 ۴۱۸
 واقدی، ابوالحسن علی بن محمد، ۲۹۵
 واقدی، محمد بن عمر، ۳۲۷
 وحید بهبهانی، ۳۱۸، ۳۵۷
 وَکِیع بن ابوالأَسْوَد، وکیع، ۱۶۴
 ولی الله دهلوی، شاه ولی الله، ۲۸۲، ۳۸۱،
 ۳۸۳

- ولید بن عبدالملک، خلیفه، ۳۳۵
ولید بن عقبه، ولید، ۲۹۳، ۳۷۶
ولید بن یزید اموی، خلیفه، ۱۳
ورام، ۴۵۷
وَهْبِ بن مُنَبِّه، ۷۴، ۱۸۷
هاییل، ۷۷
هادی، امام علی بن محمد (ع)، ۱۷۵،
۲۳۲، ۲۶۸
هادی، خلیفه، ۳۷۸، ۴۵۵
هاروت، ۷۸
هارون برادر موسی، ۲۴۸، ۲۵۲
هارون، خلیفه، ۵، ۶، ۱۷، ۳۲۷، ۴۵۵،
۴۶۱
هانی بن عَزْوَه، هانی، ۴-۴۱۳
هجویری، علی بن عثمان، ۳۹۵
هَرِمِ بن حَیَّانِ عبدی، هرم بن حیّان، ۸،
۲۸۰
هشام بن حسان قُرْدُوسِ بصری، هشام
بن حَسَّانِ قُرْدُوسِ، ۱۷، ۱۵۵،
۳-۲۴۲، ۳۸۷
هشام بن حَکَم، ۳-۲۴۲
هشام بن عبدالملک اموی، خلیفه، هشام،
۳-۳۲۱
هلموت ریتر، ۱۰۶
هَمَّامِ بن شُرَیْح، ۳۶۲
هناد، ۱۲۶
هند - مادر معاویه، ۲۴۱
همدانی ← عبدالصمد
هَیَّاجِ بُرْجُمِی، هیتاج، ۱۱۱
یحیی بن سعید بن ابوالحسن، ۳
یحیی بن سعید حلّی، ۴۴۸
یزدی، سید محمد کاظم، ۹۷
یزید بن معاویه، ۳-۵۱، ۶۶، ۱۶۰، ۱۶۲،
۲۰۲، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۵۴، ۶-۲۷۴، ۳۲۸،
۳۴۱، ۴۱۳
یزید بن ابراهیم تُشْتَرِی (شوشتری)، ۱۶
یزید بن عبدالملک، خلیفه، ۲۴
یزید بن مُهَلَّب، ۴-۲۳، ۱۸۰، ۴۱۱،
۴۱۵-۷
یزید بن ولید، ۳۲۳
یعقوبی، احمد بن واضح، ۲-۲۱، ۲۲۵
یوسف، ۱۴۰، ۳۳۳
یونس بن ظَبَّیان، ۲۴۲
یونس بن عبدالاعلی، ۵۸
یونس بن عبدالرحمن، ۵۹، ۹۰، ۲۳۲،
۴۵۰
یونس بن عُبَیْدِ بصری، یونس بن عبید،
۱۷، ۸۹، ۳۶۱

فهرست کتابها و نشریات

- آثاری حسن، ۹۲
- آداب الحسن البصری و زهده و مواعظه، ۱۵۵
- الأداب الدینییه، ۴۵۶
- آداب النفس، ۳۵۶
- احتجاج، ۹۲-۱۹۰، ۵-۱۸۴، ۵-۱۹۴، ۱۹۷، ۲۲۱، ۳۶۵، ۳۶۷
- احیاء العلوم، ۷۴، ۱۰۷
- الاخبار الدخیله، ۱۸۸
- الاختصاص، ۲۵۹
- اختیار معرفة الرجال، ۳۳۹
- الاخلاص، ۱۰۷
- ادوار فقه، ۳۶۳
- ارشاد القلوب، ۸-۳۴۶، ۳۵۸
- استبصار، ۴۵۱
- اسماء ادریسیه، ۱۰۷
- اسرار الشهود، ۱۴۹، ۱۵۲
- اصول کافی، ۶۹
- اظهار ماستره اهل العناد من الروایة عن ائمة العترة فی امر الاجتهاد، ۴۴۹
- اعلام الدین، ۳۴۶
- الهی نامه، ۱۴۴
- امالی (از صدوق)، ۲۹۵، ۳۱-۳۳۰، ۳۵۸، ۳۶۹
- امالی (از طوسی)، ۲۹۵
- امالی (از مرتضی)، ۳۲۰
- امالی (از مفید)، ۲۹۵
- انجیل، ۴۳۶
- بحار الانوار، بحار، ۱۸۴، ۹۲-۱۹۰، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۳، ۳۱۴، ۳۶۶
- بحر المعانی، ۳۸۰
- بُلَّغَهُ، ۴۴۷
- البيان و التبيين، ۱۰۷، ۴۴۶
- تاریخ ابن کثیر، ۴۱۵

- تبيين، ٢٢٣، ٢٩٢، ٢٩٦، ٣٠٨، ٣١٧،
٣٤٣، ٣٣٧-٨
- تحفة الاحرار، ١٤٨
- تحفة الاخيار، ٣١٠-١١
- تذكرة الاولياء، ١١٩، ١٢١، ١٤٢
- تذكرة الفقهاء، ١٠٠
- تفسير ابو الفتوح ← روض الجنان
تفسير الميزان ← الميزان فى ...
- تفسير حسن بصرى، ٦٤
- تفسير سورة يوسف، ١٤٠
- تفسير عياشى، ١٩٩
- تفسير گازر، ٢٩٦
- التوحيد، ٢٩٥، ٣٢٩
- تورات، ١٢، ٧٧، ١١٦، ٢٧٩، ٣٨٧، ٤٣٦
- تهذيب الاحكام، ٤٥١
- جلوة تاريخ در شرح نهج البلاغه، جلوة
تاريخ در...، ٤٣٩، ٤٤٢
- جوامع الجامع، ٢٩٦
- چهارده خانواده، ١٠٨
- حسن بصرى، ١٥٦
- الحسن البصرى (از احسان عباس)، ١٥٦
- الحسن البصرى (از احمد شومان)، ١٥٦
- الحسن البصرى (از سندوبى)، ١٥٦
- الحسن البصرى (از كامل عويضة)، ١٥٦
- حسن بصرى (رح)، ١٥٧
- الحسن البصرى ادبه و حكمته و نشأته و
حياته و بلاغته، الحسن البصرى،
١٥٥، ١٧٨
- الحسن البصرى الحكيم الواعظ الزاهد
العالم، ١٥٦
- الحسن البصرى مفسرا، ٧٤
- الحسن البصرى من عمالقة الفكر والزهد
والدعوة، ١٥٦
- الحسن البصرى مواعظه و وصاياه، ١١٠
- الحسن البصرى و حديثه المرسل، ٩٢
- حقائق التأويل، ٣٣٦
- حقوق الزوجيه، ٩٨
- حكايت قضا و قدر، ١٠٧
- حكمة الاشراف، ٣٦٤
- حكمة العارفين، ٣١٠
- حلية الاوليا، ٧٤، ١٧٨، ٣٣٤
- حيات خواجه حسن بصرى (رح)، ١٥٧
- حياة الحسن البصرى، ١٥٦
- خرائج، ٥-١٩٤، ١٩٧، ٣٦٧
- خصائص الائمة، ٣٣٦
- خصال، ٢٩٥
- الخلاف، ٤٤٧، ٤٥١
- خيراته، ٩-٣١٦
- الدر المنثور، ٨٢
- دانشنامه جهان اسلام، ١٠٠، ٤٥٤

- دايرة المعارف بزرگ اسلامى، ۱۰۴،
۶-۴۱۴، ۴۴۶، ۴۴۹، ۵۱-۴۵۰
- دايرة المعارف تشييع، ۴۱۳
- ديوان، شريف رضى، ۴۵۶
- رجال، آيت الله خويى (معجم رجال
الحديث)، ۳۰۵، ۳۰۸
- رجال كشى (اختيار معرفة الرجال)،
۳۰۵، ۸-۳۰۷
- الردّ على الحسن البصرى فى تفضيل
الملائكة على الانبياء، ۳۰۳
- رسالة الامام الحسن البصرى و اثره فى
الفقه الاسلامى، ۹۶
- رسالة الى ابن يونس، ۱۰۴
- رسالة الى عبدالرحيم بن يونس، ۱۰۴
- رسالة فى التكاليف، ۱۰۶
- رسالة فى الفرائض يا فرائض الدين، ۱۰۵
- رسالة فى فضائل مكة المعظمة، ۱۰۴
- رسالة فى فضل مكة المكرمه، ۱۰۴
- روايات الحسن البصرى، ۱۵۵
- روضات الجنات، روضات، ۱۱-۳۱۰،
۳۲۰، ۳۲۶، ۳۳۳، ۳۶۹
- روض الجنان، ۱۰۰، ۲۹۶
- روضة كافي، ۱۱۹
- رياض العلماء، رياض، ۳۳۳
- ريحانة الادب، ريحانه، ۳۳۳
- زادالمسير، ۸۳
- الزُخْرُفُ القصرى فى ترجمة ابى سعيد
(الحسن) البصرى، ۱۵۶
- الزخرف القصرى فى ترجمة حسن
البصرى، ۱۵۶
- زندگى خواب است، ۳۹۷
- زين الفتى، ۲۰۴
- سير اعلام النبلا، ۷۴
- سيرة عمر بن عبدالعزيز، ۱۷۸
- شروط الامامه، ۱۰۷
- صحيح بخارى، ۵۵، ۸۷
- صحيح مسلم، ۸۷، ۴۶۳
- صحيفه، از حميد الطويل، ۲۸۵
- العدد، ۱۰۶
- العدد فى القرآن، ۱۰۶
- عقد الفريد، ۱۷۸
- عهد عتيق و عهد جديد، ۲۸۷
- عين الحياة، ۲-۱۹۱، ۱۹۷، ۲۰۰، ۷-۳۱۵
- عيون اخبار الرضا، ۱۸۷
- غرر و درر، ۱۹۷
- فخرالحسن، ۴-۳۸۳
- فرائض الدين، ۱۰۶
- فضائل مكّه، ۱۰۴، ۱۰۶
- فضائل مكّه معظّمه، ۱۰۴
- فقرنامه، ۱۰۸

- فقه الحسن البصرى، ٩٦، ١٥٦
فقه الرضا، ٢٢٠
القاموس، ٢١١
قاموس الرجال، ٨٥
قرآن، ٤٦، ٧١-٧٠، ٦-٧٣، ٧٨، ٩٩، ١٠٠،
١٠٤، ١٠٧، ١١٤، ٩-١٢٨، ١٣٥، ١٤٢،
١٥٩، ١٦٤، ٢٠٢، ٢٥٥، ٢٧٨، ٢٨٣،
٧-٢٨٦، ٢٩٠، ٢٩٢، ٢٩٦، ٢٩٩، ٣٠٤،
٣٠٨، ٣١٧، ٣٢١، ٣٣١، ٣٣٦،
٤٠-٣٣٨، ٣٤٧، ٣-٣٥٢، ٣٩٣، ٤٠١،
٤٠٣، ٤٢٦، ٤٣٤، ٤٣٦، ٤٣٨، ٤٤٦،
٤٦٩
القراءة، ٧٣، ١٠٦
القول المستحسن فى شرح فخرالحسن،
٣٨٣
كافى، ١٨٦، ٢٢٢، ٢٩٥، ٣٠٨
كتاب سليم بن قيس، سليم، ٣١٥، ٦-٤٦٣
كتاب فى الاخلاق والعرفان، ٧٦، ٣٣٩
كتاب مقدس، ٢٨٧
كشاف، زمخشرى، ٨٢
كشف التمويه و الالباس على اغمار
الشيعة من امر القياس، ٤٤٩
كشف المحجوب، هجويرى، ٢٢٠
كلام سياسى در او ايل اسلام، رسالة حسن
بصرى درباره قدر، ١٥٧
لغت نامه دهنخدا، ٤-١٥٣، ٢١٢
مبسوط، ٤٥١
مثنوى معنوى، مثنوى، ٣٦٣، ٤٧٣، ٤٧٩
مجلة انجمن شرقى امريكا، ١٥٧
المجلى، ٣٤٩
مجمع البيان، ٢٣٣، ٢٩٢، ٢٩٦، ٣٠٨،
٨-٣٣٧، ٤٥٦
محاضرات، ٣٥٧
محجة البيضاء، ٣٠٩
مختار فى مناقب الابرار، ١٠٧
مدارك الاحكام، ٢٩٨
مسالك الافهام الى آيات الاحكام، ٣٥٧
المصاييح، ٤٤٦
مصيبت نامه، ١٤٣
معرفة الاقاليم، ٢٥
المعرفة والتاريخ، ٧٤
مكارم الاخلاق، ١٨٢
من اخبار الحسن البصرى، ١٥٦
منتخب التبيان، ٣١٧، ٣٤٣
منطق الطير، ١٤٢
منظومة شاه نعمت الله، ٣٧٩
من لا يحضره الفقيه، ١٠١
منهج الصادقين، ٣٤٩
الموسوعة العربية العالمية، ٣٩٧
موسوعة فقه الحسن البصرى، ٩٦

- الميزان في تفسير القرآن، ۲۹۷
 ميقات حج، ۱۰۵
 المؤلف من المختلف، ۴۴۷
 نامه دانشوران، ۳۳۴
 نزول القرآن، ۷۳، ۸-۱۰۷
 نفايس الفنون، ۳۴۵
 النقض، ۳۳۹
 نوادر، ۳۵۷
 نهايه، ۴۵۱
 نهايه الاحكام، ۱۰۰
- نهج البلاغه، ۲۱۳، ۳۳۶، ۳۹۹، ۴۱۲، ۴۲۹،
 ۴۴۳
 نهج الحق، ۲۰-۳۱۸
 هفت اورنگ، ۱۴۹
 ۱۵۷، *Hasan al-Basri*
Political Theology in Early Islam:
Hasan al-Basri's Treatise on
 ۱۵۷، *Qadar*
Studien zur Geschichte der
 ۱۵۷، *islamischem Frömmigkeit*

فهرست نام‌های مکان‌ها

بعلبک، ۴۵۳	آبادان، ۱۵
بغداد، ۲۳۶، ۴۳۹، ۴۴۶، ۴۵۳	آذربایجان، ۴۱۲
بیت‌الله الحرام، ۲۲۸، ۴۵۴	اردن، ۷۴
بیت‌المقدس، ۶۱، ۵-۶۳، ۴-۴۵۳	ارم، ۱۳
بیروت، ۹۶، ۱۵۵	ازبکستان، ۱۰۷
پاکستان، ۱۰۵	استانبول، ۱۰۵
تاشکند، ۱۰۷	اسکندریه، ۷-۱۰۶
ترکیه، ۱۰۶	اصطخر فارس، ۲۸۲
تهران، ۱۰۶، ۱۰۶، ۴۱۸، ۴۶۶	امریکا، ۴۱
جَبَّانَه، ۱۹۶	اهواز، ۱۶۹
جرجان، ۴۱۵	ایاصوفیه، ۷-۱۰۶
جزیره، ۱۷۴	ایران، ۱۰۵
حبش، ۱۵۴	بازار تهران، ۴۱۸
حجاز، ۷-۲۲۶، ۴۵۴	برلین، ۱۱۰
حلب، ۱۵۵	بریتانیا، ۱۰۶
خراسان، ۲۳، ۱۶۳، ۳-۱۷۲، ۲۳۰	بصره، در بسیاری از صفحات

سیستان، ۳۲۳	خُرَیْبِیّه، ۱۸۵
شاپور، ۱۷۴	الخضراء (کاخ سبز)، ۱۶۵
شام، ۶۳، ۱۷۵، ۲۳۱، ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۸۳-۵، ۳۵۰	خوزستان، ۲، ۲۰۱
طبرستان، ۴۱۵	خوی، ۱۰۵
عبادان، ۱۵	دارالاماره، ۵۳
عراق، ۷۳، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۸۸	دارالقلم، ۱۵۶
۷-۲۲۶، ۲۴۶، ۲۷۳، ۳۳۵، ۳۴۷، ۳۹۰	دانشگاه تهران، ۱۰۶
۴۱۵	دجله، ۱۳۱
عراقین، ۲۰۱	دستمپسان، ۲
عمان، ۷۴	دشت میشان، ۲، ۲۰۱
غدیر خم، ۲۵۱	دمشق، ۹۶، ۱۰۴، ۴۵۳
فارس، ۲۸۲	دهلی، ۱۵۷
فدک، ۴۵۸	دینور، ۱۷۴
فرغانه، ۱۷۲	ذیقار، ۴۹
فلسطین، ۱۵، ۲۰۱، ۲۸۷	ربذه، ۴۸
قاهره، ۱۰۷، ۱۵۵-۶	رکن یمانی، ۱۰۵
قم، ۴۵۰	روم، ۱۲۲
کابل، ۱۷۲	ری، ۱۷۴، ۴۰۸
کتابخانه اسد، ۶-۱۰۴	زابلستان، ۱۷۲
کتابخانه شهرداری اسکندریه، ۱۰۶	زُبَیر، ۲۵
کتابخانه عاشق افندی، ۱۰۶	سبأ، ۴۳۸
کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۱۰۶	سجستان، ۸
کربلا، ۱۶۲، ۱۷۵، ۲۲۶، ۲۳۰-۳۱، ۲۷۴	سلیم آغا، کتابخانه، ۱۰۶
	سوریه، ۲۸۷

مسجد کوفه، ۳-۴۱۲	۲۸۴، ۴۱۴
مسجد مدینه، ۱۲۰	کَرخ، ۴۴۶
مسجد ملک، ۴۶۹	کرکوک، ۹۲
مصر، ۴۵۳	کعبه، ۲۲۸، ۲۵۵، ۲۹۱
مطبع محبوب المطابع، ۱۵۷	کو پریلی، کتابخانه، ۱۰۶
مطبع هندوستان استیم پریس، ۱۵۷	کوفه، ۵۳، ۱۱۱، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۹۵، ۲۰۱،
مقام خلیل، ۴۵۳	۲۲۶، ۲۳۱، ۲۸۳-۵
المکتبة العلمية، ۱۵۵	کویت، ۱۰۵
مگه، ۱۶، ۴-۶۳، ۷۵، ۸۷، ۱۰۵، ۲۲۵،	لاهور، ۱۵۷
۴۵۳-۴، ۲۷۰	لبنان، ۴۵۳
منی، ۲۲۶	مدائن، ۱۷۴
موزه بریتانیا، ۱۰۶	مدرسه نمازی، ۱۰۵
میسان، ۲، ۳، ۲۰۱	مدینه، ۲، ۴، ۴۷، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۶۲،
نجران، ۲۴۷	۶-۱۷۵، ۱۸۹، ۲۰۱-۲، ۲۲۶، ۲۲۸،
نجف، ۳۶۳	۳۰-۲۲۹، ۲۷۷، ۳۲۸، ۳۵۰، ۳۸۲،
نیشابور، ۱۲۱	۴۵۳، ۳۸۴
وادی القری، ۴، ۳۸۲	مرو، ۲۸۲
واقصه، ۲۳۱	مسجد اقصی، ۶۳، ۶۵
همدان، ۱۷۴	مسجد بصره، ۳، ۹-۱۱۸
هندوستان، ۱۵۷، ۳۸۰	مسجد الحرام، ۶۱، ۶۵، ۱۰۵
	مسجد ضرار، ۴۱۳

فهرست نام‌های مذهب‌ها و فرقه‌ها و قبیله‌ها و خاندان‌ها

امامیه، ۳۱۶، ۳۳۴، ۳۵۰	آتش پرست، ۳۰-۱۲۹، ۱۴۲، ۷-۱۴۶
امویان، ۸-۴۷، ۶۷، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۸۲	آل عبا، ۲۵۲
۳۱۱، ۳۴۲، ۳۵۰، ۴۱۱، ۹-۴۵۷	آل علی، ۲۱۸، ۲۴۹، ۲۸۳، ۲۸۶
اموی (خاندان)، ۱۶۴، ۹-۲۲۸، ۲۵۴	آل فرعون، ۲۲۲، ۴۵۹
۳۲۱، ۷-۳۴۶، ۴۱۵	آل محمد، ۲۳۲، ۲۴۲، ۲۵۰، ۳۸۹
انصار، انصاریان، ۲، ۲۳۴، ۳۱۱	اباضیه، ۴۴۹
اهل بیت، ۴۳، ۶-۶۵، ۸۴، ۲۳۴، ۲۴۳	اخـبـاری، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۲۰، ۳۳۶
۴-۲۵۱، ۲۷۴، ۹۱-۲۹۰، ۸-۲۹۷	۴۵۰-۵۱
۹-۳۱۸، ۳۲۲، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۶	ادهمیان، ۳۸۱
۳۴۸، ۴۴۹، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۶، ۳۶۸	اشعری، اشعری‌ها، اشاعره، ۲۷، ۳۶، ۴۳
۳۹۱، ۳۹۷، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۷	۴۳۹
اهل بیت رسالت، ۳۴۱	اصحاب اجماع، ۴۵۰
اهل سنت، ۳۷، ۶-۴۵، ۹-۴۸، ۵۰، ۵۳-۵	اصحاب جمل، ۶۷، ۲۰۰
۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۷۴، ۷۸، ۳-۸۲، ۸۵	اصحاب حدیث، ۴۴۹، ۴۵۲
۸-۸۷، ۱۶۱، ۱۹۸، ۵-۲۰۴، ۲۱۴	اصحاب کساء، ۲۵۲
۲۲۳، ۲۴۵، ۹-۲۹۸، ۳۰۰، ۱۵-۳۰۴	اصحاب کُهِف، ۲۲۴

تیم (قبیله)، ۵۰	۲-۳۳۱، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۵۱، ۴۴۰،
ثقیف (قبیله)، ۲۲۸	۴۴۹، ۴۵۱-۴، ۴۶۵
ثمود (قوم)، ۱۳، ۴۲۴	اهل کتاب، ۷۴، ۲۸۷، ۴۳۶-۷
جبرگرایان، ۶۰، ۳۴۴، ۴۱۹	اهل بدعت، ۸۵
جبری، جبریان، ۸-۳۷، ۲-۴۱،	اهل تدلیس، ۸۵
۳۰-۳۲۹، ۳۶۵	بت پرستان، ۳۹
جنیدیان، ۳۸۰	بصریان (مذهب)، ۹۵، ۱۷۳، ۱۹۶، ۴۴۵
جهمیّه، ۴۰۸، ۴۴۶	بکائین، ۳۸۷
چشتیان، چشتیه، ۳۷۸، ۳۸۱	بنی اسرائیل، ۵۶، ۷۸، ۲۴۶، ۲۵۱، ۳۷۳
حبیبیان، ۳۸۰	بنی امیه، ۲۲۸، ۲۳۷، ۲۳۹
حسنيه، ۲۷	بنی تمیم، ۱۶۴
حنفی، حنفيه، ۹۵، ۱۰۰	بنی ثقیف، ۹-۲۲۸
خاندان رسول، ۲۵۴	بنی الحسن، ۱۸۲
خاندان نبوت، ۲۵۳	بنی حنیف، ۲۲۸
خاندان هاشمی، ۲۵۲	بنی سلمه، ۳
خراسانیان، ۳۹۱	بنی مغیره، ۲۲۹
خوارج، ۶۷، ۷۰، ۱۱۶، ۱۰-۲۰۸، ۲۱۷،	بنی النجار، ۲، ۳
۴۴۹	بنی هاشم، ۲۷۳
دوگانه گرایان، ۳۴۲	ترسایان، ۲
رومیان، ۱۷۵	ترکان، ۴۱۴
زبیریان، ۳۸۱	تشیع، ۵۷، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۴۲، ۲۷۷، ۲۸۱،
زرتشتی، زرتشتیان، زردشتیان، ۷۷،	۶-۲۸۵، ۳۱۵، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۳۱،
۱۱۶	۴-۳۳۳، ۳۳۶-۷، ۳۳۹
زنداقه، زندیقان، ۳۲، ۳۷، ۳۵۲، ۴۱-۴۴۰،	تفویضی، ۳۰۷

زییدی، زیدیان، زیدیه، ۴۵، ۴۸، ۶۵،	۱۰-۴۰۹، ۴-۴۱۳، ۴۴۰، ۴۴۷،
۲۰-۲۱۹، ۴۱-۴۴۰	۵۳-۴۵۰، ۹-۴۵۸، ۶-۴۶۴
سادات حسنی، ۱۳	صابئین، ۷۷
سقطیان، ۳۸۰	صابی، ۱۱۶
سنّی، سنّیان، ۴۸، ۵۹، ۸۵، ۸۹، ۹۸، ۲۱۹،	صاحبان بُرُنُس، ۳۶۲
۲۳۸، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۳۷، ۳۷۰، ۴۰۸،	صفویه، ۳۷۹
۴۴۶	صوفی، صوفیان، ۱۹۰، ۲۱۹، ۲۵۰، ۳۴۸،
سهروردیان، ۳۷۸، ۳۸۰	۳۶۳، ۳۸۳، ۳۹۵، ۸-۳۹۷، ۳۸۰، ۴۱۶،
شافعی، شافعیه، ۵۹، ۹۵	صوفیه، ۷۴، ۲۹۰، ۳۲۰، ۸-۳۷۷، ۳۸۱،
شیعه، شیعی، شیعیان، ۴، ۴-۱۳، ۲۷،	۳۸۳
۸-۳۷، ۳-۴۱، ۴۸، ۷-۵۶، ۵۹،	طوسیان، ۳۸۰
۶۱-۶۰، ۶-۶۵، ۸-۷۷، ۸۰، ۵-۸۳،	طیفوریان، ۳۷۸، ۳۸۰
۸۹، ۹۰، ۲-۹۱، ۹۴، ۸-۹۷، ۱۳۶،	عاد (قوم)، ۱۳
۵-۱۷۴، ۱۸۶، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۴،	عدلی مذهب، عدلیه، ۴۱، ۳۳۷، ۳۴۰،
۹-۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۰-۲۱۹،	عدی (قبیله)، ۵۰
۴-۲۲۲، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۰،	عرفان‌گرایان، ۳۹۷
۳-۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۶۷، ۲۷۳،	علویان، ۲۸۶، ۳۸۷، ۴۱۶،
۹-۲۷۷، ۸۱-۲۸۰، ۲۸۳، ۶-۲۸۵،	عیاضیان، ۳۸۱
۹۲-۲۹۰، ۲۹۵، ۹-۲۹۷، ۳۰۱-۳۰۰،	عیسویان، ۲۸۷
۴-۳۰۳، ۸-۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۲، ۸-۳۱۵،	غلوکنندگان (غُلّاة)، ۸۵
۲-۳۲۱، ۷-۳۲۴، ۳۱-۳۲۹، ۳۳۳،	فردوسیان، ۳۸۰
۴۰-۳۳۵، ۵-۳۴۴، ۳۴۹، ۲-۳۵۱،	فرعونیان، ۴۲۵
۹-۳۵۸، ۳-۳۶۱، ۳۶۵، ۷۰-۳۶۹،	قبطیان، ۲۲۸
۳۸۱، ۹۱-۳۹۰، ۳۹۶، ۳۹۸،	قدری مذهبِانِ جبری، ۳۵

۴۳۰، ۳۴۰، ۲۵۱	قدریان، قدریه، ۹-۳۷، ۴۲، ۷-۳۰۵،
معتزله، معتزلی، معتزلیان، ۱۳، ۲۷، ۲۹،	۳۰۹-۳۰، ۳۲۹-۳۵۹
۸-۳۷، ۴۳، ۵۵، ۶۵، ۲۰-۲۱۹، ۲۳۶،	قریش، ۴۹، ۱۹۸، ۲۳۹، ۲۷۸، ۴۵۸،
۴۰۷	کازرونیان، ۳۸۰
معتزله بغداد، ۲۳۶	کرخیان، ۳۸۰
مفوضه، ۸۵	کفار، ۶۰، ۸۲
مولویان، ۳۷۹	کنده (قبیله)، ۴۱۲
مهاجر، مهاجران، ۲۳۴	گبر، ۱۳۱، ۱۴۰، ۷-۱۴۶، ۱۵۲
نبطیان، ۱۸۶، ۲-۲۰۱، ۲۲۸،	مجوسان، مجوسیان، ۴۷، ۷۷
نصاری، ۲۴۷	مرجئه، ۲۷، ۸-۶۶، ۳۰۷، ۳۳۷، ۴۰۷
نعمت اللّهیّه، ۳۷۹	مروانی، ۱۷۱
نوربخشی، ۱۴۹	مسلمانان، ۵-۶۴، ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۵،
وها بیان، ۳۵۸	۱۳۱، ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۵۹، ۳۸۰، ۳۹۷،
هاشمیان، ۳۲۱	۴۱۵
هاشمی (خاندان)، ۲۵۲	مسیحی، مسیحیان، ۱۲، ۱۵، ۱۱۶، ۳۱۹،
هیریان، ۳۸۱	مشبهه، ۲۷
یهود، یهودی، یهودیان، ۱۲، ۷۷، ۳۱۹،	مشرك، مشركان، ۶۱-۶۰، ۶۵، ۲۳۹،



آرامگاه حسن بصری در زبیر - جنوب عراق